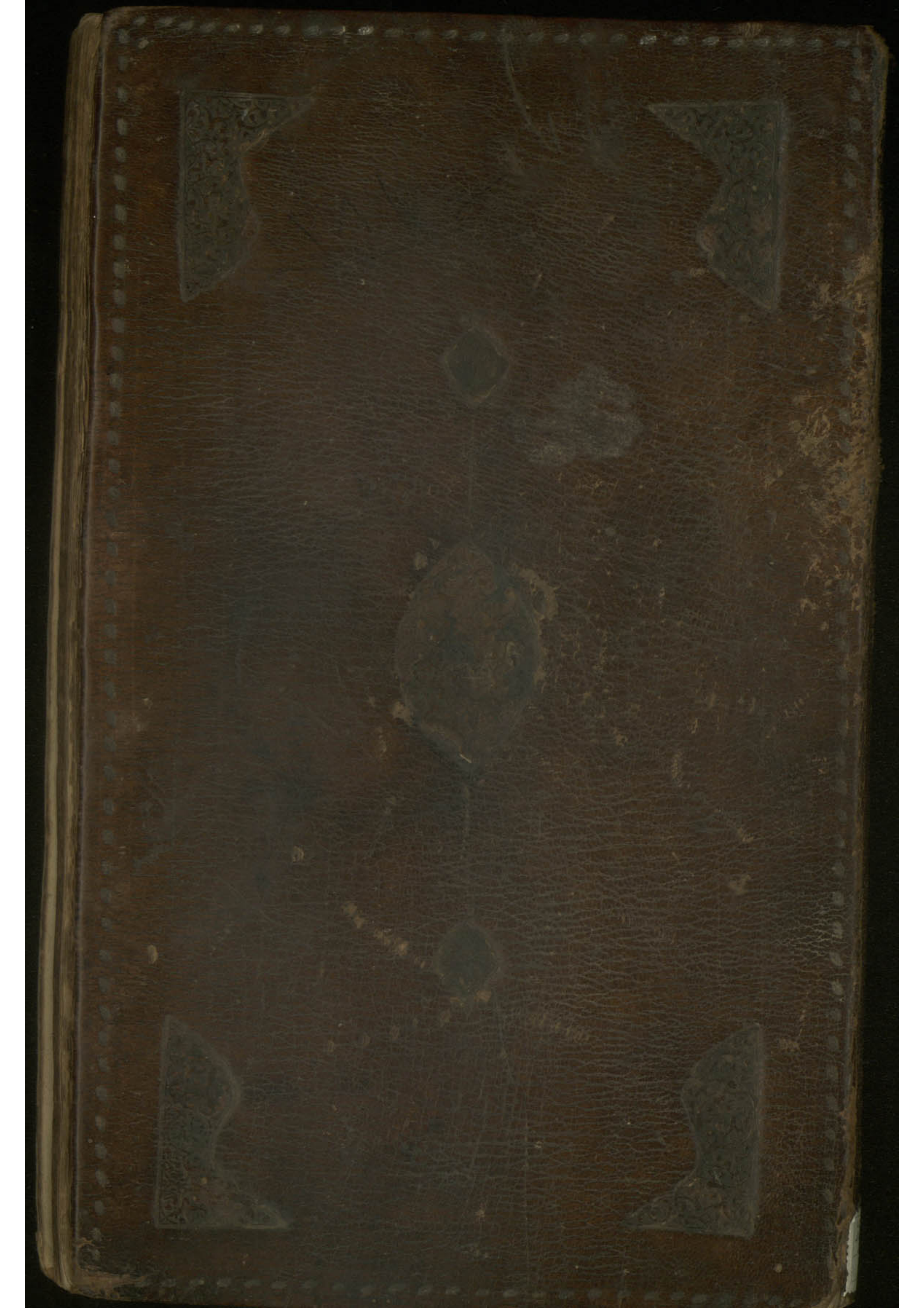



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب فضایل الاخبار
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۷۳۹
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۲۲۷
۱۱۶۸۷
۱۴۷۳۹
۹۰۲۲۷

کتاب فضایل الاخبار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدینا لمعرفته وخصنا بولایت احبائه واولیائه
فوفقنا برحمته لطاعته ورزقنا بفضله من نعمائه وصلی الله علی سید
الوری وشفیع یوم الجزاء محمد المصطفی وعترته ائمة الهدی علیهم
اشرف التحیة والثناء اما بعد چنین گوید بندهٔ کمترین خاطی محمد رحیم ابن درعلی
عفی الله عن جرائمه که این زندگانی دنیا آن است که انکس در طاعت حق تعالی باشد وبشناسد اورا
واورا معبود خود داند یعنی عبادت که میکند داند که از برای کیست وعرض حاجات خود بکه میکند
داند که با کیست وترسی که از گناهان خود دارد از کیست پس باید که بداند که او خالق آسمان وزمین است
ویکتا است وشریکی ندارد در خداوندی خود وهمه اشیاء را بقدرت کاملهٔ خود از کتم عدم بوجود آورده
وهیچ چیز از فرمان قدرت او بیرون نیست وعالم است بهمهٔ چیز که در ازل آزال علم داشت
بجمیع انچه در ابد الاباد آفریده است هرچه اراده دارد که موجود شود بمجرد اراده موجود میشود وفعل
عبث از وصادر نمیشود وادمی با وجود خطاها وکارهای لغو که از و ظاهر میشود تجویز نمیدهد که کار
عبث کند چگونه تجویز میکند که خداوندی که قدرتش برکمال است وعلمش لایزال است کاری که عبث
باشد بکند پس باید دانست که خداوندی عظیمی بر اخفای اعمال مطلع است وکسی بغیر او قادر بر ضرر
ونفع او نیست وحیات وروزی وعزت وکرامت دنیا وآخرت او بدست قدرت اوست

وشکر

وشکر نعمتهای نامتناهی در هر لحظه بر آورد وچون کسی تفکر کند در خلقت آسمانها وزمین وآفتاب
وماه وستارگان وبادها وابرها وبارانها وکوهها ودریاها وحیوانات وخلقت بدن خود
بیقین میداند که انها بی صانعی بهم نرسیده اند وکسیکه اینها را آفریده مثل اینها نیست وکامل الذات
وخداوند عالمیان برتر وبلندتر است از آنچه نسبت میدهند اورا ملحدان تعالی الله عما یقول
الظالمون علوا کبیرا پس طاعت حق تعالی منوط بطاعت حضرت رسول وآل طاهرین آنحضرت
صلوات الله علیهم اجمعین است وآنچه حضرت رسالت صلی الله از جانب حق تعالی آورده است
در باب امر معروف ونهی از منکر که از اوصیای آنحضرت علیهم السلام بما رسیده است بهمهٔ آنها
ایمان باید آورد واذعان باید کرد وبهتر طاعت محبت وولایت ایشان است که انکس باید
داشته باشد وبا دوستان ایشان دوست باشد وبا دشمنان ایشان دشمن باشد واگر العیاذ
بالله کسی محبت ایشان را نداشته باشد اگر تمام عمر دنیا زنده کاری کند وشبها را العبادت بسر
وروزها را روزه بدارد که نفعی باحوال او ندارد ودر آخرت در آتش جهنم خواهد سوخت وشفاعت
کننده از برای او نخواهد بود وکسی که دوستی ایشان را نداشته باشد البته دشمنان ایشان را دوست
میدارد وپس اگر ملک مقرب محبت دشمنان ایشان را بقدر ذرهٔ در دل داشته باشد حق تعالی اورا
برو در آتش جهنم اندازد چنانچه در این باب حدیث معتبر است پس بر هر بالغ وعاقل واجب است
که تتبع احوال ایشان کند وبداند قرب ومنزلت ایشان را نزد حق تعالی وافضلیت ایشان را بر عالمیان
چنانچه بعد از این در محل خود مذکور خواهد شد زیرا که احادیث معتبره بطریق سنی وشیعه
وارد شده است که هر که بمیرد وامام خود را نشناسد کافر است وبمرگ جاهلیت وکفر مرده است
پس این بدون برخوردن بکتب فضایل ایشان یا شنیدن از علما وفقها افضلیت ایشان را میسر

نمیشود و هرچند که محبت ایشان از اول در دلهای مومنان و شیعیان سرشته شده است اما
از دیدن احادیث ایشان یا شنیدن اخبار ایشان یا نوشتن احادیث ایشان رتبهٔ ایشان نزد
حق تعالی بهتر میدانند و بمرتبه میرسد دوستی او که جان و مال و اهل و عیال خود را فدای ایشان میکنند
و در کتابهای بسیار از فضایل ایشان انقدر هست که بغیر از خدا کسی حد حصر انها را نمیداند و اگر دریاها را
مداد کنند و خواهند که فضایل ایشان را بنویسند کفایت این معنی نخواهد کرد چنانچه گفته اند کتاب
فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشماری   و چون حضرت مغفرت و غفران
پناه آخوند مولانا محمد باقر رحمة الله علیه و علی ابیه در کتابهائی بسیار از عربی و فارسی ذکر فضایل و
مراتب ایشان نزد حق تعالی کرده اند که اینکمترین بسیاری از انها را دیده و نوشته ام و چون انها
در کتب مزبوره متفرق و مذکور است و بدست آوردن همه برای اکثر مردم متعسر است لهذا
این فقیر خواست که اخبار انقدر مقدور در یکجا جمع نماید درین باب رساله نوشته شد که اکثر عوام
الناس از ان منتفع شوند و بدانند مراتب ایشان را نزد خداوند عالمیان و پیغمبر و امام خود را بشناسند
موافق عقول خود و انچه لازم شناختن است و شاید که این بندهٔ عاصی را بدعا و مغفرت یاد نمایند
و بهرهٔ از ثواب ان در حال حیاة و بعد از وفات با نخطاب کننده بسیار عاید گردد و مسمی
گردانید از الفضایل الاخبار و بر مقدمه و پنج باب و خاتمه مرتب ساخت و علی الله توکلت
فی جمیع اموری و هو حسبی و نعم الوکیل   اما مقدمه در بیان ابتدای انوار
مقدس و ارواح مطهرهٔ ایشان است و طینت شیعیان ایشان در کتاب جلاء العیون بسند معتبر از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت محمد و علی ع دو نور بودند
نزد خداوند عالمیان دو هزار سال پیش از انکه حق تعالی خلایق را ایجاد نماید پس چون ملائکه آن دو نور را

دیدند

دیدند یک اصل یافتند و از ان شعاعی لامع گردیده بود که فرع ان بود پس گفتند خداوندا این چه نور است
حق تعالی وحی نمود بسوی ایشان که این نوری است از نورهای من که اصلش پیغمبری است و فرعش
امامت است اما پیغمبری پس انحضرت محمد است ص بنده و رسول من است و اما امامت
پس انحضرت علی علیه السلام است حجت و خلیفهٔ من و اگر ایشان نمیبودند هیچیک از خلق را
نمی آفریدیم   و ایضا در کتاب مزبور حدیث معتبر دیگر از انحضرت ص روایت کرده است که
حق تعالی خطاب نمود بحضرت رسول ص که ای محمد بدرستیکه خلق کردم تو و علی را نوری یعنی روحی
بی بدن پیش از انکه خلق کنم آسمانها و زمین و عرش و کرسی و دریا را پس پیوسته تهلیل
و تحمید میکشید و مرا بپاکی و عظمت یاد میکردند هر دو و روح شما را جمع کردم و یکی گردانیدم
پس ان روح مرا بپاکی و بزرگواری و یکتائی یاد میکرد پس ان روح را بدو قسمت کردم و هر قسمت را
دو قسمت کردم تا حضرت محمد ص و حضرت علی و حضرت حسن و حضرت حسین صلوات الله
علیهم اجمعین بهم رسیدند پس خلق کرد حق تعالی حضرت فاطمه علیها السلام را از نور شما روحی بی بدن
پس ان نور در ما اهلبیت ساری و جاری شد   و ایضا بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی ع
روایت کرده است که پیوسته حق تعالی متفرد بود در یگانگی خود و بغیر او احدی نبود پس خلق کرد
محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را و بعد از هزار دهر روزگار جمیع چیزها را آفرید پس ایشان را گواه
گرفت بر آفریدن آنها و اطاعت ایشان را بر سایر مخلوقات واجب گردانید و امور خلق را
بایشان گذاشت و هیچ کار نمیخواهند و اراده نمینمایند مگر بمشیت الهی   و ایضا بسند معتبر از
حضرت امام حسن ع روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که در بهشت فردوس چشمه است
از شهد شیرین تر و از مسکه نرم تر و از برف خنک تر و از مشک خوشبوتر و در آن چشمه طینتی است

که خدا ما را و شیعیان ما را از آن طینت آفریده است پس هر که از آن طینت نیست از ما و شیعهٔ

ما نیست و در حدیث دیگر فرمود که جدم رسول خدا صلعم فرمود که من آفریده شده‌ام از نور خدا و

اهل‌بیت من آفریده شدند از نور من و محبان اهل‌بیت من آفریده شدند از نور ایشان و سایر

مردم در آتش جهنمند و ایضاً حدیث معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات

الله علیهما روایت کرده است که حق تعالی خلق کرد حضرت محمد صلعم از طینتی که آن گوهر بود در

زیر عرش و از زیادتی طینت ما دلهای شیعیان ما را خلق کرد پس دلهای ایشان باین سبب

مایل و مشتاق است بسوی ما و دلهای ما مهربان است نسبت بایشان مانند مهربانی پدر نسبت بفرزند

و ما بهتریم از برائی ایشان و ایشان بهترند از برای ما و حضرت رسول خدا صلعم بهتر است از برای ما

از همه کس و ما بهتریم و ما بهتریم از برای او از همه کس و ایضاً از حضرت امام زین العابدین علیه السلام

بسند معتبر روایت کرده است که حق تعالی محمد صلعم و حضرت امیر المومنین عم و یازده امام از ذریت

ایشان را از نور عظمت خود آفرید پس ایشان در پرتو نور خدا او را تسبیح و تقدیس میکردند و عبادت

میکردند پیش از آنکه احدی از خلق را بیافریند و ایضاً از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است

که حق تعالی چهارده نور آفرید پیش از آنکه سایر خلق را بیافریند بچهارده هزار سال پس آنها ارواح ما

بودند گفتند یا بن رسول الله صلعم کیستند آن چهارده نفر فرمود که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام

از فرزندان حسین صلوات الله علیهم که آخر ایشان قائم است که غایب خواهد شد و بعد از

غایب شدن ظاهر خواهد شد و دجال را خواهد کشت و زمین از هر جور و ستم پاک خواهد نمود و ایضاً

بسند معتبر از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله فرمود که من و علی و علی ابن ابی طالب

از یک نور آفریده شدیم و تسبیح خدا میگفتیم در جانب راست عرش پیش از آنکه خدا حضرت آدم عم را بیافریند

بدو هزار سال

بدو هزار سال پس خدا حضرت آدم علیه السلام را آفرید آن نور را در پشت او جا داد و چون

در بهشت ساکن شد ما در پشت او بودیم و چون حضرت نوح علیه السلام در کشتی سوار شد

ما در پشت او بودیم و چون حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند ما در پشت او

بودیم و پیوسته حق تعالی ما را از اصلاب پاکیزه منتقل میگردانید برحمهای پاک و مطهر

تا رسیدیم بسوی عبد المطلب پس آن نور پاک را بدو نیم کرد و مرا در صلب عبد الله

گذاشت و علی علیه السلام را در صلب ابو طالب گذاشت و بمن پیغمبری و برکت داد

و بحضرت علی علیه السلام فصاحت و شجاعت داد و از برای ما دو نام از نامهای مقدس

خود اشتقاق نمود پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمدم صلی الله و خداوند

بزرگوار اعلی است و برادرم علی است پس مرا برائی رسالت و پیغمبری مقرر نمود و حضرت علی عم را

برائی وصایت و امامت و حکم کردن در میان مردم و ایضاً حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق

روایت کرده است که چون حق سبحانه تعالی ارواح را آفرید پیش کرد ایشان را نزد خود پس ایشان را

خطاب کرد که کیست پروردگار شما پس اول کسی که سخن گفت حضرت رسول خدا و حضرت امیر المومنین

و حضرت امامان فرزندان ایشان صلوات الله علیهم اجمعین بودند گفتند توئی پروردگار ما پس

علم و دین خود را بایشان بار کرد پس با ملائکه گفت که ایشان حاملان دین و علم منند و امینان منند

در خلق من و علوم مرا از ایشان باید پرسید پس با فرزندان آدم علیه السلام خطاب نمود که اقرار

نمائید از برائی خدا به پروردگاری و از برای اینگروه بفرمانبرداری و ولایت و محبت پس گفتند

این پروردگار ما اقرار کردیم پس حق تعالی با ملائکه فرمود که گواه باشید ملائکه گفتند گواه شدیم که نگویند

فردا که ما ازین غافل بودیم پس حضرت صادق عم گفت فرمود والله که ولایت ما را بر پیغمبران تاکید

کردند در روز میثاق در روز الست وایضاً از شیخ ابوالحسن مؤلف کتاب انوار روایت
کرده است بسند او از عبدالله ابن عباس و جمعی از صحابه که چون حق تعالی خواست که حضرت محمد را
خلق نماید با ملائکه گفت که میخواهم خلقی را بیافرینم و او را اشرافت و فضیلت دهم بر جمیع خلایق
و او را بهترین پیشینیان و پسینیان و شفیع روز جزا گردانم اگر نه او بود بهشت و دوزخ را نمی آفریدم
پس بشناسید منزلت او را و او را گرامی دارید برای کرامت من و او را عظیم شمارید برای
عظمت من پس ملائکه گفتند ای اله ما و سید ما بندگان را بر آقای خود اعتراض نشاید و شنیدیم
و اطاعت کردیم پس امر کرد حق تعالی جبرئیل و حاملان عرش را که تربت نورانی آنحضرت را
از موضع ضریح مقدس او برداشتند و جبرئیل ع این تربت را بر آسمان برد و در چشمه سلسبیل
غوطه داد تا آنکه پاکیزه شد مانند در سفید هر روز آنرا در نهری از نهرهای بهشت فرو میبرد
و عرض میکرد بر ملائکه و چون ملائکه نور و ضیاء آنرا مشاهده مینمودند استقبال میکردند آنرا
تحیت و سلام و تعظیم و اکرام و هر صفی از صفوف ملائکه که آنرا میگردانند ملائکه اعتراف بفضل
او میکردند و میگفتند که اگر ما را امر نمائی که او را سجده کنیم هر آینه سجده خواهیم وایضاً از محمد ابن
العباس روایت کرده است بسند او که عبدالله ابن عباس گفت روزی در خدمت حضرت
رسول صلعم بودیم حضرت امیرالمؤمنین ع پیدا شد چون آنحضرت را نظر مبارک بر او افتاد تبسم نمود
فرمود که مرحبا بکسی که خدا آنرا پیش از حضرت آدم ع خلق کرده است بچهل هزار سال گفتم یا رسول الله
آیا میتواند بود که فرزند پیش از پدر مخلوق شود فرمود که بلی حق تعالی خلق کرد نور رسول و علی ع را
پیش از آنکه حضرت آدم ع را خلق کند بانیمدت پس او را دو نیم کرد از نصف آن مرا آفرید و از
نصف دیگر علی علیه السلام را آفرید پیش از آنکه اشیاء دیگر را بیافریند و آنها را از نور من و نور علی

منور گردانید

منور گردانید پس ما را در جانب راست عرش خود جا داد و بعد از ما ملائکه را آفرید و چون
ما تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید حق تعالی کردیم ملائکه از ما آموختند تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید حق تعالی را
پس حق تعالی چنین مقرر فرمود که دوست من و علی را داخل جهنم نشوند و دشمن من و علی داخل
بهشت نشوند و بدرستیکه حق تعالی ملکی چند آفریده است که در دست ایشان ابریقها است از نقره
بهشت که آن ابریقها را پر کرده اند از آب حیات که چشمه ایست از جنة الفردوس پس چون
اراده مینماید پدری از شیعیان علی ع که با مادر او مقاربت نماید در وقتی که حق تعالی میخواهد که نطفه او
منعقد شود یکی از آن ملائکه می آید و از آن آب بهشت قدری بریزد در آبی که او در آنوقت می
ریزد و آن آب با نطفه او مخلوط میشود پس باین سبب میروید در دل او محبت من و علی
و فاطمه و حسن و حسین و نه امام دیگر از فرزندان حسین علیهم السلام پس حضرت فرمود که شکر
میکنم خداوند را که محبت علی ع و ایمان باو را سبب دخول بهشت و نجات از جهنم گردانیده است
و از شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که حضرت رسول
با حضرت علی ابن ابیطالب گفت میخواهی ترا بشارت دهم گفت بلی یا رسول الله حضرت
فرمود که من و تو از یک طینت خلق شده ایم و از زیادتی طینت ما شیعیان ما خلق شده اند
چون روز قیامت شود مردم را با در مادران ایشان طلب نمایند مگر شیعیان ترا و بسند معتبر از حضرت امام رضا
روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که یا علی حق تعالی مردم را از درختهای مختلف آفریده است
و من و ترا از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حضرت امام حسن و
امام حسین و امامان از فرزندان او صلوات الله علیهم شاخهای آن درخت اند و شیعیان ما برگهای
آن درخت اند هر که چنگ زند بشاخی از شاخهای آن درخت حق تعالی او را داخل بهشت میگرداند وایضاً

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده است که طینتها سه طینت است
طینت پیغمبران و مومن از آن طینت است مگر آنکه پیغمبران از اصل و برگزیده آن طینت اند
و ایشان از افضلیت ایشان است و مومنان از فرع آن طینت اند از طین لازب یعنی گل چسبنده
لهذا خدا میان ایشان و شیعیان ایشان جدائی نمی افکند و طینت ناصبی و دشمن اهلبیت علیهم السلام
از حماء مسنون است یعنی لجن متغیر شده گندیده و مستضعفان از خاکند و ایضاً در کتاب
مزبور و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسند مؤلف کتاب انوار روایت کرده است
که حق تعالی بود و هیچ خلقی با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود حضرت محمد صلی الله
بود و او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و
دوزخ و ملائکه و حضرت آدم ع و حوا را بیافریند بچهار صد و بیست و چهار هزار سال پس چون پیغمبر
حضرت محمد صلی الله را خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایستاده و او را بپاکی یاد میکرد
و حمد و ثنای میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود تو ئی مراد و مقصود از خلق
عالم و توئی برگزیده من از خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را
نمی آفریدم هر که ترا دوست دارد من او را دوست دارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن
میدارم پس نور آنحضرت درخشان شد و شعاع او بلند شد پس حق تعالی جل جلاله از آن نور دوازده
حجاب آفرید حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت
و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب
سعادت و حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود که حضرت محمد ص را که داخل شود و دوازده هزار
سال این تسبیح میگفت سُبْحَانَ الْعَلِیِّ الْأَعْلَی و در حجاب عظمت یازده هزار سال میگفت

سبحان

سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ وَأَخْفَى و در حجاب عزت ده هزار سال میگفت سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمَنَّانِ
و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ و هشت هزار سال در حجاب جبروت
میگفت سُبْحَانَ الْكَرِيمِ الْأَكْرَمِ و هفت هزار سال در حجاب رحمت میگفت سُبْحَانَ رَبِّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و شش هزار سال در حجاب نبوت میگفت سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا
يَصِفُونَ و در حجاب کبریا پنج هزار سال میگفت سُبْحَانَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ و در حجاب منزلت
چهار هزار سال میگفت سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الْكَرِيمِ و در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت سُبْحَانَ
ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ و در حجاب سعادت دو هزار سال میگفت سُبْحَانَ مَنْ يُزِيلُ الْأَشْيَاءَ
وَلَا يَزُولُ و در حجاب شفاعت هزار سال میگفت سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ
پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود و پس حق تعالی از نور پاک حضرت محمد ص بیست دریا نور آفریده شد
و در هر دریا علم چند بود که بغیر از خدا کسی نمیدانست پس فرمود نور آنحضرت را که فرو رود در دریای
عزت و در دریای صبر و در دریای خشوع و در دریای تواضع و در دریای رضا و در دریای وفا
و در دریای حلم و در دریای پرهیزکاری و در دریای خشیت و در دریای انابت و در دریای عمل و در دریای
مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای حیا و آنکه در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد
و چون از آخر دریاها بیرون آمد حق تعالی وحی نمود بسوی او که ای حبیب من و ای بهترین پیغمبران من و ای
و ای اول آفریدهای من و ای آخر رسولان من تو ئی شفیع روز جزا پس آن نور از طهر بسجده افتاد
و چون سر برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت پس خدا از هر قطره از نور محمد ص طواف میکردند
میگفت سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَلِيمٌ لَا يَعْجَلُ سُبْحَانَ
مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ پس حق تعالی همه را ندا کرد که آیا میشناسید مرا پس نور حضرت محمد ص

پیش از سایر انوار ندا کرد که انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب
الارباب و ملک الملوک پس خدا او را ندا کرد که تو برگزیده من و دوست من و بهترین
خلق من و امت تو بهترین امتها است پس از نور آنحضرت صم جوهری آفرید و او را دو نیم کرد
و در یک نیم او بنظر هیبت نظر کرد پس آن آب شیرین شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش را
آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید
و از نور لوح قلم را آفرید و لوح قلم وحی نمود که بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش گردید
از شنیدن کلام الهی و چون بهوش باز آمد گفت پروردگارا چه چیز بنویسم فرمود که بنویس لا اله
الا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الواحد
القهار سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا
کیست محمد صم که نام او را با نام خود و یاد او را با یاد خود مقرون گردانیدی حق تعالی وحی نمود
که ای قلم اگر او نمیبود ترا خلق نمیکردم و دنیا نمیآفریدم خلق را مگر از برای او پس او است بشارت دهنده
و ترساننده و چراغ نوربخشنده و شفاعت کننده و دوست من پس از حلاوت نام آنحضرت صم
گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت صم در جواب فرمود و علیک السلام و رحمة
الله و برکاته پس از آن روز سلام کردن سنت و جواب دادن واجب شد
پس حق تعالی قلم را فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهی آفرید تا روز قیامت پس خدا ملکی چند
آفرید که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد و استغفار نمایند برای شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خدا
از نور حضرت محمد صم بهشت را آفرید و بچهار صفت از زینت بخشید تعظیم جلالت و سخاوت
و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود مقرر فرمود پس آسمانها از دودی که از آب

برخواست خلق کرد و از کف آن زمینها را خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود
پس کوهها را خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد که زمین را برداشت و سنگی عظیم آفرید
که پای ملک بر روی آن قرار گرفت و گاوی عظیم آفرید که سنگ بر پشت او مستقر گردید و ماهی عظیم
آفرید که گاو بر پشت آن ایستاد و ماهی بر روی آب است و آن بر روی هوا است و هوا بر روی
ظلمت و آنچه در زیر ظلمت کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور منور گردانید نور فضل
و نور عدل و از فضل عقل و علم و حلم و سخاوت را آفرید و از عقل خوف و بیم و از علم رضا و خوشنودی
و از حلم مودت و از سخاوت محبت را آفرید پس جمیع این صفات را در طینت حضرت محمد صم و اهلبیت
آنحضرت تخمیر کرد بعد از آن ارواح مومنان را از امت حضرت محمد صم آفرید پس آفتاب و ماه و ستارها
و شب و روز و روشنائی و تاریکی و سایر ملائکه را از نور حضرت محمد صم آفرید پس نور مقدس آنحضرت را
در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن گردانید پس هفتاد هزار سال دیگر او را در سدرة المنتهی
ساکن گردانید پس نور آنحضرت صم از آسمان بآسمان منتقل گردانید تا بآسمان اول رسانید
پس در آسمان اول ماند تا حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم را بیافریند پس امر فرمود بجبرئیل که
نازل شود بسوی زمین و قبضه خاک برای بدن حضرت آدم عم فرا گیرد پس ابلیس لعین سبقت
گرفت بسوی زمین و با زمین گفت که خدا میخواهد که از تو خلقی بیافریند و او را بآتش عذاب کند
پس چون ملائکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی بگیرید که آتش را در آن بهره باشد
پس چون جبرئیل نازل شد زمین استعاذه نمود جبرئیل برگشت و گفت پروردگارا زمین پناه گرفت
بتو از من پس او را رحم کردم و همچنین میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند پس حق تعالی عزرائیل را
فرستاد و چون زمین پناه بخدا برد عزرائیل گفت من نیز پناه میبرم بعزت خدا از آنکه فرمان او را نبرم

پس قبضهٔ از بالا و پایین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت از زمین
گرفت و باین سبب اخلاق و رنگها رحم نکردی چنانچه انها رحم کردند گفت فرمان برداری تو
بهتر بود از رحم کردن بر ان پس وحی نمود که میخواهم از انجا که خلقی بیافرینم که پیغمبران و شایستگان
و اشقیا و بدکاران در میان ایشان باشند و تو را قبض کننده ارواح ایشان گردانیدم پس امر کرد
خدا جبرئیل ع را که بیاورد ان قبضهٔ نور ایرا که طینت مقدس پیغمبر آخر الزمان صلعم بود و اصل همهٔ مخلوقات
بود پس جبرئیل ع با ملائکه کروبیان و ملائکه صافان و مسبحان بیامدند به نزد موضع ضریح مقدس آنحضرت
وان قبضه را گرفته و بآب تسنیم و آب تعظیم و آب تکریم و آب تکوین رحمت و آب خوشنودی
و آب عفو خمیر کردند پس سر آنحضرت را از آب هدایت و سینهٔ مبارکش را از شفقت و دستهای مبارکش را
از سخاوت و دلش را از صبر و یقین و فرجش را از عفت و پاهایش را از شرف و نفسهایش را از بوی خوش
آفرید پس مخلوط گردانید آن طینت را با طینت حضرت آدم ع پس چون جسد حضرت آدم تمام شد
بملائکه وحی نمود که من بشری می آفرینم از گل پس چون او را درست کنم در روح حضرت آدم ع را در آن
دمم پس همه بسجده در آیید نزد او پس ملائکه جسد مبارک حضرت آدم ع را بر گرفتند و در بهشت گذاشتند
و ملائکه منتظر فرمان حق تعالی بود که هرگاه مامور گردند بسجده سجود نمایند پس حق تعالی امر نمود روح
حضرت آدم را که داخل بدن او شود روح مکان تنگی دید و از داخل شدن استغفار نمود پس
حق تعالی فرمود که بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون بیا پس چون روح بدماغ رسید حضرت آدم ع
جسد خود را امیدید و صدای تسبیح ملائکه را شنید پس چون بدماغش رسید عطسه کرد پس خدا
او را بسخن در آورد و گفت الحمد لله و آن اول کلمه بود که حضرت آدم بان تکلم نمود
پس حق تعالی وحی نمود که یرحمک الله ای آدم برای رحمت تو را خلق کرده ام و جنت خود را

برای تو

برای تو و فرزندان تو مقرر کرده هرگاه بگویند انچه تو گفتی پس باین سبب دعا کردن برای
عطسه کننده سنت شد و هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست از دعا کردن برای عطسه کننده پس
حضرت آدم ع نظر کرد بسوی بالا و دید که بر عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله
و اسماء اهلبیت آنحضرت صلعم را دید که بر عرش نوشته است پس چون روح بساقش رسید پیش از آنکه بقدمها
برسد خواست که برخیزد نتوانست و باین سبب خدا فرموده است که خلق الانسان من
عجل یعنی آفریده شده است از تعجیل کردن در امور و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که روح صد سال در سر حضرت آدم بود و صد سال در سینهٔ حضرت آدم بود و صد سال در پشت و
صد سال در رانهای آن و صد سال در ساقهای او و صد سال در قدمهای او پس چون حضرت آدم ع درست
ایستاد خدا امر کرد ملائکه را بسجود و این بعد از ظهر روز جمعه بود پس در سجده بودند تا وقت عصر
پس حضرت آدم ع از پشت خود صدای شنید به تسبیح و تقدیس الهی مانند صدای مرغان پس گفت
پروردگارا این چه صدا است فرمود که ای آدم این تسبیح محمد عربی است که بهترین اولین و آخرین است
پس سعادت برای کسیست که او را متابعت و اطاعت نماید و شقاوت برای کسیست که او را مخالفت
نماید پس بگیر ای آدم عهد مرا و او را مسپار مگر برحمهای پاکیزه از زنان عفیفه و طیبه و صلبهای پاکیزه
از مردان پاک پس حضرت آدم گفت پروردگارا بسبب این مولود شرف و بها و حسن و وقار
مرا زیاد گردانیدی و بدانکه این حدیث طولانی است و آنچه مناسب این رساله بود مذکور شد
و اگر کسی خواهد که بتتمهٔ آن اطلاع یابد بکتاب جلاء العیون یا حیوة القلوب رجوع نماید باب
اول در بیان افضلیت حضرت رسول صلعم و آل طیبین آنحضرت است از ملائکه و انبیا و سایر
مخلوقات حق تعالی و بعضی از فضیلت امت آنحضرت است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع

روایت کرده است که چون حق تعالی عرش را آفرید دو ملک آفریده برد در عرش و گفت شهادت
بدهید که خداوندی بجز من نیست پس شهادت دادند پس فرمود که شهادت بدهید که محمد رسول خداست
پس شهادت دادند پس فرمود که شهادت بدهید که علی امیر المؤمنین است پس شهادت دادند و ایضاً
در کتاب مزبور از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا
که افتخار کرد اسرافیل بر جبرئیل که من از تو بهترم زیرا که منم سرکرده هشت ملک که حامل عرش‌اند
و منم که در صور خواهم دمید و من نزدیکترین ملائکه‌ام بحق جل و علا جبرئیل گفت من بهترم
زیرا که من امین خدایم بر وحی او و رسول اویم بسوی پیغمبران و مرسلان و منم صاحب خسفها و قذفها
و خدا هیچ امتی را عذاب نکرده است مگر بر دست من مخاصمه خود را بجناب مقدس ایزدی
تعالی شأنه عرض کردند پس وحی نمود بسوی ایشان که ساکت شوید بعزت و جلالت خود سوگند میخورم
که خلق کردم خلقی را که بهتر است از شما گفتند آیا از ما بهتر خلقی شده است و حال آنکه ما را از نور
خود خلق کرده فرمود بلی پس حکم فرمود که حجابهای قدرت را گشودند ناگاه دیدند که در ساق
عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله و علی و فاطمة و حسن و حسین
بهترین خلق خدایند پس جبرئیل گفت پروردگارا سؤال میکنم از تو بحق ایشان بر تو که مرا خدمتکار ایشان
گردانی حق تعالی فرمود که کردم پس حضرت فرمود که جبرئیل از ما اهل بیت و خادم ماست و ایضاً از حضرت
موسی بن جعفر علیهم السلام حدیث معتبر روایت کرده است که حضرت رسالت پناه فرمود که منم بهترین
مخلوقات خدا و منم بهتر از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و جمیع ملائکه مقربان و انبیا و مرسلان
و منم صاحب شفاعت و حوض شریف و من و علی دو پدر این امتیم هر که ما را شناسد خدا را شناخته است
و هر که ما را انکار کند خدا را انکار کرده است و از علی بهم خواهند رسید دو سبط این امت و دو سید جوانان

بهشت حسن و حسین و از فرزندان حسین نه امام بهم میرسد که اطاعت ایشان اطاعت من است
و معصیت ایشان معصیت من است نهم ایشان قائم و مهدی ایشان خواهد بود و ایضاً از امام
محمد باقر علیه السلام حدیث معتبر وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا باسمان بردند خداوند
جبار بمن وحی کرد که ای محمد من مطلع شدم بسوی زمین مطلع شدنی پس برگزیدم ترا و اشتقاق
کردم برای تو نامی از نامهای خود را و در هیچ جا مذکور نمیشوم من مگر آنکه تو با من مذکور میشوی پس
منم محمود و توئی محمد پس دیگر مطلع شدم بر زمین و اختیار کردم از آن علی را و اشتقاق کردم از برای
او نامی از نامهای خود را پس منم اعلا و اوست علی ای محمد خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن
و حسین را از شبح نوری چند از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر آسمانها و زمین و هر کس
در آنها است پس هر که قبول کرد ولایت شما را نزد من از ظفر یافتگان است و هر که انکار
کرد نزد من از کافران است ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا پاره پاره شود یا بگردد مانند
مشک پوسیده پس بیاید بنزد انکار کننده ولایت شما هرآینه نیامرزم او را و در حدیث معتبر
دیگر فرموده است که کامل نمیکند بنده ایمان را تا بداند که جاری است از برای آخر ائمه علیهم السلام
آنچه جاریست از برای اول ایشان در محبت و اطاعت و حلال و حرام و از برای محمد و علی
صلوات الله علیهما فضیلت ایشان است و ایضاً حدیث معتبر روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی بدرستیکه حق تعالی مشرف شد بر دنیا پس مرا اختیار کرد بر مردان عالمیان و ترا
پس اختیار کرد بر مردان عالم بعد از من پس امامت فرزندان ترا اختیار کرد بر مردان عالمیان
بعد از تو پس فاطمه را اختیار کرد بر زنان عالمیان و ایضاً از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
صلوات الله علیهما روایت کرده است که جاری شد فضیلت از برای امیر المؤمنین علیه السلام و امامت

بعد از او مثل آنچه جاری شد از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و محمد را فضیلت است بر هر که خدا خلق کرده است
و اوست درگاه خدا که بخدا نمیتوان رسید مگر از او و راه خدا هر کس سلوک طریق متابعت او نماید
بقرب و رضای خدا میرسد و ایضاً از ائمهٔ اطهار علیهم السلام روایت کرده است فرمودند که ما در
وجوب اطاعت و در علم و فهم و حلال و حرام بیک منزلهایم اما رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله
افضلیت خود دارند و ایضاً از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده است که خدا را
تعظیم کنید و پیغمبر او را تعظیم کنید و رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی را تفضیل مدهید که خدا او را بر همه تفضیل داده است
و ایضاً منقول است که از آن حضرت علیه السلام پرسیدند که آیا محمد صلی الله علیه و آله که بهترین فرزندان آدم بود فرمود
که والله که بهترین مخلوقات الهی بود و هیچ خلقی از او بهتر نیافریده است و ایضاً بسند معتبر دیگر
از آنحضرت روایت کرده است که ما اول اهل بیتیم که حق تعالی نامهای ما را مشهور و بلند گردانید
زیرا که چون آسمان و زمین را آفرید امر کرد منادی را که ندا کرد سه مرتبه اشهد ان لا اله الا الله
و سه مرتبه اشهد ان محمداً رسول الله و سه مرتبه اشهد ان علیاً امیر المؤمنین حقاً
و در کتاب عین الحیوة مذکور است که ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا خلق
نکرده است خلقی را که از من بهتر و گرامیتر باشد نزد او گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود
که یا علی خدا انبیای مرسل را افضل گردانیده است از ملائکهٔ مقربین و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل و زیادتی
داده است و بعد از من تو را و بعد از تو ائمه را بر همه تفضیل و زیادتی داده است و ملائکه خدمتکاران
ما و خدمتکاران دوستان مایند یا علی آنها که حاملان عرشند و در دور عرش میباشند تسبیح و تحمید
خداوند خود میکنند و استغفار میکنند برای جماعتی که ایمان بولایت ما آورده اند یا علی اگر نه ما بودیم

خدا نه آدم را

خدا نه آدم را خلق میکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ و نه آسمان را و نه زمین را
چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه پیش از ایشان خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس و
تنزیه خدا کردیم زیرا که اول چیزی را که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را گویا گردانید بتوحید
و تحمید خود که او را بیگانگی یاد کنیم و حمد او بکنیم بعد از آن ملائکه را خلق کرد و ارواح یکنور بود
چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا آنکه ملائکه
بدانند که ما خلق آفریدهٔ خدائیم و خدا منزه است از اینکه با شباهتی داشته باشد یا آنکه
صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه
از صفات ما دانستند و چون بزرگواری شان ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله گفتیم تا بدانند
ملائکه که خدا شریک در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان خدائیم و در عظمت خداوندی
او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله پس رفعت محل درجهٔ ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر
تا بدانند ملائکه که خدا از آن عظیمتر است که کسی بدون توفیق و تائید او نزد او رتبهٔ و مرتبت
تواند بهم رساند پس چون رفعت و قدرت و غلبهٔ ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا
بالله تا بدانند که قوت و قدرت و توانائی ما از خداوند ما است پس چون دانستند که خدا چه
نعمتها با کرامت فرموده و اطاعت ما را بجمیع خلق لازم گردانیده ما گفتیم الحمد لله تا بدانند
ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثنا است برای نعمتها عظیم که با انعام فرموده پس ملائکه
گفتند الحمد لله پس به برکت ما هدایت یافتند ملائکه به تسبیح و تهلیل و تحمید و توحید و تمجید خدا پس
حق تعالی حضرت آدم علیه السلام را خلق فرموده و ما را در صلب او ودیعه سپرد و امر فرمود
ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما و در صلب آدم علیه السلام بودیم و سجود ایشان

سجده نبد که خدا و سجده تکریم و اطاعت آدم بود چون ما در صلب وی بودیم پس چگونه
ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما جمیع ملائکه سجده از برای تکریم ما کردند و بدرستیکه چون مرا
باسمانها عروج فرمودند جبرئیل اذان و اقامه گفت و گفت یا محمد صلعم پیش بایست تا ما با تو
نماز کنیم من گفتم که یا جبرئیل من بر تو تقدیم بجویم گفت بلی زیرا که خدا پیغمبران خود را بر جمیع ملائکه
تفضیل داده است و تورا بخصوص بر جمیع خلق تفضیل داده است و تورا بخصوص بر جمیع خلق
پس من مقدم شدم و با من نماز گذاردند و فخر نمیکنم پس چون بجابهای نور رسیدیم گفت که
پیش برو یا محمد صلعم که من در اینجا میمانیم گفتم در چنین جائی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت که یا محمد صلعم
این نهایت اندازه ایست که خدا برای من مقرر ساخته است و اگر ازین حد در گذرم بالهای
من میسوزد پس فرو رفتم در دریاهای نور تا رسیدم بانجائیکه خدا خواسته است از اعلای درجات
ملکوت ملک پس ندا ابن رسید که یا محمد صلعم گفتم لبیک ربی و سعدیک ربی تبارکت
وتعالیت پس ندا رسید که یا محمد صلعم تو بندهٔ منی و نبی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو
و متابعان تو بهشت را خلق کرده ام و از برای مخالفان تو جهنم را خلق کرده ام و از برای اوصیای
تو کرامت خود را واجب گردانیده ام و از برای شیعیان ایشان ثواب خود را لازم ساخته ام
گفتم خداوندا اوصیای من کیستند ندا رسید که یا محمد اوصیای تو آنها اند که بر ساق عرش من نام
ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور دیدم هر نوری سطر سبزی بود که
برو نام وصیتی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی ابن ابیطالب و آخر ایشان مهدی
امت من بود گفتم خداوندا اینها اوصیای منند بعد از من ندا رسید یا محمد صلعم اینها از دوستان
و اوصیا و برگزیدگان منند و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفه های تو اند

وبهترین

وبهترین خلق منند بعد از تو بعزت و جلال خودم سوگند که بایشان دین خود را ظاهر گردانم
و کلمهٔ حق را بایشان ملحق گردانم و باخرین ایشان زمین را از دشمنان خود پاک گردانم و او را
بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم بادها را مسخر او کنم و ابرهای صعب را ذلیل او گردانم
و او را بر آسمانها بالا برم و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مدد کار او گردانم تا آنکه
دین حق بلند شود و جمیع خلق بیگانگی اقرار کنند پس ملک و پادشاهی را بلند گردانم و دولت حق
تا روزگار قیامت از دوستان من بدر نرود و ایضا بسندهای معتبر از حضرت صادق عم روایت
کرده است که از حضرت رسول صلعم پرسیدند که بچه سبب پیشی گرفتی بر سایر پیغمبران و از همه افضل
شدی و حال آنکه بعد از همه مبعوث شدی فرمود زیرا که من اول کسی بودم که اقرار بپروردگاری
او کردم و اول کسی که جواب گفت در وقتی که حق تعالی میثاق پیغمبران را گرفت و گواه گرفت ایشان را
بر خود که گفت الست بربکم و همه گفتند بلی پس من اول پیغمبری بودم که بلی گفتم پس سبقت گرفتم
برایشان در اقرار کردن بخدا و ایضا بسند معتبر از ابو سعید خدری روایت کرده است که
شخصی از حضرت رسول صلعم سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی که بشیطان خطاب نمود در هنگامی که ابا
نمود از سجدهٔ آدم علیه السلام استکبرت ام کنت من العالین که ترجمه اش اینست که آیا
تکبر نمودی یا بودی از بلند مرتبگان پرسید که کیست که آن بلند مرتبها که مرتبهٔ ایشان از ملائکه
بلندتر است پس حضرت رسول صلعم فرمود که من و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم در
سراپردهٔ عرش بودیم و تسبیح الهی میکردیم و ملائکه بتسبیح ما تسبیح میکردند پیش از آنکه حق تعالی آدم را
خلق نماید بدو هزار سال پس چون خدا حضرت آدم را آفرید امر کرد ملائکه را که سجود کنند برای حضرت
آدم و امر نکرد ما را بسجود پس همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که او ابا نمود از سجود پس خدا باو خطاب

کرد که آیا تکبر نمودی از سجود یا بودی از آنها که بلندتراند از آنکه سجود کنند آدم را یعنی این
پنج بزرگوار که نام شریف ایشان در سراپردهٔ عرش نوشته شده است و ایضاً بچندین سند
معتبر از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که حق تعالی خلق کرد مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم را پیش از آنکه خلق کند آدم را در هنگامی که نه آسمان بود و نه زمین و نه
ظلمت و نه نور و نه آفتاب و نه ماه و نه بهشت و نه دوزخ پس عباس گفت چگونه بود
ابتدای آفرینش شما یا رسول الله فرمود که ای عم چون حق تعالی خواست که ما را خلق نماید
کلامی ایجاد نمود و از آن کلام نوری آفرید پس سخن دیگر ایجاد کرد پس از آن سخن روحی آفرید
پس نور را با آن نور ممزوج گردانید پس مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید پس ما او را تسبیح
میگفتیم در هنگامیکه تسبیح گوینده دیگر نبود و تقدیس و پاکی یاد کردیم او را در هنگامیکه تقدیس کننده
نبود بغیر از ما پس چون خدا خواست که سایر خلق را بیافریند نور مرا شکافت پس عرش را از آن
آفرید پس عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و نور من افضل است از عرش
پس نور برادرم علی را شکافت و ملائکه را از آن خلق کرد پس ملائکه از نور علی بهم رسیدند
و نور علی از نور خدا است و علی از ملائکه افضل است پس شکافت نور دخترم فاطمه را پس
بیافرید از آن آسمانها و زمین را پس آسمانها و زمین از نور دخترم آفریده شدند و نور
فاطمه از نور خدا است و فاطمه از آسمانها و زمین افضل است پس شکافت نور حسن
فرزندم را و بیافرید از آن آفتاب و ماه را پس آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن بهم رسیده است
و نور حسن از نور خدا است و حسن از آفتاب و ماه افضل است پس نور فرزندم حسین را
شکافت و از آن بهشت و حور العین را آفرید پس بهشت و حور العین از نور فرزندم حسین

آفریده شد

آفریده شدند و نور فرزندم حسین از نور خدا است و بهتر است از بهشت و حور العین و ایضاً
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که جمع شدند فرزندان آدم علیه السلام
در خانه پس نزاع کردند بعضی گفتند بهترین خلق خدا پدر ما است آدم و بعضی گفتند بهترین خلق خدا
ملائکه مقربانند و بعضی گفتند حاملان عرش‌اند درین حال هبة الله داخل شد بعضی از ایشان گفت که آمد
حل این مشکل بکند چون سلام کرد و نشست پرسید که در چه سخن بودید از ایشان آنچه مذکور شده بود
نقل کردند و گفت اندکی صبر کنید تا من بسوی شما برگردم پس به نزد پدرش حضرت آدم آمد و واقعه را نقل
کرد آدم گفت که ای فرزند من ایستادم نزد خداوند عالمیان پس نظر کردم بسوی سطری که بر در نوشته
بود بسم الله الرحمن الرحیم محمد و آل محمد خیر بریة الله یعنی محمد و آل محمد بهترند از هر که خدا خلق کرده است
و ایضاً بسند معتبر از حضرت امام رضا ع از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کرده است
که رسول خدا صلعم فرمود که بدرستیکه حق تعالی تفضیل داده است پیغمبران مرسل خود را بر ملائکه مقربین و فضیلت
داده است مرا بجمیع پیغمبران و فضیلت تو راست بعد از من یا علی و امامان از ذریت تو را پس فرمود
بدرستیکه حق تعالی خلق کرد آدم را پس ما را بامانت سپرد در پشت او و امر کرد ملائکه را سجده کنند از برای او
و از برای تعظیم و اکرام ما سجده کردن ایشان برای خدا عبودیت و بندگی بود و برای آدم اکرام داشتن
و اطاعت بود برای اینکه ما در صلب او بودیم پس چگونه ما بهتر از ملائکه نباشیم و حال آنکه همه ملائکه
سجده کردند آدم را و از تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع روایت کرده است که منافقان بخدمت رسول خدا
عرض کردند که علی افضل است از ملائکه مقربان فرمود مگر شرف یافته اند ملائکه خدا مگر بدوستی ایشان
محمد و علی صلوات الله علیهما و قبول کردن ولایت این دو بزرگوار را مگر دوستی که هیچکس از
محبان علی نیست که دل خود را از قذارت غش و غل و کینه و نجاست گناهان پاک کرده باشد

کمرا و پاکتر و نیکوتر است از ملائکه و امر نفرمود خدا ملائکه را بسجده کردن از برای آدم مگر از برای
آنچه در نفسهای خود قرار داده بودند که خلق بعد از ایشان بدنیا نخواهد آمد هرگاه ملائکه را از زمین بردن
کنند مگر آنکه ملائکه در دین و فضل از ایشان بهتر خواهند بود و بخدا و دین او داناتر خواهند بود پس خواست
که بایشان بشناساند که خطا کرده اند در گمانها و اعتقادهای خود پس خلق کرده ام آدم را و تعلیم نمود باو
همه نامها را پس عرض کرد ایشان را بر ملائکه پس عاجز شدند از شناختن آنها پس امر فرمود آدم را که خبر دهد
ایشان را بآن نامها و شناسانید بایشان فضیلت آدم را در علم بایشان پس بیرون آورد از پشت آدم
ذریت او را که از جمله آنها بودند پیغمبران و رسولان و برگزیدگان از بندگان خدا و بهترین همه محمد صلعم
بود و پس آل محمد پس نیکان از اصحاب و امت آنحضرت و شناسانید بایشان که ایشان افضلند
از ملائکه هرگاه متحمل شوند آنچه را بر ایشان لازم گردیده است از تکالیف شاقه و برخود گذارند مشقت
متعرض شدن اعوان شیاطین و مجاهده نمودن با نفس اماره و متحمل شدن از آن و سنگینی عیال
و سعی نمودن در طلب حلال و عنا و شدت و خطرها و ترسها از دشمنان از دزد و راه زن و پادشاهان
قهار و صعوبتها که ایشان را عارض میشود در راههای مخوف و تنگناها و کوهها و تنها از برای تحصیل قوت
خود و عیال خود پاکیزه حلال حق تعالی شناسانید بایشان که نیکان مومنان متحمل این بلاها میشوند و
خلاصی می یابند از آنها و محاربه میکنند با شیاطین و میگریزانند ایشان را و مجاهده مینمایند با نفسهای
خود بدفع کردن آنها از خواهشهای خود غالب میشوند بر ایشان با آنچه خدا در ایشان ترکیب کرده است
از شهوت مجامعت و محبت پوشیدن و خوردن و عزت و ریاست و فخر و خیال و تکبر
و متحمل شدن شدت و بلا از ابلیس لعین و اعوان او و وسوسها که در خواطر ایشان میکند
و خیالات بد که در دل ایشان می افکند و گمراه کردن ایشان و صبر کردن بر شنیدن طعن

از دشمنان

از دشمنان خدا و شنیدن ناسزاها و سب دوستان خدا و آن شدتها که بایشان میرسد در سفرها
برای طلب روزیهای ایشان و گریختن از دشمنان دین ایشان و طلب منافع که ایشان را ضرور میشود
که از مخالفین دین طلب نمایند پس حق تعالی فرمود که ای ملائکه من شما از اینها همه برکنارید نه شهوت
جماعی شما را از جا بدر می آرد و نه خواهش خوردن شما را از راه بدر میدارد و نه ترس دشمنان
دین و دنیا در دل شما تصرف میکند و نه شیطان در ملکوت آسمان و زمین مشغول میگرداند
بگمراه ملائکه من که ایشان را بعصمت خود از شیاطین حفظ کرده ام ای ملائکه من هر که اطاعت من کند از ایشان
و دین خود را سالم بدارد از این آفتها و نکبتها و بلاها پس در راه محبت من متحمل شده است چیزی
چند را که شما متحمل آنها نشده اید و کسب کرده است از قربهای سوی من آنچه شما کسب نکرده اید پس
چون خدای تعالی شناسانید بملائکه خود فضیلت نیکان امت محمد صلعم و شیعه امیرالمومنین و خلیفهای
او صلوات الله علیهم اجمعین را و متحمل شدن ایشان در راه محبت پروردگار خود و آنچه ملائکه
متحمل نمیشوند امتیاز داد نیکان را از ذریت آدم را بفضیلت بر ملائکه پس باین سبب امر کرد ملائکه را
که سجده کنند آدم را چون مشتمل بود بر انوار این خلایق که بهترین مخلوقاتند و نبود سجده ایشان برای
آدم بلکه آدم قبله ایشان بود و از برای خدا سجده میکردند و امر نمود حق تعالی که بجانب او رو آورند
و در سجده برای تعظیم و تبجیل او و سزاوار نیست احدی را که سجده کند برای احدی بغیر از خدا که
آن خضوع که نزد خدا میکند نزد غیر او بکند و او را تعظیم کند بسجده کردن مانند تعظیمی که خدا را
میکند و اگر کسی را امر میکردم که از برای غیر خدا سجده کند هر آینه امر میکردم ضعیفان و جاهلان شیعه ما
و سایر مکلفان از شیعیان ما را که سجده کنند برای علما که در تحصیل علوم وصی رسول خدا صلعم سعی کرده اند
و خالص گردانیده اند مودت بهترین خلق خدا بعد از رسول خدا صلعم که امیرالمومنین علیه السلام است

و محن مکاره و بلاها میشوند و در تصریح کردن باظهار حقوق خدا انکار نکنند آنچه از حق بایشان
ظاهر شود و ایضاً بسند معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است چون حق تعالی حضرت موسی را
مبعوث گردانید و او را برگزید و دریا را برای او شکافت و بنی اسرائیل را از فرعون نجات بخشید
و الواح و توریة را با و کرامت فرمود گفت پروردگارا مرا گرامی داشتی بگرامی که کسی را پیش از من
چنان گرامی نداشته حق تعالی فرمود ای موسی مگر نمیدانی که محمد ص بهتر است نزد از جمیع ملائکه و جمیع خلق
من موسی گفت پروردگارا اگر محمد ص گرامیتر است از جمیع خلق تو آیا در آل پیغمبران کسی را گرامیتر
از آل من هست حق تعالی فرمود ای موسی مگر نمیدانی که فضل آل محمد ص بر جمیع آل پیغمبران مانند فضل
محمد است بر جمیع پیغمبران موسی گفت پروردگارا هرگاه آل محمد چنین اند آیا در میان امت پیغمبران
امتی بهتر از امت من هست که ابر را بر ایشان سایه افکن گردانیدی من و سلوی بر ایشان فرستادی
و دریا را برای ایشان شکافتی حق تعالی فرمود ای موسی مگر نمیدانی که فضیلت امت محمد ص بر جمیع امتها
مثل فضیلت آنحضرت است بر سایر خلق من موسی گفت پروردگارا چه بودی اگر ایشان را
من میدیدم حق تعالی وحی فرستاد که ای موسی تو هرگز ایشان را نخواهی دید اینوقت ظهور ایشان
نیست و لیکن ایشان را در بهشتهای عدن و فردوس خواهی دید در حضور محمد ص که در نعمتهای بهشت
خواهند گردید و بنعمتهای آن متنعم خواهند بود آیا میخواهی که سخن ایشان را بتو بشنوانم گفت بلی
خداوندا حق تعالی فرمود که نزد من بایست و کمر خدمت بر میان بند مانند ایستادن بندهٔ ذلیل
نزد پادشاه جلیل چون موسی چنین کرد حق تعالی فرمود که ای امت محمد ص پس همه جواب گفتند [illegible]
الهی از پشت پدران و شکم مادران لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد
و النعمة لک و الملک لک لا شریک لک پس حق تعالی این اجابت را شعار حج ایشان گردانید

پس حق تعالی

پس حق تعالی فرمود که ای امت محمد قضا و حکم من بر شما آن است که رحمت من پیشی گرفته است
بر غضب من و عفو من پیش از عقاب من پس مستجاب کردم برای شما پیش از آنکه مرا دعا کنید
و عطا کردم بشما پیش از آنکه سؤال کنید هرکه از شما بنزد من آید که شهادت دهد بوحدانیت
من و شهادت دهد که محمد بنده و رسول من است و صادق است در گفتار خود و محقق
کردار خود را و شهادت که علی ابن ابیطالب ع برادر و وصی و خلیفهٔ آنحضرت است
و التزام کند اطاعت او را چنانچه التزام کرده محمد ص اطاعت را و شهادت دهد که
اولیاء و دوستان برگزیدهٔ که بعجایب معجزات خدا و دلایل حجتهای او بعد از ایشان ممتاز ند
معصوم او و خلیفهای خدا اند او را داخل بهشت گردانم هرچند گناه او مانند کف دریاها بوده باشد
پس چون خدا مبعوث گردانید پیغمبر ما محمد صلی الله را بآنحضرت وحی فرستاد که و ما کنت بجانب
الغربی اذ نادینا یعنی ای محمد ص نبودی در جانب کوه طور وقتی که ما ندا کردیم امت تو را
پس حق تعالی بمحمد ص وحی کرد که بگو حمد و سپاس خداوندی را که پروردگار عالمیان است برای نعمت
مرا مخصوص گردانید باین فضیلت و با امت آنحضرت فرمود که بگویند الحمد لله رب العالمین
علی ما اختصنا به من هذه الفضایل یعنی سپاس میکنیم خداوندی را که پروردگار عالمیان است
بر آنچه ما را مخصوص گردانید از این فضیلتها و ایضاً از کتاب بصایر الدرجات از امام جعفر صادق
روایت شده است که حضرت رسول ص فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند
کوچک و بزرگ ایشان را دیدم و تو و شیعیان تو گذشتم و از برای شما استغفار کردم حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما فرمود که یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد
و روهای شما مانند شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها و غمها از شما برطرف خواهد شد

و در سایهٔ عرش الهی خواهید بود و مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم اندوهناک خواهند
بود و شما اندوهناک نخواهید بود و برای شما خوان نعمتهای الهی می آورند و مردم مشغول حساب
خواهند بود و ایضاً در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که رسول خدا
فرمود که سه خصلت است که حق تعالی نداده است که آنها را مگر پیغمبری و آنها را بامت من عطا نموده است
زیرا که حق تعالی پیغمبری که میفرستاد وحی میفرمود که در دین خود سعی کن و بر تو حرجی نیست و
خدا اینرا بامت من عطا فرموده است در آنجا که فرموده است که نگردانیده است خدا بر شما
در دین حرج یعنی تنگی و چون پیغمبری را میفرستاد میفرمود باو امری که ترا روی دهد که از آن کراهت
داشته باشی مرا بخوان تا دعای ترا مستجاب کنم و خدا بامت من نیز عطا کرده است در آنجا
که فرموده در قرآن که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و چون پیغمبری میفرستاد او را گواه
بر قومش میگردانید و چون حق تعالی امت مرا گواهان بر خلقش گردانیده است در آنجا که فرموده است
که برای آنکه بوده باشد پیغمبر بر شما گواه و باشید شما گواهان بر مردم و بسیاری از فضیلت امت
آنحضرت بعد ازین در ابواب دیگر مذکور خواهد شد انشاء الله باب دوم در بیان توسل انبیا است
بانوار مقدس حضرت رسول صلعم و آل طیبین و طاهرین آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین
در اوقات شدت و فواید صلوات فرستادن بحضرت رسول و آل آنحضرت و مامور شدن
انبیا از جانب حق تعالی بولایت ایشان در کتاب حیوة القلوب بسند معتبر روایت کرده است از ابوسعید
خدری که گفت دیدم رسول خدا را و شنیدم که میفرمود بحضرت امیر المؤمنین که یا علی نفرستاد
خدای تعالی پیغمبری را مگر آنکه او را خواند بسوی ولایت محبت تو خواهی نخواهی و [illegible]
و از عبدالله ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که چون حق تعالی آدم را خلق

کرد و او را از روح خود باز داشت پس عطسه کرد حق تعالی او را الهام کرد که خدا را حمد کند حق تعالی فرمود
که ای آدم مرا حمد کردی بعزت و جلال خود سوگند میخورم که اگر نه آن دو بنده بود که من میخواهم ایشان را
خلق کنم در آخر الزمان ترا خلق نمیکردم آدم گفت که پروردگارا بقدری که ایشان را از تو است
اسم ایشان چیست خطاب رسید باو که ای آدم نظر کن بسوی عرش چون نظر کرد دو سطر دید که
بنور بر عرش نوشته است در سطر اول نوشته است لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی
مفتاح الجنة یعنی محمد صلعم پیغمبر رحمت است و علی کلید بهشت است و در سطر دیگر نوشته است
که سوگند خورده ام بذات مقدس خود که رحم کنم هر که را با ایشان موالات کند و دوستی کند و عذاب
کنم هر که را با ایشان معادات و دشمنی کند و ایضاً روایت کرده است که حضرت علی ابن الحسین عم
فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرش که رسول خدا صلعم گفت که ای بندگان خدا بدرستیکه حضرت آدم را
چون دید که نور عظیم از پشت او ساطع است در وقتی که حق تعالی اشباح ما را از بالای عرش بپشت
او منتقل ساخت که نور را میدید و اشباح ما را نمیدید گفت پروردگارا این نورها چیست
خدا فرمود این نورها شبحهای چندند که نقل کردند ایشان را از بهترین جاهای عرشم بپشت تو و باین سبب
امر کردم ملائکه را که ترا سجده کنند که تو ظرف این شبحها گردیده آدم علیه السلام گفت پروردگارا
کاش اینشبحها را برای من ظاهر میکردی پس حق تعالی فرمود که نظر کن ببالای عرش پس چون نظر کرد آدم عم
نور شبحهای ما از پشت آدم بر بالای عرش تابید و منطبع شد در عرش صورتهای نورهای شبحهای ما
چنانچه آدم در آینه منطبع میشود پس چون آدم انوار ما را در عرش دید پرسید که چیست این اشباح
پروردگار فرمود که ای آدم اینها شبحهای بهترین مخلوقات و آفریدهای منند ای آدم این محمد است
و من حمید محمود در هر کار که کنم اشتقاق کردم از برای او نامی از نام خود و این علی است و منم

علی عظیم اشتقاق کردم برای او نامی از نام خود و این فاطمه است و منم فاطر و از تو پدید آورنده آسمان
و زمین و فاطمه جدا کننده دشمنان منست از رحمت من در روز قیامت و فاطم و قطع کننده دوستان
منست از هر چه موجب عیب و بدی ایشان است پس از برای او نامی از نام خود اشتقاق کردم و این حسن است
و این حسین است و منم محسن و مجمل از برای ایشان نامها از نام خود اشتقاق کردم اینها برگزیدگان خلایق
منند با ایشان قبول طاعت میکنم و با ایشان می بخشم و با ایشان عقاب میکنم و با ایشان ثواب میدهم
پس با ایشان متوسل شو بسوی من ای آدم و اگر داهیه تو را عارض شود ایشان را شفیع گردان در درگاه
من که قسم میخورم بر خود قسم حقی که هیچ امیدواری را با ایشان نا امید نگردانم و هیچ سایلی را که بشفاعت سؤال
کند رد نکنم پس باین جهت چون خطا از و صادر شده حذر بتوسل با ایشان خواند تا توبه اش قبول شد
و از سید ابن طاوس علیه الرحمه روایت شده است که گفت است دیدم در صحف ادریس که چون
شیطان گفت پروردگارا مرا مهلت ده تا روز قیامت حق تعالی فرمود که نه و لیکن تو را مهلت
میدهم تا روز وقت معلوم بدرستیکه آن روزیست که قضای حتمی کرده ام که زمین را در آن روز پاک کنم
از کفر و شرک و معاصی و انتخاب میکنم برای آن روز بندگان چند از خود که امتحان کرده ام دلهای ایشان را برای
ایمان و پر کرده ام از ورع و اخلاص و یقین و پرهیزکاری و خشوع و راستی گوئی و بردباری و وقار
و زهد در دنیا و رغبت در آخرت که اعتقاد کنند بحق و عدالت کنند بحق ایشان اولیا و دوستان
منند براستی از برای ایشان اختیار کرده ام برگزیده و امین پسندیده و ایشان را از برای او دوستان
و یاران گردانیده ام ایشان امتی اند که اختیار کرده ام ایشان را از برای پیغمبری برگزیده و پسندیده و امین
و آن وقت را پنهان کرده ام در علم غیب خود و البته واقع میشود و در آن وقت هلاک خواهم کرد
تو را و لشکرهای سواره و پیاده و جمیع جنود ترا پس برو که تو را مهلت دادم تا روز وقت معلوم

پس حق تعالی

پس حق تعالی آدم گفت که برخیز و نظر کن بسوی این ملائکه که در برابر تو اند که اینها از آنهایند که ترا سجده
کردند پس بگو بایشان که السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ پس برخاست و بنزد ایشان
آمد و بر ایشان سلام کرد پس ملائکه گفتند و علیک السلام یا آدم و رحمة الله و برکاته پس حق تعالی گفت
این تحیت تست ای آدم و تحیت فرزندان تو است در میان ایشان تا روز قیامت پس ذریه آدم را
از صلب او بیرون آورد و پیمان گرفت از ایشان به پروردگاری و یگانگی از برای خود پس چون نظر
کرد آدم بجمعی از ذریت خود که نور ایشان میدرخشید پرسید که اینها کیستند حق تعالی فرمود که ایشان
پیغمبران از فرزندان تو اند پرسید که چند نفرند فرمود که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر اند و سیصد و
پانزده نفر از ایشان مرسلند که چرا نور آخر ایشان زیادتی بر همه میکند فرمود که زیرا که از همه بهتر است
پرسید که این پیغمبر کیست و نام او چیست فرمود که این محمد است پیغمبر و رسول من و نجیب من و
خالصه من و دوست و یار من و گرامی ترین خلق من و محبوب ترین ایشان نزد من و مختارتر
و نزدیکتر ایشان نزد من و شناسنده ترین ایشان مرا و از همه راجح تر و فزونتر در حلم و علم
و ایمان و یقین و راستی و نیکی و عفت و عبادت و خضوع و پرهیزکاری و اسلام و انقیاد و اسلام
از برای او گرفته ام میان حاملان عرش خود در آن درگاه که پائین تر از آنها است در آسمانها و زمین
که ایمان باو بیاورند و اقرار به پیغمبری او بکنند پس ایمان بیاور ای آدم تا قرب و منزلت و فضیلت
و نور و وقار تو نزد من بیشتر شود آدم گفت که ایمان آوردم بخدا و رسول او محمد صلعم حق تعالی فرمود
که واجب گردانیدم برای تو ای آدم و زیاد کردم فضیلت و کرامت ترا ای آدم تو اول پیغمبران و
مرسلانی و پسر تو محمد صلعم خاتم و آخر انبیا و رسل است و اول کسی است که زمین گشوده میشود از او
و مبعوث میگردد در قیامت و اول کسی که او را جامه میپوشانند و سوار میکنند و می آورند بسوی موقف

قیامت و اول شفاعت کننده است و اول کسی که شفاعت را قبول میکند و اول کسی که در بهشت را
او میکوبد و اول کسی که داخل بهشت میشود و تو را بآن کنیت کردم پس ابو محمدی آدم گفت حمد
و سپاس خداوندی را که گردانید از ذریت من کسی را که فضیلت داده است او را بر فضایل
و سبقت خواهد گرفت بر من بسوی بهشت و من حسد نمیبرم او را و از حضرت امام جعفر صادق ع
بسند معتبر روایت کرده است که حق تعالی خلق کرد روحها را پیش از بدنها بدو هزار سال پس گردانید
بلندتر و شریفتر از همه روحهای محمد و علی و فاطمه حسن و حسین و امامان بعد از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین را
پس عرض کرد ارواح ایشان را بر آسمانها و زمین و کوهها پس نور ایشان همه را فرو گرفت پس حق تعالی
فرمود با آسمانها و زمین و کوهها که اینها دوستان و اولیا و حجتهای من اند بر خلق من و پیشوایان خلایق
مند نیافریده ام مخلوقی را که دوستتر دارم از ایشان و هر که ایشان را دوست دارد آفریده ام بهشت خود را
برای ایشان و برای هر که مخالفت و دشمنی کند با ایشان آفریده ام آتش جهنم را پس هر که دعوی کند
منزلتی را که ایشان نزد من دارند و محلی که ایشان از عظمت من دارند عذاب کنم او را عذابی که
عذاب نکرده باشم بآن احدی از عالمیان و او را با آنها که شریک من آورند و پایین ترین درکهای
جهنم جا دهم و هر که اقرار بولایت و امامت ایشان بکند و ادعا نکند منزلت ایشان را از عظمت من
جا دهم او را با ایشان در باغهای بهشت خود و از برای ایشان باشد در بهشت آنچه خواهند نزد من
و مباح گردانم از برای ایشان کرامت خود را و در جوار خود ایشان را جا دهم و شفیع گردانم ایشان را
در گناهکاران از بندگان و کنیزان من پس ولایت ایشان امانتیست نزد خلق من پس کدام یک
از شما بر میدارد این امانت را با سنگینیهای آن و دعوی میکند آن مرتبه را که از و است و از
برگزیدهاست خلق من نیست پس ابا کردند آسمانها و زمین و کوهها از اینکه این امانت را بردارند

و ترسیدند

و ترسیدن از عظمت پروردگار خود که چنین منزلتی را بناحق دعوی کنند و چنین محل بزرگی را برای خود
آرزو کنند پس چون حق تعالی آدم و حوا را در بهشت ساکن گردانید گفت بخورید از این بهشت بسیار
و گوارا هر جا که خواهید و نزدیک این درخت مروید یعنی درخت گندم پس خواهید بود از ستمکاران
بسوی منزلت محمد علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از ایشان صلوات الله علیهم پس منزلتهای
ایشان را در بهشت بهترین منزلتها یافتند پس گفتند پروردگارا این منزلتها از برای کیست حق تعالی
فرمود که بلند کنید سرهای خود را بسوی ساق عرش پس چون سر بالا کردن دیدند نام محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از ایشان صلوات الله علیهم را که بر ساق عرش نوشته
بود بنوری از انوار خداوند جبار پس گفتند چه بسیار گرامی اند پروردگارا اهل این منزلت بر تو
و چه بسیار محبوبند نزد تو و چه بسیار شریفند نزد تو پس حق تعالی فرمود که اگر ایشان نمیبودند من
شما را خلق نمیکردم ایشان خزینه داران علم منند و امینان منند بر اسرار من زینهار که نظر مکنید
بسوی ایشان بدیده حسد و آرزو مکنید منزلت ایشان را نزد من و محل ایشان را از کرامت
من پس بآن سبب داخل خواهید شد در نافرمانی من پس از ستمکاران خواهید بود پس گفتند پروردگارا
کیستند ستمکاران فرمود که آنها ادعای منزلت ایشان میکنند بناحق گفتند پروردگارا
پس بنما بما منزلهای ظالمان ایشان را در آتش جهنم تا ببینیم منزلهای ایشان را چنانچه منزلهای این بزرگواران را
در بهشت دیدیم پس حق تعالی امر کرد آتش را که ظاهر گرداند جمیع آنچه در او بود از انواع شدتها و
عذابها و فرمود که جای ظالمان ایشان که ادعای منزلت ایشان مینمایند در پایین ترین درکات
این جهنم است هرچند اراده کنند که بیرون آیند از جهنم برگردانند ایشان را بسوی آن و هرچند که
سوخته شود پوستهای ایشان بدل کنند ایشان را پوستهای غیر آنها تا بچشند عذاب را ای آدم و ای حوا

نظر مکنید بسوی نور وجهتهای من بدیدهٔ حسد پس شما را باین نعمت ستم از جوار خود دور شما نیز ستم
خواری خود را پس وسوسه کرد ایشانرا شیطان تا ظاهر کرد برای ایشان آنچه پوشیده بود از ایشان
از عورتهای ایشان و گفت نهی کرده است شما را پروردگار شما ازین درخت مگر از برای آنکه
نخواست که شما دو ملک باشید یا همیشه در بهشت باشید و سوگند یاد کرد که من از خیرخواهان شمایم
پس ایشانرا فریب داد و بر این داشت که از روی منزلت آنها بکنند پس نظر کردند بسوی ایشان
بدیدهٔ و باین سبب خدا ایشانرا بخود گذاشت و یاری و توفیق خود را از ایشان برداشت تا از درخت
گندم خوردند پس بجای آن گندم که ایشان خوردند جو بهم رسید پس اصل گندمها از آن گندم است
که ایشان نخوردند و اصل جو همه از آنهاست که بهم رسید که بجای آنها که ایشان خوردند پس چون خوردند
از آن درخت پرواز کرد حلّها و لباسها و زیورها از بدنهای ایشان و عریان ماندند و برگ درختانرا
میگرفتند و بر عورت خود میکندند و ندا کرد ایشانرا پروردگار ایشان که آیا نهی نکردم شما را
از این درخت و نگفتم شما را که شیطان دشمنی است شما را که دشمنی خود را ظاهر میکند پس گفتند ربّنا
ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکوننّ من الخاسرین حق تعالی فرمود که پائین
روید از جوار من که مجاور من نمیباشد در بهشت من کسی که نافرمانی من کند پس آمدند بزمین و ایشانرا
بخود گذاشت در طلب معاش پس چون خدای تعالی خواست که توبهٔ ایشانرا قبول کند بنزد ایشان
آمد و گفت بدرستیکه شما ستم بر نفس خود کردید بآرزو کردن منزلت جمعی که خدا ایشانرا بر شما
فضیلت داده است پس جزای شما آن عقوبت بود که از جوار خدا بزمین فرود آمدید پس سوال
نمائید از پروردگار خود بحق آن نامها که دیدید بر ساق عرش تا خدا توبهٔ شما را قبول کند اللهم
انا نسئلک بحق الاکرمین علیک محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین

والائمة

والائمة الا تبت علینا و رحمتنا یعنی خداوندا ما سوال میکنیم از تو بحق آنها که گرامی ترین خلقند
بر تو یعنی محمد و اهلبیت او که البته توبهٔ ما را قبول کنی پس خدا توبهٔ ایشانرا قبول کرد بدرستیکه او بسیار
توبه قبول کننده است و مهربان است پس پیوسته پیغمبران خدا بعد از این حفظ میکردند این امانت را
و خبر میدادند باین امانت اوصیای خود را و مخلصان امت خود را پس ابا میکردند از آنکه این امانت را
بناحق حمل نمایند و میترسیدند از آنکه ادعای آن مرتبه از برای خود نمایند و برداشت آن امانت ناحق
آن انسان که شناخته شد یعنی ابوبکر پس اصل هر ظلمی از او است تا روز قیامت و این است تفسیر قول حق تعالی
که انّا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن
منها وحملها الانسان انّه کان ظلوما جهولا که ترجمه اش این است که ما عرض کردیم امانت را
بر آسمانها و زمین و کوهها پس ابا کردند از آنکه بردارند آنرا و ترسیدند از آن و برداشت آنرا انسان
بدرستیکه بود او بسیار ظلم کننده و بسیار جاهل بسند معتبر در کتاب مزبور روایت شده است
که ابو الصلت هروی از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که یا ابن رسول الله صم مرا خبر ده از آن
درختی که آدم و حوا از آن درختی که خوردند چه درخت بود بدرستیکه مردم اختلاف کرده اند بعضی روایت
کرده اند که آن گندم بود و بعضی روایت کرده اند که انگور بود و بعضی روایت کرده اند که درخت حسد بود
فرمود که همه حق است گفتم که چگونه همه حق است با اینهمه اختلاف فرموده است که ای ابو الصلت
درخت بهشت انواع میوه ها دارد پس آن درخت گندم بود و در آن انگور هم بود و آنها مثل درختان
دنیا نیست و بدرستیکه آدم را چون خدا گرامی داشت و ملائکه او را سجده کردند و او را داخل بهشت
گردانید و در خاطر خود گذرانید که آیا خلق کرده است خدا بشری که بهتر از من باشد چون خدا دانست
آنچه در خاطر او خطور کرد ندا کرد او را که سر بلند کن ای آدم و نظر کن بسوی ساق عرش من چون آدم

سر بلند کرد و دید که بر ساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ابن
ابیطالب امیر المؤمنین و زوجه و فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن
و الحسین سیدی شباب اهل الجنة پس آدم گفت پروردگارا کیستند اینها حق تعالی
فرمود اینها از ذریهٔ تو اند و ایشان بهتر اند از تو و از جمیع آفریدهای من و اگر ایشان نمیبودند نه ترا
خلق میکردم و نه بهشت و دوزخ را و نه آسمانها و زمین را پس زنهار که نظر حسد بسوی ایشان
مکن که ترا از جوار خود بیرون میکنم پس نظر کرد بسوی ایشان بدیدهٔ حسد و آرزوی منزلت ایشان
کرد پس مسلط شد شیطان بر او تا خورد از میوهٔ آن درخت که او را از آن نهی کرده بودند و مسلط
شد بر حوا تا نظر کرد بسوی فاطمه علیها السلام بدیدهٔ حسد تا خورد از آن درخت چنانچه آدم خورد
و خدا ایشان را از بهشت بیرون کرد از جوار خود بزمین فرستاد و ایضا بسند معتبر از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت کرده است که حق تعالی عرض کرد برای آدم ع ذریهٔ او را در میثاق پس رسول خدا
بر او گذشت و تکیه نموده بود بر امیر المؤمنین ع و حضرت فاطمه از عقب ایشان می آمد و حضرت
امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما از عقب او می آمدند حق تعالی فرمود که ای آدم زنهار
نظر حسد بسوی ایشان مکن که ترا از جوار خود فرو میفرستم پس خدا چون او را در بهشت ساکن
گردانید ممثل شدند برای او محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم پس نظر کرد بایشان
بحسد پس عرض شد بر او ولایت ایشان و انکار کرد که سزاوار بودند پس بهشت برگهای
خود را بر او ریخت پس چون توبه کرد بسوی خدا از حسد و اقرار کرد بولایت ایشان نمود دعا کرد
بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین حق تعالی او را آمرزید و اینها است
آن کلماتی که تلقی نمود از پروردگار خود و ایضا بسند معتبر منقول است از ابن عباس که چون حق تعالی

آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید عطسه کرد پس خدا او را الهام کرد که گفت الحمد لله
رب العالمین پس خدا گفت پروردگارش یرحمک ربک پس چون ملائکه او را سجده کردند گفت
پروردگارا خلقی آفریدهٔ که محبوبتر باشد بسوی تو از من پس جواب داده نشد و بار دیگر پرسید جواب
نشنید پس چون مرتبهٔ سیم سؤال کرد حق تعالی فرمود که بلی و اگر ایشان نمیبودند ترا خلق نمیکردم گفت
پروردگارا پس ایشان را بمن بنما حق تعالی وحی نمود بسوی ملائکه حجب که حجابها را بردارید چون حجابها
برداشته شد پنج شبح در پیش عرش دید گفت پروردگارا کیستند ایشان فرمود ای آدم این محمد پیغمبر
من است و این علی امیر المؤمنین است پسر عم پیغمبر من و وصی او و این فاطمه است دختر پیغمبر من و اینند حسن و
حسین اند پسران علی و فرزندان پیغمبر من پس فرمود ای آدم ایشان فرزندان تو اند پس شاد شد بآن و چون
مرتکب آن خطیئه شد گفت پروردگارا سؤال میکنم از تو بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که البته مرا بیامرزی
پس خدا بایشان او را آمرزید و اینست تفسیر آن آیه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
پس چون بزمین آمد انگشتری ساخت و بر آن نقش کرد محمد رسول الله و علی ولی الله امیر المؤمنین
و ایضا بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که آدم گفت پروردگارا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم که لو که نمیدیدم ترا که توبهٔ مرا قبول نما حق تعالی باو وحی کرد که ای آدم چه میدانی
محمد را گفت مرا خلق کردی سر بالا کردم و دیدم که در عرش نوشته بود محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین
و ایضا بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده است که اگر آدم گناه نمیکرد هیچ مؤمنی هرگز
گناه نمیکرد و اگر توبهٔ آدم را حق تعالی قبول نمیکرد توبهٔ هیچ گناهکاری را قبول نمیکرد و ایضا از آنحضرت
بسند صحیح روایت شده است که کلماتی که آدم بآن تکلم نمود و توبه اش مقبول شد این کلمات بود
اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی

إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِلِينَ بدانکه در باب حسد آدم که گذشت آخوند مرحوم مؤلف کتاب حیوة القلوب
فرموده است که چون ثابت شد عصمت انبیا از گناهان پس حسد و امثال آن که در این احادیث
وارد شده است مأول است بغبطه زیرا که حسد بردن بر نعمتی که زوال آن نعمت را از محسود خواهد
حرام است و آرزوی آن نعمت بدون آنکه زوالش را از محسود خواهند غبطه است و بد نیست
ولیکن چون پیشتر اظهار شده بود بآدم و حوا که این مرتبه مخصوص ایشان است آرزوی این مرتبه
نسبت بجلالت ایشان نکرده و ترک اولی بود و همچنین عزمی که مستحب بود و در ولایت و محبت ایشان
داشته باشند از ایشان فوت شد و چون ارتکاب نکرده و ترک مستحب در بزرگی مرتبه ایشان
عظیم بود معاتب شدند و ایضاً در کتاب حیوة القلوب مذکور است که چون حضرت نوح ع در کشتی
نشست و از غرق شدن ترسید متوسل شد بانوار مقدسه رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و سایر ائمه علیهم السلام و ایشان را شفیع خود گردانید و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و نجات یافت
و ایضاً در کتاب مزبور از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که مردی از یهود آمد به نزد رسول خدا
و نظر تند بسوی آنحضرت میکرد حضرت پرسید که ای یهودی چه حاجت داری گفت تو بهتری یا موسی بن
عمران پیغمبر که خدا با او سخن گفت و توریة و عصا برای او فرستاد و دریا را برای او شکافت و ابر را
برای او سایه بان گردانید حضرت رسول صلی الله فرمود که مکروه است بنده را که خود را ثنا گوید ولیکن
بر من لازم است میگویم که چون آدم گناه کرد توبه اش این بود که گفت خدایا سؤال میکنم از تو
بحق محمد و آل محمد که البته مرا بیامرزی پس خدا او را آمرزید و نوح چون در کشتی سوار شد و از
غرق شدن ترسید گفت خداوندا سؤال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که مرا نجات دهی از غرق
پس او نجات یافت و ابراهیم را چون بآتش انداختند گفت خداوندا سؤال میکنم از تو بحق محمد

و آل محمد

و آل محمد که مرا نجات دهی از آتش پس حق تعالی آتش را براو سرد و سلامت گردانید و چون موسی
عصای خود را انداخت و در نفس خود ترسی یافت گفت خداوندا سؤال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد
که البته مرا ایمن گردانی پس حق تعالی فرمود که مترس تو اعلا و بلندتری ای یهودی اگر موسی مرا می یافت
و ایمان بمن و به پیغمبری من نمی آورد ایمان و پیغمبری او هیچ نفع باو نمیکرد ای یهودی از ذریت من است
مهدی که چون بیرون آید نازل شود عیسی بن مریم برای یاری او پس او را مقدم دارد و در عقب او
نماز کند و ایضاً در کتاب مزبور بحدیث معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که چون نوح
مشرف بر غرق شد دعا کرد خدا را بحق ما پس خدا غرق را از آن دفع کرد و چون ابراهیم را
در آتش انداختند دعا کرد خدا را بحق ما پس خدا آتش را براو سرد و سلامت گردانید و چون
موسی عصا را بر دریا زد بحق ما دعا کرد پس راههای خشک برای او در میان دریا پیدا شد و چون
یهود خواستند که حضرت عیسی را بکشند خدا را بحق ما دعا کرد پس خدا او را از کشتن نجات داد و بسوی
آسمان بالا برد و ایضاً بسند معتبر روایت شده است که از حضرت امام جعفر صادق ع
پرسیدند که چرا موسی بن عمران چون ریسمانها و عصاهای ساحران فرعون را دید ترسید و ابراهیم را
در منجنیق گذاشتند و بسوی آتش انداختند نترسید فرمود که ابراهیم استناد و اعتماد داشت
بر نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع و امامان از فرزندان حسین صلوات الله علیهم لهذا نترسید
و موسی را انوار در صلب او نبودند باین سبب ترسید و در باب خلت حضرت ابراهیم ع روایت
معتبر از حضرت امام علی نقی ع روایت شده است که حق تعالی برای این او را خلیل خود گردانید که بسیار
صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و اسباب دیگر برای خلت آنحضرت هست که ذکر آنها مناسب این رساله نیست
و ایضاً از تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که حضرت رسول صلی الله فرمود

که بمحمد و آل طیبین او خدا نوح را نجات داد از شدت غم عظیم و به برکت ایشان سرد کرد خدا
آتش را بر ابراهیم و برد و سلامت گردانید و ممکن ساخت او را در میان آتش بر کرسی و فرشهای
نرم نیکو که آن پادشاه طاغی مثل آنها را ندیده بود و برای جدی آن پادشاهان زمین مثل آن میسر نشده بود
و رویانید و در او درختان سبز خرم خوش آینده و از گلها و شکوفها و سبزها آنچه در چهار فصل سال
میسر نبود و بسند معتبر روایت شده است که مفضل ابن عمران حضرت امام جعفر صادق ع پرسید
از تفسیر قول حق تعالی وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرٰهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ که ترجمه اش آن است
که یاد آور وقتی را که امتحان کرد ابراهیم را پروردگارش با امری چند پس تمام کرد ابراهیم آنها را پرسید
که آن کلمات چیست فرمود که همان کلماتی است که آدم از پروردگارش قبول کرد پس توبه اش قبول شد
گفت پروردگارا سوال میکنم از تو بحق محمد علی فاطمه حسن و حسین علیهم السلام که توبه مرا قبول کن پس
خدا توبه او را قبول کرد مفضل گفت که چه معنی دارد فَاَتَمَّهُنَّ فرمود که یعنی پس تمام کرد ایشان را
تا قایم آل محمد دوازده امام علیهم السلام که نه فرزندان حضرت امام حسین ع اند و ایضاً در کتاب حیوة القلوب
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که چون برادران یوسف ع او را
بچاه انداختند جبرئیل ع در چاه بر او نازل شد و گفت ای پسر که ترا در اینجا انداخت گفت برادرانم
برای قرب و منزلتی که نزد پدر خود داشتم مرا بردند و بسبب برادر در چاه انداختند جبرئیل گفت میخواهی
که از چاه بیرون روی یوسف گفت اختیار با خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب است جبرئیل گفت که
خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب میفرماید بخوان اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدُ کُلُّهُ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اَنْتَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ بَدِیعُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ ذُوالْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِی مِنْ اَمْرِی فَرَجًا وَّمَخْرَجًا وَّارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ

اَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ لَا اَحْتَسِبُ پس چون یوسف پروردگار را باین دعا خواند خدا او را
از چاه نجات بخشید و از مکر زلیخا خلاصی داد و پادشاهی مصر را باو عطا کرد از جایی که گمان نداشت
و ایضاً در کتاب حیوة القلوب بسند صحیح روایت شده است که هشام ابن سالم از حضرت صادق ع
پرسید که چون یعقوب بر یوسف بچه مرتبه رسیده بود فرمود که حزن هفتاد زن فرزند مرده
پس فرمود که جبرئیل بر یوسف علیه السلام نازل شد در زندان و گفت حق تعالی تو را و پدر تو را امتحان
کرد و بدرستیکه ترا از این زندان نجات میدهد پس سوال کن از حق تعالی بحق محمد و اهلبیت او که تو را
خلاصی بخشد یوسف گفت خداوندا سوال میکنم از تو بحق محمد و اهلبیت او که بزودی مرا فرج کرامت
فرمائی و راحت دهی از آنچه در آن هستم از محنت و بلا جبرئیل ع گفت بشارت باد ترا ای صدیق که
حق تعالی مرا بسوی تو برای بشارت فرستاده است که تا سه روز دیگر تو را از زندان بیرون خواهد برد
و تو را پادشاه مصر و اهل مصر خواهد کرد که اشراف مصر همه تو را خدمت کنند پدر و برادرانت تو را نزد
تو خواهند آورد و پس بشارت باد تو را ای صدیق که تو برگزیده خدا و فرزند برگزیده خدائی و
ایضاً در کتاب مزبور روایت شده است که چون حضرت یوسف ع در پادشاهی مصر متمکن شد
در مرتبه که برادران به نزد او آمدند بطلب طعام و ابن یامین برادر خود که با حضرت یوسف از مادر
یکی بود در آن وقت نزد آنحضرت بود گفتند ای عزیز مصر قوت و مرحمت دریافته است
ما را و اهل ما را قحط و گرسنگی و آورده ایم مایه کمی پس نظر باین مایه کم مکن و کیل تمام بده و تصدق کن
بر ما بجهت پس دادن برادر ما با فراوان دادن طعام بدرستیکه خدا جزا میدهد تصدق کنندگان را یوسف گفت
آیا میدانید چه کردید با یوسف و برادرش در وقتیکه نادان بودید گفتند مگر تو یوسفی گفت منم
یوسف و این برادر من است خدا منت گذاشته است بر من بدرستیکه هرکه پرهیزکاری کند

و در بلاها صبر نمایند پس خدا ضایع نمیگرداند مزد نیکوکاران را پس یوسف امر فرمود که برگردند ایشان
به نزد یعقوب و فرمود که پیراهن مرا ببرید و بر روی پدرم بیندازید تا بینا گردد و همه با اهل خود
بیایید به نزد من پس جبرئیل بر یعقوب نازل شد و گفت ای یعقوب ترا دعایی خواهی تعلیم کنم
که چون بخوانی که خدا هر دو دیده ات و هر دو نور دیده ات را بتو برگرداند گفت بلی گفت بگو آنچه
پدرت آدم گفت و توبه اش را خدا قبول کرد و آنچه نوح گفت و بآن سبب کشتی او بر جودی
قرار گرفت و از غرق نجات یافت و آنچه پدرت ابراهیم خلیل الرحمن گفت در وقتیکه او را
در آتش انداختند و بآن کلمات خدا آتش را بر او سرد و سلامت گردانید یعقوب گفت ای جبرئیل
آن سخن کدام است گفت بگو پروردگارا سؤال میکنم از تو بحق محمد علی فاطمه حسن و حسین علیهم السلام
که یوسف و ابن یامین هر دو را بمن برسانی و دیده ام را بمن برگردانی پس یعقوب هنوز این دعا را تمام
نکرده بود که بشارت دهنده آمد و پیراهن یوسف را بر روی او انداخت و بینا گردید و ایضاً
از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که حق تعالی وحی بسوی یوسف فرستاد در وقتیکه
در زندان بود که چه چیز ترا با خطاکاران ساکن گردانید گفت جرم و گناه من چون اعتراف بگناه نمود
حق تعالی بسوی او وحی فرمود که این دعا بخوان یا کبیر کل کبیر یا من لا شریک له و لا وزیر
یا خالق الشمس و القمر المنیر یا عصمة المضطر الضریر یا قاصم کل جبار عنید
یا مغنی البائس الفقیر یا جابر العظم الکسیر یا مطلق المکبل الاسیر اسئلک
بحق محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ترزقنی من حیث
احتسب و من حیث لا احتسب چون صبح شد عزیز او را طلبید و از حبس نجات یافت
و ایضاً از آنحضرت روایت شده است که زلیخا در خانه یوسف ع آمد بعد از پادشاهی آنحضرت

و چون رخصت طلبید که داخل شود باو گفتند که ما میترسیم که چون ترا بنزد او ببریم بسبب آنچه
از تو نسبت بآنحضرت واقع شده است مورد غضب او شوی زلیخا گفت من نمیترسم از کسی
که از خدا میترسد پس داخل شد یوسف از زلیخا چرا رنگت متغیر شده است زلیخا گفت حمد
میکنم خداوندی را که پادشاهان را بسبب معصیت خود بندگان گردانید و بندگان را ببرکت طاعت و بندگی
خود بمرتبه پادشاهی رسانید یوسف گفت چه چیز ترا باعث شد بر آنچه کردی نسبت بمن گفت حسن
و جمال بی نظیر یوسف گفت چگونه بود حال تو اگر میدیدی پیغمبری را که در آخر الزمان مبعوث
خواهد شد و اسم شریفش محمد و از من خوشروتر و خوشخوتر و سخی‌تر خواهد بود زلیخا گفت راست
میگویی یوسف گفت چه دانستی که راست میگویم گفت برای آنکه چون نام او را بردی محبت او
در دل من افتاد پس خدا وحی نمود بیوسف که زلیخا راست میگوید و من او را دوست داشتم
بسبب آنکه حبیب من محمد ص را او دوست داشت پس امر کرد یوسف که او را بعقد خود درآورد
و ایضاً از تفسیر حضرت امام حسن عسکری روایت کرده است از تفسیر قول حق تعالی و اذ نجیناکم
من آل فرعون فرموده است که یعنی یاد آورید ای بنی اسرائیل وقتیکه نجات دادیم پدران شما را
از آل فرعون یعنی آنها که منسوب بودند بفرعون بخویشی و دین و مذهب او یسومونکم سوء
العذاب یعنی عذاب میکردند بدترین عذابها و عقوبتهای شدید که بر شما وارد میکردند حضرت
امام فرموده است که عذاب شدید ایشان آن بود که فرعون تکلیف میکرد ایشان را که در بناها
و عمارتهای او کار کنند و میترسید از اینکه بگریزند پس امر میکرد که زنجیرها در پای ایشان ببندند
که نگریزند و بار زنجیر گل را بر دوش نهاده بالا برند و بسا بود که یکی از ایشان از نردبان بزیر
می افتاد و میمرد یا زمین گیر میشد و هیچ پروا نمیکردند تا آنکه حق تعالی وحی نمود بموسی که بگو بایشان

که ابتدا بهیچ عمل کنند تا صلوات بفرستند بر محمد و آل محمد و آل طیبین او تا سبک شود بر ایشان
پس اینرا میکردند و بر ایشان آسان و سبک میشد و امر میکرد که هر که صلوات را فراموش کند و از زبان
بیفتد و موس شود صلوات بر محمد و آل طیبین او بفرستد اگر تواند و اگر نتواند دیگری صلوات را
براو بخواند اگر چنین کند در ساعت شفا یابد یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ فرموده است که چون گفتند
بفرعون که در بنی اسرائیل فرزندی متولد خواهد شد که بر دست او جاری خواهد شد هلاک تو
و زوال پادشاهی تو پس امر کرد پسران ایشان را ذبح پس یکی از ایشان رشوه میداد قابله را که
نامی نکند و حملش تمام شود پس می انداخت فرزند خود را در صحرا یا در غاری یا در کوه و ده مرتبه
صلوات بر محمد و آل محمد براو میخواند پس حق تعالی ملکی را بر می انگیخت که او را تربیت میکرد و از یک
انگشت طفل شیر جاری میشد که او میمکید و از انگشت دیگر طعامی نرم می آمد که غذای او میشد
تا آنکه نشو نما کردند بنی اسرائیل و آنچه ماندند زیاده از آنها بود که کشته شدند وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ
یعنی میگذاشتند زنان شمارا امام محمد باقر فرموده است که آنها باقی میگذاشتند و کنیزی میگرفتند ایشان را
پس شکایت کردند نزد حضرت موسی ع که ایشان دختران و خواهران ما را کنیزی میگیرند و بکار
ایشان میبرند پس خدا وحی کرد که بگو با دختران که هرگاه چنین اراده نسبت بایشان بشود صلوات
بر محمد و آل محمد بفرستند چون چنین کردند خدا دفع کرد از ایشان ضرر قوم فرعون را و هرگاه اراده
چنین کاری میکردند یا مشغول دیگر میشدند یا بیمار میشدند یا مرضی زمینی ایشان را عارض میشد و بالطاف
الهی نتوانستند بجرئت هیچ یک از بنی اسرائیل دست دراز کنند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد
دفع این بلیه از ایشان کرد وَفِي ذَٰلِكُمْ یعنی درین نجات دادن خدا شما را بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ
عَظِيمٌ نعمتی بود بزرگ از جانب حق تعالی بر شما پس خدا فرمود که ای بنی اسرائیل یاد آورید

و متذکر

و متذکر شوید که خدا هرگاه از پدران و گذشتگان شما بلا را دفع کرد بسبب صلوات بر محمد و آل
طیبین او آیا نمیدانید که هرگاه آنحضرت را مشاهده نمائید و باو ایمان بیاورید نعمت بر شما کامل‌تر
و فضل خدا بر شما تمامتر خواهد بود و اینها از تفسیر حضرت امام حسن عسکری روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی که وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
حضرت امام فرمود که حق تعالی میفرماید که یاد کنید وقتیکه گردانیدیم آب دریا را فرقها که بعضی از بعضی
جدا بود پس نجات دادیم شما را آنجا و غرق کردیم فرعون و قومش را و شما نظر میکردید بسوی ایشان
و ایشان غرق میشدند و این در وقتیکه بود که موسی ع بدریا رسید و حق تعالی وحی نمود بسوی او که
بگو بنی اسرائیل را که تازه کنند توحید را و بگذرانند در خاطر خود یاد محمد صلی الله را که بهترین بندگان است
نزد من و اعاده کنند بر جانهای خود ولایت علی برادر محمد و آل طیبین او علیهم السلام را و بگویند
خداوندا بجاه و منزلت ایشان نزد تو سوگند میدهیم که ما بر روی این آب بگذرانی که اگر چنین کنید خدا
آب را برای شما مانند زمین سخت خواهد کرد که بر روی آن بگذرید بنی اسرائیل گفتند همیشه بر ما چیزی
چند وارد میسازی که ما نمیخواهیم ما از فرعون از ترس مرگ گریختیم و تو میگوئی که این کلمات را بگوئید و بر این دریا
به پایان بگذرید و بروید و نمیدانیم که اگر چنین کنیم چه بر سر ما خواهد آمد پس کالب ابن یوحنا نزد
موسی آمد و بر اسبی سوار بود و آن خلیجی که میخواستند که از آن عبور کنند چهار فرسخ بود و گفت ای پیغمبر خدا
آیا خدا تو را امر کرده است که ما این کلمات را بگوئیم و داخل این آب شویم موسی گفت بلی گفت
تو امر میکنی که چنین کنیم گفت بلی پس ایستاد و توحید خدا را بر خود تازه کرد و پیغمبری محمد ص و ولایت
علی و طیبین آل ایشان علیهم السلام بخاطر گذرانید چنانچه مامور شده بود و گفت خداوندا
بجاه ایشان سوگند میدهم که مرا از روی این آب بگذرانی و اسب خود را بر روی آب راند

تا نگاه آب در زیر پاهای اسب او مانند زمین نرم شد تا به آخر خلیج و باز اسب را تاخت و برگشت
پس رو به بنی اسرائیل کرد که اطاعت کنید موسی را که نیست این دعا مگر کلید درهای بهشت و قفل
درهای جهنم و سبب نازل شدن روزیها و جلب کننده رضا خداوند مهیمن آفریننده بندگان و
کنیزان خدا پس بنی اسرائیل ابا کردند و گفتند ما نمیرویم مگر بر روی زمین پس خدا وحی فرستاد بسوی
موسی که بزن عصای خود را بدریا و بگو خداوندا بجاه محمد و آل طیبین او که دریا را برای ما بشکاف
چون چنین کرد دریا شکافته شد و دریا تا آخر خلیج پیدا شد و گفت داخل شوید گفتند زمین دریا
گل دارد و میترسیم که در میان گل فرو رویم پس خدا وحی فرستاد بسوی موسی که بگو خداوندا بجاه محمد
و آل پاکیزه او سوگند میدهم که زمین را خشک گردانی چون چنین کرد خدا باد صبا را فرستاد تا زمین
دریا را خشک کرد و موسی گفت داخل شوید گفتند ای پیغمبر خدا ما دوازده سبطیم فرزند دوازده پدر
و اگر از یک راه خواهیم داخل شویم هر سبطی خواهند خواست که بر اسباط دیگری پیشی گیرند و ایمن
نیستیم از آنکه فتنه و نزاع در میان ما حادث شود اگر هر سبطی بیک راه جدا نبرویم از فتنه ایمن
خواهیم بود پس خدا موسی را امر کرد که در دوازده موضع دریا را عصا بزند و بگوید بجاه محمد و آل
طیبین او سوال میکنم که زمین دریا را برای ما ظاهر گردانی و آب را از ما دور گردانی پس دوازده
راه بهم رسید و باد صبا همه را خشک گردانید و موسی گفت داخل شوید گفتند هر سبطی از ما براهی
میروند و هر یک نخواهند دانست که چه بر دیگران می آید پس موسی زد عصا را بر کوههای آب که
در میان راهها برآمده ایستاده بود و گفت خداوندا بجاه محمد و آل محمد سوال میکنم که طاقها در
میان آب بهم رسد که یکدیگر را ببینند پس طاقها گشاده در میان این آبها بهم رسید که یکدیگر را
توانستند دید و چون همه داخل دریا شدند فرعون و قوم او بکنار دریا و آب رسیدند و داخل دریا شدند

وچون

و چون آخر ایشان داخل دریا شدند و اول ایشان خواستند که از دریا بیرون روند حق تعالی
دریا را حکم کرد که بر ایشان ریخت و هموار شد و همه غرق شدند و اصحاب موسی
ایشان را میدیدند که چگونه غرق شدند پس حق تعالی خطاب کرد بنی اسرائیل که در زمان
حضرت رسول صلعم بودند که هرگاه خدا این نعمتها بر پدران شما تمام کرد و از برای کرامت محمد
و آل او صلوات الله علیهم پس اکنون که شما ایشان را دیده اید چرا ایمان نمی آورید و ایضا از تفسیر
مزبور ذکر کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ حضرت امام علیه السلام
فرمود که یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که سایه افکن گردانیدیم بر شما ابر را در وقتیکه
در تیه بودید تا شما را از گرمی آفتاب و سردی ماه نگاه دارد وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ
السَّلْوَىٰ و نازل ساختیم بر شما منّ را که ترنجبین است که بر درختهای ایشان فرود می آمد
و ایشان برای خود جمع میکردند و سلوی را که مرغ سمانی بود و از همه مرغان خوشگوشتتر است
خدا برای ایشان میفرستاد و ایشان بی مشقت از آن شکار میکردند و میخوردند پس خدا
بایشان گفت كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ یعنی بخورید از چیزهای پاکیزه که شما را
روزی کرده ام و شکر کنید نعمت مرا و تعظیم کنید آنها را که من تعظیم کرده ام و بزرگ دانید
آنها را که من بزرگ کرده ام و عهد و پیمان و ولایت ایشان را از شما گرفته ام یعنی محمد و آل
طیبین او صلوات الله علیهم اجمعین پس خدا میفرماید که وَمَا ظَلَمُونَا ایشان بر ما ستم
نکرده اند چون تغییر دادند آنچه بایشان گفتیم و وفا نکردند بآن عهدی که در باب آن بزرگواران
از ایشان گرفتیم زیرا که کفران ضرری بپادشاهی ما نمیرساند همچنانکه ایمان مومنان بر سلطنت
ما نمی افزاید وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ولیکن ستم بر جانهای خود میکردند بسبب کفر

شدن و تبدیل کردن آنچه بایشان گفتیم وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ حضرت امام
فرمود که یعنی یاد آورید ای بنی اسرائیل وقتی را که ما گفتیم پدران و گذشتگان شما که داخل
شوید در این شهر یعنی اریحا که از شهرهای شام است و این وقتی بود که از صحرای تیه بیرون آمدند
فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا پس بخورید از این شهر هر جا که میخواهید فراخ روزی و بی تعب
وَادْخُلُوا الْبَابَ و داخل دروازه شهر شوید سجود کنندگان را امام فرموده که حق تعالی در
دروازه شهر برای ایشان صورت محمد و علی صلوات الله علیهما را ممثل گردانید و امر کرد ایشان را
که تعظیم کنند برای تعظیم آن تمثالها و تازه کنند بر خود بیعت ایشان و محبت ایشان را و بیاد آورند
عهد و پیمان ولایت و اعتقاد بفضیلت ایشان را که از آنها گرفته بود و حق تعالی وَقُولُوا
حِطَّةٌ یعنی که بگوئید این سجده ما برای خدا بجهت تعظیم مثال محمد و علی صلوات الله علیهما و اعتقاد
ما از برای ولایت کم کننده گان گناه ما و محو کننده سیئات ما است نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
تا بیامرزیم از برای شما خطاهای گذشته شما را وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود زیاد خواهیم
کرد ثواب نیکوکاران را یعنی آنها که انکار کنند و پیشتر گناهی نکرده باشند زیاده میکنیم سبب
این فعل درجات و مثوبات ایشان را فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ
پس بدل کردند آن گروهی که ستم بر خود کرده بودند قولی غیر آنچه گفته شده بود امام فرمود
یعنی سجده نکردند چنانچه حق تعالی امر کرد ایشان را و نگفتند آنچه خدا فرموده بود ولیکن پشت را
بجانب دروازه کردند و از پس پشت داخل شدند و خم نشدند و سجده نکردند در وقت
داخل شدند و گفتند در درگاه با این رفعت چرا باید خم شویم و داخل شویم تا آنکه موسی و یوشع
با ما سخریه کنند و ما را برای امور باطله بسجده اندازند و در وقت داخل شدن گفتند هنطا

سمقانا یعنی گندم سرخی قوت خود کنیم بسوی ما محبوبتر است از این گفتار و کردار فَأَنْزَلْنَا عَلَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ پس فرستادیم بر آنها که ستم کردند یعنی
تغییر و تبدیل کردند آنچه بایشان گفته بودند و منقاد نشدند از برای ولایت محمد و علی و آل طیبین
علیهم السلام رجزی و عذابی از آسمان بسبب فسق ایشان و آن رجز که بایشان رسید آن بود که کمتر
از یک روز صد و بیست هزار کس از ایشان بطاعون مردند و ایشان جمعی بودند که خدا میدانست
که ایمان نمی آورند و توبه نمیکنند و نازل نشد بر کسی که خدا میدانست توبه خواهد کرد یا از صلب او
فرزندی بهم خواهد رسید که خدا را بیگانگی پرستش کند و ایمان بمحمد ص بیاورد و ولایت علی ع خواهد داشت
پس حق تعالی فرمود وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ حضرت ع فرمود یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل
آن وقت را که طلب آب کرد موسی برای قوم خود در وقتیکه تشنه شدند در تیه و فریاد کنان
و گریه کنندگان بنزد موسی آمدند و گفتند هلاک شدیم بتشنگی پس موسی ع گفت الهی بحق محمد
سید انبیا و بحق علی سید اوصیا و بحق فاطمه سیده زنان و بحق حسن بهترین اولیا و بحق حسین
افضل شهدا و بحق عترت و خلیفه‌های ایشان که بهترین ازکیا و پاکان اند سوگند میدهم که این بندگان
خود را آب بدهی فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ پس خدا وحی کرد که ای موسی بزن عصای
خود را بر سنگ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا چون عصا را بر سنگ زد جاری شد از سنگ
دوازده چشمه قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ امام فرمود که دانسته شد هر قبیله از اسباط اولاد یعقوب
محل آب خوردن خود را که با قبیله و سبط دیگر برای آب خوردن مزاحمت و منازعه نکنند پس خدا
بایشان خطاب کرد که كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ یعنی بخورید و بیاشامید از روزی که خدا
بشما عطا فرموده است وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و سعی مکنید در زمین در حالی که

شما معتقد و عاصی باشید و انقیاد بسند معتبر از حضرت امام باقر و امام جعفر صادق صلوات
الله علیهما روایت شده است که چون قایم آل محمد از مکه ظاهر گردد و خواهد داخل کوفه
شود منادی آنحضرت علیه السلام درمیان اصحاب آنحضرت ندا کند که کسی توشه و آب با خود
برندارد و سنگ موسی ع را با خود دارد و آن بار یک شتر است پس هر منزل که فرود آید چشمه
از آن سنگ جاری شود که هر گرسنه که بخورد سیر شود و هر تشنه که بخورد سیراب شود و توشه
ایشان همین باشد تا آنکه آنحضرت با اصحاب خود در نجف اشرف نزول فرماید و انقیاد
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است در تفسیر قول خدا تعالی وَادْخُلُوا
الْبَابَ سُجَّدًا فرموده است که این وقتی بود که موسی از زمین تیه بیرون آمد و داخل معموره
شد بنی اسرائیل گناهی که کرده بودند حق تعالی خواست که ایشان را از نجات و ببخشد ایشان
اگر توبه کنند پس بایشان گفت که چون بدر شهر برسید بسجود روید و بگوئید حِطَّةٌ تا گناهان
شما حطه شود و زایل گردد آنها که نیکوکاران بودند چنین کردند و توبه ایشان مقبول شد و آنها که
ظالمان بودند بجای حطه حنطه حمراء یعنی گندم سرخ طلبیدند پس عذاب بر ایشان نازل شد و انقیاد
از احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه روایت شده است که حضرت رسول صلی الله فرموده
که اهلبیت من در این امت مثل باب حطه است در بنی اسرائیل همچنانکه در بنی اسرائیل هر که
از روی تواضع و انقیاد داخل درگاه حطه شد نجات یافت و هر که چنان نشد و تکبر کرد و
انقیاد نکرد هلاک شد و همچنین درین امت هر که در ولایت اهلبیت من از روی تسلیم و انقیاد
داخل شود و اعتقاد بامامت ایشان بکند و متابعت ایشان را بر خود واجب و لازم گرداند و
ایشان را وسیله آمرزش گناهان خود داند نجات می یابد و هر که تکبر نماید از اطاعت ایشان

و تابع دنیای باطل شود چنانکه آنها گندم سرخ طلبیدند کافر و هالک گردیدند و انقیاد از تفسیر حضرت
امام حسن عسکری ع مذکور گردیده است در تفسیر قول خدا تعالی وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ
لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ حضرت امام فرمود که موسی بنی اسرائیل
میگفت که چون خدا شما را فرج دهد و دشمن شما را هلاک گرداند من کتابی از جانب خدا
از برای شما خواهم آورد که مشتمل باشد بر امر و نهی و موعظها و پندهای خدا و چون خدا ایشان را فرج
داد امر کرد موسی را که بیاید بوعده گاه خود و سی روز روزه بدارد در پائین کوه پس موسی گمان کرد
که بعد از سی روز خدا کتاب را برای او خواهد فرستاد پس سی روز روزه داشت و چون آخر سی روز
شد پیش از افطار کردن مسواک کرد پس خدا باو وحی کرد که ای موسی مگر نمیدانی که بوی دهن روزه
دار خوشتر است نزد من از بوی مشک ده روز دیگر روزه بدار و در وقت افطار مسواک مکن پس موسی
چنین کرد و خدا وعده که کرده بود با او که کتاب را بعد از چهل روز باو بدهد پس بعد از چهل روز کتاب را
برای او فرستاد و سامری شبهه کرد بر ضعیفان بنی اسرائیل که موسی وعده کرد با شما که بعد از چهل روز
و شب بسوی شما باید و الحال بیست شب و بیست روز گذشت پس وعده موسی تمام شد
و موسی پروردگار خود را ندیده است و پروردگار او آمده است بسوی شما و میخواهم که شما بدانید
که او قادر است که خود شما را بسوی خود بخواند بی آنکه موسی درمیان باشد و بدانید که موسی را
برای این فرستاده که باو احتیاج داشته باشد پس سامری گوساله که ساخته بود و برای ایشان ظاهر
ساخت بنی اسرائیل گفتند چگونه گوساله خدای ما باشد گفت پروردگار شما باین گوساله با شما
سخن میگوید چنانچه با موسی از درخت سخن گفت چون صدای گوساله را شنیدند گفتند خدا در این
گوساله در آمده است چنانچه در درخت آمده بود و چون موسی برگشت بسوی قوم خود گفت ای گوساله

آیا پروردگار در میان تو نبود چنانچه این جماعت میگویند گوساله بسخن آمد گفت پروردگار من
از آن منزه‌تر است که گوساله یا درخت یا دیگری احاطه نماید یا در مکانی باشد نه والله ای موسی ولیکن
سامری طرف دم گوساله را بدیواری متصل کرده بود و از جانب دیگر دیوار در زمین نقبی کنده
کنده بود و یکی از متمردان اعوان خود را در آنجا پنهان کرده بود که دهان خود را بر دبر گوساله
میگذاشت و با ایشان سخن میگفت که اینست خدای شما و خدای موسی بن عمران است
بنی اسرائیل مخذول شدند برای عبادت من و مرا خدای خود دانستن مگر برای آنکه سستی ورزیدند
در صلوات فرستادن بر محمد و آل طیبین او صلوات الله علیهم و انکار کردن موالات ایشان
و اعتقاد نکردند پیغمبران آخر الزمان و امامت وصی برگزیده او و این تقصیر سبب شد که توفیق خدا
از ایشان زایل گردید پس حق سبحانه و تعالی فرمود که چون ایشان بسبب تقصیر در صلوات بر محمد
و وصی او مخذول شدند که بگوساله پرستی مبتلا شدند پس بترسید شما ای بنی اسرائیل
در معانده کردن با محمد و علی و حال آنکه ایشان را می‌بینید و دلایل ایشان را می‌شنید و دلایل بر شما
ظاهر گردیده است ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ امام فرموده که یعنی
عفو کردیم ما از اوایل و پدران شما ای گروه که هستید در عصر محمد صلعم از بنی اسرائیل شکر کنید
این نعمت را بر اسلام خود و خود بر ایشان پس حضرت امام فرموده است که خدا عفو نکرد از ایشان
مگر از برای آنکه خدا را خواندند بمحمد و آل طیبین او و تازه کردند بر خود ولایت محمد و علی و آل طاهرین
ایشان را پس در آن وقت خدا رحم کرد ایشان را و از ایشان درگذشت وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ امام فرمود که یعنی یاد کنید آن وقتی را که عطا کردیم موسی کتاب را
که آن توریه را که خدا پیمان گرفت از بنی اسرائیل که ایمان بآن بیاورند و انقیاد نمایند هر چیز را که دا

میکرد

میکرد اند توریه آنرا و دادیم موسی فرقان را از آن امر است جدا کننده حق و باطل است و جدا
کننده محققان و مبطلان است زیرا که حق تعالی گرامی داشت بنی اسرائیل را بکتاب توریه
و بایمان آوردن بآن و انقیاد کردن آن وحی کرد خدا بعد از آن بسوی موسی که ای موسی ایشان
بکتاب ایمان آوردند و مانده است فرقان که تمیز دهد مومنان و کافران و اهل حق و باطل است
پس تازه کن بر ایشان عهد آنرا که من سوگند خورده ام بذات مقدس خود سوگند حقی که خدا
قبول نمیکند نه احدی نه ایمان او را و نه عملی را مگر با ایمان بآن موسی گفت چیست آن فرقان
ای پروردگار من فرمود که آن است که پیمان بگیری از بنی اسرائیل که محمد صلعم بهترین خلق است
و سید و بزرگ پیغمبران است و آنکه برادر او وصی او صلوات الله علیهم بهترین اوصیائی
پیغمبران است و آنکه اولیائی و اوصیای او که در میان خلق مقرر میگردانند بهترین خلق‌اند
و آنکه شیعیان ایشان که انقیاد ایشان مینمایند در اوامر و نواهی ستارهای فردوس اعلی
خواهند بود و پادشاهان جنات عدن خواهند بود در بهشت پس گرفت موسی آن پیمان را
از ایشان پس بعضی بدل و زبان هر دو ایمان آوردند و قبول کردند و بعضی بزبان گفتند و
در دل قبول نکردند پس نور ایمان برای ایشان حاصل شد و این بود فرقانی که حق تعالی
بموسی عطا فرمود پس حق تعالی فرمود که شاید هدایت بیابید یعنی بدانید که شرف بنده نزد خدا
باعتقاد و ولایت است چنانچه پدران پدران شما همین شرف یافتند وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ
لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا
أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
حضرت امام فرموده است یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که موسی گفت بقوم خود که گوساله

پرستیده بودند ای قوم من بدرستیکه شما ستم کردید بر جانهای خود وضرر رسانیدید بخود که گوساله را
خدای خود گرفتید پس توبه وبازگشت کنید بسوی آن خداوندی که شما را آفریده وصورت بخشیده است
پس بکشید نفسهای خود را یعنی بکشند آنها که گوساله نپرستیده اند آنها را که گوساله پرستیده اند
این کشته شدن برای شما بهتر است نزد آفریدگار شما از آنچه در دنیا زنده بمانید وآمرزیده نشوید
پس نعمت دنیا بر شما تمام نباشد وبسوی جهنم بشد وهرگاه کشته شوید وتایب باشید خدا کشته
شدن را کفارهٔ گناهان شما میگرداند وشما را به بهشت جاوید ونعمتهای آن میرساند پس خدا
توبهٔ شما را قبول کرد پیش از آنکه همه کشته شوید ومهلت داد شما را برای توبه وباقی گذاشت
شما را برای طاعت درستی که اوست بسیار قبول کنندهٔ توبه ومهربان واین قصه چنان
بود که چون بر دست موسی هویدا کرد باطل بودن امر گوساله را وگوساله خبر داد بحیلهٔ سامری
وامر کرد موسی آنها را که گوساله نپرستیده اند بکشتن آنها که گوساله پرستیده اند اکثر آنها
که پرستیده بودند انکار کردند وگفتند ما گوساله نپرستیده ایم پس خدا امر کرد موسی را که آن
گوسالهٔ طلا را بسوهان ریزه ریزه کند وبدریا بریزد پس هر که از آن آب خورد وگوساله پرستیده
بود لبها وبینی او سیاه شد وباین سبب ممتاز شدند آنها که گوساله پرستیده بودند از آنها
که نپرستیده بودند وآنها پرستیده بودند دوازده هزار کس بودند امر کرد ایشان را شمشیرها
بکشند وبیرون آیند بر سایر بنی اسرائیل وایشان را بکشند پس منادی ندا کرد که خدا لعنت کرده است
کسی را که دست وپای حرکت دهد تا کشته شود وهر که از کشندگان ملاحظه کند که کیست که او میکشد
وفرق گذارد در کشتن میان خویش وبیگانه ملعون است پس گناهکاران سرکشی کردند وگردن
کشیدن برای کشته شدن وبیگناهان باستغاثه آمدند نزد موسی وگفتند ما گوساله نپرستیده ایم

ومصیبت

ومصیبتها عظیم است از آنها زیرا که میباید بدست خود پدران ومادران وبرادران وخویشان
خود را بکشیم پس حق تعالی وحی نمود بموسی که من برای آن این تکلیف شدید را امتحان کردم که
که دوری نکردند از آنها که گوساله پرستیدند وانکار نکردند ودشمنی با ایشان نکردند بگو با ایشان که هر که دعا کند
محمد وآل طیبین او صلی الله علیهم که سهل کنیم بر او کشتن آنها را که مستحق کشتن شده اند خواهیم کرد
پس ایشان دعا کردند وبانوار مقدسهٔ رسول خدا وائمهٔ هدی صلوات الله علیهم متوسل شدند
حق تعالی بر ایشان آسان کرد که هیچ الم از کشتن آنها نیافتند وچون کشتن در ایشان بسیار شد
وایشان ششصد هزار کس بودند بغیر آن دوازده هزار کس که گوساله نپرستیده بودند پس
خدا توفیق داد بعضی از ایشان را که بیکدیگر گفتند که چون خدا امر نمود که توسل بمحمد وآل طیبین
وامری است که هرگز آنرا باطل نگرداند وهیچ حاجتی ناامید نمیشود وهیچ سؤالی از درگاه خدا رد نمیشود
وپیغمبران همه بایشان توسل نموده اند چرا ما بایشان توسل نجوییم پس اینها جمع شدند وناله
برآوردند که پروردگارا بجاه محمد که گرامی‌ترین خلقست نزد تو وبجاه علی علیه السلام که افضل واعظم
خلق است بعد از او وبجاه ذریت طیبین طاهرین از آل طاها ویس سوگند میدهیم که گناهان ما را
بیامرزی واز لغزش ما درگذری واین کشتن را از ما دور گردانی پس حق تعالی وحی فرستاد بموسی که بگو
دست از کشتن باز دارند که بعضی از ایشان از من سؤال کردند ومرا سوگند دادند که اگر اول این سوگند را
بمن داده بودند ایشان را توفیق میدادم ونگاه میداشتم از گوساله پرستیدن واگر شیطان چنین قسمی
میداد مرا هر آینه هدایت میکردم واگر نمرود وفرعون چنین قسمی میدادند هر آینه ایشان را نجات
میدادم پس کشتن را از ایشان برداشت وایشان گفتند زهی حسرت که از اول کار غافل شدیم
از توسل بانوار محمد وآل اطهار او صلوات الله علیهم اجمعین تا خدا ما را از شر این فتنه حفظ میکرد

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً امام گفت یعنی بیاد آورید آن وقت را
که گفتند گذشتگان شما که موسی ما هرگز ایمان نمی آوریم از برای تو تا ببینیم خدا را معاینه و ظاهر
فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس گرفت ایشان را صاعقه وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ و حال آنکه شما نظر میکردید
بسوی ایشان ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ پس مبعوث گردانیدیم گذشتگان شما را بعد از مردن
ایشان لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که ایشان شکر کنند زندگی را که بسبب آن توانستند توبه
و بازگشت بسوی خدا کرد بر ایشان دادیم و مستر نماند مردن که بازگشت ایشان بجهنم باشد
و همیشه در جهنم باشند حضرت امام فرموده است که سبب این صاعقه آن بود که چون موسی خواست
که عهد فرقان را به پیغمبری محمد ص و امامت علی ابن ابی طالب و سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین
از ایشان بگیرد بگفتند ما ایمان نمی آوریم که این امر پروردگار تو است تا خدا را معاینه ببینیم
که ما را باین خبر دهد پس صاعقه گرفت ایشان را و ایشان صاعقه را میدیدند که بر ایشان نازل
میشود و حق تعالی فرمود که ای موسی منم گرامی دارنده دوستان خود را که تصدیق میکنند به برگزیدهای
من و پروا نمیکنم و منم عذاب کننده دشمنان خود که دفع میکنند و انکار میکنند حقوق برگزیدهای
مرا و پروا نمیکنم پس موسی گفت با آنها که باقی مانده بودند و صاعقه بایشان نرسیده بود که چه
میگوئید آیا قبول میکنید و اعتراف کنید و اگر نه شما نیز بایشان ملحق خواهید گفتند ای موسی ما نمیدانیم
که این صاعقه بچه سبب بر ایشان نازل شد گاه باشد که بسبب انکار حق خود تو صاعقه بر ایشان
نازل نشده باشد اگر راست میگوئی که صاعقه بسبب قبول نکردند ولایت محمد و آل طیبین او صلوات الله
علیهم اجمعین نازل شده است پس دعا کن خدا را بحق محمد و آل او که ما را ببوئی ولایت ایشان
دعوت مینمائی که این صاعقه مردها را زنده کند تا ما از ایشان بپرسیم که بچه سبب صاعقه بایشان

پس موسی

پس موسی ع دعا کرد تا ایشان زنده شدند و چون بنی اسرائیل از ایشان سؤال کردند گفتند ای بنی اسرائیل
این عذاب بسبب ما رسید که ابا کردیم از اعتقاد کردن به پیغمبری محمد ص و امامت علی و امامان
از ذریت ایشان صلوات الله علیهم و دیدیم بعد از مرگ خود از مملکتهای پروردگار خود را از آسمانها
و حجب و کرسی و عرش و بهشت و دوزخ و نه دیدیم کسی را که حکمش در آن مملکتها جاری تر و پادشاهی
و نیز گاه او بزرگتر باشد از محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و چون باین صاعقه
مردیم بردند روح ما را بسوی جهنم پس ندا کردند محمد ع ملائکه عذاب خود را [illegible] باز دارید
که اینها زنده خواهند شد به دعای شخصی که از خدا سؤال خواهد کرد بحق ما و آل طیبین ما و این ندا
وقتی رسید که هنوز ما را در هاویه نینداخته بودند پس تأخیر کردند عذاب ما را تا بدعای تو زنده شویم
ای موسی حق تعالی با اهل عصر محمد ص گفت که هرگاه بوسیله محمد و آل پاکیزه او زنده شدند ظالمان از
گذشتگان شما پس انکار حق ایشان مکنید و خود را در معرض غضب الهی در میاورید و
إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ امام ع میفرماید که یعنی بیاد آورید وقتی را که گرفتیم بر پدران و گذشتگان
شما عهد و پیمان ایشان را که عمل کنند بآنچه در توریة بر ایشان فرستاده بودیم و با آن نامه مخصوصی
که در باب محمد ع و آل طیبین ایشان فرستاده بودیم که ایشان بهترین خلقند و قیام نمایندگان
بحقند باید که اقرار نمایند باین و برسانند بفرزندان خود تا آخر دنیا که ایمان بیاورند بمحمد پیغمبر خدا
و قبول کنند از او و آنچه امر فرماید ایشان را در حق ولی خدا علی ابن ابیطالب ع از خدا و آنچه خبر بدهد
ایشان را بآن از احوال خلیفهای بعد از او که قیام نمایندگان اند بحق خدا پس ابا کردن اسلاف شما
از قبول کردن اینها وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ امر کردیم جبرئیل را که جدا کرد از کوه فلسطین قطعه
بقدر لشکرگاه ایشان یک فرسخ در یک فرسخ و آورد در بالای سر ایشان باز داشت پس موسی

بایشان گفت که قبول بکنید آنچه شما را بآن امر کردم یا اینکه بر سر شما می افتد پس ملجا شدند
و از روی ضرورت قبول کردند مگر آنها را خدا از عناد حفظ کرد که بطوع و اختیار قبول کردند پس چون
قبول کردند بسجده در آمدند و پهلوهای روهای در خاک گذاشته شد و اکثر ایشان پهلوهای روی
خود را بر زمین گذاشته شد که ببینند که کوه بر سر ایشان فرود می آید یا نه و قلیلی از ایشان از
روی طوع و رغبت برای تذلل و شکستگی نزد خدا بر زمین گذاشته شد خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
امام فرموده که یعنی بگیرید و قبول کنید آنچه ما بشما عطا کردیم از فرایض که بر شما واجب گردانیده ایم
بآن توانائی که بشما داده ایم و شرایط تکلیف را در شما تمام کرده ایم از فرایض که بر شما واجب
کرده ایم و علتها را از شما برداشته ایم وَاسْمَعُوا بشنوید آنچه شما را بآن امر میکنیم قَالُوا
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا یعنی گفتند شنیدیم قول ترا و معصیت کردیم امر ترا یعنی بعد از آن معصیت کردند
و در آنوقت نیز بخاطر داشتند که اطاعت نکنند و ایضا از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم
روایت شده است که آنحضرت پیغمبر فرمود که موسی وعده داده بود بنی اسرائیل را که چون نجات
خواهید یافت از فرعون حق تعالی کتابی از برای شما خواهد فرستاد که مشتمل باشد بر اوامر و نواهی
و حدود و احکام و فرایض و چون یافتند و بنزدیک شام رسیدند کتاب را برای ایشان فرستاد
و در آن کتاب این نوشته بود که قبول نمیکنم عملی را از کسی که تعظیم نکند محمد ص و آل طیبین آن
صلوات الله علیهم را و گرامی ندارد اصحاب ایشان را چنانچه حق گرامی داشتن ایشان است ای
بندگان خدا بدانید و گواه باشید که محمد ص بهترین آفریدهای من است و افضل خلایق است
و علی ع برادر آنحضرت و وصی و وارث علم اوست در امت او و بهترین خلقت بعد از او
و آل محمد بهترین آل پیغمبرانند و اصحاب آنحضرت بهترین اصحاب پیغمبرانند پس بنی اسرائیل گفتند ما قبول

نکنیم

نکنیم این را این عظیم و گران است بر ما بلکه قبول میکنیم از این شرایع آنچه بر ما آسان است و
قبول کنیم و میگوئیم پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و آل او بهترین آل پیغمبرانند و ما که امت اوئیم بهترین امت
پیغمبرانیم و اعتراف نمیکنیم بفضیلت جماعتی که ایشان را ندیده ایم و نمیشناسیم پس حق تعالی امر کرد جبرئیل را
که ببال خود کوهی از کوههای فلسطین را بقدر لشکرگاه موسی که یک فرسخ در یک فرسخ بود بکند و او را آورد
و بر بالای سر ایشان بازداشت و گفت یا قبول میکنید آنچه موسی برای شما آورده یا اینکه این را برای شما
میگذارم که شما را خورد کند پس ایشان از جزع و اضطراب آمدند و گفتند ای موسی چه کنیم موسی گفت
سجده کنید برای خدا بر پیشانی خود و پس پهلوی راست و چپ روی خود را بر خاک گذارید و بگوئید
پروردگارا شنیدیم و اطاعت کردیم و اعتراف کردیم و تسلیم کردیم و راضی شدیم پس آنچه موسی
بایشان گفت کردار و گفتار را بعمل آوردند اما بسیاری از ایشان در دل مخالف بودند با آنچه بظاهر
گفتند و کردند و در دل میگفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم بر خلاف آنچه بزبان میگفتند و پهلوی راست را
بر زمین گذاشته شد و قصد ایشان شکستگی و فروتنی نزد خدا و پشیمانی از گذشتها نبود ولیکن اینرا
میکردند که ببینند که آیا کوه بر سر ایشان فرود می آید یا نه گذشتها نبود ولیکن اینرا میکردند که ببینند
که آیا کوه بر سر ایشان فرود می آید یا نه پس پهلوی چپ رو را بر زمین گذاشته شد بهمین قصد پس جبرئیل
بموسی گفت که اکثر ایشان معصیت خدا کردند و چنانچه خدا فرموده اطاعت نکردند ولیکن حق تعالی
امر کرد مرا که اینکوه را از ایشان بگردانم باعتراف که بحسب ظاهر در دنیا کردند زیرا که حق تعالی در دنیا بظاهر
حال ایشان با ایشان سلوک میکند در آنکه خون ایشان محفوظ باشد و در امان باشند و کار ایشان
با خداست در آخرت که در آنجا ایشان را عذاب خواهد کرد بر اعتقادات و نیتهای بد ایشان پس چون دیدند
بنی اسرائیل که کوه دو پاره شد و یک پاره آتش مروارید سفید شد و بجانب آسمان بالا رفت تا آسمانها را

شکافت و ایشان میدیدند تا بجائی رسید که ایشان نمیدیدند و یکقطعهٔ دیگر آتش شد و بسوی زمین
آمد و زمین را شکافت و فرو رفت و از دیدهٔ ایشان پنهان شد چون از سبب آن حال از موسی سؤال
کردند فرمود که آن قطعه که بآسمان بالا رفت به بهشت ملحق شد و خدا آنرا مضاعف گردانید باضعاف
بسیار که عدد آنرا بغیر از خدا نمیداند و امر کرد بنا کنند از آن از برای آنها که ایمان واقعی آوردند بآنچه
در این کتاب است قصرها و خانها و منزلها که هر یک مشتمل باشند بر انواع نعمتها که خدا وعده فرموده است
پرهیزکاران بندگان را از درختها و بستانها و میوها و حوریان نیکو شمایل و غلامان پیوسته زیبا مانند
مروارید پراکنده شده و سایر نعمتها و نیکیهای بهشت و اما آن قطعه که بزمین فرو رفت بجهنم ملحق شد
و حق تعالی آنرا مضاعف گردانید باضعاف بسیار و امر کرد که بنا کنند از آن از برای کافران بآنچه
در این کتاب است قصرها و خانها و منزلها که هر یک باشند بر انواع عذابی که خدا وعید فرموده است
کافران بندگان را از دریای آتش و حوضهای غسلین و غساق و رودخانهای چرک و ریم و خون
و زبانیها که گرزهای در دست داشته باشند برای عقاب ایشان و درختهای زقوم و ضریع و مارها و
عقربها و افعیها و بندها و غلها و زنجیرها و سایر انواع بلاها و عذابها که حق تعالی برای اهل جهنم مهیا کرده است
پس حضرت رسول صلعم با بنی اسرائیل زمان خود فرمود که آیا نمیترسید از عقاب پروردگار خود در انکار
کردن فضایل که حق تعالی مخصوص گردانیده با بنها محمد و علی و آل طیبین ایشان صلوات الله علیهم والثنا
در کتاب حیوة القلوب از تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع نقل شده است در تفسیر قول حق تعالی
که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً امام فرموده است که حق تعالی
بیهود مدینه خطاب کرد که یاد آورید آن وقت را که موسی بقوم خود گفت که بدرستیکه خدا امر میکند
شما را که ذبح کنید بقرهٔ که بزنید بعضی از آنرا بر آن شخص که در میان شما کشته شده تا زنده شود باذن

خدا

خدا و شما را خبر دهد که کی او را کشته است و این در وقتی بود که کشته در میان ایشان افتاده بود
و موسی بامر خدا اهل آن قبیله که آن کشته در میان ایشان پیدا شده بود لازم گردانید
که پنجاه نفر از اشراف ایشان سوگند یاد کنند بخداوند قوی شدید که خداوند بنی اسرائیل و تفضیل
دهندهٔ محمد و آل طیبین اوست بر همه خلق که ما او را نکشته ایم و کشندهٔ او را نمیدانیم که کیست اگر
قسم بخورند دیهٔ کشته را بدهند و اگر قسم نخورند کشندهٔ او را بایشان دهند تا عوض او بکشند و اگر نکنند
ایشان را در زندان تنگ حبس کنند تا یکی از این دو کار کنند گفتند ای پیغمبر خدا ما هم سوگند بخوریم و هم دیه بدهیم
حکم خدا چنین نیست و این قصه چنان بود که زنی بود در بنی اسرائیل در نهایت حسن و جمال و فضل
و کمال و شرافت حسب و نسب و نزاهت و جماعت بسیاری او را خواستگاری میکردند و او را
سه پسرعم بود پس او راضی شد بیکی از ایشان که عالم تر و پرهیزکارتر بود و خواست که بعقد او درآید
و آن دو پسرعم دیگر که ایشان را قبول نکرد بر آن پسرعم پسندیده حسد بردند و او را ضیافت طلبیدند
و کشتند و انداختند در میان قبیلهٔ که از همهٔ قبایل بنی اسرائیل بیشتر بودند و چون صبح شد
آن دو پسرعم که قاتل بودند گریبانها چاک کردند و خاک بر سر کردند و بنزد موسی آمدند بداد خواهی
پس حضرت موسی ع آن قبیله را حاضر ساخت و از ایشان سؤال کرد از احوال آن کشته شده
و ایشان گفتند ما او را نکشته ایم و علم هم نداریم که کی کشته است موسی گفت که حکم الهی این است
که شما سوگند بخورید و دیه بدهید یا قاتل را بایشان دهید ایشان گفتند هرگاه قسم خوردن ما را
دیه باید داد پس قسم خوردن چه فایده دارد و هرگاه با دیه دادن ما را سوگند باید خورد پس دیه
چه فایده دارد موسی گفت همهٔ نفعها در فرمان برداری حق تعالی است و آنچه فرموده است
بعمل باید آورد گفتند ای پیغمبر خدا این غرامت و جریمه گرانیست و ما خیانتی نکرده ایم و سوگند

غلیظست و حق در کردن ما نیست پس از درگاه خدا سوال کن که ظاهر گرداند ما قاتل را که آنچه مستحق است
او را جزا دهی و ما از جریمه و سوگند ها رهانیده باشیم حضرت موسی ع گفت حق تعالی حکم این واقعه را
برای من بیان فرموده است و مرا نیست جرئت کنم و غیر آن امری طلبیم بلکه بر ما لازم است
که گردن نهیم حکم او را و بر خود لازم دانیم حکم او را و اعراض نکنیم برادر آیا نمی بینید که چون بر ما حرام
کرده است کار کردن در روز شنبه را و گوشت شتر را ما را نیست که تصرف کنیم در حکم او و
تغییر دهیم بلکه باید اطاعت کنیم و خواست الحکم را بر ایشان لازم گرداند پس حق تعالی وحی فرستاد
بسوی او که اجابت نما سوال ایشان را و از من سوال کن تا قاتل را ظاهر گردانم و دیگران از جریمه
و تهمت بیرون آیند زیرا که میخواهم که در ضمن سوال ایشان روزی را فراخ گردانم بر مردی که از
نیکان امت است و اعتقاد دارد و صلوات فرستادن بر محمد و آل طیبین او صلوات الله علیهم
و تفضیل دادن محمد و علی بعد از او بر جمیع خلایق و میخواهم که بسبب این قصه او را بازنمایم مرده
زمین را با نواع گیاهها و درختان زنده میکند قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی امام
فرمود که چون حجت موسی بر ایشان تمام شد گفتند ای موسی دعا کن از برای پروردگار خود را تا
بیان کند برای صنعت آن بقره را تا بدانیم که چگونه گاوی میباید قال انه یقول انها بقرة لا
فارض ولا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون پس موسی از پروردگار خود
سوال کرد پس با ایشان گفت که خدا میفرماید که آن بقره ایست که پیر نباشد و بسیار جوان نباشد
بلکه در میان اینحال باشد پس بکنید آنچه با و مامور خواهید شد قالوا ادع لنا ربک یبین لنا
ما لونها گفتند ای موسی سوال کن از پروردگار خود را که بیان کند آن بقره را چه رنگ میباشد قال
انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین موسی بعد از سوال از پروردگار

گفت

گفت که خدا میفرماید آن بقره ایست زرد که زردی آن خالص و نیکو باشد نه کم رنگ باشد که
بسفیدی زند و نه بسیار رنگین که بسیاهی زند که مسرور و خوشحال گرداند نظر کنندگان بسوی او را
از حسن و نیکوئی و خوش رنگی قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا
وانا ان شاء الله لمهتدون گفتند دعا کن پروردگار خود را که بیان کند برای ما که صفت دارد
آن بقره زیاده از آنچه گفته شد بدرستیکه مشتبه شده است بر ما زیرا که گاو با این صفات بسیار است
قال انه یقول انها بقرة لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی الحرث مسلمة لا
شیة فیها موسی گفت از جانب خدا که آن بقره ایست که آنرا ذلول و نرم کرده باشند بشخم
کردن زمین و نه باب دادن زراعت و از این عملها آنرا معاف کرده باشند و سالم از عیبها
باشد که عیبی در خلقت آن نباشد قالوا الان جئت بالحق فذبحوها وما کادوا یفعلون
گفتند الحال آوردی آنچه حق و سزاوار بود در صفت بقره و نزدیک نبود که ایشان این را بکنند
از گرانی قیمت آن گاو و اما لجاجت ایشان و متهم داشتن موسی را بگمان فاسد در نسبت بدانچیزی
که ایشان سوال میکنند و باعث شد ایشان را بر کشتن آن بقره پس حضرت امام میفرماید که چون این صفات را
شنیدند گفتند ای موسی آیا پروردگار ما را امر کرده است بکشتن بقره که این صفات داشته باشد
گفت بلی و موسی در اول با ایشان نگفت که خدا شما را امر کرده زیرا که اول با ایشان گفته بود
هر بقره که میکشتند کافی بود و پس بعد از سوال ایشان در کار نبود که از خدا سوال کنند از کیفیت بقره
بلکه بایست در جواب ایشان که هر بقره که بکشید کافی است پس چون امر بر چنین گاوی قرار گرفت
و تفحص کردند نیافتند آنرا مگر نزد جوانی از بنی اسرائیل که خدا در خواب با و نموده بود محمد و علی و امامان
از ذریت ایشان را صلوات الله علیهم که با و گفته بودند که چون تو دوست مائی و ما را بر دیگران

تفصیل میدهی میخواهیم بعضی از جزای تورا در دنیا بتو برسانیم پس چون بیایند که بقره تورا بخرند مفروش
مگر بامر مادرت که اگر چنین کنی مادر تورا الهام خواهد کرد امری چند که باعث توانگری تو گردد پس آنجوان
شاد شد از دیدن خواب و چون بامداد شد بنی اسرائیل آمدند که آن گاو را از او بخرند و گفتند
بچند میفروشی گاو را گفت بدو دینار طلا و مادرم اختیار دارد گفتند ما بیک دینار میخریم چون با مادر مصلحت
کرد گفت بچهار دینار بفروش چون به بنی اسرائیل گفت که مادرم بچهار دینار میگوید گفتند بدو دینار
میخریم چون با مادر خود مصلحت کرد گفت بلکه بصد دینار بفروش ایشان گفتند به پنجاه دینار میخریم و
همچنین آنچه ایشان راضی میشدند مادر مضاعف میکرد ایشان بنصف آن راضی میشدند تا آنکه رسید
قیمت آنگاو به پوست آنگاو که پر از طلا کنند پس باین قیمت گاو را خریدند و کشتند و استخوان پنج دم
آنرا که آدم از آن مخلوق میشود در اول و در قیامت نیز اجزای آدمی بر آن ترکیب می یابد گرفتند و بر آن
کشته زدند و گفتند خداوندا بجاه محمد و آل طیبین و طاهرین او صلوات الله علیهم که این مرده را زنده گردان
و بسخن در آور خبر دهد که که اورا کشته است پس ناگاه برخواست صحیح و سالم و گفت ای پیغمبر خدا این
دو پسر عم من حسد بردند بمن برای دختر عم من و مرا کشتند و مرا انداختند در محله این جماعت
انداختند که دیه مرا از ایشان بگیرند پس موسی آن دو کس را کشت و در اول مرتبه که آنجزو گاو را بر میت
زدند زنده نشد بنی اسرائیل گفتند ای پیغمبر خدا چه شد آن وعده که با ما کردی پس حق تعالی وحی فرستاد بسوی
موسی که در وعده من خلف نمیباشد اما تا پوست این گاو را پر از اشرفی نکنند و الا چنین مرده زنده
نخواهد شد پس اموال خود را جمع کردند و حق تعالی پوست گاو را گشاده گردانید تا آنکه از مقدار پنج هزار دینار
پر شد و چون زر را تسلیم آنجوان کردند و آن عضو بر میت زدند پس بعضی از بنی اسرائیل گفتند که نمیدانیم
کدام عجیب تر است زنده کردن خدا این مرده را و بسخن آوردن او یا غنی کردن خدا اینجوان را باین مال

فراوان

فراوان پس خدا وحی نمود بموسی که بگو بنی اسرائیل را که هر که از شما میخواهد که من عیش او را در دنیا
طیب و نیکو گردانم و در بهشت محل عظیم او را کرامت فرمایم و او را در آخرت همصحبت محمد و آل طیبین
او گردانم پس بکنید چنانچه اینجوان کرد بدرستیکه اینجوان از موسی شنیده بود یاد محمد و علی و آل پاکیزه ایشان را
صلوات الله علیهم و پیوسته صلوات بر ایشان میفرستاد و ایشان را بر جمیع خلایق از انس و جن و ملائکه
تفضیل میداد و باین سبب من این مال عظیم را برای او میسر گردانیدم که متنعم گردد بر روزیهای نیکو
و دوستان خود را بنوازد و دشمنان خود را بنوازد و دشمنان خود را منکوب گرداند پس
آنجوان بموسی گفت ای پیغمبر خدا من چگونه حفظ کنم این مالها را و چگونه حذر کنم از عداوت دشمنان
و حسد حاسدان موسی گفت بخوان بر این مال صلوات بر محمد و آل طیبین او را چنانچه پیشتر میخواندی
باعتقاد درست به برکت آن این مال که الحال بدست تو آمد تا خدا این مال را برای تو حفظ نماید و هر دزدی
یا ظالمی یا حاسدی که اراده بدی کند خدا بلطایف حیل خود ضرر او را دفع نماید در این وقت
آنجوان زنده شده بود این سخنانرا شنید گفت خداوندا سوال میکنم از تو آنچه اینجوان از تو
سوال کرده است از صلوات فرستادن بر محمد و آل طیبین او و متوسل شدن بانوار مقدسه ایشان
که مرا باقی بداری در دنیا که برخوردار شوم از دختر عم خود و خوار گردانی دشمنان و حاسدان مرا و
مرا خیر بسیار روزی کنی پس حق تعالی بموسی وحی فرستاد که اینجوان را برکت توسل بانوار مقدسه ایشان
صد و سی سال عمر دادم که در این مدت صحیح و سالم باشد و در قوای او ضعفی خلل نشود و از زوجه خود
بهره مند گردد و چون این مدت منقضی شود هر دو را با یکدیگر از دنیا ببرم و در بهشت خود جا دهم که در آنجا
متنعم باشند ای موسی اگر از من سوال میکرد آن قاتل بد بخت مثل این سوال که اینجوان کرد و متوسل
بانوار مقدسه آن بزرگواران میگردید با صحت اعتقاد و هر آینه او را از حسد نگاه میداشتم و قانع

میکردانیدم او را بانچه روزی کرده بودم باو و اگر بعد از این عمل توبه میکرد و متوسل بایشان میشد
و سوال میکرد که من او را رسوا نکنم هر آینه او را رسوا میکردم و خواطر بنی اسرائیل را از معلوم کردن قاتل
میگردانیدم و اگر بعد از رسوا نا توبه میکرد و متوسل بآن انوار میشد کار او را از خواطر ما فراموش میکردم
و در دل اولیای مقتول می افکندم که عفو کنند از آن قصاص او ولیکن محبت و ولایت بزرگواران و توسل
بایشان فضیلت که هر که میخواهم برحمت خود عطا میکنم و از هر که میخواهم خود بسبب بدیهای اعمال ایشان
منع میکنم و منم خداوند عزیز حکیم پس آن قبیله بنی اسرائیل بفریاد آمدند بسوی موسی و گفتند ما بجهت
خود به پریشانی مبتلا گردیدیم و قلیل و کثیر اموال خود را ببهای آن گاو دادیم پس دعا کن خدا روزی
ما را فراخ گرداند موسی گفت وای بر شما چه بسیار کور است دلهای شما مگر نشنیدید دعای
آن جوان را و دعای آن مقتول زنده شده را و ندیدید که چه ثمره بر دعای ایشان مترتب شد پس شما
نیز چنان دعا کنید و بانوار مقدسه آن بزرگواران متوسل شوید تا خدا سد فاقه و احتیاج شما
بکند و روزی شما را فراخ گرداند پس ایشان گفتند خداوندا بسوی تو ملتجی شدیم و بر فضل تو اعتماد
کردیم پس فقر و احتیاج ما را زایل گردان بجاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و طیبین از آل ایشان
صلوات الله علیهم پس حق تعالی وحی نمود بموسی بگو بایشان که بروند بفلان خرابه و فلان موضع [illegible]
که در آنجا ده هزار هزار دینار است بردارند و از هر کس آنچه گرفته اند برای قیمت گاو باو پس دهند
و زیادتی آن را در میان خود قسمت کنند تا اموال ایشان مضاعف گردد بجزای آنچه متوسل شدند
بارواح مقدسه محمد و آل طیبین او و اعتقاد کردن بزیادتی فضل و کرامت ایشان بر همه مخلوقات
پس اشاره باین قصه است قول خدا وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادّٰارَأْتُمْ فِیهٰا یعنی یاد آورید آن وقت را
که کشتید شخصی را پس اختلاف کردید در کشنده و هر یک گناه آن را از خود دفع کرده بدیگری نسبت

دادید فَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مٰا کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ و خدا بیرون آورنده و ظاهر کننده است آنچه شما
پنهان میکردید از اراده تکذیب موسی بگمان آنکه آنچه شما سوال کردید از موسی که آن مرده را
زنده گرداند خدا اجابت او نخواهد کرد فَقُلْنٰا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهٰا پس گفتیم بزنید بر آن
کشته شده بعضی از آن بقره را کَذٰلِکَ یُحْیِی اللّٰهُ الْمَوْتیٰ چنین خدا زنده میگرداند و
مردگان را در دنیا و آخرت بملاقات مرده با مرده دیگر اما در دنیا پس آب مرد با آب زن
ملاقات میکند و خدا از آن زنده میگرداند آنچه در رحمهای زنان است و اما در آخرت پس
از بحر مسجور که نزدیک آسمان اول است و آب آن مانند منی مرد است بعد از دمیدن
اول در صور که همه زندگان مرده باشند و پیش از دمیدن دوم در صور بارانها میفرستد بر بدنهای
پوسیده خاک شده که همه از زمین میرویند و بدمیدن صور زنده میشوند وَیُرِیکُمْ آیٰاتِهِ
و مینماید بشما سایر آیات و علامات خود را که دلالت میکند بر یکتایی او و پیغمبری موسی و فضیلت
محمد و علی و آل ایشان صلوات الله علیهم بر همه خلایق و آفریدگان لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ شاید تعقل و
تفکر نمائید که آن خداوندی که این آیات عجیبه از این ظاهر میگرداند امر نمیکند خلق را مگر بچیزی که صلاح
ایشان در آن باشد و برگزیده است محمد و آل طیبین او را مگر برای آنکه از همه صاحبان عقول افضل
و برترند بدانکه از احادیث و تفاسیر اهلبیت علیهم السلام معلوم گردیده که نجات انبیا را از مهالک
همگی بولایت و محبت حضرت رسول صلعم و اهلبیت طاهرین آنحضرت صلوات الله علیهم و توسل
بایشان حتی پیغمبران و امم سابقه برای دفع هموم و شدتهای عظیم حق تعالی را بتوسل بایشان میخواندند
به برکت انوار مقدس ایشان حق تعالی زودی آنها را از ایشان زایل میکرد و از آن شدتها راحت میبخشید
چنانچه دانستی و بعضی از پیغمبران که تامل مینمودند در قبول ولایت ایشان حق تعالی ایشان را بآنچه بود میگذاشت

وبآن سبب ترک اولی از ایشان صادر میشد چنانچه بعضی از آن گذشت و بعضی دیگر بعد از این خواهد آمد
ایشان از پس هر گاه در استدعای پیش بسبب دوستی ایشان و توسل بانوار مقدس ایشان صلوات
فرستادن بر ایشان حق تعالی هر کدورتی را از ایشان دفع نماید و از شدتهای عظیم رحمت بخشد البته که
از مومنان و شیعیان ایشان زودتر دفع مینماید آنها را که متوسل شوند بایشان زیرا که مومنان و
شیعیان بجهات بسیار از همهٔ امتهای پیش افضلند والحاصل از برای آمدن حاجات و کشف کربات
و نجات از شدتهای عظیم حق تعالی را بایشان بکسی خواند و دعا کند البته روا میشود و شکی در آن نیست
پس اگر بتاخیر افتد استجابت دعا غمگین نباید بود زیرا که حق تعالی مصلحت حال هر کس را بهتر داند
اگر در آنوقت دعای او را مستجاب نکند بعد از آن البته میکند و اگر خواهشهای مشروع او در دنیا
بعمل نیاید برای مصلحت چند که او میداند اضعاف آنرا در آخرت حق تعالی باو کرامت میفرماید و نهایت
آدمی تا حیات دارد باید دعا بکند و مطالب مشروعهٔ خود را از پروردگار خود سؤال نماید و در سؤال
کردن تکبر و تکاهل ننماید چنانچه فرموده است در قرآن که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب گردانم
بعد از این از برای تکبر کنندگان در دعا موجب دخول جهنم بذلت و خواری قرار داده است پس چون
ما مامور باشیم بدعا کردن و حق تعالی وعدهٔ استجابت فرموده باشد و هر چنین وسیلهٔ ائمه علیهم السلام
داشته باشیم چه تفضلی بالاتر از این میباشد که حق تعالی باین امت عطا کرده است والبته وعدهٔ او
حق است و وفا میکند بآنچه فرموده است نهایت کسی که خواهد که دعای او رد نشود و باجابت مقرون گردد
باید زبان خود را از بد گفتن باز دارد و دل خود را از حسد و کینهٔ برادران مومن خود پاک گرداند و شکم
خود را از لقمهای حرام و شبهه ناک خالی بدارد تا دعای او در درگاه حق تعالی قبول افتد و بزودی مستجاب
گردد و شرایط دعا کردن در کتب بسیار که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و مناسب مقام آنچه

مذکور شد

مذکور شد برای متذکر کافیست والحاصل در حیوة القلوب بسند معتبر روایت شده است که
از جملهٔ مناجات حق تعالی با موسی آن بود که ای موسی دراز مکن [illegible] در دنیا آرزوی خود را
که دلت سنگین میشود و سنگین دل از من دور است ای موسی چنان باش که من میخواهم که بندگان
من اطاعت من کنند و معصیت من نکنند و بمیران دل خود را از شهوتهای دنیا بترس من و
با جامهای کهنه و دل تازه باش که بر اهل زمین حال تو مخفی باشد و در میان اهل آسمانها بنیکی معروف
باشی و ملازم خانهٔ خود باش و روشن کننده باش بنور عبادت و قنوت بخوان و خشوع نما
کن مانند خضوع صابران و ناله و فریاد کن بدرگاه من از گناهان مانند نالهٔ کسی که از دشمن خود
گریخته باشد و پناه بخداوند یاری برده باشد و از من یاری بجو بر بند که من که من نیکو معین
و نیکو یاری دهنده ام ای موسی منم خداوندی که مسلطم بر بندگان خود و بندگان در تحت قدرت
منند و همه ذلیل منند متهم دار نفس خود را و در دل بر خود و فریب نفس خود را مخور و امین مگردان
فرزندان خود را بر دین خود مگر آنکه فرزندان تو مانند تو دوستان صالحان باشند ای موسی جامهای خود را
بشوی و غسل کن و نزدیک بجو به بندگان شایستهٔ من ای موسی پیشوای ایشان باش در نماز ایشان
و آنچه منازعه مینمایند در میان خود و ایشان حکم کن بآنچه بر تو فرستاده ام حکمی ظاهر و برهانهای روشن
و نوری که سخن کوهست بآنچه گذشته است و آنچه خواهد آمد در آخر الزمان وصیت میکنم ترا
ای موسی وصیت دوست مهربان بفرزند بتول عیسی ابن مریم که بر دراز گوش خواهد شد و برنس کم
کلاه عبّارست بر سر خواهد گذاشت و صاحب زیتون و محراب خواهد بود و بعد از او تورا وصیت
وصیت میکنم بصاحب شتر سرخ آن پاک طینت پاکیزه اخلاق و مطهر از گناهان و بدرستیکه صفت او
در کتاب تو آنست که او ایمان آورنده و گواهی دهنده است بر همهٔ کتابهای خدا و اوست رکوع

گننده و رغبت کننده بثواب و ترسنده از عقاب برادران او مساکین و بیچارگان باشند و یاوران
او قبیلهٔ او باشند در زمان او تنگیها و شدتها و قتلها و کشتنها و کمی مال بوده باشد نام او احمد و محمد
و این است و او است باقیمانده از گروه پیغمبران پیش گذشته ایمان می آورد بجمیع کتابهای خدا و تصدیق
مینماید جمیع پیغمبران را و او شهادت میدهد با خلاص از برای همهٔ ایشان و امت او امتی اند رحم کرده شده
و با برکت تا بر دین او باقی باشند و ضایع نگردانند دین او را ایشان را ساعتی چند معلوم است که ادا میکنند
نمازها را در آن ساعتها مانند غلامی که زیادتی اوقات خود را صرف آقای خود کند پس تصدیق آن پیغمبر بکن و
راههای او را متابعت نما که او برادر تو است ای موسی او امی است خط و سواد از کسی یاد نگرفته است
و نیکو بنده است و بر هر چیز دست گذارد من برکت باو میدهم و در علم او برکت و زیادتی بدهم و او را
با برکت آفریده ام و در زمان او قیامت قایم خواهد شد و بامت او ختم میکنیم کلیدهای دنیا را پس امر کن
ستمکاران بنی اسرائیل را که نام او را از کتابهای خود محو نکنند و ترک یاری او نکنند و میدانم که خواهند
کرد و محبت او نزد من حسنهٔ بزرگیست و من با اویم و از یاوران اویم و او از لشکر من است
و لشکر من غالبند بر همهٔ لشکرها پس تمام شده است کلمهٔ من و تقدیر من که البته غالب گردانم او را بجمیع
دینها تا در همه مکانها مرا بیگانگی بپرستند و بر او نازل میگردانم قرآن را که مجموعهٔ علوم و جدا کنندهٔ حق
از باطل باشد و شفای سینهها باشد از وسوسههای شیطان پس تو صلوات فرست بر او ای پسر عمران
که من و ملائکه بر او صلوات میفرستیم و ایضا در کتاب من بود از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است
از جملهٔ وحیها که حق تعالی بحضرت عیسی ع نموده و فرموده است که بدرستیکه ترا وصیت میکنم ای پسر مریم بکر
ترک کردهٔ دنیا بسید پیغمبران و دوست من از میان ایشان احمد ع که صاحب شتر سرخ است و صاحب
روی نورانی که نور رویش جهان را روشن خواهد کرد آن پاک دل شدید الغضب از برای من و صاحب حیای

بسیار

بسیار کریم بدرستیکه او رحمت است برای عالمیان و بهترین فرزندان آدم است نزد من در قیامت
و گرامیترین گذشتگان است نزد من و نزدیکترین پیغمبران است بسوی من و از عرب هم خواهد رسید و با خط
و سواد با علوم اولین و آخرین مبعوث خواهد شد و دین مرا در میان مردم جاری خواهد کرد و صبر
خواهد کرد در بلاها و آزارها برای رضای من و جهاد خواهد کرد با مشرکان ببدن خود برای حفظ دین من
ای عیسی ترا امر میکنم که خبر دهی تا بدانند او بنی اسرائیل را و امر کنی ایشان را که تصدیق او بکنند و ایمان
باو بیاورند و پیروی و یاوری او نمایند و محمد ص نام اوست و رسول من است بسوی کافهٔ مردمان
و منزلت او از همه کس بمن نزدیکتر است و شفاعت او نزد من از شفاعت همه کس لازمتر است خوش
حال آن پیغمبر و خوش حال امت او اگر تا وقت مردن براه حق او درست باشند ستایش خواهند کرد
او را اهل زمین و استغفار خواهند کرد برای او اهل آسمان امینست بر رسالتهای من صاحب طینت
پاکست از اخلاق بد معصوم است از گناهان بهترین گذشتگان و آیندگان است نزد من و در آخر الزمان
خواهد بود چون او بیرون آید آسمان بارانهای رحمت بر زمین ریزد و زمین انواع نعمتهای خود را
بیرون آورد و دست بر هر چیز بگذارد من در آن چیز برکت بگذارم زنان بسیار داشته باشد و فرزند
کم داشته باشد در مکه ساکن گردد و در جائی که ابراهیم اساس بیت را گذاشت ای عیسی دین او سهل
و آسان است و قبلهٔ او کعبه است و او از گروه منست و من با اویم خوش حال او و از برای اوست
حوض کوثر و بهترین جاهای بهشت عدن زندگانی کند گرامیترین زندگانیها و از دنیا بیرون رود با شهادت
و در قیامت او را حوضی خواهد بود بزرگتر از ما بین مکه تا مطلع آفتاب از شراب ناب سرشار بهشت در
دور حوض جامها باشد بعدد ستارههای آسمان و کوزهها باشد بعدد کلوخهای زمین و در آن آب لذت
جمیع شرابها و میوههای بهشت باشد و هر که یک شربت از آن بیاشامد هرگز تشنه نشود او را مبعوث خواهم کرد

بعد از ندا که میان تو و او فاصله شود و نهان او آشکار او و کردار او با گفتار او موافق باشد
امر کنند مردم را بچیزی مگر آنکه اول او را بجا آورد و دین او جهاد کردن باشد در دشواری و آسانی و منقاد
او گردند اهل شهرها و برای او خاضع گردد پادشاه روم بر دین او و دین پدرش ابراهیم در هنگام طعام
خوردن نام خدا ببرد و هر که برسد سلام بکند و نماز میکند هنگامی که مردم در خوابند و او را پنج نماز
واجب است در هر شبانروزی که اول نماز را والله اکبر است و آخر نمازش سلام است و در وقت
هر نماز ندا کنند و مردم را بنماز خوانند چنانچه در معرکه جنگ ندا میکنند و قدمها را صف میکنند در نماز
چنانکه ملائکه قدمهای خود را صف میکنند و خاشعست برای من دل او و نور در سینه او است و
حق بر زبان اوست و او با حق است هر جا که باشد و اصلش یتیم است و مانند در یتیم از خلق تمام است
و مدتی در میان قوم خود باشد که قدر او را نشناسند و مرتبه او را نشناسند و مرتبه او را اندانند
و دیدهاش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و شفاعت کبری مخصوص اوست و زمان امت
او در قیامت منقضی خواهد شد و چون امت او با او بیعت کنند دست رحمت بر بالای
دست ایشان است و هر که بیعت او را بشکند بر خود ستم کرده است و کسی که وفا کند بیعت
من وفا کنم برای او بهشت پس امر کن ستمکاران بنی اسرائیل را که نام او را از کتابهای
خود محو نکنند و صفت او را که من در کتابهای ایشان فرستاده ام تحریف نکنند و سلام مرا
باو برسانند بدرستیکه او را در قیامت مرتبه عظیمی خواهد بود ای عیسی هر چه تو را بمن نزدیک
میگرداند تو را بر آن دلالت کردم و هر چه تو را از من دور میگرداند تو را از آن نهی کردم پس هر چه
از برای خود بهتر میدانی اختیار کن و ایضا حدیث معتبر روایت شده از حضرت رسالت صلعم
که حق تعالی وحی نمود بحضرت عیسی ع که ای عیسی خبر ده بنی اسرائیل را که ایمان بیاورند بمن و

برسول

و برسول من پیغمبر امی که نسل او از زن صاحب برکتی بهم خواهد رسید که او با مادر تو خواهد بود در بهشت
طوبی برای کسی است که سخن او را بشنود و زمان او را دریابد عیسی ع گفت پروردگارا طوبی
چیست حق تعالی فرمود که طوبی درختیست در بهشت که در زیر آن جاریست چشمه که هر که از آن
شربتی بیاشامد بعد از آن هرگز تشنه نمیشود عیسی گفت پروردگارا از آن آب شربتی بمن عطا
کن فرمود که یا عیسی آن چشمه حرام است بر پیغمبران پیش از آنکه آن پیغمبر از آن بیاشامد و بر امتها
حرام است پیش از آنکه امت آن پیغمبر بیاشامد و بر امتها حرام است پیش از آنکه امت آن پیغمبر بیاشامند
و ایضا در کتاب حیوة القلوب از امام جعفر صادق ع روایت شده است که روزی ام سلمه رضی
شنید که حضرت رسول صلعم میگوید در مناجات با پروردگار خود که اللهم لا تکلنی الی نفسی
طرفة عین ابدا یعنی خداوندا مرا مگذار بنفس خود یک چشم زدن هرگز پس ام سلمه گفت یا رسول الله
تو نیز چنین میگوئی فرمود و چگونه ایمن باشم و حال آنکه حق تعالی حضرت یونس را یک چشم زدن بخود گذاشت
و از او صادر شد و ایضا در کتاب بصائر بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت
شده است که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر آسمان و زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار
کرد و چنانچه شرط قبول بود یونس نکرد بسند معتبر از ابن یعفور روایت شده است که روزی
حضرت امام جعفر صادق ع دست بسوی آسمان بلند کرده بود و میفرمود که رب لا تکلنی الی
نفسی طرفة عین ابدا لا اقل من ذلک و لا اکثر یعنی پروردگارا مرا بخود مگذار یک چشم
زدن هرگز و نه کمتر از چشم زدن و نه بیشتر چون این را گفت آب دیدهاش از اطراف دیدهاش
ریخت پس رو گردانید بسوی من و فرمود ای پسر ابن یعفور خدا یونس را کمتر از یک چشم زدن بخود گذاشت
و از آن ترک اولی بظهور آمد که اگر بر آن حال میمرد موجب نقص عظیم بود در مرتبه او و ایضا از ابو حمزه

ثمالی رحمه الله علیه روایت شده است که روزی عبدالله پسر عمر بخدمت حضرت امام زین العابدین ع
آمد و گفت توئی که میگوئی که یونس را برای این در شکم ماهی انداختند که ولایت جدم امیر المؤمنین ع را
براو عرض کردند و توقف کرد در آن حضرت فرمود بلی من گفته ام مادرت بعزای تو نشیند عبدالله
گفت اگر راست میگوئی علامتی بر راستی گفتار بمن بنما پس حضرت فرمود که عصابه بر دیده او و عصابه
بر دیده من بستند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بگشائید چون دیده های خود را گشودیم
خود را در کنار دریای دیدیم که موجهایش بلند شده پس پسر عمر علیه اللعنه گفت ای سید خون من در
گردن تست حضرت فرمود که اضطراب مکن که الحال علامت عظیم است راست گوئی تو را
بتو بنمایم فرمود که ای ماهی ناگاه ماهی سر از دریا بیرون آورد مانند کوه عظیم و گفت لبیک لبیک ای ولی
خدا حضرت فرمود که تو کیستی گفت که من ماهی یونسم ای سید من فرمود که ما را خبر ده که قصه یونس
چگونه بود ماهی گفت ای سید من حق تعالی هیچ پیغمبر را مبعوث نگردانیده است از آدم تا جد تو محمد
مگر آنکه ولایت شما اهلبیت را بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم ماند و هر که ابا کرد مبتلا گردید
تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری مبعوث گردانید پس حق تعالی وحی نمود که ای یونس قبول کن ولایت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ائمه راشدان از صلب او و بسخنان دیگر که با او وحی نمود یونس گفت
چگونه اختیار کنم ولایت کسی را که او را ندیده ام و نمیشناسم و رفت بکنار دریا پس خدا وحی نمود بمن
که یونس را فرو بر و استخوان او را مشکن پس چهل روز در شکم من ماند و او را میگردانیدیم
بدریاها و تاریکیها و ندا میکرد که لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین قبول
کردم ولایت امیر المؤمنین ع و ائمه راشدین صلوات الله علیهم از فرزندان او را پس چون ایمان
آورد بولایت شما امر کرد مرا پروردگار من که او را انداختم در ساحل دریا پس حضرت امام زین العابدین

فرمود

فرمود برگردان این ماهی بسوی آشیان خود و آب از موج قرار گرفت مؤلف کتاب حیوة القلوب
رحمه الله فرموده است که ممکنست که حق تعالی تکلیف قبول ولایت را نسبت بانبیا علیهم السلام
بر سبیل حتم نفرموده باشد که ترکش موجب گناه باشد یا آنکه قبول کرده باشند همه و بعضی
از روی اهتمام قبول نکرده باشند والله یعلم باب سیم در بیان وجوب اطاعت و محبت
و ولایت و نهی از مخالفت و وجوب تعظیم و توقیر و آداب معاشرت حضرت رسول ص
و بیان مناقب و فضایل آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین و نزول مائده برای ایشان از جانب
حق تعالی و کیفیت عروسی حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها است و در آن چند فصل است

فصل اول در وجوب اطاعت و محبت و نهی از مخالفت و وجوب توقیر و تعظیم و آداب
معاشر حضرت رسول است در کتاب حیوة القلوب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بسند صحیح روایت شده است که حضرت حق تعالی تادیب نمود پیغمبر خود را بخوبی که میخواست
پس فرمود که وانك لعلی خلق عظیم پس امور ملت را با او گذاشت و فرمود وما
آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه عطا کند شما را
رسول ص پس بگیرید و عمل نمائید و آنچه نهی کند شما را پس منتهی شوید و ترک نمائید و فرمود که ومن
یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که اطاعت کند رسول را پس تحقیق که اطاعت کرده است
خدا را پس حضرت فرموده است که بدرستیکه پیغمبر خدا ص تفویض نمود امر امت را و دین را
بعلی ع و او را امین گردانید بر همه پس شما شیعیان تسلیم کردید و دیگران انکار کردند پس والله که دوست
میدارم برای شما که بگوئید هر چه ما بگوئیم و خاموش باشید هر گاه ما خاموش باشیم مائیم واسطه میان

شما و خدای حق تعالی خیری در مخالفت امر ما قرار نداده است و ایضا بسند معتبر روایت شده است
که حضرت رسول ص فرمود که ایمان نیاورده است بنده مگر آنکه بوده باشم من نزد او محبوب‌تر از جان
او و بوده باشد عترت و ذریت من نزد او محبوب‌تر از فرزندان و خویشان او و بوده باشند اهل من
نزد او محبوب‌تر از اهل او و بوده باشد هر چیزی من نزد او محبوب‌تر از هر چیز او و ایضا بسند معتبر
شده است از حضرت امام محمد باقر ع که حضرت رسول ص فرمود که در هنگامی که مردم نزد آنحضرت
مجتمع بودند که دوست دارید خدا را برای نعمتها که بشما کرامت میفرماید و دوست دارید مرا از برای
خدا و دوست دارید خویشان مرا از برای من و ایضا حدیث معتبر از حضرت امیر المومنین ع روایت
شده است که شخصی از انصار به نزد رسول خدا ص آمد و گفت یا رسول الله من تاب مفارقت تو
ندارم و چون داخل خانه خود میشوم ترا یاد می‌آورم پس کارهای خود را ترک میکنم و می‌آیم که نظر
کنم بسوی تو برای محبتی که دارم بتو پس بخاطرم آمد که چون روز قیامت شود و تو داخل بهشت
شوی و با ملاء علیین بروی دیگر ترا کی یابم که جمال با جلال ترا ببینم این آیه نازل شد و من
یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا پس حضرت ص آن شخص را طلبید و آیه را بر او
خواند و بشارت داد و ترجمه آیه اینست که اطاعت کند خدا را و رسول را پس ایشان با آنجماعتند
که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقند ایشان
و ایضا حدیث دیگر روایت کرده است که مردی از اهل بادیه بخدمت حضرت رسول ص آمد و گفت قیامت
کی قایم میشود حضرت فرمود که چه چیز مهیا کرده از برای قیامت که خبر آنرا میپرسی گفت والله که عمل بسیاری
از نماز و روزه برای آن مهیا نکرده‌ام مگر آنکه خدا و رسول او را دوست میدارم حضرت ص فرمود که آدمی با کسی

خواهد بود

خواهد بود که او را دوست میدارد و اما وجوب تعظیم و توقیر و آداب معاشرت آنحضرت در کتاب
حیاة القلوب مذکور است حق تعالی فرموده است انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و
رسوله یعنی نیستند مومنان مگر آنانکه ایمان بیاورند بخدا و رسول او از صمیم قلب و اذا کانوا معه
علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه و هرگاه بوده باشند با رسول بر امری که سبب اجتماع مردم است
مانند جمعه و عید و جنگها و مشورتها نروند تا رخصت طلبند از آنحضرت ان الذین یستأذنونک اولئک
الذین یؤمنون بالله و رسوله بدرستیکه آنها که رخصت میطلبند از تو آن گروهند که ایمان می‌آورند
بخدا و رسول از علی بن ابراهیم روایت کرده است که این آیه در شان جماعتی نازل شد که چون حضرت رسول ص
ایشانرا برای امری از امور جمع میکرد مانند جنگ یا غیر آن بی‌رخصت آنحضرت متفرق میشدند خدا نهی کرد ایشانرا
فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم پس هرگاه که رخصت طلبند از تو از برای بعضی کارهای
خود پس رخصت بده از برای هر که خواهی از ایشان واستغفر لهم الله ان الله غفور رحیم و طلب آمرزش
کن برای ایشان از خدا بدرستیکه خدا آمرزنده است و مهربان لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم
کدعاء بعضکم بعضا مگردانید خواندن حضرت رسول ص را میان شما مثل خواندن بعضی از شما بعضی را که جایز دانید
اجابت نکردن آنحضرت را یا مگردانید ندا کردن آنحضرت را مانند ندا کردن بعضی از شما بعضی را که بنام آنحضرت را طلبید
و بگوئید یا محمد یا ابو القاسم و از پشت حجرها صدا مزنید بلکه باید از روی تعظیم و تفخیم یا نبی الله و یا رسول الله
و مثل اینها بگوئید و این وجه اخیر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است قد یعلم الله الذین یتسللون
منکم لواذا بتحقیق که خدا میداند آنها را که دزدیده از مجلس تو بیرون میروند پناه برندگان بدیگران فلیحذر
الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم پس حذر نمایند آنها که
مخالفت مینمایند از امر آنحضرت از آنکه برسد بایشان محنتی در دنیا یا برسد بایشان عذابی دردآورنده [illegible]

دیگر فرموده است که یا أیها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی إلا أن یؤذن لکم إلی
طعام غیر ناظرین إناه اگر ای گروه مومنان داخل شوید خانهای پیغمبر را مگر آنکه دهند رخصت شما را بسوی
طعامی در حالتیکه انتظار برنده نباشید پختن او را ولکن إذا دعیتم فادخلوا فإذا طعمتم فانتشروا
ولا مستأنسین لحدیث ولکن هرجا که بخوانند شما را داخل شوید و هرگاه طعام بخورید پراکنده شوید
با آنکه با یکدیگر انس گیرید برای سخن گفتن إن ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی
من الحق بدرستیکه اینکث کردن شما سبب ایذای پیغمبر بود پس او حیا میکند از شما که بگوید بیرون روید و خدا
شرم نمیکند از گفتن حق از علی ابن ابراهیم روایت شده است که چون حضرت رسول صلعم زینب را تزویج کرد
و او را بسیار دوست میداشت ولیمه کرد و اصحاب خود را طلبید و اصحاب آنحضرت صلعم میخواست آنحضرت
که با زینب خلوت کند و گاهی بر حجرهٔ آنحضرت داخل میشدند و بسخن مشغول میشدند و انتظار طعام رسیدن
آنحضرت میکشیدند و این موجب تضییع اوقات شریف آنحضرت صلعم بود پس حق تعالی این آیه را برای تادیب
ایشان فرستاد وإذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب و هرگاه سؤال کنید
از زنان آنحضرت متاعی از امتعهٔ خانه ایشان را پس طلب کنید از ایشان از پس پرده ذلکم أطهر
لقلوبکم وقلوبهن این سؤال کردن از پس پرده پاکیزه تر است مر دلهای ایشان را از وسوسهای شیطان و
خواهش نفس وما کان لکم أن تؤذوا رسول الله ولا أن تنکحوا أزواجه من بعده أبدا
إن ذلکم کان عند الله عظیما و نیست شما را که آزار کنید و برنجانید رسول خدا را و نه آنکه
نکاح کنید زنان او را بعد از او هرگز بدرستیکه آزار کردن آنحضرت و نکاح کردن او نزد خدا گناه بزرگیست
و ایضا روایت کرده است که سبب نزول این آیات آن بود که چون آیه نازل شد که زنان حضرت رسول صلعم بمنزلهٔ
مادران مومنانند و بر ایشان حرامند طلحه لعنه الله در غضب شد و گفت پیغمبر میخواهد که زنهای ما را

بخواهد

بخواهد و ما زنان او را نخواهیم بعد از آنکه آنحضرت زنان او را نکاح خواهیم کرد چنانچه زنان ما را نکاح میکند
پس این آیه نازل شد و در جائی دیگر فرموده است که إن الله وملائکته یصلون علی النبی
یا أیها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرستیکه خدا و ملائکه درود میفرستند
بر پیغمبر ای کسانی که ایمان آورده اید صلوات فرستید بر آنحضرت و تسلیم و انقیاد کنید آنحضرت را در ولایت
اهل بیت آنحضرت انقیاد کردن و وارد شده است که بعد از خواندن این آیه خواه در قرآن و خواه در جاهای
دیگر باید صلوات فرستاد بر آنحضرت و آل طیبین آنحضرت صلعم و این واجب است البته باید ترک نکرد و ایضا
از کتب بطرق متعدده روایت کرده است که چون این آیه نازل شد از آنحضرت پرسیدند که یا رسول الله
سلام بر تو دانستیم چگونه صلوات فرستیم بر تو فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد کما
صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم إنک حمید مجید وبارک علی محمد وآل محمد کما بارکت
علی ابراهیم وآل ابراهیم إنک حمید مجید و ایضا بسند معتبر روایت شده است که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند که صلوات خدا بر رسول چه معنی دارد فرمود که خدا او را ستایش و مدح و ثنا میکند در
آسمانهای بلند پرسیدند که تسلیم چه معنی دارد فرمود که یعنی انقیاد کردن آنحضرت را در هر امری که بفرماید
و ایضا از آنحضرت روایت شده است که چون نام حضرت رسول صلعم نزد شما مذکور شود بسیار صلوات
فرستید بر آنحضرت کسی که یک صلوات بر آنحضرت بفرستد حق تعالی هزار صلوات بر او میفرستد در هزار صف
از ملائکه و نماند چیزی از آفریدهای خدا مگر صلوات فرستد بر آن بنده بصلوات فرستادن خدا و ملائکه بر او
پس کسیکه در چنین ثواب رغبت ننماید او جاهل و مغرور است و خدا و رسول و اهل بیت صلوات الله علیهم
از او بیزارند و ایضا بسند معتبر دیگر فرموده است که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که من نزد او مذکور شوم
و فراموش کند صلوات فرستادن بر من خدا او را از راه بهشت گردانیده است إن الذین یؤذون الله

وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا آنانکه اذیت میرسانند و
میرنجانند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا بر ایشان دور گردانیده است ایشانرا از رحمت خود
در دنیا و آخرت و مهیا گردانیده است برای ایشان عذاب خوار کننده و ایضا از علی ابن ابراهیم روایت
شده است که این آیه در شان آنها نازل شد که غصب کردند حق حضرت امیر المومنین و فاطمه صلوات الله علیهما
و آزار ایشان کردند چنانچه حضرت رسول صلعم در مواطن متعدده فرموده که آزار فاطمه آزار منست و در جای دیگر
فرموده است که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا
قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ای گروه مومنان مباشید مانند آنانکه آزار کردند موسی را پس خدا او را
گردانید برائت او را از آنچه گفته بودند و بود نزد خدا مقرب و روشناس و در جای دیگر فرموده است
که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ ای گروهی که ایمان بخدا و رسول آورده اید پیش مدارید قول خود را پیش از قول خدا و رسول او یعنی مگوئید
سخن پیش از آنکه پیغمبر سخن گوید یا آنکه تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از آنحضرت یا آنکه مگذارید که در راه
رفتن کسی پیش از آنحضرت برود بلکه از عقب او بروید بدرستیکه خدا شنونده و داناست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ
أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ای گروه گرویدگان بلند مکنید آوازهای خود را بالای آواز
پیغمبر یعنی چون سخن گوئید آواز خود را بلندتر از آواز او مگردانید و با او بلند با او سخن مگوئید چنانچه
یکدیگر را بلند ندا میکنید و سخن میگوئید تا باطل نشود عملهای شما بسبب این ترک ادب از روی ندانی
إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ بدرستیکه آنانکه آواز خود را پست میگردانند نزد رسول خدا

و با ادب و آزرم سخن میگویند آنگروه آنانند که امتحان کرده است خدا دلهای ایشانرا برای قبول
پرهیزکاری برای ایشانست آمرزش گناهان و مزد بزرگ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ
الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بدرستیکه آنانکه ندا میکنند ترا از عقب حجرها بیشتر ایشان صاحب
عقل و دانش نیستند وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ و اگر ایشان صبر کردندی تا بیرون آئی بسوی ایشان هر آینه بود از برای ایشان و خدا آمرزنده است
اگر توبه کنند و مهربانست بنسبت بندگان از علی ابن ابراهیم روایت کرده است که این آیات در شان
بنی تمیم نازل شد چون بنزد آنحضرت می آمدند بر در حجرها می ایستادند و فریاد میکردند که یا محمد بیرون آی
بسوی ما و چون آنحضرت بیرون می آمد در راه رفتن پیش او میرفتند و چون سخن میگفتند صداها را از صدای
آنحضرت بلندتر میکردند و میگفتند یا محمد چنانچه با یکدیگر سخن میگفتند پس آیات از برای تادیب ایشان
نازل شد و در جای دیگر فرموده است که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا
نُهُوا وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ آیا نمی بینید بسوی آنانکه
نهی کرده شدند از راز گفتن با یکدیگر پس باز عود مینمایند بسوی آنچه نهی کرده شده اند از او و راز میگویند
با آنچه ایشانرا مستحق گناه میگرداند و بعدوان و ظلم و نافرمانی رسول روایت شده است
که این آیات در شان منافقان و یهودان نازل شد که با یکدیگر راز میگفتند و بمسلمانان چشمک
میزدند و این باعث اندوه ایشان میشد و حضرت ایشانرا نهی از این فرمود ترک کردند پس
این آیات نازل شد و ایضا روایت شده است که این در شان ابوبکر و عمر و امثال ایشان علیهم اللعنه
نازل شد که بعد از این انشاء الله در جای دیگر مذکور خواهد شد وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا
لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا

وبئس المصیر و چون بیایند بسوی تو تحیت گویند ترا بآنچه تحیت نگفته است ترا بآن خدا
و میگویند در خاطر خود با یکدیگر که چرا عذاب نمیکند خدا ما را بآنچه میگوئیم بس است ایشانرا عذاب جهنم
و بد جایگاهیست جهنم روایت شده است که یهودان نزد آنحضرت می آمدند و میگفتند السلم علیک یعنی مرگ
بر تو باد پس این آیه نازل شد روایت دیگر جمعی می آمدند و میگفتند انعم صباحا یا انعم مساء بروش اهل
جاهلیت پس خدا فرستاد که چرا سلام نمیکنید که تحیت اهل بهشت است یا ایها الذین امنوا اذا
تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول وتناجوا بالبر و
اتقوا الله الذی الیه تحشرون ای گروه مومنان چون راز گوئید با یکدیگر پس راز مگوئید با یکدیگر
بگناه و تعدی و ظلم و نافرمانی رسول و راز گوئید به نیکوئی کردار و پرهیزکاری و بترسید از خداوندی که
که بسوی او محشور خواهید شد انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا ولیس بضارهم
شیئا الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون نیست راز گفتن منافقان و کافران مگر
از شیطان تا اندوهگین گرداند مومنان را و نیست ضرر رساننده ایشانرا مگر باذن و تقدیر خدا و بر خدا
پس باید که توکل کنند مومنان یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا
یفسح الله لکم واذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین امنوا والذین اوتوا العلم
درجات بما تعملون خبیر ای گروهی که ایمان آورده اید هرگاه گویند شما را جای فراخ کنید در مجلس وعظ
و غلاوه و نماز پس جای بگشائید از برای مردم تا گشاده کند خدا برای شما در قبر و بهشت و هرگاه گویند که برخیزید
و برتر روید تا دیگران بنشینند برخیزید تا خدا بلند گرداند آنان را که ایمان آورده و آنان را که علم بایشان داده
شده است در بهشت درجهای بسیار و خدا بکردهای شما آگاه است و از شیخ طبرسی رحمة الله روایت
شده است که صحابه تنافس میکردند در مجلس حضرت رسول صلعم و کسیکه می آمد ضنت میکردند جا بادمیدادند

پس خدا

پس خدا امر کرد ایشانرا که جا بدهید یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
بین یدی نجواکم صدقة ذلکم خیر لکم واطهر فان لم تجدوا فان الله غفور
رحیم ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات فاذ لم تفعلوا وتاب الله
علیکم فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الله ورسوله والله خبیر بما تعملون
ای گروه مومنان چون خواهید که راز گوئید با رسول پس مقدم دارید پیش از راز گفتن خود صدقه که بمستحقان
بدهید این بهتر است از برای شما و پاک کننده تر شما را از گناهان پس اگر نیابید چیزی که تصدق کنید
پس خدا آمرزنده و مهربان است آیا ترسیدید که پیش از راز گفتن تصدق چند بدهید پس چون نکردید
این کار را و خدا قبول کرد توبه شما پس برپا دارید نماز را و بدهید زکوة و اطاعت خدا و رسول او را
و خدا آگاه است بآنچه شما میکنید بدانکه حق تعالی باین آیات صحابه را امتحان نمود و گفته اند از جمله حکمتهای
این تکلیف این بود که کمتر تصدیع آنحضرت صلعم بدهند و بسبب بسیاری تصدق ثواب بیابند و موجب تعظیم
آنحضرت باشد و محدثان و مفسران سنی و شیعه صحابه بسبب این تکلیف امتناع نمودند از راز
گفتن با آنحضرت و کسی باین حکم عمل نکرد و غیر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقولست که فرموده است
در قرآن آیه ایست که هیچکس غیر از من بآن آیه عمل نکرده است و آن آیه تصدق راز گفتن است
و روایت دیگر فرموده است که من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم
یک درهم را تصدق کردم تا آنکه آن آیه منسوخ شد و ایضا بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت
و حکایت شده است که جابر انصاری رضی الله عنه گفت که روزی حضرت رسول صلعم در خیمه بود و از پوست
و ما در خیمه بیرون بودیم دیدیم که بلال حبشی از خیمه بیرون آمد و آب دست شوی آنحضرت را بیرون
آورد و پس صحابه مبادرت کردند هر کرا دست بآن رسید برای برکت بروی خود کشید و هر کرا دست

با آن ظرف برسید بدست دیگران دست مالید بر روی خود کشید و باب وضو دست شوی امیر المومنین
صلوات الله علیه نیز چنین میکردند و ایضا بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که حضرت
رسول ص هر آزاری که بهم رسانید حجامت میکرد و ابو ظبیه گفت که من روزی آنحضرت را حجامت میکردم
و یک اشرفی بمن داد و از من پرسید که خون را چکردی گفتم خوردم برای برکت فرمود که دیگر چنین مکن و انخوردن
تو را امان داد از دردها و بلاها و پریشانی و آتش جهنم تو را مس نخواهد کرد و ایضا از اسامه بن شریک
شده است که گفت بخدمت آنحضرت ص رفتم صحابه را دیدم بر دور آنحضرت چنان ساکن و ساکت یافتم
که گویا مرغ بر سر ایشان نشسته و ایضا روایت شده است که عروه ابن مسعود در عمره حدیبیه از جانب
قریش بخدمت حضرت رسول ص آمد دید که هرگاه آنحضرت وضو میساخت با دست مشیت مبادرت میکردند
در گرفتن آن آب بمرتبه که نزدیک شد که یکدیگر را بکشند و هر مرتبه که آب دهان یا آب بینی می‌انداخت
بدست خود از آن امیر بودند و برای برکت بر رو و بدن خود میمالیدند و هر مو که از آنحضرت ص جدا میشد
مسارقت میکردند و از آن امیر بودند و چون امری میفرمود بر یکدیگر سبقت میگرفتند در امتثال آن و چون
سخن میفرمود صداهای خود را پست میکردند و شد بر روی مبارک آنحضرت نظر میکردند و سرها در پیش
می افکندند چون عروه به نزد قریش برگشت گفت ای گروه قریش من بنزد پادشاه عجم و پادشاه روم
و پادشاه حبشه رفتم و ندیده ام که هیچ قومی پادشاه خود را تعظیم و اطاعت کنند مثل آنکه اصحاب آنحضرت
تعظیم و اطاعت او مینمایند و ایضا از انس روایت که گفت دیدم که سر تراش سر آنحضرت را میتراشید
و اصحاب آنحضرت ص جمع شده بودند و چنان آن موها را امیر بودند که هر موی بدست کسی می‌افتاد و
رسولان ملوک به نزد آنحضرت ص که می آمدند چون نظر ایشان بر انجناب می افتاد اعضای ایشان میلرزید
و ایضا روایت شده است که مغیره گفت که اصحاب آنحضرت ص چون میخواستند در خانه آنحضرت را

بگویند

بگویند ناخن بر او میزدند و لبهاک نمیگویند و حرکت نمیدادند و ایضا مروی که براء بن عازب گفت که بسیار میخواستم
سوالی از آنحضرت بکنم و از مهابت آنحضرت تاخیر می انداختم تا دو سال بدانکه مولف کتاب حیوة القلوب رحمه الله
فرموده است که تعظیم و تکریم آنحضرت و اهلبیت طاهرین آنحضرت صلوات الله علیهم چنانچه در حیات
ایشان واجب بود بعد از وفات ایشان نیز لازم است زیرا که دلایل تعظیم عام است و احادیث
بسیار وارد شده است که حرمت ایشان بعد از موت مثل حرمت ایشان است در حال حیات و حی
و میت ایشان مساویند و ایشان را بعد از وفات اطلاع بر احوال مردم است پس باید در روضات مقدسه و
ضریح منوره ایشان با ادب داخل شوند و با رعایت و ادب بیرون آیند و پشت بضریح نکنند و باید از
نکنند در ایام زیارت با ادب باشند و آهسته بخوانند و آنچه بحسب شرع و عرف متضمن تعظیم و تکریم است
بعمل بیاورند مگر آنچه نهی از آن بخصوص وارد شده است مانند سجده کردن در پیش قبر گذاشتن و نام
شریف ایشان را در گفتن و نوشتن تعظیم بکنند و هرگاه بگویند و بشنوند صلوات بفرستند احادیث ایشان را
احترام بکنند و ذریت طیبه ایشان را و راویان احادیث و حافظان شریعت ایشان را برای تعظیم ایشان
تعظیم کنند مجملا هرچه با ایشان منسوب است تعظیم آن متضمن ایشان است و تعظیم ایشان تعظیم خداوند
عالمیان است تمام شد کلام مولف رحمه الله علیه

فصل دوم

در بیان قلیلی از فضایل و مناقب
و خصایص آنحضرت است ایضا در کتاب حیوة القلوب از احادیث صحیحه و غیر صحیحه از طرق خاصه و عامه
روایت کرده است که حضرت ص فرمود که حق تعالی پنج خصلت بمن عطا کرده است که با حدی پیش از من
نداده بود زمین را برای من محل سجود و نماز گردانیده است که در هر جای زمین که خواهم نماز کنم و زمین را
برای من پاک کننده گردانیده است که تیمم بدل وضو و غسل میشود و تیمم کفش و عصا را پاک میکند و غنیمت
کافران را برای من حلال گردانیده است و ترسی که از من در دل دشمنان افکنده مرا یاری داده است

وکلمات جامعه که لفظش اندک و معانیش بسیار است بمن عطا کرده است و شفاعت قیامت را
بمن داده است و ایضا کتاب مزبور از ابن عباس بسند معتبر روایت شده است که حضرت رسالت پناه
فرمود که حق تعالی جمیع خلق را دو قسمت نمود یعنی اصحاب یمین و اصحاب شمال و مرا در اصحاب نیکوتر که اصحاب یمینند
گذاشت پس ایشان را سه قسمت کرد اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه و سابقان و مرا در قسمت سابقان
که نیکوتر دارد پس من از سابقانم و بهترین سابقانم پس این سه قسمت قبیلها گردانید و مرا در بهترین قبیلها جا داد
چنانچه فرموده است که گردانیدیم شما را شعبها و قبیلها تا یکدیگر را بشناسید بدرستیکه گرامیترین شما نزد خدا
پرهیزکارترین شماست و من پرهیزکارترین فرزندان آدمم و گرامیترین ایشانم نزد خدا و فخر نمیکنم بلکه
نعمت خدا را یاد میکنم پس قبیلها را خانها گردانید و مرا در بهترین خانها جا داد چنانچه فرمود
که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی نمیخواهد و اراده
نمینماید خدا مگر آنکه از شما ببرد و دور گرداند شک و شبهه را ای اهل خانه پیغمبری و پاک گرداند شما را
از گناهان و بدیها پاک گردانیدنی و ایضا بسند معتبر از امام محمد باقر ع روایت شده است که روزی ابوذر و
سلمان رضی الله عنه حضرت رسول خدا ص را طلب کردند گفتند بجانب مسجد قبا رفته است چون بانجا
رفتند دیدند که آنحضرت ص در زیر درختی بسجده رفته است پس نشستند و انتظار بسیار کشیدند تا آنکه گمان کردند
که آنحضرت بخواب رفته است خواستند آنحضرت را بیدار کنند ناگاه سر از سجده برداشت و فرمود که دانستم
آمدن شما را و شنیدم صدای شما را و در خواب نبودم بدرستیکه حق تعالی پیش از من هر پیغمبری که فرستاد بلغت
خود فرستاد و مرا بهر سیاه و سرخی بزبان عربی مبعوث گردانید و مرا در امت من پنج چیز عطا کرده که بهیچ پیغمبران
پیش از من نداده بود و مرا یاری کرد برعب و ترس و آوازه مرا میشنوند و یکماهه راه میان من و ایشان است
و از ترس ایمان بمن می آورند و غنیمت را برای من حلال گردانید و زمین را برای من سجده گاه و پاک

کنند

کننده گردانید که هر جا که باشم از خاکش تیمم کنم و بر رویش نماز کنم و هر پیغمبری را یک سوال است از برای
امت گفت ایشان مستجاب گردانید و چون مرا تکلیف سوال کرد سوال خود را تاخیر کردم برای شفاعت
مومنان امت خود در قیامت پس بمن داد و عطا کرد مرا علمهای یکجا جمع و کلیدهای سخن و آنچه بمن داده است
بهیچ پیغمبر پیش از من نداده بود پس سوال من کامل است تا روز قیامت در دعا و شفاعت برای کسی که شریک
نکند با خدا و ایمان به پیغمبری من بیاورد و اعتقاد بخلافت وصی من علی ابن ابیطالب علیه السلام داشته باشد
و اهل بیت مرا دوست دارد و ایضا بسند معتبر از ابن عباس روایت شده است که حضرت رسول ص فرمود
که حق تعالی مرا به پنج فضیلت و علی را به پنج فضیلت کرامت فرمود مرا جوامع الکلم داد یعنی قرآن و علی را جوامع علم
داد و مرا پیغمبر گردانید و او را وصی گردانید و بمن کوثر داد و با او سلسبیل داد و بمن وحی داد و با او الهام
داد و مرا باسمان برد و درهای آسمان و زمین را برای او گشود که هر چه دیدم او دید و هر چه من نظر کردم او نظر کرد
و در حدیث معتبر دیگر فرموده است که حق تعالی اسلام را بدست من ظاهر گردانید و قرآن را بمن فرستاد و کعبه را بدست
من فتح کرد و مرا بر جمیع خلق فضیلت داد و در دنیا مرا سید فرزندان آدم گردانید و در آخرت مرا زینت
قیامت گردانید و حرام گردانید بر پیغمبران داخل شدن بهشت را پیش از آنکه من داخل شوم و بر امتهای ایشان
پیش از آنکه من داخل شوم و بر امتهای ایشان پیش از آنکه امت من داخل شوند و خلافت را بعد از من در اهل بیت
قرار داد و لوا از من تا دمیدن صور پس هر که کافر شود بآنچه من میگویم کافر است بخداوند عظیم و ایضا بسند
معتبر از ابن عباس روایت شده است که چهار مرد از یهودان در مدینه بیرون آمدند و گفتند میرویم نزد این
دروغگو که میگوید که بهترین پیغمبرانم تا دروغ او را ظاهر گردانیم چون بخدمت آنحضرت آمدند حضرت ص فرمود
که من توریه را میان خود و شما حکم میکنیم گفتند ما راضیم بتوریه یهودان گفتند آدم از تو بهتر بوده است برای
آنکه حق تعالی او را بدست قدرت خود آفرید و از روح خود در او دمید حضرت فرمود که آدم پیغمبر پدر من است

وحق تعالی بمن داده است بهتر از آنچه با بود داده است یهودان گفتند آنچیست فرمود که منادی بروز پنجشنبه
ندا میکند که اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ واَشهَدُ اَنَّ محمّداً رَسولُ الله و نمیگویند آدم رسول الله و علم حمد
در دست من است در روز قیامت و در دست آدم نیست یهودان گفتند راست گفتی یا محمد در توریة
چنین نوشته است فرمود که این یکی یهودان گفتند موسی از تو بهتر است زیرا که حق تعالی چهار هزار کلمه با او سخن
گفت و با تو هیچ نگفت حضرت فرمود که بمن بهتر از این داده است فرمود که مرا بر بال جبرئیل نشانید و با آسمان
هفتم رسانید پس از سدرة المنتهی که نزد آنست جنة المأوی گذشتم تا بساق عرش در آویختم پس ندا بمن
رسید از ساق عرش که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و منم سالم از عیب و نقص و امان دهنده
خلایق از عذاب و شاهد بر ایشان و عزیز و جبار و متکبر رؤف رحیم و خدا را بدل دیدم نه بدیده
پس افضلست از آنچه بموسی ع داده است یهودان گفتند راست گفتی یا محمد در توریة چنین نوشته است
پس حضرت ص فرمود اینه و فضیلت پس یهودان گفتند که نوح ع از تو بهتر است زیرا که حق تعالی او را با کشتی
سوار کرد و کشتی او را بر جودی قرار داد حضرت ص فرمود که خدا از این بمن بهتر داده است نهری در آسمان
بمن داده است که از زیر عرش جاری میشود و بر کنار آن هزار هزار قصر است که خشتی از آنها از طلا است
و خشتی از نقره و گیاه آن زعفران است و سنگریزهٔ آنها مروارید و یاقوت است و زمین آنها از مشک
سفید است و آن نهر کوثر است که حق تعالی بمن و امت من عطا کرده است چنانکه گفته است اِنّا اَعطَیناکَ
الکَوثَر گفتند راست گفتی یا محمد چنین در توریة نوشته است و این بهتر است از آن فرمود که این سه
فضیلت پس یهودان گفتند ابراهیم ع از تو بهتر است زیرا که حق تعالی او را خلیل خود گردانید حضرت
فرمود که اگر ابراهیم را خلیل خود گردانید مرا حبیب خود گردانید و محمد نام کرد پرسیدند که چرا تو را محمد نام کرد
فرمود که از برای من نامی از نامهای خود اشتقاق کرد خدا محمود است و من محمدم و امت من حامدانند

یهودان

ا

یهودان گفتند راست گفتی یا محمد این از آن بهتر است حضرت فرمود که این چهار فضیلت پس یهودان
گفتند عیسی از تو بهتر است زیرا که عیسی روزی در گرد کناره بیت المقدس بود شیاطین رفتند که او را ضرر
رسانند پس حق تعالی امر کرد جبرئیل را که بال راست خود را بر روی شیاطین زند و ایشان را در آتش انداخت
حضرت فرمود که مرا از این بهتر داده است چون از بدر برگشتم از قتال مشرکان و بسیار گرسنه بودم و داخل
مدینه شدم زن یهودیه مرا استقبال کرد و کاسه بزرگ که در سرش بود و بزغالهٔ بریان در آنکاسه بود و در آستین
خود شکری داشت پس گفت اَلحَمدُ لله که حق تعالی تورا بسلامت برگردانید و بر دشمنان ظفر بخشید
و من نذر کرده بودم از برای خدا که اگر بسلامت و غنیمت برگردی از جنگ بدر من این بزغاله را بکشم
و از برای تو بریان کنم و بسوی تو بیاورم که تناول نمائی حضرت فرمود که پس من فرود آمدم از استر شهبا
و دست دراز کردم بسوی بزغاله که بخورم ناگاه آن بزغالهٔ بریان بقدرت خداوند منان بر جست
و بر چهار پا ایستاد و بسخن آمد گفت یا محمد مخور از من که مرا زهرآلود کرده اند گفتند راست گفتی این از آن بهتر است
حضرت فرمود که این پنج فضیلت است پس یهودان گفتند که یکی مانده است آن را میگوییم و برخیزیم سلیمان علیه السلام
از تو بهتر است زیرا که حق تعالی انس و جن و شیاطین و مرغان و باد و جانوران را مسخر او گردانیده بود
حضرت فرمود که خدا براق را برای من مسخر گردانید که از دنیا و آنچه در دنیا است بهتر است و آن چهارپایست
از چهارپایان بهشت رویش مانند روی انسان است و سمش مانند سمهای اسبان است و دمش مانند
دم گاو است و از درازگوش بزرگتر است و از استر کوچکتر است زینش از یاقوت سرخ است رکابش از مروارید
سفید است و هفتاد هزار مهار دارد از طلا و بال دارد و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و در میان
دو دیده اش نوشته است لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد رسول الله یهودان گفتند
راست گفتی در توریة چنین نوشته است و این از ملک سلیمان بهتر است یا محمد بشهادت میدهیم

بوحدانیت خدا و بانکه تو پیغمبر اویی پس حضرت ص فرمود که نوح هزار سال کم پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد
و حق تعالی فرموده است که ایمان نیاوردند با او مگر اندکی و در این سن قلیل و عمر اندک من تابع من شدند
آنقدر که شتران تابع نوح نشده بودند با آنکه عمر دراز زندگانی بسیار او بود بدرستیکه در بهشت صد و بیست هزار
صف خواهند بود و امت من هشتاد هزار صف خواهند و حق تعالی کتاب مرا گواه بر حقیت کتابهای دیگر
و فسخ کننده آنها گردانیده است و مبعوث شده ام بحلال گردانیدن چیزها که پیغمبران دیگر حرام کرده
بودند و حرام گردانیدن بعضی از آنها که ایشان حلال کرده بودند از جمله آنها آنست که در شرع موسی شکار
ماهی را در روز شنبه حرام کرده حتی آنکه حق تعالی بسبب تعدی از آن جمعی را بصورت میمون مسخ کرد و در شریعت
من حلال شده است چنانچه حق تعالی فرموده است که اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ
و در امت من پیه و چربیها حلال است و شما نیز چون پیه بدرستیکه خداوند عالم بر من صلوات فرستاده در قرآن
و فرموده که إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
یعنی بدرستیکه خدا و فرشتگان او درود میفرستند بر پیغمبر ای گروهی که ایمان آورده اید صلوات فرستید بر آنحضرت
و تسلیم کنید فرموده های او را تسلیم کردنی یا سلام کنید بر او سلام کردنی نیکو پس او وصف نمود خدا برأفت
و رحمت در قرآن گفت لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ بتحقیق که آمده است بسوی شما رسولی از جنس و قبیله شما دشوار است بر او مشقت
و ضرر شما بسیار حریص و اهتمام دارد بر ایمان آوردن شما و مهربان و رحیم است بمومنان پس حضرت ص فرمود که حق تعالی
فرستاد که با من سخن بگویند تا تصدیق کنند و این را برای هیچ پیغمبری نکرده بود پس برطرف گردانیدم را بعد از داخل
گردانیدن برحمت خود و این حدیث بسند معتبر از موسی بن جعفر علیهم السلام روایت شده است که حضرت امام حسین ع
فرمود که بعد از وفات حضرت رسول ص روزی اصحاب آنحضرت در مسجد نشسته بودند و فضایل آنحضرت را

ذکر میکردند

ذکر میکردند ناگاه عالمی از علمای یهود شام آمد که تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتابهای پیغمبران را خوانده
بود و دلایل و معجزات ایشان را دانسته بود پس سلام کرد بر ما و نشست و بعد از زمانی گفت ای امت محمد
از برای هیچ پیغمبری و رسولی درجه و فضیلتی نگذاشته اید مگر آنکه از برای پیغمبر خود ثابت میکنید اگر سوالی چند
بکنم آیا جواب میتوانید داد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه گفت سوال کن ای یهودی از آنچه خواهی بعون الله تعالی
پس بدانید که حق تعالی عطا نکرده است هیچ پیغمبری و رسولی را درجه و فضیلتی مگر آنکه بآنحضرت عطا کرده است
و اضعاف مضاعفه زیاد از آنها بآنحضرت داده است و حضرت رسول چون از برای خود فضیلتی ذکر میکرد
و میگفت که من فخر نمیکنم و من امروز ذکر میکنم از فضیلت آنحضرت بآنکه تحقیر شأن احدی از پیغمبران کنم
آنقدر که خدا دیدهای مومنان را بآن روشن گرداند برای شکر آنچه حق تعالی بمحمد ص عطا کرده است پس بدان ای
یهودی که از جمله فضیلتها و شرفهای او نزد خدا آن بود که واجب گردانید آمرزش و عفو را برای کسی که صداها را
نزد آنحضرت پست کرداند پس فرمود إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ آنها که پست میکردانند صداهای خود را
نزد رسول خدا ایشان گروهی اند که امتحان کرده است خدا دلهای ایشان را برای پرهیزکاری برای ایشان است
آمرزشی عظیم و اجری بزرگ پس مقرون گردانید خدا اطاعت آنحضرت را باطاعت خود و گفت مَنْ يُطِعِ
الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ هر که اطاعت کند رسول را پس بتحقیق که اطاعت کرده است خدا را
پس آنحضرت را نزدیک گردانید بدلهای مومنان و محبوب گردانید او را بسوی ایشان و آنحضرت میفرمود که دوستی
من مخلوط شده است با خونهای امت من پس ایشان اختیار میکنند مرا بر پدران و بر مادران و بر جانهای
خود و آنحضرت نیز نزدیکترین مردم بود بسوی ایشان و مهربانترین مردم بود نسبت بایشان چنانچه حق تعالی فرموده
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ تا آخر آیه که گذشت و در جای دیگر فرموده است که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ

مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ یعنی اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای او مادران ایشانند
والله که فضیلت آنحضرت در دنیا و آخرت بمرتبه رسیده است که وصف آن از آن قاصر است ولیکن خبر میدهیم تو را آنچه
دل تو تاب تحمل آن داشته باشد و عقل تو انکار آن ننماید بتحقیق که فضیلت او بدرجه رسیده است که اهل جهنم فریاد
و ناله میکنند از روی ندامت و پشیمانی برآنکه چرا اجابت آنحضرت ننموده اند در دنیا چنانچه حق تعالی از احوال ایشان
خبر داده است یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَا اَطَعْنَا اللّٰهَ وَاَطَعْنَا الرَّسُولَا
یعنی روزی که گردانند روهای ایشان را در آتش جهنم در حالتی که گویند ای کاش ما اطاعت میکردیم خدا را و اطاعت
میکردیم رسول را و حق تعالی او را در قرآن مجید با پیغمبران دیگر یاد کرد و او را مقدم داشت برایشان با آنکه بعد از همه
مبعوث شده است چنانچه فرموده است وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثَاقَهُمْ وَمِنْکَ وَمِنْ نُوحٍ و
حق تعالی او را تفضیل داد بر پیغمبران و امت او را بر امتهای ایشان چنانچه فرموده است که کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ
اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ بوده اید شما بهترین امتهای که بیرون آورده
شده اید از برای مردم امر میکنید به نیکی و نهی میکنید از بدی پس یهودی گفت خدا ملائکه را امر کرد بسجده آدم آیا
محمد را چنین فضیلتی هست حضرت فرمود که خدا ملائکه را امر نمود که سجده کنند آدم را برای آنکه نور محمد و
اوصیای او صلوات الله علیهم را در پشت او سپرده بود و سجده ایشان مر او را پرستیدن او نبود بلکه اطاعت
امر خدا و اکرام و تحیت بود برای او مانند سلامی که بر کسی کنند و اعترافی بود برای آدم ع برای آنکه او فضلت
از ایشان و اگر با آدم این را عطا کرد بمحمد ص از این بهتر عطا کرد که خود صلوات بر او فرستاد و امر کرد ملائکه را که بر او
صلوات فرستند و بر جمیع خلق لازم کرد که صلوات بر او فرستند تا روز قیامت چنانچه فرموده است که اِنَّ اللّٰهَ
وَمَلٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا پس صلوات نمی فرستد
بر آنحضرت احدی در حال حیات و بعد از وفات او مگر آنکه صلوات میفرستد حق تعالی ده مرتبه و بعدد هر صلوات ده حسنه

با او عطا کند

با او عطا کند و هر که بر آنحضرت بعد از وفات صلوات فرستد با او البته او میداند و رد سلام میکند بر آنکه صلوات
فرستاده است زیرا که حق تعالی موقوف گردانیده است اجابت دعا هر دعا کننده را بصلوات بر آنحضرت و
این فضیلت بزرگتر و عظیمتر است از آنچه با آدم عطا کرده بود و بتحقیق که حق تعالی سنگهای سخت و درختان را بسخن
آورد که سلام کردند بر او و تحیت گفتند او را و ما با او راه میرفتیم پس هیچ درّه و درختی نمیرسید مگر آنکه صدا از آنها
برمیخواست که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ از برای تحیت او و اقرار به پیغمبری او و کرامتها او را زیاده گردانید
با آنکه پیمان او را پیش از پیغمبران گرفت و پیمان از پیغمبران گرفت که تسلیم و انقیاد گردانید او را و او را [illegible] شوند
بفضل او و تصدیق پیغمبری او بکنند چنانچه فرموده است وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثَاقَهُمْ وَمِنْکَ
وَمِنْ نُوحٍ وَاِبْرَاهِیمَ و فرموده است وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ
وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ
عَلٰی ذٰلِکُمْ اِصْرِی قَالُوا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَاَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ و یاد آور
وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران که هرگاه بدهم شما را از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری
تصدیق نماینده مر آنچیز را که با شما است هر آینه البته ایمان بیاورید باو و البته یاری نمائید او را گفت
آیا اقرار کردید و گرفتید بر این عهد مرا گفتند اقرار کردیم گفت گواه باشید و من با شما از گواهانم و خدا
فرموده است که پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و فرموده است وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ
و بلند کردیم از برای تو ذکر تو را پس کسی صدا بلند نمیکند بکلمه اخلاص و شهادت لا اله الا الله مگر آنکه بلند
میکند با آن صدای شهادت محمد رسول الله در اذان و اقامه و نماز عیدها و جمعها و اوقات حج و در هر خطبه حتی خطبه
نکاح پس یهودی مناقب بسیار از پیغمبران ذکر کرد و آنحضرت ع از برای حضرت رسول ص افضل از آن را اثبات
نمود تا آنکه یهودی گفت که حق تعالی مناجات کرد با موسی در کوه طور بسیصد و سیزده کلمه که در همه آنها میگفت

که یا موسی انی انا الله اما نسبت محمد صلعم چنین کرد حضرت فرمود که خدا آنحضرت را بصفت آسمانها بالا برد
و بر بالای هفت آسمانها با او مناجات کرد در دو موطن یکی نزد سدرة المنتهی و او را در آنمکان مقام
محمودی بود پس بالا برد او را تا رسانید بساق عرش و آویخت برای او رفرف سبزی که نور عظیم او را فرا گرفته
بود بآن رفرف چنان نزدیک شد که یک کمان یا نزدیکتر و با او مناجات کرد بآنچه در قرآن فرموده است
که مر خدا راست آنچه در آسمانها و در زمین است و اگر ظاهر گردانید آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید
خدا حساب میکند شما را بآن و می آمرزد برای هر که میخواهد و عذاب میکند هر کرا میخواهد و این آیه را بجمیع
امتهای زمان آدم تا آنحضرت عرض کرد و از گرانی هیچیک قبول نکردند و محمد صلعم قبول کرد پس حق تعالی دید که او و
امت او قبول کردند تخفیف داد از گرانی او را و فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
یعنی ایمان آورد رسول بآنچه فرستاده شده است بسوی او از پروردگار او پس خدا تفضل کرد بر محمد صلعم و رسانید
بامت آنحضرت از گرانی آیه که آنحضرت قبول کرد پس حق گفت از جانب آنحضرت و امت او که
والمؤمنون کل آمن بالله وملئکته وکتبه ورسله لانفرق بین احد من رسله
یعنی و مومنان هر یک از ایشان که ایمان آورد بخدا و ملائکه او و کتابهای او و رسولان او میگویند ما جدا نمیکنیم
میان احدی از رسولان او پس حق تعالی فرمود که از برای ایشان است آمرزش و بهشت اگر چنین ایمان بیاورند
پس حضرت صلعم فرمود که سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر یعنی شنیدیم و اطاعت کردیم
و سوال مینمائیم آمرزش ترا و بسوی تست بازگشت در آخرت پس خدا جواب داد که کردم این را بتو و به
کاران امت تو و واجب گردانیدم از برای ایشان آمرزیدن گناهان را پس حق تعالی فرمود که چون تو و امت
تو قبول کردید چیزی را که عرض شده بود بر پیغمبران و امتهای ایشان و قبول نکردند لازم است بر من که
رفع نمایم آنرا از امت تو پس خدا گفت لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها

ما اکتسبت یعنی خدا تکلیف نمینماید نفسی را مگر آنچه طاقت داشته باشد و بر او آسان باشد از برای اوست
هر چه کسب کرده است از نیکی و بر اوست ضرر آنچه اکتساب نموده است از بدی پس حق تعالی الهام کرد به پیغمبر خود را
که گفت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ای پروردگار ما مواخذه مکن ما را اگر فراموش
کنیم یا خطا کنیم حق تعالی گفت عطا کردم این را بتو برای کرامت تو ای محمد بدرستیکه امتهای گذشته اگر فراموش
میکردند امری را که بیاد ایشان آورده بودند بر ایشان میگشودم درهای عذاب خود را و رفع کردم این را
از امت تو پس آنحضرت گفت ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ای پروردگار ما
بار مکن بر ما تکلیف گرانی چنانچه بار کردی بر آنها که پیش از ما بودند پس حق تعالی فرمود که برداشتم از امت
تو تکلیفهای دشوار را که بر امتهای گذشته مقرر کرده بودم زیرا که بر امتهای گذشته مقرر کرده بودم که قبول نکنم
از ایشان عبادتها را مگر در بقعهای زمین که برای ایشان اختیار کرده بودم هر چند دور باشند از او و بتحقیق
که گردانیدم زمین را برای تو و امت تو پاک کننده و نمازگاه و این از آن تکلیفهای دشوار که از امت تو
برداشتم و امتهای گذشته قربانیهای خود را بر گردن میگرفتند و بسوی بیت المقدس میبردند و قربانی هر کرا
قبول میکردم آتشی میفرستادم که آنرا میخورد و اگر قبول نمیکردم از او نا امید و محروم برمیگشت و قربانی امت
ترا در شکم فقرا و مساکین قرار داده ام پس از هر که قبول میشود ثوابش را مضاعف میگردانم باضعاف بسیار
و اگر قبول نمیکنم برمیدارم از او عقوبتهای دنیا را و برداشتم این را از امت تو و این هم از تکلیفهای دشوار است
که از امت تو برداشتم و نمازهای امت گذشته بر ایشان واجب بود در میان شب و میان روز و این
بر ایشان واجب بود و نمازها را در طرفهای شب و روز که وقت فراغ ایشان است از خواب و شغلها و
امتهای گذشته بر ایشان پنجاه نماز واجب بود در پنجاه وقت و از امت تو برداشتم و امتهای پیش ثواب
ایشان یکی نوشته میشد و گناه ایشان یکی و ثواب امت ترا ده برابر گردانیده ام و گناه ایشان را یکی و امتهای

گذشته اگر نیت نیکی عمل میکردند برای ایشان نوشته نمیشد و اگر نیت عمل بدی میکردند بر ایشان نوشته
میشد هر چند نمیکردند وانرا از امت تو برداشتم اگر قصد گناهی کنند یا نکنند بر ایشان نمینویسیم و اگر حسنه
بکنند و نکنند یک ثواب برای ایشان مینویسیم و امتهای گذشته که اگر گناهی میکردند گناه ایشان بر در خانه ایشان
نوشته میشد و توبه ایشان این مقبول میشد که حرام کردانم بعد از ایشان محبوبترین طعامها را بسوی ایشان
و امتهای گذشته صد سال و دویست سال از یک گناه توبه میکردند و قبول نمیکردم از ایشان بدون انکه ایشانرا
در دنیا بعقوبتی مبتلا گردانم و اینها را از امت تو برداشتم و اگر یکی از امت تو صد سال گناه کند و بعد از چشم
زدن پشیمان شود بیامرزم جمیع گناهان او را و میامرزم و توبه او را قبول میکنم و امم سابقه چون به بدن ایشان بعضی
از نجاستها میرسید میبایست انموضع نجاست را مقراض کنند و اب را برای امت تو پاک کننده گردانیده ام از جمیع
نجاستها و خاک را در بعضی اوقات پاک کننده کردم اینها امتحان بارهای گران که از امتهای تو برداشته ام
حضرت گفت چون خداوندا این نعمتها را بمن و امت من عطا کردی احسان خود را زیاده گردان پس خدا
الهام کرد و گفت رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ ای پروردگار ما بار مکن بر ما انچه طاقت نداشته
باشیم بان پس حق تعالی گفت چنین کردم بامت تو و این حکم هست در جمیع امتها حضرت گفت وَاعْفُ
عَنّا وَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا و عفو کن و بیامرز ما را و تویی مولی ما حق تعالی فرمود که کردم اینرا برای توبه کاران
امت تو حضرت گفت فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ پس یاری ده ما را بر قوم کافران حق تعالی فرمود
که کردم اینرا و گردانیدم امت ترا در میان کافران ابجه مانند خال سفید در گاو سیاه و حال انکه ایشانند
قادران بر دشمنان و ایشانند قهر کنندگان ایشان خدمت میفرمایند انها را و انها ایشانرا خدمت نمیفرمایند
برای کرامت تو و لازم است بر من که غالب گردانم دین ترا بر دینها تا انکه در مشرق و مغرب زمین
نماند دینی مگر دین تو و جزیه دهند بسوی دین تو بذلت و خواری و تحقیق که چون برگشت جبرئیل بار دیگر

دیر زد

و دیر نزد برگشت جبرئیل بار دیگر و دیر نزد سدرة المنتهی که نزد ان است بهشتی که جایگاه نیکان است
در هنگامیکه فرا گرفته بود سدره را انچه فرا گرفته بود از ملائکه و ارواح مومنان و انوار خداوند عالمیان
دیده اش میل نکرد و نگذشت یعنی هر چیز را چنان بود دید بتحقیق که دید از آیات بزرگ پروردگار خود پس انبیا
اعظمت ای یهودی از مناجات موسی بر طور سینا و از برای محمد صو زیاد گردانید زیرا که متمثل گردانید پیغمبرانرا
که با او اقتدا کردند در نماز و بهشت و دوزخ را در انشب باو نمودند و بهر اسمانیکه بالا رفت ملائکه اسمان
برا و سلام کردند یهودی گفت خدا بر موسی انداخت محبتی از خود حضرت امیر المومنین عم فرمود که چنین بود
و محمد را محبتی از خود بر او انداخت و او را حبیب خود نامید زیرا که حق تعالی نمود با براهیم صورت محمد و امت
او را ابراهیم گفت پروردگارا ندیده ام از امتهای پیغمبران تو نورانی تر و درخشنده تر از این امت این کیست
پس ندا رسید باو که این محمد است حبیب من و حبیبی ندارم از خلق خود بغیر او جاری گردانیدم یاد او را
پیش از انکه اسمانها و زمین را خلق نمایم و او را پیغمبر نامیدم در وقتی که پدر تو ادم از گل بود و روح در او
جاری نکرده بودم و در هنگامی که فرزندان ادم را از پشت او در اوردم و بهمین کردم تورا با او همراه اندام چشم
و حق تعالی در قران بحیات انحضرت سوگند خورده است چنانچه فرموده است لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ
يَعْمَهُونَ یعنی بحیات تو سوگند میخورم چنانچه دوستی بر دوستی و یاری بیاری گوید بجان تو قسم و اینها بسبب
برای شرف و رفعت انحضرت و انبیا است بسند معتبر دیگر از حضرت موسی ابن جعفر صلوات الله علیهما روایت
کرده است که یهودی از یهودان شام که توریة و انجیل و زبور و سایر کتب پیغمبرانرا خوانده بود و معجزات ایشانرا
دانسته بود بسوی مدینه امد در وقتیکه اصحاب حضرت رسول صو در مسجد انحضرت نشسته بودند و حضرت امیر المومنین
و ابن عباس و ابو سعید جهنی در میان ایشان بودند پس گفت ای امت محمد صو برای هیچ پیغمبری درجه و فضیلتی
نبوده است مگر انکه پیغمبر خود دعوی میکنید ایا جواب میگویید مرا از انچه سوال کنم پس صحابه همه ساکت شدند

وحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود آری ای یهودی خدا هر پیغمبری درجه یا فضیلتی که داده است
برای پیغمبر ما جمع کرده است و پیغمبر ما را مضاعف اضعاف بر آنها زیادتی داده است یهودی گفت من
سوال میکنم مهیای جواب من باش حضرت فرمود که بگو ای یهودی گفت خدا ملائکه را امر کرد که حضرت آدم را
سجده کنند آیا نسبت بحضرت محمد صلعم چنین کاری کرده است حضرت ع فرمود که سجدهٔ ملائکه برای آدم پرستیدن
او نبود بلکه اعتراف بفضیلت او بود و حق تعالی محمد صلعم بهتر ازین داد و خدا و ملائکه بر او صلوات فرستادند در
ملکوت اعلا و زیاده بر آن بر مومنان واجب گردانید که صلوات بر او بفرستند تا روز قیامت یهودی گفت
که خدا توبهٔ آدم را قبول کرد حضرت ع فرمود که خدا برای محمد بزرگتر ازین فرستاد و آنکه گناهی از او صادر شود
گفت لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ تا بیامرزد برای تو آنچه گذشته است از گناه تو
و آنچه می‌آید چون محمد بقیامت در آید هیچ وزر و گناه و خطا نباشد او را یهودی گفت که ادریس را خدا
بمکان بلند بالا برد و از میوه‌های بهشت بعد از مردن او را روزی کرد حضرت فرمود که خدا محمد صلعم را ازین
بهتر عطا کرده است زیرا که با او خطاب کرد وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ یعنی بلند کردیم از برای تو ذکر تو را و همین
بس است برای رفعت شان آنحضرت و اگر ادریس را از تحفه‌های بهشت بعد از وفات او طعام داد
محمد صلعم را که یتیم از مادر و پدر مانده بود در دنیا طعام داد و روزی جبرئیل جامی از بهشت از برای آنحضرت آورد
که در آن تحفه‌ها بود و چون بدست آنحضرت داد جام و تحفه در دست آنحضرت سُبْحَانَ اللهِ وَاللهُ أَكْبَرُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَٰهَ إِلَّا اللهُ گفتند و بدست من و فاطمه و حسن و حسین داد و بدست هر یک که داد انجام
و تحفه بسخن آمدند و تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر گفتند پس یکی از اصحاب خواست بگیرد جبرئیل جام را گرفت
و بدست حضرت داد و گفت بخور تو و اهلبیت تو که این تحفه‌ایست که خدا برای تو و ایشان فرستاده است
و طعام بهشت در دنیا سزاوار نیست مگر برای پیغمبر یا وصی پیغمبر پس آنحضرت تناول کرد و ما اهلبیت تناول

کردیم

کردیم و من الحال لذت آن طعام را در کام می‌یابیم یهودی گفت که نوح ع صبر کرد در مشقتها که از امت کشید
و هر چند او را تکذیب کردند تبلیغ رسالت نمود حضرت فرمود که آری چنین بود و محمد صلعم نیز صبر کرد
در مکه از آزارهای قریش و هر چند او را تکذیب کردند تبلیغ رسالت بیشتر نمود تا آنکه او را بسنگ
ریزه خسته میکردند و ابولهب بچه‌دان ناقه را با کثافتهای آن بر سر آنحضرت انداخت پس خدا وحی نمود
بسوی جابیل که ملکیست موکل بکوهها که کوهها را بشکاف و هر حکم که محمد صلعم در باب قوم خود میفرماید اطاعت کن
پس آن ملک بخدمت حضرت آمد و گفت مرا فرستاده که هر حکم که بفرمائید اطاعت کنم اگر میفرمائید کوهها را
کوهها را میکنم و بر سر ایشان می‌افکنم تا هلاک شوند حضرت فرمود که من برای رحمت مبعوث شده‌ام پروردگارا
هدایت کن قوم مرا که ایشان نادانند ای یهودی چون قوم خود را دید که غرق شدند رقت کرد بر فرزند خود
و اظهار شفقت بر او نمود و گفت پروردگارا پسر من از اهل منست پس حق تعالی برای تسلی او فرمود که او از اهل
تو نیست بدرستیکه او صاحب عمل ناشایست و محمد صلعم چون دانست که قوم او دشمن حق‌اند شمشیر انتقام
بر ایشان کشید و رقت خویشی و مهربانی نیافت او را و نظر شفقت بسوی ایشان نکرد چون ایشان را دشمن خدا
دانست یهودی گفت که نوح که نفرین کرد بر قوم خود برای نفرین او آب باندازه از آسمان فرو ریخت و قوم
او غرق شدند حضرت ع فرمود که چنین بود و لیکن دعای نوح دعای غضب بود و محمد برای رحمت بر قوم
خود دعا کرد و آب باندازه از آسمان رحمت امت نازل شد و القصه چنان بود که چون آنحضرت
بسوی مدینه هجرت نمود اهل مدینه در روز جمعه بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله باران آسمان
از ما حبس شده است و برگها ریخته است پس دست مبارک را بسوی آسمان بلند کرد چنانکه سفیدی زیر بغل
او نمودار شد و در آن وقت هیچ ابر در آسمان نبود و هنوز از جای خود حرکت نکرده بود که باران روان
شد و بحدی آمد که مردم خود را بدشواری بجانها میرسانیدند و هفت روز متصل بارید پس در جمعه دوم آمدند

وگفتند یا رسول الله خانهای ما خراب شد و راهها قافلها مسدود شد حضرت علیه السلام تبسم کرد و فرمود که فرزند آدم چنین زود از نعمت ملال می یابد پس گفت خداوندا بر حوالی ما باران ده و بر ما مباران خداوندا باران در محل روئیدن گیاهها و چراگاه حیوانها پس در ساعت باران از مدینه قطع شد و بر اطراف مدینه می بارید و در مدینه یکقطره نمی بارید برای کرامت آنحضرت نزد خدا یهودی گفت خدا برای هود باد انتقام از دشمنان او کشید حضرت فرمود که چنین بود و لیکن برای محمد ازین بهتر عطا کرد و در روز خندق بادی فرستاد که سنگ ریزها باران بود و لشکرها از ملائکه فرستاد که انهارا نمیدیدند پس معجزه محمد ص دو زیادتی بر معجزه هود داشت اول انکه هشت هزار ملک با آنحضرت همراه بودند دوم انکه باد هود باد غضب بود بر قوم عاد و باد آنحضرت باد رحمت بود که مسلمانان نجات می یافتند و بکافران آسیبی رسید چنانچه حق تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها یهودی گفت که حق تعالی برای صالح شتر از سنگ بیرون آورد برای عبرت قوم او حضرت فرمود که چنین بود که محمد صلعم را ازین بهتر داد و ناقه صالح با صالح سخن نگفت و شهادت بپیغمبری او نداد و ما در بعضی از غزوات در خدمت آنحضرت نشسته بودیم ناگاه شتری به نزدیک آنحضرت آمد و فریاد کرد و خدا انرا بسخن آورد و گفت یا رسول الله فلان مردم را بکار فرمود تا پیر شدم و اکنون میخواهد مرا نحر کند و من پناه بتو آورده ام پس حضرت کسی به نزد صاحب ان فرستاد و آن شتر را ازو طلبید و صاحبش انرا بآنحضرت بخشید و حضرت آزاد کرد و روز دیگر در خدمت آنحضرت نشسته بودیم ناگاه اعرابی آمد و ناقه را کشید و دیگری بران ناقه دعوی میکرد و گواهان آورده بود که بدروغ گواهی میدادند پس بامر الهی آن ناقه بسخن درآمد و گفت یا رسول الله فلانرا بر من حقی نیست و من از اعرابیم و فلان یهودی مرا ازین اعرابی دزدیده بود پس یهودی گفت که ابراهیم را حق تعالی در سن طفولیت بعبرت گرفتن از عجایب خلق آسمان و زمین آگاه گردانید

و در معرفت الهی کامل گردانید و دلایل حق شناسی را بیان کرد حضرت فرمود که چنین بود و آنچه ابراهیم بعد از پانزده سال چنین آگاه شد و حضرت رسول ص هفت سال از عمر شریفش گذشته بود که گروهی از تجار نصاری بسوی مکه آمدند و در میان صفا و مروه فرود آمدند پس بعضی از ایشان نظر کردند بسوی آنحضرت و شناختند او را بصفتها و نعتها که از او در کتابها خوانده بودند و گفتند این طفل چه نام دارد گفت محمد ص گفتند پدر تو کیست گفت عبدالله پس اشاره بسوی زمین کردند و پرسیدند که این چه نام دارد گفت زمین پس اشاره باسمان کردند و گفتند این چیست گفت آسمان گفتند پروردگار اینها کیست گفت خداوند عالمیان پس بانگ زد بر ایشان که میخواهید مرا در دین خود بشک اندازید من هرگز در دین خود شک نکرده ام ای یهودی آنحضرت ص در وقتی که عبرت گرفت و آگاه شد که در میان جماعتی بود که همه بت می پرستیدند و قمار بازی میکردند و بخدا شرک می آوردند و او شهادت لا اله الا الله میگفت یهودی گفت ابراهیم از نمرود به سه حجاب محجوب شد حضرت فرمود که چنین بود و لیکن محمد از کسی که اراده کشتن او داشت به پنج حجاب پنهان شد و حجاب زیاده بر حجابهای ابراهیم چنانچه حق تعالی در وصف امر آنحضرت میفرماید که وجعلنا من بین ایدیهم سدا و گردانیدیم از پیش روی ایشان سدی این حجاب اول است ومن خلفهم سدا و گردانیدیم از پس ایشان سدی و این حجاب دویم است فاغشیناهم فهم لا یبصرون پس پوشیدیم چشمهای ایشان را پس نمی بینند و این حجاب سیم است و در جای دیگر فرموده است که واذا قرأت القران جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا و هرگاه بخوانی قرانرا میگردانیم ما میان تو و میان آنها که ایمان نیاورده اند بروز بازپسین پرده پوشیده یا پوشنده این حجاب چهارم است و باز فرموده است که انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون یعنی بدرستیکه ما کردیم در گردن ایشان غلها پس آن غلها پیوسته شده بزنخدانهای ایشان پس ایشان

سر درهوا ماند کانند دو چشم بر همه نهاد که این عجایب نجم است یهودی گفت ابراهیم حجت تمام کرد
بر کافری که با او مجادله کرد حضرت فرمود که حضرت روزی نشسته بود شخصی بنزد او آمد که انکار میکرد
زنده شدن در قیامت داورا ابی ابن خلف میگفتند و استخوان پوسیده در دست داشت پس استخوان را
ریزه کرد بدست خود و گفت که زنده میکند استخوانهای پوسیده را پس حق تعالی محمد را بحجت خود گویا گردانید
که در جواب او گفت که زنده میکند انها را آنکسی که آفریده است ایشانرا اول مرتبه و بهر مخلوق عالم و داناست
پس مغلوب و منکوب برگشت یهودی گفت ابراهیم بتهای قوم خود را شکست از روی غضب از برای خدا
حضرت فرمود که حضرت رسول سیصد و شصت بت از کعبه سرنگون کرد و شکست و از جزیره عرب
بت پرستی برطرف کرد و بت پرستان را بشمشیر خود ذلیل گردانید یهودی گفت که ابراهیم فرزند خود را خوابانید
که قربان کند حضرت فرمود که برای ابراهیم بعد از خوابانیدن فرزند خود فدا فرستادند که ذبح نکرد فرزند خود را
و محمد درد ازین عظیمتر بدل او رسید در وقتیکه در جنگ احد بر سر عم خود حمزه آمد که شیر خدا و رسول بود
و یاور دین او بود و او را کشته و پاره پاره دید و با آن محبتی که با او داشت برای رضای بقضای خدا تسلیم
و انقیاد نمود امر او اظهار جزعی نکرد و آهی نکشید و آب از دیده جاری نگردانید و فرمود که اگر نه این بود
که صفیه محزون میشد و بعد از من سنتی میشد هر آینه او را چنین میگذاشتم که درندگان و مرغان او را بخورند
و از شکم انها محشور شود یهودی گفت که ابراهیم را قوم او در آتش انداختند و خدا آتش را برای او سرد کرد
حضرت فرمود که حضرت رسول چون بخیبر فرود آمد زنی خیبریه آنحضرت را زهر داد و خدا آتش آن زهر کشنده را
در جوف آنحضرت سرد گردانید تا نهایت عمر خود رسید و آخر با آن زهر از دنیا رفت تا ثواب شهادت
بیابد یهودی گفت که خدا بهره یعقوب را در خیر عظیم گردانید که اسباط را از نسل او قرار داد و مریم
از فرزندان او بود حضرت فرمود که بهره محمد در خیر زیاده از او بود که فاطمه بهترین زنان عالمیان

دختر او بود



دختر او بود و حسن و حسین و امامان از نسل حسین صلوات الله علیهم از فرزندان او بودند یهودی گفت
که یعقوب صبر نمود بر مفارقت فرزند خود تا آنکه نزدیک بهلاک رسید حضرت فرمود که اندوه یعقوب
آخر بمواصلت منتهی شد و حضرت رسول باختیار خود راضی شد بمردن فرزندش ابراهیم و صبر کرد بر آن
و فرمود که نفس اندوهناک است و دل جزع میکند وای ابراهیم ما بر تو محزونیم و نمیگوییم چیزی که موجب ناخوشنودی
پروردگار باشد و در جمیع امور راضی بقضای الهی بود و در همه احوال منقاد امر خدا بود یهودی گفت
یوسف تلخی مفارقت پدر را و برای ترک معصیت اختیار مشقت زندان نمود و او را در چاه انداختند
حضرت فرمود که حضرت رسول هجرت کرد بسوی مدینه از حرم خدا که محل انس و مأمن و منشأ او
بود و تلخی غربت را چشید و مفارقت اهل و فرزندان را اختیار کرد و چون حق تعالی دید اندوهناک شده
او را بر مفارقت مکه و کعبه او را خوابی نمود مانند خواب یوسف و بر عالمیان راستی آن خواب را ظاهر
گردانید چنانچه خدا فرموده است که لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ تا آخر آیه و اگر یوسف
در زندان محبوس شد رسول سه سال خود را برای خدا در شعب ابی طالب محبوس گردانید و خویشان
و دوستان از او دوری کردند و کار را در همه باب برو تنگ کردند تا آنکه حق تعالی مکرهای ایشان را بضعیفترین
خلق خود باطل گردانید و ارضه را فرستاد که نامه ایشان را که برای قطع خویشی آنحضرت نوشته بودند
و در کعبه ضبط کرده بودند خورد و باین سبب پیمان ایشان باطل شد و حقیت آنحضرت ظاهر شد و بعد از آن
از دره بیرون آمد یهودی گفت که حق تعالی توریه را برای موسی فرستاد که مشتمل است بر احکام و حکم الهی
حضرت فرمود که خداوند عالمیان پیغمبر آخرالزمان سوره بقره و مائده را بعوض انجیل داد و طواسین و طه
و نصف سورهای مفصله که از سوره محمد است تا آخر قرآن و حوامیم را بعوض توریه داد و نصف مفصل را
با تسبیحات بعوض زبور داد و سوره بنی اسرائیل و برائة را بعوض صحف ابراهیم و موسی داد و زیاده

برکتابهای پیغمبران با آنحضرت داد و هفت سوره طوالانه و سوره حمد که سبع ثانی است و بسیار کتاب و حکمتها
بجای آن را یهودی گفت که حق تعالی با موسی مناجات گفت در طور سینا حضرت فرمود که خدا با پیغمبر ما
مناجات کرد نزد سدرة المنتهی بنگر تفاوت ره از کجا است تا بکجا پس مقام آنحضرت در آسمانها مشهود
و نزد عرش الهی مذکور است یهودی گفت که حق تعالی محبتی از خود بر موسی افکنده بود که هر که او را میدید
در محبت او مقرر میگردید حضرت فرمود برای آنحضرت درجه محبتی عظیم مقرر گردانیده و از آنست که
شهادت وحدانیت خود مقرون بشهادت برسالت او گردانیده است که در هیچ محل صدا بشهادت ان
لا اله الا الله بلند نمیکنند مگر آنکه با آن صدا اشهد ان محمدا رسول الله بلند میکنند یهودی گفت که برای
منزلت موسی خدا بسوی مادر او وحی فرستاد حضرت فرمود که با در محمد ص نیز ندای ملائکه رسید و شهادت
دادند که او رسول خداست و در جمیع کتابهای خدا نام نامی او مکتوب است و در خواب دید که با او گفتند که
این فرزند که در شکم تست سید اولین و آخرین است و او را احمد نام کن پس خدا نامی از نامهای بزرگوار خود
برای او اشتقاق پس خدا محمود است و او محمد است یهودی گفت که خدا موسی را بر فرعون مبعوث گردانید
و آیت بزرگ با و داد حضرت ص فرمود که محمد ص را خدا بسوی فرعونهای بسیار فرستاد مانند ابوجهل و عتبه و شیبه
و ابو البختری و نضر ابن الحرث و امیه ابن خلف و منبه و نبیه و لیکن آن پنج نفر که استهزا با آنحضرت میکردند یعنی
ولید ابن مغیره مخزومی و عاص ابن وایل سهمی و اسود ابن عبد یغوث زهری و اسود ابن مطلب و اسود ابن طلا
طلا پس خدا آیات و معجزات نمود بایشان در آفاق جهان و در نفسهای ایشان تا ظاهر شد برایشان که او حقست
یهودی گفت که خدا از موسی ع بر فرعون انتقام کشید حضرت فرمود که برای محمد ص نیز از فرعونها انتقام کشید
اما آن پنج نفر که استهزا و سخریه با آنحضرت میکردند پس خدا فرستاد که انا کفیناک المستهزئین بدرستیکه ما از تو
کفایت کردیم شر استهزا کنندگان را پس هر پنج نفر را در یکروز هلاک کرد هر یکرا بنوع خاصی اما ولید را پس بانکه

گذشت

گذشت بموضعی که مردی از خزاعه تیری تراشیده بود و ریزه از تراشیده تیر او بر پای او نشست
و از آن موضع خون روان شد و هر چند سعی کردند خون بند نشد و فریاد میکرد که پروردگار محمد مرا کشت تا بجهنم
واصل شد و عاص ابن وایل پی کاری بیرون رفت در اثنای راه سنگی از زیر پای او گردید و از کوه افتاد و پای او
پاره شد و فریاد میکرد که پروردگار محمد مرا کشت تا آتش او در جهنم گشت و اسود بن عبد یغوث باستقبال
زمعه پسر خود بیرون رفت و در سایه درختی قرار گرفت جبرئیل آمد و سر او را گرفت و بر درخت میزد و او
بغلام خود میگفت که مگذار این را که این چنین کند و غلامش میگفت که تو سر خود را بر درخت میزنی من کسیرا
نمی بینم پس فریاد میکرد که پروردگار محمد ص مرا کشت تا بجهنم واصل شد و اسود ابن مطلب را حضرت رسول
نفرین کرد که خدا او را نابینا کند و بمرگ فرزندش مبتلا گرداند پس روز دیگر بکاری رفت جبرئیل برگ
سبزی بر صورت او زد و نابینا شد و ماند تا مرگ فرزندش را دید و بر فاقت او بمرد که باسفل رسید و حارث
ماهی شوری خورد و تشنه شد و آنقدر آب خورد که شکمش شق شد و میگفت پروردگار محمد مرا کشت تا بجحیم
جهنم رسید و جمیع پنج نفر در یک ساعت معذب شدند و سببش آن بود که روزی به نزد حضرت رسول ص آمدند
و گفتند ای محمد ما ترا مهلت دادیم تا ظهر اگر از گفته خود برنگردی ترا خواهیم کشت پس آنحضرت غمگین بخانه
مراجعت فرمود و در را بر روی خود بست پس جبرئیل ع در همان ساعت نازل شد و این آیه را آورد که فاصدع
بما تؤمر و اعرض عن المشرکین یعنی اظهار کن امر خدا را برای اهل مکه و ایشان را بسوی ایمان بخوان و اعراض
کن از شرک ایشان حضرت فرمود که یا جبرئیل چکنم با مستهزان که مرا وعید کشتن کرده اند جبرئیل این آیه را آورد انا
کفیناک المستهزئین حضرت ص فرمود که ای جبرئیل ایشان یکساعت قبل از این نزد من بودند جبرئیل گفت که ما ایشانرا
دفع کردیم پس بیرون آمد و امر خود را ظاهر گردانید و باقی فراعنه را خدا در روز بدر بشمشیر ملائکه و مؤمنان هلاک
کرد و با تمام مشرکان گریختند یهودی گفت که خدا موسی را عصا داد که هرگاه می انداخت اژدها میشد حضرت

ونمود که خدا بمحمد معجزهٔ ازین نیکوتر داد زیرا که مردی از ابوجهل قیمت شتری طلب داشت که ازو خریده
و بشراب خوردن مشغول شده بود و آنمرد باو راه نمی یافت پس یکی از آنها که استهزا بآنحضرت رسول میکرد از آنمرد
پرسید کرا میطلبی گفت عمرو ابن هشام را که از و قیمت شتر خود را میخواهم گفت میخواهی من ترا دلالت کنم
برکسی که حقهای مردم را میگیرد گفت آری پس او را بسوی حضرت رسول دلالت کرد و میخواست ابوجهل میگفت که آرزو
دارم که محمد را بمن کاری بیفتد و من با او سخریه کنم و حاجتش را بر نیاورم پس آنمرد به نزد حضرت آمد و گفت
شنیده ام که میان تو و عمرو بن هشام آشنائی است میخواهم که برای من شفاعت کنی نزد او که حق مرا بدهد
حضرت برخواست و بدر خانهٔ او آمد و فرمود که برخیز ای ابوجهل و حق این مرد را بده و در آن روز او را بکنیت یاد
کرد و او را ابوجهل نمیگفت پس ابوجهل بسرعت برخواست و حق آنمرد را داد و بمجلس خود باز گشت یکی از اصحاب او
گفت که از ترس محمد صلعم زر را دادی ابوجهل گفت مرا معذور دارید که چون آنحضرت پیدا شد از جانب راستش
مردان دیدم که حربها در دست داشتند و آنحربها میدرخشید و از جانب چپش دو اژدها دیدم که دندانها برهم
میزدند و آتش از چشمهای ایشان شعله میکشید اگر امتناع میکردم ایمن نبودم که آنمردان بحربها شکم مرا بدرند
و آن اژدهاها مرا بشکنند پس یک اژدها برابر اژدهای موسی است و خدا یک اژدهای دیگر را با هشت ملک
که حربها در دست داشتند زیاده از آن بآنحضرت عطا کرده و بدرستیکه آنحضرت کفار قریش را بسیار آزار میکرد
در دعوت کردن ایشان بسوی دین حق پس روزی در میان قریش ایشان ایستاده و عقلهای ایشان را
بسفاهت نسبت داد و دین ایشان را عیب کرد و بتهای ایشان را دشنام داد و پدران ایشان را بگمراهی نسبت داد
و ایشان بسیار غمگین شدند و ابوجهل گفت والله که مرگ از برای ما بهتر است از زندگانی آیا در میان شما گروه
قریش کسی نیست که کشته شدن را بر خود قرار دهد و محمد را بکشد گفتند نه ابوجهل گفت من او را میکشم
اگر فرزندان عبدالمطلب خواهند مرا بکشند و اگر خواهند ببخشند قریش گفتند اگر چنین کنی جهت جمیع اهل مکه

کرده

کرده خواهی بود که همیشه ترا بآن یاد کنند ابوجهل گفت که او سجدهٔ بسیار میکند در دور کعبه هرگاه به نزد
کعبه بیاید و سجده کند من سنگی بر سر او می اندازم پس چون آنحضرت به نزد کعبه آمد و هفت شوط طواف
کرد و بعد از طواف نماز کرد و بسجده رفت و سجده طول داد ابوجهل لعین سنگ گرانی برداشته از جانب
سر آنحضرت رسید دید که دستش بسته شده و از جانب آنحضرت دست متوجه او شد چون ابوجهل آنصورت را
دید برزید و سنگ بر پایش افتاد و مجروح شد و بخون آلوده و متغیر برگشت و عرق از او میرفت اصحاب او
گفتند که ما هرگز چنین حالتی در تو مشاهده نکرده بودیم گفت مرا معذور دارید که چنین حالتی مشاهده کردم که هرگز
نکرده بودم یهودی گفت که خدا بموسی ید و دست نورانی داده بود فرمود که خدا بآنحضرت مصطفی صلعم از این
بهتر داده بود و در هر مجلس که آنحضرت مینشست از جانب راست و چپ آنحضرت نوری ساطع میشد که جمیع
مردم میدیدند یهودی گفت که در دریا راهی برای موسی گشوده شد حضرت فرمود که برای محمد بهتر از این شد
در وقتیکه در خدمت او بجنگ خیبر میرفتیم برودخانه رسیدیم که عمق آن چهارده قامت بود صحابه گفتند
یا رسول الله چگونه خواهد شد حال ما دریا در پیش است و دشمن از عقب چنانچه اصحاب موسی گفتند انا
لمدرکون پس آنحضرت از ناقه فرود آمد و گفت خداوندا برای هر پیغمبر رسل معجزه دادی پس آیت قدرت
خود را بنما و سوار شد و بر روی آب روان شد و صحابه نیز از عقب او بر روی آب روان شدند و از آب
گذشتند و سم اسبان ایشان تر نشده بود پس برگشتیم و حق تعالی فتح روزی کرد یهودی گفت که خدا بموسی سنگی
داد که دوازده چشمه از آن جاری میشد حضرت فرمود که حضرت رسول صلعم چون در حدیبیه فرود آمد و اهل مکه
او را محاصره کردند اصحاب آنحضرت از تشنگی شکایت کردند و چارپایان از تشنگی نزدیک بود که هلاک شوند
پس فرمود که ظرفی آوردند و دست مبارک خود را در میان آن گذاشت و آب از انگشتانش جاری شد
و آنقدر آمد که همه سیراب شدیم و چارپایان سیراب شدند و مشکهای خود را پر کردیم و بار در حدیبیه آب

نایاب شد و در آن موضع چاهی بود که خشک شده بود پس تیری از جعبهٔ خود بیرون آورد و بدست براء بن
عازب داد و گفت این تیر را در میان چاه خشک نصب کن چون چنان کرد دوازده چشمه از زیر آن
تیر روان شد و در روز میضاء عبرتی و علامتی مانند سنگ موسی برای منکران پیغمبران او ظاهر شد که
آب نداشتن و تشنه بودند و بوضو محتاج بودند پس ظرف وضو را طلبید و دست معجز آثار خود را در میان آن ظرف
استوار کرد پس آب جاری شد و بلند شد تا آنکه هشت هزار نفر وضو ساختند و سیراب شدند و چهارپایان را
آب دادند و آنچه توانستند برداشتند یهودی گفت که حق تعالی موسی من و سلوی داد حضرت فرمود که خدا
برای آنحضرت و امت او غنیمت کافران را حلال گردانید و برای احدی پیش از او حلال نکرده بود و این بهتر بود
از ترنجبین و مرغ بریان و زیاد از آن با آنحضرت و امت او کرامت کرد که به عزم عمل صالح ثواب برای ایشان
مقرر فرموده و در امتهای دیگر مقرر نکرده بود پس یکی از امت او قصد حسنه بکند و بعمل نیاورد یک ثواب
برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده ثواب برای او نوشته میشود یهودی گفت که خدا ابر را سایه بان
موسی و لشکر او گردانید حضرت فرمود که خدا این را برای موسی در وقتی که ایشان را در تیه حیران کرده بود
و حضرت رسول را علاوه از آن بهتر داد که ابر براو سایه می افکند از روزی که متولد شده تا روزی که بعالم قدس
رحلت نمود در حضر و سفر یهودی گفت که خدا آهن را برای داود نرم کرد و از آن زرها بدست خود ساخت
حضرت فرمود که حق تعالی برای محمد سنگ سخت را در دور خندق نرم کرد و صخرهٔ بیت المقدس در زیر آن
نرم شد مانند خمیر و مکرر امثال این معجزه را در غزوات آنحضرت مشاهده کردیم یهودی گفت که داود ب
خطای خود آنقدر گریست که کوهها با او براه افتادند و نالها کردند حضرت فرمود که حضرت رسالت پناه از شدت
خوف خدا آنچنان چون نماز می ایستاد از سینهٔ معرفت دفینهٔ او صدائی شنیده میشد مانند صدای جوشیدن دیگ
که بر روی آتش نهاده باشد و بسیاری گریهٔ آنحضرت با آنکه حق تعالی او را از عقاب خود ایمن گردانیده بود

که خشوع

که خشوع نماید برای پروردگار خود و دیگران پیروی آنحضرت نمایند در تضرع و خضوع در عبادت و ده سال
بر انگشتان ایستاد و نماز کرد تا آنکه قدمهای مطهرش ورم کرد و رنگ مبارکش زرد شد و تمام شب بنماز می ایستاد
تا آنکه حق تعالی او را عتاب کرد که ما نفرستاده ایم قرآن را بر تو که خود را بتعب اندازی و آنقدر میگریست که مدهوش
میشد پس میگفتند که یا رسول الله آیا خدا گناه گذشته و آیندهٔ تو را نبخشیده است میگفت بلی آیا بندهٔ شکر کننده
خدا نباشم و اگر کوهها با داود بحرکت آمدند و تسبیح گفتند روزی با آنحضرت من بودم در کوه حرا ناگاه کوه بحرکت
حضرت فرمود که قرار گیر که نیست در پشت تو مگر پیغمبر و صدیق و شهیدی پس کوه اطاعت کرد و اجابت امر او نمود
و ساکن شد و روزی با آنحضرت بر کوهی گذشتیم که مانند قطرات اشک آب از آن میریخت حضرت فرمود با آن
کوه که چرا گریه میکنی کوه بامر خدا بسخن درآمد و گفت یا رسول الله روزی حضرت مسیح بر من گذشت و مردم را
میترسانید بآتشی که آتش افروز آن مردمان و سنگ خواهند بود پس من تا حال میگریم از بیم آنکه مبادا من
از آن سنگ باشم حضرت فرمود که مترس که آن سنگ کبریت است پس کوه قرار گرفت و ساکن شد و گریه اش
برطرف شد یهودی گفت که خدا سلیمان را پادشاهی داد که برای احدی بعد از او سزاوار نباشد حضرت فرمود
که بهتر از این بحضرت رسول عطا کرد روزی ملکی را بسوی آنحضرت فرستاد که هرگز پیش از آن بزمین نیامده بود
گفت الحمد لله اگر خواهی زنده باشی همیشه در زمین با نعمت و پادشاهی جمیع زمین و این کلیدهای خزینهٔ زمین
برای تو آورده ام و کوهها همه طلا و نقره شوند و با تو حرکت کنند هر جا که روی و آنچه در آخرت برای تو مقرر
کرده ام از درجات عالیه کم نشود پس جبرئیل که خلیل آنحضرت بود از میان ملائکه اشاره کرد بآنحضرت که
اختیار تواضع و شکستگی کن حضرت گفت بلکه میخواهم که پیغمبر باشم و بندهٔ ذلیل باشم و یکروز بیابم و بخورم
و دو روز نیابم و نخورم و زود ملحق شوم به برادران خود از پیغمبرانی که پیش از من بوده اند پس حق تعالی بر درجات
او زیاده کرد و حوض کوثر و شفاعت را و این بزرگتر است از پادشاهی از دنیا از اول تا آخر دنیا هفتاد مرتبه

و وعده داد او را در مقام محمود که در قیامت او را بر عرش خود بنشاند و فرمان داد او را نزد مخصوص او گرداند
یهودی گفت که خدا باد را برای سلیمان مسخر گردانید که تخت او را باد یکماهه راه پیشین یکماهه راه میبرد
حضرت فرمود که حق تعالی سید انبیا را در کمتر از ثلث یک شب از مکه بمسجد اقصی که یکماهه راه است و از آنجا
ملکوت سموات که پنجاه هزار ساله راه است برد و در قرب او را بمرتبه قاب قوسین و نزدیکتر رسانید و در رواق
عرش انوار جمال ذو الجلال را دیده و مشاهده نمود و حق تعالی با آنحضرت ملاطفتها فرمود و تکلیفهای دشوار امتهای
دیگر را بر امت آنحضرت آسان گردانید یهودی گفت خدا شیاطین را مسخر او گردانید حضرت فرمود که شیاطین
با وجود کفر مسخر سلیمان گردیدند و حق تعالی شیاطین و جنیان را مسخر آنحضرت گردانید که با و ایمان آوردند پس نه نفر
از اکابر و اشراف جنیان نصیبین و یمن از فرزندان عمرو بن عامر که نامهای ایشان شصاه و مصاه و الهملکان
و مرزبان و مازبان و نضاه و هاضب و عمرو بود بخدمت آنحضرت آمدند در وقتی که آنحضرت در بطن النخل بود
و ایمان آوردند چنانچه حق تعالی قصه ایشان را در قرآن فرموده است وَاِذْ صَرَفْنَا اِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُوْنَ
الْقُرْاٰنَ و مراد این نه نفرند و بعد از هفتاد و یکهزار نفر جن آمدند با آنحضرت بیعت کردند و روزه بدارند
و نماز بکنند و زکوة بدهند و حج بکنند و جهاد بکنند و خیرخواه مسلمانان باشند و توبه کردند و معذرت طلبیدند
از کفر و بت پرستی خود باختیار خود ایمان آوردند و ترک ترد نمودند و آنحضرت مبعوث بود بر جمیع جنیان
و انسیان یهودی گفت که یحیی را حق تعالی حکمت و علم داد در سن طفولیت و گریه میکرد بی آنکه گناهی کرده باشد
حضرت فرمود که یحیی در عصری بود که بت پرستی و جاهلیت نبود و سید انبیا را خدا حکمت و علم و فهم داد
در طفولیت در میان گروهی بود که همه بت پرستان و لشکر شیطان بودند و هرگز بت پرستی رغبت نکرد و در عیدگاه
ایشان حاضر نشد و هرگز کسی ازو دروغ نشنید و پیوسته او را امین و راست گو دیدند و بار بود که یکهفته در روزه
و زیاده کم را بیکدیگر وصل میکرد که در میان آن طعام و آب تناول نمیفرمود و میگفت مانند یکی از شما نیستم

شب نزد

شب نزد پروردگار خود بسر می آورم و مرا طعام و آب میدهد و آنقدر میگریست از خوف خدا که جای
نمازش تر میشد از ترس خدا بی گناهی و جرمی یهودی گفت میگویند که عیسی در گهواره سخن میگفت حضرت فرمود
که حضرت رسول چون از شکم مادر بزمین آمد دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را بسوی آسمان
برداشت و لب بکلمه شهادت حرکت داد و از دهان نیز البیانش نوری ساطع گردید که اهل مکه قصرهای شام
و اطراف آنرا دیدند و قصرهای سرخ یمن و قصرهای سفید اصطخر فارس و نواحی آنرا دیدند و تمام دنیا در شب ولادت
او منور گردید و جن و انس و شیاطین ترسیدند و گفتند امر غریبی در دنیا حادث شده است که این آثار غریبه
بظهور آمده است و ملائکه را میدیدند و در آن شب نورانی که فرود می آمدند از آسمان و بالا میرفتند و
تسبیح و تقدیس ایشان را میشنیدند و ستارها مضطرب شده فرو میریخت و تیرهای شهاب از هر طرف
میدویدند و شیطان از مشاهده این غرایب مضطرب گردید و خواست که برای استعلام این بآسمان بالا رود
زیرا که او در آسمان سیم راه بود و شیاطین گوش میدادند در آسمان و سخنان از ملائکه میشنیدند و چون خواستند
که در آن شب بالا روند راه خود را مسدود یافتند و ملائکه تیرهای شهاب را برای دفع ایشان در کمان گذاشتند
و اینها همه از دلالات و علامات پیغمبری آنحضرت بود یهودی گفت میگویند که عیسی علیه السلام کور و پیس را شفا
میبخشیده است باذن خدا حضرت فرمود که رسول خدا از بسیاری اصحاب عاهات و بلیات را صحت رسانید
از آنجمله روزی از حال یکی از اصحاب سوال کرد و گفتند یا رسول الله او از شدت بلا بمنزله جوجه شده است
که پرهای آن ریخته باشد پس حضرت بعیادت او رفت و پرسید که آیا در ایام صحت دعا میکردی گفت بلی
میگفتم پروردگارا هر عقوبت که مرا در آخرت خواهی کرد آنرا بزودی در دنیا بمن برسان حضرت فرمود
که چرا نگفتی رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ یعنی ای پروردگار ما
عطا کن ما را در دنیا نعمت و رحمت نیکوئی و در آخرت نعمت و رحمت نیکوئی و نگاه دار ما را از عذاب جهنم

چون ایشد عمار احوال صحت یافت گویا از بندی رها شد و برخاست و با ما پردن آمد و با شخصی از قبیله
جهینه که بجوزه مبتلا شده بود و اعضایش بریخت بخدمت آنحضرت آمد و از مرض خود شکایت کرد حضرت
قدحی از آب گرفت و آب دهان مبارک خود را بران انداخت و فرمود که این آب را بر بدن خود بمال
چون کرد شفا یافت و چنان شد که گویا هرگز بلائی نداشته است و ایضا اعرابی بخدمت آنحضرت آمد که به برص
مبتلا شده بود و آب دهان مبارک بر برص او افکند و هنوز از پیش آنحضرت برنخاسته بود شفا یافت و اگر
میگویند عیسی دیوانگان و جن یافتگان را نجات داد پس بدان محمد روزی با بعضی از اصحاب خود نشسته
بود ناگاه زنی آمد و گفت یا رسول الله پسر من مشرف بر مردن شده است هر چند طعام نزد او می آورم
خمیازه میکشد و طعام نمیتواند خورد پس آنحضرت برخاست و متوجه خانه او شد و ما در خدمت او رفتیم و چون
بآن بیمار رسیدیم حضرت فرمود که جانب یا عدو الله عن ولی الله فانا رسول الله نبی دوری
از دشمن خدا از دوست خدا و منم رسول خدا پس شیطان از او دور شد و برخاست و الحال در میان لشکر ماست
و اگر میگویند که عیسی ع کور را بینا کرد اند پس بدان که محمد زیاده ازین کرد بدرستیکه قتاده پسر ربعی مرد شجاعی
بود و در جنگ احد نیزه بر دیده او خورد و حدقه اش بیرون آمد پس آنرا بدست خود گرفت و بخدمت آنحضرت
آمد و گفت یا رسول الله بعد ازین زن من مرا دشمن خواهد داشت پس حضرت حدقه او را از دست او گرفت
و بجای خود گذاشت و نمیتوانست از دیده فرق کرد مگر بآنکه نیکوتر و روشنتر از او بود و در جنگ ابن ابی الحقیق
عبدالله ابن عتیق را جراحتی رسید و دستش جدا شد و در شب دست خود را نزد آنحضرت آورد و حضرت آنرا
بجای خود گذاشت و دست بر آن مالید و چنان شد که از دست دیگر فرق نمیتوانستند کرد و در جنگ کعب ابن
الاشرف محمد ابن مسلمه را چنین بلائی بدست و دیده او رسید و حضرت دست بر او مالید و با صلاح
آمد و همچنین عبدالله ابن انیس را چنین بلائی بدیده او رسید و دست مبارک بدیده او کشید و چنان شد که از دیده

دیگر

دیگر تمیز نمیتوانستند کرد و اینها دلالتهای نبوت او بود و یهودی گفت که میگویند عیسی با مرده را زنده
باذن خدا کرد حضرت فرمود که محمد سنگ ریزه در دست مبارکش تسبیح گفت که با جمادیت آنها نغمه
و صدای آنها را میشنیدند با آنکه روحی داشته باشد و مردگان بعد از مردن با آنحضرت سخن گفتند
و استغاثه با آنحضرت کردند با آنچه دیدند از عذاب خدا و روزی با اصحاب خود بر میتی که شهید شده
بود نماز کرد و چون فارغ شد فرمود که از بنی نجار کسی هست در اینجا که این میت ایشان را در بهشت
نگاه داشته اند برای سه درهم که از فلان یهودی در ذمت او بوده و نداده است بدهند و او را خلاص
کنند و اگر میگویند که عیسی ع با مردگان سخن گفت محمد از این عجیب تر کاری کرد چون در قلعه طایف بود و آمد
و اهل آنرا امی مره بمو گوسفند بریان کرد برای آنحضرت فرستادند که در زهر تخته بودند پس ذراع آن گوسفند
آمد و گفت یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند اگر حیوان زنده سخن گوید از بزرگترین معجزات است
پس هرگاه حیوان کشته بریان کرده سخن گوید عظیم تر خواهد بود و چنان بود که درختی را میطلبید و آن اجابت
او میکرد و می آمد و بهایم و حیوانات و درندگان در مواطن بسیار با آنحضرت سخن گفتند و شهادت بپیغمبری
او دادند و مردم را از مخالفت او حذر فرمودند و اینها زیاده از معجزات عیسی علیه السلام است یهودی گفت
که میگویند که عیسی خبر میداد قوم خود را بآنچه در خانهها خورده بودند و ذخیره کرده بودند فرمود که عیسی علیه السلام
خبر میداد قوم خود را بآنچه پس دیواری پنهان بود و حضرت رسول ص خبر داد قوم خود را از جنگ موته و کیفیت
حرب ایشان را نقل میفرمود و هر که شهید میشد میفرمود که الحال فلان شهید شد و میان آنحضرت و ایشان
یکماه راه بود و بکرات مردی می آمد که از چیزی سوال کند حضرت ص میفرمود که تو میگوئی یا من بگویم او
میگفت بلکه تو بگو یا رسول الله میفرمود که برای فلان حاجت و فلان مطلب آمده و آنچه در خاطر او بود بیان میفرمود
و خبر میداد اهل مکه را از رازهای پنهان ایشان و از آنجمله وقتی که عمر ابن وهب بمدینه آمد و با آنحضرت گفت

که برای خلاص شخود آمده ام حضرت فرمود باد که دروغ گفتی بلکه با صفوان ابن امیه در برحطیم در جوزدی
و یاد کردی کشتگان بدر را و گفتید واثه که مرگ از برای ما بهتر است از زندگانی بعد از آنچه محمد با ما کرد و آیا زندگانی
میتوان کرد بعد از آن کشتگان که در چاه بدر دیدیم تو گفتی که اگر نه این بود که من صاحب عیال و قرض دارم
هر آینه تو را از محمد راحت میدادم صفوان گفت که من ضامن میشوم که قرض تو را بدهم و دختران تو را با دختران
خود جا دهم که هرچه بر سر خود و دختران من می آید بر سر دختران تو بیاید و از نیک و بد تو گفتی بپوشان بر من
و بکسی اظهار مکن و تهیه سفر من بکن تا من بروم و او را بکشیم و از برای اینکار آمده گفت راست گفتی
یا رسول الله و اکنون من شهادت میدهم بوحدانیت خدا و بآنکه تو پیغمبر و فرستاده اوئی و امثال
اینها بسیار واقع شد که احصا نمیتوان کرد یهودی گفت میگویند که عیسی ع از گل بهیئت مرغ میساخت
و در آن میدمید پس مرغی میشد و پرواز میکرد حضرت علیه السلام فرمود که محمد ص نیز شبیه اینرا کرد در روز حنین
سنگی را بکف گرفت و ما از آن سنگ صدای تسبیح و تقدیس شنیدیم پس بآن سنگ خطاب کرد که شکافته شو
و آن سنگ سه پاره شد و از هر پاره صدای تسبیحی میشنیدیم بغیر آنچه از دیگری میشنیدیم و در وقت دیگر
درختی را طلبید و اجابت او نمود و زمین را شکافته نزدیک او آمد و از هر شاخ آن درخت صدای تسبیح
و تهلیل و تقدیس بلند بود پس امر فرمود درخت را که بدو نیم شو بدو نیم شد پس گفت باز بیکدیگر بچسپید
چسپیدند پس فرمود که شهادت ده از برای من به پیغمبری چون شهادت داد فرمود که برگرد بجای خود با تسبیح
و تهلیل و تقدیس گویان و چنین کرد و اینواقعه در مکه واقع شد در پهلوی قصاب خانه که یهودی گفت
عیسی ع جهانگردی میکرد و در زمین سیاحت مینموده است حضرت فرمود که حضرت رسول ص هفت سال جهاد کرد
با لشکر خود و سفرها مینمود برای جهاد با کافران عرب و عدد بسیار از ایشان را بشمشیر آبدار غرق دریای تبار
و روانه درکات سقر ساز گردانید که هر یک از شجاعت بشمشیر هر دو بار و پیوسته مشغول کارزار بودند و فکر نکرد

مگر بقصد

مگر بقصد جهاد دشمنان دین یهودی گفت میگویند که عیسی ع زاهد بوده است حضرت ع فرمود
که محمد زاهدترین پیغمبران بوده و او سیزده زن داشت بغیر از کنیزان که با ایشان مقاربت مینمود و هرگز خوان را
از پیش او بر نداشتند که طعام در آن مانده باشد و نان گندم نخورد و از نان جو سه شب سیر نشد
و چون از دنیا رحلت نمود زره آنحضرت نزد یهودی در رهن چهار درهم بود و در میراث خود سفید و زرد
نماند با آنکه شهرها که فتح کرد و غنیمتها که از کافران گرفت و بسیار بود که در روزی سیصد هزار درهم و چهار صد
هزار درهم بمردم قسمت میکرد و چون شب میشد و سایلی نزد او می آمد و سوال میکرد میگفت بحق
بآن خدای که محمد را براستی فرستاده است که در خانه آل محمد امشب نه یک صاع جو هست و نه یک صاع گندم
و نه یک درهم و نه یک دینار یهودی گفت پس من شهادت میدهم که بجز خدای یگانه خداوندی نیست و شهادت
میدهم که محمد ص رسول خدا است و شهادت میدهم که خدا هیچ پیغمبر و هیچ رسول را درجه و فضیلتی نبخشیده است
مگر برای آنکه همه را برای محمد رسول خود جمع کرده است و اضعاف آنچه همه ایشان را داده بود با او داده است
پس ابن عباس با علی ابن ابی طالب ع گفت گواهی میدهم که تو از راسخان در علمی حضرت ع فرمود که چون تتوانم
گفت این فضیلتها را در حق کسی که خدا با عظمت و جلال اخلاق او را عظیم و بزرگ شمرده است و فرموده و انک
لعلی خلق عظیم آه **فصل سیم** در بیان قلیلی از فضایل و مناقب حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
و بیان اختصاص آنحضرت بمحبت خدا و رسول و بیان بعضی از غرایب ولادت با سعادت آنحضرت است
در کتاب جلاء العیون از کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت روایت شده است که چون
حضرت رسالت پناه ص متولد شد و نزد ولادت آنحضرت معجزات بسیار ظاهر شد و برای آمنه قصرهای شام
نمودار شد فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین حاضر بود و از مشاهده آن آیات و معجزات متعجب
و شاد گردیده بسوی ابوطالب شتافت و او را بشارت داد بولادت آنحضرت ص و غرایبی که مشاهده نمود

بود ذکر کرد ابوطالب گفت صبر کن سی سال دیگر فرزندی برای تو خواهد رسید که همه کمالات مانند
او باشد بغیر از پیغمبری و وصی و وزیر او خواهد بود و الفیا در کتاب مزبور مذکور است که در کتاب روضة الواعظین
و سایر کتب معتبره بسندهای معتبر از جابر ابن عبدالله انصاری روایت کرده اند که جابر گفت سؤال کردم از حضرت
رسالت از ولادت باسعادت حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که آه آه سؤال کردی از بهترین کسی بعد از من
متولد شده است و سنت حضرت مسیح در او جاری خواهد شد بدرستیکه حق تعالی خلق کرد مرا و علی ع را از یک نور پیش از آنکه
خلایق را بیافریند به پانصد هزار سال پس ما در عالم ملکوت تسبیح و تقدیس حی لایموت میکردیم چون حق تعالی
حضرت آدم ع را آفرید ما را در صلب او قرار داد پس من در جانب راست او قرار گرفتم و حضرت علی ع در جانب
چپ او پس ما را نقل کرد از صلب حضرت آدم بسوی اصلاب طاهره و ارحام طیبه پس مرا از صلب پاکیزه
بیرون آورد که او عبدالله ابن عبدالمطلب بود و در بهترین رحمی قرار دادم که او رحم فاطمه بنت اسد بود پس
حضرت فرمود که ای جابر پیش از آنکه حضرت علی ع در شکم مادرش قرار گیرد در زمان او مرد عابد راهبی بود
که او را مثرم ابن رعیب میگفتند و در عبادت در همه جا مشهور آفاق بود و در مدت صد و نود سال حق تعالی را
بصدق و اخلاص عبادت کرده بود و از خدا برای خود حاجتی نطلبیده بود روزی از پروردگار خود سؤال
کرد که دوستی از دوستان خود را باو بنماید پس حق تعالی ابوطالب ع را به نزد او فرستاد و چون مثرم ابوطالب را
دید و انوار جلالت در جبین او مشاهده نمود برخواست و سر او را بوسید و او را در پیش روی خود نشانید
و گفت تو کیستی خدا تو را رحمت کند ابوطالب گفت منم مردی از تهامه پرسید که از کدام شهر تهامه ابوطالب گفت
از مکه پرسید که از کدام قبیله ابوطالب گفت از فرزندان عبدمناف پرسید که از کدام شعبه عبدمناف گفت از
فرزندان هاشم چون راهب این نسب بزرگوار را شنید برجست و بار دیگر سر انور او را بوسید و گفت
حمد میکنم خداوند را که مسئلت مرا بمن عطا فرمود و مرا از دنیا بیرون نبرد تا دوستی از دوستان خود بمن نمود پس گفت

بشارت

بشارت باد تو را که حق تعالی در باب تو بشارتی الهام کرده است ابوطالب گفت آن بشارت
کدام است مثرم گفت فرزندی از صلب تو بیرون خواهد آمد که او ولی خدا و پیشوای متقیان
و وصی رسول پروردگار عالمیان است چون آن فرزند را دریابی سلام مرا باو برسان و بگو با او مثرم
تو را سلام میرساند و گواهی میدهد بوحدت خدا و آنکه او را شریکی نیست و شهادت میدهد
که حضرت محمد بنده و رسول خداست و تو وصی بحق اوئی و بحضرت محمد تمام میشود پیغمبری و بتو تمام میشود
وصیت چون ابوطالب این بشارت را شنید قطرات اشک از دیده بارید و گفت بگو آن مولود
چه نام دارد گفت نام او علی علیه السلام است ابوطالب گفت که حقیقت گفتار تو بر من ظاهر نمیشود
مگر به برهانی هویدا و دلیلی ظاهری که مشاهده نمایم مثرم گفت چه چیز میخواهی که برای تو در این وقت سؤال کنم
که حق تعالی بزودی تو را عطا کند تا بدانی که صادقم در گفتار خود ابوطالب گفت در این وقت طعامی از
بهشت میخواهم که از برای من حاضر شود پس راهب مشغول دعا شد و هنوز دعای او تمام نشده که طبقی
نزد ایشان حاضر شد که در آن طبق رطب و انگور و انار بهشت بود پس ابوطالب اناری برداشت و شاد شد
و خندان برخواست و بخانه خود مراجعت نمود و آن انار را تناول فرمود حق تعالی از آن انار آبی در صلب
او آفرید در همان ساعت با فاطمه بنت اسد مقاربت نمود و از او بحضرت علی ابن ابیطالب ع حامله شد
و چون آن نطفه مبارک در رحم فاطمه قرار گرفت از مهابت آنحضرت زمین بحرکت آمد و چند روز
میلرزید و قریش را از این سبب فزع عظیمی حاصل شد و گفتند که برخیزید که بتهای خود را ببریم بر سر کوه ابوقبیس
و از ایشان سؤال کنیم شاید این زلزله را از ما زایل کند و چون بتها را بر کوه ابوقبیس بالا بردند زلزله شدیدتر شد
و سنگها از کوه درگردید و اجزای از هم پاشید و بتها برو در افتادند چون این حالت را مشاهده کردند متحیر گردیدند
و گفتند بلائی است که ما را رهائی از آن ممکن نیست در این حال حضرت ابوطالب بر کوه برآمد و از این حالت پروائی نکرد

پس گفت ایها الناس بدرستیکه حق تعالی در این شب حادثه پدید آورده است و خلق مبارکی از وی پدید است
که اگر اطاعت نکنید و اقرار بولایت او ننمائید و شهادت بامامت او ندهید از نزد او هرگز از شما کسی نگذارد
و یک خانه در تهامه از برای شما نماند قریش گفتند ای ابوطالب آنچه بفرمائی ما میگوئیم پس ابوطالب گریه
آمد و دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت الهی و سیدی اسئلك بالمحمدية المحمودة والعلوية
العالية والفاطمية البيضاء الا تفضلت على تهامة بالرأفة والرحمة یعنی ای خداوند
من و سید من سوال میکنم از تو بحق ملت محمد که پسندیده است و طریقه علی ع که بلند مرتبه است و طریقه فاطمه
که روشن و نورانیست که البته تفضیل کنی بر اهل تهامه برأفت و رحمت پس حضرت ص فرمود که بحق آن خداوندی
که دانها را شکافته و گیاهها را از آنها بیرون آورده و خلق را آفریده است سوگند یاد میکنم که جمیع عرب این کلمات را
نوشتند و در جاهلیت هر شدتی که ایشان را رو میداد باین کلمات خدا را دعا میکردند و دعای ایشان
مستجاب میشد و حقیقت معنی این کلمات را نمیدانستند پس چون شب ولادت حضرت امیر المومنین
شد روشنی عظیم در آسمان پیدا شد و نور ستارها مضاعف گردید قریش از مشاهده این احوال متعجب گردیدند
و گفتند در آسمان حادثه غریبی حادث شده است و ابوطالب از خانه بیرون آمد در کوچها و بازارهای مکه
میگشت و بآواز بلند میگفت که ایها الناس تمام شد حجت خدا چون مردم ابوطالب را دیدند بسوی او دویدند
و پرسیدند که این چه انوار است که ما در آسمان مشاهده میکنیم ابوطالب گفت بشارت باد شما را که ظاهر شد
در این شب دوستی از دوستان خدا که حق تعالی در او کامل گردانید خصلتهای خیر را و با او ختم کرد اوصیای
پیغمبران را او پیشوای متقیان است و یاری دهنده دین خداوند عالمیان است بر اندازنده شیطان است
و بخشم آورنده منافقان است و زینت عبادت کنندگانست و وصی پیغمبر آخر الزمان است و پیشوای
هدایت است و نجم فلک رفعتست و کلید در حکمتست و هلاک کننده شرک و شبهاتست و جان یقین است

و سرور دین است

و سرور دین است پس ابوطالب پیوسته این کلمات و الفاظ را میگفت تا صبح شد پس چند روز از قوم خود غایب
گردید جابر گفت یا رسول الله بکجا رفت حضرت فرمود که بطلب مثرم رفت و او وفات یافته بود در کوه لکام
پس بپوشان یا جابر این حدیث را از غیر اهلش که این اسرار مکنونه و علوم مخزونه حق تعالی است و بدرستیکه مثرم
وصف کرده بود برای ابوطالب غاری را در کوه لکام و گفته بود که اگر خواهی مرا بیابی باین موضع بیا که مرا در آنجا
مرده یا زنده خواهی یافت چون ابوطالب بآن غار رفت مثرم را دید که مرده است و خود را در جامه پیچیده
رو بقبله خوابیده است و دو مار یکی سیاه و یکی سفید نزد او است و نمیگذارند که آسیبی از جانوری باو برسد
و او را حراست مینمایند چون مارها ابوطالب را دیدند در غار پنهان شدند و ابوطالب نزدیک مثرم رفت
و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته پس حق تعالی بقدرت کامله خود مثرم را زنده گردانید و برخاست
و دست بر روی خود مالید و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله
و الامام بعد نبی الله پس ابوطالب گفت بشارت باد ترا که حضرت علی ع بزمین آمد مثرم گفت چه علامت
ظاهر شد در شبی که او بوجود آمد ابوطالب گفت چون ثلثی از شب گذشت فاطمه را درد زائیدن گرفت
گفتم باو که چه میشود ترا ای بهترین زنان گفت اضطرابی در خود مشاهده مینمایم پس بر او خواندم اسم اعظم
الهی را که در آن نجات از همه دردها است تا آنکه اضطراب او ساکن گردید پس باو گفتم که من بروم جمعی
از زنان بیاورم که ترا در این امر معاونت نمایند در این اثنا گفت آنچه میدانی بکن ای ابوطالب چون برخاستم
از کنار خانه صداهای بی قرار شنیدم که گفت بایست ای ابوطالب که دستهای آلوده بگناه بدن مطهر او نرسد
ناگاه دیدم چهار زن پیدا شدند و جامه ها مانند حریر سفید پوشیده بودند و بوی ایشان از بوی مشک نیکوتر
بود و چون داخل شدند گفتند السلام علیک ای زنی که دوست خدائی پس فاطمه ایشان را جواب داد و در پیش روی
او نشستند و غالیه دانها بیرون آوردند از نقره و او را [illegible] و یاری کردند تا حضرت امیر المومنین متولد شد

چون آنحضرت متولد شد با بانه به نزدیک او رفتم ناگاه دیدم بسجده رفته است و مانند خورشید
تابان نوری از و ساطع است و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا وصی محمد
رسول الله بمحمد یختم الله النبوة و بی یتم الوصیة و انا امیر المؤمنین پس یکی از آن زنان دست دراز کرد و او را
از زمین برگرفت و بدامان خود گذاشت چون نظر مبارک آنحضرت ع بر روی او افتاد بزبان فصیح بلیغ
گفت السلام علیک یا مادر او در جواب گفت و علیک السلام ای فرزند گرامی حضرت فرمود چه خبر
داری از پدر من از زن گفت در نعمتهای حق تعالی میگردد و در تقرب و وصال و تنعم مینماید چون این سخن را
شنیدم بی تاب شدم و گفتم ای فرزند گرامی مگر پدر تو نیستم گفت بلی تو پدر منی و من و تو هر دو از صلب
حضرت آدم ع بهم رسیده ایم و این مادر من حواست چون این سخن را شنیدم از شرم حضرت حوا سر خود را
ردای خود پوشیدم و در زاویه خانه خزیدم پس زن دیگر به نزدیک او آمد و ظرف غالیه در دست داشت
و حضرت علی ع را گرفت و چون نظر مبارک آنحضرت بر روی او افتاد گفت السلام علیک ای خواهر من او گفت و
علیک السلام ای برادر من پس حضرت ع فرمود که از عم من چه خبر داری گفت حال او نیکست و تو را اسلام میرساند
در اینحال من گفتم ای خواهر کیست و انعم کیست حضرت ع فرمود که این مریم دختر عمران است و عم من عیسی ابن
مریم است پس آن زن بوی خوشی از آن بیرون آورد و آن طیب را با آن بوی خوش مطیب گردانید پس زن
دیگر او را گرفت و او در جامه که با خود آورده بود پیچید ابوطالب گفت من در اینحال گفتم که اگر او را در این
وقت ختنه میکردیم بر او امان تر بود زیرا که سنت عرب آنوقت چنین بود که فرزندان خود را ختنه میکردند
پس آن زن گفت ای ابوطالب این فرزند طاهر و مطهر است و نچشاند او گرمی آهن را مگر در دنیا بدست مردی که خدا
و رسول و ملائکه و آسمانها و زمین و کوهها و دریاها او را دشمن میدارند و لعنت میکنند و آتش جهنم مشتاق
اوست ابوطالب گفت آن مرد کیست از آن گفت ابن ملجم مرادیست لعنه الله علیه که او را در کوفه شهید خواهد کرد

بعد از سی

بعد از سی سال از وفات حضرت محمد ابوطالب گفت که در اینحال حضرت رسالت پناه در آمد و آنحضرت را
از دست آن زنان مطهر گرفت و دست مبارک او را بدست مبارک خود گرفت و سخنان بسیار با او گفت
و حضرت علی ع اسرار بسیار از آنحضرت گفت پس آن زنان غایب شدند و من ایشان را ندیدم و در خاطر
خود گفتم که کاش این دو زن دیگر را میشناختم در اینحال حضرت امیر المؤمنین ع بالهام رب العالمین گفت
ای پدر من زن اول مادر عالمیان حوا بود و زن دویم مریم دختر عمران بود و آن زن که مرا در جامه پیچید آسیه
زن فرعون بود و آن زن که مرا خوشبو گردانید مادر حضرت موسی ابن عمران بود پس برو و در اینوقت بسوی
مثرم و او را بشارت ده بولادت من و آنچه دیدی و شنیدی با و بازگو و او در فلان غار است در
فلان موضع و خبر این مارها را باز بمن گفت پس من بفرمودهای او به نزد تو آمدم و احوال این بود که تو
گفتم و چون از سخنان خود با حضرت رسول ع فارغ شد بحالت طفولیت خود برگشت و ساکت گردید
پس مثرم این سخنان را شنید بسجده افتاد و شکر حق تعالی را بجا آورد و رو بجانب قبله خوابید گفت جامه مرا
بر روی من بپوشان چون جامه را بر روی او افکندم بسرای باقی رحلت کرد و بحالت خود برگشت
و سه روز در آنجا ماندم و هر چند با او سخن گفتم جواب نشنیدم پس آن مارها بیرون آمدند و بسخن آمدند و گفتند
السلام علیک یا ابا طالب چون جواب سلام ایشان گفتم گفتند و برو ملحق شو بولی خدا که تو از همه کس سزاوار تری
بحراست و محافظت او من گفتم شما کیستید گفتند ما عمل شایسته اوئیم حق تعالی ما را از نیکیهای عمل او خلق کرده است
تا آنکه دفع کنیم اذیتها را از او تا روز قیامت و چون روز قیامت زنده شود یکی از ما در پیش روی او و دیگری در عقب
او خواهیم بود و راه نمای او خواهیم کرد بسوی بهشت پس ابوطالب بسوی مکه برگشت جابر گفت چون حضرت رسالت ع
اینخبر را نقل کرد گفتم الله اکبر مردم میگویند ابوطالب کافر مرد حضرت ع فرمود که ای جابر پروردگار تو عالم بغیب و داناتر است
در شب معراج من چون بزیر عرش رسیدم در آنجا چهار نور دیدم گفتم الهی این نورها چیست پس ندا از جانب

حق تعالی رسید که یا محمد یکی عبد المطلب است و دیگر ابو طالب و دیگری پدر تو عبد الله و دیگری برادر تو
طالب گفتم خداوندا ایشان این درجه را از چه چیز یافته‌اند حق تعالی فرمود که بآنکه ایمان خود را پنهان داشتند
و از قوم خود تقیه کردند و بر آزارهای خویش صبر کردند تا از دنیا رحلت کردند مؤلف کتاب مزبور رحمه الله
فرموده است که ذکر طالب برادر آنحضرت در این حدیث غریب است و محتمل است که برادر حضرت امیر علیه السلام
مراد باشد چون در بعضی اخبار وارد شده است که او مسلمان از دنیا رفت و در بعضی از کتب بجای او
جعفر ابن ابو طالب مذکور است تمام شد کتاب مؤلف و ایضا از ابن شهرآشوب روایت کرده است
که روزی فاطمه بنت اسد رضی الله عنها دید که حضرت رسالت خرما تناول میفرمایند که از مشک و عنبر خوشبوتر است
و بخرماهای دنیا شباهت ندارد پس از آنحضرت التماس کرد که دانه از آن خرما بمن عطا فرما حضرت فرمود که تا گواهی
دهی بوحدانیت خدا و به پیغمبری من آن خرما بر تو حلال نیست فاطمه شهادتین گفت و یکدانه از آن خرما
گرفت و تناول کرد و بعد از خوردن رغبتش بآن خرما زیاده‌تر شد و دانه دیگر برای حضرت ابو طالب طلب نمود
حضرت علیه السلام فرمود که بشرطی میدهم که آندانه را ندهی با بو طالب مگر بعد از آنکه تکلم نماید بشهادت وحدانیت
خدا و رسالت من چون شب را آمد ابو طالب بنزد فاطمه آمد شمیمی از فاطمه استشمام نمود که هرگز چنان بوئی
خوشی نشنیده بود از او پرسید که این بوی خوش از چیست فاطمه خرما را بیرون آورد و گفت از این خرما است
ابو طالب ازو التماس کرد که خرما را بده تناول نمایم فاطمه گفت تا شهادت ندهی بوحدانیت خدا و رسالت
محمد مصطفی این خرما را نمیدهم بتو ابو طالب بی‌تأمل شهادت گفت و فاطمه را گفت که اظهار مکن نزد قریش
که من شهادت گفتم که من اسلام خود را برای مصلحت از ایشان پنهان میدارم پس ابو طالب خرما را گرفت و
تناول نمود و آن از خرماهای بهشت بود و بآن خرما نطفه حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام منعقد شد و در همان شب
با فاطمه مقاربت نمود و فاطمه بحضرت امیر علیه السلام حامله شد و حسن و جمال آن صدف گوهر ولایت بسبب حمل آنماه فلک امامت

وخلافت

و خلافت مضاعف گردید و در شکم او با او سخن میگفت و در تنهائی مونس او بود روزی فاطمه بنزد
کعبه آمد و جعفر طیار همراه او بود و حضرت امیر علیه السلام در شکم فاطمه با جعفر سخن گفت جعفر از غرایب آنحال افتاد
و بیهوش شد و در آنحال بتهائی که در کعبه نصب کرده بودند و برو در افتادند پس فاطمه دست بر شکم خود
مالید و گفت ای نور دیده من تو هنوز از شکم بیرون نیامده بتها ترا سجده میکنند چون بیرون آئی مرتبه
تو چون خواهد بود چون این حالت را با بو طالب نقل کرد ابو طالب گفت این دلیل است بر آنچه مرا خبر داد
شیر در راه طایف و قصه شیر چنان بود که در زندگانی چون ابو طالب امید بیدار از و میگردید روزی از طایف
متوجه مکه گردید ناگاه شیری در برابر او پیدا شد چون نظرش بر ابو طالب افتاد به نزدیک او آمد و در جای خاک
مالید و دم بر زمین میزد و نزد او تذلل مینمود ابو طالب گفت بحق آن خداوندی که ترا آفریده است
سوگند میدهم ترا که بیان کنی که چرا نزد من چنین تذلل مینمائی شیر بقدرت الهی بسخن آمد و گفت توئی
پدر شیر خدا و یاری کننده پیغمبر خدا و تربیت کننده او پس در اثر محبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در دل ابو طالب
جا کرد و با او ایمان آورد و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که در کتاب روضة الواعظین و غیر آن
بسند بسیار از ابو سعید خدری و دیگران روایت کرده‌اند که گفتند روزی در خدمت حضرت رسالت نشسته بودیم
با گروه سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهیثم التیهان و خزیمه ابن ثابت
و عمار ابن واثله رضی الله عنهم بخدمت آنحضرت آمدند و نشستند و آثار اندوه از روهای ایشان ظاهر بود
پس گفتند پدران ما و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ما میشنویم از جماعتی در حق برادر تو و پسر عم تو علی ابن ابی
ابو طالب سخنی چند که ما را باندوه می‌آورد حضرت فرمود که چه میتوانند گفت در حق برادر من و پسر عم من
گفتند میگویند که علی علیه السلام را چه فضیلت در سبقت اسلام بر دیگران و حال آنکه در هنگام بعثت او کودکی
بود و اسلام او اعتبار ندارد و از این مقوله سخنان باطل میگویند حضرت فرمود که بخدا سوگند میدهم شما را

که آیا نشنیده‌اید که در کتابهای گذشته نوشته است که حضرت ابراهیم را پدرش از نمرود مخفی داشت و مادر
او را بر او میان چند تنی در کنار نهری که او را حزان میکشد و بعد از غروب آفتاب آنحضرت متولد شد و چون
بر زمین آمد برخواست و دست بر سر و روی مبارک خود کشید و شهادت بوحدانیت خدا داد و خود جامه برداشت
و بر خود پوشید چون مادرش آنحالات مشاهده نمود ترسید و از پیش او گریخت پس نظر کرد بسوی آسمان و زمین و عجایبها
گرفت و در همان شب حق تعالی علم ملکوت سموات و ارض را با آنحضرت عطا فرمود و بر خاندان کواکب حجتها تمام کرد
چنانچه حق تعالی در قرآن یاد کرده است و آیا نمیدانید که حضرت موسی ابن عمران در زمانی که متولد شد فرعون در
طلب او بود و برای زنان حامله را شکم میشکافت و هر کودکی را سر میبرید چون حضرت موسی ع متولد شد مادر خود
گفت که مرا در تابوت گذار و تابوت را در دریا افکن مادرش از سخن او ترسان شد و گفت ای عزیز گرامی میترسم که تو غرق شوی
موسی گفت مترس که حق تعالی مرا بزودی بر تو برخواهد گردانید پس مادر حضرت موسی گفته او حضرت موسی ع در صندوق
و بدریا افکند تا آنکه حق تعالی او را بمادرش برگردانید و در مدت هشتاد روز بروایت چیزی نخورد و نیاشامید تا بنزد مادر
خود برگشت و حضرت عیسی ابن مریم چنانچه حق تعالی در قرآن یاد کرده است در هنگام ولادت با مادر سخن گفت
و چون مریم بسوی او اشاره نمود در گهواره بسخن آمد و گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي
نَبِيًّا پس بعد از سه روز از ولادت او حق تعالی کتاب و پیغمبری باو داد و او را وصیت بنماز و زکوة نمود
و همه شما میدانید که حق تعالی من و علی را از یک نور آفریده است و ما چون در صلب حضرت آدم بودیم تسبیح حق تعالی
میگفتیم پس حق تعالی ما را منتقل گردانید بصلبهای مردان و رحمهای زنان و در همه این احوال تسبیح ما را در
پشتها و شکمها میشنیدند در هر عصری و زمانی تا بصلب عبد المطلب در آمدیم و نور ما از روهای پدران ما
و جبینهای مادران ما پیوسته ساطع و لامع بود و نامهای ما بود در جبینهای ایشان نوشته بود پس در
صلب عبد المطلب نور من و علی جدا شد و نصف آن بصلب عبد المطلب و نصف دیگر بصلب عم من

ابوطالب

ابو طالب منتقل گردید پس مردم تسبیح ما را از صلب ایشان میشنیدند و نور ما از روهای ایشان ساطع
بود و باین نور از سایر قریش ممتاز بودند حتی آنکه جمیع جانوران و درندگان بسبب این نور بر ایشان
سلام میکردند و ایشان را تعظیم مینمودند تا آنکه از پشت پدرها بشکم مادرها منتقل میشدیم و حبیب من
جبرئیل در وقت ولادت علی ع بمن گفت که ای حبیب خداوند علی اعلا ترا سلام میرساند و ترا
تهنیت میگوید بولادت برادر تو علی ع و میگوید که نزدیک شده است که پیغمبری تو ظاهر گردد و وحی تو آشکارا
شود و رسالت تو بر مردان هویدا گردد زیرا که ترا تقویت نمودم ببرادر تو و وزیر تو و شبیه تو و جانشین تو
و آنکسی که بسبب او بازوی ترا قوی میگردانم و نام ترا بلند میکنم پس برخیز و استقبال کن او را بدست
راست خود که او سر کرده اصحاب یمین است و شیعیان او روسفیدان و دست پسفیدان خواهند بود
چون وحی را شنیدم برخاستم و بسوی فاطمه بنت اسد دویدم در وقتی رسیدم که او را درد زائیدن گرفته بود
پس جبرئیل ع گفت یا محمد من پرده میان تو و فاطمه می‌آویزم و تو در پس پرده بنشین که چون علی بیرون آید
او را بدست مبارک خود بگیری او را بعد از ساعتی جبرئیل ندا کرد که یا محمد دست مبارک خود را دراز کن حضرت علی را
بگیر پس دست راست خود را دراز کردم و حضرت علی ع بر روی دست مبارک من فرود آمد چون نزدیک خود
آوردم دست راست مبارک خود را بر گوش راست مبارک خود گذاشت و بآواز بلند اذان و اقامه گفت
و بوحدانیت خدا و رسالت من شهادت داد پس روی مبارک بمن آورد و گفت السلام علیک یا رسول الله
پس گفت یا رسول الله رخصت میفرمائی که بخوانم گفتم بخوان پس بحق آنخداوندی که جان محمد در قبضه قدرت اوست
شروع کرد و صحف حضرت آدم را که حضرت شیث وصی او بانها قیام نمود از اول تا آخر بخوبی تلاوت نمود که اگر
حضرت شیث حاضر میشد میگفت که از من بهتر میداند پس صحف حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام تلاوت
نمود بمرتبه‌ای و توریة حضرت موسی را چنان خواند که اگر حضرت موسی ع حاضر میشد اقرار مینمود که او توریة را از من

بهتر میخواند پس انجیل را تلاوت نمود بنحوی که اگر حضرت عیسی ع حاضر بود اقرار مینمود که از من بهتر میداند
پس قرآنی که بر من نازل شد تلاوت نمود بآنکه از من بشنود پس من با او سخن گفتم و او با من سخن گفت
بروشی که پیغمبران و اوصیای ایشان با یکدیگر سخن گویند پس از آن بحالت طفولیت خود رجعت نمود
و چنین خواهد بود حال یازده امام از فرزندان او پس چرا اندوهناک میباشید و از گفتهای اهل شک و چون شما
صاحب یقینید چه پروا دارید از گفتهای باطل ایشان مگر نمیدانید که من بهترین پیغمبرانم و وصی من بهترین
اوصیای ایشان است و بدرستیکه پدرم حضرت آدم چون دید که بر ساق عرش بنور نوشته است نام من و
نام حضرت علی و فاطمه و نام حضرت امام حسن و نام حضرت امام حسین و حضرات امامان از ذریت حضرت
امام حسین علیهم السلام گفت الهی آیا خلقی آفریده که از من گرامی تر باشد نزد تو حق تعالی ندا کرد
او را که ای آدم اگر صاحبان این نامها نمیبودند هر آینه خلق نمیکردم آسمان و نه زمین را و نه ملک مقربی را
و نه پیغمبر مرسل را و نه تو را ای آدم پس چون حضرت آدم ترک اولی از او صادر شد و سوال کرد از خدا بحق ما
قبول نماید توبه او را و از خطای او را بیامرزد و ببرکت ما حق تعالی توبه او را قبول کرد و مائیم الکلمات که حق تعالی
فرموده است که حضرت آدم ع تلقی نمود آنها را از پروردگار خود پس حق تعالی باو خطاب کرد که ای حضرت آدم شاد
و خورسند باش که صاحبان این نامها از فرزندان ذریت تو اند پس حضرت آدم حق تعالی را بر این نعمت عظیم
شکر کرد و فخر کرد بر ملائکه بسبب ما و اینها همه از فضل خدا است بر ما پس سلمان و اصحابش رضی الله عنهم برخاستند
و گفتند شکر میکنیم خدا را که مائیم رستگاران حضرت ع فرمود که بلی چنین است شمائید رستگاران و بهشت از برای
ما و شما آفریده شده است و جهنم از برای دشمنان ما و شما آفریده شده است بدانکه احادیث در کیفیت ولادت
آنحضرت بسیار است که اکثر آنها در جلاء العیون مذکور است و چون همه آنها مشتمل بر فضایل آنحضرت
نبود لهذا بعضی از آنها ذکر شد که این رساله خالی از ذکر آنها نباشد و گنجایش ذکر زیاده از آنچه مذکور شد نبود

وایضا

وایضا در کتاب مزبور از ابن طاوس بسند معتبر روایت شده است که از حضرت امام باقر ع سوال کردند از سبب
سجده شکر که حضرت امیر علی آورد حضرت فرمود که پدران من مرا خبر دادند که روزی حضرت رسول ص آنحضرت را
برای مهمی فرستاد و آنحضرت بحسن وجوه بعمل آورد و چون برگشت وقتی رسید که حضرت رسول برای نماز بیرون
آمده بود و با حضرت نماز ادا کرد و چون حضرت از نماز فارغ شد او را در بر گرفت و پرسید که چه کردی
حضرت آنچه کرده بود بیان کرد و حضرت رسول ص شاد و خندان گردید و فرمود که میخواهی تو را بشارت دهم
یا ابا الحسن حضرت امیر ع فرمود که پدر و مادر فدای تو باد پیوسته تو مرا بشارت دهنده بخیر حضرت فرمود
که جبرئیل بر من نازل شد در وقت زوال و گفت یا محمد اینک پسر عم تو علی نزد تو می آید و حق تعالی بسبب او
منفعت عظیم بمسلمانان رسانید و این مهمی که او را فرستاده بودی چنین و چنان کرده است و مرا خبر داده بآنچه
تو گفتی و گفت یا محمد بدرستیکه نجات یافت از ذریت حضرت آدم هر کسی که ولایت حضرت شیث ع وصی
او را اختیار کرد و حضرت شیث بسبب پدر خود حضرت آدم ع نجات یافت و حضرت آدم بخداوند عالم نجات
یافت و از قوم نوح ع نجات نیافت مگر کسی که ولایت سام وصی او را اختیار نمود و سام بحضرت نوح نجات
یافت و حضرت نوح بحق تعالی نجات یافت و نجات نیافت از قوم حضرت ابراهیم مگر کسی که ولایت حضرت اسمعیل
اختیار کرد و نجات حضرت اسمعیل بحضرت ابراهیم بود و نجات حضرت ابراهیم بخداوند کریم بود و از قوم حضرت
موسی ع کسی نجات نیافت مگر که ولایت وصی او حضرت یوشع علیه السلام را اختیار نمود و نجات حضرت یوشع
بحضرت موسی بود و نجات حضرت موسی بحق تعالی بود و از قوم حضرت عیسی کسی نجات یافت که ولایت حضرت
شمعون ع وصی او را اختیار کرد و حضرت شمعون بحضرت عیسی و حضرت عیسی بحق تعالی نجات یافت
و از امت تو کسی نجات می یابد که اختیار نماید ولایت حضرت علی را وزیر تو است در حیات تو و وصی
تو است بعد از ممات تو و حضرت علی بتو نجات می یابد و تو بحق تعالی نجات می یابی یا محمد حق تعالی تو را بهترین

پیغمبران گردانیده است و حضرت علی را بهترین اوصیای پیغمبران گردانیده است و امامان و پیشوایان
دین را از ذریت شما گردانیده است تا روز قیامت چون حضرت امیر المؤمنین این بشارت را شنید بشکر
حق تعالی بسجده رفت و روی مبارک خود را بر زمین مالید و زمین را بوسید و بدرستیکه حق تعالی حضرت محمد
و علی و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم را خلق کرد در عالم ارواح و ایشان تسبیح
و تمجید و تهلیل حق تعالی میکردند در پیش عرش الهی پیش از آنکه خلق کند حضرت آدم را بچهارده هزار سال پس ایشان را
نوری گردانید که منتقل میساخت ایشان را از پشتهای مردان برگزیده بسوی رحمهای زنان پاکیزه پس چون حق تعالی
خواست که بر ملائکه ظاهر گرداند فضیلت و منزلت ایشان را بر ما واجب گرداند آن نور مقدس را بدو قسمت
منقسم گردانید و یک قسمت را در صلب عبد الله ابن عبد المطلب قرار داد که از او حضرت محمد سید پیغمبران
و خاتم مرسلان است بهم رسید و پیغمبر برادر او قرار داد و قسم دیگر را در صلب عبد مناف قرار داد که او ابو طالب
ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف است و از آن نور حضرت علی بهم رسید که امیر مؤمنان و بهترین اوصیای
پیغمبران است پس حضرت رسول او را وصی و ولی و جانشین و شوهر دختر خود و ادا کننده قرض خود و وفا کننده
بوعده خود و یاری کننده دین خود و برطرف کننده غمهای خود گردانید و در کتاب عین الحیوة باسانید مختلفه
از جویره ابن مسهر روایت شده است که میگوید که با حضرت امیر علی از جنگ خوارج بر میگشتیم چون بزمین بابل
داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرود آمد و لشکر فرود آمدند حضرت فرمود که ای گروه مردم
این زمین ملعون است و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این اول زمینی است که عبادت بت پرستان
در انجا شده است و پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کند شما نماز کنید مردم بجانب چپ و راست را
میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر استر حضرت رسول سوار شد و روانه شد من گفتم که و الله
من از پی امیر المؤمنین میروم و امروز نماز خود را تابع نماز او میگردانم و از عقب حضرت میرفتم هنوز از جسر حله نگذشته

بودیم که آفتاب غروب نمود و مرا وسواسها در خاطر بهم رسید چون گذشتیم فرمود که ای جویریه اذان بگو خود
متوجه وضو شدند بعد از آن بسخنی متکلم شدند که من نفهمیدم و گمان من این بود که عبرانیست پس اقامه فرمود پس
نگاه کردم دیدم آفتاب از میان کوه بیرون آمد و صدای اذان ظاهر شد تا رسید بجائی که وقت فضیلت نماز عصر بود
پس آنحضرت نماز عصر را کردند و من اقتدا بآنحضرت کردم و چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره‌ها
ظاهر شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ای جویریه خدا میفرماید که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ من خدا را
بنام عظیمش خواندم از برای من آفتاب را بر گردانید و ایضا در کتاب مزبور صفار بسند معتبر از حارث اعور
روایت کرده است که روزی با حضرت امیر المؤمنین بمنزلی رسیدیم که آنرا اعاقول میگویند در آنجا بدرختی خشک
رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و ورقش مانده بود و حضرت دست مبارک بر آن زد و فرمود برگرد باذن الهی
در حال شاخهایش روئید و میوه داد و میوه اش امرود بود و چون صبح آمدیم بار سبز بود و ایضا بسند معتبر از حضرت
جعفر صادق روایت شده است که حضرت امیر بجانب صفین متوجه شدند چون از فرات عبور نمودند در نزدیک
بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد و مردم دور شدند وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان
فارغ شدند کوه شکافته شد و سری بیرون آمد موی سر و ریش سفید گردیده و بسخن آمد و گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ مرحبا بوصی خاتم پیغمبران و قاید روسفیدان و فایز گردیده بثواب
صدیقان و بهترین اوصیای حضرت فرمود و علیک السلام ای برادر من شمعون ابن حمون وصی حضرت عیسی
ابن مریم چه حال داری گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد و منتظر حضرت عیسی ام که فرود آید برای نصرت فرزندت
و ندیده ام کسی که در راه خدا زیاده از تو مبتلا گردیده باشد و در قیامت کسی ثوابش از تو نیکوتر و رتبه اش بلند
بلندتر نخواهد بود صبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمائی بدرستیکه دیروز بود دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل
اره‌ها کشیدند و پاره پاره ایشان را بریدند و بر چوبها بحلق کشیدند اگر انجماعت که با تو جنگ میکنند مانند برای ایشان

چه عذابها مقرر گردیده است کوتاه خواهند گردد ابروهای نورانی که تورا یاری مینمایند اگر بدانند که چه ثواب برای ایشان مهیا گردیده هر آینه آرزو کنند که بمقراض بدن ایشانرا پاره پاره کنند والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته پس گروه بهم آمده حضرت متوجه نماز شدند پس عمار بن یاسر وابن عباس ومالک اشتر وهاشم ابن عتبه وابوایوب انصاری وقیس ابن سعد وعمرو بن الحمق وعبادة ابن الصامت وابو الهیثم التیهان پرسیدند که امیر که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام بود پس عبادة ابن الصامت وابوایوب گفتند پدر و مادر خود را فدای تو میکنیم و تورا یاری میکنیم چنانچه برادرت رسول را یاری کردیم وتخلف نمیکند کسی از مهاجرین از تو مگر شقی پس حضرت علیه السلام از دعای خیر نمود وایضا از عبایه اسدی روایت شده است که روزی بخدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام رفتم دیدم شخصی نزد حضرت نشسته و حضرت علیه السلام متوجه اوست و با او سخن میگوید چون برفت پرسیدم که امیر که بود که شما را از ما مشغول ساخته بود فرمود که وصی حضرت موسی بود وایضا روایت شده است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی گفت پدر و مادرم فدائی تو باد که من تعجب دارم از این دنیا که در دست دشمنان شما است و در دست شما نیست فرمود که گمان داری که دنیا را میخواهم و خدا بما نمی دهد آنگاه دست زدند و مشتی از ریگ برگرفتند تمام جواهر قیمتی شد پرسید که این چیست گفت که از بهترین جواهر است فرمود که اگر خواهیم همه زمین را چنین میتوانیم کرد اما نمیخواهیم پس بزمین انداخت باز ریگ شد و در کتاب جواة القلوب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است و مذکور است که عامه بسندهای بسیار روایت کرده اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود که شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز عشا فارغ شد و متوجه قبرستان بقیع شد پس ابوبکر و عمر و عثمان و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را طلبید و فرمود که بروید بسوی اصحاب کهف و از جانب من سلام بایشان برسانید و ای ابوبکر اول تو سلام کن که تو پیشتر هست پس ای عمر و ای عثمان شما هم سلام کنید پس اگر جواب گفتند از شما سلام مرا برسانید و اگر جواب ایشان نگفتند

ایها تو پیش رو و سلام کن برایشان و سلام مرا برسان بر ایشان پس باد را امر کرد ایشان را برداشت و بلند کرد در هوا و برد در غار اصحاب کهف ایشانرا بر زمین گذاشت و بروایتی دیگر ایشانرا بر بساطی نشانیدند و باد را امر کرد که ایشانرا بغار برسانید پس اول ابوبکر سلام کرد بر ایشان که ای اصحاب کهف سلام علیک و هر چند سلام کرد هیچ جواب نشنید و عمر نیز سلام کرد جواب نشنید و همچنین عثمان نیز سلام کرد و هیچ جواب نشنید پس حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه پیش رفت و گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ای اهل کهف که ایمان آوردید به پروردگار خود و خدا هدایت شما را زیاده گردانید و دلهای شما را برای ایمان محکم گردانید من رسولم از جانب رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله بسوی شما پس آواز بلند کردند اصحاب کهف و گفتند مرحبا برسول خدا و به فرستاده او و بر تو باد سلام ای وصی رسول خدا و رحمت خدا و برکتهای خدا پس حضرت امیر صلوات الله علیه گفت که شما چگونه دانستید که من وصی پیغمبرم گفتند زیرا که حجاب بر گوشهای ما زده اند که سخن نگوییم با کسی مگر با پیغمبر یا وصی پیغمبر پس حضرت امیر رو کرد بجانب ایشان و گفت شنیدید آنچه گفتند اصحاب کهف گفتند بلی شنیدیم فرمود که گواه باشید پس روهای خود را بجانب مدینه گردانیدند و باد ایشانرا برداشت و در پیش روی حضرت رسول خدا بر زمین گذاشت پس خبر دادند آنحضرت را از آنچه شنیده بودند پس حضرت فرمود که ای ابوبکر و عمر و عثمان هر چه دیدید و شنیدید پس گواه باشید گفتند بلی پس حضرت بخانه خود برگشت و بایشان گفت که شهادت خود را حفظ کنید در کتاب حق الیقین جمعی از اکابر علمای عامه بطرق بسیار روایت شده است از انس ابن مالک که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزدیک آنحضرت گذاشتند فرمود که خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من این مرغ انس میگوید که من گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برگشتم بار دیگر فرمود خداوندا

بیاور بسوی من محبوبترین خلق تو را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خواطر گذرانیدم که خداوندا او را
مردی از انصار بس باز علی آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون بنزد حضرت رسول
آمد باز این سخن را گفت پس علی ع آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول ص سه مرتبه فرمود که در را بگشا چون در را گشودم
ونظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و از آن مرغ تناول نمودند بروایت دیگر چون حضرت
امیر المومنین داخل شد حضرت رسول فرمود که چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوبترین خلق را بسوی
خود بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که تو را بیاورد
حضرت امیر فرمود که یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی
گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد بروایت دیگر فرمود که
در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست و انها در کتاب مزبور مذکور است که عامه و خاصه بطرق مستفیضه
روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیقت
آن کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی
مبتلا شوی ببرصی که نتوانی پنهان کرد او را از مردم بعمامه بستن و بعد از آنکه آن پیسی در او بهم رسید مکرر میگفت این نفرین
علی است و از جمله فضایل و مناقب آنحضرت در باب محبت و محبوبیت خدا و رسول این حضرت منقبتی است
که در غزوه خیبر ظاهر گردیده است که مولف کتاب حق الیقین رحمة الله علیه آنرا از بسیاری از اعاظم علما
بچندین روایت ذکر کرده است و حقیقت آنحضرت بامامت و خلافت که ذکر مناسب این رساله نیست ببعضی اکتفا
مینماید که حجتی باشد بر سنیان از ثعلبی که از اکابر مفسران ایشان است در تفسیر قول حق تعالی ویهدیک صراطا
مستقیما شده است که حضرت رسول صلعم اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدیدی مستولی شد
پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد و چون مقابل آنها شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی

حضرت

حضرت برگشتند و او نسبت میداد بجبن و بد دلی اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی حضرت را
در آن روز درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد ابو بکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز
عمر علم را برگرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را گرفت و شکست یافت و برگشت
چون این خبر بحضرت رسول صلعم رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را بدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول
او را و دوست میدارد خدا او را و رسول او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی ع در آنوقت در میان لشکر نبود چون
روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو
داده شود پس حضرت رسول سلمه ابن اکوع را فرستاد و علی ع را طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سوار و نزدیک
حضرت رسول که رسید شتر را خوابانید و دیده های خود را از شدت وجع بقطعه از برد یمنی بسته بود سلمه
گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا نزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت درد
در دیده ها بهم رسید فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیده های او انداخت
در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد
بروایت ابو هریره چون علی ع را علم بدست معجز نما گرفت بسرعت روانه شد من از عقب او میرفتم و در هیچ
موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی
گفت منم علی ابن ابو طالب پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق آن خداوندی که توریه را بر موسی فرستاده است
او بر شما غالب خواهد شد بروایت ثعلبی حضرت خلافت پناه علم شیر را گرفت و حله ارغوانی پوشیده بود چون
بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مطلا بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را
سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر شروع برجز کرد و پیش رفت و دو
ضربت در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سرش را دو نیم کرد

وشتر بر ندانهای او نشست چون یهودان آن حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن
دروازه بود از یکقطعه سنگ و در میانش سوراخ بود حضرت دست معجزنما را در آن سوراخ کرد و در را نحوی حرکت داد
که تمام قلعه بلرزید و در را کند مانند سپر بر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت
و چهل گام دور افتاد و چهل نفر از صحابه جمع شدند که آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آنرا از عظمت
و سنگینی بمرتبه بود که او را چهل نفر میبستند و چهل نفر میکشودند بدانکه قصه خیبر بعد ازین بطریق شیعه در رساله
علیحده در غزوات حضرت رسول مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضا در کتاب حق الیقین از کتب عامه و خاصه
و از جماعت بسیار از ایشان از جابر روایت شده است که گفت با حضرت رسول صلعم داخل مکه شدیم کفار قریش
سیصد و شصت بت در دور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را برو انداختند بر بالاخانه بت بزرگی
گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول صلعم بر آن افتاد فرمود که یا علی میبایدی تا تو بر دوش بالا روی
یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازم علی گفت تو بر دوش من بالا روی حضرت امیر گفت
چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس
حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد و چون برخاست بحق آن خدائی که دانه را شکافت و خلایق را
آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمانرا میتوانستم گرفت پس هبل را کشیدم و بزیر انداختم
و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر انداختم و المی بمن نرسید بدانکه در فضیلت و مناقب و اختصاص محبت خدا و رسول
و احق بودن آنحضرت بامامت احادیث بسیار از مفسران و علمای اهل سنت وارد شده است که در کتاب
حق الیقین مؤلفات مولانا محمد باقر رحمة الله علیه از کتب معتبر ایشان ذکر کرده است در مبحث امامت که همه
آنها حجت است بر ایشان و هیچ یکرا انکار نمیتوانند کرد که گنجایش ذکر آنها درین رساله نیست و آنچه از آن درین رساله مذکور
شد کافیست برای کسی که انصاف داشته باشد از سخن گفتن اصحاب کهف که جواب بر گوشهای ما زده اند

که سخن نگوئیم با کسی مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر و حدیث طیر که حضرت رسول سه مرتبه بفرماید که خداوندا بفرست
بسوی من احب خلق خود را بسوی تا بخورد با من ازین مرغ و هر مرتبه حضرت امیر آمد و انس او را روانه کرد و در آخر
حضرت آمد و با آنحضرت از آن مرغ تناول نمود و کسی دیگر با ایشان شریک نشد در خوردن زیرا که از طریق شیعه وارد
شده است که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و طعام بهشت در دنیا بهمه کس حرام است مگر بر پیغمبر یا وصی
پیغمبر و در روز خیبر فرمودن حضرت رسول صلعم که البته میدهم فردا علم را بدست مردی که خدا فتح کند بر دستهای او
دوست خدا و رسول او را او دوست دارد او را خدا و رسول و ازین حدیث معلوم شد که آنهائی که روز پیش گریخته
رفتند و گریختند دوست خدا و رسول نبودند و خدا و رسول ایشانرا دوست نمیداشتند پس چگونه روا باشد
تقدم دشمن خدا و رسول بر دوست خدا و رسول و کدام کرامت بالاتر از آن میباشد که کسی پا بر دوش مبارک
او نمیتواند گذاشت و اینها همه دلالت میکند بر احق بودن آنحضرت بر خلافت و امامت بعد از حضرت رسالت
بلا فصل و نیست تقدم خلفای ثلاثه بر آنحضرت مگر عصبیت و جهالت و ضلالت حق تعالی همه را هدایت کند
و مومنان و شیعیان اهلبیت علیهم السلام را در طریق مستقیم ثابت بدارد بجاه محمد و آل طیبین آنحضرت صلوات الله
علیهم اجمعین بدانکه بسیاری از فضایل آنحضرت بعد ازین درین رساله و در رساله دیگر در بعثت حضرت رسول صلعم
و معجزات و معراج و غزوات و سایر احوال آنحضرت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

فصل سیم

در بیان کیفیت نزول مائده است از جانب حق تعالی بسوی اهلبیت رسالت صلوات الله علیهم در کتاب حیوة القلوب
و جلاء العیون مذکور است که شیخ طوسی رحمه الله از طریق مخالفان از انس ابن مالک روایت کرده است که روزی
حضرت رسالت بر استر خود سوار شد و نزدیک کوهی رفت و از استر بزیر آمد و فرمود که ای انس این استر را بگیر
و برو فلان موضع در آنجا علی را خواهی یافت که بسنگ ریزه تسبیح حق تعالی میگوید چون او را ببینی سلام مرا
باو برسان و او را برین استر سوار کن و بنزد من آور انس گفت چون بخدمت آنحضرت رسیدم سلام حضرت را

با و رسانیدم و او را بران استر سوار کردم و در رکاب او روانه شدم چون دیده مبارک حضرت بر حضرت
رسول افتاد گفت السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّٰه حضرت فرمود که وَعَلَیْکَ السَّلامُ یا اَبَا الْحَسَن
بیا نزد من بنشین که این موضعیست که هفتاد پیغمبر رسل درانموضع نشسته اند و من از همه ایشان بهترم
و بجای هر پیغمبری برادری نشسته است که تو از همه ایشان بهتری ناگاه دیدم که ابری بر سر مبارک ایشان پیدا شد
و نزدیک بسر مبارک ایشان پس حضرت رسالت دست فراز و خوشه انگور از میان ابر گرفت و در میان خود و علی
گذاشت و گفت بخور ای برادر من که این هدیه ایست از جانب حق تعالی بسوی من و بسوی تو انس گفت که من گفتم
یا رسول الله حضرت علی ع برادر تو است فرمود بلی گفتم یا رسول الله بیان کن از برای من که او چه گونه برادر تو است
حضرت فرمود که حق تعالی آبی خلق کرد در زیر عرش پیش از آنکه حضرت آدم را بیافریند بسه هزار سال و آن آب را مروارید
سبزی جا داد تا آنکه حضرت آدم ع بیافرید پس آن آب را در صلب آدم جاری گردانید و چون او را برحمت خود برد
آن آب را در صلب حضرت شیث منتقل گردانید و همچنین پیوسته آن آب را از پشتی به پشتی منتقل میساخت
از اصلاب طاهره انبیا تا آنکه بصلب عبد المطلب رسید پس در آنجا آن را دو نیم کرد و نصف آن را بصلب عبد الله
و نصف دیگر بصلب ابو طالب نقل کرد پس من از نصف آن آب بهم رسیدم و حضرت علی از نصف دیگر بآن سبب
حضرت علی برادر منست در دنیا و آخرت پس حضرت ع این آیه را خواند وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا
فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا یعنی اوست خداوندی که آفرید از آب بشر را پس او را صاحب
نسب و داماد گردانید و پروردگار تو بر همه چیز قادر است بروایت دیگر فرموده است که باین سبب حضرت علی ع
از منست و من از علیم گوشت او از گوشت منست و خون او از خون منست پس هر که مرا دوست دارد
بدوستی من او را دوست میدارد و هر که مرا دشمن دارد بدشمنی او را دشمن دارد بروایت دیگر انس
گفت که از آن آب خوردند و آتش پیدا نه هر دو تناول کردند و ابر بالا رفت و حضرت فرمود که ازین ابر سیصد

سیزده

سیزده پیغمبر و سیصد و سیزده وصی پیغمبر خورده اند که من از همه آن پیغمبران نزد خدا گرامی ترم و علی ع
از همه اوصیا نزد حق تعالی گرامی تر است و ایضاً از عایشه ملعونه روایت شده است که روزی حضرت رسول صلی
علی را بکاری فرستاد و چون علی ع برگشت حضرت در حجره من بود پس حضرت برخواست و علی را استقبال
کرد تا میان فضای خانه و دست در گردن او آورد ناگاه دیدم که ابری بر دور او فرو گرفت و از دیده من غایب
شدند و چون ابر برطرف شد دیدم که خوشه از انگور سفید در دست حضرت بود و خود تناول مینمود و بعلی میداد
که تناول بکن و گفتم یا رسول الله خود میخوری و بعلی میخورانی و بمن نمیدهید فرمود که این از میوه های بهشت است
و در دنیا نمیخورد کسی مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر و ایضاً در کتاب حیوة القلوب بسند معتبر از ام سلمه رضی الله عنها
روایت شده که روزی حضرت فاطمه صلوات الله علیها بنزد حضرت رسول آمد و امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهما را برداشته بود و با خود آورده بود چون داخل شد حضرت فرمود که پسر عمت را برای من
بطلب چون حضرت امیر صلوات الله حاضر شد امام حسن را در دامن راست و امام حسین را در دامن چپ
و علی و فاطمه را در پیش رو و پس خود نشانید و عبای خیبری برایشان پوشانید و سه مرتبه گفت خداوندا
اینها اهلبیت منند پس از ایشان دور گردان شک و گناه را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی و من در میان
عتبه ایستاده بودم گفتم یا رسول الله من از ایشانم فرمود که بازگشت تو بخیر است اما از ایشان نیستی پس
جبرئیل آمد و طبقی از انار و انگور بهشت آورد و چون حضرت رسول انار و انگور را در دست گرفت هر دو تسبیح
خدا گفتند و آنحضرت تناول نمود پس بدست حسن و حسین علیهم السلام داد و در دست ایشان سبحان
الله گفتند و ایشان تناول نمودند پس بدست علی ع داد و تسبیح گفتند و تناول نمود پس شخصی از صحابه داخل شد
و خواست از آن انار و انگور بخورد جبرئیل گفت نخورد ازین میوه ها مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا فرزند پیغمبر و ایضاً
در کتاب جلاء العیون از کتب مناقب روایت شده است که روزی رسول ع بخانه حضرت فاطمه آمد

وگفت ای فاطمه امروز مهمان توام و دران روز اهلبیت گرسنه بودند و برای حضرت امام حسن
و امام حسین طعامی نمی یافتند چون همهٔ اهلبیت جمع شدند جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند علی
اعلا نور اسلام میرساند و میگوید بگو بحضرت علی و بحضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
صلوات الله علیهم که از میوه های بهشت چه میوه میخواهید چون حضرت بایشان گفت همه ساکت شدند و حضرت
امام حسین که از همه خرد سالتر بود گفت مرا رخصت فرمایید تا من اختیار کنم همه گفتند آنچه تو اختیار میکنی ما راضیم
حضرت امام حسین گفت ای جد بزرگوار بگو بجبرئیل که ما رطب میخواهیم و آن زمان وقت رطب نبود پس حضرت
رسول فرمود که ای فاطمه برو باندرون خانه و رطبرا بیرون آور و چون حضرت فاطمه علیها السلام داخل خانه
شد طبقی از بلور دید که پر از رطب تازه بود و دستمالی از سندس سبز بهشت بر روی او افکنده بودند
چون حضرت فاطمه طبق را به نزد حضرت رسول خدا گذاشت حضرت رسول فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
و رطبی برداشت و بر دهان مبارک حضرت امام حسین گذاشت و فرمود که هنیئاً مریئاً یا حسین [illegible] گوارا
و عافیت باد ترا ای حسین پس دانهٔ دیگر برداشت و بر دهان مبارک حضرت امام حسن گذاشت و فرمود
هنیئاً مریئاً ای حسن پس دانه دیگر برداشت و بر دهان مبارک حضرت فاطمه گذاشت و فرمود که هنیئاً مریئاً
یا فاطمه پس رطب دیگر در دهان مبارک حضرت امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که هنیئاً مریئاً لک یا علی و برخاست
و نشست پس چون از آن رطب تناول کردند و سیر شدند و حضرت فاطمه فرمود که ای پدر امروز کاری چند
کردی که پیشتر نمیکردی فرمود که دانه اول که در دهان حضرت امام حسین گذاشتم شنیدم که میکائیل و اسرافیل
گفتند هنیئاً لک یا حسین پس من با ایشان موافقت کردم و دانهٔ دویم را در دهان مبارک حضرت امام حسن
گذاشتم جبرئیل و میکائیل گفتند هنیئاً لک یا حسن و من با ایشان موافقت کردم و چون دانهٔ سیم را در دهان
تو گذاشتم دیدم که حوریان بهشت سر از غرفها بیرون کرده شادی کردند و گفتند هنیئاً لک یا فاطمه من با ایشان

موافقت

موافقت و چون دانهٔ چهارم را به دهان مبارک حضرت علی گذاشتم ندا از جانب حق تعالی اعلا شنیدم که فرمود
هنیئاً مریئاً لک یا علی من با حق تعالی موافقت کردم و برای اجلال ندای او برخواستم پس ندا از جانب رب العزة
شنیدم که یا محمد اگر از زمان بعثت تا روز قیامت او را رطب میدادی من برای هر رطبی او را هنیئاً مریئاً میگفتم دایماً
در کتاب مزبور از شیخ کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که روزی حضرت رسول با حضرت فاطمه
گفت برخیز و بیرون آور آن کاسه را پس حضرت فاطمه برخواست و بیرون آورد کاسه را که در آن گوشت و ثریدی بود
و جوشید و بخار از روی او برمیخواست و در آن ساعت از آسمان فرود آمده بود و حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین
و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از آن تناول میکردند در مدت سیزده روز
پس روزی امّ ایمن دید که قدری از آن در دست مبارک حضرت امام حسین بود پرسید که اینرا از کجا آورده حضرت فرمود
که چند روز است که ما از این تناول میکنیم پس امّ ایمن به نزد حضرت فاطمه آمد و گفت هرگاه چیزی نزد امّ ایمن بهم
میرسد از برای حضرت فاطمه و فرزندان حضرت فاطمه علیهم السلام است و هرگاه به نزد حضرت فاطمه چیزی بهم میرسد
امّ ایمن از آن بهره ندارد پس حضرت فاطمه بیرون آورد کاسه را و امّ ایمن از آن خورد و بآن سبب طعام آن
برطرف شد و حضرت رسول فرمود که اگر او را به دیگری اطعام نمیکردی هر آینه از برای تو و فرزندان تو میماند تا روز قیامت
پس امام محمد باقر فرمود که آن کاسه نزد ماست و قایم ما آنرا بیرون خواهد آورد و ایضاً از سید ابن طاوس بسند معتبر
از ابو سعید خدری روایت شده است که پادشاه حبشه از برای حضرت رسول قدیفه هدیه فرستاد که بطلا بافته
بود حضرت فرمود که این قدیفه را البته بمردی بدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد
چون اصحاب آنحضرت این سخن را شنیدند همه گردنها کشیدند که شاید بایشان داده شود پس حضرت فرمود که کجاست
علی عمار این سخن را شنید بشتاب بخانهٔ حضرت امیر المؤمنین آمد و این خبر را بآنحضرت رسانید و چون حضرت حاضر شد
حضرت رسول آن قدیفه را باو داد و فرمود که تو سزاوار این قدیفه پس حضرت امیر آن قطیفه را [illegible] آورده [illegible]

اثر از هم گشوده طلاها را بر مهاجر و انصار قسمت کرد و چون بخانه برگشت و هیچ از آن با خود نبرد و چون روز دیگر شد
حضرت رسول او را ملاقات کرد و فرمود که یا علی دیروز سه هزار مثقال که فرستادم و همه مهاجران و انصار را نزد
تو چاشت خواهیم خورد پس حضرت امیر گفت چنین باشد یا رسول الله چون روز دیگر شد حضرت رسول خدا
با مهاجران و انصار متوجه خانهٔ آنحضرت شدند تا آنکه در کوبیدند و حضرت امیر المومنین بیرون آمد و چون
نظر مبارکش بر ایشان افتاد و در عرق حیا غوطه خورد زیرا که در خانهٔ خود کمال چیزی نداشت نه اندک و نه بسیار
پس حضرت رسول با مهاجران و انصار بخانه در آمدند و نشستند حضرت امیر نزد حضرت فاطمه رفت ناگاه کاسهٔ بزرگی
دید که پر از ترید بود و بر روی آن پارچه گوشتی گذاشته بود که بوی مشک از او ساطع بود پس حضرت امیر خواست که آن را
بردارد از بسیاری بزرگی نتوانست برداشت پس حضرت فاطمه آنحضرت را مدد کرد تا آنکه آن کاسه را نزد حضرت رسول
گذاشت چون حضرت رسول آن طعام را مشاهده کرد نزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد و فرمود که ای دختر از کجا
آورده ای این طعام را حضرت فاطمه گفت ای پدر از جانب خدا آمده است بدرستیکه خدا روزی میدهد هر کرا میخواهد
بی حساب پس حضرت رسول فرمود که حمد میکنم خداوندی را که بیرون نبرد مرا از دنیا تا آنکه دیدم در دختر خود آنچه زکریا
در مریم دختر عمران دید و ایضا بسند معتبر از جابر انصاری روایت شده است که حضرت رسول چند روز گذشت
که طعامی تناول نفرمود تا آنکه گرسنگی بر آنحضرت غالب شد بسیار و بحجره‌های زنان خود گردید و طعامی نیافت
پس بحجرهٔ طاهرهٔ حضرت فاطمه در آمد و فرمود که ای دختر گرامی آیا نزد تو طعامی هست که تناول نمایم زیرا که گرسنگی
بر من زور آورده است حضرت فاطمه گفت نه بخدا سوگند که طعامی نزد من نیست جانم فدای تو باد چون حضرت
از خانهٔ او بیرون رفت یکی از کنیزان حضرت فاطمه دو گرده نان و پارچه گوشت از برای آنحضرت بهدیه آورد
پس حضرت فاطمه آن را گرفت و در زیر کاسه پنهان کرد و جامهٔ بر روی آن پوشانید و گفت بخدا سوگند که حضرت
رسالت را اختیار میکنم بر خود و فرزندان خود و همه گرسنه بودند و محتاج بطعام بودند پس حضرت امام حسن با حضرت

امام حسین

امام حسین صلوات الله علیهما را فرستاد و بخدمت پدر بزرگوار خود آنحضرت را طلبید و چون تشریف
آوردند گفت ای پدر بزرگوار بعد از رفتن شما حق تعالی طعامی از برای ما رسانید از برای تو پنهان کردم از فرزندان
خود فرمود که بیاور ای دختر چون سر کاسه را برداشت بقدرت حق تعالی آنکاسه پر از نان و گوشت شده بود چون
حضرت فاطمه آنحال را مشاهده کرد متحیر شد و دانست که از جانب حق تعالی است و حمد الهی بجا آورد و صلوات
بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و آن طعام را به نزد آنحضرت آورد و چون حضرت آن کاسه طعام دید شکر حق تعالی بتقدیم
رسانید و پرسید که از کجا آورده اند این طعام را حضرت فاطمه گفت از نزد خدا تعالی آمده است بدرستیکه حق تعالی
روزی میدهد هر کرا میخواهد بی حساب پس حضرت رسول حضرت امیر المومنین را طلبید و حضرت رسول و حضرت امیر
و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم و جمیع زنان آنحضرت از آن طعام تناول
کردند تا سیر شدند و حضرت فاطمه فرمود که آنکاسه بحال خود و هیچ کم نشد تا آنکه جمیع همسایگان خوردند از آن سیر
کردم و حق تعالی در آن برکت و خیر فرمود و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که در کتاب کشف الغمه و امالی شیخ
طوسی و تفسیر فرات ابن ابراهیم از ابو سعید خدری روایت کرده است که روزی حضرت امیر المومنین به حضرت فاطمه
گفت آیا نزد تو طعامی هست که چاشت کنیم حضرت فاطمه گفت بحق آن خدای که پدرم را گرامی داشته است به نبوت و ترا
داشته است بوصیت که در این روز نزد من هیچ طعامی نیست که برای تو حاضر کنم و دو روز بود که طعام نداشتیم
بغیر از آنچه نزد تو می آوردم و از خود و فرزندان خود باز میگرفتم و ترا بر خود و ایشان اختیار میکردم حضرت امیر فرمود
که ای فاطمه چرا در این دو روز مرا خبر نمیکردی که طعام در خانه نیست تا از برای شما طعامی طلب کنم حضرت فاطمه گفت
ای ابا الحسن من شرم میکنم از خدای خود که ترا تکلیف کنم بر چیزی که قادر بر آن نیستی پس حضرت امیر از خانهٔ حضرت
فاطمه بیرون آمد با اعتماد تمام و وثوق عظیم بخداوند خود و یک دینار قرض کرد و خواست که از برای عیال خود طعامی
بگیرد ناگاه در عرض راه مقداد را ملاقات کرد در روز بسیار گرمی که حرارت آفتاب بالای سر و از زیر پای او او را

و زو گرفته بود و حالتش را متغیر گردانیده بود چون حضرت او را در آن وقت با آن حال مشاهده کرد گفت ای مقداد
در این ساعت گرم از برای چه از خانه بیرون آمدهٔ مقداد گفت ای ابوالحسن از من درگذر و از حال من سؤال مکن
حضرت فرمود که ای برادر مرا جایز نیست که از تو درگذرم تا بر حال تو مطلع گردم باز مقداد مضایقه کرد و حضرت
مبالغه فرمود پس مقداد گفت بحق آن خداوندی که گرامی داشته است حضرت محمد را به پیغمبری و ترا وصی
او گردانیده است که از خانه بیرون نیامده ام مگر برای شدت گرسنگی و عیال خود را در خانه گرسنه گذاشته ام
و چون صدای ایشان را شنیدم تاب نیاوردم و با این حال از خانه بیرون آمدم چون حضرت بر حال مقداد مطلع
گردید آب از دیدهای مبارکش فرو ریخت و آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و فرمود که سوگند یاد میکنم
با آن خداوندی که تو بآن سوگند یاد کردی که من نیز از برای این کار از خانه بیرون آمده ام و یک دینار قرض بهم رسانیدم
که ترا ایثار میکنم بر نفس خود پس دینار را بمقداد داد و از شرم بخانه نرفت و بمسجد آمد و نماز ظهر و عصر و مغرب را
با رسول خدا ادا کرد و چون حضرت رسول از نماز فارغ شد بحضرت امیرالمؤمنین گذشت که در صف اول نشسته
بود پس بپای خود اشاره کرد که برخیز پس حضرت برخواست و از پی حضرت رسول روانه شد و در در مسجد بآنحضرت
رسید و سلام کرد بر آنحضرت و حضرت رد سلام او کرد و گفت و فرمود که یا علی آیا طعام داری که امشب تناول
کنیم پس حضرت امیر از شرم ساکت شد و جواب نگفت و حضرت رسول بوحی الهی دانسته بود آنچه بر آنحضرت در آن
روز گذشته بود و حق تعالی او را امر کرده که در شب نزد حضرت علی ابن ابی طالب افطار کند و چون حضرت
او را ساکت یافت فرمود که ای ابا الحسن مرا جواب نمیگوئی یا بگو نه تا من برگردم یا بگو آری تا من بیایم حضرت
امیر گفت یا رسول الله از شرم جواب نمیتوانم گفت بیا تا برویم پس حضرت رسول صلی الله دست مبارک او را گرفت
و با یکدیگر روانه شدند تا بخانهٔ حضرت فاطمه درآمدند و حضرت فاطمه در جای نماز خود نشسته بود و از نماز فارغ
شده و در پشت سرش کاسه گذاشته بود که مملو از طعام بود و بخار از سر کاسه برمیخواست چون حضرت

فاطمه

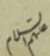
فاطمه صدای حضرت رسول را شنید از جای نماز خود بیرون آمد و بر آن حضرت سلام کرد و حضرت فاطمه
عزیزترین مردم بود بآنحضرت پس حضرت جواب سلام او گفت و دست مبارک خود بر سر او کشید و گفت
ای دختر چه حال شام کردهٔ خدا ترا رحمت کند گفت بخیر و نیکی شام کرده ام فرمود که طعامی از برای ما بیار
که تناول کنیم خدا ترا رحمت کند و کرده است پس حضرت فاطمه آن کاسه را برداشت و نزد حضرت رسول صلی الله
و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما گذاشت چون حضرت امیر آن طعام را مشاهده کرد از روی تعجب بسوی
حضرت فاطمه گفت سبحان الله چه بسیار از روی تعجب و شدت بسوی من نظر میکنی آیا بدی کرده ام که مستوجب
سخط و غضب تو گردیده ام حضرت امیر فرمود که از آن تعجب میکنم که امروز سوگند یاد کردی که دو روز است
که طعام تناول نکرده ام و هیچ در خانه ندارم و اکنون چنین طعامی نزد ما آوردهٔ پس حضرت فاطمه بسوی آسمان
نظر کرد و گفت پروردگار آسمان و زمین میداند که سوگندی که من یاد کردم حق بود و حضرت امیر گفت
که ای فاطمه از کجا آوردهٔ این طعام را که این نوع طعامی ندیده ام و در رنگ و بو از این نیکوتر طعامی نخورده ام پس
حضرت رسول دست مبارک خود را در میان دو کتف مبارک حضرت علی گذاشت و از روی لطف فشرد و فرمود
یا علی این بدل دینار تو است که بمقداد دادی این جزای دینار تو است از جانب خدا خدا روزی میدهد هر کرا میخواهد
بیحساب پس حضرت رسول گریان شد و گفت حمد و سپاس خداوندی را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا آنکه ترا بمنزلهٔ
زکریا گردانید و فاطمه بمنزلهٔ مریم دختر عمران و ایضا در کتاب مزبور مذکور است که عیاشی مثل این قصه را از حضرت
امام روایت کرده است و در آخرش مذکور است که حضرت رسول فرمود که یا علی تو مثل فاطمه مثل زکریا و مریم است
که هرگاه نزد او میرفت طعامی نزد او می یافت و از او میپرسید که از کجا آمده است این طعام از برای تو ای مریم میگفت
از نزد خداوند عالمیان بدرستیکه خدا میدهد روزی هر کرا میخواهد بیحساب و فرمود که یکماه از آن کاسه طعام خوردند
و کم نشد و آن کاسه اکنون نزد ما است و حضرت قایم صلوات الله از آن کاسه طعام میل خواهد کرد و در کتاب زاد المعاد

در اعمال ماه مبارک ذی الحجه در سبب نزول سوره مبارکه هل اتی در شان حضرت امیر المومنین و سایر اهلبیت
رسالت صلواة الله علیهم روایت شده است که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام بیمار شدند و
حضرت رسالت بعیادت ایشان رفت و امر فرمود که حضرت امیر و فاطمه و امام حسن و امام حسین نذر کنند که اگر
خدا ایشان را عافیت دهد سه روز روزه بگیرند و چون خدا عافیت کرامت کرد آن چهار بزرگوار با فضه خادمه
ایشان روزه گرفتند و نداشتند چیزی که بآن افطار کنند پس حضرت امیر قدری پشم از شمعون یهودی گرفت با سه
صاع جو که حضرت فاطمه صلوات الله علیها هر روز ثلث آن پشم را بریسد و یکصاع از آن جو نزد خود برد و اول روز
اول حضرت فاطمه قدر ثلث آن پشم را گرفت و رشت و نزد آن صاع از جو برداشت و آرد کرد و خمیر کرده نان
پخت و چون حضرت امیر با حضرت رسول نماز شام کرد و بخانه برگشت و حضرت فاطمه خمیر کرده نان حاضر
کرد و خواستند افطار نمایند مسکینی بر در خانه ندا کرد که السَّلامُ عَلَیکُم اهلبیت محمد من مسکینم از مسلمانان مرا طعام دهید
تا خدا شما را طعام از مایده های بهشت دهد پس حضرت امیر ابتدا کرد و فرمود که من نان خود را باو میدهم و سایر اهلبیت
با فضه با آنحضرت موافقت کردند و نانهای خود را بسایل دادند و بآب افطار کردند و روز دیگر را روزه داشتند
باز حضرت فاطمه صلواة الله علیها نزد رشتن یک ثلث دیگر از آن پشم یکصاع دیگر را برداشت و آرد کرد و خمیر کرده دیگر
پخت و چون خواستند افطار کنند سایلی بر در خانه آمد و صدا زد که السَّلامُ عَلَیکُم ای اهلبیت محمد من یتیمم از اولاد
مهاجرین و پدرم در روز عقبه شهید شده است مرا طعام دهید تا خدا شما را از خوانهای خود در بهشت طعام دهد پس حضرت
امیر مومنان صلواة الرحمن اول نان خود را داد بعد از او فاطمه زهرا و بعد از آن دو گوشوار عرش خدا و بعد از آن فضه
سعادتمند همگی نان خود را به یتیم دادند و بآب افطار کردند و در روز سیم روزه داشتند و باز حضرت سیدة النساء
در روز سیم بقیه پشم را رشت و بقیه جو را گرفت و در آسیا کرد و باز خمیر کرده نان پخت و چون حضرت امیر از نماز
برگشت و حضرت فاطمه طعام را حاضر ساخت که افطار نمایند ناگاه اسیری از اسیران کافران ندا کرد که السَّلامُ عَلَیکُم

ای اهل محمد

ای اهل محمد ما را اسیر میکنند و میبندند و طعام نمیدهند بخوریم پس چون شبهای گذشته همه گرده های نان خود را
بسایل دادند و بآب افطار فرمودند چون صبح شد حق تعالی سوره کریمه هل اتی را در شان ایشان فرستاد
و در آن سوره اشاره باین قصه نمود که یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخَافُونَ یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرًا وَیُطْعِمُونَ
الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَیَتِیمًا وَأَسِیرًا إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزَاءً وَلَا
شُکُورًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِیرًا یعنی وفا میکنند بنذر و میترسند از روزی که شر
آن روز اثر آن خلق را فرا گرفته است و میخورانند طعام را با خواهش و محبت آنرا و برای محض محبت خدا بمسکین
و یتیم و اسیر و میگویند بعضی در دل خود و نیت ایشان اینست که ما طعام میدهیم شما را مگر برای رضای خدا
نمیخواهیم از شما جزا و نه پاداشی را و نه شکر و ثنائی را ما میترسیم از روز قیامت که نهایت شدت و هول است
و چون روز چهارم که بیست و پنجم ماه ذی الحجه است سوره هل اتی در مدح ایشان نازل شد و حضرت رسول بخانه
اهلبیت علیهم السلام آمد و ایشان را با آن شدت و گرسنگی و آن حالات غریب مشاهده نمود گریست و فرمود
که آنچه حالت است که در شما مشاهده میکنیم و امام حسن و امام حسین صلواة الله علیهما را دید که از ضعف و گرسنگی
مانند جوجه که از تخم بیرون آید میلرزیدند و حضرت فاطمه در محراب عبادت ایستاده بود و از گرسنگی شکم
مبارکش به پشت چسبیده بود و چشمهایش فرو رفته بود و چون از نماز فارغ شد حق تعالی خوانی از بهشت برای فاطمه
فرستاد که در آن کاسه بود و از ترید گرم در میان آن بود که میجوشید و بوی آن بهتر از مشک از آن ساطع بود پس حضرت
آنخوان را نزد حضرت رسول آورد و حضرت فرمود که ای فاطمه این را از کجا آوردی گفت از جانب خدا آمده است
خدا هر کرا خواهد روزی میدهد بی حساب حضرت فرمود که الحمد لله از دنیا نرفتم تا در اهلبیت شبیه مریم مادر عیسی را دیدم
پس از آن تناول نمودند و تا هفت روز از آن میخوردند و آخر نمیشد [illegible] و در کتاب مزبور مذکور است که حضرت امام
جعفر صادق فرمود که آن کاسه نزد ما است و حضرت صاحب الامر آنرا ظاهر خواهد کرد و طعام بهشت از آن تناول خواهد نمود

و ایضا مذکور است که سنیان این روایت را بطرق بسیار نقل کرده اند و ایضا در کتاب جلاء العیون
ذکر شده است که ابن شهرآشوب از حسن بصری و ام سلمه روایت کرده اند که روزی جبرئیل بخدمت حضرت رسول
آمد بصورت دحیه کلبی و نزد حضرت نشسته بود که ناگاه حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما داخل شدند و چون
جبرئیل را بگمان دحیه کردند و نزدیک او آمدند و از و هدیه می طلبیدند چون جبرئیل مطلب ایشان را یافت دستی بسوی
آسمان بلند کرد و سیبی و بهی و اناری برای ایشان فرود آورد و بایشان داد و چون آنمیوه ها را دیدند شاد گردیدند
بنزدیک حضرت رسول بردند حضرت از ایشان گرفت و بویید و بایشان داد و فرمود که ببرید نزد مادر خود و اگر
اول بنزد پدر خود ببرید بهتر است آنچه حضرت فرموده بود بعمل آوردند و نزد مادر و پدر خود ماندند تا حضرت
رسالت نیز نزد ایشان رفت و همه از آن میوه ها تناول کردند و هر چند میخوردند بحال اول بر میگشت و چیزی از آن
کم نمیشد و باز اثمار و اهلبیت بود و تغییری در آنها بهم نرسید تا آنکه حضرت فاطمه شهیده شد پس انار برطرف شد
و چون حضرت امیر المومنین شهید شد به برطرف شد و سیب ماند و آن سیب را امام حسن داشت تا آنکه بزهر شهید شد
و آن سیب بآن سرور رسید و بعد از آن بحضرت امام حسین رسیده بود و حضرت امام زین العابدین فرمود که وقتی پدر
بزرگوارم در صحرای کربلا محصور اهل جور و جفا گردید آن سیب را در دست مبارک داشت و هرگاه تشنگی بر او غالب میشد
آنرا میبوئید تا تشنگی آنحضرت تخفیف مییافت چون تشنگی بسیار بر آنحضرت غالب شد دست مبارک از حیات
خود برداشت دندان مبارک بر آن سیب فرو برد و چون شهید شد هر چند آن سیب را طلب کردند نیافتند پس امام زین العابدین
فرمود که من بوی آن سیب را از مرقد مطهر او میشنوم هر وقت که بزیارت او میروم و هر که از شیعیان مخلص ما در وقت
سحر بزیارت آن مرقد مطهر منور برود بوی سیب را از آن ضریح مطهر میشنود فصل پنجم در بیان بعضی از فضایل و مناقب
و بعضی از احوال و معجزات و سیر و مکارم اخلاق حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا و بیان تزویج حضرت امیر المومنین
و آنحضرت صلوات الله علیهما است ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که ابن بابویه بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر



علیهم السلام روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که حق تعالی از زنان چهار کس را اختیار کرده است
مریم و آسیه و خدیجه و حضرت فاطمه علیها السلام و ایضا در کتاب مزبور بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت شده است که حضرت رسول فرمود که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما از جمیع
اهل زمین بعد از من و بعد از پدر شود و مادر خود ایشان بهترین اهل زمین است و ایضا بسند صحیح روایت
شده است که از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند که آنچه حضرت رسول خدا فرموده که حضرت فاطمه
بهترین زنان اهل بهشت است آیا بهترین زنان اهل زمان خود است حضرت فرمود که مریم بهترین زنان اهل زمان
خود بود و حضرت فاطمه بهترین زنان اهلبیت است از اولین تا آخرین پرسیدند که قول رسول خدا که فرموده
که حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند چگونه است فرمود بخدا سوگند که ایشان بهترین جوانان بهشت
از گذشتگان و آیندگان و ایضا بکتب معتبره عامه باسانید بسیار از حضرت رسول روایت شده است
که حضرت رسول فرمود که بس است ترا از زنان عالمیان چهار کس مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد
و حضرت فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و بهترین ایشان حضرت فاطمه است و ایضا در کتاب جلاء العیون
مذکور است از ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه را
باین سبب محدثه میگفتند که ملائکه از آسمان فرود می آمدند و او را ندا میکردند چنانچه ندا میکردند مریم دختر عمران را
پس میگفتند یا فاطمه بدرستی که خداوند عالمیان ترا برگزیده است و ترا مطهر و معصوم گردانیده است و ترا اختیار
کرده است بر زنان عالمیان ای فاطمه عبادت کن و خاضع شو برای پروردگار خود و سجود کن و رکوع کن با رکوع
کنندگان پس با ملائکه سخن میگفت و ملائکه با او سخن میگفتند پس شبی با ملائکه گفت که آیا نیست برگزیده زنان
عالمیان مریم دختر عمران ایشان گفتند که مریم بهترین زنان زمان خود بود و حق تعالی ترا بهترین زنان زمان خود
و زمان مریم و بهترین زنان اولین و آخرین گردانیده است روایت دیگر شده است که در روز قیامت آسیه

ومریم و خدیجه پیش پیش روی حضرت فاطمه روند تا بنزد دربانان و خدمتکاران تا آنحضرت را داخل بهشت کنند
و ایضا روایت شده است که از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردند از معنی حی علی خیر العمل حضرت فرمود که یعنی شتابید
به نیکی کردن بسوی حضرت فاطمه و فرزندان علیهم السلام تا روز قیامت که او بهترین اعمال است و ایضا از طرق
مخالفان روایت شده است که روزی حضرت رسول ص از خانه بیرون آمد و دست مبارک حضرت فاطمه را در دست
مبارک داشت و فرمود که هرکه این را شناسد شناسد و هرکه نشناسد بشناساند دختر حضرت محمد است و این پاره
تن منست که در میان دو پهلوی مبارک منست پس هرکه او را آزار کند مرا آزار کرده است و هرکه مرا آزار کند خدا را
آزار کرده است و ایضا بروایت معتبر دیگر روایت شده است که حضرت رسالت بحضرت فاطمه گفت که هرکه بر تو
صلوات فرستد خدا گناهان او را بیامرزد و او را ملحق گرداند بمن در هر جا از بهشت که باشم و ایضا در کتاب جلاء العیون
مذکور است که در کتاب کشف الغمه بسند معتبر از حضرت امام حسن عسکری ع روایت کرده است که چون حق تعالی حضرت
آدم و حوا علیهم السلام را خلق کرد افتخار کردند در بهشت و حضرت آدم بحوا گفت که حق تعالی بهتر از تو نیافریده پس حق تعالی
وحی کرد بسوی جبرئیل که دو بنده من آدم و حوا را ببر بسوی فردوس اعلا پس چون حضرت آدم و حوا صلوات الله علیهما
داخل بهشت فردوس شدند نظر کردند بسوی دختری که بر روی تختی از تختهای بهشت نشسته بود و تاجی از نور بر سر مبارک
داشت و در گوشهای مبارک خود دو گوشواره از نور داشت و جمیع بهشتها از نور مبارک او روشن گردیده بودند
پس حضرت آدم ع گفت ای حبیب من جبرئیل کیست این دختر که تمام بهشت از نور روی مبارک او روشن گردیده است جبرئیل
گفت این فاطمه دختر حضرت محمد است و او پیغمبریست از فرزندان تو و آخر زمان ظاهر خواهد شد حضرت آدم علیه السلام
گفت که این تاجی که بر سر مبارک دارد چیست گفت تاج شوهر او است حضرت علی ابن ابیطالب ع پرسید که گوشوارها
چیست که در گوش مبارک اوست جبرئیل گفت که دو فرزند او اند حضرت امام حسن و امام حسین ع حضرت آدم گفت
ای حبیب من جبرئیل آیا ایشان پیش از من آفریده شده‌اند جبرئیل گفت ایشان موجود بودند در علم پنهان حق تعالی

پیش از آنکه

پیش از آنکه تو را آفریند بچهار هزار سال و ایضا از ثعلبی مفسران عامه روایت شده است که چون اهل بهشت
ساکن گردند در بهشت نوری مشاهده کنند که تمام بهشت روشن گردد پس اهل بهشت گویند پروردگارا تو
در قرآن فرستادی که اهل بهشت آفتاب نمی‌بینند و اینچه نور است که ما مشاهده کردیم پس منادی ندا کند که این نور
آفتاب و ماه نیست بلکه حضرت علی و حضرت فاطمه خندیدند و این نور ایشانست و ایضا بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر روایت شده است که چون حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها متولد شد حق تعالی ملکی را فرستاد
که بزبان سیدالانبیا جاری گرداند که آنحضرت را فاطمه نامید پس بحضرت فاطمه خطاب کرد که تو را بعلم بریدم از جهل
و تو را بریدم از حایض شدن حضرت امام محمد باقر فرمود که بخدا سوگند که حق تعالی او را در روز الست بعلم خود محفوظ
از کثافت حیض و آلودگیها مطهر گردانید و ایضا بسند معتبر روایت شده است که از حضرت رسول ص پرسیدند که بچه سبب
فاطمه را بتول نامیدند فرمود برای آنکه خونی که زنان دیگر میبینند او نمیبیند و دیدن خون در دختران پیغمبر ناخوش است
بروایت دیگر فرموده است که در فاطمه علیها و کشتنهای زنان دیگر نمیباشد و ایضا احادیث متواتره از طریق خاصه
و عامه روایت کرده است که آنحضرت را برای این فاطمه نامیدند که حق تعالی او و شیعیان او را از آتش جهنم بریده است
و ایضا بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم روایت شده است که حق تعالی چون میدانست که حضرت رسالت دختر
از قبایل بسیار خواهد خواست و هریک از ایشان طمع در خلافت خواهند کرد لهذا چون حضرت فاطمه بوجود آمد
او را فاطمه نامید زیرا که خبر داد که خلافت آنحضرت در شوهر و فرزندان اوست و بولادت آنحضرت قطع طمع خلافت از
دیگران شد زیرا که حضرت فاطمه مشتق از فطم است و فطم بمعنی قطع و بریدن است و ایضا از کتاب علل الشرایع
بسند معتبر روایت شده که ابان ابن تغلب از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کرد که بچه سبب حضرت فاطمه زهرا نامیدند
حضرت فرمود برای آنکه نور حضرت فاطمه در روزی سه مرتبه برای حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ظاهر میشد که در اول
روز که حضرت فاطمه نماز بامدادی ایستاد و مردم و مردم در میان رختخوابهای خود بودند نوری سفیدی از آن خورشید

فلک عصمت ساطع میگردید و در جمیع خانهای مدینه داخل میشد و دیوارهای ایشان از آن نور بود سفید میشد
و از مشاهده آن حالت متعجب آمدند و بخدمت حضرت رسالت میشتافتند و از سبب آن نور سؤال میکردند
پس حضرت میفرمود که بروید بخانه فاطمه تا سبب آن نور بر شما ظاهر شود و چون بخانه آنحضرت می آمدند میدیدند
که آنحضرت در محراب عبادت نشسته است و بنماز مشغول است و از روی انورش آن نور ساطع است پس میدانستند
که آن نوری که مشاهده کرده اند از آنحضرت است و چون هنگام زوال شمس میشد حضرت فاطمه مهیای نماز پیشین میگردید
نور زردی از جبین مبارکش ساطع میشد و در جمیع خانهای مدینه میشد پس چون بخدمت آنحضرت می آمدند و از سبب
آن حال سؤال میکردند آنحضرت ایشان را میفرستاد بخانه حضرت فاطمه چون بخانه آنحضرت می رفتند آنحضرت را در محراب
عبادت مییافتند که بنماز ایستاده است و نور زردی از روی او ساطع است پس میدانستند که آنچه دیده اند از نور روی
مبارک آنحضرت بوده است و چون آخر روز میشد و آفتاب غروب میکرد روی منور حضرت فاطمه سرخ میشد
و نور سرخی که از روی آنحضرت ساطع میشد از روی فرح و شادی و شکر نعمت الهی بود پس آن نور داخل خانهای
مدینه شد و دیوارهای ایشان سرخ میشد و از مشاهده آن حالت متعجب میشدند و بخدمت حضرت رسول می آمدند
و از سبب آن سؤال مینمودند و حضرت ایشان را بخانه حضرت فاطمه میفرستاد پس آنحضرت را مشاهده میکردند که در محراب
نشسته و بتسبیح و تمجید الهی مشغول است و از گونه لطیفش نور سرخ ساطع است پس میدانستند که آنچه دیده اند از اثر
جمال آنحضرت است و پیوسته آن نور در جبین انور آنحضرت بود تا آنکه حضرت امام حسین متولد شد و آن نور بجبین
مبین آنحضرت منتقل گردید و پیوسته آن نور با ماست و از امامی بامامی منتقل میشود تا روز قیامت و ایضا بحدیث
معتبر دیگر مرویست که از آنحضرت پرسیدند که بچه سبب حضرت فاطمه زهرا نامیدند حضرت فرمودند زیرا که حق تعالی آنحضرت را
خلق کرد از نور عظمت خود و چون او را آفرید آسمانها و زمین از نور روی مبارکش روشن گردید و دیدهای ملائکه را خیره گردانید
و همگی از برای حق تعالی بسجده افتادند و گفتند الهی خداوندا و بزرگا این چه نور است حق تعالی وحی کرد بایشان که این نوری است

که از نور

که از نور خود آفریده ام و در آسمان ساکن گردانیده ام و از عظمت خود او را خلق کرده ام بیرون خواهم آورد او را
از صلب پیغمبری از پیغمبران خود که او را زیادتی داده ام بر جمیع پیغمبران و از این نور بیرون خواهم آورد پیشوایان دین را
که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند مردم را بدین حق من و ایشان را خلیفهای خود گردانم در زمین بعد از آنکه وحی من
در زمین منقطع شود بحدیث معتبر دیگر فرمود که حضرت فاطمه را بآن سبب زهرا نامیدند که چون در محراب خود بعبادت
می ایستاد نور او اهل آسمان را روشنی میبخشید چنانچه ستارگان آسمان اهل زمین را روشنی میدهند و ایضا بحدیث
دیگر مرویست که از آنحضرت پرسیدند که حضرت فاطمه علیها السلام را بچه سبب زهرا نامیدند حضرت فرمود برای آنکه
از برای فاطمه قبه در بهشت هست از یاقوت سرخ و بلندی آن قبه یکساله راه است و بقدرت حق تعالی در میان
هوا ایستاده است نه از بالای علاقه دارد که او را نگاه دارد و نه از زیر ستونی دارد که بر آن قرار گیرد و آن قبه را هزار
در است و بر هر دری هزار ملک ایستاده است و می بینند آن قبه را اهل بهشت مانند شما که ستارگان را در آسمان مشاهده
میکنید پس میگویند که این قبه زهرا از نور ان از حضرت فاطمه سیده النساء است و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است
که دیلمی در کتاب ارشاد القلوب از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که روزی حضرت رسول خدا در مسجد
نشسته بود ناگاه عباس عم آنحضرت داخل شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او فرمود و او را مرحبا گفت پس عباس
گفت بچه سبب بر ما فضیلت یافته است علی ابن ابیطالب و حال آنکه اصل ما یکیست حضرت فرمود که ای عم حق تعالی آفرید
مرا و علی را در وقتی که نه آسمان و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح و نه قلم بود و چون حق تعالی خواست که ما را بیافریند
تکلم نمود بکلمه بهم رسید پس کلمه دیگر فرمود و از آن روحی بهم رسید پس آن نور را با آن روح ممزوج گردانید پس
من و علی را از آن نور و روح آفرید پس از نور من نور عرش را بیرون آورد و من از عرش بزرگترم و از نور علی نور آسمانها را
آفرید پس علی جلیل تر و بزرگتر است از آسمانها پس بیرون آورد از نور حسن نور آفتاب را و از نور حسین نور ماه را پس ایشان
برگزیده اند از آفتاب و ماه پس ملائکه تسبیح حق تعالی میگفتند سبوح قدوس چه بسیار گرامی اند این نورها نزد حق تعالی چون

حق تعالی خواست که امتحان کند ملائکه برایشان فرستاد ابری تاریک و چنان در گرفت ملائکه را که یکدیگر را نمیدیدند
ملائکه گفتند خداوندا و سیدا و بزرگا روزی که ما را آفریده بودی تا حال چنین حالتی مشاهده نکرده بودیم پس از تو
سؤال میکنیم بحق این نورها که این ظلمات را از ما دور گردانی پس حق تعالی نور حضرت فاطمه علیها السلام را آفرید مانند قندیلها
و بر کنار عرش آویخت و آن نور آسمانهای هفتگانه و زمینها را روشن کرد و باین سبب حضرت فاطمه را زهرا نامیدند
پس ملائکه تسبیح و تقدیس حق تعالی کردند حق تعالی فرمود که بعزت و جلال خودم سوگند یاد میکنم که ثواب تسبیح و تقدیس
شما را تا روز قیامت قرار دادم برای محبان این زن و پدر او و شوهر او و فرزندان او و ایضا در کتاب مزبور
مذکور است که شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که حق تعالی حضرت امیر المؤمنین را
برای حضرت فاطمه خلق نمیکرد هر آینه از برای او کفوی نبود در روی زمین و ایضا ذکر شده است که در حدیث
معتبره بطریق خاصه و عامه از حضرت امام جعفر صادق ع و غیر آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر این آیه کریمه
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ یعنی مخلوط کرد دو دریا را که برمیخورند بایکدیگر حضرت فرمود که مراد دو دریای علم است
یعنی علی ع و فاطمه علیها السلام که حق تعالی ایشان را بایکدیگر رسانید بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ یعنی میان ایشان این
فاصله است که بر یکدیگر زیادتی کنند حضرت فرمود که مراد از رسول خدا است که سبب الفت حضرت علی و حضرت فاطمه
گردیده است يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ یعنی بیرون می آید از آن دو دریا مروارید و مرجان حضرت
فرمود که مراد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین است که از آن دو دریای علم بوجود آمده است و ایضا ذکر
شده است که ابن بابویه بسند معتبر از عبد الله ابن عباس روایت کرده است که روزی عایشه لعنة الله بخدمت
حضرت ص آمد و دید که آنحضرت حضرت فاطمه را میبوسید گفت آیا دوست میداری حضرت فاطمه را یا رسول الله
حضرت فرمود که بخدا سوگند اگر بدانی که من چه مقدار او را دوست میدارم هر آینه دوستی تو نسبت باو زیاده
خواهد شد بدرستیکه در شب معراج چون بآسمان چهارم رسیدم جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه گفت

پس جبرئیل

پس جبرئیل مرا گفت که پیش بایست یا محمد که با تو نماز کنیم من گفتم یا جبرئیل آیا من تقدم جویم بر تو در نماز جبرئیل
گفت که بدرستیکه حق تعالی فضیلت داده است پیغمبران مرسل خود را بر ملائکه مقربین و ترا بالخصوص زیاده تر
داده است بر همه عالمیان پس پیش رفتم و با اهل آسمان چهارم نماز کردم پس بجانب راست نظر کردم حضرت
ابراهیم را دیدم در باغی از باغهای بهشت و گروهی از ملائکه دیدم که بر گرد او در آمده بودند پس از آنجا بالا رفتم
بسوی آسمان پنجم و از آنجا بآسمان ششم رفتم پس در آنجا ندای حق تعالی بمن رسید که ای محمد نیکو پدریست پدر تو ابراهیم
و نیکو برادریست برادر تو علی پس چون بحجب رسیدم جبرئیل دست مرا گرفت داخل بهشت گردانید چون داخل
شدیم درختی از نور مشاهده کردم و در پای آن درخت دو ملک دیدم که حلهها و زیورها بر هم می پیچند گفتم ای
حبیب من این درخت از برای کیست و این حلهها و زیورها از کیست گفت اینها از برای برادر تو حضرت علی ابن ابیطالب
و این دو ملک پیوسته از برای او زیورها و حلهها می پیچند تا روز قیامت پس قدری پیشتر رفتم و رطبی مشاهده کردم
از مسکه نرم تر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرینتر پس یک رطب از آنها تناول کردم و آن رطب نطفه شد در صلب
من چون بزمین آمدم و با خدیجه مقاربت کردم و آنحضرت فاطمه حامله شد پس حضرت فاطمه حوریه انسیه است
که در ظاهر بصورت انسانست و در صفات و اخلاق موافق حوریان است پس گاه که مشتاق میشوم بسوی بهشت
فاطمه را میبویم و از او بوی بهشت می یابم و ایضا بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که بحضرت
گفتند که بچه سبب بسیار میبوسی حضرت فاطمه را و در بر میگیری و نزدیک خود میطلبی و نسبت باو لطف چند میکنی که نسبت
به سایر دختران خود نمیکنی حضرت فرمود که سببش آنست که جبرئیل سیبی از سیبهای بهشت برای من آورد پس آنرا
تناول کردم و نطفه شد در صلب من پس با خدیجه مقاربت کردم و بحضرت فاطمه حامله شد و من پیوسته از او بوی
بهشت میشنوم و ایضا در کتاب جلاء العیون از کتاب معانی الاخبار بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حق تعالی خلق کرد نور حضرت فاطمه را پیش از آنکه بیافریند آسمانها

ورزمین را بعضی مردم کفتند یا رسول الله مکر او داخل انس نیست حضرت فرمود که فاطمه در باطن حوریه ایست در ظاهر
انسیه است کفتند یا رسول الله حقیقت این سخن را برای ما فرما حضرت فرمود که حق تعالی فاطمه را از نور خود آفرید
پیش از آنکه آدم را خلق کند در هنگامی که ارواح خلایق را آفرید و پس چون حق تعالی آدم را خلق کرد نور حضرت فاطمه را
بر حضرت آدم عرض نمود صحابه کفتند یا رسول الله پس پیش از آفریدن حضرت آدم نور حضرت فاطمه در کجا بود فرمود که در حقه
بود در زیر ساق عرش کفتند یا رسول الله خوراک او چه بود فرمود که طعام او تسبیح و تهلیل و تمجید حق تعالی بود و پس چون حق تعالی حضرت
آدم را خلق کرد مرا از صلب او بیرون آورد و جبرئیل کفت السَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ یا محمد
کفتم وَعَلَیْکَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ ای حبیب من جبرئیل پس کفت ای محمد پروردکار تو سلام میرساند تو را من
کفتم از اوست سلامتیها و بسوی او بر میکردد سلامها و تحیتها پس جبرئیل کفت یا محمد خداوند جلیل میفرماید که این سیب را
بخور چون آن سیب را پاره کردم نوری از آن سیب ساطع کردید که من ترسان شدم جبرئیل کفت چرا تناول نمیکنی
بخور و مترس بدرستیکه این نور از کسی است که نام او در آسمان منصوره میکویند و در زمین فاطمه جبرئیل کفت او را
در زمین فاطمه میکویند از برای آنکه قطع کرده است شیعیان خود را از آتش جهنم و دشمنان خود را از محبت خود برید است
و در آسمان او را منصوره مینامند برای آنکه محبان خود را نصرت و یاری میکند چنانچه حق تعالی میفرماید وَیَوْمَئِذٍ
یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ و ایضا در کتاب مزبور از کتاب عیون المعجزات از عمار یاسر رحمه
روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع نزد حضرت فاطمه رفت چون نظر حضرت فاطمه بر آنحضرت افتاد
کفت یا علی نزدیک من بیا تا خبر دهم ترا از آنچه بوده است و از آنچه خواهد بود تا روز قیامت و از آنچه نخواهد بود
چون حضرت امیر ع این سخن را از حضرت فاطمه شنید برکشت و بخدمت حضرت رسول آمد حضرت رسول نظر مبارکش
بر آن حضرت افتاد فرمود که نزدیک من بیا ای ابو الحسن چون نزدیک آنحضرت نشست فرمود که میخواهی ترا خبر دهم
یا تو مرا خبر میدهی حضرت امیر ع فرمود که سخن کفتن تو بهتر است یا رسول الله پس آنچه میان حضرت و حضرت فاطمه

کذشته

کذشته بود بیان فرمود پس حضرت امیر کفت آیا نور فاطمه از نور ما است حضرت رسول فرمود که مکر
نمیدانی یا علی که نور فاطمه از نور ما است پس حضرت امیر بسجده در آمد و شکر الهی بجا آورد پس حضرت امیر
بسوی حضرت فاطمه فرمود که رفتی بنزد پدرم و آنچه بتو کفتم باو کفتی پس حضرت فرمود که بلی چنین بود پس فاطمه
حضرت فاطمه کفت ای ابو الحسن بدرستیکه حق تعالی آفرید نور مرا و نور من تسبیح میکرد حق تعالی را پس نور مرا سپرد
در درختی از درختهای بهشت و آن درخت از نور من روشن شد پس چون در شب معراج پدرم داخل بهشت شد
حق تعالی او را الهام کرد که آن میوه را از درخت چید و تناول کرد پس نور من در صلب او قرار کرفت پس نور من
از صلب او منتقل برحم خدیجه رضی الله عنها دختر خویلد پس من از آن نور بوجود آمدم و چون متولد شدم علم کذشته
و آینده را میدانستم ای ابو الحسن مومن بنور خدا نظر میکند و ایضا مذکور است که ابن شهر آشوب از حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول ص بخواب نمیرفت تا آنکه نور انور
حضرت فاطمه را میبوسید و روی مبارک خود را در میان دو پستان آن نور دیده خود میکذاشت و از برای او دعا میکرد
و ایضا روایت شده است که عایشه ملعونه میکفت که محبوب ترین زنان بسوی رسول خدا حضرت فاطمه بود و محبوب ترین
مردان بسوی آنحضرت شوهر او بود و ایضا بسند معتبر از حضرت امیر روایت شده است که آنحضرت فرمود که حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها محبوب ترین مردم بود نزد حضرت رسول و آنقدر آب از مشک آورد که در سینه مبارک او اثر کرد و آنقدر
آسیا کردانید که دستهای مبارکش پینه کرد و آنقدر خانه جاروب کرد که جامه هایش کردآلود شد و آنقدر در طعام پختن
آتش افروخت که جامه هایش سیاه شد بسبب این خدمتها با آنحضرت ضرر شدیدی رسید پس روزی من با آنحضرت
کفتم که سؤال کن از پدرت کنیزی را برای تو بخرد که بعضی از خدمتهای ترا متحمل کردد و چون بخدمت حضرت رسول ص رفت
نزد آنحضرت جماعتی بودند که سخن میکفتند حیا مانع شد او را که با حضرت سخن کوید و بخانه برکشت پس حضرت رسالت ص
دانست که آنحضرت برای کاری رفته بود پس روز دیکر بامداد نزد ما آمد و ما هر دو در زیر یک لحاف بودیم و جامه

نداشتیم که بپوشیم و از زیر لحاف بیرون آییم پس حضرت فرمود که السلام علیکم و ما شرم کردیم که جواب سلام آنحضرت
بگوییم بسبب آن حالتی که داشتیم بار دیگر سلام کرد آنحضرت و جواب نگفتیم چون در مرتبه سیم سلام کرد ترسیدیم که اگر جواب
نگوییم برگردد و عادت آنحضرت چنین بود که سه مرتبه سلام میکرد و اگر جواب نمیشنید برمیگشت پس من گفتم و علیک السلام
یا رسول الله داخل شو پس آنحضرت داخل شد و بر بالین ما نشست و فرمود که ای فاطمه چه حاجت داشتی دیروز نزد محمد
چون حضرت فاطمه از جواب گفتن شرم کرد من ترسیدم که اگر جواب نگوییم برخیزد من سر خود را از زیر بیرون آوردم و
عرض کردم حضرت فرمود که میخواهید خبر دهم بیک چیزی که بهتر است از برای شما از کنیز چون رخت خواب میروید
سی مرتبه سبحان الله و سی مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگویید پس حضرت فاطمه سر خود را بیرون آورد
و سه مرتبه گفت راضی شدم از خدا و رسول و ایضاً بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که عبادت
کرده نشده است خدا را بچیزی از تمجید و تعظیم او که بهتر باشد از تسبیح حضرت فاطمه و اگر از آن بهتر چیزی میبود هر آینه
حضرت رسالت آنرا بحضرت فاطمه عطا میکرد و ایضاً باسانید معتبر روایت شده است که روزی حضرت رسالت
بخانه حضرت فاطمه درآمد و حضرت فاطمه جامه پوشیده بود از جامهای پشم و بدستهای مبارک خود آسیا میگردانید
و در آن حالت فرزند خود را شیر میداد چون حضرت او را بدان حال مشاهده کرد آب از دیده مبارکش روان شد
فرمود ای دختر گرامی تلخیهای دنیا را امروز بچش برای حلاوتهای آخرت پس حضرت فاطمه گفت که یا رسول الله حمد میکنم
خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم خدا را بر کرامتهای او پس حق تعالی فرستاد که وَلَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ
پس حق تعالی در قیامت آنقدر بتو خواهد داد که راضی شوی و ایضاً از ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام حسن روایت
شده است که آنحضرت فرمود در شب جمعه مادرم حضرت فاطمه زهرا در محراب عبادت خود ایستاده و مشغول
بندگی خدا تعالی گردیده و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح طالع شد و شنیدم پیوسته دعا میکرد
از برای مؤمنین و مؤمنات و ایشان را نام میبرد و دعا از برای ایشان بسیار میکرد و از برای خود دعا نمیکرد پس گفتم

ای مادر ازبرای خود چرا دعا نکردی چنانچه دعا از برای دیگران کردی گفت ای فرزند اول همسایه را باید
رسید و آخر خود را و ایضاً از شهر آشوب بطریق مخالفان روایت شده است که حسن بصری میگفت
که حضرت فاطمه عابدترین این امت بود و در عبادت حق تعالی آنقدر بر پا ایستاد که پاهای مبارکش ورم میکرد
و ایضاً از قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که حضرت رسول مقرر فرموده بود
که هر چند خدمت بیرون باشد از آب و هیزم آوردن و امثال اینها از حضرت امیر المؤمنین بجا آورد و هر چند
خدمت اندرون خانه باشد از آسیا کردن و نان و طعام پختن و جاروب کردن و امثال اینها با حضرت فاطمه
باشد و ایضاً بسند معتبر روایت شده است که ابوذر رضی الله عنه گفت که روزی رسول مرا بخانه حضرت علی بن
ابیطالب فرستاد که آنحضرت را طلب نمایم چون بخانه آنحضرت رفتم و ندا کردم جواب مرا کسی نگفت و دیدم
که آسیا خود میگردد و کسی نزد آسیا حاضر نبود پس حضرت را ندا کردم و چون بخدمت حضرت رسول آمدم سخنی
با او گفت که من نفهمیدم پس من گفتم در تعجبم از آسیایی که دیدم در خانه حضرت علی میگردد و هیچکس نزد او نبود
حضرت فرمود که حق تعالی دل مبارک و جمیع جوارح دختر من حضرت فاطمه را پر کرده است از ایمان و یقین و چون
حق تعالی ضعف او را میدانست او را یاری کرده است بر دور کار او و کفایت امور او نموده است مگر نمیدانی
خدا را ملکی چند هست که موکلند بر یاری آل محمد و ایضاً بسند معتبر روایت شده است که روزی سلمان فارسی رضی الله عنه
بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها درآمد دید که حضرت نشسته است نزد آسیا و جو از برای عیال خود خرد میکند
و دست مبارکش مجروح گردیده و خون بر چوب آسیا روان شده و حضرت امام حسین در ناحیه خانه از گرسنگی
گریه و اضطراب میکند سلمان رضی الله عنه گفت ای دختر رسول خدا دستهای مبارک تو از آسیا گردان مجروح شده است
و فضه کرده است و اینک کنیز آن تو فضه حاضر است چرا خدمات با او نمیفرمایی خود متحمل میشوی فرمود که حضرت
رسول مرا وصیت کرده است که خدمت خانه یک روز با من و دیگر روز بنوبت فضه باشد و سلمان گفت من بنده

آزاد کرده شمایم یا بغیر ما که حضرت امام حسین را مشغول گردانم یا آسیا را بگردانم حضرت فاطمه علیها السلام
فرمود که من تسکین حسین را بهتر میدانم تو آسیا را بگردان چون سلمان قدری از جو را خورد کرد اقامه نماز را شنید
روانهٔ نماز بمسجد رفت چون از نماز فارغ شد آنچه دیده بود از برای امیرالمؤمنین ع نقل کرد حضرت از استماع
آن گریان شد و بخانه برگشت پس تبسم کنان از خانه بمسجد معاودت نمود چون حضرت رسول از سبب تبسم
آنحضرت سؤال کرد گفت چون بخانه برگشتم فاطمه را دیدم بر پشت خوابیده بود و حضرت امام حسین ع بر روی
سینهٔ مبارکش بخواب رفته بود و آسیا بدستی ظاهر بود خود میگردید پس حضرت رسول ص تبسم فرمود
که مگر نمیدانی که خدا را ملکی چند است که در زمین میگردند و خدمت میکنند محمد و آل محمد را تا روز قیامت و ایضا
روایت شده است که حضرت فاطمه مشغول عبادت بود و یکی از فرزندان مطهر او میگریستند و در گهواره حضرت ملکی را
امر میکرد که گهواره حرکت میداد تا آنحضرت از عبادت فارغ میشد و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است
که در صحیفة الرضا از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که روزی حضرت رسالت ص بخانهٔ حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
آمده است و بر گردن مبارک قلادهٔ دید از طلا که حضرت امیرالمؤمنین از غنیمت برای او گرفته بود پس حضرت ص فرمود
که ای فاطمه تو را فریب ندهند مردم که گویند که تو دختر محمدی و لباس جباران را میپوشی حضرت فاطمه آن قلاده را گشود
و فروخت و بندهٔ خرید و آزاد کرد پس حضرت رسول ص باین شاد گردید و ایضا بسند معتبر روایت شده است که چون حضرت
رسول ص از سفر مراجعت فرمودند اول بخانهٔ حضرت فاطمه تشریف میبردند و مدتی میماندند بعد از آن بخانهٔ زنان خود
میرفت پس در بعضی از سفرهای آنحضرت بجهة حضرت فاطمه دو دست برنج و قلاده و دو گوشوار از نقره ساخته شد
و پرده بر در خانه آویخته شد چون حضرت مراجعت فرمودند و بخانهٔ حضرت فاطمه داخل شدند صحابه بر در خانه
توقف نمودند و چون حضرت رسول ص آن حالات را مشاهده نمودند غضبناک بیرون رفتند و بمسجد در آمدند و بر منبر
نشستند حضرت فاطمه گمان بردند که برای آن زینتها حضرت رسول چنین بغضب آمدند پس گردن بند و دست برنجها را

و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را نزد حضرت فرستادند و بآن شخص که آنها را برد گفتند بگو که دخترت
سلام میرساند و میگوید اینها را براه خدا بده چون به نزد آنحضرت آوردند سه مرتبه فرمود که کرد آنچه خواستم
پدرش فدای او باد دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر بال پشهٔ بود خدا در دنیا کافر را شربتی
از آب نمیداد بر خواستند و بخانهٔ حضرت فاطمه داخل شدند و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که ابن بابویه
بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص نشسته بود و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله نزد آنحضرت بودند پس گفت خداوندا تو میدانی که اینها اهل بیت
منند و گرامی ترین مردم اند بر من پس دوست دار هر که ایشان را دوست دارد و دشمن دار و دشمنی کن با هر که
ایشان را دشمنی کند و اعانت کن هر که ایشان را اعانت کند و ایشان را پاکیزه و مطهر گردان از هر رجس و شبهه و معصوم
گردان از هر گناهی و تقویت کن ایشان را بروح القدس از جانب خود پس حضرت فرمود که یا علی تو امام امت منی
و خلیفهٔ منی بر امت من بعد از من و تو کشندهٔ مومنانی بسوی بهشت و گویا نظر میکنم بسوی دختر خود فاطمه که بیاید
بصحرای محشر سوار شود بر شتری از نور و از جانب راستش هفتاد هزار ملک باشند و از جانب چپ او هفتاد
هزار ملک باشند و همچنین از پیش روی مبارکش و از پشت سر مبارکش و هر یک هفتاد هزار ملک باشد و زنان مؤمنه
امت مرا از پی خود برد بسوی بهشت پس هر زنی که در شبانه روز پنج نماز واجب را ادا کرده باشد و ماه مبارک
رمضان را روزه داشته باشد و حج خانهٔ خدا کرده باشد و زکوة مال خود را ادا داده باشد و خود را اطاعت کرده باشد شوهر
و اقرار بامامت علی ع بعد از من داشته باشد داخل بهشت شود بشفاعت دختر من حضرت فاطمه و بدرستیکه
دختر من بهترین زنان عالمیان است گفتند یا رسول الله آیا او بهترین زنان زمان خود است حضرت فرمود که آن
مریم دختر عمران است که بهترین زنان زمان خود بود و اما دختر من حضرت فاطمه پس او بهترین زنان عالمیان است
از گذشتگان و آیندگان و چون در محراب عبادت خود می ایستد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سلام میکنند

ندا میکنند او را چنانچه ملائکه مریم دختر عمران را ندا میکردند میگویند یا فاطمة ان الله اصطفاك و
طهرك واصطفاك على نساء العالمين يعنى اى فاطمه بدرستيكه حق تعالى ترا برگزيد و مطهر و پاكيزه گردانيد
و اختيار كرد ترا بر زنان عالميان پس متوجه حضرت امير المؤمنين ع شد و فرمود كه يا على حضرت فاطمه پاره تن
منست و نور ديده منست و ميوه دل منست مرا آزرده ميكند هرچه او را آزرده ميكند و مرا شاد ميگرداند
هرچه او را شاد ميگرداند و اول كسيكه از اهلبيت من بمن ملحق ميگردد او خواهد بود پس بعد از من با او نيكو سلوك كن
و امام حسن و امام حسين ع پس ايشان پسران منند و دو گل بستان منند و بهترين جوانان اهل بهشتند پس بايد اينكه
ايشان را گرامى دارى مانند چشم و گوش خود پس حضرت دست مبارك بجانب آسمان بلند كرد و فرمود كه خداوندا
من ترا گواه ميگيرم كه من دوست ميدارم كسيرا كه ايشانرا دوست دارد و دشمن ميدارم كسيرا كه ايشانرا
دشمن دارد و صلحم با كسى كه با ايشان صلح است و جنگم با كسى كه با ايشان جنگست و دشمنم با كسى كه با ايشان دشمنست
و يارم با كسى كه ياور ايشان باشد و ايضا در كتاب مزبور از على ابن ابراهيم روايت شده است كه حضرت رسول ص
فرمود كه هركه آزار كند حضرت فاطمه را در حيات من چنان است كه او را آزار كند بعد از وفات من و هركس او را
آزار كند بعد از وفات من چنان است كه او را آزار كند در حيات من و هركه او را آزار كند مرا آزار كرده و هركه
مرا آزار كرده و حق تعالى در باب ايذاى حضرت امير المؤمنين و حضرت فاطمه ع اين آيه را فرستاده است كه ان الذين
يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا يعنى بدرستيكه آنانكه
ايذا ميكنند خدا و رسول را لعنت كرده است خدا بر ايشان در دنيا و آخرت و مهيا گردانيده است از براى ايشان عذاب
خوار كننده پس واى بر حال ابوبكر و عمر و متابعان ايشان لعنهم الله كه آزار كردند ايشانرا بعد از حضرت رسول و غصب حق
ايشان نمودند و آتش بر در خانه اهلبيت رسالت زدند و عمر عليه اللعنه در بر شكم مبارك حضرت فاطمه زد و فرزند محسن نام
از شكم مبارك آنحضرت سقط شد كه حضرت رسول اين نام را از براى او گذاشته بود و تازيانه بر دست مبارك آنحضرت

زدکه

زد که دست مبارکش ورم کرد و بسبب این آزارها رنجور بود تا بپدر بزرگوار خود ملحق گردید و از شر معاندین
و منافقین نجات یافت و بسوی نعیم مقیم حق تعالی شتافت و ایذا و آزار پیش از اینها نیز بسیار شد که از منافقان
بایشان رسید خدا لعنت کند دشمنان ایشانرا از اولین و آخرین الی یوم الدین و ایضا از ابن بابویه
بسندهای معتبر روایت شده است که حضرت رسول وصیت نمود که یا علی بدرستیکه حق تعالی علم کاملش احاطه کرد
باحوال خلق و مرا برگزید بر مردان عالمیان بعد از من و بعد از تو پس برگزید حضرت فاطمه ع را بر جمیع زنان
عالمیان پس اختیار کرد امامان از فرزندان ترا از جمیع مردان عالمیان و ایضا در حدیث دیگر فرمود که
حضرت فاطمه شاخیست از من ایذا میکند مرا هرچه او را آزار میکند و شاد میگرداند مرا هرچه او را شاد میگرداند
و بدرستیکه حق تعالی غضب میکند برای غضب حضرت فاطمه و خوشنود میگردد برای خوشنودی او و ایضا از کتاب
بشارت المصطفی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است روزی حضرت رسالت نماز عصر را
ادا کرد چون از نماز فارغ شد در محراب نشست و مردم بر دور او نشسته بودند ناگاه مرد پیری پیدا شد از مهاجران
عرب و جامهای کهنه پوشیده بود و از نهایت پیری خود را نگاه نمیتوانست داشت پس حضرت متوجه او گردیدند
و احوال از او پرسید آن مرد پیر گفت یا رسول الله من گرسنه ام مرا طعامی ده و برهنه ام مرا جامه ده و فقیرم
مرا بی نیاز گردان حضرت فرمود که از برای تو چیزی نزد خود نمی یابم ولیکن دلالت کننده بر خیر مثل کننده آنست
برو بسوی خانه کسی که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند و رضای خدا بر جان اختیار میکند
برو بسوی حجره حضرت فاطمه و خانه او بحضرت متصل بود بحجره که حضرت رسول ص برای خود مقرر کرده بود و هرگاه
که میخواست از زنان تنها شود با آن حجره می آمد پس آنحضرت بلال را فرمود که آن پیر را ببر بخانه حضرت فاطمه ع چون
آن مرد پیر بدر خانه حضرت فاطمه رسید با آواز بلند صدا زد که السلام علیکم یا اهل بیت النبوة
ومختلف الملائكة ومهبط جبرئيل الروح الامين بالتنزيل من عند رب العالمين

یعنی سلام بر شما باد ای اهل خانه پیغمبری که محل آمدن و رفتن ملائکه و محل نزول جبرئیل روح الامین با قرآن مجید از جانب
پروردگار عالمیان پس حضرت فاطمه گفت سلام بر تو باد کیستی تو گفت منم مردی پیر از عرب که آمده ام بسوی پدر تو
و هجرت کرده ام از مکان دوری من ای دختر محمد گرسنه و برهنه ام پس مواسات کن با من بمال خود تا خدا تو را رحمت
کند و حضرت فاطمه و حضرت امیر المومنین و حضرت رسول صلی الله علیهم سه روز بود که طعام تناول نکرده بودند و حضرت
رسول این حالت را از ایشان میدانست پس حضرت فاطمه پوست گوسفندی در خانه داشت که حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین بر روی آن میخوابیدند از آن اسباب داده فرمود بگیر امید است که حق تعالی ازین بهتر تو میسر گرداند اعرابی
گفت ای دختر محمد من بسوی تو از گرسنگی شکایت کردم و تو پوست گوسفند بمن دادی من چکنم با آن گرسنگی که دارم
چون حضرت فاطمه این سخن را شنید دست مبارک دراز کرد و گلوبندی گردن بندی که فاطمه دختر حمزه برای آنحضرت هدیه
فرستاده بود و آن را از گردن مبارک گسیخت و بسوی اعرابی افکند و فرمود که بگیر این گردن بند را و بفروش شاید که حق تعالی
بهتر از این تو را عوض دهد پس اعرابی آن گردن بند را برداشت و بسوی حضرت رسول آمد و هنوز حضرت با اصحاب خود
نشسته بود و گفت یا رسول الله حضرت فاطمه این گردن بند را بمن داد و گفت بفروش شاید حق تعالی بهتر از این
برای تو میسر گرداند حضرت رسول این سخن را شنید گریست و فرمود که چگونه حق تعالی از برای تو از این بهتر میسر نگرداند و حال آنکه
فاطمه دختر محمد این را بتو داده است بهترین دختران پیغمبر فرزندان آدم در آن حال عمار ابن یاسر رضی الله عنه برخواست
و گفت یا رسول الله آیا رخصت میدهی مرا که این گردن بند را بخرم فرمود که بخر ای عمار و اگر شریک شوند در این گردن بند
تمام جن و انس هر آینه حق تعالی ایشان را معذب نسازد بآتش جهنم عمار گفت که بچند میفروشی این گردن بند را ای اعرابی
گفت باین قدر از نان و گوشت که سیر شوم و یک برد یمانی که عورت خود را با آن بپوشانم و در آن برد یمانی از برای
پروردگار خود نماز کنم و یک دینار طلا که مرا باهل خود برساند و در آنوقت عمار حصه خود را برساند و در آنوقت
عمار حصه خود را از غنیمت خیبر فروخته بود و چیزی برای او مانده بود پس عمار گفت که این گردن بند را از تو

بخرم

بخرم به بیست دینار طلا و دویست درهم هجری و یک برد یمانی و شتری که خود دارم که تو را باهل خود برساند
و آنقدر که سیر شوی از نان گندم و گوشت اعرابی گفت که بسیار جوانمردی با مال خود و ایمن پس عمار او را با خود برد
و آنچه گفته بود تسلیم او نمود و اعرابی بخدمت حضرت برگشت حضرت گفت که ای اعرابی آیا سیر شدی
و پوشیده شدی اعرابی گفت بلی مستغنی و بی نیاز شدم پدرم و مادرم فدای تو باد حضرت فرمود که جزا ده فاطمه را
بآنچه نسبت بتو کرد اعرابی گفت خداوندا تو پروردگاری که تو را حادث نیافته ایم و همیشه بوده و خدائی که
عبادت کنیم بجز تو نداریم و تو روزی دهنده مائی بر همه حال خدا عطا کن بحضرت فاطمه آنچه دیده ندیده باشد
و گوشی نشنیده باشد پس حضرت رسول آمین گفت بر دعای او و روی مبارک با اصحاب خود کرد و گفت حق تعالی
بفاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه اعرابی برای او سوال نمود زیرا که منم پدر او و احدی از عالمیان مثل من نیست
و علی شوهر اوست و اگر علی نبودی فاطمه را جفتی و مانندی نبود و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام را
حق تعالی باو عطا کرد و هیچ یک از عالمیان را چنین فرزندان عطا نکرده است بهترین فرزندان او کان پیغمبرانند
و بهترین جوانان بهشت و در آنوقت در برابر حضرت سلمان و مقداد و عمار رضی الله عنهم نشسته بودند پس فرمود
که میخواهید زیاده بگویم گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جبرئیل نزد من آمد و گفت چون حضرت فاطمه از دنیا رحلت کند
و او را دفن کنند دو ملک در قبر آیند و از او سوال کنند که کیست پروردگار تو او در جواب گوید خداوند عالمیان
پروردگار من است پس گویند که کیست پیغمبر تو گوید پدر من پس گویند که کیست ولی و امام تو گوید که این مرد که در کنار
قبر من ایستاده است علی ابن ابیطالب پس فرمود که دیگر بگویم از فضایل او بدرستیکه حق تعالی موکل گردانیده است
بفاطمه گروهی بسیاری از ملائکه را که محافظت مینمایند فاطمه را از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست
و از جانب چپ و آن ملائکه با او میباشند در حیات او و بعد از وفات او و در قبر مقدس او خواهند بود و صلوات بسیاری
فرستند بر او و بر پدرش و بر شوهرش و بر فرزندانش پس هر که او را زیارت کند بعد از وفات من چنان است

که مرا زیارت کرده است در حیات من و هر که فاطمه را زیارت کند چنان است که مرا زیارت کرده است
هر کس علی را زیارت کند چنان است که فاطمه را زیارت کرده است و هر که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را
زیارت کند چنانست که حضرت علی را زیارت کرده باشد و کسی که ائمه از فرزندان ایشان را زیارت کند
چنانست که ایشان را زیارت کرده است پس عمار آن گردن بند را با مشک خوشبو کرد و در برد یمانی پیچید و آن را
و غلامی داشت که آن را سهم نام کرده بود و از حصه غنیمت خیبر او را خریده بود و پس عمار آن گردن بند را
بغلام داد و گفت این گردن بند را ببر بخدمت رسول و تو را نیز باو بخشیدم چون غلام آن را بخدمت حضرت
رسول آورد و آنچه عمار گفته بود عرض کرد فرمود که برو بنزد حضرت فاطمه و گردن بند را باو بده و تو را نیز
باو بخشیدم چون غلام بخدمت حضرت فاطمه رفت و پیغام حضرت را رسانید حضرت فاطمه گردن بند را گرفت
و غلام را آزاد کرد و پس غلام خندید حضرت فرمود که چرا خندیدی گفت تعجب میکنم از بسیاری برکت این گردن بند
گرسنه را سیر کرد و برهنه را پوشیده کرد و فقیر را غنی گردانید و بنده را آزاد کرد و باز بصاحبش برگشت و ایضا در کتاب
جلاء العیون مذکور است که ابن شهرآشوب و قطب راوندی روایت کرده اند که روزی حضرت امیر محتاج بقرض شد
و چادر حضرت فاطمه را نزد یهودی رهن کرد و در روایت دیگر آنست شهرآشوب از یهود زید نام داشت و آن چادر از
پشم بود و قدری از جو بقرض گرفت پس یهودی آن چادر را بخانه برد و در حجره گذاشت چون شب شد زن یهودی
بآن حجره در آمد و نوری از آنجا ساطع دید تمام حجره را روشن کرده بود چون زن آن حالت عجیب را مشاهده کرد
بنزد شوهر خود رفت و آنچه دیده بود نقل کرد و پس یهودی از استماع آن حالت در تعجب شد و فراموش کرده بود که
چادر حضرت فاطمه در آن خانه است پس بسرعت شتافت و داخل آن خانه شد چون داخل شد دید که شعاع چادر آن خورشید
فلک عصمت که مانند بدر منیر خانه را روشن کرده است یهودی از مشاهده این حالت تعجبش زیاده تر شد پس
یهودی بخانه خویشان خود دوید و هشتاد نفر از ایشان را حاضر گردانید و از برکت شعاع چادر حضرت فاطمه

همگی

همگی بنور اسلام منور گردیدند و ایضا از قطب راوندی روایت شده است که جمعی از یهود عروسی داشتند و بخدمت
حضرت رسول آمدند و گفتند ما بر تو حق همسایگی داریم و عروسی در پیش داریم و التماس مینمائیم که فاطمه را بخانه ما فرستی
که موجب مزید عزت و حرمت ما گردد و درین باب مبالغه بسیار کردند حضرت فرمود که او زن علی ابن ابیطالب است
و در حکم اوست ایشان التماس کردند که حضرت شفاعت نماید تا حضرت امیرالمومنین رخصت بدهد و غرض
یهودان آن بود که چون خود را بحلی و زیور بسیار آراسته بودند و جامه های فاخر پوشیده بودند اگر حضرت فاطمه با جامه های
کهنه خود بعروسی ایشان برود موجب خواری و مذلت آنحضرت گردد پس در آنحال جبرئیل نازل شد و جامه ها و
زیورها از بهشت برای حضرت فاطمه آورد و حضرت با آنجامه ها و زیورها بخانه آن یهودان در آمد و چون زنان یهودان
آنحضرت را با آن حلی و زیورها و نور صفا مشاهده کردند همگی بنزد آنحضرت شتافتند و بر زمین افتادند و پاهای مبارکش را
بوسه میدادند و بسیاری از ایشان بشرف اسلام مشرف گردیدند بدانکه مولف کتاب جلاء العیون رحمه الله گفته است
که اینقصه را از آنجهت [illegible] در کتب دیگر مسطور است و در کتب معتبره باین نحو بود ما چنین نحو ایراد نمودیم و ایضا
روایت شده است که چون حضرت فاطمه از دنیا مفارقت کرد ام ایمن خادمه آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در
مدینه نماند زیرا که نمیتوانست جای آنحضرت را خالی ببیند پس از مدینه متوجه مکه شد و در بعضی از منازل تشنگی عظیم باو رو داد
از آن تاب مایوس شد دست بسوی آسمان برداشت و گفت خداوندا من خادمه حضرت فاطمه ام آیا از تشنگی مرا هلاک
خواهی کرد پس باعجاز حضرت فاطمه دلو آبی از آسمان برای او بزیر آمد و چون از آن آب آشامید تا هفت سال بخوردن
و آشامیدن محتاج نگردید و مردم او را در روزهای گرم بسیار برای کارها میفرستادند و تشنه نمیشد و ایضا در کتاب جلاء العیون
ذکر شده است که عطا ابن ابراهیم بسند حسن از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که شبی حضرت فاطمه در خواب
دید که حضرت رسول و حضرت امیرالمومنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را برداشت
و از مدینه بدر رفت و چون از باغهای مدینه گذشتند دو راه ایشان را پیش آمد پس حضرت رسول از راهی که جانب دست راست بود

روان شد تا آنکه منتهی شد بموضعی که در آنجا آب و درختان خرما بود پس حضرت رسول ص گوسفندی خرید که بر یکی از گوشهایش
نقطهای سفید بود و فرمود که آن گوسفند را ذبح کردند و پختند چون تناول نمودند همه مردند پس حضرت فاطمه از خواب
بیدار شد گریان و ترسان و حضرت رسول را از آن خواب مطلع گردانید و چون صبح شد حضرت رسول دراز گوشی آورد
و سوار کرد بر آن حضرت فاطمه را و امر کرد حضرت امیر را که حضرت امام حسن و امام حسین را از مدینه بیرون آورد و چون
از باغستانهای مدینه بیرون رفتند دو راه ایشان را پیش آمد حضرت رسول بجانب راست میل نمود چنانچه حضرت فاطمه
در خواب دیده بود تا آنکه رسیدند بموضعی که در آن آب و درختان خرما بود پس حضرت رسول گوسفندی خرید بنحوی
که حضرت فاطمه در خواب دیده بود پس فرمود که ذبح کردند و بریان کردند پس چون خواستند که تناول کنند حضرت فاطمه برخاست
و بکناری رفت و گریان شد از ترس آنچه در خواب دیده بود پس حضرت رسول ص آنحضرت را طلب کرد تا آنکه او را گریان
یافت پرسید که سبب گریه تو چیست ای دختر گفت یا رسول الله ص چنین خوابی دیده ام شاهده میکنم پس حضرت رسول
برخاست و دو رکعت نماز ادا کرد و بعد از نماز با پروردگار خود مناجات کرد پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خواب
حضرت فاطمه از شیطانی است که او را دهار میگویند و بخوابهای مومنان می آید و ایشان را آزار میکند و خوابهای پریشان
بایشان مینماید که باعث اندوه ایشان میگردد پس جبرئیل ع الشیطان را بخدمت حضرت آورد و حضرت از او پرسید
که تو بودی که این خواب را بفاطمه نمودی گفت بلی یا محمد پس حضرت سه مرتبه آب دهان مبارک بجانب او انداخت
و سه جای او را مجروح کرد پس جبرئیل گفت یا محمد هرگاه ببینی در خواب چیزی که تو را خوش نیاید یا ببینی
یکی از مومنان چنین خوابی باید بخواند أَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُونَ وَأَنْبِيَاءُ
الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَاءُ اللهِ الْمُرْسَلُونَ وَعِبَادُهُ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ مِنْ رُؤْيَايَ و بخواند
سوره حمد و معوذتین و قل هو الله احد را و بجانب چپ خود سه مرتبه آب دهان بیندازد چون چنین کند
آنخواب که دیده است باو ضرر نرساند پس حق تعالی این آیه را بآنحضرت فرستاد که إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ

الذین

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و اما عروسی
آنحضرت علیهم السلام بدانکه این مزاوجت باسعادت آنچه مولف کتاب جلاء العیون رحمه الله علیه از شیخ مفید و ابن
طاوس وغیر ایشان رضوان الله عنهم ذکر کرده است آنست که در شب پنجشنبه بیست یکم ماه محرم از سال سیم
هجرت واقع شد و ایضا گفته است که شیخ طوسی در امالی روایت کرده است که زفاف حضرت امیر المومنین و
حضرت فاطمه علیهما السلام شانزده روز بعد از وفات رقیه بود و بعد از رجوع جنگ بدر و چند روز از ماه شوال گذشته
بود و بعضی گفته اند که در روز سه شنبه ششم ماه ذی الحجه بود و در کشف الغمه از حضرت امام جعفر صادق روایت
کرده است که تزویج آنحضرت در ماه مبارک رمضان بود و زفاف در ماه ذی الحجه بود از سال دوم هجرت بدانکه
در کتاب جلاء العیون ذکر شده است که در کتاب عیون الرضا بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت
کرده است که حضرت امیر المومنین ع فرمود که حضرت رسالت با من گفت یا علی با من معاتبه کردند مردانی چند از قریش
در امر حضرت فاطمه و گفتند ما خواستگاری کردیم او را از تو و از ما منع کردی و او را با علی تزویج نمودی پس من گفتم
بایشان که بخدا سوگند که من منع نکردم شما را و من تزویج نکردم با او بلکه خدا شما را منع کرد و با او تزویج کرد پس جبرئیل
بر من نازل شد و گفت یا محمد خداوند جلیل میفرماید که اگر من خلق نمیکردم علی را برای حضرت فاطمه دختر تو کفوی هیچ
یافت نمیشد بر روی زمین نه آدم و نه غیر آدم و ایضا در کتاب مذکور است که در مناقب خوارزمی و سایر کتب
معتبره خاصه و عامه از حضرت امیر المومنین ع و ام سلمه و سلمان رضی الله عنهما روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه
بحد بلوغ رسید اکابر و اشراف قریش و صاحبان مال و ثروت و شرف حضرت آنحضرت را خواستگاری مینمودند
و هر یک از ایشان که اظهار این امر مینمودند حضرت رسول ص روی مبارک خود را از او میگردانید و اظهار کراهت میفرمود
تا هر یک از ایشان گمان میبردند که حضرت بر او خشمناک گشته یا وحی از آسمان بر مذمت او نازل شده است
و از جمله آنها که خطبه کردند ابوبکر علیه اللعنه بود و حضرت در جواب او گفت که کار او با خداست و بعد از او عمر علیه اللعنه

خطبه کرد و حضرت همان جواب فرمود و ایضاً بسندهای معتبره از حضرت امام رضا روایت شده است
که حضرت رسالت فرمود که آمد ملکی به نزد من گفت ای محمد بدرستیکه حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که حضرت فاطمه را
تزویج کردم بحضرت علی پس تزویج کن حضرت فاطمه را با او و امر کردم درخت طوبی را که بردارد دُر و یاقوت و مرجان
و بدرستیکه اهل آسمان شاد شدند از برای این و زود باشد که از ایشان دو پسر متولد شوند که بهترین جوانان بهشت باشند
و بایشان زینت یابند اهل بهشت پس شاد باش یا محمد که تو بهترین پیغمبران و آیندگانی و ایضاً بسندهای معتبر دیگر از حضرت موسی بن
جعفر روایت شده است که روزی حضرت رسالت نشسته بود که ناگاه ملکی بر آنحضرت داخل شد که بیست و چهار رو داشت
حضرت رسول فرمود که ای حبیب من جبرئیل هرگز ترا ندیده بودم در مثل اینصورت گفت که من جبرئیل نیستم منم محمود حق تعالی
مرا فرستاده است که نور را با نور جفت گردانی حضرت فرمود که کرا با کی گفت حضرت فاطمه را با حضرت علی چون ملک پشت
کرد حضرت دید که در میان دو کتف او نوشته بود که محمد رسول الله علی وصیه حضرت از او پرسید که چند گاه است که این
در میان کتف تو نوشته است ملک گفت پیش از آنکه حق تعالی حضرت آدم را بیافریند به بیست و چهار هزار سال بروایت
دیگر بیست و چهار سال بروایت عامه نام آن ملک صرصایل بود و بیست سر داشت و در هر سری هزار زبان داشت و
دستهای او بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین بود و در میان دو کتفش و بعد از شهادتین نوشته بود که علی ابن ابیطالب
مقیم الحجة و ایضاً در کتاب جلاء العیون مذکور است که شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که
که نزد من آمدند ابوبکر و عمر لعنهما میگفتند که چرا به نزد حضرت رسول صلعم نمیروی که فاطمه را خواستگاری نمائی پس رفتم
بخدمت آنحضرت و چون نظر مبارکش بر من افتاد خندان شد و فرمود که برای چه آمده ای ابوالحسن حاجت خود را
بیان کن پس عرض کردم بخدمت آنحضرت خویشی خود را و سابقه نمودن خود در اسلام و یاری کردن آنحضرت را
کرده بودم و جهادهائی که در راه دین بتقدیم رسانیده بودم حضرت فرمود که یا علی راست گفتی تو نیکوتری از آنچه یاد کردی
پس من گفتم یا رسول الله استدعا می نمایم که فاطمه را بمن تزویج کنی حضرت فرمود که پیش از تو جماعتی خواستگاری او

نمودند

نمودند و چون اظهار از نزد او مذکور میشد آثار کراهت از روی مبارک او مشاهده کردم ولیکن باش تا بروم
و نزد تو برگردم چون حضرت رسول بنزد حضرت فاطمه رفت حضرت فاطمه برخواست و ردای مبارک گشود و نعلین
مبارک بپای او کند و آب آورد و دستهای مبارکش را شست پس در خدمت آنحضرت نشست حضرت فرمود که ای فاطمه
و فرمود لبیک چه حاجت داری یا رسول الله حضرت فرمود که ای فاطمه میدانی قرابت علی ابن ابیطالب و فضیلت او را
و سبق اسلام او را و حقوق او را در دین خدا و من از حق تعالی سوال کردم که ترا تزویج نماید به بهترین خلق خود و
محبوبترین خلق بسوی او و در امر او خواستگاری تو سخنی گفت پس چه مصلحت میدانی حضرت فاطمه چون اینخبر را
بشنید ساکت گردید ولیکن روی مبارک خود را نگردانید و اظهار کراهت نفرمود پس حضرت رسول برخواست و فرمود
که الله اکبر ساکت شدن او علامت راضی شدن اوست پس در آنوقت جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد فاطمه را
تزویج کن بعلی ابن ابیطالب که حق تعالی علی را برای فاطمه را برای علی پسندیده است حضرت امیر المؤمنین فرمود که پس
تزویج فاطمه را بمن و ایضاً بروایت دیگر وارد شده که روزی ابوبکر و عمر لعنة الله و سعد بن معاذ رضی الله عنه در مسجد حضرت
رسول نشسته بودند و سخن از حسب حضرت فاطمه را بمیان آوردند پس ابوبکر بعلی گفت که اشراف قریش خواستگاری
کاری او از آنحضرت نمودند و حضرت در جواب ایشان فرمود که امر او بسوی پروردگار اوست اگر خواهد که او را تزویج
نماید خواهد نمود و حضرت علی ابن ابیطالب درین باب سخنی نگفت با حضرت و کسی نیز برای آنحضرت سخنی نگفت
و گمان ندارم که چیزی مانع شده باشد او را مگر تنگدستی و آنچه من میدانم آنست که خدا و رسول فاطمه را از برای او نگاه داشته اند
مگر برای او پس ابوبکر و عمر لعنهما و سعد ابن معاذ گفتند که برخیزید تا بنزد علی برویم و او را تکلیف نمائیم که خواستگاری
حضرت فاطمه را بکند و اگر تنگدستی او را مانع باشد ما او را مدد کنیم درین باب سعد ابن معاذ گفت که بسیار درست
دیده اید و برخواستند بخانه حضرت امیر المؤمنین رفتند و آنحضرت را در خانه نیافتند و در آنوقت حضرت شتر خود را
برده بود و در باغ مردی از انصار آب میکشید باجرت پس متوجه آنجا شدند و چون بخدمت آنحضرت رسیدند

فرمود که برای چه حاجت آمده اید ابوبکر ملعون که ای ابوالحسن هیچ خصلتی از خصال خیر نیست مگر آنکه تو بر دیگران
دران خصلت سبقت گرفته و رابطهٔ درمیان و حضرت رسول هم از جهة خویشی و مصاحبت دائمی و یاری و روابط معنوی
معلوم است و جمیع اشراف قریش حضرت فاطمه دختر آنحضرت را خواستگاری نمودند اجابت نفرمود و در جواب فرمود
که امر او با پروردگار است پس چه مانع است ترا که خواستگاری نمینمائی او را زیرا که مرا گمان است که خدا و رسول
او را برای تو نگاه داشته اند و از دیگران منع میکنند چون حضرت امیرالمومنین این سخنان را از ابوبکر ملعون شنید
آب از دیدهای مبارکش فرو ریخت و فرمود که اندوه مرا تازه کردی و آرزوی که در سینهٔ من پنهان بود هیجان آوردی
که باشد که حضرت فاطمه را نخواهد ولیکن باعث تنگدستی شرم میکنم از آنکه این معنی را اظهار کنم پس ایشان بهر نحو که بود
آنحضرت را راضی کردند که بخدمت آنحضرت رود و حضرت فاطمه را از آنحضرت خواستگاری نماید و حضرت شتر خود را گشود
و بخانه آورد و بست و نعلین خود را پوشید و متوجه خانهٔ حضرت رسالت شد و در آنوقت آنحضرت در حجرهٔ ام سلمه بود
و چون دست مبارک بر در زد ام سلمه گفت کیستی پس از آنکه حضرت بفرماید که منم علی حضرت رسول فرمود که برخیز
ای ام سلمه و در را بگشا که اینمرد کسیست که خدا و رسول او دوست میدارد و خدا و رسول را او دوست میدارد ام سلمه
گفت پدر و مادرم فدای تو باد کیست که تو در حق او چنین سخنی میگوئی و هنوز او را ندیده حضرت فرمود که ساکت باش
ای ام سلمه که این مرد سفاهت ندارد و از جا در نمی آید این برادر منست علی ابن ابو طالب است و محبوبترین خلق است
بسوی من ام سلمه گفت که من برجستم و مبادرت نمودم برای او و در را گشودن و پایم بدامن پیچید و از نهایت تعجیل نزدیک
بود که بسر در آیم چون در را گشودم حضرت علی ابن ابیطالب را دیدم پس بخدا سوگند که داخل خانه نشد تا آنکه دانست که
من به پردهٔ خود مراجعت کردم پس داخل شد بر رسول خدا و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته
حضرت رسول جواب او گفت که و علیک السلام ای ابوالحسن بنشین ام سلمه گفت که پس حضرت علی ابن ابیطالب
نشست در خدمت حضرت رسول بسوی زمین نظر میکرد و چنان مینمود که برای کاری آمده است و شرم میکند که اظهار کند

وازحیای

وازحیای آنحضرت سر بزیر افکنده بود پس چون رسول بعلم نبوت دانست که آنحضرت چه در خاطر دارد فرمود که ای ابوالحسن
چنان می بینم که برای کاری آمده حاجت خود را بگو و آنچه در خاطر داری اظهار کن و حاجتهای تو نزد من برآورده است
پس علی ابن ابیطالب گفت پدر و مادرم فدای تو باد و تو میدانی یا رسول الله که مرا از عم خود ابوطالب و فاطمه بنت اسد
گرفتی در وقتیکه من کودک بودم و از غذای خود مرا غذا داری و بآداب خود مرا تادیب کردی و نسبت بمن از پدر
و مادر مهربانتر بودی و حق تعالی مرا به برکت تو هدایت کرد و مرا نجات دادی از آنچه پدران و عموهای من بران بودند
از حیرت و ضلالت و بدرستیکه توئی یا رسول الله ذخیرهٔ من و شرف من در دنیا و آخرت و با آن کرامتها که حق تعالی به برکت
تو نسبت بمن کرده است میخواهم که خانه و زوجهٔ داشتم و آمده ام بسوی تو خطبه کننده و امیدوارم که دختر خود حضرت
فاطمه را بمن نمائی آیا بمن تزویج مینمائی یا رسول الله ام سلمه گفت که دیدم که روی مبارک رسول خدا از استماع
این سخنان شگفته شد و خندان گردید پس از روی تبسم با آنحضرت گفت آیا چیزی با خود داری که او را تو بآن تزویج
نمایم حضرت امیرالمومنین گفت پدر و مادرم فدای تو باد بخدا سوگند که بر تو پنهان نیست چیزی از امر من شمشیری
دارم و زرهی و شتری که بآن آب میکشم و چیزی بغیر از اینها مالک نیستم حضرت فرمود که اما شمشیر تو را بآن احتیاج
هست از برای جهاد در سبیل الله و مقاتله میکنی بآن با دشمنان خدا و شتر را آب میکشی بآن برای نخلستان خود و اهل خود
و اسباب خود را در سفرها بآن بار میکنی ولیکن تزویج میکنم بآن زره و بآن راضیم از تو ای ابوالحسن میخواهی ترا بشارت
دهم حضرت امیر گفت بلی فدای تو شوم بشارت ده مرا بدرستیکه تو همیشه با برکت و سعادت و میمنت و فیروزی بوده
در گفتار و کردار و درود خدا بر تو باد حضرت رسول فرمود که بشارت باد ترا ای ابوالحسن بدرستیکه حق تعالی حضرت فاطمه را
تزویج کرد در آسمان پیش از آنکه من او را بتو تزویج کنم در زمین و در همین موضع که نشسته ام پیش از آنکه تو بیائی ملکی
بر من نازل شد که روهای بسیار و بالهای بیشمار داشت و پیش از آن ملکی بمانند او ندیده بودم چون فرود آمد
گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته بشارت باد ترا ای محمد باجتماع اهل تو و پاکی نسل تو گفتم

خبر است که میدهی ای ملک گفت یا محمد منم سطائیل و موکلم بیکی از قایمهای عرش الهی از پروردگار خود
رخصت طلبیدم که ترا بشارت دهم و اینک جبرئیل از عقب من میرسد که ترا خبر دهد بکرامتهای حق تعالی نسبت
بتو هنوز سخن آن ملک تمام نشده بود که جبرئیل در رسید و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا نبی الله
پس حریر سفیدی از حریرهای بهشت بمن داد و در آن حریر دو سطر از نور نوشته بود گفتم ای حبیب من جبرئیل این حریر
و این نوشتها چیست گفت یا محمد حق تعالی خود بر احوال خلق مطلع بود و ترا از جمیع خلق برگزید پس ترا برسالت خود فرستاد
و بعد از تو بر جمیع خلق برگزید از برای تو برادری و وزیری و مصاحبی و دامادی پس دختر تو حضرت فاطمه علیها السلام را با وی تزویج
کرد گفتم ای حبیب من جبرئیل آن مرد کیست گفت ای محمد برادر تو در دنیا و آخرت و پسر عم تو در نسب حضرت علی ابن ابی طالب است
و بدرستیکه حق تعالی وحی کرد بسوی بهشتها که زینت یابید پس چنان زینت کردید بر وغات جنان و بسوی درخت طوبی
که بردار حلیها و زیورها و زینت کردن حوریان بهشت و حق تعالی امر کرد ملائکه را که جمع شوند در آسمان چهارم نزد
بیت المعمور پس هر ملکی که در بالای آسمان چهارم بود بسوی آن فرود آمد و هر ملکی که در زیر آسمان چهارم بود بالا رفت و حق تعالی
رضوان خزینه دار بهشت را امر کرد که منبر کرامت را نصب نماید در بیت المعمور و آن منبریست که حضرت آدم بر آن خطبه
خواند در روزی که عرض آسمان بر ملائکه میکرد و آن منبریست از نور پس حق تعالی وحی کرد بسوی ملکی از ملائکه حجب که اورا
راحیل میگویند که بر آن منبر بالا رود و حق تعالی را ستایش نماید و اورا بجلالت و بزرگی یاد کند و ثنا گوید حق تعالی را
بثنائی که سزاوار است و در میان ملائکه خوش زبانتر و نیکو بیان تر از او نیست پس بر منبر برآمد و حمد و ستایش
حق تعالی کرد بنحوی که سزاوار عظمت و جلالت بود و صدای شادی و فرح از جمیع آسمانها برآمد و جمیع اهل سموات
خورسند و شاد شدند و بروایت دیگر این خطبه را خواند حمد و سپاس خداوندی را سزاست که اولست پیش از
اول پیشینیان و باقیست بعد از فنای عالمیان حمد میکنیم اورا که گردانید ما را ملائکه روحانیان و گردانید
ما را از اقرار کنندگان به پروردگاری خود بر نعمتهای که بر ما تمام کرده است از شکر کنندگان و ما را محجوب گردانید

ازگناهان

از گناهان و مستور گردانید از عیبها و ما را ساکن گردانید در سموات و نزدیک گردانید بسوی سرادقات و از ما
زایل گردانید حرص بر شهوات و حرص خواهش ما را در تسبیح و تقدیس خود قرار داد آن خداوندی که رحمت
خود را پهن کرده است و بخشنده نعمتهای خود است جلیل تر است از آنچه با و نسبت میدهند مشرکان در
زمین و بلندتر است بعظمت و جلال خود از افتراهای که با و میبندند ملحدان پس بعد از آن سخنی چند گفت بدرستیکه
اختیار کرد خداوند جبار برگزیده گرامی و بنده پسندیده خود را برای کنیزی خود که بهترین زنان است و دختر بهترین
پیغمبران است و اشرف رسلان است پس پیوند کرد حبل آن پیغمبر را بحبل مردی از اهل او که مصاحب اوست و تصدیق
کننده دعوت اوست و مبادرت کننده است بسوی دین و ملت او علی ابن ابی طالب علیه السلام که پیوندی یافته بحضرت فاطمه
بتول دختر رسول بروایت اول جبرئیل گفت که پس حق تعالی وحی کرد که عقد نکاح ایشان را ببندم بدرستیکه من تزویج کردم
کنیز خود حضرت فاطمه دختر حبیب خود حضرت محمد را به بنده خود حضرت علی را پس بستم عقد نکاح را و گواه گرفتم ملائکه
مقربان را و گواهی ایشان را در این حریر نوشته است و بتحقیق که امر کرد پروردگار من مرا که این نامه را بر تو عرض کنم و
بمشک آنرا مهر کنم و برضوان خزینه دار بهشت بسپارم و بدرستیکه حق تعالی گواه گرفت ملائکه را بر تزویج حضرت فاطمه و امر کرد درخت
طوبی را که آنچه بار برداشته است از حلی و حلل فرو ریزد و بر ایشان نثار کند پس ملائکه و حور العین آن نثارها را ربودند
و هر آینه که حوریان از برای یکدیگر هدیه میفرستند و تفاخر میکنند تا روز قیامت یا محمد که خداوند عالمیان مرا امر کرده است
که امر کنم ترا تزویج کنی در زمین حضرت فاطمه را بحضرت علی علیه السلام و بشارت دهی ایشان را که حق تعالی کرامت خواهد کرد
بایشان دو پسر پاکیزه نجیب طاهر طیب خیر صاحب فضیلت در دنیا و آخرت یا ابا الحسن بخدا سوگند که هنوز از نزد
ما بالا نرفته بود که تو دست بدر زدی پس بیان کن من در باب تو جاری خواهم کرد امر پروردگار خود را ای ابوالحسن
بیرون رو که من از عقب تو می آیم بسوی مسجد و در حضور مردم فاطمه را بتو تزویج مینمایم و از فضیلت تو
ذکر خواهم کرد آنچه باعث روشنی دیده مبارک تو و دیده دوستان تو گردد در دنیا و آخرت حضرت امیر

المؤمنین ع فرمود که من از خدمت حضرت بیرون آمدم به سرعت متوجه مسجد شدم مرا چندان فرح و شادی رو
داده بود که وصف نمیتوانم کرد و چون ابوبکر و عمر لعنهم الله آنحضرت را برای امتحان فرستاده بودند و انتظار بیرون
آمدن میکشیدند سر راه بر آنحضرت گرفتند و پرسیدند که چه خبر داری حضرت فرمود که حضرت رسول دختر خود
حضرت فاطمه را بمن تزویج کرد و مرا خبر داد که حق تعالی در آسمان حضرت فاطمه را بمن تزویج نموده است و اینک
حضرت بیرون می آید در حضور مردم فاطمه را بمن تزویج کند چون ایشان این خبر را شنیدند و اظهار فرح و شادی
کردند و بمسجد برگشتند حضرت امیر ع فرمود که هنوز بمیان مسجد نرسیده بودیم که حضرت با ملحق شد و از روی مبارکش
اثر شادی و فرح ظاهر بود و بلال را فرمود که ندا کند مهاجران و انصار را که جمع شوند بر یکپایه منبر بالا رفت
و حمد و ثنای حق تعالی ادا کرد و فرمود که ای گروه مسلمانان در این روز جبرئیل نزد من آمد و خبر داد مرا که پروردگار
من ملائکه را نزد بیت المعمور جمع کرد و همه را گواه گرفت بر آنچه تزویج کرد کنیز خود را حضرت فاطمه دختر
حضرت رسول را به بندهٔ خود علی ابن ابیطالب ع و مرا امر کرد که حضرت فاطمه را با او تزویج نمایم در زمین و شما را
گواه میگیرم بر این پس نشست و با حضرت امیر ع فرمود که ای ابوالحسن برخیز و خواستگاری کن حضرت فاطمه را
از برای خود پس حضرت امیر المؤمنین برخواست و خطبهٔ در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود و بعضی از آن خطبه
اینست که حمد میکنم پروردگار را برای شکر نعمتها و احسانهای او و گواهی و شهادت میدهم بوحدانیت خدا
شهادتی که موجب خوشنودی و رضای او گردد و صلوات میفرستم بر محمد و آل محمد صلواتی که موجب زیادتی
قرب و منزلت او شود و بدانید که نکاح از جملهٔ چیزهاست که خداوند عالمیان امر کرده است بآن و پسندیده
او را و این مجلس و مجمع باقتضاء و قدر حق تعالی مرتب گردیده است و بتحقیق تزویج کرد بمن رسول خدا دختر خود
حضرت فاطمه را و مهر او را از این زره من گردانید و بروایت دیگر پانصد درهم گردانید و من راضی شدم
باین پس از او پرسید و گواه شوید پس مسلمانان از حضرت پرسیدند که آیا تزویج کردی با او حضرت فاطمه را یا رسول الله

حضرت فرمود

حضرت فرمود که بلی مسلمانان گفتند که خدا برکت دهد برای ایشان و بر ایشان و شمل ایشانرا جمع کند و حضرت
رسول ص بخانهٔ از ازواج خود برگشت و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که ابن بابویه و دیگران بسند
معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا صلوات الله علیهم اجمعین روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که من تزویج حضرت فاطمه ع در خواطر داشتم شب و روز در این خیال
بودم و جرات نمیکردم که بخدمت حضرت رسالت عرض نمایم تا آنکه روزی بخدمت آنحضرت رفتم فرمود یا علی
آیا میخواهی که ترا کدخدا کنم گفتم یا رسول الله خدا مصلحت مرا بهتر میداند و آنحضرت میخواست که یکی از زنان
قریش را بمن تزویج نماید و من میترسیدم که حضرت فاطمه ع از دست من بیرون رود روزی بخبر نشسته بودم که ناگاه
فرستادهٔ حضرت نزد من آمد و گفت اجابت کن حضرت را که ترا میطلبد بزودی بیا و هرگز آنحضرت را باین فرح
و شادی مشاهده نکرده بودیم حضرت امیر ع فرمود که بشتاب رفتم بخدمت آنحضرت و او در حجرهٔ ام سلمه
یافتم چون نظر مبارکش بر من افتاد اثر سرور و شادی از جبین مبارکش ظاهر شد و شکفته گردید و خندان شد
بحدی که نور دندانهای منورش ساطع شد پس فرمود که یا علی حق تعالی کفایت کرد از برای من آنچه اهتمام
داشتم از تو تزویج گفتم چگونه است یا رسول الله فرمود که جبرئیل نزد من آمد و از سنبل و قرنفل بهشت با خود آورده بود
پس من گرفتم آنها را و بوئیدم و گفتم سبب آوردن این سنبل و قرنفل چیست جبرئیل گفت که حق تعالی امر کرد ساکنان
بهشت را از ملائکه و هر که در بهشت است و زینت نمایند جمیع بوستانهای بهشت را با درختان و میوه ها و قصرهای آنها
و فرمود بادهای بهشت را که بوزند با انواع بوهای خوش و امر کرد حوریان بهشت را که تلاوت نمایند سورهای طه و یس و طواسین
و حمعسق را پس منادی از زیر عرش ندا کرد که امروز روز ولیمهٔ حضرت علی ابن ابیطالب است و بدرستیکه من شما را
گواه میگیرم که تزویج کردم حضرت فاطمه دختر حضرت محمد را بحضرت علی ابن ابیطالب برای آنکه پسندیدم ایشان را از برای
یکدیگر پس حق تعالی ابر سفیدی فرستاد که بارید بر ایشان مروارید و زبرجد و یاقوتهای خود و برخواستند ملائکه و فرو ریختند

از سنبل و قرنفل بهشت و این از نثار ملائکه است که برای تو آورده ام پس حق تعالی امر کرد ملکی از ملائکه بهشت را
که او را راحیل میگویند و در میان ملائکه بفصاحت و بلاغت او ملکی نیست که خطبه بخواند پس خطبه خواند که مثل آن خطبه را
اهل آسمان و اهل زمین نشنیده بودند پس منادی ندا کرد که ای ملائکه من و ای ساکنان بهشت من برکت فرستید
بر حضرت علی ابن ابیطالب که حبیب و دوست محمد است و بر حضرت فاطمه دختر محمد بتحقیق که من برکت فرستاده ام
بر ایشان بدرستیکه من تزویج کردم محبوبترین زنان خود را بسوی محبوبترین مردان خود بعد از پیغمبر آخر الزمان پس راحیل
گفت که برکتی بر ایشان فرستاده از آنچه مشاهده کردیم امروز ظاهر گردانیدی از کرامت ایشان چه خواهد بود
و حق تعالی ندا کرد که ای راحیل از برکت من بر ایشان آنست که جمع میکنم ایشانرا بر محبت خود و میگردانم ایشانرا
حجت خود بر خلق خود و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از ایشان خلقی خواهم آفرید و از ایشان ذریت بوجود
خواهم آورد و ایشانرا خزینه داران خود در زمین خواهم کرد و معدنهای علم خود خواهم گردانید و ایشان مردم را دعوت
خواهند کرد بسوی دین من و با ایشان حجت بر خلق تمام میکنم بعد از پیغمبران پس بشارت باد ترا ای علی حق تعالی
کرامتی کرده است ترا که با احدی از خلق خود چنین کرامتی نکرده و من تزویج کردم بتو حضرت فاطمه را چنانچه خداوند رحمن
او را بتو تزویج کرده و راضی شدم از برای حضرت فاطمه بآنچه خدا از برای او راضی شده پس بگیر زوجه خود را که تو
سزاوارتری باو از من و بتحقیق که خبر داد مرا جبرئیل که بهشت مشتاق است بسوی تو و فاطمه و اگر نه این بود
که حق تعالی مقدر کرده است که از شما بیرون آورد حجتهای خود را بر خلق هر آینه دعای بهشت و اهل بهشت را در حق شما
مستجاب میگردانید پس شاد در این باب زودی بایشان برسانند پس نیکو برادر و داماد و مصاحبی تو از برای من و کافیست
ترا خوشنودی دیگران پس حضرت امیر المؤمنین فرمود یا رسول الله آیا قدر من بجائی رسیده است که مرا در بهشت یاد
میکنند و حق تعالی مرا در میان ملائکه خود تزویج مینماید حضرت فرمود که چون حق تعالی گرامی دارد دوست خود را او را
گرامی میدارد و او را بآنچه چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد پس حق تعالی این کرامتها بتو عطا کرده است یا علی

پس حضرت

پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علیّ و علی والدیّ
وان اعمل صالحاً ترضیه واصلح لی فی ذریتی پس حضرت فرمود آمین یا رب العالمین و یا خیر الناصرین
و ایضاً در کتاب مزبور ذکر شده است که ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که روزی حضرت از خانه
بیرون آمد و روی خندان بود و نور از آن لامع بود مانند ماه تابان پس عبد الرحمن ابن عوف برخاست و گفت یا
رسول الله این نور چیست که در روی تو مشاهده میکنم حضرت فرمود بشارتیست که بمن رسیده است
در باب برادر و پسر عم و دختر من بدرستیکه حق تعالی تزویج کرده است حضرت فاطمه را او امر کرده است رضوان
خزینه دار بهشت را که درخت طوبی را بحرکت در آورد پس براتها بار آورد و درخت طوبی بعدد محبان اهلبیت
رسول خدا و آفرید در زیر آن درخت ملکی چند از ملائکه یک برات از آن براتها داد چون قیامت بر پا شود آن ملائکه
ندا کنند در میان خلایق پس نماند محبی از دوستان اهلبیت مگر آنکه یکی از آن براتها باو دهند و در آن برات نوشته باشد
که او آزاد است از آتش جهنم پس بواسطه برکت برادر و پسر عم و دختر من بندهای بسیار از آتش جهنم آزاد شوند
و ایضاً بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که روزی ام ایمن بخدمت حضرت رسالت
آمد و در میان چادر خود چیزی داشت حضرت با او گفت که با خود چه داری ای ام ایمن گفت بعروسی فلان
زن رفته بودم و بر او نثاری کردند و این از نثار است پس ام ایمن گریست و گفت یا رسول الله حضرت فاطمه را
تزویج کردی بر او چیزی نثار نشد حضرت فرمود که ای ام ایمن چرا دروغ میگوئی بدرستیکه خداوند عالمیان چون
تزویج کرد حضرت فاطمه را بحضرت علی امر کرد درختان بهشت را که نثار کنند بر اهل بهشت از زیورهای خود
و حلهای خود و یاقوتهای خود و مروارید خود و زمرد خود و حریر خود و برداشتند از آنها آنچه وصف نتوان کرد حق تعالی
درخت طوبی را بمهر حضرت فاطمه داد و آن درخت را در خانه حضرت امیر المؤمنین قرار داد و ایضاً از ابن بابویه بسند معتبر
از ابن عباس روایت شده است که حضرت فرمود که حق تعالی میان من و علی برادری انداخت و در بالای هفت آسمان

دختر مرا با او تزویج کرد و گواه گرفت بر تزویج ملائکه مقربان را و او را وصی و خلیفه من گردانید پس علی از من است
و من از اویم و دوست او دوست من است و دشمن او دشمن منست و بدرستیکه ملائکه تقرب میجویند بسوی
حق تعالی بمحبت او و ایضا از علی ابن ابراهیم بسند معتبر روایت شده است که هرگاه خواستگاری حضرت فاطمه نزد
حضرت رسالت میکرد حضرت روی مبارک از او میگردانید و اظهار کراهت مینمود و پس چون خواست که حضرت فاطمه
بحضرت امیر المومنین تزویج کند پنهان بحضرت فاطمه اظهار نمود حضرت فاطمه در جواب گفت اختیار من با تو است
ولیکن زنان قریش در حق حضرت علی میگویند آن مردیست شکم بزرگ و دستهای بلند دارد و بندهای استخوانش
کنده است و پیش سرش مو ندارد و چشمهای بزرگ دارد و پیوسته دندانهایش خندان گشاده است و مال ندارد
حضرت فرمود که ای فاطمه مگر نمیدانی که حق تعالی مشرف شد در دنیا مرا اختیار کرد بر جمیع مردان عالمیان ای فاطمه در شبی
که مرا باسمان بردند دیدم که بر صخره بیت المقدس نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بوزیره و نصرته بوزیره یعنی محمد را تقویت کردم بوزیر او و یاری کردم او را بوزیر او پس من از جبرئیل
پرسیدم که کیست وزیر من گفت حضرت علی ابن ابیطالب و چون بسدرة المنتهی رسیدم باز این نوشته را بر قوائم
عرش نوشته دیدم و چون داخل بهشت شدم درخت طوبی را دیدم در خانه حضرت علی و در بهشت هیچ قصری
و منزلی نیست مگر آنکه از درخت طوبی در آن شاخی هست و بالای آن درخت سبدها است از حلهای بهشت
سندس و استبرق و از برای هر بنده مومنی هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار حله هست و هیچ حله ازانها
بحله دیگر شبیه نیست و هر یک برنگیست و جامههای اهل بهشت از آن هست و در میان آن درخت نوریست کشیده
و عرض بهشت مانند عرض آسمان و زمین است و مهیا کرده اند انرا از برای آنها که ایمان بخدا و رسول آورده اند
و اگر سواره در میان آن درخت صد هزار سال بتازد از سایه او بدر نمیرود و اینست تفسیر قول حق تعالی که وظل ممدود
و پایین آن درخت میوههای اهل بهشت است و جامههای ایشان آویخته است در میان خانههای ایشان در هر شاخی

وازان صدنوع

ازان صد نوع از میوه است از آنمیوهها که شبیه آنها در دنیا دیده اید و از آنها که ندیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر
میوه که چیده میشود از آن درخت در همان ساعت مثل آن بجای آن میروید چنانچه حق تعالی فرموده است لا مقطوعة
ولا ممنوعة و در بیخ آن درخت نهری جاری میشود که از آن نهر منشعب میشود چهار نهر که حق تعالی فرموده است
که اول آن نهرها آبیست که هرگز متغیر نمیشود دویم نهرهای شیری که مزه اش متغیر نمیگردد سیم نهرهای شرابی که لذت
بخشنده است آشامندگان را چهارم نهرهای از عسل صاف کرده ای فاطمه حق تعالی بمن عطا کرده است در حق حضرت علی
هفت خصلت اول کسی است که با من از قبر بیرون می آید دوم و اول کسیست که با من بر صراط می ایستد
و خطاب میکند با آتش جهنم که اینرا بگیر و ازان بگذر سیم اول کسی است که با من جامه میپوشد چهارم اول کسی است
که با من در جانب راست عرش می ایستد پنجم اول کسی است که با من در درجات علیین ساکن میگردد ششم اول
کسی است که با من می نوشد از شراب سر بمهر بهشت و درین باید که رغبت کنند رغبت کنندگان ای فاطمه
اینها است که حق تعالی بحضرت علی کرامت کرده است در آخرت و مهیا کرده است برای او در بهشت اگر در دنیا
مال ندارد در آخرت این عظمت و جلال دارد و اما آنکه گفتی که شکم او بزرگ است حق تعالی او را مملو از علم گردانیده است
و او را از میان امت من بعلم من مخصوص ساخته و اما آنکه گفتی که پیش سرش مو ندارد و دیدهایش گشاده است
بدرستیکه حق تعالی او را بصفت حضرت آدم آفریده است و اما بلندی دستهای مبارک او پس حق تعالی برای آن دستهای
او را بلند گردانیده است که دشمنان خدا را بقتل رساند و حق تعالی به برکت او دین مرا غالب خواهد گردانید بر همه
دینها هر چند نخواهند مشرکان و بابرکت او حق تعالی فتحها کرامت خواهد کرد و مقاتله خواهد نمود با مشرکان و کافران
بر تنزیل قرآن و با منافقان و نفی کنندگان و بیعت شکنندگان و از دین بدر روندگان بر تاویل قرآن و حق تعالی
از پشت مبارک او بیرون خواهد آورد دو سید جوانان بهشت را و بانها عرش خود را زینت خواهد داد و در قیامت
ای فاطمه حق تعالی پیغمبری نفرستاد مگر آنکه فرزندان او را از صلب او قرار داد و ذریت مرا از صلب حضرت علی بیرون خواهد

واگر حضرت علی نبود ذریت من در زمین نمی‌ماند پس حضرت فاطمه ع فرمود که بر او اختیار نمیکنم اهل زمین را
پس حضرت فاطمه را بحضرت علی ع تزویج نمود و ایضا در کتاب جلاء العیون از حضرت امام محمد باقر روایت
شده است که حق تعالی بحضرت رسالت وحی کرد که من از جانب حضرت علی خمس دنیا و ثلث بهشت را بحضرت
فاطمه بخشیدم و از برای او در زمین چهار نهر مقرر ساختم نهر فرات و نهر مصر و نهروان و نهر بلخ تو او را
در زمین تزویج کن بپانصد درهم تا سنتی گردد از برای امت بروایت دیگر حضرت رسالت فرمود که یا علی من حضرت
فاطمه را بتو تزویج کردم بامر حق تعالی بر صداق خمس زمین و چهارصد و هشتاد درهم و ایضا در کتاب نور از حضرت امام
جعفر صادق روایت شده است که حق تعالی دنیا را و بهشت و دوزخ را مهر حضرت فاطمه گردانید که دشمنان خود را داخل
جهنم میکند و دوستان خود را داخل بهشت میکند و اوست صدیقه کبری و جمیع پیغمبران گذشته بر معرفت و ولایت
او مبعوث گردیده اند و ایضا از صاحب کتاب فردوس الاخبار از ابن عباس روایت شده است که حضرت رسالت
با حضرت امیر المومنین فرمود که یا علی حق تعالی حضرت فاطمه را بتو تزویج نمود و زمین را مهر او گردانید و هر که بر روی
زمین راه رود و دشمن تو باشد حرام بر زمین راه رود و ایضا از کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
و امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت امیر المومنین حضرت علیه السلام را تزویج نمود و بر برد کهنه
و زرهی که بسی درهم می ارزید و فراش پوست گوسفندی که هرگاه که میخواستند که بخوابند میگردانیدند و بر روی پشم
آن میخوابیدند برگشتیم بروایت سابق از شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که چون
حضرت رسول حضرت فاطمه را بحضرت علی تزویج کرده بنزد حضرت فاطمه آمد و او میگریست پرسید که سبب گریه تو
چیست بخدا سوگند که اگر در میان اهل بیت من از او بهتر کسی میبود هر آینه تو را با او تزویج میکردم و من تو را تزویج نکردم
با او ولیکن حق تعالی تو را با او تزویج کرد و خمس را مهر تو گردانید مادام که آسمان و زمین باقیست حضرت امیر المومنین فرمود
که حضرت رسول مرا فرمود که برخیز و زره را بفروش پس برخاستم و زره را فروختم و قیمت او را گرفتم و بخدمت آنحضرت

آوردم

آوردم و درهمها را در دامن مبارک حضرت ریختم آنحضرت از من نپرسید که چند است و من نیز نگفتم که چند است
پس یک کف از آن زرها گرفت و بلال را طلبید و باو داد و گفت از برای حضرت فاطمه بوی خوش بگیر پس دو کف از آن را بر گرفت
و با بوبکر ملعون داد و فرمود که برو ببازار و از برای حضرت فاطمه بگیر آنچه او را در کار است از جامه و اسباب البیت و
عمار ابن یاسر رضی الله عنه و جمعی از صحابه را از پی او فرستاد و همگی ببازار در آمدند هر یک از ایشان چیزی که اختیار
با بوبکر ملعون میفرمودند و بمصلحت او میخریدند پس پیراهنی خریدند بهفت درهم و مقنعه بچهار درهم و قطیفه سیاه خیبری
و کرسی که میانش را از لیف خرما بافته بودند و دو نهالی گرفته بودند از جامهای مصری یکی را از لیف خرما پر کرده بودند
و دیگری را از پشم گوسفند و چهار بالش گرفتند از پوست طایف که میانش را از علف اذخر پر کرده بودند و پرده
از پشم و حصیر هجری و دست آسیائی و بادیه مسی و مطهره از برای آب خوردن از پوست و کاسه چوبی از برای
شیر و مشکی از برای شیر و مشکی از برای آب و مطهره اندوده و سبوی سبزی و کوزهای از سفال چون همه اسباب را
خریدند بعضی را ابوبکر لعین برداشت و هر یک از صحابه بعضی را برداشتند و بخدمت حضرت رسول آوردند و حضرت
هر یک از آنها را بدست مبارک ملاحظه مینمود و میفرمود که خداوندا مبارک گردان اینرا بر اهلبیت در روایت
دیگر از دیده مبارکش آب ریخت و سر مبارک بجانب آسمان بلند کرد و فرمود که خداوندا برکت ده برای
گروهی که بیشتر ظرفهای ایشان سفال است حضرت امیر المومنین ع که بعد از این یکماه ماندم که با حضرت در مسجد
نماز گذاردم و بخانه برمیگشتم و از زفاف حضرت فاطمه خبری مذکور نمیساختم روزی زنان حضرت رسالت بمن گفتند که آیا
نمیخواهی که ما در باب برادر تو با حضرت رسول سخنی بگوئیم گفتم بکنید پس ایشان رفتند بخدمت رسول ام ایمن
گفت یا رسول الله اگر خدیجه زنده میبود هر آینه دیده او روشن میشد بزفاف حضرت فاطمه و برادرت که علی زوجه خود را
میخواهد پس روشن گردان دیده حضرت فاطمه را بشوهرش و جمع گردان این دو بزرگوار را و دیده ما را روشن گردان
باین امر حضرت رسول فرمود که چرا حضرت علی زوجه خود را از من نمیطلبد من منتظر طلب او بودم حضرت امیر المومنین

فرمود که گفتم یا رسول الله حیا مانع من شد پس روی مبارک بجانب زنان کرد و فرمود که کیست از زنان اینجا ام سلمه
گفت من حاضرم یا رسول الله و زینب و فلان و فلان حاضرند فرمود که مهیا کنید از برای دختر من و پسر عم من
حجره از حجرهای من ام سلمه گفت کدام حجره را یا رسول الله حضرت فرمود که حجره خود را مهیا کن و زنان خود را
فرمود که حضرت فاطمه را زینت کنند و آنچه او را در کار است بعمل آورند ام سلمه گفت از حضرت فاطمه پرسیدم
که آیا نزد تو بوی خوشی هست که از برای خود ذخیره کرده باشی گفت بلی شیشه آورد و از آن شیشه قدری در کف من
ریخت من بوی خوشی استشمام کردم که هرگز نکرده بودم چنین بوی خوشی پس از حضرت فاطمه پرسیدم این بوی
خوش کجاست فرمود که دحیه کلبی گاهی بخدمت پدرم رسول خدا می آمد و پدرم میفرمود بمن که ای فاطمه بیا
بالشی از برای عم خود بینداز و من بالش را می انداختم و دحیه بر روی او می نشست و چون برمیخواست در میان
جامهای او چیزی میریخت حضرت مرا امر کرد که آنها را جمع کنم پس حضرت امیر المؤمنین پرسید از سبب آنحضرت فرمود
که جبرئیل بود که بصورت دحیه کلبی می آمد و این عنبریست که در میان بالهای جبرئیل میریخت بروایت دیگر حضرت
فاطمه گلابی آورد که هرگز گلابی باین عطر ندیده بودم ام سلمه پرسید که این گلاب را از کجا آوردی حضرت فاطمه
گفت که چون حضرت رسول نزد من قیلوله میکرد عرق آنحضرت را میگرفتم و در شیشه میکردم و این گلاب عرق آنحضرت است
پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که حضرت رسالت مرا گفت یا علی برو از برای اهل خود طعام نیکو بساز و فرمود
که گوشت و نان را ما می آوریم و خرما و روغن را تو بیاور پس روغن و خرما گرفتم و آوردم و حضرت رسول جامه را
از دستهای مبارک خود بالا زد و بدست با برکت خود خرما را در میان روغن میشکست و حیس را میساخت
و از برای ما گوسفندی فربهی فرستاد و نان بسیاری از برای ما مهیا کرد چون طعام مهیا شد فرمود که یا علی هر که را
میخواهی طلب کن چون بمسجد در آمدم مسجد را از صحابه مملو یافتم و حیا مانع شد که بعضی را طلبم و بعضی را نطلبم
پس بر بلندی بر آمدم و ندا کردم که حاضر شوید بولیمه حضرت فاطمه پس جمیع اهل مسجد برخواستند و متوجه خانه شدند

و من بشرم

و من بشرم کردم از بسیاری مردم و کمی طعام چون حضرت رسول آن حالت را از من مشاهده کرد فرمود که من دعا
خواهم کرد که حق تعالی آن طعام را برکت دهد پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که از برکت دعای آنحضرت همه صحابه
سیر شدند و از آب آشامیدند و از برای ما دعا با برکت کردند و بیرون رفتند و ایشان زیاده از چهار هزار کس
بودند و از آن طعام هیچ کم نشد حضرت رسول فرمود که کاسه ها بیاورند و پر کردند کاسه ها را و بخانهای زنان خود
فرستادند پس کاسه طلبید پر از طعام کرد فرمود که این فاطمه و شوهر اوست چون آفتاب طلوع کرد حضرت رسول
ام سلمه را گفت بیاور فاطمه را پس ام سلمه حضرت فاطمه را آورد و دامان خود را بر زمین میکشید و عرق حیا
از آنحضرت میچکید و از غایت شرم بسر درآمد حضرت رسول فرمود که حق تعالی ترا از لغزش نگاه دارد در دنیا
و آخرت چون در پیش روی مبارک آنحضرت ایستاد حضرت نقاب را از رویش برداشت تا آنکه حضرت علی بن
ابی طالب خورشید جمالش را مشاهده کرد پس دست مبارک حضرت فاطمه را گرفت و بدست مبارک حضرت علی داد
و فرمود که خدا مبارک گرداند موصلت دختر رسول خدا را یا علی تو نیکو زوجه ایست حضرت فاطمه و با حضرت فاطمه
گفت نیکو شوهری است حضرت علی ع پس بروید بسوی خانه خود و کاری مکنید تا من بیایم حضرت امیر المؤمنین فرمود
که دست مبارک حضرت فاطمه را گرفتم و بخانه بردم و فاطمه را یکجانب صفه نشانیدم و خود یکجانب دیگر نشستم
و هر یک از شرمندگی سر بزیر انداخته بودیم پس آنحضرت تشریف آوردند و فرمودند که کیست در اینجا گفتیم داخل شو
یا رسول الله مرحبا بتو ای زیارت کننده و ای داخل شونده داخل شد و حضرت فاطمه را در پهلوی خود نشانید و فرمود
که ای فاطمه آب بیاور حضرت فاطمه برخواست و کاسه را پر از آب کرده نزد آنحضرت آورد پس حضرت جرعه ای از آن
آب در دهان مبارک خود کرد و مضمضه فرمود و باز بآن ظرف ریخت پس قدری آب بر سر مبارک حضرت فاطمه
و فرمود که روی مبارک بجانب من کن قدری از آن آب در میان پستانهایش پاشید پس فرمود که پشت مبارک
بجانب من کن و قدری از آن آب در میان دو کتف مبارک آنحضرت پاشید پس فرمود که خداوندا این دختر

من است لوئی من خداوند الود را و نه خود گردان و اطاعت کننده فرمان بردار خود گردان و اهل او را
برای او مبارک گردان پس فرمود که ای نزدیک شو با اهل خود خدا برکت دهد برای تو و رحمت خدا بر شما باد ای
اهلبیت که خدا ستوده جمیل است و بزرگوار است و القیاس بسند معتبر دیگر روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین فرمود که در شب
زفاف حضرت رسالت به نزد من آمد دست مرا گرفت و فرمود که برخیز بنام خدا و بگو بر روم با برکت خدا و آنچه
خدا خواهد واقع میشود و قوتی نیست در امور مگر بخدا توکل کردم بر خدا پس مرا آورد و بنزد حضرت فاطمه نشاند
و فرمود که خداوندا این هر دو محبوب خلق‌اند لوئی من پس تو دوست دار ایشان را و برکت ده در فرزندان ایشان
و از جانب خود بر ایشان حافظی مقرر کن و پناه میدهم ایشان را بتو و ذریت ایشان را از شیطان رجیم و انصار از کتاب
جلاء العیون ذکر شده است که در کتب معتبرهٔ خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده‌اند حضرت رسول
در مجمع صحابه حضرت فاطمه را بمن تزویج نمود بعد از آن یکماه صبر کردم و از حضرت فاطمه چیزی در خدمت حضرت رسول
ذکر نکردم از شرم آنحضرت و لیکن هر گاه می‌نشستم میفرمود که ای ابوالحسن چه نیکوست زوجهٔ تو شاد باش ای ابوالحسن
که تزویج کردم تو بهترین زنان عالمیان چون گذشت به نزد من آمد برادرم عقیل ابن ابیطالب و برادر دیگر
جعفر و عقیل گفت ای برادر هیچ چرا اینقدر شاد نشدم مانند شادی که بهم رسید از تزویج تو با فاطمه دختر
محمد ای برادر چرا از آنحضرت سؤال نمیکنی که حضرت فاطمه را بتو دهد و دیدهٔ ما روشن شود بزفاف شما
حضرت فرمود که بخدا سوگند که من نیز میخواهم و لیکن حیا مانع است مرا که این معنی را در خدمت آنحضرت
اظهار کنم پس عقیل مرا سوگند داد و برداشت و با خود برد و در اثنای راه ام ایمن را ملاقات کردیم
ام ایمن گفت که بگذارید من در این باب با حضرت سخنی بگویم که سخن زنان در این بابها انفع است
پس ام ایمن برگشت به نزد ام سلمه رضی الله عنها و با او در این باب مصلحت کرد و ام سلمه سایر زنان حضرت را
طلبید و همه رفتند بخدمت آنحضرت در وقتی که حضرت در حجرهٔ عایشه ملعونه بود و بخدمت آنحضرت عرض

کردند

کردند که برای امری جمع شده‌ایم که اگر خدیجه در حیات بود دیده‌اش روشن میگردید ام سلمه گفت که
چون نام خدیجه را بردیم حضرت گریان شد و فرمود که مثل خدیجه کجا است مرا تصدیق کرد در وقتیکه
همه مرا تکذیب کردند و مرا یاری کرد بر دین خدا و معاونت کرد مرا بمال خود و حق تعالی مرا امر کرد که بشارت دهم
خدیجه را که حق تعالی خانه در بهشت از قصبات بهشت از زمرد بنا کرده است و در آنخانه تعب و مشقت نخواهد بود
ام سلمه گفت که ما کشیم پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله هرچه در فضایل خدیجه بیان کنی همه حقیقت
او و برحمت پروردگار خود واصل گردیده و بکرامتهای حق تعالی رسیده و خدا او را گرداند برادر نعمتهای خود را
و برحمت خود میان ما او در بهشت جمع کند و دیگر برادر تو در دنیا و پسر عم در دین فضیلت تو در نسب علی ابن ابیطالب
میخواهد که زوجهٔ او حضرت فاطمه را باو تسلیم نمائی حضرت فرمود که ای ام سلمه علی چرا خود از من سؤال نکرد ام سلمه
گفت که حیا مانع است او را یا رسول الله ام ایمن گفت که حضرت رسول با من گفت که برو و حضرت علی را حاضر ساز
پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون ام ایمن مرا طلبید و بخدمت رفتم زنان او بیرون رفتند و من در خدمت
آنحضرت نشستم و از شرم سر مبارک بزیر افکندم پس حضرت فرمود که میخواهی که زوجهٔ ترا بتو بنمایم پس من
از شرم سر مبارک بزیر افکندم گفتم بلی فدای تو شود پدر و مادرم حضرت فرمود که امشب یا فردا شب انشاء الله
حضرت فاطمه را بتو تسلیم میکنم پس من از خدمت حضرت شاد بیرون آمدم و حضرت زنان خود را طلبید
و امر فرمود که حضرت فاطمه را زینت کنند و او را خوشبو گردانند و حجره را برای او فرش کنند و از قیمت زره
که بام سلمه سپرده بود ده درهم گرفته و بمن داد و فرمود که یا علی خرما و روغن و کشک بخر پس خریدم و بخدمت آنحضرت
آوردم حضرت آستین مبارک خود را برزد و سفرهٔ از پوست طلبید و بدست مبارک خود خرما و روغن و کشک را
ممزوج میکرد تا آنکه حیس را ساخت پس فرمود که یا علی هر کرا میخواهی بطلب پس بسوی مسجد آمدم در وقتیکه
صحابهٔ آنحضرت همه در مسجد جمع بودند و گفتم حضرت رسول شما را طلبیده است بیائید پس همه برخواستند

و متوجه خانهٔ آنحضرت شدند و من برگشتم و بخدمت آنحضرت عرض کردم که جماعت بسیاری آمدند پس حضرت دستمالی
بر روی سفره افکند و فرمود که ده کس را بیاور که طعام بخورند و بیرون روند و ایشان را این نحو می آمدند
و طعام میخوردند و بیرون میرفتند و از طعام هیچ کم نمیشد تا اینکه همه مردم از آن طعام تناول کردند به برکت
آنحضرت بروایت دیگر ندای حضرت امیر المؤمنین باعجاز آنحضرت رسید بجمیع اهل مدینه و از باغستانها و نخلستانها
و زراعتهای خود متوجه خانهٔ آنحضرت شدند و از برای ایشان قطعها در زمین افکندند و همه از آن طعام خوردند
و سیر شدند و عدد ایشان زیاده از چهار هزار نفر بودند و تا آخر روز می آمدند و از آن طعام میخوردند و چیزی کم نمیشد
ام سلمه گفت که پس حضرت رسول و حضرت علی و حضرت فاطمه را طلبید و حضرت علی را بدست مبارک راست خود
گرفت و حضرت فاطمه را بدست مبارک چپ و هر دو را بسینهٔ سکینهٔ خود چسبانید و میان دو دیدهٔ ایشان
خود را بوسید و حضرت فاطمه را بحضرت علی تسلیم کرد و گفت یا علی نیکو زنیست زن تو پس روی مبارک بحضرت
فاطمه کرد و فرمود که نیکو شوهریست شوهر تو پس برخاست و ایشان را با خود برد تا آنکه داخل کرد ایشان را بخانهٔ
که از برای ایشان مهیا کرده بودند و از خانه بیرون آمد و دو پیکر در را بدستهای مبارک خود گرفت و فرمود که
خدا شما را مطهر گرداند و نسل شما را پاک و پاکیزه گرداند من یارم هر که با شما یار است و جنگم هر که با شما جنگ است شما را
بخدا می سپارم و خدا را خلیفهٔ خود بر شما میگردانم و بروایت دیگر فرمود که مرحبا بدو دریای علم که با یکدیگر ملاقات
کردند و مرحبا بدو نجم آسمان سعادت و شرف که با یکدیگر مقرب گردیده اند حضرت امیر فرمود که سه روز حضرت رسالت
بنزد ما نیامد چون صبح روز چهارم شد خواست که بنزد ما آید و اسما بنت عمیس را دید که در بیرون حجرهٔ ما ایستاده است
با او فرمود که برای چه اینجا ایستادهٔ و مرد بیگانه در این حجره هست اسما گفت پدر و مادرم فدای تو باد عروس را البته
شوهر ملیر ناچار است زنی که بنزد او باشد و بخدمات او قیام نماید و من برای خدمت او ایستاده ام حضرت فرمود
که ای اسما حق تعالی حوایج دنیا و آخرت ترا برآورد حضرت امیر فرمود که آن بامداد بسیار سرد بود و من و فاطمه در زیر

عبا خوابیده بودیم چون سخن حضرت را شنیدیم خواستیم که برخیزیم حضرت ما را سوگند داد که بحق من بر شما که
از جای خود حرکت مکنید تا من برگردم بسوی شما پس بحال خود ماندیم تا حضرت بر بالین ما آمد و نزدیک ما نشست
و پاهای مبارک خود را در میان ما داخل کرد پس من پای راستش را گرفتم و بسینهٔ خود چسبانیدم و حضرت فاطمه پای چپش را
گرفت و بسینهٔ خود چسبانید و پاهای مبارکش را گرم کردیم چون پاهای مبارکش گرم شد فرمود که یا علی کوزهٔ آبی بیاور
چون کوزه را آوردم سه مرتبه آب دهان مبارکش را در آن انداخت و آیهٔ چند از قرآن بر آن خواند پس فرمود که یا علی
ازین آب بخور و اندکی در ته کوزه بگذار چون آشامیدم باقی آبرا در سرم و سینه ام ریخت و فرمود که حق تعالی رجس را
از تو دور گرداند ای ابو الحسن و پاک گرداند ترا از گناهان و عیبها پاک گرداند و فرمود که آب تازهٔ بیاور چون
بیاوردم باز سه مرتبه آب دهان مبارک خود را در آن ریخت و آیات بر او خواند و بحضرت فاطمه داد و فرمود
بیاشام و اندکی در ته اش بگذار پس باقی ماندهٔ آبرا در سر و سینهٔ مبارک آنحضرت ریخت و فرمود که خداوند رجس را
از تو دور گرداند و پاک گرداند ترا از گناهان و عیبها پاک گرداند و مرا از خانه بیرون کرد و با حضرت فاطمه
خلوت کرد و از او پرسید که چه حال داری ای دختر و شوهر خود را چگونه یافتی فاطمه گفت ای پدر نیکو شوهریست و لیکن
زنان قریش به نزد من آمدند و گفتند که حضرت رسول ترا تزویج کرده است بمردی که پریشانست و مالی ندارد
حضرت فرمود که ای دختر پدر تو و شوهر تو پریشان نیستند تحقیق که عرض کردند بر من گنجهای زمین را و من نخواستم
و اختیار ثواب آخرت کردم ای دختر اگر بدانی آنچه پدر تو میداند هر آینه دنیا در نظر تو قدری نخواهد بود و بخدا
سوگند ای دختر در خیرخواهی تو هیچ تقصیر نکردم و ترا بکسی تزویج کردم که اسلامش از همه کس پیشتر است و علمش
از همه بیشتر است و حلمش از همه بزرگتر است ای دختر حق تعالی از میان اهل زمین دو کس را اختیار کرده است یکی را پدر تو گردانید
و دیگری را شوهر تو ای دختر نیکو شوهریست شوهر تو در هیچ امر مخالفت او را روا مدار پس حضرت صدا زد و مرا طلبید گفتم
لبیک یا رسول الله پس فرمود که داخل خانهٔ خود شو و مهربانی کن با زوجهٔ خود بدرستیکه حضرت فاطمه پارهٔ تن منست و هر چه او را

بر روی می آورد و مرا بر روی می آورد و هرچه او را شاد کرداند مرا شاد میکرداند شما را الخبر ای پیغمبر خدا
و حذار اخلیفهٔ خود میکردانم بر شما حضرت امیر المومنین فرمود که بخدا سوگند که تا فاطمه از دنیا رفت هرگز
امری که بر طبع او گران باشد بجا نیاوردم و هرگز او مرا بغضب نیاورد و در هیچ امری نا فرمانی من نکرد و هرگاه
که باو نظر میکردم جمیع غمها و المها از سینهٔ من بیرون میرفت حضرت امیر المومنین فرمود که چون حضرت رسول
برخواست که بیرون رود حضرت فاطمه گفت ای پدر بزرگوار من طاقت خدمت خانه ندارم پس خادمی
از برای من بگیر که مرا خدمت کند و مرا یاری کند امور خانه حضرت فرمود که میخواهی چیزی که از خادم بهتر باشد
ای فاطمه حضرت امیر که بگو بلی حضرت فاطمه گفت ای پدر میخواهم انچه بهتر است از خادم حضرت فرمود که در هر روز
سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو که این صد تسبیح است در زبان
و هزار ثواب دارد در میزان ای فاطمه اگر اینرا در صبح هر روز بگوئی حق تعالی کفایت میکند امور دنیا و آخرت تورا
و ایضا در کتاب مزبور بسند حسن از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که غیرت در حلال روایت
بعد از انکه حضرت رسالت پناه بحضرت علی و حضرت فاطمه ع در شب زفاف گفت که کاری مکنید تا من بنزد شما
بیایم چون بنزد ایشان آمد پاهای مبارک خود را در میان دراز کرد و در رخت خواب و ایضا از قطب راوندی
روایت شده است که در هنگام ولیمهٔ حضرت فاطمه جبرئیل ع هدیه از آسمان آورد و انشیدی بود که در آن
نان و مویز بهشت بود و یک به از میوه های بهشت آورد و حضرت رسول بدست مبارک خود بدو نیم کرد و نصف
انرا بحضرت علی داد و فرمود که این هدیه ایست از بهشت برای شما و ایضا از ابن شهر اشوب روایت شده است
که جبرئیل ع از آسمان حله از برای حضرت فاطمه ع آورد که قیمت آن برابر جمیع دنیا بود و چون آنحضرت
آن جامه را پوشید جمیع زنان قریش متحیر شدند زیرا که مثل آن ندیده بودند و گفتند از کجا آوردی این را حضرت
فاطمه فرمود که این از جانب خداست و ایضا از شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت موسی ابن جعفر ع روایت

شده است

شده است که چون شب زفاف حضرت فاطمه شد حضرت استر اشهب خود را حاضر ساخت و قطیفهٔ بروی
ان افکند و حضرت فاطمه را بر ان سوار کرد و امر کرد سلمان را که سر استر را بکشد حضرت رسول ع از پای استر میرفت
پس در اثنای راه در میان هوا صدای بسیار شنیدند ناگاه جبرئیل فرود آمد با هفتاد هزار ملک و میکائیل ع فرود
آمد با هفتاد هزار ملک حضرت از ایشان پرسید که از برای چه بزمین امده اید گفتند آمده ایم برای زفاف حضرت و
حضرت امیر صلوات الله علیهما پس جبرئیل و میکائیل تکبیر گفتند و ملائکه با ایشان موافقت کردند و حضرت رسول
هم تکبیر گفت پس تکبیر گفتن در عروسیها در آن شب مقرر شد و ایضا در کتاب جلاء العیون از جابر انصاری
روایت شده است که چون شب زفاف حضرت فاطمه شد حضرت رسول در پیش بود و جبرئیل از جانب راست
و میکائیل از جانب چپ بود و هفتاد هزار ملک از عقب آنحضرت بودند و تسبیح و تقدیس حق تعالی میگفتند تا طلوع صبح
بروایت دیگر حضرت ع فرمود که دختران عبد المطلب را که همراه حضرت فاطمه بروند و فرح و شادی کنند و رجزها بخوانند
و تکبیر و تحمید حق تعالی بگویند و چیزی که خدا نمی پسندد نگویند جابر گفت که پس حضرت رسول آنحضرت را بر ناقهٔ خود
سوار کرد و بروایت دیگر بر استر اشهب خود سوار کرد و سلمان مهارش را گرفت و بر دورش هفتاد حوریه میرفتند
و حضرت رسول و حمزه و عقیل و جعفر و اهلبیت از عقب او میرفتند و شمشیرهای برهنه در دست داشتند
و زنان حضرت رسالت از پیش او میرفتند و رجز میخواندند تا آنکه حضرت علی و حضرت فاطمه علیهم السلام را
در حجرهٔ عزت و سعادت بیکدیگر سپردند و چون صبح شد حضرت رسالت بنزد ایشان آمد و کاسهٔ
از شیر برای ایشان آورد و بحضرت فاطمه فرمود که بخور فدای تو گردد پدرت و بحضرت امیر المومنین فرمود
که بیاشام فدای تو گردد پسر عمت و ایضا در کتاب مزبور روایت شده است که در مبارکباد زفاف حضرت فاطمه
مردم میگفتند بالرفاء والبنین چنانچه میان ایشان متعارف بود یعنی انس و محبت معروف باد و با
پسرها و حضرت رسول ع فرمود که چنین بگوئید علی الخیر والبرکة یعنی انس را و حب با خیر و برکت باد و ایضا

از کتاب کشف الغمه از اسماء بنت عمیس روایت شده است که گفت شنیدم از حضرت فاطمه که فرمود که شبی
حضرت امیر المومنین در فراش من آمد شنیدم که زمین با آنحضرت سخن میگفت از آنحالت ترسان گردیدم چون
صبح شد حضرت به نزد من آمد و مرا ترسان یافت چون قصه را بآنحضرت نقل کردم بسجده درآمد و شکر حق تعالی بتقدیم
رسانید پس سر مبارک از سجده برداشت فرمود که ای فاطمه بشارت باد ترا بفرزندان طیبت فیکو بدرستیکه حق تعالی
شوهر ترا فضیلت داده است بر سایر خلق خود و امر کرده است زمین را که خبر دهد او را بانچه بر روی او واقع
میشود از مشرق تا مغرب و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که در کتاب علل الشرایع و بشارة المصطفی
و مناقب بسندهای معتبر از ابو ذر و ابن عباس روایت کرده اند که چون جعفر طیار در حبشه بود در برای او کنیزی بهدیه فرستادند
که قیمت آن چار هزار درهم بود و چون جعفر بمدینه آمد آن کنیز را برای برادر خود حضرت امیر المومنین ع بهدیه فرستاد
و آن کنیز خدمت آنحضرت میکرد روزی حضرت فاطمه بخانه در آمد دید که سر مبارک حضرت امیر المومنین ع در دامن
آن کنیز است چون آنحالت را مشاهده نمود متغیر گردید و پرسید که آیا کاری کردی با او حضرت امیر المومنین فرمود
که بخدا سوگند نه ای دختر محمد که کاری نکردم الحال آنچه میخواهی بگو تا بجا آورم حضرت فاطمه فرمود که میخواهم رخصت دهی
که بخانه پدرم روم حضرت فرمود که رخصت دادم پس حضرت فاطمه چادر بر سر مبارک کرد و برقع افکند و متوجه
خانه پدر بزرگوار خود گردید و پیش از آنکه حضرت فاطمه بخدمت پدر رسد جبرئیل از جانب خداوند جلیل بر آنحضرت
نازل شد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که اینک حضرت فاطمه بنزد تو می آید برای شکایت حضرت
علی از تو در باب علی چیزی قبول مکن چون حضرت فاطمه داخل شد حضرت رسول ص فرمود که بشکایت علی آمده گفت
بلی برب الکعبه پس فرمود که برگرد بسوی حضرت علی و بگو برغم انف خود راضیم آنچه کنی پس برگشت بخدمت حضرت
امیر المومنین ع و سه مرتبه گفت برغم انف خود راضیم بانچه رضای تو در آنست حضرت امیر فرمود که ای فاطمه شکایت
مرا کردی بحبیب من و دوست و یار من رسول خدا و اسوتاه از شرمندگی نزد آنحضرت خدا را گواه میگیرم ای فاطمه که آن جاریه را

آزاد کردم

آزاد کردم از برای رضای حق تعالی و چارصد درهم که از قضای من زیاده آمده است تصدق میکنم بر فقرای
مدینه پس جامه و نعلین پوشید و متوجه خدمت حضرت رسول شد بار دیگر جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد
حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که بگو بحضرت علی که بهشت را بتو عطا کردم برای آزاد کردن جاریه و برای خوشنودی
حضرت فاطمه و اختیار جهنم را بتو دادم برای چارصد درهم که تصدق کردی پس داخل بهشت کن هر کرا خواهی
برحمت من و هر کرا خواهی از جهنم بیرون آور بعفو من پس درین وقت حضرت امیر المومنین فرمود که منم قسمت
کننده میان بهشت و دوزخ بدانکه مؤلف کتاب جلاء العیون رحمه الله بعد ازین حدیث فرموده است که
در کارهای بزرگان دین و مقربان درگاه رب العالمین تفکر نمباید نمود و هر چه از ایشان برسد در مقام
تسلیم و انقیاد میباید بود و باید دانست که این معارضه ها بحسب ظاهر قسمی باید و در واقع مشتمل بر مصلحتهای
نامتناهی باشد و میتواند بود که برای آن باشد که جلالت ایشان بر دیگران ظاهر گردد و ایضا در کتاب
مذکور از کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده است که روزی حضرت فاطمه شکایت کرد از حضرت امیر
به نزد [illegible] رسالت که هر چه بهم میرساند میان فقرا و مساکین قسمت میکند حضرت فرمود که ای فاطمه میخواهی
مرا بخشم آوری در باب برادرم و پسر عمم بدرستیکه خشم او خشم منست و خشم من خشم خداست پس حضرت
فاطمه فرمود که پناه میبرم بخدا از غضب خدا و رسول و ایضا از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است
که حق تعالی وحی کرد بحضرت رسول که حضرت فاطمه را بگو که نافرمانی حضرت علی نکند که اگر او بغضب آید
من بغضب می آیم از برای غضب او و ایضا مذکور است که ابن شهرآشوب از آنحضرت ع روایت
کرده است که حق تعالی بر حضرت امیر المومنین حرام گردانیده بود زنان دیگر را تا حضرت فاطمه در حیات بود زیرا
که او طاهره بود و هرگز حایض نمیشد و ایضا در کتاب جلاء العیون ذکر شده است که محققان گفته اند که حق تعالی
در سوره هل اتی انواع نعمتهای بهشت را ذکر نموده است و متعرض حوریان نگردیده است شاید که چون این سوره

برای این سوره برای اهلبیت نازل شده است حق تعالی برای رعایت حضرت فاطمه جور ایشان را ذکر نکرده بشر

فصل ششم در بیان فضایل و مناقب حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و بیان بعضی از مکارم اخلاق
و محاسن آداب و معجزات ایشان است و بیان بعضی از معجزات که از تربت شریف حضرت امام حسین ع بظهور رسیده
کتاب جلاء العیون از طریق خاصه و عامه روایت شده است که حضرت رسالت فرمود که حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین دو امامند خواه امامت بنمایند و خواه از جور ظالمان پنهان دارند و ایضاً در کتاب مزبور
از کتاب کفایه از حضرت امیر المؤمنین روایت شده است که آنحضرت بحضرت امام حسن و حضرت امام حسین ع
گفت که امامید شما بعد از من و بهترین جوانان اهل بهشتید و معصومید از گناهان خدا شما را حفظ نماید و لعنت کند
کسی را که با شما دشمنی کند و ایضاً در کتاب مزبور از کتاب حلیة الاولیاء و مسند احمد و کتب معتبره عامه روایت
شده است که روزی حضرت رسالت را حالت نزول وحی عارض شد و چون باز آمد فرمود که ملکی بر من
نازل شد که پیش از این هرگز بر من نازل نشده بود و از حق تعالی رخصت طلبیده بود که بر من سلام کند و بشارت دهد
مرا که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و حضرت فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و ایضاً
از طریق مخالفان روایت شده است که حضرت رسالت فرمود که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین دو گوشواره عرشند
و فرمود که بهشت با حق تعالی گفت که در من ساکن گردانیدی ضعفا و مساکین را حق تعالی باو ندا کرد که آیا راضی نیستی که
من رکنهای تو را زینت داده ام بحضرت امام حسن و حضرت امام حسین ع پس بهشت بر خود بالید چنانچه عروس بر خود
میبالد و ایضاً بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که حضرت رسالت ص فرمود که هر که خواهد چنگ در زند
بعروة الوثقی آنکه حق تعالی در قرآن فرموده است که گسستن ندارد پس حضرت علی بن ابیطالب و حضرت امام حسن و حضرت امام
حسین را دوست میدارد بدرستیکه حق تعالی ایشان را در عرش عظمت و جلال خود دوست دارد و ایضاً از ابن قولویه بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده است که حضرت رسالت فرمود که مرا غافل کرده اند این دو پسر یعنی

حضرت امام حسن

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما از آنکه دیگری را بعد از ایشان دوست دارم بدرستیکه پروردگار
من مرا امر کرده است که دوست دارم ایشان را و دوست دارم کسی را که ایشان را دوست دارد و ایضاً از طریق
مخالفان روایت شده است که عمران بن حصین گفت که حضرت رسالت بمن گفت که هر چیز را در دل آدمی
محلی است و هیچ چیز در دل من محل این دو پسر را ندارد یعنی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین عمران گفت
تو اینقدر ایشان را دوست میداری حضرت فرمود که ای عمران آنچه تو نمیدانی از دوست داشتن ایشان زیاده است
از آنچه تو میدانی بدرستیکه خدا امر کرده است بمحبت ایشان و ایضاً روایت شده است که ابوذر رضی الله عنه
میگفت که امر کرد مرا رسول خدا بدرستیکه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین ع را پس من دوست میدارم ایشان را
و هر که ایشان را دوست میدارد من او را دوست میدارم برای آنکه حضرت رسالت ایشان را دوست میداشت
و ایضاً از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت رسالت ص فرمود که هر که حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین ع را دشمن دارد چون روز قیامت بیاید در روی او هیچ گوشت نباشد شفاعت من باو نرسد
و ایضاً بسند صحیح از حضرت امام موسی کاظم ع روایت شده است که روزی حضرت رسالت دست مبارک
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را گرفت و فرمود که هر که دوست دارد این دو پسر را و پدر و مادر ایشان را
پس او با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضاً از شیخ مفید از طریق مخالفان روایت شده است
که حضرت رسالت فرمود که هر که حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را دوست دارد من او را
دوست دارم و هر که من او را دوست دارم خدا او را دوست دارد و هر که او را خدا دوست دارد
داخل بهشت گرداند و هر که ایشان را دشمن دارد او را داخل جهنم کند و ایضاً از ابن قولویه روایت شده است
که ابوذر رضی الله گفت که دیدم روزی حضرت رسالت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را میبوسید و میفرمود
که هر که دوست دارد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما و ذریت ایشان را از روی اعتقاد زبانش

آتش روی او نرسد هرچند گناهش بعدد ریگ بیابان باشد مگر آنکه گناهی داشته باشد که او را از ایمان بدر برد
و ایضا از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت رسالت فرمود که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
دو گل بوستان منند و ایضا از ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت رسول فرمود
که فرزند گلیست از برای آدمی و دو گل من در دنیا حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام اند و ایضا از طریق مخالفان
روایت شده است که روزی حضرت رسالت نماز میکرد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین آمدند و بر پشت مبارک آنحضرت سوار شدند
چون سر مبارک از سجده برداشت ایشان را با نهایت لطف و مدارا گرفت چون باز بسجده رفت باز ایشان سوار شدند
چون از نماز فارغ شد هر یکی را بر یکی از رانهای مبارک خود نشانید و فرمود که هر که مرا دوست دارد باید که این دو فرزند
مرا دوست دارد و ایضا از جابر انصاری روایت شده است که گفت روزی بخدمت حضرت رسالت رفتم دیدم
که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما را بر پشت مبارک خود سوار کرده بود و فرمود که نیکو شتریست
شتر شما و نیکو سوارانید شما و پدر شما بهتر است از شما و ایضا از جابر و دیگران روایت شده است که حضرت رسالت
فرمود که حق تعالی ذریت هر پیغمبر را از صلب او بیرون آورد و ذریت مرا از صلب من و علی بیرون آورد و
روایت دیگر از صلب علی بیرون آورد و فرزندان دختر هر کس بپدر خود منسوب میشوند بغیر از فرزندان حضرت فاطمه که من پدر
ایشانم و ایضا از حضرت امیرالمومنین روایت شده است که روزی حضرت رسالت بنزد ما آمد و پای مبارک خود را در میان
لحاف ما داخل کرد پس حضرت امام حسن آب طلبید حضرت برخواست و رفت بنزد گوسفندی شیر دهی که داشتیم و بدست
مبارک خود شیر از برای او دوشید در میان قدحی و بدست حضرت امام حسن داد پس حضرت امام حسین خواست که قدح را
از و بگیرد و حضرت رسول ممانعت مینمود پس حضرت فاطمه گفت گویا حضرت امام حسن را بیشتر دوست میداری آنحضرت
امام حسین را حضرت فرمود که چنین نیست ولیکن اول حسن آب طلبید خواستم که او بیاشامد و بدرستیکه من و تو و این دو
و این مرد که خوابیده است یعنی امیرالمومنین در روز قیامت در یکدرجه خواهیم بود و ایضا در کتاب جلاء العیون

مذکور است

مذکور است که شیخ مفید بسند معتبر از جابر ابن عبدالله روایت کرده است که گفت روزی حضرت رسالت بیرون
آمد و دست مبارک امام حسن و امام حسین را گرفته بود و فرمود که اینها دو پسر خود را در کودکی تربیت کردم و در بزرگی
برای ایشان دعا کردم و از حق تعالی از برای ایشان سه خصلت طلبیدم دو خصلت را بمن عطا کرد و سیم را منع کرد
و سوال کردم از حق تعالی که بگرداند ایشان را طاهر و مطهر از گناهان و عیبها و پاکیزه کند از اخلاق ذمیمه پس اجابت
من نمود و سوال کردم ایشان را و ذریت ایشان را و شیعیان ایشان را از آتش جهنم نگاه دارد و اجابت من کرد
و سوال کردم از خدا که جمع کند امت مرا بر محبت ایشان فرمود که ای محمد من حکم کرده ام حکم کردنی و تقدیر کرده ام
تقدیر کردنی و بدرستیکه بعضی از امت تو وفا خواهند بعهدهای تو در حق یهودی و نصاری و مجوس و عهد
و پیمان تو را و امان تو را در باب فرزندان تو خواهند شکست و بدرستیکه من واجب گردانیده ام بر خود
که هر که چنین کند او را بمحل کرامت خود در نیاورم و داخل بهشت خود نگردانم و نظر نکنم باو بدیدهٔ رحمت خود
در روز قیامت و ایضا از کتب مزبور از طریق مخالفان از ابن عباس روایت شده است که حضرت رسالت
فرمود که در شب معراج دیدم که بر در بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین برگزیدهٔ خدایند و حضرت فاطمه کنیز و برگزیدهٔ خداست و بر دشمن
ایشان لعنت خدا و ایضا از طرق ایشان از عمر ابن خطاب علیه اللعنه و العذاب روایت شده است
که حضرت رسالت فرمود که حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم
در حظیرهٔ قدس در قبهٔ سفیدی خواهند بود که سقفش عرش خداوند رحمن باشد و ایضا از طرق مخالفان
از ابن مسعود و ابوهریره روایت شده است که ایشان گفته اند که روزی حضرت رسالت بیرون آمد
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را بر دوشهای مبارک خود سوار کرده بود و گاهی این را میبوسید و گاهی
آن را تا آنکه نزدیک ما رسید پس مردی گفت یا رسول الله تو ایشان را دوست میداری فرمود که هر که ایشان را دوست

دارد مرا دوست داشته است و هر که دشمن دارد ایشان را مرا دشمن داشته است و ایضاً از طریق مخالفان
از ابو هریره روایت شده است که گفت روزی دیدم که حضرت رسالت دهان مبارک حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین را میمکید مانند کسی که میوه را بمکد و ایضاً از طریق مخالفان روایت شده است که روزی
حضرت رسالت بر منبر صدای گریهٔ امام حسن و امام حسین را شنید پس بیتابانه بزیر آمد و رفت و ایشان را ساکت
گردانید و برگشت و فرمود که از صدای گریهٔ ایشان بیتاب شدم که گویا عقل از من برطرف شد و ایضاً از طریق
ایشان روایت شده است که روزی حضرت رسول بر منبر بودند و گل بوستان [?] آنحضرت بمسجد در آمدند و
پیراهن های گلرنگ پوشیده بودند و می افتادند و برمیخواستند چون نظر مبارک آنحضرت بر ایشان افتاد از منبر
بزیر آمد و ایشان را در بر گرفت و آورد و در پیش خود نشانید و فرمود که فرزندهای ما جگرهای مایند بر روی زمین راه
میروند و ایضاً در کتاب جلاء العیون مذکور است که ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت امام رضا روایت
کرده است که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله در خانهٔ حضرت رسالت بودند و بازی میکردند تا آنکه
اکثر شب گذشت پس حضرت با ایشان فرمود که بروید نزد مادر خود چون بیرون رفتند برقی از نور در پیش روی ایشان
ظاهر شد و ایشان را روشنی میداد تا بنزد مادر خود رفتند چون حضرت آن حالت را مشاهده کرد فرمود که حمد میکنم
خدایرا که گرامی داشته است ما اهلبیت را و ایضاً از کتاب مذکور از کتب عامه روایت شده است که روزی حضرت
رسالت بنماز ایستاده بود و حضرت امام حسن در پهلوی مبارک او بود و چون حضرت بسجده رفت حضرت امام حسن
بر دوش مبارک آنحضرت سوار شد و حضرت سجود را طول داد و راوی گفت که سر برداشتم از سجده که ملاحظه
کنم سبب طول سجدهٔ آنحضرت چیست پس حضرت امام حسن را دیدم بر کتف مبارک آنحضرت سوار شده است
چون حضرت سلام گفت صحابه گفتند یا رسول الله سجده را طول دادی بحدی که پیشتر اینقدر طول نمیدادی و ما گمان
کردیم که در سجده وحی بتو نازل شد حضرت فرمود که وحی بر من نازل نشد ولیکن این پسر بر دوش من بود و نخواستم

که اورا تعجیل کنم در فرود آمدن و باین سبب سجده را طول دادم و بروایت دیگر بحضرت گفتند که تو این پسر را
رعایت میکنی بدیگران نمیکنی حضرت فرمود که این ریحانهٔ من است و ایضاً از جابر روایت شده است که حضرت
رسالت فرمود که هر که خواهد نظر به بهتر و مهتر جوانان بهشت پس نظر کند بسوی حسن بن علی و ایضاً از شیخ طوسی
روایت شده است که ابن عباس گفت که روزی حضرت رسالت بدر خانهٔ حضرت رفت و من در خدمت
حضرت بودم پس سه مرتبه ندا کرد و جواب نشنید پس به نزدیک دیوار آمد و نشست و من در پهلوی مبارکش
نشستم ناگاه حضرت امام حسن از خانه بیرون آمد و روی منورش را شسته [?] بودند و قلاده در گردن مبارکش
بسته بودند پس حضرت دستهای مبارک خود را گشود و بلند کرد و آنحضرت را گرفت و بر سینهٔ مبارک خود چسپانید
و ببوسید او را و گفت این پسر من سید و بزرگوار این امت است شاید که حق تعالی به برکت او اصلاح کند
میان دو گروه این امت و ایضاً از کتاب بشارة المصطفی بسند مخالفان روایت شده است که روزی حضرت
رسالت را طعامی دعوت کردند و جمعی از صحابه در خدمت آنحضرت بودند در اثنای راه حضرت امام حسن را دیدم
که بازی میکند پس حضرت از صحابه پیش افتاد و دستهای مبارک خود را گشود و آن امام معصوم را بگیرد و او از روی
بازی باینطرف و آنطرف می دوید و حضرت از پی او میرفت و میخندید تا آنکه او را گرفت پس یک دست مبارک را
بر سر مبارک او گرفت و دست مبارک دیگر بر ذقن [?] مبارک او و دست در گردن مبارک او کرد و میان دهان
او را ببوسید پس فرمود که حسن از من است و من از اویم خدا دوست دارد کسی را که حضرت امام حسن را
دوست دارد و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین دو سبطند از اسباط پیغمبران و ایضاً از کلینی بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که حضرت رسول صلی الله فرمود که فرزند صالح کلمه است از جا [?]
خدا که درمیان بندگان قسمت کرده است و دو گل من در دنیا حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام اند
نام کردم ایشان را دو سبط بنی اسرائیل شبر و شبیر و ایضاً از شیخ طوسی بسند مخالفان از براء بن عازب

شده است که دیدم حضرت رسول را که حضرت امام حسین را بر دوش داشت و میفرمود که خداوندا اینرا دوست
میدارم پس تو او را دوست دار و ایضا از ابن بابویه بسند معتبر از حذیفه روایت شده است که گفت دیدم روزی
حضرت رسول را که دست مبارک حضرت امام حسین را گرفته بود و میفرمود که ای گروه مردم این است حضرت امام حسین
ابن علی صلوات الله علیهما پس بشناسید او را سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که او در بهشت است
و دوستان او در بهشت‌اند و ایضا از ابن بابویه بسند معتبر روایت شده است که روزی حضرت امام حسین نزد حضرت
رسول آوردند و در دامن مبارک آنحضرت بول کرد خواستند که در اثنای بول او را بردارند فرمود که قطع مکنید بول
فرزندم را پس آب طلبید و آن موضع را شست و ایضا بسند معتبر از یعلی بن مره روایت شده است که حضرت رسالت
فرمود که حضرت امام حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حضرت امام حسین را دوست دارد
و حضرت امام حسین سبطی است از اسباط پیغمبران و ایضا بطریق ایشان روایت شده است که روزی حضرت
رسول راهی میرفت حضرت امام حسین را دید که با اطفال بازی میکند چون آنحضرت او را دید با شتاب از اصحاب خود
پیش افتاد که او را در برگیرد و حضرت امام حسین میگریخت و میخندید تا آنکه او را گرفت و دهان مبارکش گشود
و میان دهان مبارکش را بوسید و فرمود که حضرت امام حسین از من است و من از اویم و هر که امام حسین را
دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و او از اسباط پیغمبران است و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است
که ابن بابویه و دیگران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که حضرت رسالت روزی بیمار شد و
حضرت فاطمه دست مبارک حضرت امام حسین را بدست مبارک چپ گرفت و دست مبارک حضرت امام حسن را بدست
راست گرفت و بعیادت آنحضرت رسالت رفت و آنحضرت در خانه عایشه ملعونه بود پس حضرت امام حسن در جانب
راست آنحضرت نشست و حضرت امام حسین هم در جانب چپ آنحضرت نشست و ایشان بدن مبارک آنحضرت را
میمالیدند و چون آنحضرت بیدار شد حضرت فاطمه گفت آمده‌اید حبیب من در اینوقت چه شما در خواب است

بیاید

بیایید بخانه برگردیم و بعد از بیدار شدن حضرت بیائیم گفتند ما در اینوقت از اینجا حرکت نمیکنیم پس حضرت
امام حسن بر بازوی مبارک راست آنحضرت خوابید و حضرت امام حسین بر بازوی مبارک چپ حضرت خوابید
پس بخواب رفتند و بیدار شدند پیش از آنکه حضرت بیدار شود و از عایشه ملعونه پرسیدند که مادر ما چه شد
گفت چون شما بخواب رفتید بخانه برگشت پس در آنشب تار بیرون آمدند و شب ابری بود و باران تندی
میبارید و برق میتابید و صدای رعد می‌آمد پس باعجاز ایشان نوری در پیش روی مبارک ایشان بهم رسید
و از پی آن رفتند و حضرت امام حسن بدست مبارک راست خود دست مبارک حضرت امام حسین را گرفته بود
و ایشان میرفتند و با یکدیگر سخن میگفتند تا بحدیقه بنی النجار رسیدند چون داخل آن باغستان شدند حیران
گردیدند و ندانستند که بکجا بروند پس حضرت امام حسن با حضرت امام حسین گفت که ما در اینوقت حیران
شده‌ایم و نمیدانیم که بکجا باید رفت بیا در اینوقت بخوابیم تا صبح شود حضرت امام حسین گفت اختیار داری
هر چه میکنی من متابعت میکنم پس هر دو خوابیدند و دست مبارک در گردن یکدیگر آوردند و چون حضرت رسالت
از خواب بیدار شد احوال ایشانرا پرسید و در منزل حضرت فاطمه ایشانرا طلب کرد و در آنجا نیافت
پس حضرت برخاست گفت الهی و سیدی و مولائی اینها دو پسر من از گرسنگی از خانه بیرون رفتند خداوندا
تو وکیل منی بر ایشان پس از برای آنحضرت نوری ساطع شد حضرت از پی آن نور رفت تا حدیقه بنی النجار آنگاه
دید که هر دو خوابیده‌اند و دست مبارک در گردن یکدیگر کرده‌اند و باران در نهایت شدت و تندی می‌آید
و حق تعالی از برای ایشان ابر را شکافته بود و یکقطره باران بر ایشان نمیبارید و با ایشان احاطه کرده بود ماری عظیمی
که موهای آن مار مانند نیهای نیستان بود و دو بال داشت یکی بر روی مبارک حضرت امام حسن گسترده بود و دیگری را
بر روی مبارک حضرت امام حسین چون نظر مبارک آنحضرت بر آنمار افتاد و تنحنح کرد آنمار شنید صدای آنحضرترا بکناری
رفت و بیشه‌ای درآمد و گفت خداوندا گواه میگیرم تو را و ملائکه را که اینها دو فرزند پیغمبر تواند و من محافظت نمودم

ایشان را برای او دو لب سلامت تسلیم کردم ایشان را پس حضرت فرمود که ای جبرئیل تو از چه طائفه گفت من یک
جنیم سوی تو فرمود که کدام طائفه جن گفت جن نصیبین و گروهی از بنی ملیح مرا فرستاده اند برای تعلیم آیه از کتاب
خدا که فراموش کرده اند چون باین موضع رسیدم ندای از آسمان شنیدم که الحمد اینها پسرهای رسول خدا اند پس ایشان را
محافظت نما از عاهات و آفات و از حوادث شب و روز و من محافظت کردم ایشان را و بتو تسلیم کردم صحیح و سالم
پس آنها را آیه قرآن آموخت و برگشت و حضرت رسالت حضرت امام حسن را برداشت بر دوش مبارک راست خود
سوار کرد و حضرت امام حسین را بر دوش چپ مبارک خود و حضرت امیر المؤمنین را خبر شد و از پی آنحضرت بیرون آمد
و در راه بآنحضرت ملحق شد پس یکی از اصحاب آنحضرت گفت که یکی از این فرزندان را بمن ده که بار تو سبک گردد حضرت
فرمود که برو که خدا سخن تو را شنید و نیت تو را دانست پس حضرت امیر پیش آمد و گفت یا رسول الله یکی از شبلین خود را
بمن ده که بار تو سبک گردد پس روی مبارک بحضرت امام حسن کرد و فرمود که آیا میروی بر دوش مبارک پدر خود گفت یا جدا
بخدا سوگند که دوش مبارک تو را بهتر میخواهم از دوش مبارک پدر خود پس بسوی حضرت امام حسین ملتفت شد
و فرمود که آیا میروی بر دوش مبارک پدر خود او نیز مثل برادر خود جواب داد پس ایشان را بخانه حضرت فاطمه
درآورد و حضرت فاطمه از برای ایشان خرمائی چند مهیا کرده بود آورد و نزد ایشان گذاشت چون تناول نمودند
و سیر شدند و شاد گردیدند حضرت رسول بایشان گفت که اکنون برخیزید و با یکدیگر کشتی بگیرید پس برخاستند و مشغول
کشتی گرفتن شدند و حضرت فاطمه برای کاری بیرون رفته بود چون داخل شد که حضرت رسول حضرت امام حسن را تحریص
میکند برانداختن حضرت امام حسین و میفرماید که بگیر حضرت امام حسین را و بر زمین زن حضرت فاطمه فرمود که ای پدر
آیا شجاعت میفرمائی بزرگتر را از کوچکتر حضرت فرمود که ای فاطمه آیا راضی نیستی که من میگویم که ای حضرت امام حسن حضرت
امام حسین را بگیر و بر زمین زن و اینک حبیب من جبرئیل میگوید که ای حضرت امام حسین حضرت امام حسن را بگیر و بر زمین
زن و ایضا در کتاب مزبور ذکر شده است که سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است

که گفت

که گفت دیدم روزی حضرت امام حسین را در دامن مبارک جدم رسول خدا نشسته بود و او را میبوسید و میگفت
تو نام سید و بزرگوار و پسر سید و بزرگوار و پدر سادات و بزرگواران توئی امام پسر امام برادر امام و پدر
امامان و پیشوایان توئی حجت خدا پسر حجت خدا برادر حجت خدا و پدر حجتهای خدا و نه حجت از صلب او
بهم خواهند رسید که نهم ایشان قایم ایشان باشد و ایضا از ابن شهرآشوب از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت شده است که روزی حضرت رسالت فرمود که هر که خواهد که نظر کند بسوی محبوبترین اهل زمین بسوی محبوبترین
اهل آسمان پس نظر کند بسوی حضرت امام حسن ع و ایضا از کتاب مناقب روایت شده است که روزی حضرت
رسول بیرون آمد از خانه عایشه ملعونه و چون بدر خانه حضرت فاطمه رسید صدای گریه حضرت امام حسین را شنید
فرمود که ای فاطمه مگذار که حضرت امام حسین گریه کند که گریه او مرا بدرد می آورد و ایضا از کتاب جلاء العیون مذکورات
که ابن شهرآشوب و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که روزی حضرت فرمود که در بهشت قصری دیدم از
یکدانه مروارید سفید که در آن شکافی و پیوندی نبود گفتم ای حبیب من جبرئیل این قصر از کیست گفت از پسر تو
حضرت امام حسین است چون پیش رفتم سیبی دیدم اثر او برداشتم و شکافتم از میان آن حوریه بیرون آمد که
موی شکانهایش بسیاهی کرکس بود پرسیدم که تو از کیستی او گریست و گفت از فرزند شهید تو امام حسین و ایضا
در کتاب مزبور از شیخ طوسی بسند صحیح روایت شده است که حضرت امام حسین صلوات الله علیهم در میان مردم
دیر بسخن آمد روزی حضرت رسالت آنحضرت را بمسجد آورد و در پهلوی مبارک باز داشت و تکبیر نماز گفت حضرت امام حسین
خواست که موافقت کند درست نگفت حضرت از برای او بار دیگر گفت تا آنکه در مرتبه هفتم درست گفت و باین
سبب هفت تکبیر در نماز سنت است و ایضا از کتب معتبره از ام سلمه روایت شده است که گفت دیدم روزی حضرت
رسالت حله ای بفرزند خود حضرت امام حسین میپوشانید که بجامه های دنیا شباهت نداشت گفتم یا رسول الله این چه
جامه ایست که بجامه های دنیا نمیماند حضرت فرمود که این هدیه ایست که پروردگار من برای حضرت امام حسین فرستاده است

فرستاده است و پودش از پرهای جبرئیل است و چون امروز عید است آنجامه را از برادر بپوشانم و الفیا از
حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء روایت شده است که عیدی پیش آمد و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
جامه نوی نداشتند پس به نزد مادر خود آمدند و گفتند که اطفال مدینه همه زینت کرده اند بغیر از ما چرا مادر ما را زینت
نمیکردانی حضرت فاطمه فرمود که جامهای شما نزد خیاط است چون بیاورد شما را زینت خواهم کرد و چون شب عید شد
بار دیگر به نزد مادر خود آمدند و طلب جامه عید کردند پس حضرت فاطمه گریان شد و باز همان جواب بایشان گفت
چون شب تاریک شد کسی در را کوبید و حضرت فاطمه گفت که کیست گفت که ای دختر رسول خدا من خیاطم و جامهای
فرزندان ترا آورده ام چون حضرت فاطمه در را گشود دید که مردی در نهایت جلالت و مهابت و حسن سیما
و دستمالی بسته بان حضرت داد و برگشت چون حضرت بخانه در آمد و دستمال را گشود در آن دستمال دو پیراهن
و دو دراعه و دو زیر جامه و دو ردا و دو عمامه و دو موزه سیاه که از عقب آنها از پوست سرخ بود دید
پس ایشان را از خواب بیدار کرد و جامهارا بر ایشان پوشانید و در این حالت حضرت رسالت داخل شد ایشان را
مزین دید پس هر دو را در بر کشید و بوسید و بحضرت فاطمه فرمود که خیاط را دیدی گفت بلی یا رسول الله
و آورد جامهائی را که برای ما فرستاده بودی حضرت فرمود که او خیاط نبود و او رضوان خازن بهشت بود
حضرت فاطمه گفت که شما را خبر که داد یا رسول الله حضرت فرمود که باسمان نرفت تا آمد نزد من و مرا
خبر کرد و الفیا از کتب معتبره از ابن عباس روایت شده است که گفت روزی در خدمت حضرت رسالت
نشسته بودم و حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلواة الله علیهم اجمعین
در خدمت آنحضرت بودند ناگاه جبرئیل نازل شد و سیبی برسم تحیت برای آنحضرت آورد پس حضرت آنرا بوئید
و بعلی ابن ابیطالب داد پس حضرت علی ابن ابیطالب آنرا بوئید و بحضرت رسالت داد پس حضرت گرفت و بحضرت
امام حسن داد و حضرت امام حسین نیز آنرا بوئید و بحضرت داد باز آنحضرت آنرا بحضرت فاطمه داد و حضرت فاطمه

انرا بوسید

آنرا بوسید و بحضرت رسول پس داد حضرت آنرا بوسید و باز بحضرت امیر المومنین داد و چون خواست
که رد کند دست حضرت رسول افتاد و بدو نیم شد نوری از آن ساطع شد تا باسمان اول رسید و دو سطر نوشته بود
که بسم الله الرحمن الرحیم این تحیتی است از جانب حق تعالی است بسوی محمد مصطفی و علی مرتضی و حضرت فاطمه زهرا
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم فرزند زادهای رسول خدا و امانیست از برای دوستان
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از آتش جهنم در روز قیامت و الفیا در کتاب جلاء العیون
مذکور است بسند معتبر از ابن عباس و [illegible] روایت کرده اند که گفتند ما روزی در خدمت حضرت رسول
نشسته بودیم که جبرئیل نازل شد و جامی از بلور سرخ آورد مملو از مشک و عنبر و گفت السلام علیک حق تعالی
ترا سلام میرساند ترا باینجام تحیت فرموده امر میکند ترا که باینجام تحیت کنی حضرت علی و دو فرزند او را
چون جام در کف مبارک حضرت رسول در آمد [illegible] حق تعالی بسخن آمد و سه مرتبه لا اله الا الله و سه مرتبه
الله اکبر گفت بزبان روان گفت [illegible] الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی
پس بوئید آنرا حضرت رسالت پس ب[illegible] حضرت امیر المومنین داد و چون بدست مبارک حضرت امیر المومنین
در آمد بسخن آمد و گفت بسم الله الر[illegible]یم انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین
یؤتون الزکوة و هم راکعون پس حضرت امیر آنرا بوئید و برسم تحیت بحضرت امام حسن داد و چون بکف
حضرت در آمد باز بسخن آمد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم عم یتساءلون عن النبا العظیم الذی هم
فیه مختلفون پس امام حسن اورا بوئید و بر وجه تحیت بحضرت امام حسین داد و چون بکف مبارک حضرت امام حسین
در آمد بزبان گویا گفت بسم الله الرحمن الرحیم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس بحضرت
رسالت پس داد و باز بسخن در آمد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم الله نور السموات و الارض مثل
نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من

شجرةٍ مبارکةٍ زیتونةٍ لا شرقیةٍ و لا غربیةٍ یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نورٌ
علی نورٍ یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شیء علیم
پس آن جام در کف مبارک آنحضرت ناپیدا شد و ندانستیم که بآسمان رفت یا بزمین فرو رفت و ایضا در کتاب
مزبور بطریق مخالفان روایت شده است که روزی حضرت رسالت نشسته بود ناگاه مرغی از هوا آمد و بر دست مبارک
حضرت نشست و گفت السلام علیک یا نبی الله پس بر دست مبارک حضرت امیر المؤمنین ع نشست و گفت
السلام علیک یا وصی رسول الله پس بر سر دست مبارک حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام
نشست و گفت السلام علیک یا خلیفة الله حضرت فرمود که چرا بر دست ابوبکر ننشستی پس آن مرغ بقدرت حق تعالی
گفت کی من بر زمینی که در آن معصیت خدا کرده باشند نمی‌نشینم چگونه بر دستی نشینم که معصیت خدا بسیار کرده باشد
و ایضا در کتاب مزبور مذکور است که ابن بابویه و دیگران از کتب مخالفان روایت کرده اند که حضرت فاطمه در مرض
حضرت رسالت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما را بخدمت آنحضرت آورد و فرمود که یا رسول الله
اینها پسرهای تواند چیزی بمیراث بایشان بده حضرت فرمود که حضرت امام حسن پس باو دادم هیبت و بزرگواری خود را
و حضرت امام حسین پس باو دادم جرات و بخشش جود را و بروایت دیگر سخاوت و شجاعت خود را و بروایت دیگر
مذکور است که حضرت رسول فرمود که بحسن بخشیدم مهابت و حلم خود را و بحسین بخشیدم جود و رحمت خود را و ایضا
از ابن شهر آشوب روایت شده است که روزی عبدالله ابن عباس رکاب حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را گرفت
و سوار کرد ایشان را شخصی با و گفت که تو از ایشان بزرگتری در رکاب میگیری ایشان را و سوار میکنی ایشان را
ابن عباس گفت ای احمق مگر نمیدانی که اینها کیستند اینها فرزندان رسول خدا اند و این از نعمتهای خدا است بر من
که سعادت رکاب داری ایشان را یافته ام و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که قطب راوندی بسند معتبر از حضرت
موسی ابن جعفر ع روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما برای قضای حاجت

بیرون آمدند

بیرون آمدند تا آنکه بنخلستان رسیدند و هر یک پشت مبارک را بجانب دیگری کردند که مشغول قضای حاجت شوند
پس حق تعالی برای کرامت ایشان دیواری در میان ایشان پیدا کرد که یکدیگر را نمیدیدند و چون فارغ شدند دیوار از میان
برخاست پس بقدرت الهی در آن موضع چشمه آبی پیدا شد و دو ابریق که از آن آب پر شد و خود را پاک کردند
و وضو ساختند و برگشتند پس در اثنای راه عمر علیه اللعنه ایشان را دید و گفت از کجا می آیید آیا از دشمنان خود نترسید
که تنها بیرون آمده اید گفتند ما از قضای حاجت برگردیدیم آن ملعون چون ایشان را تنها یافت خواست که ایشان را هلاک
کند ناگاه صدای شنید که ای شیطان میخواهی با دو فرزند محمد دشمنی کنی و دیروز با مادر ایشان کردی آنچه کردی و بدعتها
در دین خدا کردی پیدا و خلافت اهلبیت رسالت را غصب کردی و حضرت امام حسین را سخنان درشت با او گفت
پس دست راست خود را برداشت که طپانچه بر روی مبارک آنحضرت زند حق تعالی دست راستش را خشک کرد پس خواست
که بدست چپ طپانچه زند باز دست چپ او خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالی
مرا رها کند و دست مرا وا کند پس حضرت امام حسین گفت که خداوندا او را از این بلیه رها کن و او را عبرتی گردان برای او
و حجتی گردان برای او پس حق تعالی دست او را رها کرد و با ایشان روانه شد و بنزد حضرت امیر المؤمنین ع آمد و با آنحضرت
شروع بمخاصمه کرد و این واقعه چند روزی بعد از بیعت سقیفه بود پس گفت اینها را کجا فرستاده بودی که برای تو
پیغام ببرند حضرت فرمود که نرفته بودند مگر برای قضای حاجت پس یکی از منافقان که حاضر بود ردای حضرت را کشید
تا آنکه ردا شق شد حضرت امام حسین با آن مرد منافق گفت خدا ترا بیرون نبرد از دنیا تا رسوا کنی اهل و فرزند خود را
و آخر چنین شد و آن ملعون در عراق دختر خود را برای مردم میبرد پس حضرت امام حسن و حضرت امام حسین ع بخانه در آمدند
حضرت امام حسین ع بحضرت امام حسن گفت شنیدم از جد خود رسول خدا که میفرمود که مثل تو و برادرت مثل حضرت
یونس است که خدا او را از شکم ماهی بیرون آورد و بر زمین گذاشت و درخت کدو را برای او رویانید و چشمه
آبی برای او جاری کرد که از درخت کدو میخورد و از چشمه آب می آشامید پس جدم فرمود که چشمه برای شما هم

خواهد شد در جنت که درو چون با و محتاج نیستید ظاهر نخواهد شد و حق تعالی در باب حضرت یونس پیغمبر فرموده که ما
او را فرستادیم بسوی صد هزار کس و زیاده پس ایمان آوردند پس ایشان را بهره‌ور گردانیدیم تا وقت معین و ما
احتیاج بدر جنت که در او نداشتیم و خدا دانسته که بجهت آن محتاجیم پس از برای ما بیرون آورد و بعد از این خدا ما را خواهد رسانید
و اما مخواهد کرد بر گروهی که زیاد از قوم حضرت یونس باشند و ایشان کافر خواهند شد و مهلت خواهم داد ایشان را
که از دنیا برخوردار شوند تا وقتیکه عذاب خود را بر ایشان نازل سازد پس حضرت امام حسن فرمود که من هم از جد خود چنین
شنیدم و انبیا در کتاب نبوت ذکر شده است که ابن بابویه و دیگران باسنادهای معتبر روایت کرده است از سلیمان
ابن مهران اعمش که در میان عامه و خاصه بصدق قول معروف است گفت شبی در خانه خود خوابیده بودم
در میان شب یکی از جانب ابوجعفر دوانقی آمد و مرا طلب کرد من بسیار ترسیدم و متفکر گردیدم و گفتم در این وقت
مرا نطلبیده مگر برای فضایل حضرت علی ابن ابی طالب را از من بپرسد اگر بگویم فضایل آنحضرت را مرا بقتل خواهد
رسانید پس وصیت نامه خود را نوشتم و غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و کفن پوشیدم و بمجلس او رفتم
چون داخل شدم عمرو بن عبید را نزد او دیدم اندکی خاطر من مطمئن شد چون سلام کردم مرا نزدیک طلبید
و هر چند نزدیک میرفتم میگفت نزدیک بیا تا آنکه نزدیک بود که زانوی من بزانوی او برسد چون رایحه حنوط
از من استشمام کرد گفت راست بگو و گرنه گردنت را میزنم گفتم هر چه خواهی بپرس گفت بگو چرا حنوط کرده
گفتم در این میان شب قاصد تو نزد من آمد گفتم شاید خلیفه مرا برای این طلبیده که فضیلت علی ابن ابیطالب را از من بپرسد
چون بگویم مرا بقتل آورد پس باین سبب وصیت کردم و غسل و حنوط کردم و کفن کردم و بخدمت تو آمدم اعمش
او تکیه کرده بود چون این سخن را شنید از پیش من برخاست و نشست و گفت لا حول و لا قوة الا بالله
بخدا سوگند میدهم ترا ای سلیمان بگو چند حدیث در فضایل علی علیه السلام بتو رسیده است گفتم اندکی گفت بگو عدد آنرا
گفتم زیاده از ده هزار حدیث بمن رسیده است گفت ای سلیمان من حدیثی برای تو روایت کنم در فضایل علی

که هر حدیثی

که هر حدیثی که بشنیدی فراموش کنی گفتم بهره‌مند گردان مرا ای امیر گفت در دولت بنی امیه که از ایشان میگریختم
و در شهرها میگشتم و تقرب میجستم بسوی مردم بذکر فضایل علی علیه السلام و باین وسیله از مردم آب و نان می‌یافتم
و معاش میگذرانیدم تا آنکه ببلاد شام رسیدم و عبای کهنه پوشیده بودم و بغیر از آن جامه نداشتم و بسیار
گرسنه بودم در آن وقت صدای اذان شنیدم و گفتم میروم بمسجد و نماز میکنم و از مردم غذای شام
خود را سؤال می‌نمودم چون بمسجد آمدم و با پیش نماز نماز کردم و او سلام نماز گفت دیدم دو کودک داخل
مسجد شدند و پیشنماز متوجه ایشان شد و گفت مرحبا بشما و مرحبا بآنها که شما همنام ایشانید من پرسیدم
که از خواننده که در پهلوی من نماز میکرد که این دو کودک چه قرابت با پیشنماز دارند گفت این پیشنماز جد ایشانست
و در این شهر کسی نیست که حضرت علی علیه السلام را دوست دارد و بغیر از این مرد و این دو کودک را باسم حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین نام کرده است چون این را شنیدم بسیار شاد شدم و رفتم بنزد پیشنماز و گفتم میخواهی
حدیثی برای تو روایت کنم که دیده مبارکت بآن روشن شود گفت اگر دیده مرا روشن کنی من نیز دیده ترا
روشن کنم گفتم خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش عبدالله ابن عباس که روزی نزد حضرت رسالت نشسته
بودم که ناگاه حضرت فاطمه علیها السلام گریان آمد حضرت گفت ای فاطمه سبب گریهٔ تو چیست حضرت فاطمه گفت
که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بیرون رفته اند و نمیدانم که در کجا شب بسر آورده اند حضرت فرمود
که ای فاطمه گریه مکن که آن خداوندی که ایشان را آفریده است بایشان مهربان‌تر است از تو حضرت دست
مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اگر ایشان بصحرا یا دریا رفته اند ایشان را حفظ کن و سلامت
بدار پس جبرئیل نازل شد بر آنحضرت و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید برای ایشان محزون
مباش که ایشان فاضلند در دنیا و فاضلند در آخرت و پدر ایشان افضل است از ایشان و ایشان در حظیره
بنی النجار خوابیده اند و حق تعالی ملکی را بر ایشان موکل گردانیده است که حراست ایشان مینماید پس آنحضرت

شاد و خندان برخواست و با اصحاب خود متوجه حظیرهٔ بنی النجار شد چون بآن حظیره رسید دید که هر دو خوابیده اند
و دست مبارک در گردن مبارک یکدیگر آورده اند و ملکی یکبال را در زیر ایشان گسترده و بال دیگر را در بالای ایشان
پوشیده حضرت سر مبارک ایشانرا در دامن مبارک گذاشت و ایشانرا میبوسید تا از خواب بیدار شدند پس حضرت
رسول حضرت امام حسن را بر دوش مبارک گرفت و جبرئیل حضرت امام حسین را و از حظیره بیرون آمد و میفرمود که بخدا
سوگند که امشب شرافت شمارا بر مردم ظاهر گردانم چنانچه حق تعالی شمارا تشریف کرده است و چون مردم
جبرئیل را نمیدیدند گمان میکردند که حضرت هر دو را بر دوش مبارک خود دارد پس ابوبکر لعین نزدیک آمد
و گفت یا رسول یکی ازین دو کودک را بمن ده تا بار تو سبک گردد حضرت فرمود که ای ابابکر دو کس حامل ایشانند
و ایشان نیکو سواراند و پدر ایشان افضل است از ایشان و چون حضرت بدر مسجد رسید بلال را فرمود
که ندا کن و مردم را جمع کن چون مردم در مسجد جمع شدند بر پای مبارک ایستاد و فرمود که ایها الناس آیا
نمیخواهید خبر دهم شمارا بکسی که بهترین مردم است از جهت جد و جده گفتند بلی یا رسول الله فرمود که
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین که جد ایشان رسول خداست و جدهٔ ایشان خدیجه رضی الله عنها
ایها الناس میخواهید خبر دهم شمارا که کیست بهترین مردم از جهت پدر و مادر گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین زیرا که پدر ایشان خدا و رسول را دوست دارد و خدا
و رسول پدر او را دوست میدارد و مادر ایشان فاطمه دختر رسول خداست ایگروه مردم میخواهید دلالت
کنم شمارا بر کسی که بهترین مردم است از جهت عم و عمه گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین که عم ایشان جعفر است و عمهٔ ایشان ام هانی دختر ابوطالب ایگروه مردم میخواهید
شمارا دلالت کنم بر کسی که بهترین مردم است از جهت خال و خاله گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین که خال ایشان قاسم پسر رسول خداست و خالهٔ ایشان زینب دختر رسول خداست

پس دست

پس دست مبارک خود را بلند کرد و فرمود که حق تعالی ما همه را چنین محشور خواهد کرد با هم چنانچه انگشتان مبارک
من بایکدیگر پیوسته اند پس فرمود که خداوندا تو میدانی که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین هر دو در بهشت خواهند
بود و جد و جدهٔ ایشان در بهشت خواهند بود و پدر و مادر ایشان در بهشت خواهند بود و عم و عمهٔ ایشان در بهشت خواهند
و خال و خالهٔ ایشان در بهشت خواهند بود و هر که ایشانرا دوست دارد در بهشت خواهد بود و هر که ایشانرا دشمن
دارد در جهنم خواهد بود و چون پیشنماز این حدیث را از من شنید گفت تو کیستی گفتم از اهل کوفه ام گفت از عرب
یا از عجم گفتم از عربم گفت تو چنین حدیثی روایت میکنی و چنین جامه پوشیده پس خلعت فاخری بمن داد
و استری بمن بخشید که او را بصد دینار فروختم پس گفت ای جوان تو دیدهٔ مرا روشن کردی من نیز دیدهٔ ترا
روشن میگردانم و ترا دلالت میکنم بر جوانی که او نیز دیدهٔ ترا روشن گرداند امروز گفتم دلالت کن مرا
گفت من دو برادر دارم پیشنماز است از روزی که از شکم مادر برآمده تا حال حضرت علی را دوست میدارد
و دیگری موذن است از روزی که از شکم مادر برآمده تا حال حضرت علی را دشمن میدارد پس دست مرا گرفت
و آورد در خانهٔ آن برادری که پیشنماز بود و پس دست بر در زدم مردی بیرون آمد و چون نظرش بمن افتاد
استر و جامه را شناخت و گفت استر و جامه را میشناسم و میدانم که اینهارا برادرم بتو داده است مگر
آنکه دوست خدا و رسول داشته است پس حدیثی در فضایل علی برای من نقل کن گفتم خبر داد مرا پدرم
از پدرش از جدش که روزی در خدمت حضرت رسول نشسته بودیم ناگاه حضرت فاطمه در آمد و میگریست
حضرت فرمود که سبب گریهٔ تو چیست ای فاطمه حضرت فاطمه گفت زنان مرا سرزنش میکنند و میگویند پدر تو ترا تزویج کرده است
تورا بمرد درویشی که مال ندارد حضرت فرمود که گریه مکن ای فاطمه من تورا تزویج نکرده ام بلکه خدا ترا تزویج کرده است
تورا با او جبرئیل و میکائیل را گواه گرفته است و حق تعالی از میان خلق پدر تورا اختیار کرده است و او را پیغمبر
گردانیده است و بعد از پدر تو حضرت علی را اختیار کرد و تورا باو تزویج کرده و او را وصی من گردانیده است

پس حضرت علی است شجاع‌ترین مردم و بردبارترین مردم و سخی‌ترین مردم و اسلام او از همه قدیم‌تر است و علم او
از همه بیشتر است و دو پسر او جوانان بهشتند و نام ایشان در تورات شبر و شبیر است برای کرامت ایشان نزد
حق تعالی گریه مکن ای فاطمه بخدا سوگند که چون روز قیامت شود پدر تو حله نور را بپوشانند و علم حمد در دست مبارک من
باشد پس من او را بحضرت علی دهم برای کرامت او نزد خدا تعالی ای فاطمه گریه مکن که چون مرا بخوانند در روز قیامت
بسوی پروردگار عالمیان حضرت علی با من باشد و چون خدا شفاعت دهد مرا در امت من حضرت علی با من شفاعت
کند ای فاطمه گریه مکن چون روز قیامت شود منادی ندا کند در احوال آن روز که یا محمد نیکو جدیست جد تو حضرت ابراهیم
خلیل الرحمن و نیکو برادریست برادر تو حضرت علی ابن ابیطالب ای فاطمه حضرت علی مرا اعانت میکند بر کلیدهای بهشت
و شیعیان او رستگاران خواهند بود در روز قیامت چون من این حدیث را نقل کردم گفت ای فرزند تو از مردم کجائی
گفتم من از اهل کوفه‌ام گفت از عربی یا از عجم گفت از عربم پس سی جامه بمن داد و ده هزار درهم بمن عطا کرد
و گفت ای جوان مرا شاد کردی و دیده مرا روشن کردی من بسوی تو حاجتی دارم گفتم بفرما گفت چون فردا شود
بیا بمسجد آل فلان تا ببینی آن برادر مرا که دشمن حضرت علی است پس من تمام شب مشتاق بودم که صبح شود و او را
مشاهده کنم چون صبح شد بآن مسجد رفتم و در صف نماز ایستادم ناگاه جوانی آمد در پهلوی من ایستاد و عمامه بر سر داشت
چون برکوع رفت عمامه از سرش افتاد دیدم سرش سر خوک میماند و رویش روی خوک است چون از نماز فارغ شدیم
من گفتم ای جوان این چه حالتست که در تو مشاهده میکنم پس گریست و گفت بیا بآن خانه تا من حال خود را بتو نقل کنم
چون بخانه رفتیم گفت مؤذن فلان جماعت بودم و هر صبح در میان اذان و اقامه هزار مرتبه علی ابن ابیطالب را ناسزا
میگفتیم و چون روز جمعه میشد چهار هزار مرتبه میکردم پس روز جمعه بخانه آمدم و در این دکه که می‌بینی تکیه کردم پس قیامت را
در خواب دیدم و حضرت رسول صلی الله و حضرت علی ابن ابیطالب را دیدم که ایستاده‌اند شاد و خندان و حضرت امام حسن
در جانب راست آنحضرت و حضرت امام حسین در جانب چپ او ایستاده بودند و کاسه نزد ایشان حاضر بود پس حضرت

رسول گفت یا حضرت امام حسن آب ده مرا چون آشامید گفت این جماعت را آب ده چون آشامیدند گفت
این مردی که در آن دکان تکیه کرده است او را آب ده پس حضرت امام حسن گفت ای جد بزرگوار مرا امر میکنی
که این مرد را آب دهم و او هر روز هزار مرتبه ناسزا میگوید و امروز چهار هزار مرتبه کرده است پس حضرت رسول
بنزدیک من آمد و گفت لعنت خدا بر تو باد چرا میکنی علی را و حضرت علی از من است و چرا دشنام میدهی
علی را و حضرت علی از من است پس آب دهان مبارک بر روی من انداخت و سر پای بر من زد و گفت برخیز خدا
تغییر دهد نعمتی که در نسبت بتو چون از خواب بیدار شدم سر و رویم مانند سر و روی خوک شده بود پس ابو جعفر
دوانقی گفت بمن که آیا این دو حدیث در دست توست گفتم نه ای سلیمان محبت حضرت علی ایمان است و دشمنی
او نفاق است و بخدا سوگند که دوست نمیدارد او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق گفتم ای امیر
مرا امان ده که سخنی بگویم گفت بگو گفتم چه میگوئی در حق کسی که حضرت امام حسین را شهید کند گفت بازگشت او
بسوی آتش است و همیشه در آتش است گفتم چه میگوئی در باب کسی که فرزندان دیگر حضرت رسول را شهید کند
گفت بازگشت او بسوی آتش است و همیشه در آتش است ولیکن ملک و پادشاهی عقیم است و آدمی فرزند خود را
برای پادشاهی خود میکشد پروان رو و آنچه شنیدی برای مردم نقل کن و اما مکارم اخلاق و آداب حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین و بعضی معجزات ایشان در کتاب جلاء العیون روایت شده است که روزی حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین بر مردی پیری گذشتند که وضو میساخت و نمیدانست آداب وضو را پس خواستند
که وضو را باو تعلیم کنند به آنکه باو اظهار کنند که وضو را نمیداند و او خجل گردد پس برای مصلحت با یکدیگر منازعه
کردند و هر یک میگفت که من وضو را بهتر می‌آرم پس گفتند ای شیخ تو در میان ما حکم باش و ببین که کدام یک وضو را
بهتر بجا میآریم چون آن مرد پیر وضوی ایشان را مشاهده کرد گفت شما هر دو نیکو بجا می‌آرید و من پیر و جاهلم که وضو را نیکو
نمیدانم و در این وقت از شما یاد گرفتم ببرکت شما و شفقتی که بر امت جد خود دارید و توبه میکنیم پس امت شما

وایضا در کتاب مزبور از ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که روزی مردی
بعثمان گذشت که بر در مسجد نشسته بود و از و سوال کرد و او امر کرد که پنج درهم باو دادند پس آنمرد گفت
که مرا بدیگری راه نما عثمان اشاره کرد بناحیه مسجد و گفت برو بنزد ایشان و از ایشان سوال کن و در آنجا
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و عبدالله ابن جعفر نشسته بودند چون آنمرد بنزد ایشان رفت و سوال کرد
حضرت امام حسن فرمود که امیر و حلال نیست سوال کردن مگر برای سه چیز اول خونی که کسی کرده باشد و دیت آن او را
عاجز کرده باشد و بدرد آورده باشد یا قرضی که دل او را جراحت کرده باشد یا پریشانی که او را بر خاک نشانده باشد
پس برای کدام یک از این سوال میکنی سایل یکی از این سه را گفت پس حضرت امام حسن فرمود که پنجاه دینار طلا باو دادند
و حضرت امام حسین چهل و نه دینار و عبدالله ابن جعفر چهل و هشت دینار پس آنمرد بسوی عثمان [illegible] برگشت
عثمان پرسید که چه کردی سایل گفت از تو سوال کردم پنج درهم بمن دادی و از من سوال نکردی و چون از ایشان
سوال کردم آنکه موی مبارک بلند در سر دارد یعنی حضرت امام حسن از من چنین سوال کرد و من او را جواب گفتم
پس پنجاه دینار بمن داد و دیگری چهل و نه دینار و دیگری چهل و هشت عثمان گفت که مثل اینجوانان را از کجا میتوان یافت
اینها علم را از شیر باز گرفته اند و ایشان جمیع خیرات و حکمتها را جمع کرده اند وایضا از ابن شهر آشوب روایت
شده است که اعرابی بنزد عبدالله زبیر و عمرو بن عثمان آمد و مسئله از ایشان پرسید چون نمیدانستند هر یک بدیگری
حواله میکردند اعرابی بایشان گفت مرا مسئله ضرور است هر که از شما میپرسم هر یک بدیگری حواله میکنید در دین خدا
چنین کاری روا نیست ایشان گفتند که اگر خواهی که کسی این مسئله را از تو ببرد برو بنزد حضرت امام حسن و حضرت امام
حسین و از ایشان بپرس که ایشان مسایل دین خدا را میدانند چون بخدمت ایشان رفت و مسئله خود را عرض
کرد و جواب شافی شنید خطاب کرد با عبدالله زبیر و عمر شعری چند ادا کرد که مضمون یکی از آنها این است که حق تعالی
دو خدر روزی شمار او و نعل کرد انذار برای حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام وایضا روایت

شده است

شده است که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین در راه حج پیاده میرفتند و هر که ایشان را میدید خود را بزیر می افکند
و پیاده میشد پس بر بعضی مردم گران آمد و گفتند بسعد ابن ابی وقاص که بر ما دشوار است پیاده رفتن و راضی
نمیتوانیم شد که سوار شویم و این دو بزرگوار پیاده میروند پس آنرا بحضرت امام حسن عرض کرد و از ایشان التماس
کرد که سوار شوند حضرت فرمود که ما نذر کرده ایم پیاده برویم سوار نمیشویم ولیکن از راه دور میرویم که بر مردم دشوار نباشد
وایضا روایت شده است که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و عبدالله ابن جعفر بحج میرفتند در بعضی از منازل
شتران و توشه ایشان گم شد و تشنه و گرسنه ماندند پس نظر مبارک ایشان بخیمه افتاد و بنزدیک آن خیمه رفتند پیر زالی
در خیمه بود و از او آب طلب کردند گفت این گوسفند حاضر است بدوشید و بیاشامید و چون طعام از او طلب کردند
گفت بجز این گوسفند ندارم ذبح کنید و طعامی از برای شما مهیا کنیم پس ایشان یکی از آن گوسفند را ذبح کردند
و آن زن طعامی از برای ایشان حاضر کرد و تناول نمودند و در خیمه او قیلوله کردند و چون خواستند که بار کنند
آن زن را گفتند که ما از قبیله قریشیم و اراده حج داریم و چون بمدینه معاودت کنیم بیا به نزد ما تا تدارک احسان تو
بکنیم چون شوهر آن زن بخیمه برگشت و بر آن حال مطلع شد زن خود را آزار بسیار کرد و بعد از مدتی آنزن را
احتیاج بسیاری رو داد بمدینه آمد حضرت امام حسن او را دید هزار گوسفند و هزار دینار طلا باو داد و مردی همراه او
کرد و او را بنزد امام حضرت امام حسین فرستاد تا آنحضرت نیز هزار گوسفند و هزار دینار طلا بخشید و او را بنزد
عبدالله جعفر فرستاد وایضا از کتاب عدد قویه روایت شده است که روزی شخصی بخدمت حضرت امام حسن
آمد و گفت ای فرزند حضرت امیر المومنین من دشمن بی رحم ستمکاری دارم که حرمت پیر را نمیدارد و رحم بر خورد سالان
نمی کند حضرت چون اینسخن را شنید فرمود بگو خصم تو کیست که انتقام تو را از آن بکشم گفت دشمن من تهی دستی
و پریشانی است حضرت ساعتی سر مبارک بزیر افکند پس خادم خود را طلبید و فرمود که آنچه از مال ما مانده است
حاضر کن او پنجهزار درهم آورد حضرت آنرا باو داد و او را سوگند داد که هر وقت این دشمن بر تو ستم کند [illegible]

اورا به نزد من بیاور تا من دفع او بکنم و ایضا روایت شده است که سایلی از آنحضرت سوالی کرد حضرت
فرمود که برای او چهار صد دینار بنویسند درهم کاتب اشتباه کرد و چهار صد دینار نوشت چون برات را
بحضرت داد که مهر کند فرمود که این بخشش کاتب است پس چهار هزار درهم دیگر اضافه کرد و مهر کرد
و ایضا روایت شده است که چون حضرت امام حسن به نزد معویه رفت بشام در روز ورود آنحضرت
امتعه بسیاری از یکی نواحی برای معویه آورده بودند و باز نامه آنرا به نزد معویه گذاشتند پس معاویه آنرا
به نزد حضرت گذاشت و بخشید چون حضرت از مجلس آن ملعون بیرون آمد بار نامه را به یکی از خادمان
که کفش او را برداشته بود بخشید و ایضا روایت کرده است که چون معویه لعین بمدینه مشرفه آمد
در مجلس عام نشست و اشراف مدینه را طلبید و هر کس را در خور حال خود عطاهای بخشید از پنج هزار درهم
تا صد هزار درهم و حضرت امام حسن ع در آخر مجلس داخل شد معویه گفت دیر آمدی که مرا انجمن نسبت
وهی و چیزی نمانده باشد نزد من که لایق شرافت تو باشد پس خزانه دار خود را گفت که مثل آنچه به همه اینها
داده ام بحضرت امام حسن ع عطا کردم و منم پسر هند حضرت فرمود که همه را بتو پس دادم و منم پسر حضرت فاطمه
دختر حضرت محمد و ایضا روایت شده است که مردی بخدمت حضرت امام حسن آمد و سوال کرد حضرت
فرمود که پنجاه هزار درهم و پانصد دینار باو دادند پس او حمالی آورد که زرها را برای او بردارد حضرت
طیلسان خود را برداشت و بآن سایل داد و فرمود که اجرت حمال بده و اعرابی دیگر بخدمت آنحضرت
آمد و پیش از آنکه سوال کند حضرت فرمود که آنچه در خزانه ما مانده است باو بدهید پس بیست هزار درهم
بآن اعرابی دادند اعرابی گفت که ای مولای من چرا نگذاشتی که مدح و ثنای تو بگویم و حاجت خود را اظهار
کنم حضرت بیتی چند انشا نمود که مضمون بعضی از آنها اینست ما اهل عطا میکنیم پیش از آنکه کسی از ما امید وار
ازو داشته باشند و بخشش مینمائیم پیش از آنکه آب روی سایل ریخته شود و اگر دریا بداند کثرت عطاهای

ما را هر آینه در عرق خجلت خود غرق شود و ایضا روایت شده است که روزی آنحضرت در مسجد نماز میکرد
شنید که شخصی در پهلوی مبارک او دعا میکند که خداوندا ده هزار درهم مرا روزی کن حضرت چون بخانه رسید
ده هزار درهم از برای او فرستاد و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که در کتب سیر روایت کرده اند
که روزی مروان ملعون گفت که من استر حضرت امام حسن ع را بسیار میخواهم و نمیتوانم از او گرفت ابن ابی
عتیق گفت که اگر من از برای تو بگیرم سی حاجت مرا بر می آوری گفت آری گفت وقتی که مردم حاضر شوند
در مجلس تو مکرمتهای قریش را بیان خواهم کرد و از حضرت امام حسن ع چیزی ذکر نخواهم کرد تو از من بپرس
که چرا مکرمتهای او را ذکر نکردی چون مجلس منعقد شد ابن ابی عتیق شروع کرد که در مکرمتهای
قریش و فضایل قریش بسیار ذکر کرد و مروان گفت چرا فضایل حضرت امام حسن ع را ذکر نکردی که
مناقب او بر همه زیاده است میکند ابن ابی عتیق گفت که من اشراف را ذکر کردم و مناقب پیغمبران ذکر میکردم
او را مذکور میساختم و نام او را بر همه مقدم میداشتم حضرت ع از مجلس بیرون آمد که سوار شود ابن ابی
عتیق از پی آنحضرت بیرون آمد و حضرت را سوار کرد و حضرت ع مطلب او را دانست تبسم فرمود و گفت
آیا حاجتی داری گفت بلی میخواهم بر این استر سوار شوم حضرت فرود آمد و استر را باو بخشید و ایضا
در کتاب مزبور از ابن شهر آشوب از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که حضرت امام حسن
بیست و پنج حج کرده بود پیاده و دو مرتبه مال خود را با خدا قسمت کرد که نصف را خود برداشت و نصف را
بفقرا داد و بروایت دیگر سه مرتبه مال خود را جمع داد و سه مرتبه تنصیف کرد حتی آنکه یک پای موزه را نگاه داشت
و تای دیگر را بفقرا میداد و ایضا در کتاب مزبور بسند معتبر از حضرت امام رضا ع روایت شده است که حضرت
امام حسن در وقت وفات گریست پس مردی گفت یا پسر رسول خدا آیا گریه میکنی تو و حال آنکه ترا منزلت
و قرابت که تو با حضرت رسول ص داری و حضرت رسول در حق تو گفت آنچه گفت بیست حج پیاده کرده

ده مرتبه تمام مال خود را با فقرا قسمت کرده حتی یک نعل خود برداشته و دیگری را بسائل داده حضرت
فرمود که رائی دو خصلت کریه بیکنیم یکی اهوال و احوال مرگ و دیگری مفارقت دوستان و ایضا
مذکور است که در کتاب روضة الواعظین و غیر آن روایت کرده اند که حضرت امام حسن ع هرگاه که وضو
میساخت بندهای بدن مبارکش میلرزید و رنگ مبارکش زرد میشد پس در این باب با او سخن
گفتند در جواب فرمود که سزاوار است کسی را که خواهد در بندگی نزد حق تعالی بایستد آنکه رنگش زرد کرده و مفاصلش
بلرزد و چون بدر مسجد میرسیدی می‌ایستاد و میگفت الهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک المسیئ فتجاوز
عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم یعنی خداوندا مهمان تو بدرگاه تو ایستاده است ای نیکوکار و بد
بنزد تو آمده است پس در گذر از بدیها آنچه نزد ماست و بنیکیها که نزد تو است ای کریم و روایت شده است
که چون حضرت امام حسن از نماز صبح فارغ میشد با کسی سخن نمیفرمود تا آفتاب طالع میشد هر چند حاجت ضروری
او را عارض میشد و ایضا از ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر ع روایت شده است که حضرت امام حسن ع
عابدترین مردم بود و در زمان خود زاهدترین و فاضلترین مردم بود و چون بحج میرفت پیاده میرفت و گاه بود
که پا برهنه میرفت و چون مرگ را یاد میکرد میگریست و هرگاه قیامت را بخاطر می‌آورد میگریست و هرگاه گذشتن صراط
بیاد می‌آورد میگریست و چون اعمال را بر حق تعالی مذکور میساخت نعره میزد و مدهوش میشد و چون بنماز می‌ایستاد
بندهای بدن مبارکش میلرزید نزد پروردگار خود و هرگاه بهشت و دوزخ را یاد میکرد میطپید و میلرزید مانند
کسی که او را مار یا عقرب گزیده باشد و از خدا بهشت را سوال میکرد و استعاذه از جهنم مینمود و هرگاه که در قرآن
یا ایها الذین آمنوا میخواند میگفت لبیک اللهم و در هیچ حال کسی او را ندید مگر بیاد خدا و زبانش از همه راستگوتر
و بیانش از همه کس فصیح‌تر بود و روزی معاویه علیه اللعنه گفت که امر کن حسن بن علی علیه السلام که بر منبر برآید و خطبه گوید
تا بر مردم نقص او ظاهر شود پس حضرت را طلبید و گفت بر منبر بالا رو و ما را موعظه کن پس حضرت بر منبر برآمد و حمد

وثنای الهی

وثنای الهی بجا آورد و فرمود که ایها الناس هر که مرا شناسد منم حسن بن علی و فرزند بهترین زنان حضرت فاطمه زهرا
دختر حضرت محمد علیهما فرزند بهترین خلق خدا منم فرزند رسول خدا منم صاحب فضایل منم صاحب معجزات و دلایل
منم فرزند امیر المؤمنین منم که دفع کرده اند مرا از حق منم و برادرم حضرت امام حسین بهترین جوانان بهشتیم منم
فرزند رکن و مقام منم فرزند مکه و منی منم فرزند مشعر و عرفات پس معویه ملعون ترسید که مردم بجانب او
مایل گردند گفت ای ابو محمد تعریف طعام بکن و اینسخنان را بگذار حضرت فرمود که باد آنرا بزرگ میکند
و گرما آنرا میپزد و سرما آنرا طیب و نیکو میکند باز حضرت بسخن اول برگشت و فرمود منم پیشوای خلق خدا
و فرزند رسول خدا محمد پس معویه ملعون ترسید که بعد ازین سخنان چند بگوید که مردم از او برگردند گفت
بس است آنچه گفتی از منبر فرود آی پس حضرت از منبر فرود آمد و ایضا از ابن شهرآشوب روایت
شده است که روزی حضرت امام حسن ع بر جمعی از گدایان گذشت که پارچه چند از نان خشک بر زمین
گذاشته میخوردند چون نظر ایشان بر آنحضرت افتاد و تکلیف کردند حضرت از اسب بزیر آمد و فرمود
که خدا متکبران را دوست نمیدارد و با ایشان نشست و از طعام ایشان تناول فرمود و ببرکت آنحضرت
آن طعام هیچ کم نشد پس ایشانرا بضیافت طلبید و طعامهای نیکو برای ایشان حاضر کرد و خلعتهای ایشانرا
مزین گردانید و ایضا از کتاب جلاء العیون مذکور است که در بعضی از کتب معتبر نقل کرده اند که روزی حضرت
امام حسن ع نشسته بود و طعام تناول مینمود و سگی در پیش حضرت ایستاده بود و هر لقمه که تناول میفرمود
لقمه پیش سگ می‌افکند مردی گفت یا بن رسول الله دستوری ده که این سگ را دور کنم حضرت فرمود که بگذار
او را که مرا از خدا شرم می‌آید جانداری نظر بطعام من کند و من او را طعام نخورانم و ایضا در کتاب
مزبور روایت شده است که یکی از غلامان آنحضرت خیانتی کرد که مستوجب عقوبت شد حضرت خواست
که او را تادیب کند او خواند که والکاظمین الغیظ فرمود که خشم خود را فرو خوردم گفت والعافین عن الناس

فرمود که از گناه تو درگذشتم گفت وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ فرمود که ترا آزاد کردم و دو برابر
آنچه پیشتر میداشتی برای تو مقرر کردم و از حضرت امام حسین ع نیز این اثر نقل کرده اند و ایضا روایت
شده است که دو زن در حبالهٔ آنحضرت بود یکی تمیمیه و دیگری جعفیه و هر دو را بیک مجلس طلاق داد
پس شخصی فرستاد به نزد ایشان که ایشانرا امر کند که عده بدارند و هر یک را ده هزار درهم و خراج بسیار
عطا کند چون خبر بزن جعفیه رسید از روی حسرت آهی کشید و گفت اینمبلغ بازای مفارقت چنین
یاری و دوستی بسیار کم است و آن زن دیگر سخنی نگفت چون خبر را بآنحضرت رسانیدند حضرت ساعتی تامل
نمود و بعد از آن فرمود که اگر بعد از طلاق رجوع بزنی میکردم هر آینه رجوع با و میکردم و ایضا بسند صحیح معتبر
از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که شخصی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المومنین
دختری دارم و سه کس خواستگاری کرده اند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و عبد الله ابن جعفر با تو
مشورت میکنم که بکدام دهم حضرت فرمود که کسی را محل مشورت کردند او را امین گردانیده اند باید که
خیانت نکند حضرت امام حسن ع زنان را بسیار طلاق میگوید دختر خود را بآنحضرت امام حسین بده که او از برای
دختر تو بهتر است و ایضا روایت شده است که روزی حضرت امام حسن ع در مجلس معاویه ملعونه بود مروان
بآنحضرت گفت که موی شارب تو زود سفید شده است حضرت فرمود که بسبب آنست که دهان ما بنی هاشم
خوشبو میباشد و زنان ما دهان مبارک ما را میبوسند و از نفس ایشان موی شارب ما سفید میشود و دهان
شما بنی امیه بدبوست زنان شما از گند دهان شما احتراز میکنند و دهان خود را بپهلوی روی شما میکنند از آن بابت
عذار شما زود سفید میشود پس مروان گفت که در شما بنی هاشم خصلتی بدیست که شهوت جماع دارید حضرت فرمود
که از زنان ما برداشته اند و بمردان ما داده اند و از مردان شما برداشته اند و بزنان شما گذاشته اند و باین سبب
از عهده زن بنی امیه بر نمی آید مگر مرد هاشمی و ایضا از ابن شهر آشوب بطریق مخالفان روایت شده است که روزی

حضرت امام حسن

حضرت امام حسن ع با یزید پلید نشسته بود و خرما میخوردند یزید ملعون گفت با حضرت امام حسن ع که من ترا
دشمن میدارم حضرت فرمود که راست میگوئی شیطان با پدرت شریک شده در وقت جماع و
آب شیطان با آب پدرت ضم شده است و تو از آب دو کس بهم رسیده و با این سبب دشمن من
گردیده و شیطان با حرب ضم شد در وقتی که با مادر ابوسفیان جماع میکرد و با این سبب ابوسفیان دشمن جد من
بود و پدرت تو نیز با این سبب دشمن پدر من بود و هر که عداوت با اهلبیت دارد البته فرزند زنا است
یا شرک شیطان است چنانچه حق تعالی در قرآن میفرماید که وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ و ایضا از
کشف الغمه روایت شده است که حضرت امام حسن ع با بوی خوش بسیار و جامهای فاخر در میان اعوان
و انصار متکاثر و خویشان و خادمان از اکابر و اصاغر بر استر رهواری سوار بود در بعضی از کوچهای مدینه
میرفت ناگاه یهودی پیر فقیر از برابر پیدا شد با جامهای کهنه و بدن ضعیف و رنگ کثیف چون آنحضرت را باین زینت
و حشمت ملاحظه کرد گفت ای فرزند رسول خدا سخنی توقف نما و سخن من گوش مبارک بده حضرت عنان
کشید و ایستاد یهودی گفت که انصاف ده که جد تو گفت که دنیا زندان مومن و بهشت کافر است
تو خود را مومن میدانی و مرا کافر میدانی و تو با این راحت میگذرانی و من با این محنت و مشقت زندگانی میکنم
حضرت امام حسن ع در جواب فرمود که ای مرد پیر اگر پرده از پیش چشم تو گشوده شود و نظر کنی بآنچه حق تعالی مهیا گردانیده است
در آخرت برای من و سایر مومنان از حور و قصور و ریاض خلد هر آینه خواهی دانست که دنیا نسبت بمن با این حال
زندانست و اگر نظر کنی بآنچه حق تعالی از برای تو و سایر کافران در دار آخرت مهیا کرده است از آتش جهنم
و انواع عذابها و نکالهای آن هر آینه خواهی دانست که با این حالتی که داری نسبت با آن حالت در بهشتی و ایضا
از حلم آنحضرت روایت شده است که روزی آنحضرت سوار بود و مردی از اهل شام بر سر راه آنحضرت آمد
و دشنام و ناسزای بسیار بآنحضرت گفت و حضرت در جواب او نگفت تا او از سخن او فارغ شد پس روی مبارک

بسوی او گردانید و بر او سلام کرد و خندید و فرمود که ای مرد پیر گمان می برم که تو مرد غریبی و گویا بر تو
مشتبه شده باشد امری چند که از ما سؤال کنی عطا میکنیم و اگر از ما طلب هدایت و ارشاد کنی تو را ارشاد میکنیم
و اگر از ما باربرداری طلبی عطا میکنیم و اگر گرسنه تو را سیر میکنیم و اگر عریانی تو را کسوه میپوشانیم و اگر محتاجی
تو را بی نیاز میگردانیم و اگر رانده شده تو را پناه میدهیم و اگر حاجتی داری برای تو بر می آوریم و اگر بار خود را
بیاوری و بخانه ما آوری مهمان ما باشی تا وقت رفتن بهتر خواهد بود زیرا که ما خانه گشاده داریم
و آنچه خواهی نزد ما میسر است چون آن مرد سخن آنحضرت را شنید گریست و گفت گواهی میدهم که توئی
خلیفه خدا در زمین بهتر میداند که خلافت و رسالت را در کجا قرار دهد و پیش از این تو و پدر تو را از همه کس
دشمن تر میداشتم و اکنون محبوب ترین خلق گردیدی بسوی من پس بار خود را بخانه حضرت فرود آورد و تا در مدینه
بود مهمان آنحضرت بود و از معتقدان و محبان اهلبیت گردید و ایضا از کتاب عدد روایت شده است که چون
حضرت امام حسن بجهة احترام پدر بزرگوار خود در حضور آنحضرت سخن کم میگفت بعضی از اهل کوفه بخدمت آنحضرت
عرض کردند که حضرت امام حسن در سخن گفتن عاجز است حضرت امیر او را طلبید و فرمود که مردم چنین میگویند
بر منبر برآی و فضل خود را برایشان ظاهر کن حضرت فرمود که یا امیر المومنین در حضور تو من یارای سخن گفتن
ندارم حضرت فرمود که ای فرزند من خود را از تو پنهان میکنم پس حضرت مردم را فرمود ندا کردند تا جمع شدند
و حضرت امام حسن بر منبر آمد و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواند و ایشان را مواعظ شافیه نمود که خروش
از اهل مسجد بر آمد پس فرمود که ایها الناس سخن پروردگار خود را بفهمید و آیات قرآن را تدبر نمائید که حق تعالی
میفرماید که اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ اِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا
مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ پس بدانید که مائیم ذریه برگزیده آدم و سلاله نوح و برگزیده آل ابراهیم
و فرزندان برگزیده پسندیده اسمعیل و آل ابراهیم و محمد و ما در میان شما مانند آسمان بلندیم که از ما فیض

درحمت

و رحمت بشما میبارد و بمنزله خورشید انوریم که جهان را بنور هدایت خود روشن کرده ایم و مائیم شجره زیتونه
که حق تعالی در قرآن مثل زده است و او را با برکت یاد کرده و فرموده است که نه شرقیه است و نه غربیه است
پیغمبر اصل آن درخت است و حضرت علی شاخ آن درخت است و ما بخدا سوگند که میوه آن درختیم پس هر که چنگ
زند بشاخی از شاخهای آن درخت نجات می یابد و هر که از آن درخت دور ماند پس بازگشت او بسوی جهنم است
پس حضرت امیر المومنین از اقصای مسجد برخواست و ردای مبارک خود را میکشید تا آنکه بر منبر برآمد و میان
دو دیده مبارک آنحضرت را بوسید و فرمود که یا ابن رسول الله حجت خود را برایشان تمام کردی و اطاعت خود را
بر قوم واجب گردانیدی پس وای بر کسی که مخالف تو کند و ایضا روایت شده است که در مجلسی که حضرت
امام حسن حاضر بود حضرت امام حسین از برای تعظیم او سخن نمیگفت و در مجلسی که حضرت امام حسین بود حاضر
محمد ابن حنفیه برای تعظیم او سخن نمیگفت و ایضا روایت شده است که حضرت امیر المومنین در روز جنگ
جمل محمد ابن حنفیه رضی عنه را طلبید و نیزه خود را باو داد و فرمود که برو و این نیزه را بر شتر عایشه ملعونه بزن
چون به نزدیک شتر رسید قبیله بنو ضبه بر او راه گرفتند و مانع او شدند چون به نزد حضرت برگشت حضرت
امام حسن نیزه را از دست او گرفت و بجانب شتر عایشه ملعونه تاخت و نیزه بر شتر فرو برد و بسوی حضرت برگشت
با نیزه خون آلود پس روی محمد حنفیه از خجلت متغیر گردید حضرت امیر المومنین فرمود که ننگ مدار از آنکه
تو نتوانستی کرد و حضرت امام حسن کرد زیرا که او فرزند پیغمبران است و تو فرزند منی و ایضا از ابن شهر آشوب
روایت شده است که روزی حضرت امام حسن در دور کعبه طواف میکرد که شنید مردی میگوید که این پسر حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم است حضرت فرمود که بگو فرزند حضرت علی ابن ابی طالب است زیرا که پدرم بهتر است
از مادرم و اما از معجزات آنحضرت در کتاب جلاء العیون ذکر شده است که صفار و قطب راوندی و دیگران
از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که حضرت امام حسن در بعضی از سفرها که بعمره میرفت مردی از فرزندان

زبیر در خدمت آنحضرت بود و بامامت آنحضرت قایل بود پس در بعضی از منازل بر سر آبی فرود آمدند و
نزدیک آب درختان خرما بود که از بی آبی خشک شده بودند پس برای آنحضرت در زیر درختی فرشی انداختند و برای
فرزند زبیر در زیر درختی دیگر در برابر آنحضرت پس آن مرد نظر ببالای آن درخت افکند گفت اگر امید رطب خشک نشده
بود از میوه آن میخوردیم حضرت فرمود که خواهش رطب داری گفت بلی حضرت دست مبارک بسوی آسمان
بلند کرد و دعای کرد که آن مرد نفهمید ناگاه باعجاز آنحضرت سبز شد و برگ آورد و رطب در آن بهم رسید جمالی
که همراه ایشان بود گفت بخدا سوگند که جادوگر حضرت فرمود که وای بر تو این جادو نیست ولیکن دعای فرزند
پیغمبر خود را مستجاب کرد پس آنمقدار رطب از آن درخت چیدند که اهل قافله را کفایت کرد و ایضاً در کتاب مزبور
از آنحضرت روایت شده است که روزی بعضی از شیعیان حضرت امام حسن با آنحضرت گفتند که چرا تو آنقدر تحمل
مشقت و مضرت از معویه لعین میشوی حضرت فرمود که اطاعت امر حق تعالی میکنم و اگر از خدا بطلبم که شام را عراق کند
و مرد را زن کند و زن را مرد کند رد دعای من نمیکند در این هنگام مردی از اهل شام حاضر بود گفت کی این کار
میتواند بکند حضرت فرمود که شرم نمیکنی تو زنی در میان مردان نشسته چون این بگو برخاست دید که زن
شده است پس حضرت فرمود که برخیز و برو بخانه که زن تو مرد شده است و با تو مجامعت خواهد کرد و فرزند خواهی زائید
خنثی پس آنچه حضرت فرموده واقع شد و هر دو بخدمت حضرت آمدند و توبه کردند و حضرت برای ایشان دعا کرد که بحالت
اول برگشتند و ایضاً از آنحضرت قطب راوندی روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن بحضرت امام حسین و عبدالله
ابن جعفر فرمود که جایزهای معویه علیه اللعنه در روز اول ماه بشما خواهد رسید چون روز اول ماه شد چنانچه حضرت
فرموده بود اموال معویه ملعون رسید و حضرت امام حسن قرض بسیار داشت از آنچه او فرستاده بود برای آنحضرت
قرضهای خود را ادا کرد و باقی را در میان اهلبیت و شیعیان خود قسمت کرد و حضرت امام حسین قرض خود را ادا کرد
و آنچه ماند به قسمت کرد یک قسمت را با اهلبیت و شیعیان خود داد و دو قسمت را برای عیال خود فرستاد و عبدالله ابن جعفر

قرض

قرض خود را ادا کرد و باقی را برای خویش آمد معویه لعین برسول او داد چون خبر بمعویه لعین رسید برای او مال بسیار
فرستاد و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت روایت شده است که حضرت امام حسن از مکه پیاده بمدینه آمد و در اثنای
راه پای مبارکش ورم کرد با آنحضرت عرض کردند که سوار شوید تا این ورم تخفیف یابد حضرت ابا نمود و فرمود که چون
باین منزل برسیم مرد سیاهی باستقبال ما خواهد آمد و روغنی با خود خواهد داشت که برای این ورم نافع است پس آن روغن را
از او بخرید و هر قیمت که گوید مضایقه مکنید پس یکی از موالیان آنحضرت تعجب کرد و گفت این منزلی که ما میرویم کسی نمیباشد
که روغن فروشد حضرت فرمود که بلکه باین زودی پیدا خواهد شد چون چند میل راه آمدند سیاهی از دور پیدا شد
حضرت بمولای خود گفت که برو روغن از او بخر چون مولا بنزد آن مرد آمد و روغن را از او طلب کرد گفت روغن را
از برای که میخواهی گفت از برای حضرت امام حسن ابن علی ابن ابیطالب صلوات الله علیهما گفت بخدمت او ببر چون
او را بخدمت آنحضرت آوردند گفت یا ابن رسول الله من مولای و شیعه توام و قیمت از برای روغن نمیخواهم
ولیکن میخواهم که دعا کنی که خدا پسری مستوی الخلقه بمن کرامت کند که محبت شما اهلبیت داشته باشد زیرا که در وقت
که بخدمت تو آمدم زن مرا درد زائیدن گرفته بود حضرت فرمود که برگرد بخانه خود که چون بخانه داخل میشوی زن تو
پسری زائیده است مستوی الخلقه پس آن سیاه بسرعت بخانه برگشت و باز بخدمت آنحضرت آمد و حضرت را
دعای خیر کرد و گفت آنچه فرموده بودی واقع شد پس آنحضرت روغن را برپای مبارک خود مالید و پیش از آنکه از جای
خود برخیزد اثری نماند و ایضاً از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که جمعی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین
بعد از شهادت آنحضرت بخدمت حضرت امام حسین آمدند و گفتند بنما بما از آن عجایبی که پدر تو با ما مینمود حضرت فرمود
که اگر بنمایم ایمان خواهید آورد گفتند بلی فرمود که پدرم را به بینید خواهید شناخت گفتند بلی پس پرده را برداشت
و گفت که نظر کنید در آنجانب چون نظر کردند دیدند که حضرت امیرالمؤمنین نشسته است فرمود که میشناسید
که حضرت امیر علیه السلام است همه گفتند بلی و گواهی میدهیم که تو ولی خدا بحقی و راستی و توئی امام بعد از پدر

خود تحقیق که حضرت امیرالمومنین ع را بالموذی بعد از وفات او چنانچه مدت رسول خدا ابوبکر ملعون
نمود در مسجد قبا بعد از وفات آنحضرت پس حضرت امام حسن ع فرمود که مگر شنیده اید قول خدا را که میفرماید
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ یعنی مگوئید برای آنهاکه
کشته میشوند در راه خدا که ایشان مردگانند بلکه زندگانند و لیکن شما نمیدانید پس حضرت فرمود که این آیه نازل
شده است در باب هر که کشته شود در راه خدا پس هرچه استبعاد میکنید در حق ما گفتند ایمان آوردیم و تصدیق کردیم
ای فرزند رسول خدا و ایضا از صفار و قطب راوندی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که دو مرد در
خدمت حضرت امام حسن ع بودند حضرت با یکی از ایشان گفت که تو دیشب در خانه خود چنین سخنی گفتی آن مرد
تعجب کرد گفت میدانید هرچه هرکس میگوید حضرت فرمود که ما میدانیم هرآنچه جاری میشود در شب و روز پس فرمود
که حق تعالی آنحضرت رسول تعلیم کرد علم حلال و حرام او تنزیل و تاویل قرآن را و آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت
و آنحضرت همه را بحضرت امیرالمومنین ع تعلیم کرد و حضرت امیرالمومنین همه را بمن تعلیم کرد و ایضا از قطب
راوندی روایت کرده است که روزی عبدالله ابن عباس در خدمت حضرت امام حسن ع بر سر خوانی نشسته بود
ناگاه ملخی در آن خوان بود و افتاد ابن عباس از آنحضرت پرسید که بر بال این ملخ چه نوشته است حضرت فرمود
که بر آن نوشته است که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست گاه میفرستم ملخ را بر جماعتی گرسنگان که از آن
بخورند و گاه میفرستم بر گروهی از روی غضب که طعامهای ایشان را بخورند پس ابن عباس برخاست و دهان
مبارک حضرت را بوسید و گفت این از مکنون علم است و ایضا از رشید ابن طاوس بسند معتبر از ابن عباس روایت
شده است که روزی در خدمت حضرت امام حسن نشسته بودیم که ماده گاوی را از پیش حضرت گذرانیدند حضرت فرمود
که این گاو حامله است بگوساله ماده که در میان پیشانیش سفیدی است و سر دمش سفید است ابن عباس گفت ما
با قصاب رفتیم تا آنکه گاو را کشت و گوساله از شکمش بیرون آورد و همان صفت بود که حضرت فرموده بود پس گفت

آنحضرت

آنحضرت آمدیم و گفتیم که حق تعالی میداند آنچه در رحم است تو چگونه دانستی حضرت ع فرمود که من بالهام خدا دانستم
و ایضا بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که چون حضرت امام حسن ع با معویه ملعون صلح کرد
روزی در نخیله نشسته بودند معویه گفت شنیده ام که حضرت رسول ص خرما را در درخت تخمین میکرده است و درست می آمده است
آیا آن علم را تو داری بدرستیکه شیعیان شما دعوی میکنند که از شما علم هیچ چیز از زمین و آسمان پنهان نیست حضرت فرمود
که حضرت رسالت ص عدد کیلهای آنرا بیان میفرمود و من برای تو عدد دانه های آنرا میگویم معویه گفت بگو که در این درخت
چند دانه است حضرت ع فرمود که چهار هزار و چهار دانه است معویه گفت که بسرهای آنرا چیدند و شمردند
چهار هزار و سه دانه ظاهر شد حضرت ع فرمود که هرگز دروغ نگفته ام و خبر دروغ بمن نرسیده است از جانب خدا باید که دانه
دیگر را پنهان کرده باشند چون تفحص کردند یکدانه در دست عبدالله عامر بود حضرت فرمود که بخدا سوگند که ای معویه
اگر نه آن بود که تو کافر میشوی و ایمان نمی آوری هر آینه خبر میدادم ترا با آنچه خواهی کرد بعد از من حضرت رسالت
در زمانی بود که او را تصدیق میکردند و تکذیب مینمودند و تو میگوئی که اینها را از جدش شنیده او کودک بود بخدا سوگند
که زیاد را بپدر خود ملحق خواهی کرد و حجر ابن عدی را خواهی کشت و سرهای شیعیان را از شهرها بسوی تو خواهند آورد و آنچه
حضرت ع در آن روز فرمود همه واقع شد و ایضا روایت شده است که روزی شیعیان بخدمت حضرت امام حسن ع شکایت
کردند از زیاد ولد الزنا پس حضرت دست بدعا برداشت و گفت خداوندا بگیر از برای ما و از برای شیعیان ما از زیاد ابن
ابیه انتقام ما را و بنما با و عذاب نزدیکی را بدرستیکه تو بر همه چیز قادری پس در انگشت او جراحتی در ابهامش بهم رسید
و ورم کرد تا گردنش و بجهنم واصل شد و ایضا روایت شده است که روزی حضرت امیرالمومنین ع در رحبه کوفه
نشسته بود مردی بخدمت آنحضرت برخواست گفت من از رعیت و اهل بلاد توام حضرت گفت دروغ میگوئی
و از رعیت و اهل بلاد من نیستی ولیکن پادشاه روم ترا نزد معویه ملعون فرستاده و مسئله چند پرسیده و معویه
لعین جواب آن مسئله ها را نمیدانسته و ترا فرستاده است که جواب آنها را از من سوال کنی گفت راست گفتی

یا امیرالمؤمنین معویه لعین مرا مخفی نزد تو فرستاده وکسی براین مطلع نبود بغیر از حق تعالی و تو بالهام خدا تعالی
دانستی و تو بالهام حق تعالی دانسته پس حضرت فرمود که از هر یک این دو پسر من که خواهی سؤال کن یعنی حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین علیهما السلام او گفت که از حضرت امام حسن ع سؤال میکنم پس حضرت امام حسن ع سؤال بکنم
فرمود که آمده که سؤال کنی که میان حق و باطل چه مقدار فاصله است و میان زمین و آسمان چه مقدار است و میان
و مغرب از مشرق چه مقدار دور است و قوس قزح چیست و مؤنث کیست و کدام است آن ده چیز که بعضی از بعضی
سخت‌تر اند او گفت که برای این آمده‌ام حضرت امام حسن ع فرمود که میان حق و باطل چهار انگشت است هرچه را
بچشم می‌بینی حقست و بگوش خود باطل بسیار میشنوی و میان آسمان و زمین بقدر نفرین مظلوم است
و بمقدار مد بصر است و میان مشرق و مغرب بقدر سیر یک روز آفتاب است و قوس قزح اسم شیطانست
و این قوس شیطان نیست بلکه قوس خداست و علامت فراوانی روزیست و امانست برای اهل زمین
از غرق شدن و مؤنث آنست که ندانند مرد است یا زن که هر دو آلت را داشته باشد پس انتظار بکشند
تا بالغ شود اگر محتلم شود مرد است و اگر حایض شود و پستانهایش بلند شود زنست و اگر بایشان ظاهر نشود اگر بولش
راست رود مرد است و اگر بر دوش بول شتر بر میگردد زنست و اما آن ده چیز که بعضی از بعضی شدیدتر اند پس سنگ را
حق تعالی سخت آفریده است و آهن را از او سخت‌تر گردانیده که آن را میشکند و آتش را از آهن سخت‌تر گردانیده که آن را میگدازد
و آب را از آتش سخت‌تر گردانیده که آن را خاموش میگرداند و ابر را از آب سخت‌تر کرده که حملش بر آنجاری میگردد و باد را
بر ابر مسلط گردانیده که آن را حرکت میدهد و سخت‌تر از باد ملکیست که باد در فرمان اوست و سخت‌تر از ملک ملک موت است
که قبض روح میکند و سخت‌تر از ملک موت مرگست که ملک موت بر آن میمیرد و سخت‌تر از مرگ امر خداوند عالمیانست
که بفرمان او وارد میشود و ایضا از ابن شهرآشوب روایت شده است که چون ابوسفیان لعین بمدینه آمد
میخواست که از حضرت رسالت امان بگیرد و گفت بنزد حضرت امیرالمؤمنین آمد که آنحضرت را شفیع خود گرداند و حضرت

قبول نکرد

قبول نکرد حضرت فاطمه ع در پس پرده بود و حضرت امام حسن ع چهارده ماهه بود و تازه برفتار آمده بود ابوسفیان
گفت ای دختر حضرت رسول این طفل را برای من شفیع گردان نزد جد خود پس حضرت امام حسن پیش آمد و یکدست مبارک
بینی ابوسفیان را گرفت و بدست دیگر ریش او را و بقدرت حق تعالی بسخن آمد و گفت بگو لا اله الا الله
محمد رسول الله تا من شفاعت تو بکنم نزد جد خود پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که حمد میکنم خداوندیرا
که از آل محمد ص نظیر حضرت یحیی ابن زکریا ع بوجود آورد چنانچه حق تعالی در حق او میفرماید وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا
و ایضا از صفار و دیگران بسندهای صحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت امام حسن ع
روزی بر منبر برآمد و فرمود که خدا را دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و هر یک از این دو شهر حصاری
دارند از آهن و در هر شهری از آنها هزار هزار دروازه است و در هر یک از آن دو شهرها هفتاد هزار لغت است
که هر طائفه بلغتی سخن میگویند بغیر لغت دیگری و من میدانم جمیع لغتهای ایشانرا و در آن دو شهر و بر اهل آن دو شهر
حجتی و امامی نیست بغیر من و برادرم حضرت امام حسین و ایضا از کتاب [illegible] از حذیفه یمانی روایت
شده است که حضرت رسالت روزی در کوه حرا نشسته بود یا کوه دیگر و حضرت امیرالمؤمنین و ابوبکر و عمر و عثمان
در خدمت آنحضرت نشسته بودند و جماعتی از مهاجر و انصار نیز حاضر بودند ناگاه حضرت امام حسن ع پیدا شد و با نهایت
تمکین و وقار می آمد چون نظر مبارک حضرت رسالت بر او افتاد فرمود که جبرئیل او را هدایت میکند و میکائیل
او را درست میدارد و او فرزند من است و جان من است و وی پاره‌ای از تن های من است و فرزند زاده من است
و نور دیده مبارک من است پدرم فدای تو پس حضرت برخواست و ما نیز با او برخواستیم و او را استقبال نمود
و فرمود که تو سیب بوستان منی و حبیب منی و جان و دل منی پس دست مبارکش را گرفت و آورد و نشانید نزد
خود و ما برگرد آنحضرت نشستیم و نظر میکردیم بر آنحضرت و حضرت دیده خود را از آن نور دیده بر نمیداشت پس فرمود
که این فرزند بعد از من هادی یافته خواهد بود و این هدیه‌ایست از جانب پروردگار عالمیان از برای من و مرا

جز جواهر داد و آثار پسندیده مرا بایشان خواهد رسانید و سنت مرا احیا خواهد کرد و متولی کارهای من خواهد شد
و نظر لطیف حق تعالی با او خواهد بود و پس خدا رحمت کند کسی را که قدر او را بشناسد در حق او با من نیکی کند و بگرامی داشتن
او مرا گرامی دارد و هنوز سخن حضرت تمام نشده بود که اعرابی از دور پیدا شده و نیزۀ خود را بر زمین میکشید چون
حضرت انظر مبارک بر او افتاد فرمود که آمد سوی شما مردی که سخن گوید بشما بکلام غلیظی که پوستهای شما از آن بلرزد
و از امری چند سؤال خواهد کرد و بدا و با او سخن خواهد گفت پس اعرابی رسید و آمد و سلام نکرد و گفت کدام یک از شما
محمد است ما گفتیم چه میخواهی حضرت فرمود که بگذارید اش اعرابی گفت یا محمد پیشتر ترا دشمن داشتم و اکنون که ترا دیدم
بیشتر ترا دشمن داشتم پس ما در غضب آمدیم و حضرت تبسم کردید و خواستیم که اعرابی را آزار کنیم حضرت فرمود که بگذارید خود
باشید پس اعرابی گفت یا محمد تو دعوی میکردی که پیغمبری و دروغ میگوئی بر پیغمبران و حجتی و برهانی بر پیغمبری خود نداری
حضرت فرمود که تو چه میدانی که من حجت ندارم اعرابی گفت برهان تو چیست حضرت فرمود که اگر میخواهی برهان مرا
تو خبر دهد عضوی از اعضای من تا آنکه برهان من تمامتر باشد اعرابی گفت که آیا عضو از اعضا سخن میگوید حضرت فرمود که بلی
پس حضرت خطاب کرد با حضرت امام حسن که برخیز و حجت بر اعرابی تمام کن اعرابی تعجب کرد و گفت کودک را بر میخیزاند که با من
سخن گوید حضرت فرمود که او را عالم خواهی یافت بآنچه خواهی پس حضرت امام حسن ابتدا نمود و گفت ای اعرابی از جاهل
و غافل سؤال نمیکنی بلکه از فقیه و دانا سؤال میکنی و خود جاهل و نادانی پس حضرت شعری چند در نهایت فصاحت و بلاغت
در مقام مفاخرت و بیان علم و فضل و جلالت خود انشا کرد و فرمود که زبان خود را گشودی و از اندازۀ خود بدر رفتی
و نفس تو بازی داد ترا اما ازین مجلس حرکت نخواهی کرد تا ایمان بیاوری انشاء الله تعالی پس اعرابی تبسم کرد و گفت بگو
آنچه سبب اسلام من خواهد بود حضرت فرمود که جمع شدید تو و قوم تو در مجلس و از روی جهالت و سفاهت حضرت محمد را
یاد کردید و گفتید که همه عرب با او دشمن گردیده اند و او با همه عرب دشمنی میکند و دفع او لازم است و اگر کشته شود
کسی طلب خون او نمیکند و بسبب قلت تامل و سوء تدبیر ترا مقرر کردند که آنحضرت را بقتل رسانی و نیزۀ خود را برداشتی

وبارادۀ

و باراده قتل او آمدی و خایف و ترسان بودی از آنکه کسی مطلع گردد و نمیدانی که خدا ترا برای امر خیری
آورده است که اراده کرده است برای تو اکنون خبر دهم ترا از آنچه در سفر تو واقع شد از میان قوم خود
بیرون آمدی در شب ماهتاب روشنی ناگاه باد تندی وزید و هوا را تیره گردانید و ابری در آسمان پیدا شد
و باران شد و حیران ماندی و راه بر تو مشتبه شد که نه قدرت داشتی و نه یارا که برگشتی و صدای پای کسی را
نمیشنیدی و روشنی آتشی در دور خود نمیدیدی و ابر آسمان را گرفته و ستارها از تو پنهان گردیده بودند و گاهی
باد ترا بر میگردانید و گاهی خاک و خاشاک پایت را اذیت میرسانید برق دیده ات را میربود و سنگها پایت را
مجروح مینمود ناگاه ازین شدت نهارها نه یافتی و خود را از غم ما دیدی پس دیده ات روشن شد و ناله ات ساکن شد
پس اعرابی گفت اینها را از کجا گفتی و از سودای قلب من خبر دادی و گویا در این سفر همراه من بودی و از امور
من چیزی بر تو مخفی نبود و گویا از غیب سخن میگوئی اکنون بگو که اسلام تو چیست که من مسلمان میشوم حضرت
فرمود که بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ
پس مسلمان شد و اسلامش نیکو شد و حضرت رسول قدری از قرآن تعلیم او کرد اعرابی گفت یا رسول الله
برگردم بسوی قوم خود و ایشان را هدایت کنم و شرایع دین را بایشان تعلیم نمایم حضرت او را رخصت فرمود چون بسوی
قوم خود رفت جمعی از ایشان را بخدمت آنحضرت آورد و ایشان نیز مسلمان شدند پس بعد از آن هرگاه امام حسن را
میدیدند مردم میگفتند که حق تعالی باو درجه عطا کرده است که باحدی از خلق خود عطا نکرده است و ایضا از قطب
راوندی روایت شده است که روزی عمرو بن عاص با معویه گفت که حضرت امام حسن در سخن گفتن عاجز است و چون
بر منبر بر آید و مردم بسوی او نظر کنند خجالت او را مانع میشود از سخن گفتن پس معویه ملعون حضرت را گفت
که بر بالای منبر رو و ما را موعظه کن حضرت بر منبر بر آمد و حمد و ثنای الهی کرد و بعد از مواعظ شافیه بیان حسب
و نسب و جلالت خود را گفت و در ضمن انمفاخر تا گفت منم فرزند بهترین زنان حضرت فاطمه دختر رسول

خدا منم فرزند سراج منیر منم فرزند بشیر نذیر منم فرزند رحمت عالمیان منم فرزند پیغمبر انس وجان منم فرزند بهترین خلق خدا

بعد از رسول خدا منم فرزند صاحب فضایل منم فرزند صاحب معجزات و دلایل منم فرزند حضرت امیر المومنین منم که حق

مرا غصب کرده اند منم یکی از دو بهترین جوانان بهشت منم شفیع مطاع منم فرزند آنکسی که ملائکه با او قتال کردند منم

فرزند آنکسی که همه قریش برای او خاضع شدند منم فرزند پیشوای خلق پس معویه لعین ترسید که مردم بآنحضرت مفتتن

شوند و از او برگردند گفت ای ابو محمد از منبر فرود آی و لبس است آنچه گفتی و چون حضرت از منبر فرود آمد معویه لعین

گفت که گمان میبرم که تو خلیفه و حال آنکه تورا اهلیت نیست حضرت فرمود که خلیفه کسی است که بکتاب خدا

عمل کند و متابعت دست حضرت رسالت نماید و خلیفه کسی نیست که بجور در میان مردم سلوک کند و سنتهای رسول را

معطل بگذارد و دنیا را پدر و مادر خود گیرد و پادشاهی کند و اندک روزی بهره خود مردار شود و از آن متعرض آنحضرت

شد و سخنان ناهموار و ناسزای بسیار نسبت بآنحضرت و پدر او گفت امام حسن فرمود که خداوند تغیر ده نعمت او را

نسبت باو و او را از ما گردان تا مردم از حال عبرت گیرند پس آن ملعون در خود نظر کرد خود را از نادید و فرجش بفرج

زنان مبدل گردید و در ریشهای نجس فرو ریخت پس حضرت فرمود که دور شو ای زن چرا در مجلس مردان نشسته و حضرت

برخواست که از آن مجلس بیرون رود و عمرو بن عاص ملعون گفت بنشین که میخواهم مسئله چند از تو سوال کند حضرت فرمود

آنچه میخواهی بپرس عمر گفت خبر ده مرا از کرم و نجدت و مروت فرمود که اما از کرم پس تبرع کردن بنیکی است

که قصد عوض نداشته باشد و عطا کردن است پیش از سوال و اما نجدت یعنی رفعت پس دفع کردن دشمنان است

از محارم خود و صبر کردن است در هر محل زد و مکروهات و اما مروت یعنی مردی پس آن است که آدمی دین خود را

نگاهدارد و نفس خود را از چرکینها حفظ نماید و باداء حقوق خدا و خلق قیام نماید و هر که سلام کند و حضرت بیرون

رفت پس معویه ملعون عمرو بن عاص را ملامت کرد و گفت اهل شام را فاش کردی و بر فضایل حضرت امام حسن

مطلع کردانیدی عمر گفت انیستی از اکبذار اهل شام تو را از برای ایمان و دین دوست نمیدارند برای دنیا دوست میدارند

دشنر

دشنر و مال دنیا است تو است پس سخنان حضرت امام حسن چه فایده باو میبخشد پس قصه انجمان اموی

در میان مردم منتشر گردید در وجه او بخدمت حضرت امام حسن آمد و رازی و تفرع و استغاثه کرد و حضرت علیه السلام

برای او رقت کرد و دعا کرد تا باز مرد شد و اما مکارم اخلاق و محاسن آداب حضرت امام حسین از مساکین گذشت که

عبای خود را انداخته بودند و نشسته بودند و نان خشک در پیش داشتند و میخوردند چون بایشان رسید آنحضرت را

دعوت کردند حضرت از اسب فرود آمد و فرمود که خدا متکبران را دوست نمیدارد و نزد ایشان نشست و با ایشان

تناول نمود بروایت دیگر از ایشان عذر طلبید که این نان شما از تصدق است و تصدق بر من حرام است

پس فرمود که چون من اجابت شما کردم شما نیز اجابت من بکنید و ایشان را بخانه برد و بجاریه خود گفت که هرچه

برای مهمانان عزیز ذخیره کرده حاضر ساز و ایشان را ضیافت کرد و انعامات فرمود و روانه کرد و ایضا در کتاب

مزبور مذکور است که محمد ابن العباس در تفسیر خود روایت کرده است که مردی بحضرت امام حسین گفت

که در تو تکبری است حضرت فرمود که کبریا و بزرگی مخصوص خداوند عالمیان است و دیگری را روا نیست

و آنچه من دارم عزت است حق تعالی میفرماید که فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ یعنی از برای خدا است

و از برای رسول او و از برای مومنان و ایضا روایت شده است که اعرابی بمدینه آمد و پرسید که کریمترین

مردم کیست در مدینه گفتند حسین ابن علی پس بمسجد آمد و دید که آنحضرت نماز میکند و شعری چند در مدح آنحضرت

خواند و چون آنحضرت خواند و چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود که ای قنبر آیا چیزی از مال حجاز مانده است

قنبر گفت بلی چهار هزار دینار طلا مانده است حضرت فرمود که بیاور که او احق است باین مال از ما پس بخانه رفت

و ردای مبارک خود را برداشت و چهار هزار دینار زر را در آن پیچید و پشت در ایستاد از شرم روی اعرابی و دست

مبارک را از شکاف در بیرون کرد و آن زر را باعرابی داد و شعری چند در عذرخواهی از اعرابی انشا فرمود اعرابی چون

زر را دید گریست حضرت گفت که تو گویا شمردی کم بود ای اعرابی عطای ما را اعرابی گفت نه ولیکن میگریم که دست

[illegible]

که دست با جود و کرم وسخا چگونه درمیان خاک پنهان خواهد شد والفیا روایت شده است که عبدالرحمن سلمی
یکی از فرزندان آنحضرت را سوره حمد تعلیم کرد چون آن کودک آن سوره را در خدمت حضرت خواند حضرت فرمود
که هزار دینار طلا و هزار حله باو عطا کنند و دهان او را پر از مروارید کنند مردم [illegible] انیقدر بود حضرت فرمود
کی این عطا کی برابری نماید در برابر آنچه او تعلیم فرزند من کرده است والفیا از ابن شهر آشوب روایت شده است که حضرت
امام حسین فرمود که بهترین اعمال بعد از نماز داخل کردن سرور در قلب مومن است بر وجهی که متضمن گناهی نباشد
بدرستیکه من دیدم روزی غلامی با سگی طعام میخورد من از سبب آن پرسیدم گفت یا ابن رسول الله من مغمومم میخواهم
او را شاد کنم تا شادی او موجب شادی من گردد زیرا که مالکی دارم یهودی و میخواهم که از دست او نجات یابم
حضرت چون این سخن را از آن غلام شنید رفت به نزد آن یهودی که مالک او بود و فرمود که دویست طلا میدهم که غلام
خود را به من بفروشی یهودی گفت که من غلام را فدای قدمهای مبارک تو میکنم که برداشته و [illegible] آمده و این بستان را
باو نیز میدهم و مال تو را با تو پس میدهم حضرت فرمود که مال را بتو بخشیدم یهودی گفت قبول کردم و غلام
بخشیدم حضرت فرمود که غلام را آزاد کردم و مال همه را باو بخشیدم زن یهودی گفت من مسلمان شدم و مهرم را بشوهر
خود بخشیدم یهودی گفت من نیز مسلمان شدم و آن خانه را بزن خود بخشیدم والفیا روایت شده است که فرزدق
شاعر بخدمت آنحضرت آمد و آنحضرت را مدح کرد حضرت چهار صد اشرفی باو داد مردم گفتند که او مرد فاسقیست چرا
اینمبلغ را باو دادی حضرت فرمود که بهترین مال تو آن مالیست که عرض خود را بآن نگاهداری والفیا از ابن شهر آشوب
روایت شده است که چون اسامه بن زید بیمار شد بمرض وفات حضرت امام حسین بعیادت او رفت و او را
اندوهناک یافت حضرت فرمود که ای برادر سبب اندوه تو چیست گفت شصت هزار درم قرض دارم و اندوه من
از آن است حضرت فرمود که قرض تو بر من است گفت میترسم که بمیرم حضرت فرمود که پیش از مردن قرض تو را
ادا میکنم والفیا از جامع الاخبار روایت شده است که اعرابی بخدمت حضرت امام حسین ع آمد و گفت یا ابن رسول الله

ضامن دینی

ضامن دینی شده ام و از ادای آن عاجز گردیده ام و با خود گفتم که باید سوال کرد از کریمترین مردم و کسی کریمتر از اهل بیت
رسالت گمان ندارم حضرت فرمود که ای اعرابی من سه سوال میکنم از تو اگر یکی را جواب گفتی ثلث مال را میدهم
و اگر دو تا را جواب گفتی دو ثلث آنرا میدهم و اگر هر سه جواب گفتی جمیع آنرا میدهم اعرابی گفت یا ابن رسول الله
چگونه روا باشد مثل تو کسی از مثل منی سوال کند و حال آنکه تو از اهل علم و شرفی حضرت فرمود شنیدم از جدم رسول خدا
که معروف را بقدر معرفت باید کرد اعرابی گفت هرچه خواهی سوال کن اگر دانم جواب میگویم و اگر ندانم از تو میپرسم
و یاد میگیرم حضرت فرمود که کدام یک از اعمال نیکوتر است گفت ایمان بخدا فرمود که نجات از مهالک بچه چیز حاصل میشود
اعرابی گفت که باعتماد بر خدا فرمود که زینت آدمی در چه چیز است اعرابی گفت علمی که با آن بردباری باشد فرمود
که اگر اینرا نداشته باشد گفت فقر و پریشانی که با آن صبر نماید فرمود که اگر اینرا نیز نداشته باشد اعرابی گفت
که صاعقه از آسمان بزیر آید و او را بسوزاند که او اهلیت غیر این ندارد پس حضرت خندید و کیسه زری که
هزار دینار در آن بود نزد او انداخت و انگشتر خود را باو داد که نگین او بدویست درهم میارزید و فرمود
که اینطلا را بقرض خواهان خود ده و این انگشتر را در نفقه خود خرج کن اعرابی آنها را برداشت و گفت خدا
بهتر میداند که رسالت و امامت را در کجا قرار دهد والفیا در کشف الغمه روایت شده است که انس گفت که
روزی در خدمت حضرت امام حسین ع بودم کنیز آنحضرت آمد و گلی نزد آنحضرت گذاشت فرمود حضرت
که ترا آزاد کردم برای خدا من گفتم یک طاقه گل برای تو می آورد او را آزاد میکنی حضرت فرمود که حق تعالی میفرماید
که چون تحیت کنند شما را بتحیتی پس تحیت کنید به نیکوتر از آن و تحیت آن بود که او را آزاد کنم والفیا روایت شده است
که روزی در مدینه میان آنحضرت و ولید بن عقبه که حاکم مدینه بود منازعه شد در مزرعه حضرت عمامه ولید را
از سرش برداشت و بر گردنش پیچید و او را بر زمین زد و کشید مروان گفت هرگز ندیده ام که کسی بر حاکم چنین
جرأت بکند ولید گفت که حق با اوست و مزرعه از او بود حضرت ع فرمود که الحال اقرار کرد مزرعه را باو بخشیدم

وایضا از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که روزی میان حضرت امام حسین ع و محمد ابن حنفیه سخنی
جاری شد و کدورتی از یکدیگر جدا شدند پس محمد ابن الحنفیه بانحضرت ع نوشت که ای برادر پدر من و پدر تو
هر دو حضرت علی است و در پدر زیادتی بر من نداری و مادر تو حضرت فاطمه دختر رسول خدا است و اگر مادر پادشاه
پادشاه تمام روی زمین بود با در تو نمیرسد چون نامهٔ مرا بخوانی بیا بنزد و مرا خوشنود گردان که تو سزاوارتری
بفضل و احسان از من والسَّلامُ علیکَ ورحمة اللهِ وبرکاته حضرت ع چون نامهٔ او را خواند در ساعت متوجه
خانهٔ او و او را از خود راضی گردانید و دیگر کدورتی میان ایشان واقع نشد و از زهد و عبادت آنحضرت علیه السلام
روایت شده است که بیست پنج حج کرده بود پیاده و شتران و محملها از عقب آن میکشیدند و روزی بانحضرت
گفتند که بسیار میترسی از پروردگار خود فرمود که از عذاب قیامت ایمن نیست کسی مگر آنکه در دنیا از خدا ترسد و ایضا
از ابن طاوس روایت شده است که گفتند بحضرت علی ع که چه بسیار کم است فرزندان پدر تو حضرت ع فرمود که من
در تعجبم که چگونه متولد شده ام که پدر بزرگوارم در هر شبانه روز هزار رکعت نماز و ایضا روایت شده است که آنحضرت
در صورت و سیرت شبیه ترین مردم بحضرت رسالت و در شبهای تار نور از جبین مبین و بناگوش گردن مبارک
آنحضرت ع ساطع بود و مردم آنحضرت را بآن نور میشناختند و ایضا بسند معتبر روایت شده است که چون آنحضرت ع
در صحرای کربلا شهید شد بر پشت مبارک آنحضرت پینها دیدند از حضرت امام زین العابدین از سبب آنها پرسیدند
حضرت فرمود که از بسیاری بارها که از پشت مبارک خود بر میداشت در شبها و بخانهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان
میبرد و پشت مبارکش پینه کرده است و ایضا از کتاب احتجاج روایت شده است که روزی مردم معویه لعین گفتند
که مردم دیدهای خود را بسوی حضرت امام حسین ع افکنده اند و او را سزاوار خلافت میدانند رخصت ده که بر منبر
رود و سخنی چند بگوید تا مردم بدانند که او اهلیت خلافت ندارد معویه لعین گفت او بر منبر برآید و علم و فضل
خود را ظاهر میکند و ما را رسوا میکند چون مردم مبالغه کردند معویه لعین رخصت داد و حضرت بر منبر برآمد

وخطبهٔ

وخطبهٔ که مناسب علم و جلالت او بود ادا کرد و در آن فرمود که مائیم حزب الله که بر خلق غالبیم و مائیم عترت حضرت
رسالت ص که از همه کس باو نزدیکتریم و مائیم اهلبیت رسالت که از هر گناه و عیب مطهریم و مائیم یکی از دو ثقل که رسول خدا
ما را ثانی کتاب گردانید و تفسیر آن بما سپرده و شک نمیکنیم در تاویل آن و مطلعیم بر حقایق آن پس اطاعت کنید ما را که اطاعت
ما بر شما واجب است و حق تعالی در قرآن اطاعت ما را با اطاعت خود و اطاعت رسول خود مقرون گردانیده است
و حذر نمائید از فتنها که شیطان برای شما برانگیخته است بدرستیکه او دشمن شما است و دشمنی خود را بر شما ظاهر گردانیده
و چون شما را در دنیا و عقبی بعذاب حق تعالی بیندازد و شما را طعمهٔ تیر و شمشیر و نیزه گردانید از شما بیزاری خواهد
جست و در آنوقت توبه و ندامت شما فایدهٔ نخواهد بخشید معاویه ملعونه ترسید که مردم بآنحضرت بگروند گفت
بس است از منبر بزیر آی و ایضا از ابن شهرآشوب روایت شده است که حضرت امام حسن ع عایشه دختر عثمان را خواستگاری
نمود و مروان ابا کرد و او را بعبدالله زبیر داد و بعد از آن معویه ملعون نوشت بمروان که والی او بود در
حجاز که ام کلثوم دختر عبدالله ابن جعفر را برای پسر او یزید لعین خواستگاری نماید چون مروان به نزد عبدالله جعفر
آمد و دختر او را برای یزید پلید خواستگاری کرد عبدالله گفت بزرگ ما حضرت امام حسین است و آنحضرت خالوی
این دختر است و اختیار با اوست چون او حاضر شود هر چه بفرماید چنان خواهم کرد چون حضرت را از این کار خبر کردند
طلب خیر از حق تعالی کرد و گفت خداوندا میسر گردان برای این دختر کسی را که پسندیدهٔ تو است از آل محمد چون مردم
در مسجد حاضر شدند مروان با زینت فراوان آمد در پهلوی مبارک حضرت امام حسین ع نشست و گفت معاویه ملعون
مرا امر کرده است که دختر عبدالله ابن جعفر را برای پسر او یزید پلید خواستگاری نمایم و هر مهری که پدرش خواهد مقرر
کند و قرض پدرش را ادا کنم و این وسیلهٔ صلحی باشد میان این دو قبیله و موجب مفاخرت شما خواهد بود و عجب
دارم که چگونه یزید ملعون مهر میدهد بشما و یزید پلید کفوی است که کفوی از برای او بهم نمیرسد پس جواب نیکو بگو
یا ابا عبدالله چون سخن او تمام شد حضرت امام حسین ع گفت که حمد میکنم خداوندی را که ما را برای خود اختیار کرده است

او برای خود و دین پسندیده است و بر خلق خود خلیفه گردانیده است و بعد از اتمام حمد و صلوات فرمود که ای مروان
سخنی چند گفتی و ما شنیدیم اما آنچه در باب مهر گفتی که آنچه پدرش خواهد مقرر میکنیم پس سوگند میکنیم که اگر ما راضی شویم زیاده
از پانصد درهم که سنت رسول خداست مهر نخواهیم کرد اما آنچه گفتی که قرض پدرش را ادا میکنیم که متعارف بود که زنان
ما قرضهای ادا کنند و اما آنچه گفتی که میان دو قبیله صلح خواهد شد ما از برای خدا دشمنی کرده ایم و هرگز در دنیا با شما صلح
نخواهیم کرد و خویشی نسبی نتوانست میان ما و شما صلح دهد چگونه روابط سببی میان ما و شما خواهد شد و اما آنچه
گفتی که عجب است یزید ملعون را که مهر میدهد مهر داد کسی که بهتر بود از یزید و پدر یزید و جدهٔ یزید لعنهم الله و اما آنچه
گفتی که یزید ملعون کفو کسی است که کفو او نیست هر که پیش از این کفو او بود امروز کفو او نیست و پادشاهی پدر
او بجور و ستم موجب شرافت او نگردیده و آنچه گفتی موجب مفاخرت ما است نزد اهل جهالت چنین است
و عاقلان و دانایان میدانند که فخر از دست نه فخر ماست پس حضرت فرمود که ای گروه حاضران گواه باشید
که من تزویج کردم ام کلثوم دختر عبد الله ابن جعفر را به پسر عمش قاسم ابن محمد ابن جعفر بمهر پانصد درهم و بخشیدم
بآن دختر مزرعهٔ خود را که در مدینه دارم که هر سال هشت هزار دینار طلا حاصل او میشود و برای ایشان بس است
چون مروان این خبر را شنید رنگش متغیر شد و گفت با من مکر کردید ای بنی هاشم و دست از عداوت خود بر نمیدارید
حضرت فرمود که ما مکر نکرده ایم این در برابر آنست که عایشه دختر عثمان را به حضرت امام حسن نداد پس بعد از آن
حضرت امام حسین عایشه دختر عثمان را خود خواست و ایضا از شیخ کشی روایت شده است که مروان عامل معویه ملعون
در مدینه بود و نوشت بمعویه لعین که عمرو ابن عثمان ذکر کرد که جمعی از اهل عراق و حجاز تردد میکنند نزد حضرت امام حسین
و او را در خلافت بطمع می اندازند و میترسم فتنه بر پا کنند در باب او هر چه حکم تست بگو تا بعمل آورم معویه ملعون
جواب او نوشت که نامهٔ تو بمن رسید و فهمیدم آنچه در باب او نوشته بودی پس زنهار که متعرض او شو
تا او با تو کار ندارد تو با او کار مدار که تا او وفا به بیعت ما میکند نمیخواهیم متعرض او شویم و نامه بحضرت امام حسین

باز نوشت

باز نوشت که امری چند از تو بمن رسیده اگر حق باشد باید ترک آنها نمائی زیرا که هر که با خدا عهد و پیمان کرده است
سزاوار است که وفا بعهد و پیمان خود بکند و اگر آنچه بمن رسیده است باطل است زنهار که پیرامون چنین امری
نگردی و باید خود را پند دهی و بعهد و پیمان خدا وفا کنی چون عهد و پیمان را بشکنی من نیز بشکنم و اگر تو با من
در مقام کید در آئی من نیز با تو مکر نمایم پس اجتماع این امت را بر هم مزن و سبب حدوث فتنه مشو بدرستیکه
مردم را شناخته و امتحان کرده پس رحم کن بر خود و بر دین خود و بر امت جد خود و از سفها و بیخردان
بازی مخور چون نامه بآنحضرت رسید در جواب نوشت که در آن نامه نوشته بودی که امری چند از من بتو
رسیده است که تو مرا از آنها بری میدانی و آنها را نیکو نمیدانی نسبت بمن نیک و بد امور را خدا بهتر میداند و آنکه دهی
که آنها را بتو میرسانند تملق کنندگان و سخن چینانند و من اراده جنگ تو ندارم و در مقام مخالفت تو نیستم و بخدا
سوگند که میترسم نزد خدا معاقب باشم در ترک مخالفت تو و گمان ندارم که خدا راضی باشد که تو را و اعوان تو را که جور و ستم
شعار خود کرده اید و از دین خدا بدر رفته اید بدین امور بگذارم و در این بدعتها با شما مداهنه نمایم آیا تو نیستی
حجر ابن عدی کندی با گروهی از نماز گذارندگان و عبادت کنندگان که انکار ظلم میکردند و بدعتها را عظیم میشمردند
و در راه خدا از ملامت کنندگان نمیترسیدند بظلم و عداوت کشتی بعد از آنکه ایمان مغلظه و امان ایشان
خورده بودی و پیمانهای محکم بایشان داده بودی و بر ایشان جرمی اثبات نکردی و کینهٔ قدیمی میانهٔ تو و ایشان
نبود آیا تو نیستی کشندهٔ عمرو ابن الحمق که از اصحاب حضرت رسول صلعم بود و بندهٔ شایستهٔ خدا بود و عبادت
بدن او را کهنه کرده بود و چشمش را خیف کرده بود و رنگش را زرد کرده بود و عهد و پیمانها چند باو دادی که اگر آن عهد و پیمانها را
بر مرغ میدادی در هوا هر آینه بسوی تو فرود می آمد پس او را کشتی از روی جرأت بر پروردگار خود و سبک شمردن
عهد و پیمان خدا آیا تو نیستی که زیاد پسر سمیه را باد برادر خود خواندی و حال آنکه بر فراش غلام ثقیف متولد شده بود
و دعوی کردی که آن پسر پدر تو است و حال آنکه حضرت رسول صلعم فرموده است که فرزند از فراش است و از برای زناکار

ستمکار است پس عمدا ترک سنت رسول خدا و متابعت خواهش نفس خود کردی بی دلیل و برهانی و او را بر عراقین
مسلط کردی و دستها و پاهای مسلمانان را ببرد و دیدهای ایشان را کور کند و ایشان را بر درختهای خرما بکشد گویا تو از این
امت نیستی و ایشان با تو از یک ملت نیستند آیا تو نیستی که فرزند سمیه به تو نوشت که حضرمیان بر دین علی بودند
تو نوشتی که هر که بر دین علی باشد ایشان را بکش پس به بدترین وجهی ایشان را به قتل آورد و ایشان را سیاستها کرد و بخدا
سوگند که دین حضرت علی آن دینیست که حضرت رسالت شمشیر زد و به برکت او با این مجلس نشستید و این امارت و حکومت را
غصب کرده‌اید و اگر شمشیر او نمی‌بود شرف تو و پدر تو آن بود که متاع قلیل از مکه بردارید و به شام برید و بفروشید
و منفعت قلیلی پیدا کنید و به من نوشته بودی که در خود و در دین خود و در امت جد خود نظر کنم و فتنه در این باب
در امت برپا نکنم و من فتنه بر این امت عظیم‌تر نمیدانم از خلافت تو و برای خود و دین خود و امت جد خود
چیزی ازین بهتر نمیدانم که با تو جهاد کنم اگر بکنم تقرب بخدا خواهم جست در آن و اگر ترک کنم طلب آمرزش خواهم
کرد از خدا و از او سؤال خواهم کرد که مرا توفیق دهد که هر امری که نیکوتر باشد اختیار کنم و باز به من نوشتی که اگر عهد تو را
بشکنم تو عهد مرا خواهی شکست و اگر من با تو کید کنم تو با من مکر خواهی کرد و پس هر کید و مکری میتوانی با من بکن که امید
دارم که از مکر تو هیچ ضرری به من نرسد و ضرر مکر تو به تو پیش از دیگران خواهد بود زیرا که پیوسته بر جهالت خود مانده و بر نقض
پیمانهای خود حریص گردیده و به جان خود قسم میخورم که هرگز وفا به شرطی نکردهٔ و به تحقیق که شکستی عهد حجر را که به قتل آوردی
بعد از آنکه با ایشان صلح کرده بودی و سوگندها یاد کرده بودی و عهدها و پیمانها به ایشان داده بودی و افکندی ایشان را
پیش از آنکه با تو قتال کنند یا پیمان تو بشکنند و نکردی این را نسبت به ایشان مگر برای آنکه فضیلت ما را یاد میکردند و حق ما را
عظیم میشمردند پس کشتی ایشان را به سبب ترسیدن از امری که اگر ایشان را نمیکشتی هر آینه یا تو میمردی پیش از آنکه آنها
بکشند یا آنها میمردند پیش از آنکه به مطلب خود برسند پس بشارت باد تو را ای معویه که ایشان قصاص خون خود خواهند کرد از تو
و یقین بدان که در قیامت تو را محاسبه باز خواهند داشت و بدان که خدا را نامهٔ است که هیچ گناه کوچک و بزرگی

از آن نامه بیرون نیست و خدا فراموش نمیکند آنچه تو کردی از مؤاخذه کردن مردم و کشتن دوستان
خدا را به بهتانها و آواره کردن نیکان از دیار خود به دیار غربت و جبر کردن مردم که بیعت کنند با پسر تو
که کودکیست در حداثت سن و شراب میخورد و با سگان بازی میکند و به تحقیق که زیان کار نفس خود شدهٔ
و دین خود را بر باد دادهٔ و با رعیت خود در مقام خیانت بر آمده امارت خود را ضایع کردهٔ و سخن سفیهان
و جاهلان را شنیدهٔ و صالحان و پرهیزکاران را به کشتن ایشان به ترس می‌افکنی معویه لعین نامه را خواند
گفت در دلش کینها بوده که من نمیدانستم پس یزید پلید گفت بنویس جواب نامهٔ او را ناسزاها به او و پدر او
و در آن نامه درج کن پس در آنوقت عبدالله پسر عمرو بن عاص به نزد معویه آمد معویه لعین نامه را باو داد و گفت
ببین که حسین به من چه نوشته است آن ملعون نیز مثل یزید پلید سخن گفت پس معویه لعین خندید گفت رای یزید
مثل تو بود و هر دو خطا کردید و چه توانم نوشت در عیب او نمیدانم و اگر دروغی چند بنویسم که مردم خلاف آنرا
میدانند چه فایده دارد و میخواستم که تهدیدی چند باو بنویسم و لیکن مصلحت خود را در آن ندیدم و صبر کردم
و اما بعضی از معجزات آنحضرت علیه السلام در کتاب جلاء العیون مذکور است که در کتاب بصایر الدرجات از صالح بن میثم
روایت کرده است که من و عبایة بن ربعی به نزد حبابه والبیه رفتیم گفت میخواهی تو را خبر دهم با آنچه شنیدم از حضرت
امام حسین علیه السلام گفت بلی ای عمه گفت من به زیارت آنحضرت میرفتم تا آنکه پیسی در میان دو دیدهٔ من بهم رسید و
به این سبب ترک زیارت آنحضرت کردم چون حضرت بر مرض من مطلع شد با اصحاب خود به خانهٔ من آمد
و من در این حال در موضع مشغول نماز بودم پس فرمود که ای حبابه چرا مدتی شد به نزد ما نیامدی گفتم یا بن رسول الله آن مرض
که بر روی من بهم رسیده است مرا مانع شده حضرت فرمود که مقنعه را بردار چون برداشتم آب دهان مبارک
خود را بر آن موضع انداخت و فرمود که خدا را شکر کن که حق تعالی آن مرض را از تو دفع کرد پس من به سجده افتادم و شکر
حق تعالی را بجا آوردم و چون سر از سجده برداشتم فرمود که در آینه نظر کن چون نظر کردم هیچ اثر از آن علت ندیدم

و ایضا در کتاب مزبور ذکر شده است که شیخ کشی و ابن شهر آشوب از جعفر صادق ع روایت کرده اند که روزی حضرت
امام حسین ع بعیادت بیماری رفت که تب شدیدی داشت چون حضرت داخل شد تب او مفارقت کرد
و آن بیمار عبد الله ابن شداد لیثی بود گفت راضی شدم بآنچه حق تعالی بشما داده است و تب نیز از شما
میگریزد حضرت ع فرمود که حق تعالی هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه آنرا امر کرده است که ما را اطاعت نماید
پس صدائی شنیدند کسی را ندیدند که میگفت لبیک حضرت فرمود که آیا حضرت امیر المؤمنین ع ترا امر نکرده است
که نزدیک نشوی مگر بکسی که دشمن ما باشد یا گنهکار باشد یا کفاره گناه او باشی پس چرا نزدیک این مؤمن آمده
و ایضا مذکور است که قطب راوندی از ابو خالد کابلی روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت
امام حسین ع نشسته بودم ناگاه جوانی گریان درآمد حضرت پرسید که سبب گریه تو چیست گفت والده ام
در این ساعت رحلت کرده و وصیت نکرده و مالی دارد و مرا امر کرد که چون او بمیرد کاری نکنم تا بحضرت
تو عرض کنم حضرت فرمود که برخیزید تا برویم بنزد این زن صالحه چون بدر خانه رسیدیم که آن زن را در آن خانه
خوابانیده بودند حضرت در پیش در ایستاد و دعا کرد که حق تعالی او را زنده کند تا وصیت خود را بعمل آورد چون
حضرت از دعا فارغ شد آن زن برخاست و نشست و شهادت گفت و چون نظرش بر حضرت افتاد گفت
ای مولای من داخل شو و آنچه مصلحت میدانی مرا بآن خبر کن پس حضرت داخل خانه شده بر بالین او نشست
و فرمود که وصیت کن که خدا ترا رحمت کند آن زن گفت یا ابن رسول الله من اینقدر مال دارم و در فلان
موضع است ثلث آنرا بتو گذاشتم که بهر که خواهی از دوستان خود بدهی و دو ثلث دیگر از این پسر است اگر دانی
که او از موالی و شیعیان تو است و اگر مخالف باشد او نیز از تو است و مخالفان را در اموال مؤمنان حقی نیست پس
از حضرت التماس کرد که بر او نماز کند و دفن او حاضر شود و خوابید و جان بحق تسلیم کرد و ایضا بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق روایت شده است که در زمان حضرت امام حسین ع دو مرد با یکدیگر مخاصمه کردند در باب زنی و فرزند او

و هر یکی

و هر یکی میگفتند این زن و فرزند از منست حضرت بایشان گذشت و از سبب مخاصمه ایشان پرسید چون
بخدمت حضرت عرض کردند مدعی اول را گفت که بنشین پس آن زن را گفت که بگو کیست شوهر تو پیش از آنکه حق تعالی
پرده ترا بدرد و رسوا شوی گفت این مرد که نشسته است شوهر منست و فرزند از او است و مرد دیگر را نمیشناسم
حضرت روی مبارک کرد بان فرزند شیر خواره که هنوز بسخن نیامده بود و فرمود که سخن بگو ای پسر بعلم خدا و بیان کن
که مادر تو راست میگوید یا نه آن کودک باعجاز آنحضرت بسخن آمد و گفت نه از اینم و نه از او و پدرم شبان فلان
مرد است پس حضرت فرمود که آن زن را سنگسار کردند و آن طفل بعد از آن سخن نگفت و ایضا از شیخ طوسی بسند معتبر
از آن حضرت روایت شده است که زنی طواف میکرد و در عقب او مردی طواف میکرد پس آن زن دست
خود را بیرون آورد و آن مرد دست خود را بلند کرد و بر ذراع او گذاشت پس حق تعالی دست آن مرد را چسبانید
بر ذراع آن زن و هر چند سعی کردند جدا نتوانستند کرد تا آنکه مردم قطع طواف کردند و بر سر ایشان جمع شدند
و والی را خبر کردند چون والی حاضر شد فقها را طلبید و میگفتند که دست او را باید قطع کرد زیرا جنایت کرده است
والی گفت آیا کسی از فرزندان حضرت محمد در اینجا است گفتند بلی حضرت امام حسین امشب داخل شده است
پس والی حضرت را طلبید و گفت ببین که چه بلا بر سر ایشان آمده است حضرت چون بر حال ایشان مطلع
گردید روی مبارک بسوی کعبه گردانید و دست مبارک بدعا برداشت و ساعت طویلی دعا کرد و بعد از آن بنزد ایشان
آمد و دست آن مرد را از دست آن زن جدا کرد پس والی پرسید که آیا عقاب بکنیم او را با بیکاری که کرده است حضرت
فرمود که نه و ایضا از حضرت امام زین العابدین ع روایت شده است که اعرابی بمدینه آمد که حضرت امام حسین ع را
امتحان کند و چون میخواست داخل مدینه شود در بیت خود استمنا کرد و جنب شد و داخل شد و چون بخدمت آنحضرت
رسید حضرت فرمود که ای اعرابی شرم نداری که با جنابت بخدمت امام خود می آئی و با چنان جنابتی اعرابی گفت
من بحاجت خود رسیدم و اعجاز تو را دانستم پس برگشت و غسل کرد و بخدمت آنحضرت آمد و مسائلی که میخواست پرسید
و ایضا از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که روزی حضرت امام حسین ع بعضی از غلامان خود را

بجای حاجتی تعیین نمود و فرمود که فلان روز بیرون مروید و در فلان روز بیرون روید اگر مخالفت من کنید
در فلان روز بر سر راه شما خواهند آمد و شما را بقتل خواهند رسانید غلامان بشقاوت مخالفت آنحضرت کردند
و در روزی که فرموده بود که نروند رفتند و دزدان ایشان را بقتل آوردند و اموال ایشان را بردند چون خبر بآن
حضرت رسید فرمود که من ایشان را حذر فرمودم و از من قبول نکردند و در همان ساعت برخواست و بنزد والی
مدینه رفت والی مدینه گفت شنیدیم که غلامان تورا کشته اند خدا تورا ثواب دهد بعوض ایشان حضرت
فرمود که من بگویم که که کشته است ایشان را بگیر و قصاص کن والی گفت یا ابن رسول الله تو ایشان را میشناسی
فرمود بلی چنانچه تورا میشناسم ایشان را میشناسم پس اشاره کرد بمردی که در پیش والی ایستاده بود و فرمود
که این یکی از ایشان است آنمرد گفت مرا کی پیدا کردی و چون دانستی که من از ایشانم حضرت فرمود که اگر من راست
بگویم تو مرا تصدیق میکنی گفت بلی بخدا سوگند که تورا تصدیق خواهم کرد فرمود که چون بیرون رفتی فلان و فلان
همراه تو بودند و همه رفیقان او را نام برد و چهار نفر ایشان از موالی مدینه بودند و باقی از لشکرهای مدینه بودند
و باقی از لشکرهای مدینه بودند پس والی با آنمرد گفت بحق قبر و منبر سوگند یاد میکنم که اگر راست نگوئی همه گوشتهای
بدن تورا بتازیانه فرو ریزم آنمرد گفت بخدا سوگند که حضرت امام حسین ع دروغ نگفت و گویا با ما همراه بود پس
والی همه را جمع کرد و فرمود که ایشان را گردن زدند و ایضا روایت شده است که مردی بخدمت حضرت امام حسین ع
آمد و با حضرت مشورت کرد در تزویج زن مالداری و خود نیز مال بسیار داشت حضرت فرمود که او را مخواه آن
آن بیدولت مخالفت آنحضرت کرد و او را تزویج نمود و در اندک وقتی پریشان شد و مالهای خودش از دستش
بیرون رفت حضرت فرمود که من گفتم او را مخواه اکنون او را طلاق بگو و فلان زن را بخواه پس یکسال نگذشت
که مال بسیار بهم رسانید و برای او پسری و دختری آورد و حالش نیکو شد و ایضا از کتاب عیون المعجزات بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق روایت شده است که اهل کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمدند و از کمی باران شکایت کردند
و گفتند برای ما طلب باران بکن پس بحضرت امام حسین فرمود که برخیز و دعای باران بکن حضرت برخواست

وحمد وثنای

وحمد و ثنای حق تعالی بجا آورد و درود بر حضرت رسالت و آل او فرستاد و دعای در نهایت فصاحت و بلاغت
ادا فرمود و طلب باران برای مردم از حق تعالی نمود هنوز از دعا فارغ نشده بود که باران از آسمان ریختن گرفت و اعرابی
از بعضی نواحی کوفه آمد و گفت که رودخانها و تلها دیدم که آب جاری شده بود و از آنها در بیکدیگر موج میزدند و ایضا از
اصبغ ابن نباته روایت شده است که گفت روزی بحضرت امام حسین ع عرض کردم که ای سید من سوال میکنم از تو از امری
که یقین بآن دارم و از اسرار خداست و صاحب السر توئی حضرت فرمود که میخواهی ببینی که چگونه مخاطبه کرد رسول خدا
با پدرم در مسجد قبا گفتم بلی یا ابن رسول الله همین را میخواهم پس فرمود که برخیز و من با آنحضرت در کوفه بودیم ناگاه
پیش از آنکه چشم برهم زنم خود را و آنحضرت را در مسجد قبا دیدم پس حضرت رو گردانید در روی من تبسم فرمود که ای
اصبغ حق تعالی باد را مسخر حضرت سلیمان گردانیده بود که در چاشت یکماه میرفت و در پسین یکماه و بما زیاده از آن
عطا کرده است گفتم بخدا سوگند که راست میگوئی یا ابن رسول الله پس حضرت فرمود که مائیم آنها که علم کتاب نزد
ما است و بیان آنچه در کتاب است میدانیم و نیست نزد احدی از خلق خدا آنچه نزد ما است زیرا که مائیم محل رازهای
پنهان خدائیم پس تبسم نمود و فرمود که مائیم آل الله و وارثان رسول خدا گفتم خدا را حمد میکنم بر این پس فرمود که
داخل شو چون داخل مسجد قبا شدم دیدم که حضرت رسالت نشسته و ردای مبارک خود را بر پشت و زانوهای
مبارک خود بسته ناگاه دیدم که حضرت امیر المؤمنین ع بر گریبان ابوبکر لعین چسپیده و حضرت رسالت انگشت مبارک
خود را بدندان خود میگزید و با ابوبکر میگوید که بد خلافتی کردی تو و اصحاب تو در اهلبیت من بر شما باد لعنت خدا
و لعنت من و ایضا در کتاب جلاء العیون ذکر شده است که ابن عباس روایت کرده است که گفت دیدم حضرت
امام حسین را پیش از آنکه داخل عراق شود بر در کعبه ایستاده بود و دست جبرئیل در دست مبارک او بود و جبرئیل ندا
ندا میکرد که بیائید بسوی بیعت خدا که بیعت او بیعت خدا است اما معجزاتی که از تربت شریف آنحضرت بظهور رسیده
در کتاب جلاء العیون مذکور است که از شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم

روایت کرده است که حق تعالی عوض شهادت بحضرت امام حسین سه کرامت کرد آنکه امامت را در ذریت او
قرار داد و شفا را در تربت او قرار داد و دعا را نزد قبر او مستجاب گردانید و روزهای زیارت کنندگان
او را در رفتن و برگشتن از عمر ایشان حساب نمیکنند و ایضا در کتاب مزبور از محمد ازدی روایت شده است که گفت
نماز کردم در مسجد مدینه و در پهلوی من دو کس نشسته بودند و یکی از ایشان جامهای سفید پوشیده بود پس یکی
از ایشان گفت بدیگری که خاک قبر شریف حضرت امام حسین شفا است از همه دردها و من درد استسقا داشتم
و هر دوا که کردم نفع ندیدم تا آنکه از خود ناامید گردیدم پس پیره زالی از مردم کوفه که نزد ما میبود روزی
نزدیک من آمد و مرا بآن حالت مشاهده کرد و گفت مرض تو هر روز زیاد میشود گفتم بلی گفت میخواهم ترا معالجه
بکنم که بر ذوی شفا یابی گفتم کسی باشد که اینرا نخواهد پس آب در قدحی کرد و برای من آورد و چون خوردم در
ساعت شفا یافتم و خود را چنان دیدم که گویا هرگز آزار نداشته ام پس بعد از چند ماه بدیدن او رفتم
و او را اسلمه میگفت گفتم ای اسلمه بچه چیز دوا کردی و تسبیحی در دست داشت گفت بیکدانه این تسبیح گفتم این تسبیح
از چه چیز است گفت از طین قبر مقدس حضرت امام حسین است گفتم ای رافضیه مرا بخاک قبر حسین دوا کردی
و غضبناک از پیش آن بیرون آمدم و در همان ساعت آن علتی که داشتم عود کرد و بدتر از اول و تا حال میکشیم
و از خود ناامید گردیده ام پس مؤذن اذان گفت و برخاستند و نماز در دیگر ایشانرا ندیدم و ایضا از شیخ طوسی
بسند معتبر از حضرت موسی الکاظم روایت شده است که گفت روزی یوحنای نصرانی طبیب در شارع خانه ابا احمد
مرا ملاقات کرد و گفت ترا سوگند میدهم بحق پیغمبر تو و دین تو که مرا خبر دهی که کیست اینکه قبر او در ناحیه
قبر ابن هبیره واقع است و گروه بسیار از شما بزیارت او میروند آن کیست آیا از اصحاب پیغمبر شما است گفتم نه از اصحاب
او نیست و لیکن پسر دختر پیغمبر ما است بچه سبب سوال این میکنی گفت قصه عجیبی ازو دارم گفتم خبر ده مرا بآن
گفت شاپور خادم رشید در شب مرا طلبید و چون نزد او رفتم مرا با خود برد تا نزد موسی ابن عیسی هاشمی

که از بنی عباس بود پس او را بیمار دیدم که عقلش زایل شده بود و بر بالشی تکیه کرده بود و طشتی نزد او گذاشته بود و حشوی
اندرون او همه در آن طشت و در آن ایام هرون او را از کوفه طلبیده بود پس شاپور خادم مخصوص او را طلبیدم
و گفتم وای بر تو این چه حالت است که در او مشاهده میکنم و چرا بخبر این بلا بر سر او آمد خادم گفت خبر دهم یک ساعت
قبل از این صحیح و سالم نشسته بود و ندیمان او بر دورش نشسته بودند و بسیار خوش دماغ و خوشحال بود و هیچ آزاری
نداشت ناگاه حضرت امام حسین نزد او مذکور شد موسی گفت که رافضیان در حق او غلو میکنند حتی تربت او را دوا
قرار داده اند و هر وقت که بیمار میشوند بعوض دوا خاک قبر او را میخورند پس مردی از بنی هاشم که در مجلس حاضر بود
گفت من علت عظیمی بهم رسانیدم و هر معالجه که کردم سود نبخشید تا آنکه کاتب من مرا گفت که تربت قبر مقدس
امام حسین شفای دردها است از آن بردار و بخور تا شفا یابی و من چنین کردم و شفا یافتم موسی گفت
آیا چیزی از آن نزد تو مانده است گفت بلی قدری مانده است موسی گفت قطعه از آن برای من بیاور
آنها شمی فرستاد و قلیلی از آن تربت را حاضر کرد پس موسی آن تربت را حاضر گرفت و بسخریه و از روی
استهزا در دبر خود کرد و تا این عمل کرد فریاد برآورد که النار النار آتش در من افتاد طشت بیاورید
چون طشت آوردیم اینها از آن حد اشت ندیمان او برخاستند و صحبت مجلس او بماتم مبدل شد نصرانی
گفت که در آنوقت شاپور بمن گفت که آیا چاره در باب او میتوانی کرد من شمع را نزدیک طلبیدم
و در طشت نظر کردم دیدم که دل و جگر و سپرز و ششش او در طشت افتاده است و هرگز چنین حالتی مشاهده
نکرده بودم پس بشاپور گفتم که هیچکس چاره درد او نمیتواند کرد مگر حضرت عیسی ابن مریم که مرده را زنده میکرد
شاپور گفت راست میگوی و لیکن نزد او باش تا عاقبت کار او معلوم گردد و من نزد او ماندم و شاپور
رفت و موسی بهمان حال مانده بود و بهوش نیامد تا وقت سحر که بجهنم واصل شد راوی گفت که من بعد از آن
یوحنا را دیدم که مکرر بزیارت آنحضرت میرفت با آنکه نصرانی بود و بعد از آن مسلمان شد و در اسلام کامل

گردیدند بدانکه بسیاری از آنحضرت در کیفیت شهادت او در صحرای کربلا و بعد از شهادت نزد مرقد منور
آنحضرت ظاهر گردیده و در این رساله ذکر آنها مناسب نیست انشاء الله تعالی در رساله علیحده بیان خواهد شد
و اگر کسی خواهد که اطلاع بر آنها یابد بکتاب جلاء العیون رجوع نماید **باب چهارم** در بیان فضایل و مناقب
سایر ائمه و بیان فضیلت محبت ایشان و نوادر احوال خیر مآل ایشان و بیان بعضی از معجزات ایشان
و آنچه در میان ایشان و خلفای جور و مخالفان ظاهر گردید و در آن چند فصلست **فصل اول** در بیان
فضیلت محبت اهلبیت و ذکر بعضی از احوال و علامات و خصال امام و بیان بعضی از فضایل و مناقب حضرت
سید الساجدین و قبلة العارفین علی ابن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما و قلیلی از غرایب احوال
آنحضرت است اما فضیلت محبت اهلبیت در کتاب عین الحیوة مذکور است که ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع از آبای کرام او علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود که محبت من و اهلبیت
من نفع میکند در هفت موطن که احوال آنها عظیم است در هنگام مردن در قبر و در وقت مبعوث شدن در هنگام
نامهاکه بدست راست و چپ آید و در هنگام حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را سنجند و نزد صراط وایضا در کتاب
مزبور از ابوحمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده است که حضرت رسول ص فرمود که یا علی محبت تو در دل
هر کس که قرار گیرد اگر یک قدم او از صراط بلغزد البته قدم دیگر ثابت میماند تا خدا او را بسبب محبت تو داخل بهشت
گرداند وایضا از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که محبت ما اهلبیت گناهان را میریزد چنانکه باد تند برگها را
از درختان میریزد وایضا از حضرت امام رضا ع روایت شده است که حضرت رسول فرمود که هر که ما اهلبیت را دوست
دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند که هیچ خوفی نداشته باشد وایضا از آنحضرت بسند
معتبره روایت شده است که پیغمبر ص فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود و در درجه ایشان
در روز قیامت کسی که بمیرد و دشمن تو باشد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد و فرمود که اول چیزی که

در روز قیامت

در روز قیامت از مردم سوال خواهند کرد محبت ما اهلبیت خواهد بود وایضا بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
روایت شده است که واقعه که در آسمانها هفتاد صنف از ملائکه هست که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی
از ایشان را احصا نمیتوانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند وایضا از ابی عبد الله جدلی روایت
شده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که میخواهید تورا تعلیم دهم حسنه که هر که او را داشته باشد در روز قیامت
او را هیچ ترسی نباشد و خبر دهم بگناهی که هر که آنرا داشته باشد او را برو بآتش اندازند گفتم بلی فرمود که آن حسنه
محبت ما است و آن گناه دشمنی ما است وایضا در کتاب عین الحیوة مذکور است که سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرده است که روزی در مسجد بخدمت حضرت رسول نشسته بودیم که حضرت امیر المؤمنین ع آمد حضرت
رسول سنگریزه در دست مبارک داشت بدست مبارک آنحضرت داد آن سنگریزه بسخن آمد و گفت لا اله
الا الله محمد رسول الله راضی شدم به پروردگاری خدا و بپیغمبری محمد و بولایت علی ابن ابیطالب حضرت رسول
فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی ابن ابیطالب راضی باشد او از خوف عقاب خدا ایمن است
وایضا در کتاب مزبور ذکر شده است که ابن بابویه بسندهای بسیار از حضرت امام رضا روایت کرده است که او کرد
از پدران بزرگوارش ع از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ع از لوح و از قلم از خداوند عالمیان که ولایت علی حصن
که حصین قلعه منست و هر که داخل حصن شود از عذاب من ایمن است وایضا از طریق شیعه و سنی از رسول
خدا روایت شده است که اگر مردمان بولایت علی مجتمع میشدند خدا جهنم را خلق نمیفرمود وایضا از آنحضرت
روایت شده است که حضرت رسول فرمود که خداوند عالمیان در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد گردانید که روهای
ایشان از نور باشد و بر کرسیهای نور خواهند نشست و جامهای از نور خواهند پوشید و در سایه عرش الهی خواهند
بود مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند و بمنزله شهدا و لکن شهید نخواهند بود و بعد از آن دست بر سر امیر المؤمنین گذاشت
و فرمود که این و شیعیانش چنین خواهند بود وایضا از سلمان رضی الله روایت شده است که روزی شیطان گذشت بر جماعتی

که مذمت حضرت امیر المؤمنین میکردند نزد ایشان ایستاد و پرسید که کیستی گفت من ابو مره ام گفتند که شنیدی که ما
چه میگفتیم گفت بد الحال شما که ناسزا مولای خود علی ابن ابی طالب میگفتید ایشان گفتند چه دانستی که او امام و مولای ماست
گفت از گفته پیغمبر شما که گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست
دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن او را هر که یاری کند و فرو گذار هر که او را یاری نکند ایشان گفتند
تو از شیعیان اوئی گفت نه ولیکن او را دوست میدارم و هر که دشمن اوست در مال و فرزندش شریک میشوم
گفتند ای ابو مره در فضیلت او چیزی میدانی گفت بشنوید از من ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان که پیمان
او را شکسته اید و بظلم با او عروج کرده اید و از دین بدر رفته اید بدرستیکه من عبادت خدا کردم در میان جان
دوازده هزار سال و چون انها را هلاک کرد تنهائی خود را در زمین بخدا شکایت کردم مرا باسمان اول فرستاد
و فرمود دوازده هزار سال در میان ملایکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودم نور
شعشعانی بسیار روشنی برما گذشت ملائکه بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقرب است یا
نور پیغمبری مرسل ندا آمد از جانب رب العزت رسید که این نور طینت علی ابن ابیطالب است و ایضا
از حضرت امام رضا روایت شده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که روزی با حضرت رسول نزدیک کعبه نشسته
بودیم مرد پیری پیدا شد از پیری خم شده ابروهایش بر چشمهایش افتاده و عصای در دست و کلاه سرخی بر سر
و پیراهن مو پوشیده نزدیک حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو
روا نیست و عمل تو فائده ندارد و چون پشت کرد حضرت فرمود که ای ابو الحسن شناختی این پیر را گفتم نه
فرمود که شیطان لعین بود حضرت امیر فرمود که از پی او دویدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست در گلویش
فشردم گفت دست از من بردار ای ابو الحسن که مرا تا قیامت مهلت داده اند والله یا علی من تو را دوست میدارم
و هر که دشمن تو است با پدرش شریک میشوم در وطی با مادرش و حرامزاده است پس خندیدم و او را رها کردم و ایضا از ابو بکر

روایت

روایت شده است که شخصی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد و گفت که فلان شخص که پیشتر با مایه کمی بتجارت رفت
ورفته بود برگشت و مال بسیار آورده است که حسود خویشان و دوستان شده است حضرت فرمود که مال دنیا هر چند
زیاد میگردد و بلا و محنت صاحب مال بیشتر میشود و آرزوی حال صاحبان اموال نکنید مگر کسی که در راه خدا صرف
نماید بعد از آن فرمود که میخواهید که شما را خبر دهم بکسی که مایه اش از آن کمتر بوده و رفته و بر گشته و غنیمت و فایده
بیشتر بهم رسانیده و آنچه بهم رسانیده در خزینهای عرش الهی برای او حفظ کرده اند صحابه گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که نظر کنید باین شخص که می آید دیدیم که ژنده پوشی از انصار می آید فرمود که امروز ثوابی از نیمروز بالا برده اند
که اگر جمیع اهل آسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند حصه کمتر ایشان خواهد بود که گناهانش آمرزیده شود و بهشت او را
واجب میشود صحابه از او پرسیدند که امروز بشارت باد تو را که رحمت الهی آن شخص گفت که کاری بهتر از این نکرده ام
که برای حاجتی از خانه بیرون آمدم و چون دیر شده بود گمان کردم که اکثار فوت شده است با خود گفتم که بعوض
آنجا حاجت میروم و نظر بر روی مبارک علی ابن ابیطالب میکنیم چون از حضرت رسول شنیده بودم که نظر کردن بر روی
علی ع عبادت است حضرت فرمود که والله عبادت است و چه عبادت ای عبد الله میرفتی که دیناری برای روزی
عیال خود تحصیل نمائی و از تو فوت شد و بعوض آن نظر بر روی علی کردی از روی محبت و فضیلت او را
میدانی و این از برای تو بهتر است از اینکه تمام دنیا طلای سرخ باشد و در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی
کرد بعدد هر نفسی که در این راه کشیده در حق هزار کس که همه بشفاعت تو از آتش جهنم آزاد خواهند شد و ایضا از کتاب
عین الحیوة مذکور است که شیخ طوسی علیه الرحمه از میثم تمار که از اصحاب سر امیر المؤمنین است روایت
کرده که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودم فرمود که نیست بنده که خدا دل او را بایمان امتحان کرده
باشد مگر آنکه چون صبح میکند دوستی ما اهلبیت را در دل خود می یابد و نیست بنده که خدا بر او غضب کرده باشد
مگر آنکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می یابد پس چون ما صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت دوستان خود و میدانیم

دشمنان خود را و چون دوست ما صبح میکند منتظر رحمت الهیست و دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است و این
که بمیرد و داخل جهنم شود و در سینه که درهای رحمت برای دوستان ما باز است گوارا باد ایشان را رحمتهای الهی و وای بر حال
دشمنان ما و دوست ما نیست کسیکه دشمن باشد ما را و دوست دارد و دوستی ما و دشمنان ما در یکدل جمع نمیشود کسیکه ما را
دوست دارد باید که دوستی را برای ما خالص کند چنانچه طلا را خالص میکنند ما نجیبان و برگزیدگان خدا و فرزندان ما فرزندان
پیغمبرانند و منم وصی اوصیا و منم حزب و یاور خدا و رسول و آنانکه با من محاربه میکنند گروه شیطانند پس کسیکه خواهد که حال خود را
در محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمنان ما را در دل دارد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن
اویند و خدا دشمن کافرانست و ایضا در کتاب مزبور از حارث همدانی روایت شده است که روزی بخدمت حضرت
امیرالمومنین ع رفتم پرسید که چه چیز ترا باینجا آورد گفتم محبت تو یا امیرالمومنین فرمود که ای حارث تو مرا
دوست میداری گفتم بلی والله یا امیر فرمود وقتیکه جانت بگلو رسد مرا خواهی دید چنانچه میخواهید و چون بینی مرا که دشمنان
خود را از حوض کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد و چون ببینی که از صراط میگذرم و علم حمد بدست منست و پیش
روی حضرت رسول میروم چنان مرا خواهی دید که مشعوف گردی و ایضا از ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام
جعفر صادق روایت شده است که چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان میدارد اول چیزی
که از او سوال میکنند از نماز و روزه و زکواة و حج و ولایت ما اهلبیت است پس اگر اقرار بولایت کرده بر آن حال
مرده نماز و روزه و زکواة و حجش را قبول میکنند و اگر اقرار بولایت ما نکرده هیچ عملی از اعمال او را قبول
نمیکنند و ایضا از آنحضرت روایت شده است که جبرئیل ع نازل شد و گفت خداوند عالمیان سلامت میرساند
که من آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه بر روی آنهاست خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از میان رکن
و مقام ابراهیم خلق نکرده ام اگر بنده مرا در آنجا بخواند از آن روزی که آسمانها و زمینها را خلق کردم تا انقراض
عالم و اقرار بولایت علی ع نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم و ایضا از ابوحمزه ثمالی روایت شده

که حضرت

که حضرت علی بن الحسین ع پرسید از ما که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است گفتیم خدا و رسول و فرزندان رسول
میدانند فرمود که بهترین بقعهای زمین میانه رکن حجر و مقام ابراهیم است اگر کسی بقدر آنچه نوح در میان قوم خود
ماند هزار کم پنجاه سال عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روزها بروزه و شبها بعبادت گذراند و خدا را بدون
ولایت ما ملاقات کند از آن عبادت هیچ نفع نخواهد برد و ایضا از آنحضرت روایت شده است که حضرت رسالتپناه
فرمود که بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر بنده در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر
بیاید خدا از او قبول نکند تا ولایت من و اهلبیت من نداشته باشد بدانکه در اول کتاب اشاره شد
که بدون محبت اهلبیت علیهم السلم عبادت خدا فایده ندارد هر چند اهتمام در آن نماید و تمام عمر دنیا زندگانی
کند و احادیثی که گذشت دلالت بر آن نیز دارد پس هر گاه کسی که کتب فضایل ایشان بر خورد و تتبع
احوال ایشان نماید و بزرگواری و رتبه ایشان را نزد حق تعالی داند باید که محبت ایشان را در دل خود ثبت
نماید و ایشان را بر خود و بر جمیع عزیزان خود اختیار کند و در هر آن چند مرتبه از حق تعالی سوال نماید که او را در محبت
ایشان ثابت بدارد و از لغزشها او را نگاهدارد تا هنگام ارتحال او از دنیا زیرا کسی که در محبت ایشان
بمیرد هیچ مکروهی باو نخواهد رسید بسبب ایشان میان او و بهشت مانعی که است بر داشته و چون داخل بهشت
میشود و بر این مضمون احادیث بسیار است و چون کسی را داند که دوستی ایشان را انکار دارد یا با دشمنان ایشان
دوست است بگریزد از آن و اگر اتفاق افتد که او را ملاقات کند بنحوی بر خورد با او که کسی به بدترین دشمنان
خود بر میخورد و سلام نکند باو و با او مصافحه نکند و چون بمجلسی داخل شود تواضع نکند برای او و کسی را در صدر
مجلس او را جا ندهد زیرا که چنین کسی دشمن خداست و مستوجب جهنم شده است و میان او و جهنم چیزی
که مانع است بر داشته و چون بمیرد داخل جهنم میشود و احادیث در این باب بسیار است و بعضی گذشت
پس اگر در بعضی اوقات چنین اتفاق افتد که برای مصلحتی چند باید که با ایشان تملق و تواضع کنند دفع ضرری

وازشارع در این باب مامور شده است یا از راه تقیه اطاعت ایشان کند چنانچه مومنان در بلاد ایشان
تقیه میکنند از ایشان و خون خود را حفظ مینمایند این دو جهت و تعجبست از احوال جماعتی که خود را از دوستان
اهلبیت میشمارند و با عدم احتیاج و مصلحتی نهایت تواضع و فروتنی با ایشان و سایر کافران میکنند حق تعالی جمیع اهل
ایمانرا از فتنهای دنیا در حفظ و امان خود نگاهدارد و در طریق مستقیم ثابت بدارد بجاه محمد و آل الطیبین و الطاهرین
آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین اما علامات و خصال امام ع بسند معتبره از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حق تعالی خواهد
که امامی را بیافریند ملکی میفرستد که شربتی از آب زیر عرش بر میدارد و به پدر آن امام میخوراند که او می آشامد و نطفه امام
از آن آب منعقد میشود و چهل روز در شکم مادر سخن نمیشنود و بعد از چهل روز هرچه میگویند میشنود و چون متولد شود
حق تعالی آن ملک را میفرستد و در میان دو دیده او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ
لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بروایت دیگر در شکم مادر این آیه را بر بازوی راست او مینویسند و چون بمنصب
امامت میرسد حق تعالی در هر شهری نوری از برای او مقرر میکند که هر که در آن شهر کاری کند در آن نور مشاهده نماید و در کتاب
حق الیقین ذکر شده است که کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و
ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود
یا جنابت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در آن حال میداند
و خمیازه و دهن دره نمیکند از پشت سر میبیند چنانچه از پیش رو میبیند و فضله که از و جدا میشود بوی مشک از آن میآید و زمین را
خدا موکل کرده است که او را بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول را بپوشد بر قامتش درست می آید و هر کس
دیگر که بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاد می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ایضا در کتاب مزبور
بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع روایت شده است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص
بر او میکند چنانکه حضرت رسول نص بر خلافت امیرالمومنین صلوات الله علیه کرد دویم آنکه هرچه از و پرسند جواب تواند گفت باید

واگر

واگر نپرسند خود ابتدا نماید سیم خبر دهد مردم را بآینده چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس بلغت
او جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی از او مخفی نیست و ایضا در کتاب مزبور مذکور است که ابن بابویه
رحمه الله از حضرت امام رضا روایت کرده است که امام داناترین مردم است در حکمت و علم بدقایق امور
از همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد
و زمین موکل است بآنکه بآنچه از او بیرون آید فرو رود و بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشتر است و اولی است
بمردم از جان ایشان که باید اول او را مقدم دارند بر خود و در هر باب و جان خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بجای
انجالت است با و بهم میرسانند و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع
و فروتنی او نزد خدا حق تعالی از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن عمل مینماید
و آنچه مردم را از آن نهی میکند پیش از دیگران اهتمام در ترک آن مینماید و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی
دعا کند هر آینه دو نیم میشود و حربها و اسلحه حضرت رسول نزد اوست خصوصا شمشیر ذوالفقار که از آسمان بزیر
آمده و نزد او نامه است که نامهای جمیع شیعیان اهلبیت تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد
او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن
کتابی است که طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوست گوسفندی و چون پیچیده میشود بکلفتی ران شتر میشود و در آن نوشته است
هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک یکی از پوست بز است و یکی از پوست گوسفند
و در آنها احکام حدود و غیر آنها حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه
یا ثلث تازیانه و آنرا حضرت رسول املا فرموده و خط حضرت امیر است بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه
نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای آن آنرا نسبت میدهند
که چون حضرت رسالت از دنیا مفارقت کرد و حضرت فاطمه را اندوهی عظیم از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان

امت عارف شد حق تعالی جبرئیل برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت
امیرالمومنین علیه السلام مینوشت و در آن کتاب اخبار آینده است تا روز قیامت و ایضا از آنحضرت علیه السلام در حدیث
دیگر فرموده است که میان امام و حق تعالی عمودی از نور است که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر آن
مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و ایضا در کتاب حق الیقین مذکور است که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی
که مصلحت بوده است مرده زنده میکردند چنانکه حق تعالی حضرت امیرالمومنین مکرر مرده را زنده میکرد و حضرت باقر دعا
ابوبصیر بینا کرد و صاحب جوزه و پس شفا داده اند و ایضا در کتاب برنور مسطور است که هر معجزه که حق تعالی به پیغمبری
داده بود همه را بحضرت رسول زمان قلیلی طی نماید مکه در یک روز کمتر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع
پیغمبران مانند تورات و زبور و انجیل و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی نزد ایشان بود و
آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر
سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر است و حق تعالی ابر را مسخر
ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و سه اسم حق تعالی را میدانستند
که برای هرچه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسمها را آصف میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماه
بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را میشنیدند و گاهی روح القدس
که خلقتش بزرگتر است از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد
و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیر که بر طشت فرود آید و ایضا ذکر شده است که ملائکه
روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشود و بر آنحضرت سلام میکند و آنچه از امور آن سال
در آن شب مقدر میشود بر او عرض میکند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان است و هر علمی که از آسمان بزمین
آمده نزد ایشان است و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمانند که هر کس که نظر میکنند از جبین او ایمان

وکفر ونفاق

و کفر و نفاق او را میدانند و بهر درخت و برگ و ریگ و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی ظاهر میکرد و تمام قرآن
و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره
و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمومنین علیه السلام رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان است
که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه مضبوط است و آن را جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان است
که جمیع اسلحه حضرت رسول در آن مضبوط است و آن را جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر آن را خواهد گشود و حضرت رسالت
پناه در هنگام وفات جمیع خود را با امیرالمومنین علیه السلام تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم
من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی
سوال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین
هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن
و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا بیرون برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آنوقت
باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع نشوند
چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در خراسان حاضر شد و ایضا در کتاب حق الیقین
مذکور است که ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان می آمدند و حلال و حرام و احکام دین
خود را از ایشان میپرسیدند و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای
عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که
صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و الحال او در این
وقت فوت شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه خود گردانید و ایضا در کتاب برنور ذکر شده است
که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانهای ایشان مکرر نازل میشوند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که ملائکه

با اطفال ما مهربان‌ترند از ما و دست زد حضرت بر بالشی از بالشهای خانه خود و فرمود بسیاری تکیه کرده‌اند بر این

ملائکه و بسیار در خانه ما میباشند که ما پرهای ایشان را برمیچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایضا مذکور است که علم

ما علمیست که در هر آن و در هر ساعت از دریای بی‌تناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ایضا روایت شده است

که ما را شریک خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قایل مشوید و غیر از اینها آنچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات

کنید کم گفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ

كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار

من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم مثل آن دریا مداد آن و ایضا روایت

که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کرد و ایضا از احادیث معتبره روایت شده است که در هر شب

جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهر امامان گذشته و روح پرفتوح امام زمان ص را رخصت میدهند

که باسمانها عروج مینمایند تا بعرش عظیم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط میکنند طواف و نزد قائمه از قوایم

عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود برمیگردند با سرور فراوان و علوم بی‌پایان و هر که

از اعمال امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول ص و ارواح

ائمه گذشته و بر امام زمان پرده‌ها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم او نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب عالم

واقع میشود بر آن مطلع میگردد و از جانب حق تعالی در حدیث معتبر دیگر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است

که ما را در شب جمعه حال غریبی و کار بزرگی است پرسیدند که آن حال چیست فرمود که ما را اذن میدهند و رخصت ارواح

اوصیای مرده را و روح آن وصی که زنده است و در میان شما است که این ارواح باسمان بالا میروند تا بعرش پروردگار

خود میرسند پس هفت شوط طواف میکنند بر دور عرش و نزد هر قائمه از قائمه‌های عرش دو رکعت نماز میکنند پس برمیگردانند

آن ارواح را به بدنها که در آنها بودند پس صبح میکنند پیغمبران و اوصیا و حال آنکه مملو شده‌اند از علم و شادی

عظیم باقیه

عظیم باقیه‌اند و صبح میکند آن وصی که در میان شما است و حال آنکه علم بسیار بر علم او افزوده است و ایضا در کتاب

حق الیقین ذکر شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان و

طینت عرش آفریده است و چون حق تعالی میخواهد که امامی را خلق کند ملکی را امر میکند که شربتی از آب زیر عرش بپدر

و نزد پدر امام می‌آورد که او میاشامد و آن از آب و قیمتر است و از مسکه نرمتر است و از عسل شیرینتر است و از شیر

سفیدتر است و از برف سردتر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام منعقد میشود و چون چهل روز بر او میگذرد

در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسند

این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر

ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود در هنگامی که از جانب

بزمین می‌آید رو میکند بقبله و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادت بلند

میکند پس ملکی میان دو دیده‌اش و در میان دو کتفش این آیه را نقش میکند پس ندا از میان عرش با او میرسد که

ثابت باش بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده‌ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین

منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده‌ام رحمت خود را

و بخشیده‌ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند میخورم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود

بسوزانم هر چند در دنیا روزی بر او فراخ کرده باشم و چون ندای منادی تمام میشود آیه شهد الله را تا آخر منادی بخواند

پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را با او عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن

او را زیارت کند پس چون برتبه جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهری منادی علمی از نور برای او بلند کند

که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدرش و مادرش

آن را مشاهده نماید و چون بر زمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده

بیاید و وضو اعضایش همه را ندیده باشد و در یکشبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او باشد مبادا که اینها جعل
بود در احوال و علامات و خصال امام که مؤلف کتاب حق الیقین رحمة الله علیه از احادیث متکاثره و اخبار مستفیضه
متواتره در کتاب مزبور ذکر نموده و بمناسبت مقام در این رساله ایراد شد و بسیاری از آیات و احادیث و اخبار
بطریق شیعه و سنی نیز ذکر نموده که دلالت بر امامت و صفات و خصایص و فضیلت ایشان دارد که همه حجت
بر منکرات حق ایشان که ذکر آنها مناسب این رساله نیست و آنچه مذکور شده از فضایل و مناقب و سایر احوال ایشان برای
کسی که تأمل و تدبر نماید و انصاف داشته باشد کافیست و بسیاری از فضایل ایشان بمناسبت ایشان در مقام خود از این مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی بر گشتیم به بیان بعضی از فضایل و خصایص و غرایب احوال حضرت علی ابن الحسین سید الساجدین
العابدین و در کتاب جلاء العیون از ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر ؑ   شده است که پدرم علی ابن الحسین ؑ
هرگز یاد نکرد نعمتی از خدا را مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت و نخواند آیه از کتاب خدا که در آن سجده باشد
مگر آنکه سجده میکرد و هرگاه حق تعالی از و بدی را دفع میکرد که از آن در بیم بود یا مکر مکر کننده را از و میگردانید البته سجده میکرد
و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند برای آن سجده میکرد و اثر سجده در مواضع سجود آنحضرت بود و بانیسبب آنحضرت را
سجاد میگفتند و ایضا از آن حضرت ؑ   شده است که فرمود از بسیاری سجود در پیشانی و زانوی پدرم پینه‌ها بهم رسیده بود
و در سالی دو مرتبه آنها را می برید و بانیسبب آنحضرت را ذو الثفنات میگفتند و ایضا در کتاب مزبور روایت شده است که چون
زهری حدیثی از حضرت علی ابن الحسین ؑ نقل میکرد میگفت خبر داد مرا زین العابدین یعنی زینت عبادت کنندگان سفیان
ابن عیینه از و پرسید که چرا آن حضرت را زین العابدین میگوئی گفت برای آنکه شنیدم از سعید ابن المسیب که روایت کرد
از ابن عباس که حضرت رسول خدا فرمود که در روز قیامت منادی ندا کند که کجاست زین العابدین پس گویا می بینم که فرزند
من علی ابن الحسین بیاید و صفها را بشکافد تا به پیش عرش الهی برسد و ایضا از کشف الغمه   شده است که شبی آنحضرت
در محراب عبادت ایستاده بود و با پروردگار خود مناجات مینمود پس شیطان علیه اللعنة بصورت اژدهایی ظاهر شد

که آنحضرت را

آنحضرت را از عبادت خود مشغول گرداند و حضرت بآن ملتفت نشد پس آمد و ابهام پای مبارک آنحضرت را در دهان گرفت
و گزید و باز متوجه او نگردید تا از نماز فارغ شد و دانست که او شیطان است پس فرمود که دور شو ای ملعون و باز متوجه
عبادت خود شد پس هاتفی سه مرتبه او را ندا کرد که توئی زین العابدین و بانیسبب آنحضرت ملقب باین لقب شد
و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که ابن قولویه و ابن شهر آشوب و دیگران از حضرت امام جعفر صادق ؑ
روایت کرده اند که حضرت علی ابن الحسین ؑ بر پدر بزرگوار خود بیست سال و بروایتی چهل سال گریست و هرگاه طعام نزد
آنحضرت حاضر میکردند میگریست و چون آب به نزد آنحضرت می آوردند بمرتبه‌ای آنقدر میگریست که آب را مضاعف میکرد
پس یکی از غلامان آنحضرت گفت فدای تو شوم یا ابن رسول الله میترسم که تو خود را هلاک کنی و کشته شوی حضرت فرمود
که اِنَّمَا اَشْکُوا بَثِّیْ وَ حُزْنِیْ اِلَی اللّٰهِ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ یعنی شکایت میکنم درد و اندوه خود را بسوی خدا
و من میدانم از خدا آنچه شما نمیدانید پس فرمود که هیچ وقت بخاطر نمی آورم کشته شدن فرزندان حضرت فاطمه را مگر
آنکه گریه در گلوی مبارک من میگیرد و بروایت دیگر فرمود که چون نگریم و حال آنکه پدر بزرگوار مرا منع کردند از آبی که
وحشیان و درندگان میخوردند و با لب مبارک تشنه او را شهید کردند بروایت دیگر با آنحضرت گفتند که اینقدر میگریی که
که نفس خود را خواهی کشت حضرت فرمود که نفس خود را در روز اول کشته ام و برای او میگریم و ایضا از ابن قولویه و ابن
شهر آشوب روایت شده است که از بسیاری گریه آنحضرت یکی از آزاد کردهای آنحضرت گفت که آیا وقت آن نشده است
که گریه تو آخر شود حضرت فرمود که وای بر تو حضرت یعقوب ؑ دوازده پسر داشت و یک پسر او ناپیدا شد از بسیاری گریه
دیدهای مبارک او سفید شد و از وفور غم و اندوه پشت او خم شد و با آنکه میدانست که پسر او زنده است و من دیدم
پدر بزرگوارم و برادران و عموها و هفده نفر از خویشان خود را که در برابر من و دور من کشتند و سر بریدند چگونه اندوه
من نهایت رسد و ایضا از کلینی بسند حسن از حضرت امام محمد باقر ؑ روایت شده است که یزید علیه اللعنة و العذاب الشدید
بیان حج بمدینه آمد که اهل مدینه را بیعت بگیرد و پس فرستاد و مردی از قریش طلبید و گفت اقرار کن که بنده من

که اگر خواهم ترا بکشم و اگر خواهم ترا بنده گیرم امرد گفت بخدا سوگند که تو از من بهتر نیستی در حسب و نسب و پدر
تو از پدر من بهتر نبود نه در جاهلیت و نه در اسلام و تو در دین از من بهتر نیستی و چرا برای تو این اقرار را بکنم یزید علیه اللعنه
گفت که اگر اقرار نکنی بخدا قسم که ترا میکشم امرد گفت که کشتن تو مرا بدتر نخواهد بود از کشتن حضرت امام حسین ع فرزند حضرت
رسول خدا پس امر کرد که او را بقتل رسانیدند و فرستاد حضرت علی ابن الحسین را طلبید و همان تکلیف که امرد را کرد به آنحضرت
کرد حضرت فرمود که اگر برای تو اقرار نکنم مرا خواهی کشت چنانچه امرد را کشتی گفت بلی که اقرار کردم بآنچه سوال کردی یزید
علیه اللعنه گفت خون خود را حفظ کردی و از شرف و بزرگی تو چیزی کم نشد و ایضا از سعید ابن المسیب روایت شده است
که چون یزید علیه اللعنه مسلم ابن عقبه را فرستاد که مدینه را غارت کنند و اهل مدینه را بقتل رسانند آن ملاعین اسبهای خود را
بر ستونهای مسجد رسول بستند و آنها را بر دور مرقد منور حضرت باز داشتند و سه روز مشغول مدینه بودند و هر روز
حضرت امام زین العابدین ع مرا بر میداشت و می آمد به نزد قبر منور حضرت رسول ص و دعای میخواند که من نفهمیدم
دار اعجاز آنحضرت چنان شد که ما آنها را میدیدیم و آنها ما را نمیدیدند و مردی که بر اسب اشهبی سوار و جامهای سبز
پوشیده بود و حربه در دست داشت هر روز آمد و بر در خانه آنحضرت می ایستاد و هر که اراده میکرد که داخل
خانه آنحضرت شود حربه را بجانب او حرکت میداد و بی آنکه حربه باو برسد او می افتاد و میمرد و چون دست انقلاب
برداشتند حضرت امام زین العابدین ع بخانه رفت و زیورهای زنان خود را و جامهای ایشان را و گوشوارهای
اطفال خود را جمع کرد و بهمان سواره بیرون آورد و داد گفت یابن رسول الله من ملکی از ملائکه ام و از شیعیان توام
و پدر تو چون ایشان بر مدینه غالب شدند من از حق تعالی رخصت طلبیدم که بر زمین آیم و شما را نصرت دهم و بآنچه کردم امید
رحمت از خدا و شفاعت از رسول خدا و شما اهلبیت دارم مؤلف کتاب جلاء العیون فرموده است که آمدن یزید
علیه اللعنه بمدینه بعد از شهادت حضرت امام حسین ع خلاف تواریخ مشهوره است و میتواند بود که مسلم ابن عقبه
که از جانب آن لعین آمده بود چنین بیعت کرده باشد چنانچه بر راویان اشتباهی شده باشد و ایضا از ابن شهرآشوب

از زهری

از زهری روایت شده است که عبد الملک مروان علیه اللعنه والنیران فرستاد و حکم کرد که حضرت امام زین العابدین ع
را زنجیر کنند و بشام ببرند و جماعت بسیاری را بر آنحضرت موکل کرده بود من رفتم و سعی بسیار کردم و از ایشان
رخصت شدم که آنحضرت را سلام کنم و چون بخدمت آنحضرت ع رسیدم دیدم که پاهای مبارک او را بزنجیرها بسته اند
و غل در گردن مبارک آنحضرت گذاشته اند از مشاهده آن حالات بسیار گریستم و گفتم کاش من بجای تو بودم و تو
سالم میبودی حضرت فرمود که گمان میکنی اینها بمن گران میکند اگر خواهی میتوانم از خود دفع کرد و لیکن خواهم
که باشد و عذاب الهی بخاطر من بیاید پس دستها و پاهای خود را از زنجیرها بیرون آورد و فرمود که اگر خواهم
چنین میتوانم کرد و دستها و پاهای خود را در غل و زنجیرها داخل کرد و فرمود که دو منزل پیشتر نخواهی رفتن
بعد از چهار روز دیدم که موکلان آنحضرت برگشته اند و در مدینه تفحص آنحضرت میکنند من رفتم و حقیقت حال
از ایشان سوال کردم گفتند که کار این مرد بسیار عجیب است ما در تمام شب بیدار بودیم و حراست او مینمودیم
و چون صبح شد در محمل او نظر کردیم بغیر غل و زنجیر چیزی در محمل او ندیدیم زهری گفت که من بعد از آن رفتم نزد
عبد الملک ملعون و از من سوال کرد حال آنحضرت را من آن واقعه را باو نقل کردم عبد الملک لعین گفت در همان روزی
که پاسبانان او را نیافته بودند بنزد من آمد و گفت مرا با تو چکار است پس از آن حضرت چون بر من ستوده شد که
نتوانستم بدی نسبت باو اراده کنم پس گفتم اگر خواهی نزد من باش تا ترا گرامی دارم گفت نمیخواهم پس از آن رفت
و دیگر او را ندیدم من گفتم که حضرت علی ابن الحسین ع چنان نیست که تو گمان کرده و اراده در خاطر مبارک دارد
پیوسته مشغول خود است عبد الملک ملعون گفت که نیکو شغلی است شغل او و خوشا حال او و خوشا شغل او و ایضا در
کتاب جلاء العیون مذکور است که شیخ کشی بسند معتبر روایت کرده است از علی ابن زید که گفت من با سعید ابن المسیب
گفتم که تو میگویی که حضرت علی ابن الحسین ع نظیر خود نداشت در عصر خود سعید گفت چنین بود و کسی قدر او را نشناخت
علی ابن زید گفت که همین حجت ترا کافیست چرا بر جنازه آنحضرت نماز نکردی سعید گفت که قاریان قرآن بیرون رفتند

بکه با حضرت علی ابن الحسین ع میرفت و در خدمت او میرفت و یکی از سالها من بخدمت آنحضرت رفتم و هزار نفر
از حاجیان در خدمت آنحضرت ع بودند چون بمنزل سقیا پردان آمدیم حضرت ع نیز فرود آمد و دو رکعت نماز کرد
و بعد از نماز بسجده رفت و تسبیحی در سجود خود خواند پس هر درخت و سنگ و کلوخ که بود در آنحضرت ع بود تسبیح
آنحضرت تسبیح کردند و صدای تسبیح از همه بلند شد و ما ترسیدیم چون سر مبارک از سجود برداشت فرمود که ای سعید
آیا ترسیدی گفتم بلی یابن رسول الله فرمود که حق تعالی چون جبرئیل را خلق کرد این تسبیح را تعلیم او نمود و چون
جبرئیل این تسبیح را خواند جمیع آسمانها و آنچه در آسمانها بود با او در این تسبیح موافقت کردند و اسم حق تعالی
اعظم در این تسبیح است پس چون آنحضرت وفات یافت نیکوکار و بدکار بر جنازهٔ آنحضرت حاضر شدند
و همه کس آنحضرت را بخیر و نیکی یاد میکردند و جمیع مردم از پی جنازهٔ آنحضرت بیرون رفتند و من گفتم امروز میتوانم
از نماز تنها در مسجد رسول خدا بکنم و هیچ روزی دیگر نخواهد بود که مسجد خالی باشد چون بنماز ایستادم صدای
تکبیری از آسمان شنیدم و بعد از آن صدای تکبیر اهل زمین را شنیدم تا آنکه هفت تکبیر از آسمان و هفت تکبیر
از اهل زمین شنیدم و از شنیدن تکبیر در رو افتادم و مدهوش شدم و چون بهوش باز آمدم مردم از نماز
آنحضرت برگشته بودند و نه نماز آنحضرت را یافتم و نه در نماز مسجد را دریافتم و اینست ندامت کاری بزرگ که پیوسته
برین حسرت هستم که چرا بر آنحضرت نماز نکردم و در کتاب عین الحیوة باسانید معتبره روایت شده است
که حضرت علی ابن الحسین روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند آهوئی نزد آنحضرت آمد و دست بر زمین
بزد و صدا میکرد و فرمود که میدانید که چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار
کرده است و از من التماس میکند که از آن قریشی سوال کنم که فرزند او را بیاورد که شیرش دهد و باز با بسپارد پس
حضرت باصحاب فرمود که برخیزید تا بخانهٔ آن شخص برویم و صاحب آن آهو را بیاوریم چون بخانهٔ آنمرد آمدند و او در آمد
آنحضرت فرمود که آن آهو بچه را که امروز شکار کرده بیاور که مادرش از آن شیر بدهد چون بیاورد و مادر او را شیر داد و گذاشت

حضرت

حضرت از آن شخص التماس فرمود که آهو بره را بما بخش و بحضرت بخشید و حضرت آنرا با مادرش جفت فرمود آهو
میرفت و دم را حرکت میداد و بزبان خود سخنی میگفت فرمود که میدانید که چه میگوید گفتند نه فرمود که خدا غایبان شما را
بشما رساند و علی ابن الحسین ع را بیامرز چنانچه فرزند مرا بمن رسانید و ایضا در کتاب مذکور از ابو حمزه ثمالی روایت
شده است که در خانهٔ علی ابن الحسین ع بودم و در آنجا گنجشکی چند فریاد میکردند فرمود که میدانی چه میگویند گفتم نه
فرمود که تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی از و مینمایند بعد از آن فرمود که ای ابو حمزه زبان مرغان تعلیم
ما کرده اند و از همه چیز بما داده اند و ایضا از عبد الصمد ابن علی روایت شده است که شخصی نزد حضرت علی ابن الحسین
آمد و حضرت او را پرسیدند که تو کیستی گفت من منجم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از آن وقت که تو آمدهٔ
نزد ما چهارده عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر این دنیا است و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص
گفت که آن کیست فرمود که منم و اگر خواهی ترا خبر دهم با آنچه خوردهٔ و در خانه پنهان کردهٔ و ایضا باسانید
معتبره از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که روزی با پدرم در وادی ضجنان که در میان مدینه و مکه است
میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرد نظر کردم مردی بر سر راه دیدم که در گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود
و میکشید گفت مرا آب ده آن شخص که زنجیر را داشت گفت آبش مده خدا او را آب ندهد از پدرم پرسیدم
که او که بود فرمود که معویه بود و ایضا از یحیی ابن ام الطویل نیز روایت شده است که روزی در خدمت حضرت علی ابن
الحسین ع براه مکه میرفتم و چون بوادی ضجنان رسیدیم چنین واقع شد حضرت فرمود که معویه بود و مثل این حدیث
از حضرت امام جعفر صادق ع نیز روایت شده است که در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی فصل دوم در بیان
بعضی از فضایل و مناقب و غرایب احوال درج امامت و خلافت مهر سپهر عصمت و جلالت حضرت ابی جعفر
محمد ابن باقر علوم اولین و آخرین ع و بیان آنچه در میان آنحضرت و مخالفان گذشته در کتاب جلاء العیون
ذکر شده است که القاب آنحضرت باقر و شاکر و هادی بود و مشهورترین لقبهای آنحضرت باقر بود زیرا که حضرت رسالت آنحضرت را

باین لقب ملقب گردانیده بود برای آنکه شکافنده علوم اولین و آخرین بود و حضرت رسول بجابر انصاری گفت
که در خواهی یافت یکی از فرزندان مرا که لقب او باقر است و علم را میشکافد برای مردم شکافتنی و در کتاب عین الحیوة
بسند معتبر حسن از ابو بصیر روایت شده است که روزی بخدمت حضرت باقر ع رفتم و حضرت صادق ع نیز حاضر بود بد گفتم
نند شما هر دو وارث پیغمبر اکرم از ما هستید حضرت باقر فرمود بلی گفتم رسول خدا وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه
ایشان میدانستند آنحضرت میدانست فرمود بلی گفتم شما میتوانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود که
بلی باذن الهی آنگاه فرمود که نزدیک من بیا پس دست مبارک بر چشم و روی من کشید پس آفتاب و زمین و آسمان
و مهتاب و آنچه در خانه بود همه را دیدم فرمود که میخواهی روشن باشی و ثواب و عقاب مانند دیگران باشد یا بحال
اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم اول را میخواهم بار دیگر دست مبارک بر چشم من کشید بحال اول
برگشتم و ایضا در کتاب مزبور روایت شده است از ابو بصیر که حضرت صادق ع بار دیگر مرا روشن کرد و فرمود که اگر
نه از ترس شهرت میبود ترا چنین میگذاشتم پس بحال اول برگردانید و ایضا باسناد معتبره از محمد ابن مسلم
روایت شده است که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر ع بودم که ناگاه یکجفت کبوتری به نزد حضرت آمدند
و بزبان خود صدا میکردند حضرت جواب چند ایشان را فرمود و بعد از ساعتی پرواز کردند و بسر دیوار نشستند و در آنجا
نر با ماده نیز چند گفت و برفتند از حقیقت ماجرای ایشان سوال کردم فرمود که یا ابن مسلم هر چیزی که خدا خلق
کرده است از مرغان و حیوانات و هر صاحب روحی اطاعت ما زیاده از بنی آدم میکند این کبوتر گمان بد بجفت
خود برده بود و او سوگند یاد میکرد که بری بوده ام از گمان میبری و او قبول نمیکرد پس گفت راضی میشوی که
محمد ابن علی ع گفت ما چون به نزد من آمدند و حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و بیگناه است قبول کرد و دور شدند
و ایضا بسند معتبر از محمد ابن مسلم روایت شده است که در خدمت حضرت امام محمد باقر ع بودم در ما بین مکه و مدینه و من
بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری سوار ناگاه گرگی از سر کوه دوید و نزدیک حضرت آمد و دست بر قربوس زین گذاشت

دکردن

دکردن حضرت سر را نزدیک دهان آن آورد و بعد از ساعتی فرمود که برو چنین کردم آنگرگ شادی کنان برگشت
گفتم فدای تو گردم چیزی عجیبی دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که گفت
یابن رسول الله زن من در این کوه در زائیدن بر او دشوار شده است دعا کن که خدا بر آن آسان گرداند و دعا کن
که خدا هیچ یک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند من چنین کردم و دعا مستجاب شد و ایضا
بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت شده است که در مدینه حضرت امام محمد باقر خدمتی چند بمن رجوع کرد و چون
بفج الروحاء رسیدم شخصی را از دور دیدم که جامه خود را حرکت میدهد بجانب او رفتم و گمان کردم که تشنه است
مطهره خود را باو دادم گفت نمیخواهم و نامه بمن داد و مهری از گل بر او بود و هنوز گل تر بود چون ملاحظه کردم
مهر حضرت امام محمد باقر ع بود گفتم در چه وقت از حضرت جدا شدی گفت همین ساعت چون گشودم خدمتی چند
رجوع فرموده بودند و چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم و بخدمت حضرت که رسیدم عرض کردم که نامه تو در آن
موضع بمن رسید گل هنوز تر بود فرمود که چون ما امری را خواهیم تعجیل صورت یابد خدمتکاران از جن داریم
با ایشان میفرمائیم و ایضا در کتاب عین الحیوة مذکور است که کلینی از سعد اسکاف روایت کرده است
که بخدمت حضرت امام محمد باقر ع رفتم و رخصت طلبیدم فرمود که باش آنقدر ماندم که آفتاب گرم شد پس جماعتی
بیرون آمدند مانند یوزها از زیادتی عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاهای خز در سر چون داخل شدم فرمود که ایشان
برادران شمایند از جن پرسیدم که بخدمت شما می آیند فرمود که بلی می آیند و از مسایل دین و حلال و حرام خود
سوال مینمایند و ایضا از کتاب مزبور بسند معتبر از نعمان ابن بشیر روایت شده است که گفت من با جابر ابن یزید
جعفی همکجاوه شدم و چون از مدینه بیرون می آمدیم بخدمت حضرت امام محمد باقر ع رفت و وداع کرد و خوشحال
بیرون آمد و بجانب کوفه روان شدیم در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم و چون براه رفتیم مرد بلند قد
گندم گونی پیدا شد و نامه در دست داشت و نامه را بجابر داد و بوسید و بر دیده نهاد و آن نامه حضرت بجابر نوشته

بودند و مهر گِل بر آن زده بودند هنوز تر بود گفت در این ساعت از خدمت آنحضرت جدا شدم پرسید که پیش از
نماز پیشین یا بعد از نماز گفت بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد و دیگر او را خوشحال ندیدیم
تا کوفه داخل شدیم در شبی و چون روز شد رفتم که جابر را ببینم دیدم که از خانه بیرون می‌آید و کعابا چند بر گردن آویخته
و بر نی سوار شده و میگوید که می یابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر خواهد شد و چیزی چند از این باب میخواند
و چون نظر بمن با من هیچ سخن نگفت و من از حال او گریان شدم و اطفال و مردان گرد او آمدند و بیا تا رحبه کوفه با اطفال
میکردید در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است بعد از چند روز هشام ابن عبد الملک مروان پرسید که جابر ابن یزید
کیست گفتند مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و در این اوقات دیوانه شده و بر نی
سوار شده و در رحبه کوفه با اطفال بازی میکند والی گفت که الحمد لله ما از کشتن چنین مردی نجات یافتیم و بعد از چند
وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر میگفت بظهور آمد و ایضا بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت شده است که حضرت
امام محمد باقر ع فرموده است که من میشناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت بسوی جائی که خدا فرموده است وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى
أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ که در مشرق و مغرب جابلقا شده و منازعه در میان ایشان بود و اصلاح
نمود و برگشت و بر نهر فرات گذشت و از آب فرات تناول نمود و از در خانه تو گذشت و در زد و نه ایستاد که کسی بیاید
از ترس شهرت و بشخصی گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس او را موکل بودند که در تابستان او را در برابر
چشمه آفتاب میداشتند و آتش در او می افروختند و در زمستان آب سرد بر او میریختند و برهنه میداشتند و او قابیل فرزند
فرزند آدم بود و محمد ابن مسلم گفت که مراد حضرت از آن شخص که در مدینه است خودش بود و ایضا از جابر جعفی روایت
شده است که از حضرت امام محمد باقر ع سوال نمودم از فرموده خدا که وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ چگونه ملکوت آسمان و زمین را آنحضرت ابراهیم نمود و من سرم در زیر بود حضرت ع دست مبارک بجانب
بالا اشاره فرمود و فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم سقف خانه شکافته و حجابها برخاسته نوری عظیم

دیدم که دیده ام حیران شد حضرت فرمود که حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را چنین مشاهده نمود آنگاه فرمود
که نگاه کن بزیر پس فرمود که بالا نظر کن بزیر پس فرمود که بالا نظر کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا
گرفت و بخانه دیگر بردند و جامه‌های که پوشیده بودند کندند و جامه‌های دیگر پوشیدند و فرمود که چشم برهم گذار و باز بکن
بعد از ساعتی فرمودند که میدانی در کجائی گفتم نه فدای تو شوم فرمود که الحال که در ظلماتی که ذو القرنین بآنجا رسیده بود
گفتم فدای تو گردم رخصت میدهی که دیده بگشایم که بگشا اما چیزی نخواهی دید چون گشودم از ظلمت جای پای خود را
ندیدم اندکی راه رفتیم فرمود که میدانی در کجائی گفتم نه فرمود که بر کنار آب زندگانی ایستاده که خضر از این آب
خورده است پس از این زمین عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر درآمدیم و چون پاره راه رفتیم شکل این عالم خانه‌ها و بناها
و مردمان دیدیم و از آن عالم رفتیم بعالم سیم داخل شدیم شبیه بآن دو عالم بر پنج عالم گذشتیم آنگاه فرمود که این
ملکوت زمین بود و ابراهیم همه اینها را ندیده بود و همان ملکوت آسمان را دیده بود و ملکوت زمین دوازده عالم است
هر عالمی شکل این عالم اول بود و هر امامی از ما که از دنیا میرود در یکی از این عالمها ساکن میشود تا امام آخر که صاحب
الامر است در عالم ساکن شود آنگاه فرمود که چشم برهم گذاشتم و دست مرا گرفتند ناگاه خود را در همان خانه دیدیم
که بیرون رفته بودیم پس آنجامه‌ها را کندند و جامه‌های اول را پوشیدند و بجای خود نشستند پرسیدم که فدای تو شوم
چند ساعت از روز گذشته است فرمود که سه ساعت و ایضا از آنحضرت روایت شده است که ذی القرنین را
مخیر گردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب پس سحاب ذلول و نرم را که پست تر بود برای خود اختیار کرد
و سحاب صعب را که تند و تر و شدید تر است برای ائمه آل محمد گذاشت گفتند که صعب کدام است فرمود که آنست
که رعد و برق و صاعقه دارد و حضرت صاحب الامر ع بر آن سوار خواهد شد و بآسمانها و زمینهای هفتگانه که پنج زمینش
معموره است و دو خراب خواهد گردید و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع مالک شدند
آنچه در زمین است و آنچه در زیر زمین است و دو ابر بر آنحضرت عرض کردند صعب را اختیار فرمود و بر آن سوار شد

و بر هفت زمین گذشت هیچ را معمور ندید و در اعراب آنها آنچه در میان آنحضرت و مخالفان گذشت در
جلاء العیون مذکور است که سید ابن طاوس رضی الله عنه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که در سالی هشام
ابن عبدالملک بحج آمد و در آن سال من و حضرت پدرم بحج رفته بودیم پس من در مکه روزی در مجمع مردم گفتم که حمد خداوندی را
میکنم که حضرت محمد را براستی بپیغمبری فرستاد و ما را بآنحضرت گرامی گردانید پس ماییم برگزیدگان خدا بر خلق او و پسندیدگان
خدا از بندگان او و خلیفه‌های خدا در زمین پس سعادتمند کسی است که متابعت ما کند و شقی و بدبخت کسی است که
مخالفت ما نماید و با ما دشمنی کند پس برادر هشام علیه اللعنة این خبر را باو رسانید و در مکه مصلحت در آن ندید که متعرض
ما گردد و چون آن ملعون بدمشق رسید و ما بسوی مدینه معاودت کردیم پیکی بسوی عامل مدینه فرستاد که مرا و پدرم را
بدمشق فرستد چون وارد دمشق شدیم سه روز ما را بار نداد در روز چهارم ما را بمجلس خود طلبید و چون داخل شدیم
آن ملعون بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و لشکر خود را مکمل و مسلح دو صف در برابر خود باز داشته بود و آماج خانه
در برابر خود ترتیب داده بود و بزرگان قومش در حضور او بگرد تیر می‌انداختند چون در ساحت خانهٔ او داخل شدیم پدرم
در پیش میرفت و من از عقب او میرفتم چون بنزدیک آن لعین رسیدیم با پدرم گفت که با بزرگان قوم خود تیر بینداز
پدرم گفت که من پیر شده‌ام و اکنون از من تیراندازی نمی‌آید اگر معاف داری بهتر است آن ملعون سوگند یاد کرد که بحق
آن خداوندی که ما را بدین خود و پیغمبر خود عزیز گردانیده که ترا معاف نمیدارم پس بیکی از مشایخ بنی امیه اشاره کرد که کمان
و تیر خود را بده باو تا بیندازد پدرم کمان را از آن مرد گرفت و تیری از او گرفت و در زه کمان گذاشت و بقوت امامت
کشید و بر میان نشانه زد پس تیر دیگر گرفت و بر فاق تیر اول که او را با پیکان بدو نیم کرد و در میان تیر اول قرار گرفت
پس تیر دیگر گرفت و بر فاق تیر دوم زد که آنرا نیز بدو نیم کرد و در میان نشانه محکم شد تا آنکه نه تیر چنین پی در پی افکند
بر جگر هشام لعین میگذشت و رنگ شومش متغیر میشد تا آنکه در تیر نهم بیتاب شد و گفت نیک انداختی ای ابوجعفر و تو ماهرترین
عرب و عجمی در تیراندازی چرا میگفتی که من بر آن قادر نیستم پس از آن تکلیف پشیمان و عازم قتل پدرم گردید و سر بزیر

افکند

افکنده تفکر میکرد و من و پدرم برابر او ایستاده بودیم چون ایستادن ما بطول انجامید پدرم در خشم شد و چون
آنحضرت خشمناک میشد نظر بسوی آسمان میکرد و آثار غضبش از جبین مبینش ظاهر میگردید چون هشام لعین آنحالت را
دید از پدرم از غضب آنحضرت ترسید و او را در بالای تخت خود طلبید و من از عقب او رفتم چون بنزدیک او
رسید برخواست و پدرم را در بر گرفت و در دست راست خود نشانید پس دست در گردن من آورد و مرا در جانب
راست پدرم نشانید پس رو بسوی پدرم گردانید و گفت پیوسته باید که قبیلهٔ قریش بر عرب و عجم فخر کنند که مثل تویی
در میان ایشان است مرحبا جزاک الله که این تیراندازی که تعلیم تو کرده است و در چه مدت آموختهٔ پدرم فرمود که میدانی
که در میان اهل مدینه این صنعت شایع است و من در حداثت سن چندروزی مرتکب این بودم و از آن زمان تا حال
ترک آن کرده‌ام و چون شما مبالغه کردید و سوگند دادید امروز کمان بدست گرفتم هشام لعین گفت مثل این کمان
داری هرگز ندیده بودم آیا جعفر در این امر مثل تو است حضرت فرمود که ما اهلبیت رسالت علم و کمال و اتمام دین را
که حق تعالی در آیهٔ اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بما عطا کرده است
از یکدیگر میراث میبریم و هرگز زمین خالی نمیباشد یکی از ما کامل باشد آنچه دیگران در آن قاصرند چون این سخن از پدرم شنید
بسیار در غضب شد و روی نحسش سرخ شد و دیدهٔ راستش کج شد و اینها علامت غضب آن لعین بود و ساعتی
سر بزیر افکند و ساکت شد پس سر برداشت و با پدرم گفت که آیا نسبت ما و شما که همه فرزندان عبد منافیم یکجا نیست
پدرم فرمود که چنین است ولیکن حق تعالی مخصوص ما را گردانیده است از مکنون سر خود و خالص علم خود بآنچه دیگری را
بآن مخصوص نگردانیده است هشام لعین گفت که آیا چنین نیست که حق تعالی حضرت محمد را از شجرهٔ عبد مناف
بسوی کافهٔ خلق مبعوث گردانیده از سفید و سیاه و سرخ پس از کجا این میراث مخصوص شما گردیده است و حال آنکه
حضرت رسول بر جمیع خلق مبعوث شد و خدا در قرآن میگوید ولله میراث السموات والارض پس بچه سبب میراث
علم مخصوص شما شد و حال آنکه بعد از حضرت محمد پیغمبری نگردیده و شما پیغمبران نیستید پدرم فرمود که از آنجا که خدا ما را

مخصوص گردانید که به پیغمبر خود وحی فرستاد که لا تحرک به لسانک لتعجل به و امر کرد پیغمبر خود را که مخصوص گرداند
ما را بعلم خود و بانسبب حضرت رسالت برادر خود حضرت علی ابن ابیطالب را مخصوص میکرد وانید برازی چند که از سایر صحابه
مخفی میداشت و چون این آیه نازل شد و تعیها اذن واعیة یعنی حفظ میکند گوشهای ضبط کنندگان و نگاه دارنده
پس حضرت رسول فرمود که یا علی من از خدا سوال کردم که آنها گوش تو گرداند و با نجهت حضرت علی ابن ابیطالب میگفت
که حضرت رسول هزار باب تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشود چنانچه بسیار از خود را بمخصوصیات خود میگوید
و از دیگران مخفی میدارید همچنین حضرت رسول اسرار های خود را بحضرت علی میگفت و دیگران محرم خود نمیدانست
همچنین حضرت علی ابن ابیطالب بکسی از اهلبیت خود را که محرم آن اسرار بود آن رازها مخصوص میکرد و باین طریق
آن علوم و اسرار بامیراث رسیده است هشام ملعون گفت که علی دعوی اینمیکرد که من علم غیب میدانم و حال آنکه
در علم غیب خدا احدی را شریک و مطلع نگردانیده است پس کجا این دعوی میکرد پدرم گفت که حق تعالی بر حضرت رسول
کتابی فرستاد و در آن کتاب بیان کرد آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت چنانچه فرموده است و نزلنا علیک الکتاب
تبیانا لکل شیء و هدی و موعظة للمتقین و فرموده است و کل شیء احصیناه فی امام مبین
و فرموده است که ما فرطنا فی الکتاب من شیء پس حق تعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبر خود که هر غیب و سری که بسوی او
فرستاده البته حضرت علی را بر آنها مطلع گرداند و حضرت رسول امر کرد حضرت علی را که بعد از او قرآن را جمع کند و متوجه
غسل و تکفین و حنوط او شود و دیگر از اصحاب نکند و با اصحاب خود که حرام است بر اصحاب و اهل من که نظر کنند بسوی عورت
من مگر برادر من حضرت علی که او از من است و من از اویم و از دست مال من و بر او لازم است آنچه بر من لازم بود و او
ادا کننده قرض من و وفا کننده وعده های من پس با اصحاب خود گفت که حضرت علی ابن ابیطالب بعد از من قتال
خواهد کرد با منافقان بر تاویل قرآن چنانچه من قتال کردم با کافران بر تنزیل قرآن و نبود نزد احدی از صحابه جمیع تاویل
قرآن مگر نزد حضرت علی ابن ابیطالب و بانسبب حضرت رسول فرمود که داناترین مردم بعلم قضا حضرت علی ابن ابیطالب است

یعنی

یعنی او باید قاضی شما باشد و عمر خطاب بکرر میگفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد عمر گواهی بعلم آنحضرت میداد و دیگران
انکار میکنند پس هشام ساعتی طویل سر بزیر افکند پس سر برداشت و گفت هر حاجت که داری از من طلب کن پدرم گفت
اهل و عیال من از بیرون آمدن من در وحشت و خوف اند استدعا دارم که مرا رخصت مراجعت بدهی هشام لعین گفت
رخصت دادم در همین روز روانه شو پس پدرم دست در گردن او آورد و او را وداع کرد و من نیز او را وداع
کردم و بیرون آمدیم چون بمیدان بیرون خانه او رسیدیم در منتهای میدان جماعت کثیری دیدیم که نشسته اند پرسیدم
که ایشان کیستند حاجب هشام لعین گفت قسیسان و رهبانان نصاری اند و در اینکوه عالمی دارند که داناترین علمای
ایشان است و هر سال یکمرتبه بنزد او می آیند و مسایل خود را از او سوال میکنند و امروز برای آن جمع شده اند پس پدرم نزد
ایشان رفت و من نیز با او رفتم پدرم سر مبارک خود را بجامه پیچید که او را نشناسند و با آن گروه نصاری بالای کوه رفت
و چون نصاری نشستند پدرم نیز در میان نشست و آن ترسایان مسندها برای عالم خود انداختند و او را بیرون آوردند و
بر روی مسند نشاندند و او را بسیار معمر شده بود و حواریان اصحاب حضرت عیسی را بعضی دریافته بود و از پیری ابروها
او بر دیده اش افتاده بود پس ابروهای خود را بحریر زردی بر سر بست و دیده های خود را مانند دیده های افعی حرکت
در آورد و بسوی حاضران نظر کرد چون خبر هشام لعین رسید که آنحضرت بدیر نصاری رفت یکی از مخصوصان
خود را فرستاد که آنچه میان ایشان و آنحضرت میگذرد او را خبر دهد چون نظر آن نصرانی بر پدرم افتاد گفت از مایی یا از امت
مرحومه حضرت فرمود بلکه از امت مرحومه ام پرسید که از علمای ایشانی یا از جهال ایشان فرمود که از جهال ایشان نیستم
پس بسیاری مضطرب شد و گفت من از تو سوال کنم یا از تو از من سوال میکنی پدرم گفت تو سوال کن نصرانی گفت ای گروه
نصاری غریب مردی از امت محمد میگوید که از من سوال کن سزاوار است که مسئله چند از وی بپرسم پس گفت ای
بنده خدا خبر ده مرا از ساعتی که نه از شب است و نه از روز پدرم گفت طلوع صبح است تا طلوع آفتاب گفت پس از کدام
ساعتها است پدرم گفت از ساعات بهشت است و در آن ساعت بیماران ما بهوش می آیند و دردها ساکن میشود و کسانی را که

که شب خواب نبرد در اینعت بخواب میرود و حق تعالی اینرا در دنیا موجب عبرت کنندگان بسوی آخرت
گردانیده و از برای عمل کنندگان برای آخرت دلیل واضحی ساخته برای انکار کنندگان و متکبران که عمل برای آخرت نمیکنند
حجتی گردانیده نصرانی گفت راست گفتی مرا خبر ده از آنچه شما دعوی میکنید که اهل بهشت میخورند و می آشامند و از ایشان
بول و غایط جدا نمیشود آیا در دنیا نظیر آن هست حضرت فرمود که بلی طفل جنین در شکم مادر خود میخورد از آنچه مادر او
میخورد و از او چیزی جدا نمیشود نصرانی گفت که تو گفتی که من از علمای ایشان نیستم حضرت فرمود که من گفتم از جهال
ایشان نیستم نصرانی گفت خبر ده از آنچه دعوی میکنید که میوه های بهشت برطرف نمیشود و هر چند از آن تناول میکنند
باز بحال خود هست آیا در دنیا نظیری داری حضرت فرمود که بلی در دنیا چراغ است که اگر صد هزار چراغ از آن بیفروزند
کم نمیشود و همیشه هست نصرانی گفت از مسئله سوال کنم که جواب نتوانی گفت حضرت فرمود که سوال کن نصرانی گفت
مرا خبر ده از مردی که با زن خود نزدیکی کرد و آن زن بدو پسر حامله شد و هر دو در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت مردند
در مردن یکی پنجاه سال از عمر او گذشته بود و دیگری صد و پنجاه سال زندگانی کرده بود حضرت فرمود که ایشان عزیر
و عزیره بودند که مادر ایشان در یک ساعت حامله شد و در یک ساعت متولد شدند و سی سال با یکدیگر زندگانی کردند پس حق تعالی
عزیر را میرانید و بعد از صد سال او را زنده کرد و بیست سال دیگر با برادر خود زندگانی کرد و هر دو در یک ساعت فوت شدند
پس نصرانی برخاست و گفت از من تو داناتری را آورده اید که مرا رسوا کنید بخدا سوگند که تا این مرد در شام هست دیگر
من با شما سخن نخواهم گفت هر چه خواهید از او سوال کنید بروایت دیگر چون شب انجامید نزد حضرت آمد و معجزات مشاهده
کرد و مسلمان شد چون این خبر بهشام لعین رسید و با او گفتند که خبر مباحثه حضرت امام محمد باقر با نصرانی در شام منتشر شده
و علم و کمال او ظاهر گردیده آن ملعون جایزه برای پدرم فرستاد و ما را امر فرمود که روانه مدینه گردیم مؤلف و بروایت دیگران
حضرت را بحبس فرستاد و بآن ملعون گفتند که اهل زندان همه مرید او گردیده اند پس بزودی حضرت را روانه مدینه کرد و پیش از
پیک سریعی فرستاد که در شهرها که در سر راه هست ندا کنند در میان مردم که دو پسر جادوگر ابوتراب محمد بن علی و جعفر بن محمد

کس نمیشنوا

که من ایشان را طلبیده بودم میل کردند بسوی ترسایان و دین ایشان را اختیار کردند پس هر که با ایشان چیزی بفروشد
یا بر ایشان سلام کند یا با ایشان مصافحه کند خونش هدر است چون بشهر مدین رسیدیم بعد از آنکه ما وارد آن شهر
شدیم و اهل آن شهر درها بر روی ما بستند و ما را دشنام دادند و ناسزا بحضرت علی بن ابی طالب گفتند و هر چند غلامان ما
مبالغه کردند در را نمیگشودند و آذوقه بما نمیدادند چون ما به نزدیک دروازه رسیدیم پدرم با ایشان مدارا و سخن
گفت و فرمود که از خدا بترسید که ما چنان نیستیم که بشما گفته اند و اگر چنان باشیم شما با یهود و نصاری معامله میکنید
چرا از مبایعه ما امتناع مینمائید گفتند که شما از یهود و نصاری بدترید زیرا که ایشان جزیه میدهند و شما نمیدهید هر چند
پدرم نصیحت کرد سود نبخشید و گفتند در نمیگشائیم بر روی شما تا شما و چارپایان شما هلاک شوید حضرت چون امر از آن
اشرار را مشاهده نمود پیاده شد و فرمود که ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن و کوهی در آن نزدیکی بود که بر شهر مدین
مشرف بود حضرت بر آن کوه برآمد و رو بجانب شهر کرد و انگشت مبارک بر گوشهای خود گذاشت و آیاتی که حق تعالی
در قصه حضرت شعیب فرستاده است و مشتمل است بر مبعوث گشتن حضرت شعیب بر اهل مدین و معذب گردیدن ایشان
بنافرمانی او بر ایشان خواند تا آنجا که حق تعالی میفرماید که بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ پس فرمود که مائیم
بقیة خدا در زمین خدا پس حق تعالی بادی سیاهی و تیره برانگیخت که آن صداها را بگوش مرد و زن و صغیر و کبیر ایشان
رسانید و ایشان را دهشتی عظیم عارض شد و بر بامها برآمدند و بجانب آنحضرت نظر میکردند پس مرد پیری از اهل مدین
پدرم را بآن حالت مشاهده کرد و بصدای بلند ندا کرد در میان اهل شهر که از خدا بترسید ای اهل مدین که این مرد در موضعی
ایستاده است که در وقتیکه حضرت شعیب قوم خود را نفرین کرد در اینجا ایستاده بود و بخدا سوگند که اگر در بروی
او نگشائید مثل آن عذاب بر شما نازل خواهد شد پس ایشان ترسیدند و در را گشودند و ما را در منازل خود آوردند و
طعام دادند و ما روز دیگر از آنجا بیرون رفتیم پس والی مدین آن قصه را بهشام لعین نوشت آن ملعون باو نوشت
که آن مرد پیر را بفرستد بروایت دیگر آن مرد پیر را طلبید و پیش از رسیدن بهشام لعین برحمت الهی واصل گردید

پس هشام لعین بوالی مدینه نوشت که پدرم را هلاک کند و پیش از آنکه این اراده بعمل آورد هشام علیه اللعنه
بدرک اسفل جحیم واصل شد و ایضا از کتاب بر نور از قطب راوندی بسند معتبر از آنحضرت شده است که
زید ابن حسن با پدرم مخاصمه داشت در اوقاف حضرت رسول و میگفت فرزند حضرت امام حسن که فرزندان بزرگست
اولی است از فرزندان حضرت امام حسین پس روزی زید عم مرا بخانه قاضی برد و در اثنای خصومت با عم من گفت
که ساکت شو ای فرزند کنیز سندی عم من گفت اف باد بر خصومتی که نام مادران مذکور شود و دیگر بار نزد هام با تو
سخن نخواهم گفت و نزد پدرم آمد و گفت ای برادر من سوگند یاد کردم که دیگر با زید ابن الحسن سخن نگویم و اعتمادی بر تو
کردم و اگر تو نیز متعرض نشوی حق ما ضایع میشود و چون زید شنید که پدرم متعرض جواب او خواهد شد شاد گردید که من او را
در نظر مردم بی قدر خواهم کرد پس به نزد پدرم حضرت امام محمد باقر آمد و گفت بیا برویم بخانه قاضی چون حضرت از خانه
بیرون آمد او را نصیحت کرد که از خدا بترس و هوای ناحق بگذار و با دوستان خدا چنین مخاصمه مکن اگر خواهی معجزه بر تو ظاهر کردانم
که بدانی حق با من است بدانکه کاردی در دست داری و ارزن پنهان داری نیکار و بقدرت خدا بسنجی در آن گواهی
برای من ناگاه کارد از دستش رها شد و بر زمین افتاد و بزبان فصیح گفت ای زید تو ستمکاری و حضرت امام محمد باقر
احق و سزاوارتر است از تو و اگر دست از مخاصمه او بر نداری من ترا هلاک میکنم زید از مشاهده آنحال مدهوش شد
و افتاد پس پدرم دست او را گرفت و برخیزانید و فرمود اگر بسخن آید این سنگی که بر روی آن ایستاده ایم آیا قبول میکنی که
حق از من است گفت بلی پس از جانب سنگی که زید بر روی آن ایستاده بود بحرکت در آمد بمرتبه که نزدیک بود که شکافته شود
و از جانبی که پدرم بر روی آن ایستاده بود حرکت نکرد و از سنگ بسخن در آمد و گفت ای زید تو ستم میکنی و حضرت امام محمد باقر
اولی است بحق از تو پس دست از او بر دار و اگر نه ترا بقتل میرسانم باز زید مدهوش شد و بر زمین افتاد و پدرم دست او را
گرفت و بحال خود برگردانید و فرمود که اگر بسخن آید این درختی که نزدیک ما است و برای من گواهی دهد آیا باور خواهی کرد
گفت بلی پس پدرم درخت را طلبید و آن درخت بقدرت خدا و نه بدست و سخت بحرکت در آمد و زمین را شکافت و نزدیک

ایشان

ایشان آمد تا آنکه شاخهای خود را بر سر ایشان گسترانید و بقدرت خدا بسخن آمد و گفت ای زید تو ستمکاری
و حضرت امام باقر سزاوارتر است بحق از تو دست از این سخن بردار و اگر نه ترا هلاک میکنم پس باز زید بیهوش
شد و افتاد و پدرم دست او را گرفت و برخیزانید و درخت بجای خود برگشت پس زید سوگند یاد کرد که دیگر منازعه
و مخاصمه با پدرم نکند و حضرت برگشت و زید در همان روز متوجه شام شد و نزد عبد الملک مروان رفت و چون
بمجلس او در آمد گفت بنزد تو آمده ام از پیش جادوگر دروغگوئی که حلال نیست ترا او را بگذاری و آنچه دیده بود
نقل کرد عبد الملک لعین نوشت بوالی مدینه که امام محمد باقر را مقید گردان و به نزد من فرست و باز زید گفت
که قتل او را بتو فرمایم خواهی کرد زید گفت بلی چون آن نامه بوالی مدینه رسید در جواب نامه عبد الملک نوشت
کاینجوابرا که نوشته ام نه روی مخالفت و نافرمانی است ولیکن محض نصیحت و خیرخواهی است و آنمردی که تو
مرا امر کرده که اهانت او برسانم و او را ببوئی تو فرستم مردیست که در روی زمین کسی از عفت نفس
و زهادت و ورع و عبادت باو نمیرسد و چون در محراب عبادت صدا بقرائت و تلاوت بلند میکند وحشیان
و مرغان نزد او حاضر میشوند برای استماع صوت حزین او و تلاوتش مانند تلاوت حضرت داود است
در وقت خواندن زبور و او داناترین مردم و دل نرم ترین مردم و سعی کننده ترین مردم است در تضرع و زاری
و عبادت و برای دولت خلیفه میترسم اگر آسیبی باو برسانم زیرا که حق تعالی تغییر نمیدهد نعمت خود را بر مردم
تا مردم تغییر ندهند حالت خود را در شکر نعمت او و چون نامه بعبد الملک لعین رسید مضمون نامه را پسندید
و از والی خوشنود شد که با آن امر شنیع مبادرت ننمود و دانست که خیرخواهی او کرده است و چون نامه را به زید
خواند زید گفت زر داده است و والی را از خود راضی کرده است عبد الملک لعین گفت در این باب بهانه
ترا بجواب میرسد که بسبب او را در معرض انتقام خود در آوری زید گفت بلی نزد او است شمشیر حضرت رسالت
و سایر اسلحه و زره و انگشتر و عصا و ترکات آنحضرت نزد اوست و آنها را بطلب اگر آنها را نفرستاد ترا از برای

کشتن او راهی بهم خواهی رسید و نزد مردم معذور خواهی بود پس عبدالملک ملعون بوالی مدینه نوشت که
هزار هزار درهم برای محمد ابن باقر بفرست و اسلحه و زره حضرت رسالت را از و طلب پس والی بخانه پدرم آمد
و نامه عبدالملک ملعون را برای او خواند پدرم گفت چند روز مرا مهلت بده والی گفت چنین پس پدرم متاعی چند
که شبیه بود باینها که عبدالملک ملعون میخواست از شمشیر و عصا و زره و انگشتر و غیر اینها مهیا کرد و برای او فرستاد
و والی اینها را برای عبدالملک لعین فرستاد و عبدالملک لعین بدیدن اینها بسیار شاد شد و زید را طلبید و اینها را
باو نمود چون زید اینها را دید گفت تو را بازی داده است و هیچ یک از اینها از امتعه حضرت رسول صلعم نیست
پس عبدالملک ملعون بپدرم نوشت که مال ما را گرفتی و آنچه طلب کرده بودیم برای ما نفرستادی پدرم در جواب
او نوشت که آنچه من دیدم برای تو فرستادم خواهی باور کن و خواهی باور مکن پس بظاهر عبدالملک لعین تصدیق
آنحضرت کرد و اهل شام را طلبید و برای مفاخرت آن متاعها را بایشان نمود و گفت اینها متاعهای حضرت رسول است
که برای من فرستاده اند و بجهت ظاهر زید را گرفت و مقید و محبوس گردانید و گفت اگر نه آن بود که نمیخواهم که خون
هیچ یک از فرزندان حضرت فاطمه مبتلا کردم هر آینه تو را البته بقتل می آوردم و نامه نوشت بپدرم که پسر عم تو را برای
تو فرستادم که تو او را تادیب نمائی و در خدمت تو باشد مدامی که او در این حدیث شعار بر شهادت آنحضرت
داشت و نخواست که در این رساله ذکر شهادت شود لهذا مذکور نساخت و آنچه مذکور شد کافیست برای کسی که صاحب
عقل و بصیرت بوده باشد و عبرت بگیرد که کسی برای چند روزه دنیا و اعتبار ظاهری که از حق بگرداند بوی اهل و دست
و دست از امام و پیشوای خود بردارد و با ایشان دشمنی کند و با دشمنان ایشان دوستی نماید و خود را نزد خدا
و خلق رسوا سازد و عذاب الهی را برای خود مهیا گرداند گمراهی از این بیشتر نمیباشد حق تعالی همه را هدایت نماید بدوستی محبت
اهل بیت جمیع اهل ایمان را ثابت دارد بمحمد و آل طاهرین

فصل سیم

در بیان قلیلی از فضایل و مناقب
مکارم اخلاق و غرایب احوال حضرت مبین المشکلات و الحقایق و موضح المسالک و الطرایق امام المغارب و المشارق

حضرت ابو عبدالله

حضرت ابو عبدالله جعفر ابن محمد الصادق ع و بیان آنچه از خلفای جور بآنحضرت رسیده در کتاب جلاء العیون ذکر شده است
که القاب آنحضرت صابر و فاضل و طاهر و صادق و مشهورترین القاب آنحضرت صادق است و ایضا از کتاب مزبور
از قطب راوندی روایت شده است که از حضرت امام زین العابدین ع پرسیدند که امام بعد از تو کیست گفت محمد باقر
که علم را میشکافد شکافتنی پرسیدند که بعد از او که امام خواهد بود گفت که نام او نزد اهل آسمانها صادق است گفتند چرا
خصوص او را صادق مینامند و حال آنکه همه ایشان صادق اند گفت گویند فرمود که پدرم مرا خبر داد از پدرش و پدرش
از رسول خدا که آنحضرت فرمود که چون متولد شود فرزند من جعفر ابن محمد ابن علی ع او را صادق بنامید زیرا
که پنجم از فرزندان او جعفر نام خواهد داشت و دعوی امامت خواهد کرد بدروغ و از روی افترا بر خدا و او نزد خدا
جعفر کذاب افترا کننده بر خداست پس امام زین العابدین ع گریست و فرمود گویا می بینم جعفر کذاب را که بر انگیخته است
خلیفه جور زمان خود را بر تفتیش و تفحص امام پنهان یعنی حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة و الرحمن و در روایت شده است
که از آنحضرت میانه بالا و افروخته رو و سفید بدن و کشیده بینی بود و موهای او سیاه و مجعد بود و بر خدش خالی
سیاهی بود و ایضا از آنحضرت روایت شده است که در باب امام سخن مگویید که عقلهای شما بآن نمیرسد در وقتی که در شکم
مادر است سخن مردم را میشنود و ختنه کرده متولد میشود و چون از رحم بزیر می آید دست بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین
بلند میکند و ملکی در میان دو دیده او مینویسد این آیه را و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل
لکلماته و هو السمیع العلیم چون بمرتبه امامت فایز میگردد حق تعالی او را در هر شهری ملکی موکل میگرداند
که احوال اهل آن شهر را باو عرض نماید و در کتاب عین الحیوة مسطور است که کلینی از ابو بصیر روایت شده است
که روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق رفتم فرمود که رسول خدا آنحضرت امیر را هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب
گشوده میشد گفتم این است والله علم پس ساعتی سر بزیر افکند و فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد

جامعه کدام است فرمود که نامه ایست که طولش هفتاد ذراع است بذراع حضرت رسول و آنحضرت فرموده و حضرت
امیر المؤمنین ع بدست مبارک خود نوشت و در آن هر حلال و حرام و هرچه امت با آن احتیاج دارند هست حتی ارش
خراشیدن بدن دست بر من گذاشت و فرمود که رخصت میدهی گفتم من بندهٔ توام آنچه خواهی بکن پس بدست مرا
فشرد و فرمود که حتی ارش در اینجا است گفتم والله که علم این است فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد
ما است و مردم چه میدانند که جفر چیست گفتم کدام است فرمود که ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران است
و اوصیای ایشان و جمیع علم علما است در آن گفتم والله که اینست علم فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود
که نزد ما است مصحف فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه گفتم بیان فرما فرمود که مصحفی است سه برابر
قرآن که شما دارید و یک حرف از قرآن شما در آن نیست گفتم والله این علم است فرمود که همین نیست بعد از آن فرمود
که علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ما است گفتم فدای تو گردم اینست علم فرمود که همین نیست علم گفتم فدای
تو گردم پس دیگر علم چه چیز است فرمود که عمدهٔ علم آنست که روز بروز ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و ایضا
در کتاب مزبور از حماد ابن عثمان روایت شده است که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که زنادقه در سال صد و بیست
هشت ظاهر خواهند شد در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسالت ص
از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی رو نمود که خداوند قدر او را آنگاه خدا ملکی را فرستاد که تسلی آنحضرت
بفرماید و قصه برای او بخواند پس آن ملک میگفت و حضرت امیر المؤمنین ع مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن
کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم آینده است تا روز قیامت و ایضا از آنحضرت روایت شده است
که چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا مجتمع شدند از یکدیگر جدا نشوند مرغی پیدا شد و قطرهٔ از آب برداشت
و بجانب مشرق انداخت و قطرهٔ دیگر بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب آسمان انداخت و یکی بسوی زمین
و قطرهٔ دیگر در دریا انداخت هر دو حیران ماندند در این حال صیادی در میان دریا پیدا شد و گفت در امر مرغ تفکر

بنماید

بنمایند شما دو پیغمبر با این کار را نمیدانید و من که مرد صیادم میدانم گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی را که خدا تعلیم ما
نماید صیاد گفت که این مرغیست در دریا میباشد و مسلم نام دارد و اینکار او اشاره باین بود که پیغمبری در آخر الزمان
خواهد آمد که علم اهل مشرق و مغرب و آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا و پسر عم و وصی
او وارث علم او خواهد بود پس ایشان و غایب شد و دانستند که ملکی بود از جانب خدا و ایشان را متنبه ساخت
و ایضا از سیف تمار روایت شده است که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که اگر من در میان موسی و خضر میبودم
ایشان را خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند با ایشان میگفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم گذشته را
میدانستند و علم آینده را نمیدانستند و ما میدانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت و از پیغمبر بما میراث رسیده
و ایضا از آنحضرت روایت شده است که جبرئیل دو انار بخدمت حضرت رسول آورد و حضرت یکی را تمام تناول فرمود
و یکی را دو نیم کرد و نصفی را خود تناول کرد و نصفی را بعلی ابن ابی طالب داد پس فرمود که ای برادر دانستی
که اینها چه بود انار اول پیغمبری بود ترا در آن بهره نبود و انار دوم علم بود و تو شریک منی در علم راوی گفت
که چگونه شریک آنحضرت بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرمود مگر آنکه او را فرمود که بعلی یاد دهد و بعلوم
همه با منتهی میشود و ایضا در کتاب عین الحیوة مذکور است که کلینی از عبد الاعلی روایت کرده است که حضرت جعفر ابن محمد ع
فرمود که من کتاب الهی را میدانم از اول تا آخر چنانچه همه در کف منست و در قرآن است خبر آسمان و خبر زمین و خبر گذشته و
آینده چنانچه فرموده است که فیه تبیان کل شیء و ایضا باسانید معتبره از آنحضرت روایت شده است
که خدا را دو علم است یک علم مخصوص اوست که احدی تعلیم نفرموده است و یک علم است که تعلیم پیغمبران و ملائکه فرموده
پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی
دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که با آن آثار از او بظهور می آمد و موسی چهار اسم اعظم داشت و آدم بیست و پنج اسم
داشت و خدا آنها را جمیع را تعلیم پیغمبر آخر الزمان نموده و در هر یک که اسماء اعظم الهی هفتاد و سه اسم است

هفتاد و دو اسم را تعلیم آنحضرت فرمود و یک اسم را تعلیم هیچکس نکرد و ایضا از حضرت امام علی نقی روایت شده است
که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از آنها را آصف میدانست که تخت بلقیس را در یک چشم بر هم زدن
نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم مخصوص خداست و دیگری نمیداند و ایضا از حضرت
امام جعفر صادق روایت شده است که الواح موسی و عصای موسی نزد ماست و ماییم وارث پیغمبران و ایضا بسند
موثق از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که عصای موسی از آدم بود و بشعیب رسید و از شعیب بحضرت موسی
منتقل شد و الحال نزد ماست و در این نزدی او را مشاهده کردم و هنوز سبز است بهیئت آنروزی که از درخت جدا کرده اند
و چون با آن سخن میگویند جواب میگوید و از برای قایم ما مهیاست که چون خروج کند آنچه موسی با آن میکرد آنحضرت نیز خواهد
و چون از آن امر کنند که چیزی را برباید دو شعبه میشود که یک کامش در زمین و یکی در سقف بقدر چهل ذراع و چیزها را بزبان خود
میرباید و ایضا از آنحضرت روایت شده است که حضرت امیر المؤمنین شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن و
میفرمودند که درین شب تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر و عصای موسی و انگشتر سلیمان در دست و ایضا
از مفضل روایت شده است که حضرت امام جعفر صادق پرسید که میدانید چه بود پیراهن حضرت یوسف گفتم نه فرمود
که چون آتش از برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل جامهای بهشت آورد و بر آنحضرت پوشانید که سرما و گرما را تاثیر
نکند و حضرت ابراهیم در وقت وفات آن پیراهن را تعویذی کرد و بر حضرت اسحق آویخت و همچنین اسحق به یعقوب داد
و چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب آن پیراهن را تعویذ او کرد و با او بود در همه احوال در مصر آنرا گشود که از برای
پدرش فرستاد بوی آن بشام یعقوب رسید چنانکه گفت که اِنّی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُونِ
بوی همان پیراهن بود که از بهشت فرستاده بود گفتم فدای تو شوم آخر آن پیراهن بکه منتقل شد فرمود که با اهلش رسید
بعد از آن فرمود که هر پیغمبری علمی یا غیر علم چیزی از و بمیراث ماند با آل محمد منتهی شد و الحال نزد ایشان است و ایضا
از سعید سمان روایت شده است که آنحضرت فرمود که نزد منست شمشیر رسول خدا و علمهای آنحضرت و زرههای خود

آنحضرت

آنحضرت و فرمود نزد من است الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان و نزد من است طشتی که موسی در آن قربانی
و نزد منست آن نامی که چون حضرت رسول میان مسلمانان و کفار میگذاشت تیری از لشکر کفار بر مسلمانان نمیرسید و مثل
سلاح حضرت رسول در میان ما مثل تابوت است در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که تابوت در آنجا میبود پیغمبری در آنجا
بود و هر که از اهلبیت سلاح نزد او است امامت با او است و ایضا در کتاب عیون الحیوة مذکور است که محمد ابن الحسن
الصفار بسند خود از مسمع روایت شده است که بخدمت حضرت امام جعفر صادق عرض نمودم که گاهی مرا عارض میشود
که هر گاه طعام دیگران را میخورم آزار میکشم و چون طعام شما را میخورم آزار نمیکشم فرمود که تو طعامی میخوری که ملائکه
با ایشان مصافحه میکنند در فرشهای ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با اطفال ما مهربان ترند از ما
و ایضا در کتاب مزبور بسند معتبر از حسین ابن ابی العلا روایت شده است که آنحضرت فرمود که یا حسین خانهای ما محل نزول
ملائکه است و محل وحی الهی است بعد از آن دستی بر نمد بر پشتی که در آنجا نه بود فرمودند که بسیار است و الله که بسیار
تکیه کرده اند ملائکه بسیار است که از پرهای ایشان بر میچینیم و ایضا از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که روزی بخدمت حضرت
علی ابن الحسین رفتم و ساعتی بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل شدم دیدم که حضرت چیزی از زمین بر میچینند و
دست دراز کرده اند شخصی در عقب پرده بود با بود داوند گفتم فدای تو گردم این چه چیز بود که بر چیدید فرمود که پرهای
ملائکه بود چون ایشان به نزد ما می آیند ما پرهای ایشانرا جمع میکنیم و تعویذ برای اولاد خود میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد
شما می آیند فرمود که پیوسته بر تکیه گاه ما تکیه میکنند و ایضا از مفضل ابن عمر روایت شده است که روزی بخدمت حضرت امام
جعفر صادق رفتم چون نشستم حضرت امام موسی آمدند در گردن آنحضرت قلاده بود که در آن پرهای سبز بود
حضرت را بوسیدم و در بر گرفتم و از حضرت صادق پرسیدم که این پرها چیست که در گردن حضرت امام موسی است
فرمود که این بال ملائکه است گفتم ملائکه بخدمت شما می آیند فرمود بر فراش ما میمالند و آنچه در گردن امام موسی است
از بال ایشان است و ایضا روایت دیگر فرموده است که ملائکه در خانهای ما نازل میشوند و بر فراش ما قرار میگیرند

و پرخانهای ما حاضر میشوند که با ما نماز کنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب با ما میرسانند و هر پادشاهی که بمیرد و
دیگری بر جایش منصوب گردد خبرش را با ما میرسانند و سیرت و طریقهٔ او را با ما میگویند و ایضا بسند صحیح از ابو حمزه ثمالی
روایت شده است که در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم در ما بین مکه و مدینه ناگاه سگ سیاهی پیدا شد
حضرت فرمود که خوش زود آمدی پس چون نظر کردم آن صورت مرغی شد گفتم اینچه چیز است فدای تو شوم فرمود که این
یکیست از جن هشام در این ساعت مرده است این پرواز میکند و در هر شهری خبر مرگ او را میرساند و ایضا از داود
ابن کثیر روایت شده است که شخصی از اصحاب به حج رفت و چون بخدمت حضرت امام جعفر ع رسید عرض کرد
که فدای تو باد پدر و مادرم زنی داشتم فوت شده و تنها مانده ام حضرت فرمود که او را بسیار دوست میداشتی گفت بلی
فرمود که چون بخانه خواهی رفت خواهی دید که چیزی میخورد و راوی گفت چون بخانه برگشتم او را چنان دیدم که چیزی تناول
مینماید و ایضا از سلیمان خالد روایت شده است که ابو عبد الله بلخی در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع به درخت خرمائی
بی میوه رسیدند حضرت فرمود که ای نخله بشنو ندای اطاعت کنندهٔ خدا ما را اطعام ده از آنچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت
رطبهای رنگارنگ از درخت فرو ریخت و خوردند و سیر شدند پس بلخی گفت که در باب شما عجب آمد آنچه در باب مریم شده
بود و ایضا از حضرت امام موسی کاظم ع روایت شده است که روزی ردیف پدرم بودم و بجانب بعضی بریف رفت در اثنای
راه مردی پیدا شد موی سر و ریش سفید شده پدرم فرود آمد و میان دو چشمش را بوسه داد و دستش را بوسید و میگفت فدای تو
گردم و آنگاه او را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون آن پیر رفت پدرم سوار شد گفتم که آنچه با پیر کردی از شکستگی و احترام
نسبت بهیچکس نکردی فرمود که پدرم امام محمد باقر ع بود و ایضا از سماعه روایت شده است که روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع
رفتم بعد از وفات حضرت امام محمد باقر ع فرمود که میخواهی پدرم را ببینی گفتم بلی فرمود که داخل این خانه شو چون رفتم
حضرت را دیدم که در آنجا نشسته بود پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین ع بخدمت حضرت امام حسن ع
آمدند و سوالی چند از آنحضرت نمودند حضرت فرمود که اگر امیر المؤمنین ع را ببینید میشناسید گفتند بلی فرمود که پرده را

بردارید

بردارید چون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند نشسته و ایضا باسانید بسیار از آنحضرت روایت شده است
که چون ابو بکر ملعون غصب خلافت حضرت امیر المؤمنین ع کرد او را دید و حجتها را بر او تمام کرد و در آخر فرمود
که میخواهی که رسول خدا در میان ما و تو حکم باشد چگونه آنحضرت حکم میشود حضرت دست آن ملعون را گرفت
و او را بمسجد قبا برد دید که آنحضرت نشسته است در مسجد و با او گفت برو و ترک کن ظلم بر حضرت امیر المؤمنین ع
بروایت دیگر فرمود که بگفتم که حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او بکن چون این را شنید ترسان برگشت و بعمر ملعون
رسید و حقیقت حال را گفت عمر گفت تو هنوز سحر بنی هاشم را ندانسته و ایضا در کتاب جلاء العیون ذکر
شده است که صفار بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که آنحضرت فرمود که شخصی از ما نماز
خفتن را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی در آنجا ساکنند رفت و منازعه در میان ایشان بود
فصل کرد و در همان شب برگشت و نماز صبح را در مدینه کرد و حضرت خود را میفرمود و ایضا در کتاب مزبور از
ابو بصیر روایت شده است که روزی در خدمت حضرت صادق ع بودم پای مبارک را بر زمین زدند پس دریای
عظیم پیدا شد و کشتیها از نقره در کنار آن دریا ایستاده بیکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا داخل کردند و رفتیم
تا بجائی رسیدیم که در آنجا خیمهها از نقره زده بودند و آنحضرت داخل یکی از آن خیمهها شدند و بیرون آمدند و فرمودند
که این خیمهٔ اول که داخل شدم خیمهٔ رسول خدا بود و دوم از حضرت امیر المؤمنین و سیم از حضرت فاطمه ع و چهارم از خدیجه
و پنجم از حضرت امام حسن ع و ششم از حضرت امام حسین ع و هفتم از حضرت علی بن الحسین و هشتم از پدرم و
نهم بمن تعلق داشت و هر که از ما که از دنیا برود خیمهٔ دارد که در آنجا ساکن میشود و ایضا از یونس ابن ظبیان و جمعی
از اصحاب روایت شده است که روزی در خدمت امام جعفر صادق ع بودیم فرمود که خزاین زمین در دست ما است
اگر بپای خود اشاره کنیم گنجهای خود را ظاهر میگردانند پس پای خود را دراز کردند و شمشی از طلا بیرون آوردند
بقدر یک شبر و فرمودند که نگاه کنید چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته و میدرخشید

یکی از ما گفت که فدای تو گردم اینها همه را دارید شما و شیعیان شما آنقدر محتاجند فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان
ما خلق کرده است و ایضاً باسانید معتبره از آنحضرت روایت شده است که تمام دنیا در دست امام ازبابت
گردکانیست که هیچ چیز از امور دنیا بر او مخفی نیست و آنچه خواهد در آن میتواند کرد و ایضاً از حفص روایت شده
که در آن ایام که معلی ابن خنیس را بدار کشیده بودند بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع رفتم فرمود که من معلی را امری
فرمودم مخالفت من کرد و خود را بکشتن داد و بدرستیکه من روزی در آن نظر کردم و او را مغموم یافتم گفتم ای معلی
اهل و عیال خود را بجا آورده و از مفارقت ایشان محزونی گفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی
او کشیدم و از او پرسیدم که اکنون در کجائی گفت خود را در خانه خود میبینم و اینک زن منست و اینها فرزندان منند
از خانه بیرون آمدم تا ایشان را سیر دید و با زن خود مقاربت کرد بعد از آن او را طلبیدم و دست بر روی او مالیدم
و پرسیدم که خود را در کجا میبینی گفت با شما در مدینه‌ام و اینک منزل شماست گفتم ای معلی هر که حدیث ما را اخفا کند و مخفی
دارد خدا دین و دنیای او را حفظ میکند ای معلی اسرار ما را افشا مکنید که خود را اسیر مردم کنید ای معلی هر که احادیث
ما را صعب کتمان کند خدا نوری در میان دو چشم او ساطع گرداند و او را عزیز گرداند در میان مردم و هر که افشا کند نمیرد
مگر آنکه الم حربه و سلاح باو برسد یا در بند و زنجیر بمیرد ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و ایضاً از هشام ابن سالم
روایت شده است که حضرت صادق ع فرمود که خدا را شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر سیر چهل روز آفتاب است
و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده‌اند و شیطان را نمیشناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده است و هر چندگاه
ایشان را میبینیم و آنچه احتیاج دارند از ما سؤال میکنند کیفیت دعا را و ما ایشان را تعلیم مینمائیم و میپرسند که قائم آل محمد
که ظهور میکند و در عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازه‌های بسیار دارد و از هر دروازه تا دروازه صد فرسخ
مسافت است و ایشان را تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار است که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل خواهید شمرد و در میان
ایشان کسی هست که یکماه سر از سجود بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برگ درختان است و روهای ایشان

از نور روشنتر

از نور روشنتر است و چون یکی از ما را میبینند بر گرد او می‌آیند و از خاک قدمش برمیگیرند برای برکت و چون
وقت نماز ایشان میشود صداهای ایشان بلند میشود مانند باد تند و در میان ایشان جمعی هستند که هرگز حربه
از خود نینداخته‌اند برای انتظار قائم آل محمد و از خدا میطلبند که بخدمت آنحضرت مشرف شوند و عمر هر یک
از ایشان هزار سال است اگر ایشان را ببینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب میکنند
امری را که موجب قرب بخدا باشد و چون ما دیر بنزد ایشان رویم تقرب میجویند بسوی خدا که مبادا از غضب
الهی باشد و پیوسته منتظر آن وقت هستند که وعدهٔ ملاقات ما و ایشانست و هرگز از عبادت سست نمیشوند
و تنگ نمی‌آیند و بنحوی که قرآن را تعلیم ایشان کرده‌ایم تلاوت مینمایند و در میان آن قرآن چیزی چند است که اگر
برای مردم بخوانیم کافر میشوند و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل شود از ما میپرسند و چون بیان میکنیم سینه‌های
ایشان گشاده و منور میشود و از خدا میطلبند که ما را برای ایشان باقی دارد و میدانند که خدا بوجود ما بر ایشان
چه نعمتها دارد و قدر ما را میشناسند و ایشان با قائم آل محمد خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند
گرفت و همیشه از خدا همین را میطلبند و در میان ایشان پیران و جوانان هستند چون جوان پیری را میبیند نزد
او بشیوهٔ بندگان مینشیند و تا رخصت نفرماید بر نمیخیزد و ایشان بهتر از جمیع خلق اطاعت امام میکنند
و هر امری که امام ایشان را داشت ترک نمیکنند تا امر دیگر بفرماید و اگر ایشان را بر خلق ما بین مشرق و مغرب
بگمارند در یک ساعت همه را فانی میکنند و حربه در ایشان کار نمیکند و خود شمشیرها از آهن دارند غیر این آهن
اگر بر کوه بزنند دو نیم میکنند و امام با این لشکرها هند و روم و ترک و بربر و هر که در میان جابلقا و جابرسا است جنگ
خواهد و جابلقا و جابرسا دو شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند اول
ایشان را بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند و هر که مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند
که مسلمان نشود و ایضاً از مفضل از آنحضرت روایت شده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که خدا را شهری هست

در پشت مغرب که آنجا را جابلقا میگویند و در آن شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امت
و هرگز معصیت خدا نکرده‌اند و هیچ کار نمیکنند و هیچ چیز نمیگویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و عثمان و بیزاری از ایشان
و ولایت اهلبیت رسول خدا و ایضا از کتاب عین الحیوة روایت شده است که حضرت امام جعفر صادق ع چون پاره
حقی (?) تاریک میشد و پاره‌ای از شب میگذشت انبانی از نان و گوشت و زر بر دوش خود میگرفت و بخانهای فقرای مدینه
میکشیدند و بر ایشان قسمت مینمودند و کسی آنحضرت را نمیشناخت و چون حضرت از دنیا رحلت نمودند آنحضرت این را
منقطع شد دانستند که آنحضرت بوده است و ایضا در کتاب مزبور بسند معتبر از معلی بن خنیس روایت شده است
شب تاری که بارشی شده بود حضرت صادق ع از خانه بیرون آمد و متوجه ظله بنی ساعده شدند و من آهسته از عقب
حضرت روانه شدم و در اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاد و فرمود که بسم الله خداوندا بر ما برگردان و رانجلت (?)
من به نزدیک او آمدم و سلام کردم فرمود که تو معلی گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که بدست تفحص نما و آنچه بیابی بمن ده
چون دست مالیدم دیدم که نان بسیار پراکنده شده است آنچه می یافتم بحضرت میدادم و دیدم که انبانی بزرگ پر از نان
شده که من نمیتوانستم برداشت بآنحضرت گفتم فدای تو گردم بده که من بر سر گیرم فرمود که من سزاوارترم بر داشتن
و لیکن با من بیا پس چون بظله بنی ساعده رسیدیم دیدم که جماعتی خوابیده‌اند و حضرت آهسته در زیر بالین هر یک
یک گرده و دو گرده نان میگذاشتند تا بهمه رسانیدند و برگشتیم پس من عرض کردم که اینها حق را میشناسند و شیعه‌اند
فرمود که اگر شیعه بودند با ایشان مواسات میکردم در مال خود و مساوی میان خود و ایشان قسمت میکردم حتی نمک (?)
و بدانکه خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه خزینه داری و حافظی برای او مقرر فرموده است بغیر از تصدق که خدا خود
او را حفظ مینماید و پدرم هرگاه که تصدق میفرمود چیزی را اگر در کف سایل میگذاشت پس بر میداشت و میبوسید و میبوئید
و باز در دست او میگذاشت و بدرستیکه تصدق شب فرو می نشاند غضب خدا را و محو میکند گناهان عظیم را و آسان میگرداند
حساب قیامت را و تصدق روز مال و عمر را زیاد میکند و بدرستیکه حضرت عیسی در کنار دریا گذشت و یک گرده نان خود را

باب انداخت

باب انداخت بعضی از حواریان گفتند چرا چنین کردی یا روح الله این از قوة تو بود فرمود که چنین کردم
که جانوران بخورند و ثوابش نزد خدا عظیم است و در حدیث دیگر فرموده است که تصدق باعث ادای دین و زیادتی
برکت میشود و ایضا فرموده است که از حضرت رسول خدا سوال نمودند که کدام تصدق بهتر است فرمود تصدق
بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول ص فرمود که تصدق را ده برابر ثواب میدهند و قرض را هیجده برابر و صله و احسان برادر
مومن را بیست برابر و صله رحم و اعانت خویشان بیست و چهار برابر و اما از خلفای جور آنچه بحضرت رسید در کتاب جلاء العیون
مذکور است که ابوالعباس سفاح که اول خلفای شقاوت اساس بنی عباس بود آنحضرت را از مدینه بعراق طلبید و بعد از
مشاهده معجزات بسیار و علوم بیشمار و مکارم اخلاق و اطوار آن امام عالیمقدار نتوانست اذیت بآنجناب رساند
و مرخص ساخت آنحضرت بمدینه معاودت نمود و چون منصور دوانقی برادر او خلافت را غصب کرد و بر کثرت شیعیان
و اتباع آنحضرت مطلع شد بار دیگر آنحضرت را بعراق طلبید و پنج مرتبه یا زیاده اراده قتل آن امام مظلوم نمود و در هر مرتبه
معجزه عظیمی مشاهده نمود و از آن عزیمت برگشت چنانچه ابن بابویه و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده است
که روزی ابوجعفر دوانقی حضرت امام جعفر صادق را طلبید که آنحضرت را بقتل آورد و فرمود که شمشیری حاضر کردند و نطعی
انداختند ربیع حاجب خود را گفت که چون او حاضر شود و با او مشغول سخن شوم و دست بر دست زنم او را بقتل آورد
ربیع گفت که چون حضرت را آوردم و نظر منصور بر او افتاد گفت مرحبا خوش آمدی یا اباعبدالله ما شما را برای آن طلبیدیم که قرض شما را
ادا کنیم و حوایج شما را بر آوریم و عذرخواهی بسیار کرد و آنحضرت را روانه کرد و مرا گفت بعد از سه روز آنحضرت را رخصت ده که بمدینه (?)
چون ربیع بیرون آمد بخدمت حضرت رسید و گفت یا ابن رسول الله آن شمشیر و نطع که دیدی برای تو کرده بود و چه دعا خواندی
که از شر او محفوظ ماندی فرمود که این دعا خواندم و دعا تعلیم او نمود و بروایت دیگر ربیع برگشت و با منصور گفت که چه چیز
خشم تو را بخوشنودی مبدل گردانید منصور گفت ای ربیع چون او داخل خانه من شد اژدهای عظیمی دیدم که بنزدیک من آمد
و دندان بر هم میخوابانید (?) و بزبان فصیح میگفت که اگر کسی آسیبی بامام زمان برساند گوشتهای ترا از استخوانهایش جدا میکنم و می

از بیم آن چنین کردم و الفبا در کتاب مزبور از سید ابن طاوس رضی الله روایت شده است که چون منصور نامشکور
در سال حج آمد بربذه رسید و زنی بحضرت امام جعفر صادق در خشم شد و ابراهیم ابن جبله را گفت که برو و جامه های جعفر ابن
محمد را در گردن او بپیچ و از و بکش و نزد من بیاور ابراهیم گفت چون بیرون رفتم آنحضرت را در مسجد ابوذر یافتم و شرم مرا
مانع شد که چنانچه او گفته حضرت را ببرم و بآستین مبارک آنحضرت چسپیدم و گفتم بیا خلیفه ترا میطلبد حضرت فرمود
که اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ رَاجِعُونَ مرا بگذار تا دو رکعت نماز بکنم پس دو رکعت نماز ادا کرد و بعد از نماز دعا خواند
و بسیار گریه کرد و بعد از آن فرمود که بهر روش که ترا امر کرده است مرا ببر گفتم بخدا سوگند که اگر کشته شوم ترا باین طریق
نخواهم برد و دست مبارک آنحضرت را گرفتم و بردم و جزم کردم که حکم بقتل او خواهد کرد چون نزدیک پرده مجلس آن لعین
رسید دعائی دیگر خواند و داخل شد چون نظر آن لعین بر آنحضرت افتاد شروع بعتاب کرد و گفت بخدا سوگند که ترا
بقتل میرسانم حضرت فرمود دست از من بدار که از زمان مصاحبت من با تو چندان نمانده است و زود مفارقت خواهم
شد چون آن ملعون این سخن را شنید حضرت را مرخص گردانید و عیسی ابن علی را از عقب حضرت فرستاد که برو و از آنحضرت
بپرس که مفارقت من از فوت من خواهد بود یا بفوت او چون از حضرت پرسید فرمود که بفوت من و الفبا بسند
معتبر از صفوان جمال روایت شده است که از اهل مدینه مردی بعد از کشته شدن محمد و ابراهیم پسران عبدالله ابن الحسن نزد
منصور دوانقی علیه اللعنه رفت و گفت جعفر ابن محمد معلی ابن خنیس را فرستاده است که از شیعیان اموال از ایشان
بگیرد و اراده خروج دارد و محمد پسر عبدالله نیز باعانت او این کارها کرد آن ملعون بسیار در خشم شد و فرمانی بداود پسر عم
خود والی مدینه بود نوشت که بسرعت تمام حضرت امام را بفرستد بنزد او و داود نامه منصور ملعون را بخدمت حضرت امام
فرستاد و گفت باید که فردا روانه شوی صفوان گفت که حضرت مرا طلبید و فرمود که شتر برای ما حاضر کن که فردا روانه شویم
بجانب عراق و برخاست و متوجه مسجد حضرت رسول شد و چند رکعت نماز کرد و دست مبارک بدعا بلند کرد و دعائی
خواند روز دیگر شتران برای آنحضرت حاضر کردم و متوجه عراق شد چون بشهر منصور لعین رسید بدر خانه او رفت و رخصت

طلبید

طلبید و داخل شد و آن ملعون آنحضرت را اکرام نمود و بعد از شروع بعتاب کرد و شنیده ام که معلی برای تو اموال
و اسلحه جمع نمود حضرت فرمود که معاذ الله این بر من افترا است منصور ملعون گفت سوگند یاد کن حضرت بخدا سوگند
یاد کرد منصور ملعون گفت بطلاق و عتاق قسم بخور حضرت فرمود که سوگند بخدا یاد کردم از من قبول نمیکنی و مرا
امر میکنی که سوگندهای عبث یاد کنم منصور لعین گفت نزد من اظهار دانائی میکنی حضرت فرمود که چون نکنم و حال آنکه
مائیم معدن علم و حکمت منصور لعین گفت الحال جمع میکنم میان تو و آنکه این کارها را برای تو گفته است تا در برابر تو
بگوید و فرستاد و آن مرد را طلبید و در حضور حضرت از او پرسید گفت بلی چنین است و آنچه در حق او گفته اند
صحیح است حضرت با او گفت که سوگند یاد میکنی گفت بلی و شروع کرد بقسم و گفت وَاللّهِ الَّذی لا اِلهَ اِلّا
هُوَ الطّالِبُ الغالِبُ الحَیُّ القَیُّومُ حضرت فرمود که در سوگند تعجیل مکن و هر نحو که من بگویم سوگند یاد کن
منصور ملعون گفت که این سوگند که او یاد کرد چه علت داشت حضرت فرمود که حق تعالی صاحب حیا و کریم است و کسی
که او را مدح کند بصفات کمالیه و برحمت و کرم او را معالجه بعقوبت نمیکند پس فرمود که بگو بیزارم شوی از حول و قوه خدا
و داخل شوم در حول و قوه خود اگر چنین نباشد چون این سوگند یاد کرد در ساعت مرد و بعذاب الهی واصل شد منصور ملعون
از مشاهده این حالات لرزید و خایف گردید و گفت دیگر سخن کسی را در حق تو قبول نخواهم کرد و الفبا روایت شده است
که ربیع حاجب گفت روزی منصور ملعون مرا طلبید و گفت میبینم که چها از جعفر ابن محمد نقل میکنند بخدا سوگند که
که نسلشان را بر می اندازم پس یکی از امرای خود را طلبید و گفت با هزار نفر برو و بمدینه و بخانه امام جعفر صادق برو
و سر او و پسرش موسی را بیاور برای من چون آن امیر داخل مدینه شد حضرت فرمود که دو ناقه آوردند و بر در خانه
حضرت باز داشتند و اولاد خود را جمع کرد و در محراب نشسته مشغول دعا شد حضرت امام موسی فرمود که من ایستاده
بودم که آن امیر با لشکر خود بدر خانه آمدند و امر کرد لشکر خود را که سرهای آن ناقه را بریدند و برگشت چون بنزد
ملعون رفت گفت آنچه فرموده بودی بعمل آوردم و کیسه را بنزد آن لعین گذاشت منصور ملعون چون سر کیسه را گشود سرهای

نمودار دید پرسید که اینها چیست گفت ایها الامیر من چون داخل خانهٔ حضرت شدم سرم گردید و خانه در نظرم
تار شد و دو شخص دیدم و در نظرم چنان نمود که جعفر دلیر است و حکم کردند که سرا تهار اجدا کردم منصور بوی گفت
زنهار که آنچه دیدی بکسی نقل مکن و احدی را بر این معجزه مطلع مگردان و تا زنده بود بکسی را بر این قضیه مطلع نگردانید
و ایضا از محمد ابن عبدالله اسکندری مروی شده است که گفت از جملهٔ ندیمان ابوجعفر دوانقی علیه اللعنه و محرم اسرار
او بودم روزی بنزد او رفتم و او را بسیار مغموم یافتم و آه میکشید و اندوهناک بود گفتم ایها الامیر سبب تفکر
و اندوه شما چیست گفت صد نفر از اولاد حضرت فاطمه را هلاک کردم و سید و بزرگ ایشان مانده است و در باب
او چاره نمیتوانم کرد گفتم کیست گفت جعفر ابن محمد الصادق ع گفتم ایها الامیر او مردیست که بسیار عبادت او را
کاهیده و اشتغال عبادت او و تقرب و محبت خدا او را از طلب ملک و خلافت غافل گردانیده است گفت
میدانم که تو اعتقاد بامامت او داری و بزرگی او را میدانم ولیکن ملک عقیم است و من سوگند یاد کردم که پیش
از آنکه شام امروز در آید خود را از اندوه او فارغ گردانم راوی گفت که چون این سخن از او شنیدم زمین بر من تنگ شد
و بسیار غمگین شدم پس جلاد را طلبید و گفت چون من ابوعبدالله صادق ع را طلب نمایم و مشغول سخن گردانم و کلاه خود را
از سر بردارم و بر زمین گذارم او را گردن بزن و این علامت میان من و تو در همان ساعت کس فرستاد و حضرت را
طلبید و حضرت داخل قصر آن لعین شد دیدم که قصر بحرکت در آمد مانند کشتی که در میان امواج مضطرب باشد دیدم منصور
لعین از جا جست و سر و پای برهنه باستقبال او دوید و بندهای بدنش میلرزید و دندانهایش بر هم میخورد و ساعتی سرخ
و ساعتی زرد میشد و آنحضرت را بسیار باعزاز و اکرام آورد و بر روی تخت خود نشانید و بدو زانو در خدمت آنحضرت
نشست مانند بنده که در خدمت آقای خود نشیند و گفت یا ابن رسول الله بچه سبب در این وقت تشریف آوردی حضرت
فرمود که برای اطاعت خدا و رسول و فرمان برداری تو آمدم گفت شما را نطلبیده‌ام و رسول اشتباهی کرده است و اکنون
که تشریف آورده هر حاجتی که داری طلب حضرت فرمود که حاجت من آنست که مرا بضرورت طلب ننمائی گفت چنین باشد

و حضرت برخواست

و حضرت برخواست و بیرون آمد و من حمد بسیار کردم که آسیبی از آن لعین بآن امام مبین نرسید و بعد از آنکه
آنحضرت بیرون رفت منصور ملعون لحاف طلبید و خوابید و بیدار نشد تا نصف از شب و چون بیدار شد
دید که بر بالین او نشسته‌ام گفت بیرون مرو تا نمازهای خود را قضا کنم و قصه برای تو نقل کنم چون از نماز فارغ
شد گفت حضرت صادق ع را بعزم کشتن طلبیدم و داخل قصر من شد دیدم که اژدهای عظیم پیدا شد و دهان خود را
گشود و کام بالای خود را بر بالای قصر من گذاشت و کام پائین خود را در زیر قصر گذاشت و دم خود را بر دور قصر
و خانهٔ من گردانید و بزبان عربی فصیح با من گفت که اگر بدی اراده میکنی نسبت بآنحضرت تو را و خانه و قصر تو را
فرو میبرم و باین سبب عقل من پریشان شد و بدن من بلرزه آمد بحدی که دندانهای من بهم میخورد در اوقاتی
میگفت من گفتم اینها را از و عجب نیست زیرا که نزد او اسما و دعاها هست که اگر بر شب بخواند روز میشود و اگر
بر روز بخواند شب میشود و اگر بر موج دریا بخواند ساکن میشود پس بعد از چند روز رخصت طلبیدم از او بزیارت
آنحضرت بروم مرا دستوری داد و ابا نکرد و چون بخدمت آنحضرت رفتم از حضرت التماس کردم که دعائی که خواند
در وقت دخول مجلس منصور ملعون تعلیم من نماید و اجابت التماس من نمود و ایضا روایت شده است که
روزی منصور لعین در قصر حمراء خود نشسته بود و هر روز که بآن قصر شوم می‌نشست آنروز را روز ذبح میگفتند که نشست
در آن عمارت بکر برای قتل و سیاست و در آن ایام حضرت امام جعفر صادق ع را از مدینه طلبیده بود و آنحضرت داخل
شده بود و چون شب شد و بعضی از شب گذشت ربیع حاجب را طلبید و گفت قرب و منزلت خود را نزد من میدانی
و آنقدر تو را محرم خود گردانیده‌ام که بسیار هست که تو را بر رازهای چند مطلع میگردانم که آنها را از اهل حرم خود پنهان میدارم
ربیع گفت بنده از فور شفقت خلیفه است نسبت بمن و من نیز در دولتخواهی مانند خود کسی گمان ندارم گفت بلی چنین است
میخواهم در این ساعت بروی و جعفر ابن محمد را در هر حالتی که باید بیاوری و مگذاری که هیئت و حالت خود را تغییر
دهد ربیع گفت بیرون آمدم و گفتم انا لله و انا الیه راجعون هلاک شدم زیرا که اگر او را در این وقت نزدیک

ابلیعین می آوردم با شدت غضبی که او دارد البته او را هلاک میکند و آخرت از دستم میرود و اگر مواخذه میکنم و نمی آوردم
مرا هلاک میشد و نفس مرا بر می انداز و و مالهائی مرا میگیرد پس متردد شدم میان دنیا و آخرت و نفسم بدنیا مایل شد و دنیا را
بر آخرت اختیار کردم محمد پسر ربیع گفت چون پدرم بخانه آمد مرا طلبید و من از همه پسرهای او جری تر و سنگین تر بودم
پس گفت برو به نزد جعفر صادق و از دیوار خانهٔ او بالا رو و بحجره سرای او داخل شو و بهر حالی که او باشد بیاور پس آخر شب
بمنزل آنحضرت رسیدم و نردبانی گذاشتم و بخانهٔ او و بحجره در آمدم دیدم پیراهنی پوشیده و دستمالی بر کمر مبارک بسته و مشغول است
از نماز فارغ شد گفتم بیا که خلیفه ترا می طلبد گفت بگذار که دعا بخوانم و جامه بپوشم گفتم نمیگذارم فرمود که بگذار غسل
کنم و مهیای مرگ گردم گفتم مرخص نیستم نمیگذارم پس آن مرد پیر ضعیف را که زیاده از هفتاد سال عمر شریفش گذشته بود با یک پیراهن
و سر و پای برهنه از خانه بیرون آوردم چون پاره راه آمد ضعف بر او غالب شد و من رحم بر او کردم و او را بر استر
خود سوار کردم چون بدر قصر خلیفه رسیدم شنیدم که با پدرم میگفت وای بر تو ربیع و بر گرد و نیافتی ربیع بیرون آمد
و چون نظرش بر امام افتاد و او را بآن حالت مشاهده کرد گریست زیرا که ربیع اخلاص بسیار بخدمت حضرت داشت و آن بزرگوار را
امام زمان میدانست حضرت فرمود که میدانم ای ربیع که تو بجانب ما میل داری اینقدر مهلت بده که دو رکعت نماز بکنم و
با پروردگار خود مناجات کنم ربیع گفت آنچه خواهی بکن و بنزد آن لعین برگشت و او مبالغه میکرد و از روی طیش و
غضب که جعفر را زود حاضر کن پس حضرت دو رکعت نماز کرد و زمانی طویل با دانائی راز عرض نیاز کرد و چون
فارغ شد ربیع دست مبارک آنحضرت را گرفت و داخل ایوان کرد پس در میان ایوان نیز دعا خواند و چون
امام عصر را باندرون ایوان برد نیز دعا خواند و نظر آن لعین بر آن امام مبین افتاد و از روی خشم و کین گفت
ای جعفر تو ترک نمیکنی حسد و بغض خود را بر فرزندان عباس و هرچند سعی میکنی در فساد با هلاک ایشان فایده نمی بخشد
حضرت فرمود بخدا سوگند که اینها که میگوئی هیچیک را نکرده ام و تو میدانی که در میان بنی امیه که دشمن ترین خلق بودند برای
و ما و آل ما آزارها که ایشان با ما و اهلبیت ما رسانیدند ای اراده نکردیم و از من بدی با ایشان نرسید پس چرا این

کنم باو نیکی

کنم با خویشی نسبی و اشفاق و الطاف شما که نسبت با شما خویشان پس منصور ملعون ساعتی در پیش افکند و
در آن وقت بر روی تکیه نمدی نشسته بود و بر بالشی تکیه داده بود و در زیر مسند شوم خود پیوسته شمشیر میگذاشت پس
گفت دروغ میگوئی و دست در زیر مسند کرد و نامههای بسیار بیرون آورد و به نزدیک آنحضرت انداخت و گفت
این نامههای تو است که باهل خراسان نوشته که بیعت ما را بشکنند و با تو بیعت کنند حضرت فرمود که بخدا سوگند که
این نامهها بر من افترا است و من اینها را ننوشته ام و چنین اراده نکرده ام و من در جوانی اینها نکردم الکنون که ضعف
پیری بر من مستولی شده است چگونه این اراده کنم اگر خواهی مرا در میان لشکر خود قرار ده تا مرگ بر سد و مرگ من نزدیک
شده است و هرچند آن امام مظلوم این سخنان معذرت آمیز میگفت طیش آن لعین زیاده میشد و شمشیر را اندکی
از غلاف کشید ربیع گفت چون دیدم که آن ملعون دست بشمشیر دراز کرد بر خود لرزیدم و یقین کردم که حضرت را شهید
خواهد کرد پس شمشیر را در غلاف کرد و گفت شرم نداری که در این سن میخواهی فتنه برپا کنی که خونها ریخته شود
حضرت فرمود که نه بخدا سوگند که این نامهها را من ننوشته ام و خط و مهر نیست و اینها را بر من افترا کرده اند پس بار دیگر
شمشیر را اندکی بیرون از غلاف کشید در این مرتبه عزم کردم که اگر مرا امر کند بقتل آنحضرت من شمشیر را بگیرم و
بر خودش بزنم هرچند باعث هلاک من و فرزندان گردد و توبه کردم از آنچه در حق آنحضرت پیشتر اراده کرده بودم
پس آن لعین باز آتش کینش مشتعل گردید و شمشیر را تمام از غلاف کشید و آن امام غریب مظلوم نزد آن بدبخت شوم
ایستاده بود و ترصد شهادت بود و عذر میفرمود و آن سنگین دل قبول نمینمود پس ساعتی سر بزیر افکند و سر برداشت
و گفت راست میگوئی و با من خطاب کرد که ای ربیع حقهٔ غالیهٔ مخصوص مرا بیاور چون آوردم امام را نزدیک خود
طلبید و بر مسند خود نشانید و از آن غالیه محاسن مبارک حضرت را خوشبو گردانید و گفت بهترین اسبان ما را حاضر کنید
و جعفر را بآن سوار کن و ده هزار درهم بآن عطا کن و همراه او برو تا منزل او و آنحضرت را مخیر گردان میان آنکه
با ما باشد با نهایت حرمت و کرامت و میان برگشتن بمدینهٔ جدّ بزرگوار خود ربیع گفت که من شاد بیرون آمدم

و متعجب بودم از آنچه منصور ملعون اول در باب او اراده داشت و آنچه آخر بعمل آورد و چون بخلوت قصر رسیدم
گفتم یا بن رسول الله متعجبم از آنچه او از برای تو در خاطر داشت و آنچه در آخر در حق تو بعمل آورد و میدانم که این از اثر
آن دعا بود که بعد از نماز خواندی و آن دعائی که در ایوان تلاوت نمودی حضرت فرمود که دعای اول دعای کرب و شداید
بود و دعای دوم دعای بود که حضرت رسول در روز احزاب خواند پس فرمود که اگر نه خوف داشتم که منصور ملعون
آزرده شود این زر را بتو میدادم و لیکن مزرعه که در مدینه دارم و پیش از این ده هزار درهم بقیمت آن بمن دادی
بتو نفروختم او را بتو میبخشم من گفتم یا بن رسول الله من آن دعاها را از شما میخواهم که بمن تعلیم نمائید و توقع دیگر
ندارم حضرت فرمود که ما اهلبیت رسالت عطائی که بکسی کردیم پس نمیگیریم و آن دعاها را نیز بتو تعلیم میکنم
چون در خدمت آنحضرت بخانه رفتیم دعاها را خواندم و نوشتم و تمسکی برای مزرعه نوشت و بمن داد من گفتم
یا بن رسول الله در وقتی که شما را بنزد آن لعین آوردند و مشغول نماز و دعا شدید و آن ملعون اظهار طیش میکرد
و تاکید در احضار شما مینمود و هیچ اثر خوف و اضطراب در شما مشاهده نمیکردم حضرت فرمود که کسی که جلالت و عظمت
خداوند ذو الجلال در دل او جلوه گر شده است ابهت و شوکت مخلوق در نظر او نمینماید و کسی که از خدا بترسد
از بندگان پروا ندارد ربیع گفت چون بنزد خلیفه برگشتم و خلوت شد گفتم ایها الامیر دیشب از شما حالتهای عجیب مشاهده
کردم در اول حال بشدت غضب جعفر بن محمد را طلبیدی بمرتبه که ترا در غضب دیدم که هرگز چنین غضبی از تو
مشاهده نکرده بودم تا آنکه شمشیر را بقدر یکشبر از غلاف کشیدی و باز بقدر دیگر زیاده کشیدی و بعد از آن شمشیر را برهنه
کردی و بعد از آن برگشتی و او را اکرام عظیم نمودی و از حقه غالیه مخصوص خود که فرزندان را بآن خوشبو میکنی خوشبو
کردی و اکرامهای دیگر نمودی و مرا مامور بمشایعت او ساختی سبب اینها چه بود منصور ملعون گفت سر را از تو
پنهان نمیکنم و لیکن باید که این سر را پنهان داری که نمیخواهم فرزندان فاطمه و شیعیان ایشان در میان مردم مشهور شود و در السنه
خلق مذکور است پس گفت هر که در خانه است بیرون کن چون خانه را خلوت کردم و بنزد او برگشتم گفت بغیر از من

و تو و خدا کسی

و تو و خدا کسی در این خانه نیست اگر یک کلمه از آنچه با تو میگویم از کسی بشنوم و فرزندان ترا بقتل می آورم و اموال
ترا میگیرم پس گفت ای ربیع در وقتیکه او را طلبیدم مصر بودم بر قتل او و هرگاه که عذری قبول نکنم و بودن او برمن
هرچند خروج بشمشیر نکند گرانتر است از عبد الله بن الحسن و آنها که خروج میکنند زیرا که میدانم او و پدران او را مردم امام
میدانند و ایشان را واجب الاطاعه میشمارند و از همه خلق عالم دانا تر و خوش اخلاق ترند و در زمان بنی امیه من بر احوال
ایشان مطلع بودم چون در مرتبه اول قصد قتل او کردم و شمشیر را یکشبر از غلاف کشیدم دیدم که حضرت رسالت برای من
متمثل شد و میان من و او حایل گردید و دستها گشوده بود و آستینهای مبارک خود را برزده بود و روی مبارک ترش کرده بود
و از روی خشم بسوی من نظر میکرد من بآن سبب شمشیر را بغلاف برگردانیدم چون در مرتبه دوم اراده کردم و شمشیر را بیشتر
از اول از غلاف کشیدم دیدم که باز حضرت رسول نزد من متمثل شده نزدیکتر از اول و خشمش زیاده بود و چنان حمله
کرد که اگر من قصد قتل جعفر میکردم او قصد قتل من میکرد و بآن سبب شمشیر را بغلاف کردم و در مرتبه سیم جرات
کردم و گفتم اینها از افعال جن میباشد و پروا نباید کرد و شمشیر را تمام از غلاف کشیدم در این مرتبه دیدم که آنحضرت
نزد متمثل شد و دامن مبارک برزده و آستینهای مبارک را بالا بسته و برافروخته گردیده و چنان نزدیک بمن آمد که
نزدیک شد که دست او بمن برسد و بآن جهت لرزان از اراده برگشتم و او را اکرام کردم و ایشان فرزندان فاطمه اند
و جاهل نمیباشد بحق ایشان مگر کسی که بهره از شریعت نداشته باشد زنهار مباد که کسی این سخنان را از تو بشنود محمد بن
ربیع گفت که پدرم این قصه را بمن نقل نکرد مگر بعد از مردن منصور ملعون و من نقل نکردم مگر بعد از مردن مهدی و موسی
و هرون و کشتن محمد امین بدانکه آدمی عبرت بگیرد از بیقدری دنیا که بهترین خلق خدا و برگزیدگان حق تعالی با وجود قوت
و قدرت از برای رضا بقضای الهی متحمل آزار و اذیتها و مشقتها از دشمنان دین میشدند تا آنکه خود را بدرجه رفیعه
شهادت میرسانیدند پس باید مومنان و شیعیان ایشان اگر در دنیا ببلائی یا مصیبتی مبتلا گردند که گرفتار شوند راضی و شاکر
گردند و نزد غیر خدا شکوه ننمایند و بشفاعت ایشان حق تعالی را بخوانند تا رفع نماید آن بلا و کدورتها از ایشان و تعجیل

احوال ملعون که خود اقرار بفضیلت و بزرگواری ایشان مینماید و میگوید که جاهل نمیباشد بحق ایشان
مگر کسی که بهرهٔ از شریعت نداشته باشد و در جای دیگر میگوید محبت حضرت علی ایمان است و دشمنی او نفاق است
و بخدا سوگند که دوست نمیدارد کسی او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق و ایضا خود معترف است که کسی که حضرت
امام حسین و فرزندان دیگر حضرت رسول را شهید کند بازگشت او بسوی آتش است و همیشه در آتش است و لیکن ملک و
و پادشاهی عقیم است و آدمی فرزند خود را برای پادشاهی خود میکشد و کفر و نفاق از این بیشتر نمیباشد و برای خردهٔ دولت
فانی دنیا کسی دست از یاری دوستان خدا بردارد و دانسته عذاب آخرت را که باقی است و آخر شدن ندارد برای خود
اختیار کند و بعد از آنکه حق بر زبانش جاری شود که آنچه معجزه و غرایب احوال امام است پند بمجرمان خود گوید و دست از امر
بکتمان آن فرماید که مبادا از سایر خلق رسوا شود و از خداوند عالمیان که دانای هر نهان و آشکار است شرم نکند
چنانچه خود فرموده است که پنهان میکنند از مردم و پنهان نمیکنند از خدا و حال خدا با ایشان است در شبها که میگویند
سخنی چند که خدا نمی‌پسندد از ایشان و خدا بجمیع کردهای شما احاطه کرده است و بر همه آنها مطلع است و در جائی دیگر میفرماید
که بزودی میخواهند دانست آنها که ستم میکنند که بازگشت ایشان بسوی کجا است حق تعالی جمیع اهل ایمان را از فتنه‌های دنیا
در حفظ و امان خود نگاه دارد و همه را با ایمان کامل از دنیا ببرد بحق محمد و آل محمد **فصل چهارم** در بیان بعضی
از فضایل و مناقب و بعضی از کیفیت ولادت و غرایب احوال حضرت سید بشر و شافع یوم محشر و نور بخش شمس و قمر
حضرت ابو الحسن موسی ابن جعفر صلوات الله و بیان آنچه میان آنحضرت و هارون الرشید علیه اللعنه در کتاب جلاء العیون
مذکور است که اسم شریف آنحضرت موسی بود و کنیت آنحضرت ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی و ابو اسمعیل نیز گفته‌اند
و در کنیت اول مشهور است و القاب شریف آنحضرت کاظم و صابر و صالح و امین است و ایضا در کتاب مزبور
ذکر شده است که کلینی و قطب راوندی و دیگران روایت کرده‌اند که ابن عکاشه اسدی بخدمت حضرت امام محمد باقر
و حضرت امام جعفر صادق در خدمت آنحضرت ایستاده بود و حضرت او را اکرام و اعزاز نمود و انگوری برای او طلبید و در اثنای سخن

ابن عکاشه

ابن عکاشه عرض کرد یا ابن رسول الله چرا جعفر را تزویج نمینمائی که بحد تزویج رسیده است و همیان زری نزد حضرت
گذاشته بود حضرت فرمود که در این زودی برده فروشی از اهل بربر خواهد آمد و در خانهٔ میمون فرود خواهد آمد
با این زر از برای او کنیزی خواهیم خرید راوی گفت بعد از چند روزی دیگر بخدمت آنحضرت رفتیم فرمود که میخواهی
خبر دهم شما را از آن برده فروش که من گفتم برای جعفر از او کنیزی خواهم خرید اکنون آمده است بروید و با این همیان
از او کنیزی بخرید چون به نزدیک آن برده فروش رفتیم گفت کنیزی داشتم همه را فروختم نمانده است نزد من مگر
دو کنیز که یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیرون آور تا ایشان را ببینیم چون بیرون آورد گفتیم این جاریه که نیکوتر است
بچند میفروشی گفت قیمت آخرش هفتاد دینار است گفتیم احسان کن و از قیمت چیزی کم کن گفت هیچ کم نمیکنیم
ما گفتیم آنچه در این کیسه است ما میخریم مرد ریش سفیدی نزد او بود گفت مهر را بشکنید و بشمارید نخاس گفت
عبث مشکنید که اگر یک حبه از هفتاد دینار کمتر است نمیفروشم آن مرد پیر گفت بشکنید و بشمارید چون شمردیم هفتاد دینار
بود نه زیاد و کم پس آن جاریه را گرفتیم و بخدمت حضرت آوردیم و حضرت امام جعفر صادق نزد او ایستاده بود و آنچه گذشته
بود نزد آنحضرت عرض کردیم حضرت حمد خدا کرد و از جاریه سوال کرد که چه نام داری گفت حمیده نام دارم حضرت
فرمود که پسندیده‌ای در دنیا و ستایش کرده خواهی بود در آخرت مرا خبر ده که آیا بکری یا ثیبه گفت باکره‌ام حضرت
فرمود که چیزی بدست نخاس نمی‌آید که فاسد نکند چگونه تو باکره مانده‌ای گفت هر گاه که به نزد من می‌آمد که با من
مقاربت کند حق تعالی مرد سفید مویی را بر او مسلط میگردانید که طپانچه بر روی او میزد و مانع میشد او را از عمل
و مکرر چنین واقع شد و در هر مرتبه آن مرد پیر مانع او میشد پس حضرت فرمود که ای جعفر متصرف شو این کنیز را که از تو است
و از این فرزندی بهم خواهد رسید که بهترین اهل زمین خواهد بود و ایضا بسند معتبر دیگر روایت شده است که حضرت امام
جعفر صادق ع فرمود که حمیده پاک و پاکیزه است از هر چرک و عیبی مانند شمش طلای خالص و پیوسته ملائکه [illegible]
او را حراست کردند که دست بیگانه باو نرسد تا بدست من آمد برای بزرگواری حجت من بعد از من روایت دیگر

حمیده در خواب دید که ماه در دامن او فرود آمد پیش از آنکه حضرت او را بگیرد و ایضا در کتاب جلاء العیون
مذکور است که کلینی و صفار و برخی دیگران بسندهای معتبر از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت در سالی که حضرت امام موسی کاظم
متولد شد من در خدمت حضرت صادق بسفر حج رفتم چون بمنزل ابوا رسیدیم حضرت برای ما چاشت طلبید بسیار
و نیکو آوردند در اثنای طعام خوردن پیکی از جانب حمیده بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که حمیده میگوید که اثر
وضع حمل در من ظاهر شده است و فرموده بودی که چون اثر حمل ظاهر شود ترا خبر کنم که این فرزند مثل فرزندان
دیگر نیست پس حضرت شاد شد و خوشحال برخواست و متوجه خیمه حرم شد و بعد از اندک زمانی معاودت نمود
شکفته و خندان و آستینهای مبارک خود را بر زده بود گفتیم خدا همیشه دهان مبارک ترا خندان و دل مبارک
ترا شاد گرداند حال حمیده چگونه شد حضرت فرمود که حق تعالی بمن پسری عطا کرد که بهترین خلق خداست
و حمیده مرا بامری خبر داد از او که من از آن مطلع بودم ای ابوبصیر گفت فدای تو شوم چه خبر خبر داد ترا حمیده
حضرت فرمود که حمیده گفت که چون آن مولود مبارک بر زمین آمد دستهای مبارک خود را بر زمین گذاشت و سر
مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرد من با او گفتم که چنین است علامت ولادت حضرت رسالت و هر امامی
که بعد از او است ابوبصیر گفت که اینچه از برای امام فدای تو شوم حضرت فرمود که در شبی که نطفه جد من منعقد میشد
ملکی بنزد پدر جد من آمد در وقتی که او در خواب بود و شربتی از آسمان از برای او آورد و از آب صافتر و از شیر
سفیدتر و از مسکه نرمتر و از عسل شیرینتر و از برف خنکتر که آشامید و امر کرد او را بمجامعت پس در آن ساعت
شاد شد و برخواست و مقاربت نمود با مادر جد من و نطفه جد از آن شربت منعقد شد و همچنین در وقت انعقاد
نطفه پدر من آن ملک بنزد جد من آمد و آن شربت را آورد و در شبی که نطفه این فرزند منعقد میشد آن ملک بنزد من آمد
و همان شربت را آورد برای من و آشامیدم و با حمیده مقاربت نمودم و نطفه این مولود مبارک در رحم او قرار
قرار گرفت پس شناسید او را و بدانید که او است امام بعد از من و نطفه هر امامی از آن شربت آسمانی میباشد

که ترا خبر دادم

که ترا خبر دادم و چون آن نطفه مبارک چهار ماه در رحم او قرار میگیرد حق تعالی روح مقدس او را ببدن متعلق
میگرداند و ملکی نازل میشود که او را حیوان مینامند و این آیه بر بازوی راست او مینویسد که وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و چون از رحم بزیر می‌آید دست مبارک بر زمین
میگذارد و سر مبارک بسوی آسمان بلند میکند و گوش مبارک میدهد و صدای منادی که از جانب رب العزة از افق اعلا
و نزد عرش حق تعالی سه مرتبه ندا میکند او را بنام او و پدر او که ای فلان ابن فلان ثابت باش ترا برای امر عظیمی خلق
کرده‌ام تو برگزیده منی از خلق من و محل اسرار من و صندوق علوم من و امین من بر وحیهای من و خلیفه منی
در زمین و برای تو و موالیان تو واجب گردانیده‌ام رحمت خود را و بخشیده‌ام بهشتهای خود را و شما را در جوار رحمت
خود جا میدهم و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که دشمنان ترا ببدترین عذاب معذب گردانم هر چند در دنیا روزی را
بر ایشان فراخ گردانم چون صوت منادی تمام میشود او را جواب میگوید بهمان آیه که هست شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ چون این سخن را تمام میکند حق تعالی
علوم اولین و آخرین را باو عطا میفرماید و مستحق آن میشود که روح در شب قدر او را زیارت کند ابوبصیر گفت که روح جبرئیل
نیست حضرت فرمود که نه بلکه روح بزرگتر است از جبرئیل بدرستیکه جبرئیل از جمله ملائکه است و روح خلقی است بزرگتر از ملائکه
چنانچه حق تعالی فرموده است که تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ و روح را بعد از ملائکه ذکر کرده است و در کتاب عین الحیوة مذکور است
که حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابوبصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت امام موسی رفتم و گفتم فدای تو
شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود که بچند خصلت اما اول آنکه پدر او مردم را بامامت او خبر دهد و نصب کند او را برای
امامت که حجت بر مردم تمام شود چنانکه پیغمبر حضرت امیرالمؤمنین را نصب نمود دیگر آنکه از هر چه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید
و اگر نه پرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بآنچه واقع خواهد شد و بهمه زبانها با مردم حرف گوید بعد از آن فرمود که بنشین
تا بتو علامتی برای امامت خود بنمایم که خاطرت مطمئن گردد و در آن حال مردی خراسانی در آمد و بعربی از آنحضرت سؤال کرد

سوال کرد حضرت بفارسی جوابش گفت خواست گفت که من بزبان خود سخن بگفتم بگمان اینکه نمیدانی فرمود که سبحان الله
اگر من تورا از زبان تو جواب بگویم از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را میدانستند و با این علامات امام را
میتوان شناخت پس اگر اینها در او نباشد امام نیست و انفیا در کتاب مزبور از احمد ابن هارون روایت شده است
که روزی حضرت امام موسی ع بخیمه من درآمد و لجام اسب خود را بر وتدی از طنابهای خیمه انداخته نشسته
بعد از ساعتی اسب صدائی کرد حضرت تبسم فرمودند و گفتند بفارسی که برو و بول کن آن اسب رفت و بسیار دور رفت
در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که داود و آل داود کرامتی نکرده مگر آنکه محمد و آل محمد زیاده از آن کرامت
فرموده و انفیا بسند معتبر از علا ابن المغیره روایت شده است که حضرت امام موسی ع در منی بر زنی گذشت که او
و فرزندانش میگریستند و گاوی داشت و مرده بود حضرت نزد آن زن رفت و از سبب گریه سوال فرمودند آن زن
گفت که ای بنده خدا فرزندان من یتیمند و معیشت من و ایشان از آنجا بود و الحال او جبله بر من بسته شد حضرت فرمود
که میخواهی برای تو زنده کنم گفت بلی حضرت نماز کرد و دست دعا برداشتند بعد از آن برخواستند و پا بر گاو زدند
برخواست و ایستاد و چون زن اینحال را دید فریاد زد که بحق صاحب کعبه که عیسی ابن مریم است حضرت از میان
ازدحام مردم خود را از آن مخفی گردانید و انفیا روایت شده است که حسن ابن عبد الله از حضرت امام موسی ع
معجزه طلبید و درخت ام غیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو به نزد او بگو درخت و بگو موسی ابن جعفر میفرماید که
بیا چون بیامد و گفت آنچه فرموده بود درخت زمین را همه جا قطع کرد و آمد و نزد حضرت ایستاد باز اشاره فرمود
بمکان خود برگشت ذکر آنچه در میان امام و ستمکار هرون الرشید گذشت و بیان بعضی از ستمها که از آن ملعون بآنحضرت رسید
در کتاب علل العیون ذکر شده است و ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که چون آن ملعون خواست که امر خلافت را برای
اولاد خود حکم گرداند و آن لعین چهار ده پسر داشت از میان ایشان سه نفر را اختیار کرد اول محمد امین پسر زبیده را
ولی عهد خود گردانید و خلافت را بعد از او برای عبد الله مامون و بعد از او برای قاسم موتمن و چون جعفر محمد ابن اشعث را

ابازید

مرتبه رسیده گردانیده بود و یحیی برمکی علیه اللعنه که اعظم وزرای آن لعین بود اندیشه کرد که بعد از هارون اگر خلافت
بمحمد امین منتقل شود ابن اشعث مالک یحیی را او خواهد گردید و دولت این سلسله بیرون خواهد رفت در مقام تفضیح
ابن اشعث برآمد و مکرر بر او نزد هرون میگفت تا آنکه او را نسبت داد به تشیع و اقرار بامامت موسی ابن جعفر ع
و گفت او از محبان و موالیان آنحضرت است و او را خلیفه عصر میداند و هر چه بهم میرساند خمس او را برای حضرت میفرستند
و باین سخنان شور انگیز آن لعین را انگیزاند بر آنحضرت انداخت تا آنکه روزی هارون لعین از یحیای لعین و دیگران پرسید
که آیا میشناسید از آل ابوطالب کسی را که طلب نمائیم و بعضی از احوال موسی ابن جعفر ع از او سوال ایشان علی ابن اسمعیل
ابن جعفر را نشان دادند بروایت دیگر محمد ابن اسمعیل را که برادرزاده آن حضرت بود و حضرت احسان بسیار نسبت باو
مینمود و بر خفایای احوال آنحضرت اطلاع تمام داشت پس آن امر خلیفه نامه باو نوشتند و او را طلبیدند چون حضرت
بر آن امر مطلع شد او را طلبید و فرمود که اراده کجا داری گفت اراده بغداد دارم حضرت فرمود که برای چه میروی
گفت پریشان شده ام و قرض بسیار بهم رسانیده ام حضرت فرمود که من قرض تو را ادا میکنم و خرج تو را متکفل میشوم
او قبول نکرد و گفت مرا وصیتی کن حضرت فرمود که تو را وصیت میکنم که در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نکنی
و باز گفت مرا وصیت کن حضرت باز همین وصیت فرمود تا آنکه سه مرتبه حضرت او را چنین وصیت فرمود پس سیصد دینار
طلا و چهار هزار دینار باو عطا کرد چون او برخواست حضرت بحاضران فرمود که بخدا سوگند که در خون من سعی خواهد کرد
و فرزندان مرا یتیم خواهد انداخت گفتند یا ابن رسول الله با آنکه میدانید که او چنین کاری میکند نسبت باو عطا مینمائید و احسان
بوی میبخشید حضرت فرمود که بلی زیرا که پدران من روایت کرده اند از رسول خدا چون کسی با رحم احسان کند و او در برابر
بدی کند و آنکس قطع احسان از او نکند حق تعالی قطع رحمت خود از او میکند و او را بعقوبت خود گرفتار میکند چون علی ابن اسمعیل
بغداد رسید یحیی ابن خالد برمکی لعین او را بخانه برد و با او توطیه کرد که چون بمجلس هرون لعین رود امری جعل نسبت
بعم خود بگوید که هارون را بخشم آورد و او را به نزد هرون برد چون بر او داخل شد بر او سلام کرد و گفت من گزیده بودم

کرده خلیفه در عصری بوده باشد تو در این شهر خلیفه، موسی ابن جعفر در مدینه خلیفه است و مردم از اطراف عالم
خراج از برای او می آورند و خزانه بهم رسانیده است و اموال و اسلحهٔ بسیار جمع کرده است پس هرون لعین
امر کرد که دویست هزار درهم با او دادند و چون او بخانه برگشت دردی در حلقش بهم رسید و در شب
بعذاب الهی واصل شد و از آن زرها منتفع نشد بروایت دیگر بعد از چند روز زحیری او را عارض شد و جمیع احشا
و امعاء او بیرون آمد و چون آن زرها را برای او آوردند در حالت نزع بود و از آن زرها بجز حسرت چیزی از برای
او نماند و زرها را بخزینه برگردانیدند و ایضا در کتاب مزبور از فضل ربیع روایت شده است که گفت من از دربانان آن
ملعون بودم روزی داخل شدم و او را در نهایت خشم یافتم و شمشیری در دست داشت و حرکت میداد چون
نظرش بر من افتاد گفت سوگند یاد میکنم اگر پسر عمم مرا در اینوقت نزد حاضر نسازی سر تو را بر میدارم گفتم کدام
پسر عم تو گفت آن حجازی گفتم کدام حجازی گفت موسی ابن جعفر فضل گفت که چون آنحالت را از او دیدم و خشم
و غضب او را مشاهده کردم از خدا ترسیدم که آنحضرت را در چنین وقتی نزد او حاضر سازم و باز شیطان مرا وسوسه
کرد و از سر مال و اعتبار دنیا نتوانستم گذشت و عذاب خدا را بر خود قرار دادم و گفتم چنین باشد پس گفت حاضر
کردان دو تازیانه و دو جلاد را فضل گفت من اینها را حاضر کردم و از پای آنحضرت رفتم چون خبر گرفتم مرا در خرابه
نشان دادند و در آن خرابه خانه از جرید نخل ساخته بودند و در در آن خرابه غلام سیاهی دیدم گفتم از مولای خود
رخصت بطلب که من داخل شوم آن غلام گفت که داخل شو که مولای مرا حاجب و دربان نیست چون بخدمت آنحضرت
رفتم دیدم که غلامی سیاه مقراضی در دست دارد و گوشتها و پوستها که از بسیاری سجود از پیشانی نورانی و بینی مبارک
آن نور دیده عابدان جدا شده مقراض میکند گفت السلام علیک یا ابن رسول الله رشید تو را میطلبد حضرت
فرمود که مرا با رشید چکار است آیا وفور نعمت او را از حال من مشغول نگردانید پس بسرعت برخاست و فرمود که اگر
نه این بود که از جد بزرگوار رسول خدا روایت بمن رسیده است که اطاعت پادشاه جابر از برای تقیه واجب است هرآینه

نمی آمدم پس

نمی آمدم پس او را راه بمن خوف کردم با و گفتم ای ابو ابراهیم مستعد عقوبت باش که خلیفه بسیار بر تو خشمناک بود حضرت
فرمود که آیا با من نیست کسی که مالک دنیا و آخرت است او نخواهد گذاشت که آسیبی بمن برسانند ان شاء الله پس دعائی
خواند و سه مرتبه دست مبارک بر دور سر مبارک خود گردانید چون بنزد هرون ملعون رفتیم دیدم که حیران در میان
خانه ایستاده است مانند زنی که فرزندش مرده باشد چون مرا دید گفت آوردی پسر عمم را گفتم بلی گفت مبادا
او را خایف گردانیده باشی و او را خبر داده باشی که من بر او خشمناکم گفتم نگفتم گفت زیرا که آنچه میگفتم اراده نداشتم که واقع
سازم رخصت بده که داخل شود چون آنحضرت داخل شد نظر هرون ملعون بر آنحضرت افتاد از جای جست و دست
در گردن او در آورد و گفت مرحبا خوش آمدی ای پسر عم و برادر من و وارث حقیقی خلافت من پس آنحضرت را
در دامن نامبارک خود نشانید و گفت بچه سبب کم بدیدن ما می آئی حضرت فرمود که گشادگی ملک تو و محبت دنیا تو
مانع است از دیدن تو پس حقه غالیه طلبید و ریش مبارک حضرت را خوشبو گردانید و امر کرد که خلعتی برای آنحضرت
آوردند با دو بدره زر چون آوردند حضرت فرمود که اگر نه آن بود که میخواهم غریبان فرزندان ابوطالب را تزویج
نمایم که نسل ایشان منقطع نگردد هرآینه این مال را قبول نمیکردم پس حضرت بیرون آمد و گفت الحمد لله رب العالمین
چون حضرت بیرون آمد من با هرون لعین گفتم که میخواستی که او را سیاست کنی و چون حاضر شد خلعتش دادی
و نوازش کردی هرون گفت که چون تو از پی او رفتی دیدم که گروهی احاطه کردند بخانه من و حربه ها در دست
داشتند و از همه جانب حربه های خود را در زیر قصر من فرو بردند و گفتند که اگر ایذائی برساند بفرزند رسول خدا
خانه اش را بر زمین فرو میبریم و اگر نیکی با او احسان نماید دست از او برمیداریم و برمیگردیم و ایضا در کتاب جلاء العیون
بروایت اول مذکور است که در سال صد و هفتاد و نهم از هجرت بود که آن جبار عنید علیه اللعنة والعذاب برای استحکام
اولاد خود بگرفتن حضرت امام سعید علیه السلام والتحیة اراده حج کرد و فرمانهائی باطراف عالم نوشت که علما و سادات
و اعیان و اشراف همه در مکه حاضر شوند که از ایشان بیعت بگیرد و ولایت عهد اولاد او در سایر بلاد منتشر گردد

و اول بمدینهٔ طیبه آمد و از یعقوب ابن داود روایت شده است که چون هرون لعین بمدینه آمد من شبی در خانهٔ یحیی برمکی
رفتم او نقل کرد که امروز شنیدم هرون نزد قبر رسول با او مخاطبه میکرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله من عذری
میطلبم از تو در امری که اراده کرده ام در باب حضرت موسی ابن جعفر میخواهم به بینم و او را حبس کنم برای آنکه میترسم
که فتنه برپا کند که خونهای امت تو ریخته شود و یحیی گفت که چنین گمان دارم که فردا او را خواهد گرفت چون روز شد
هرون لعین فضل ابن ربیع را فرستاد در وقتیکه آنحضرت نزد قبر مقدس جد بزرگوار خود رسول خدا نماز میکرد
در اثنای نماز آنحضرت را گرفت بدانکه کیفیت گرفتن و استغاثه نمودن آنحضرت بجد بزرگوار خود و سایر شدایدی
و آزاری که از آن ملعون خطاکار بآن امام اخیار وارد شد در ایام حبس بسیار است تا آنکه بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید
که ذکر آنها مناسب این رساله نیست و در کتاب جلاء العیون مسطور است ببعضی که مشتمل بر اعجاز و مناقب آنحضرت است
اکتفا مینماید و ایضا در کتاب مزبور از عبدالله قزوینی روایت شده است که گفت روزی بر فضل ابن ربیع داخل شدم
بربام خانهٔ خود نشسته بود چون نظرش بر من افتاد مرا طلبید و چون نزدیک رفتم گفت از این روزنه نگاه کن در آن خانه
چه می بینی گفتم جامهٔ می بینم که بر روی زمین افتاده است گفت نیک نظر کن چون تامل کردم گفت مردی مینماید که بسجده رفته
باشد گفت میشناسی او را گفتم نه گفت مولای تو است گفتم مولای من کیست گفت تجاهل میکنی نزد من گفتم
نه من مولای برای خود گمان ندارم گفت این موسی ابن جعفر است من در شب و روز تفقد احوال او مینمایم و او را
نمی یابم مگر بر این حالتی که می بینی چون نماز بامداد را ادا میکند تا طلوع آفتاب مشغول تعقیبات است پس بسجده میرود و
پیوسته در سجده میباشد تا زوال شمس و کسی را موکل کرده است که چون زوال شمس شود او را خبر کند چون زوال شمس
میشود بر میخیزد بی آنکه وضو تجدید کند مشغول نماز میشود پس میدانم که بخواب نرفته است در سجود خود بوده و چون نماز ظهر و عصر را
با نوافل ادا میکند باز بسجده میرود و در سجده میباشد تا غروب آفتاب و چون شام میشود بنماز بر میخیزد و بی آنکه حدثی
کند یا وضو تجدید نماید مشغول نماز میگردد و پیوسته مشغول و تعقیب میباشد تا وقت نماز خفتن داخل میشود و نماز خفتن را ادا میکند

وچون ازتعقیب

و چون از تعقیب نماز خفتن فارغ میشود بر اندک طعامی افطار مینماید پس تجدید وضو مینماید و بعد از آن سجده بجا
می آورد و چون سر مبارک از سجده بر میدارد و اندک زمانی بر بالین خواب استراحت مینماید پس بر میخیزد و تجدید
وضو مینماید و پیوسته مشغول عبادت و نماز و دعا و تضرع و زاری میباشد تا صبح و چون صبح طالع شد مشغول نماز
میگردد تا او را به نزد من آورده اند عادت او چنین است و بغیر از این حالت چیزی از او ندیده ام چون این خبر را از او شنیدم
گفتم از خدا بترس و نسبت باو بدی اراده مکن که باعث زوال نعمت تو گردد زیرا که هیچکس بدی نسبت بایشان نکرده است
مگر آنکه بزودی در دنیا بجزای خود رسیده است فضل گفت مکرر نزد من فرستادند که او را شهید کنم و من قبول نکردم
و اعلام کردم که اینکار از من نمی آید و اگر بکشند نخواهم کرد آنچه از من توقع دارند و ایضا از ثوبان روایت شده است
که گفت حضرت امام موسی کاظم در مدت زیاده از ده سال بعد از آنکه آفتاب یک نیزه بلند میشد بسجده میرفت
و مشغول دعا و تضرع میبود تا زوال شمس و در ایامی که در حبس هرون لعین بود آن ملعون مکرر بربام خانه میرفت
و نظر میکرد در آن حجره که حضرت را در آنجا محبوس کرده بود و جامه میدید که بر زمین افتاده است کسی را نمیدید روزی
با ربیع گفت که آنجامه چیست که من می بینم در آنجا افتاده است ربیع گفت آنجامه نیست بلکه موسی ابن جعفر است
هر روز بعد از طلوع آفتاب بسجده میرود تا وقت زوال در سجود میباشد هرون گفت بدرستیکه او از رهبانان عباد
بنی هاشم است ربیع گفت هرگاه تو میدانی که چنین است چرا او را در این زندان تنگنا جا داده‌ای آن لعین گفت
برای دولت من در کار است که او چنین باشد و ایضا در کتاب جلاء العیون ذکر شده است که ابن شهرآشوب
از کتاب انوار روایت شده است که در ایامی که حضرت امام موسی در حبس هرون لعین بود آن ملعون جاریهٔ در حسن
و جمال برای خدمت حضرت در زندان فرستاد که حضرت شاید بسوی او میل نماید و قدر او در نظر مردم کم شود یا آنکه
برای تضییع آنحضرت بهانه بدست آورد چون او را بخدمت آنحضرت آوردند فرمود که مرا با مثال اینها احتیاجی نیست
و اینها در نظر تو می نماید و نزد من قدری ندارد چون آنخبر را برای آن لعین بردند در غضب شد و گفت بگویید که ما ترا برضای

تو حبس نکرده ایم و ما را بر خدمت تو کاری نیست و جاریه را نزد حضرت گذاشتند و آن لعین از مجلس خود بر خواست خادم
فرستاد که خبر آن جاریه را بیاورد و خادم برگشت و گفت جاریه در سجده است و میگوید قدوس سبحانک سبحانک هارون لعین
گفت جادو کرده است او را موسی بن جعفر چون جاریه را طلبید اعضای او میلرزید و بسوی آسمان نظر میکرد هارون
گفت چه میشود ترا گفت حالتی غریب مرا رو داده چون به نزد آنحضرت رفتم پیوسته مشغول نماز بود و تعقیب میکرد
بعد از آنکه از نماز فارغ شد مشغول ذکر خدا بود به نزدیک او رفتم و گفتم چرا خدمتی بمن نمی فرمائی گفت بتو احتیاجی ندارم
گفتم مرا بسوی تو فرستاده اند که ترا خدمت کنم گفت پس اینجماعت چه کاره اند و بجانبی اشاره فرمود چون نظر کردم باغها
و بوستانها دیدم که منتهای آنها بنظر در نمی آید و بانواع ریاحین و فواکه آراسته بودند و در آنها حوریان و غلمان دیدم
که هرگز امثال آنها در حسن و جمال و صفا و بهجت و بها ندیده بودم و جامه‌ها از حریر و دیبا پوشیده بودند و تاجهای مکلل
بانواع جواهر گران بها بر سر داشتند و انواع طعامها و میوه‌ها و شرابها و طشتها و ابریقها در کف گرفته در خدمتش ایستاده
بودند چون اینها را مشاهده کردم مدهوش گردیدم و بسجده افتادم و سر بر نداشتم تا خادم تو مرا به نزد تو
آورد آن لعین گفت ای خبیثه شاید در سجده بخواب رفته باشی و اینها را در خواب دیده باشی جاریه گفت بخدا سوگند
که اینها را پیش از سجود دیدم و برای آن دهشتی که مرا عارض شد بسجده رفتم پس هارون ملعون بیکی از خادمان خود گفت
که این جاریه را محافظت نماید که این قصه را ذکر نکند پس آن جاریه مشغول نماز شد و پیوسته عبادت میکرد و گفتند سبب نماز کردن
تو چیست گفت عبد صالح را دیدم که پیوسته نماز میکرد من نیز متابعت او میکنم گفتم این نام را از کجا دانستی گفت [illegible]
که در آن باغها دیدم و حوریان که در آن بهشتها دیدم مرا ندا کردند که دور شو از عبد صالح که ما میخواهیم در آئیم و بخدمت او قیام
نمائیم زیرا که ما خدمتکاران اوئیم نه از تو از گفته ایشان دانستم که لقب او عبد صالح است و ایضا از کتاب مزبور در کتب
معتبره روایت شده است که هارون لعین هر کس را مکلف میساخت بقتل آنحضرت جرات اقدام بر آن امر شنیع نمینمودند تا آنکه
بعمال خود که در نواحی ملک فرنگ بودند نوشته که جمعی را از برای من بفرستید که خدا و رسول را نشناسند برای امری که میخواهم از ایشان

استغاثت

استغاثت جویم ایشان پنجاه نفر چنین بهم رسانیدند و برای او فرستادند چون به نزد آن لعین آمدند از ایشان پرسید که خدای شما
کیست گفتند ما خدائی و پیغمبری نمیشناسیم پس ایشانرا فرستاد بخانه که حضرت در آنجا بود و امر کرد ایشانرا بقتل آنحضرت
و آن لعین از روزنه خانه نظر میکرد که چگونه او را خواهند کشت چون ایشان داخل شدند و نظر ایشان بر آنحضرت افتاد
اسلحه خود را از دست انداختند و بندهای بدن ایشان لرزید و نزد آنحضرت بسجده در آمدند و میگریستند و حضرت دست
مبارک بر سر ایشان میکشید و با ایشان بلغت ایشان سخن میگفت چون آن لعین این حالت غریب را مشاهده کرد ترسید
که فتنه برپا شود باو زیر خود گفت که زود ایشانرا بیرون کن پس پشت بجانب حضرت نگردانیدند برای تعظیم آنحضرت
از عقب براه میرفتند تا از خانه بیرون آمدند و نزد هارون نیامدند و بر اسبان خود سوار شدند و بسوی خود رفتند
با آنکه رخصت از کسی طلبند و ایضا از مردی که جاسوس عیسی بود و بتفحص احوال آنحضرت موکل ساخته بود روایت
شده است که گفت من بسیار از آنحضرت میشنیدم که در مناجات یا قاضی الحاجات میگفت که خداوندا من پیوسته
از تو سوال میکردم که زاویهٔ خلوتی و گوشهٔ عزلتی و فراغ خاطری از جهت عبادت ببندگانت خود مرا روزی کن
اکنون شکر میکنم ترا که دعای مرا مستجاب کردی و آنچه خواستم عطا فرمودی و چون نامهٔ عیسی بهرون لعین رسید
کس فرستاد و آنحضرت را از بصره ببغداد برد و نزد فضل ابن ربیع محبوس گردانید و ایضا از شیخ طوسی روایت شده است
که امام موسی در حبس او بود و ابن ذر را نزد یحیی برمکی ملعون فرستاد و گفت باو بگو که حضرت میگوید که چه باعث
شد ترا باینکه کردی مرا از بلاد خود بیرون آوردی و میان من و عیال من جدائی افکندی چون او نزد یحیی رفت
و پیغام آنحضرت را رسانید او قسمهای دروغ یاد کرد که من تقصیری در امر تو ندارم حضرت بار دیگر پیغام داد که مرا
بیرون کن و اگر نه نزد خدا ترا شکایت میکنم و نفرین من از تو در نمیگذرد و او خیال اشد و سلسلهٔ آتش افتاد
و ایضا در کتاب جلاء العیون مذکور است که ابن بابویه بسند معتبر از عمرو ابن واقد روایت کرده است که چون سینه
هرون لعین تنگ شد از بسیاری آنچه ظاهر میشد برای او هر روز و هر ساعت از فضایل و معجزات و علم و کمالات موسی بن جعفر

وانچه میشنید از وفور اعتقاد شیعیان در حق آنحضرت و رجوع کردن جمیع امور بغیر بوده آنحضرت در ملک پادشاهی
خود ترسید و علانیه آنحضرت را بقتل نمیتوانست رسانید رای شومش بران قرار گرفت که آن امام عصر را بزهر شهید کند
پس طبق رطبی طلبید و مقداری از آن زهرها رکرد و سوزنی طلبید و پشت دانه از آن رطب را دران گذشت و زهری
و سوزنی در رشته طلبید و رشته را در میان زهر فرو برد و یکدانه رطبها را گرفت و آن رشته را در میان آن دانه
مکرر دوانید تا آنکه دانست که زهر در میان آن دانه جا کرده است پس آن دانه را در میان خرماهای دیگر گذاشت و سینی را
بخادم خود داد و گفت این سینی را بنزد موسی ابن جعفر ببر و بگو که رطب نفیسی برای خلیفه آورده بودند و نخواست که
او را پیش شما بجز دوانید انها را خود از برای شما جدا کرده است باید که همه را تناول نمائی و آنچه باقیست تا همه را بخوری و دیگری را
که دیگری بخورد چون خادم سینی را بخدمت آنحضرت آورد و رسالت آن لعین را رسانید حضرت خلال طلبید و خادم در برابر
آنحضرت ایستاد و حضرت مشغول رطب خوردن شد و با آن خلال رطب بر میداشت و تناول مینمود و هارون لعین سگی
داشت که بسیار او را دوست میداشت و زنجیرها از طلا و مرصع در گردن او گذاشته بود در آن وقت با جمیع آنحضرت خود را
در بندها و زنجیرهای خود را میکشید تا آنکه نزدیک آمد در برابر آنحضرت ایستاد و حضرت آن رطب زهرآلود را با خلال برداشت
و بنزد آن سگ انداخت و سگ آن رطب را خورد و در ساعت خود را بر زمین زد و فریادی کرد و پاره پاره شد و حضرت
بقیه رطب را تناول نمود و خادم سینی را برداشت و بنزد آن لعین برد هارون پرسید که همه رطبها را خورد گفت بلی
پرسید بعد از خوردن او را چه حالت یافتی گفت تغییری در او ندیدم چون آن لعین خبر مردن سگ را شنید اضطراب عظیمی
در او ظاهر شد و بر سر آن سگ آمد دید که پاره پاره شده است و اثر زهر بر او ظاهر است خادم را طلبید و شمشیر را و نطع حاضر
کرد و گفت اگر خبر رطب را بمن راست نگوئی ترا بقتل میرسانم خادم چون شمشیر را دید آنچه واقع شده بود همه را نقل
کرد آن لعین گفت ما را در موسی هیچ چاره نیست رطب نفیس ما را خورد و سگ عزیز ما را کشت و زهر ما را ضایع کرد و دنیا که
الملعون نسبت با اهلبیت از انظالمین زیادتر است زیرا که کم بودن هادور اکه فاسق و فاجر و جابر و غاصب حق اهلبیت

رسالت باشد

رسالت باشد و تمام اوقات در معصیت الهی باشد و دانسته عذاب آخرت را برای خود اختیار کند باعث خیر و صلاح امت و انتظام
و بودن امام مفترض الطاعه در میان مردم که برای وجود شریفش عالم بر پا است و خدا و رسول و ائمه او را برای امامت و خلافت
پسندیده باشند موجب فتنه و فساد و ریختن خون مردم شمارد و اینرا دست آویز خود کند که آنحضرت را حبس باید و بر حبس
نمودن آن بزرگوار عذرخواهی نزد جد بزرگوار او نماید و شقاوتش بمرتبه رسیده باشد که تاسف خود را برای کشته شدن
سگی و هیچ شرمی نکند از خدا و رسول که در تمام اوقات تدبیر نماید که فرزند برگزیده خدا را شهید کند کفر و نفاق از این بیشتر
نباشد خدا لعنت کند او را و یاوران او را و اولاد او را زقوم جهنم آنا فآنا بایشان بچشاند آمین یا رب العالمین فصل پنجم
در بیان بعضی از فضایل و مناقب و غرایب احوال زبده اصفیا و امام اتقیا و شاه غربا حضرت ابو الحسن علی ابن موسی الرضا
علیه التحیة والثناء است و بیان قلیلی از کیفیت ولادت با سعادت و بیان آنچه در میان آنحضرت و مامون الرشید علیه اللعنه
گذشته در کتاب جلاء العیون مذکور است که اسم شریف آنحضرت علی بود و کنیت آنحضرت ابو الحسن و مشهورترین
القاب آنحضرت رضا است و القاب در کتاب مزبور بسند معتبر از سلیمان ابن جعفر روایت شده است که حضرت امام موسی
پیوسته فرزند پسندیده خود را رضا مینامید و میفرمود که بخوانید فرزند مرا رضا و گفتم بفرزند خود رضا و چون با آنحضرت خطاب
میکرد آنحضرت را ابو الحسن مینامید و القاب از ابن بابویه بسند حسن از بزنطی روایت شده است که بخدمت امام محمد تقی عرض
کردم که گروهی از مخالفان شما گمان میکنند که والد بزرگوار شما را مامون ملقب برضا گردانیده در وقتی که آنحضرت را برای
ولایت عهد خود اختیار کرد حضرت فرمود که بخدا سوگند که دروغ میگویند بلکه حق تعالی او را برضا مسمی گردانید برای آنکه پسندیده
خدا بود در آسمان و رسول خدا و ائمه هدی در زمین از او خوشنود بودند و او را برای امامت پسندیدند گفتم آیا همه پدران
گذشته تو پسندیده خدا و رسول و ائمه نبودند گفت بلی گفتم پس چه سبب او را در میان ایشان باین لقب گرامی مخصوص گردانیدند
گفت برای آنکه مخالفان و دشمنان او را پسندیدند و از او راضی شدند چنانچه موافقان و دوستان از او راضی و خوشنود بودند
و اتفاق دوست و دشمن بر خوشنودی از او مخصوص آنحضرت بود پس باین سبب او را مخصوص باین اسم گردانیدند و القاب

بسند معتبر از هشام روایت شده است که گفت روزی حضرت امام موسی ع از من پرسید که خبر داری که کسی از برده فروشان
مغرب آمده باشد گفتم نه حضرت گفت بلکه آمده باشند بیا تا برویم به نزد او پس حضرت سوار شد و من در خدمت آنحضرت
سوار شدم چون بمحل معهود رسیدیم دیدیم که مردی از تجار مغرب آمده است و کنیز و غلام بسیار آورده است حضرت فرمود
که کنیزان خود را بر ما عرض کن او نه کنیز بیرون آورد و هر یک را حضرت میفرمود که نمیخواهم پس فرمود که دیگر بیاور گفت دیگر
کنیزی ندارم حضرت فرمود که داری و باید که بیاوری گفت بخدا سوگند که ندارم مگر یک جاریهٔ بیمار حضرت فرمود که او را
بیاور چون انمضایقه کرد حضرت مراجعت نمود روز دیگر مرا فرستاد و فرمود که بهر قیمت که بگوید آن جاریهٔ بیمار را از برای
من خریداری کن و به نزد من آور چون رفتم و آن کنیزک را طلب کردم قیمت بسیاری برای او گفت گفتم باین قیمت
خریدم گفت من نیز فروختم ولیکن خبر ده مرا که آن مرد که دیروز با تو همراه بود که بود گفتم مردیست از بنی هاشم گفت از کدام سلسلهٔ
بنی هاشم گفتم بیش از این نمیدانم گفت من این کنیز را از اقصای بلاد مغرب خریده ام روزی زنی از اهل کتاب
این دیده پرسید که اینرا از کجا آورده گفتم اینرا از برای خود خریده ام گفت سزاوار نیست که این کنیز مانند تو کسی را باشد
و میباید که این زن بهترین اهل زمان باشد و چون بتصرف او در آید بعد از اندک زمانی پسری از او بوجود آید که اهل مشرق
و مغرب او را اطاعت کنند و بعد از اندک وقتی حضرت امام رضا ع از او بوجود آمد و ایضا بسند معتبر از نجمه مادر آنحضرت
روایت شده است که گفت چون حامله شدم بعزیز بزرگوار خود هیچ وجه ثقل حمل در خود احساس نمیکردم و چون بخواب میرفتم
صدای تسبیح و تهلیل و تمجید حق تعالی میشنیدم از شکم خود و خایف بر میان میشدم و چون بیدار میشدم صدا نمیشنیدم و چون
آنفرزند سعادتمند از من متولد شد دستهای مبارک خود را بر زمین گذاشت و سر مطهر خود را بسوی آسمان بلند کرد و لبهای مبارکش
حرکت میکرد و سخنی میگفت که من نمیفهمیدم در آن ساعت حضرت موسی ع نزد من آمد و فرمود که گوارا باد ترا ای نجمه کرامت پروردگار
تو پس آنفرزند سعادتمند را در جامهٔ سفیدی پیچیدم و بآنحضرت دادم حضرت در گوش مبارک راستش اذان نماز گفت و در گوش
مبارک چپش اقامه گفت و آب فرات طلبید و کام مبارکش را بآن آب برداشت پس بدست من داد و فرمود که بگیر اینرا که این بقیهٔ

خداست در زمین

خداست در زمین و حجت خداست بعد از من و ایضا از ابن بابویه بسند معتبر از محمد ابن زیاد روایت شده است
که گفت از حضرت امام موسی شنیدم که در روزی که حضرت امام رضا متولد شد میفرمود که اینفرزند من ختنه کرده متولد شد
و جمیع ائمه چنین متولد میشوند ولیکن ما تیغی بر موضع ختنهٔ ایشان میگردانیم از برای متابعت سنت و در کتاب عیون الحیوة
از ابن ابی بصیر روایت شده است که از حضرت امام رضا پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان دانست فرمود که بچند علامت اینکه
بزرگتر از فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد و هر که بمدینه آید و بپرسد که پدرش کرا وصی کرد گویند که او را و فرمود که سلاح
و شمشیر پیغمبر در میان ما از بابت تابوتست در بنی اسرائیل در هر جا که سلاح هست امامت در آنجاست چنانچه تابوت
بنی اسرائیل در خانه که بود پیغمبری در آنجا بود و ایضا در کتاب مزبور از عبدالله ابن ابان روایت شده است که عرض
کردم بخدمت امام رضا که از برای من و اهلبیت من دعا کن فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من
عرض میشود در اوی میگوید که این بر من بسیاری عظیم نمود فرمود که مگر نخوانده اینرا که بگو ای محمد که بکنید که عنقریب خدا و رسول
و مومنان عمل شما را می بینند والله که مومنان علی ابن ابیطالب و ائمه فرزندان اویند و ایضا بسند صحیح از حسن ابن علی وشا
روایت شده است که حضرت امام رضا در خراسان فرمود که رسول خدا را دیدم در اینجا و او را در بر گرفتم و ایضا از سلیمان جعفری
روایت شده است که روزی در خدمت حضرت امام رضا بودم در باغی از باغهای آنحضرت ناگاه گنجشکی بیامد و در پیش آنحضرت
بر زمین افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت فرمود که میدانید چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزندان رسول بهتر میدانند
فرمود که میگوید که ماری آمده است که جوجهٔ مرا بخورد در اینخانه این عصا را بردار و برو باینخانه و مار را بکش چون داخل خانه شدم
دیدم که مار در آنخانه میگردد آنرا کشتم اما بیان احوال آنحضرت از توجه نمودن او بسوی خراسان تا درجهٔ شهادت فایز شدن او و بیان فضیلت آنحضرت
در کتاب جلاء العیون بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت رسول ص فرمود که پاره از تن من
در زمین خراسان مدفون خواهد شد هر مومنی که زیارت کند او را البته او را بهشت واجب شود و بدنش از آتش جهنم حرام
گردد و ایضا در کتاب مزبور بسند معتبر روایت شده است که آنحضرت فرمود که از پس من حضرت امام موسی پسری بهم خواهد

رسید که نامش موافق نام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده باشد و او را بسوی خراسان برند و آنجا شهید کنند و در غربت
او را مدفون سازند و هر که او را زیارت نماید و بحق او عارف باشد حق تعالی عطا کند مزد آنها که پیش از فتح مکه در راه
خدا مال و جان خود را بذل کردند و ایضا بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت شده است که آنحضرت فرمود
که مردی از فرزندان من در زمین خراسان بزهر اهل ستم و عدوان شهید خواهد شد که نام او موافق نام من باشد و نام پدرش
موافق نام موسی بن عمران باشد هر که او را در غربت زیارت کند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد
اگر چه بعدد ستارهای آسمان و قطرات باران و برگ درختان باشد و ایضا از ابن بابویه بسند معتبر روایت شده است
که مردی از اهل خراسان بخدمت امام رضا آمد و گفت من حضرت رسول را در خواب دیدم که با من گفت چگونه خواهد
بود حال شما اهل خراسان در وقتی که مدفون سازند در زمین شما پاره از تن مرا و بسپارند از پاره امانت مرا بشما
و پنهان کرده در زمین شما ستاره من حضرت فرمود منم آنکه مدفون میشود در زمین شما و منم پاره تن پیغمبر شما و منم امانت
آنحضرت و منم نجم فلک امامت و هدایت هر که مرا زیارت کند و حق مرا بشناسد و اطاعت مرا بر خود لازم داند من و پدران
من شفیعان او خواهیم بود در روز قیامت و هر که ما شفیعان او باشیم البته نجات یابد هر چند بر او مانند گناه جن
و انس بوده باشد و بدرستیکه خبر داده مرا پدرم از پدرانش که حضرت رسالت فرمود که هر که مرا در خواب ببیند مرا دیده است
در بیداری زیرا که شیطان متمثل نمیتواند شد بصورت من و نه بصورت احدی از اوصیای من و نه بصورت احدی از
شیعیان خالص ایشان و بدرستیکه خواب راست یکجزو است از هفتاد جزو پیغمبری و ایضا بسند معتبر دیگر روایت شده است
که آنحضرت فرمود که بخدا سوگند که هیچ یک از ما اهل بیت نیست مگر آنکه کشته میشود یا شهید میگردد و گفتند یا ابن رسول الله
که ترا شهید میکند فرمود که بدترین خلق خدا در زمان من مرا بزهر شهید خواهد کرد و دور از یار و دیار و در زمین غربت مرا
مدفون خواهد ساخت پس هر که مرا در غربت زیارت کند حق تعالی مزد صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج کننده
و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده از برای او بنویسند و در زمره ما محشور شود و در درجات عالی رفیق ما باشد در کتب

حلاء العیون

حلاء العیون ذکر شده است که چون مامون ملعون که از خلفای شقاوت اساس بنی عباس بود فرمانش در اطراف
عالم نافذ گردید ایالت ولایت عراق عرب را بحسن بن سهل تفویض کرد و خود در بلده مرو اقامت نمود و در اطراف
ممالک حجاز و یمن غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافته بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشتند
و چون این اخبار در مرو بسمع آن نابکار رسید با فضل بن سهل ذو الریاستین که وزیر و مشیر او بود مشورت نمود و بعد از تدبیر
و اندیشه بسیار رای آن ملعون بر آن قرار گرفت که حضرت امام رضا را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود نماید
تا آنکه سایر سادات بقدم اطاعت پیش آیند و دندان طمع از خلافت بردارند پس رجاء بن ضحاک را با جمعی از مخصوصان
خود بسوی مدینه بخدمت آنحضرت فرستاد که آنحضرت را بسفر خراسان ترغیب نمایند چون ایشان بخدمت آنحضرت رسیدند
حضرت در اول حال امتناع نمود و چون مبالغه ایشان از حد اعتدال تجاوز کرد دید بالضرورت از روی جبر اختیار نمود و
ایضا در کتاب مزبور مذکور است و در کشف الغمه و غیر آن از امیة بن علی روایت کرده اند که گفت در سالی که حضرت رضا
بحج رفت و متوجه خراسان گردید حضرت امام محمد تقی را بحج برد و چون حضرت امام رضا طواف وداع کرد امام
محمد تقی بر دوش موفق غلام آنحضرت بود و او را طواف میفرمود چون بحجر اسمعیل رسید بزیر آمد و نشست و آثار
اندوه از روی منورش ظاهر شد و مشغول دعا شد و بسیار طول داد موفق گفت برخیز فدای تو گردم حضرت فرمود
که از اینجا مفارقت نمیکنم تا وقتی که خدا خواهد که برخیزم موفق بخدمت حضرت امام رضا آمد و احوال فرزند سعادتمند را
عرض کرد حضرت بنزدیک نور دیده خود آمد و فرمود که برخیز ای حبیب من نهال حدیقه امامت گفت ای پدر بزرگوار
چگونه برخیزم و میدانم که خانه کعبه را وداعی کردی که دیگر بسوی آن برنخواهی گشت و گریان شد پس برای اطاعت پدر
بزرگوار خود برخاست و روانه شد و ایضا در کتاب مزبور ذکر شده است که توجه آنحضرت بجانب خراسان در دویستم
هجرت بوده و در آنوقت موافق مشهور از عمر شریف حضرت امام محمد تقی هفت سال گذشته بود و چون متوجه آنسفر گردید
در هر منزل معجزات و کرامات از آن معدن اسرار ظاهر میشد و بسیاری از آثار آنها موجود است تا حال و ایضا از ابو الصلت هروی

روایت شده است که چون آن امام عالیمقام بسناباد طوس رسید داخل قبه شد که هارون در انجا بود و در پیش قبر او خطی
کشید و فرمود که این تربت من است و من در انجا مدفون خواهم گردید و حق تعالی اینمکان را محل ورود شیعیان و دوستان
من خواهد گردانید بخدا سوگند که هر که از ایشان مرا در اینمکان زیارت کند یا بر من سلام کند البته حق تعالی مغفرت و رحمت خود را
شفاعت ما اهلبیت برای او واجب گردانید پس روبقبله کرد و چند رکعت نماز بجا آورد و دعای بسیار خواند و چون
فارغ شد بسجده رفت و بسی طول داد و پانصد تسبیح در سجود گفت و سر مبارک از سجده برداشت و بیرون آمد و چون
حضرت داخل مرو شد آن مامون را ملاقات کرد باظهار آنحضرت را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت یا بن رسول الله من فضل
و علم و زهد و ورع و عبادت تو را دانستم و تورا از خود سزاوارتر بخلافت یافتم حضرت فرمود که من به بندگی خدا فخر
میکنم و بزهد دنیا امید نجات از شرور آن دارم و به پرهیزکاری از محرمات الهی امید دارم بفایض گردیدن بغنایم
نامتناهی و بتواضع در دنیا امیدوار رفعت نزد حق تعالی هستم مامون ملعون گفت که اراده کردم که خود را از خلافت
عزل نمایم و امامت را بتو گذارم و با تو بیعت کنم حضرت فرمود که اگر خلافترا خدا برای تو قرار داده است جایز نیست
که بدیگری بخشی و خود را معزول گردانی و اگر خلافت از تو نیست تورا اختیار آن نیست که بدیگری تفویض نمائی مامون
لعین گفت یا بن رسول الله البته لازم است که اینرا قبول کنی حضرت فرمود برضای خود هرگز قبول نخواهم کرد و مدت دو ماه
اینسخن در میان بود و چندانکه او مبالغه میکرد حضرت چون غرض او را میدانست امتناع میفرمود و چون آن ملعون از قبول
خلافت آنحضرت مایوس گردید گفت هرگاه خلافترا قبول نمیکنی پس ولایت عهد مرا قبول کن که بعد از من خلافت با تو باشد
حضرت فرمود که پدران بزرگوارم مرا خبر داده اند از رسول خدا که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت و مرا بزهر ستم
ستم خواهند کرد و برمن ملایکه آسمان و ملایکه زمین خواهند گریست و در زمین غربت در پهلوی هرون الرشید مدفون
خواهم شد مامون ملعون از استماع اینسخن گریان شد و گفت یا بن رسول الله که میتواند تورا بقتل رساند و کرا یارای آنست
که تا من زنده ام بدی نسبت بتو اندیشه نماید حضرت فرمود اگر خواهم میتوانم گفت که کی مرا بزهر شهید خواهد کرد مامون لعین گفت

یا بن رسول الله غرض تو از امتناع این است که ولایت عهد مرا قبول نکنی تا مردم بگویند که تو ترک دنیا کرده حضرت
فرمود که بخدا سوگند که از روزی که پروردگار مرا خلق کرده است تا حال دروغ نگفته ام و ترک دنیا برای دنیا نکرده ام
و غرض تورا میدانم مامون لعین گفت غرض من چیست حضرت فرمود که غرض تو آنست که مردم بگویند که علی بن موسی ترک دنیا نکرده
بود بلکه دنیا ترک او کرده بود اکنون که دنیا او را میسر شد برای طمع خلافت ولایت عهد را قبول کرد مامون ملعون
در غضب شد و گفت پیوسته سخن ناگوار در برابر من میگوئی و از سطوت من ایمن شده بخدا سوگند که اگر ولایت عهد مرا
قبول نکنی گردنت را خواهم زد حضرت فرمود که حق تعالی نهی فرموده است که من خود را در مهلکه اندازم هرگاه مرا جبر مینمائی
قبول میکنم بشرطی که کسی را نصب نکنم و احدی را عزل ننمایم و رسمی بر هم نزنم و احداث امری نکنم و از دور بر بساط
حکومت نظر اندازم ملعون باین شرط راضی شد پس حضرت دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا تو میدانی
که مرا اکراه کردند و بضرورت این امر را اختیار کردم پس مرا مواخذه مکن چنانچه مواخذه نکردی دو بنده خود و پیغمبر
خود حضرت یوسف و حضرت دانیال را در هنگامی که قبول کردند ولایت از جانب پادشاه زمان خود خداوندا عهدی
نیست مگر عهد تو و ولایتی نمی باشد مگر از جانب تو پس توفیق ده مرا که دین تورا برپا دارم و سنت پیغمبر تورا زنده
دارم بدرستیکه تو نیکو مولای و نیکو یاوری پس محزون و گریان ولایت عهد را از مامون ملعون اختیار کرد و
مامون در روز دیگر مجلسی عظیم ترتیب داد و کرسی از برای آنحضرت در پهلوی کرسی خود گذاشت و جمیع اکابر و
اشراف و سادات و علما را جمع کرد و اول پسر خود عباس را امر کرد که با حضرت بیعت کرد و بعد از او سایر مردم بیعت
کردند و جوایز بیشمار بمردم داد و موجب یکساله لشکر را بایشان رسانید و مداحان و شعرا را امر کرد که قصاید در شان
آنحضرت گفتند و ایشانرا جوایز بیشمار داد و در اکثر منابر و سایر وجوه دنانیر و دراهم را بنام نامی و لقب گرامی آنحضرت
مزین گردانید و مردم را امر کرد که سیاه پوشی که بدعت بنی عباس بود ترک کنند و جامهای سبز بپوشند و یک دختر
خود را که ام حبیب نام داشت با آنحضرت عقد کرد و دیگری که ام الفضل را بحضرت امام محمد تقی نامزد کرد و دختر حسن بن سهل را

برای جوز ترویج نمود و چون دید که هر روز انوار علم و کمال و آثار فضل و جلال آن برگزیدهٔ ملک متعال بر مردم ظاهر میشود
و محبت حضرت در دلهای ایشان جا میکند و نایرهٔ حسد در کانون سینهٔ پرکینهٔ اش مشتعل گردید و در مقام تدبیر دفع آنحضرت
درآمد و ایضاً در کتاب جلاء العیون مذکور است که ابن بابویه بسند معتبر از هرثمة بن اعین روایت کرده است که روزی
بقصد ملازمت حضرت امام رضا بدر خانهٔ مامون لعین رفتم چون بدر سرای آن رسیدم صبیح دیلمی که از جملهٔ مقربان
مامون ملعون بود و موالیان آنحضرت بود دیدم چون نظرش بر من افتاد گفت ای هرثمه تو میدانی که من امین مامونم
و محل اعتماد او ام گفتم بلی گفت دیشب آن ملعون مرا با سی نفر از غلامان خواص خود که محرم اسرار او بودند بعد از آنکه ثلثی
از شب گذشته بود طلب نمود چون بروی داخل شدیم دیدیم که از کثرت شمع و مشعل مجلس خود را مانند روز
روشن ساخته و تیغهای برهنهٔ زهرآلود در پیش گذاشته پس هر یک از ما را بنزد خود طلبید و عهد و پیمان گرفت که آنچه فرمایم
عمل کنیم و راز او را پنهان داریم و هر یک را تیغی زهرآلود بکف داد و گفت بروید بسوی حجرهٔ حضرت امام رضا و هر یک
او را بیابید با او سخن مگوئید خواه نشسته و خواه در بیداری و خواه در خواب باشد شمشیرها را بر بدن او فرود آورید
و گوشت و پوست و استخوان او را ریزه ریزه کنید و اجزای او را با یکدیگر بیامیزید و شمشیرها را به بساط او بمالید و از
آلایش خون پاک کنید و بنزد من آئید و اگر آنچه گفتم عمل نمائید و اسرار را فاش نکنید هر یک را دوازده بدره زر دهم
با ضیاع و عقار نیکو و تا زنده باشم از مقربان من باشید صبیح گفت شمشیرها را از آن ملاعین گرفته متوجه حجرهٔ مقدسهٔ
آنحضرت شدیم چون بحجره درآمدیم دیدیم که آنجناب بر پهلوی مبارک خود خوابیده و دستهای مبارک حرکت میداد
و سخنی تکلم مینمود که ما نمیفهمیدیم من یک طرف حجره ایستادم و سر شمشیر خود را بر زمین نهادم و ترسان و هراسان نظر میکردم
و غلامان بیجا بجانب آن امام اصفیا شتافتند و شمشیرهای خود را یکنوبت بر جسد مطهر آنسرور فرود آوردند و آنحضرت
زرهی و جامه پوشیده بود که مانع تاثیر شمشیر بشد پس آن امام مظلوم غریب را بر بساط خود پیچیدند و بسوی مامون ملعون
برگشتند پرسید چه کردید گفتند آنچه فرموده بودی بعمل آوردیم چون صبح طالع شد مامون لعین سر خود را برهنه کرد و تکمه های جامهٔ

خود را کشود

خود را کشود و بر هیئت ارباب مصیبت گریان و نالان از خانه بیرون آمد و در مجلس خود نشسته و بشرایط تعزیت آنحضرت
قیام نمود بعد از ساعتی برخواست و پای برهنه متوجه حجرهٔ آنجناب شد که بتجهیز آنحضرت اشتغال نماید صبیح گفت چون بنزدیک حجره
رسید آواز همهمه استماع نمود و بترسید و گفت ای صبیح بحجره داخل شو و مرا از حقیقت امر خبر ده صبیح گفت چون بحجره رفتم
آنحضرت را دیدم در محراب نشسته و بعبادت رب الارباب نشسته مشغول نماز است چون مامون ملعون را از این حال خبر دادم مضطرب
گردید و اعضای تن خویش بلرزید و گفت لعنت خدا بر شما که مرا فریب دادید پس گفت ای صبیح چون تو آنسرور را میشناسی نزدیک
محراب رو و حقیقت حال را نیکوتر معلوم کن و مرا اعلام نما چون نزدیک عتبهٔ علیه رسیدم آن امام معصوم آواز داد که
ای صبیح گفتم لبیک ای مولای من و بر زمین افتادم و رو بر خاک مالیدم و گریستم فرمود که برخیز خدا ترا رحمت کند و این آیه را فرمود
يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ یعنی میخواهند کافران که خاموش
گردانند و فرو نشانند نور خدا را بدهنهای خود و خدا تمام کننده است نور خود را هر چند خواهند کافران صبیح گفت چون
نزد مامون ملعون آمدم از بسیاری غضب صورتش مانند شب تیره گردیده بود گفتم والله که در حجره نشسته مشغول عبادت
و اثر زخمی بر بدن مبارکش ظاهر نیست فرمود که امرا و اعیان را که بجهت تعزیت حضرت امام رضا حاضر شده اند بگوئید آنحضرت را
غشی عارض شده بود بحمدالله که زایل گشت و بصحت مبدل گردید هرثمه گفت که چون این قصه را از صبیح استماع نمودم شکر
حق تعالی ادا کردم و بخدمت حضرت امام رضا رفتم آنحضرت فرمود که واقعه را کتمان کنید و کمان این گروه هیچ ضرری بما نرسید تا اجل موعودی
رسد و ایضاً در کتاب مزبور بسند معتبر از حسن ابن جهم روایت شده است که چون مامون لعین علمای امصار و فقهای اقطار را
جمع کرد که با آن امام اخیار مباحثه کنند و آنحضرت بر همه غالب آمد و همه اقرار بفضیلت آنحضرت کردند و از مجلس مامون
ملعون برخواستند و آن امام بحجرهٔ خود معاودت فرمود من در خدمت آنحضرت رفتم و گفتم خدا را حمد میکنم که مامون مطیع شما
گردیده و در اکرام شما مبالغه مینماید و در رعایت سعی مبذول میدارد حضرت فرمود که ای پسر جهم ترا فریب ندهد آنچه از او میبینیم
که مرا اکرام مینماید و سخن مرا میشنود قبول اصغا میکند زیرا که در این زودی مرا بزهر شهید خواهد کرد از روی ظلم و ستم و این خبر

که از پدران بزرگوار بما رسیده است و تا من زنده ام آنچه یاد گرفتی مکن و افشا ابن بابویه از احمد بن علی روایت
شده است که گفت ابو الصلت هروی پرسیدم که چگونه مأمون ملعون راضی شد بقتل حضرت امام رضا با آن اکرام و محبتی که
نسبت باو اظهار میکرد و او را ولیعهد خود گردانیده بود ابو الصلت گفت مأمون ملعون رای آنحضرت را اکرامی میداشت
که فضیلت و بزرگواری او را امید است و ولایت عهد را باو تفویض نمود برای آنکه مردم آنحضرت را چنان بشناسند که راغبست
بسوی دنیا و محبت او از دلهای مردم کم شود و چون دید که باعث زیادتی محبت و اخلاص مردم شد علمای جمیع فرق از یهود
و نصاری و مجوس و صابیان و براهمه و ملحدان و دهریان و فضلای جمیع فرق مسلمانان را جمع کرد که با او مباحثه و مناظره
نمایند که شاید بر او غالب آیند و در اعتقاد مردم نسبت بآنحضرت فتوری بهم رسد و این تدبیر نیز بر خلاف مقصود آن
نتیجه داد و همگی آنها مغلوب آنحضرت گردیدند و اقرار بفضیلت و جلالت او نمودند و حضرت مکرر نیز اظهار میفرمود
که خلافت حق ماست و ما از دیگران بامامت سزاوارتریم و بدگویان این سخنان را بآن ملعون میرسانیدند و باعث خشم
و حسد بر او غالب شد و انفیا حضرت مدارا با او میکرد و مداهنه در حق او نمینمود و در اکثر احوال سخنان درشت بر روی [illegible]
میگفت و موجب مزید حقد و کینه او میگردید تا سببها بقتل آن بزرگوار راضی شد و بزهر عنب آنحضرت را شهید کرد و بدانکه خبر دادن
آنحضرت کیفیت شهادت خود را باصحاب خواص خود بچندین سند مختلف در کتاب جلاء العیون روایت شده است
که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و بیکی از آنها اکتفا مینماید و در کتاب مذکور ذکر شده است که ابن بابویه بسند معتبر از هرثمة ابن
اعین روایت شده است که گفت شبی نزد مأمون لعین بودم تا آنکه چهار ساعت از شب گذشت و چون مرخص شدم و بخانه
برگشتم بعد از نصف شب صدای در خانه شنیدم یکی از غلامان جواب گفت که کیستی گفت هرثمه را بگو که سید و مولای تو میطلبد
ترا پس بسرعت برخاستم و جامهای خود را پوشیدم و بتعجیل روان شدم چون داخل خانه آنحضرت شدم دیدم که مولای
من در صحن خانه نشسته است گفت ای هرثمه گفتم لبیک ای مولای من گفت بنشین چون نشستم فرمود که ای هرثمه هرچه میگویم بشنو
و ضبط کن و بدان که هنگام آن شده است که بنزد حق تعالی رحلت کنم و بجد بزرگوار و پدران خود ملحق گردم و نامه عمر باخر

رسیده است

رسیده است و این ملعون عزم کرده است که مرا از زهر بخوراند در انگور و انار و اما انگور پس سوزن را در رشته خواهد کشید و
بسوزن در میان دانهای آن خواهد دوانید و اما انار پس کف بعضی از غلامان خود را بزهر آلوده خواهد کرد و بدست او انار
برای من دانه خواهد کرد و فردا مرا خواهد طلبید و انگور و انار را بجبر بمن خواهد خورانید بعد از آن قضای حق تعالی بر من جاری خواهد شد
و چون من از دار فنا رحلت کنم آن ملعون خواهد خواست که مرا بدست خود غسل بدهد چون این اراده کند پیغام مرا در خلوت
باو برسان و بگو که گفت که متعرض غسل و کفن و دفن من نشوی که حق تعالی ترا مهلت نخواهد داد و عذابی که در آخرت برای تو مهیا
کرده است بزودی در دنیا بر تو خواهد فرستاد و چون اینرا بگوئی دست از غسل دادن خواهد داشت و ترا خواهد گذاشت
در بام خانه مشرف خواهد شد که مشاهده نماید که تو چگونه غسل میدهی ای هرثمه زنهار که متعرض غسل من مشو تا ببینی که
در کنار خانه خیمه سفیدی بر پا کنند چون خیمه را مشاهده کنی مرا بردار و باندرون خیمه برده و خود بیرون خیمه بایست و دامان
خیمه را برمدار و نظر مکن که هلاک میشوی و مأمون در آنوقت آن لعین از بالای بام خانه بتو خواهد گفت که ای هرثمه شما شیعیان
میگوئید که امام را غسل نمیدهد مگر امامی مثل او پس در آنوقت حضرت امام رضا را که غسل میدهد و حال آنکه پسرش در مدینه است
و ما در طوس هستیم چون اینرا بگوید جواب بگو که ما شیعیان میگوئیم که امام را واجب است که امام غسل بدهد اگر ظالمی منع کند
پس اگر کسی تعدی کند و در میان امام و فرزندش جدائی افکند امامت امام باطل نمیشود و اگر حضرت امام رضا را در مدینه
میگذاشتی پسرش که امام زمان است او را علانیه غسل میداد و در آنوقت نیز پسرش میدهد اما بنحوی که دیگران نمیدانند
پس بعد از ساعتی خواهی دید که آن خیمه گشوده میشود و مرا غسل داده و کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس نعش مرا
بردار و بسوی مدفن من ببر و چون مرا بقبه هرون علیه اللعنه برند مأمون ملعون خواهد خواست که قبر پدر خود
هارون را قبله قبر من گرداند هرگز نخواهد شد و هرچند کلنگ بر زمین زنند بقدر ناخنی جدا نتوانند کرد و چون اینجا را
مشاهده کنی بنزد او برو و از جانب من باو بگو که این اراده که کرده صورت نمی یابد و قبر امام مقدم میباشد اگر
در پیش روی هرون یک کلنگ بر زمین زنند قبر کنده و ضریح ساخته ظاهر خواهد شد و چون آن قبر ظاهر شود از ضریح آب سفیدی

بیرون آید و آن قبر از آن آب پر خواهد شد و ماهی بزرگی در میان آب پدید خواهد آمد بطول قبر بعد از ساعتی ماهی
ناپیدا خواهد شد و آب فرو خواهد رفت پس در آنوقت مرا در قبر گذار و مگذار که خاک بر قبر بریزند زیرا که خود پر خواهد شد
پس حضرت فرمود که آنچه گفتم حفظ کن و بعمل آور در هیچیک از آنها مخالفت مکن گفتم ای سید من پناه میبرم بخدا از آنکه در
امری از امور تو مخالفت نمایم هرثمه گفت که از خدمت آنحضرت مهموم و محزون و گریان و نالان بیرون آمدم و غیر از خدا کسی
بر ضمیر مطلع نبود چون روز شد مامون لعین مرا طلبید و تا چاشت نزد او ایستادم پس گفت برو ای هرثمه و سلام مرا با آنحضرت
برسان و بگو اگر بر شما آسان نیست به نزد ما بیایید و اگر رخصت میفرمایید من بخدمت شما بیایم و اگر آمدن را قبول کند مبالغه کن
که زودتر بیاید چون بخدمت آنحضرت رفتم پیش از آنکه سخن بگویم حضرت فرمود که وصیتهای مرا ضبط کرده گفتم بلی
پس کفش خود را طلبید و فرمود که میدانم که تو را از برای چه کار فرستاده است و کفش پوشید و ردای مبارک بر دوش مبارک
افکند و متوجه شد چون داخل مجلس آن لعین گردید او برخاست و باستقبال حضرت آمد و دست در گردن مبارکش در
آورد و در میان دو چشم نور انورش را بوسید و آنحضرت را بر تخت نشانید و سخن بسیار با آن امام همام گفت پس یکی از غلامان
خود را گفت که انگور و انار را بیاور هرثمه گفت که چون انگور و انار شنیدم سخنان آن سید ابرار بخاطر آوردم
صبر نتوانستم کرد و لرزه بر اندام من افتاد و نخواستم که حالت من بر مامون لعین ظاهر شود از مجلس بیرون آمدم
خود را در کناری افکندم چون نزدیک بزوال شمس شد دیدم که حضرت از مجلس مامون ملعون بیرون آمد و بخانه تشریف
برد بعد از ساعتی ایلچی مامون لعین بیرون آمد که اطبا بخانه آنحضرت بروند سبب آن پرسیدم گفتند مرضی آنحضرت را عارض شد
و مردم در امر آنحضرت گمانها میبردند و من صاحب یقین بودم چون ثلثی از شب گذشت صدای شیون از خانه آنحضرت
مظلوم ممتحن بلند شد و مردم بدر خانه آنحضرت شتافتند و من نیز بسرعت رفتم دیدم که مامون ملعون ایستاده است
و سر خود را برهنه کرده است و بندهای خود را گشوده است و بآواز بلند گریه و نوحه میکند من چون آنحالت را مشاهده کردم
بیتاب شدم و گریان دیدم چون صبح شد آن ملعون بتعزیه آنحضرت نشست و بعد از ساعتی داخل خانه آن امام مظلوم شد

و گفت که اسباب

و گفت که اسباب غسل را حاضر کنید که میخواهم او را غسل دهم من چون این سخن را شنیدم بعرض نمودم آنحضرت بمن گفته است
و پیغام آنحضرت را رسانیدم چون مامون ملعون آن تهدید را شنید ترسید و دست از غسل برداشت و تغسیل بمن گذاشت
چون بیرون رفت بعد از ساعتی خیمه که حضرت گفته بود برپا شد و من با جماعت دیگر در بیرون خیمه بودیم و آواز تسبیح
و تکبیر و تهلیل حق تعالی و صدای ریختن آب و حرکت ظرفها بگوش ما رسید و بوی خوشی از پس پرده استشمام میکردیم که هرگز
بوی بمشام ما نرسیده بود ناگاه دیدیم مامون ملعون از بام خانه مشرف شد و مرا بانگ زد و گفت آنچه حضرت
بمن خبر داده بود و من چنان گفتم جواب که حضرت فرموده بود پس دیدم که خیمه برچیده است و مولای مرا در کفن
پیچیده طاهر و مطهر و خوشبو بر روی نعش گذاشته اند پس نعش آنسرور را بیرون آوردند و آوردم و مامون ملعون
و جمع حاضران بر آن حضرت نماز کردند و چون بقبه هرون لعین رفتیم دیدم که کلنگ داران میخواهند که در پس پشت هرون
لعین قبری از برای آنحضرت حفر نمایند و چندانکه کلنگ بر زمین میزنند ذره از خاک جدا نمیشود مامون لعین گفت
ببینی چون امتناع مینماید زمین از حفر قبر او گفتم مرا امر کرده است آنحضرت که یک کلنگ در پیش روی هرون بزنم
در زمین و خبر داد مرا که قبر ساخته ظاهر خواهد شد مامون لعین گفت سبحان الله این سخن چه بسیار عجیب است از امام [illegible] امری
غریب نیست ای هرثمه آنچه گفته است بعمل آور هرثمه گفت من کلنگ را گرفتم و در جانب قبله هرون ملعون بر زمین زدم یک کلنگ
زدن قبر کنده و در میانش ضریح ساخته پیدا شد مامون ملعون گفت ای هرثمه او را در قبر گذار گفتم مرا امر کرده است که او را در قبر
نگذارم تا آنکه چند ظاهر شود و مرا خبر داد که از قبر آب سفیدی خواهد جوشید و قبر مملو از آن آب خواهد شد و ماهی در میان
آب ظاهر شد که طولش مساوی قبر باشد و فرمود که چون ماهی غایب شود و آن آب از قبر برطرف شود جسد شریف او را
در کنار قبر بگذارم و آنکسی که خدا خواسته که او را در لحد گذارد خواهد گذاشت مامون ملعون گفت ای هرثمه آنچه فرموده است
بعمل آور و چون آب و ماهی ظاهر شد من نعش مطهر آنحضرت را در کنار قبر گذاشتم ناگاه دیدم پرده سفیدی بر روی قبر پیدا شد
و من قبر را ندیدیم و آنحضرت را بقبر بردند بی آنکه من دست بگذارم پس مامون ملعون گفت حاضران را که خاک بر قبر بریزند گفتم آنحضرت

فرموده که خاک نریزند گفت وای بر تو پس که قبر را پر خواهد کرد گفتم او مرا خبر داد که خود قبر پر خواهد شد پس مردم خاکها را
از دستهای خود ریختند و لبوی آن قبر پاک نظر میکردند و از غرایبی که بظهور می آمد متعجب بودند ناگاه قبر پر شد و از زمین بلند شد
چون مامون ملعون بخانه برگشت مرا بخلوت طلبید و گفت ترا بخدا سوگند میدهم که آنچه از آنحضرت شنیدی بیان کن
برای من گفتم آنچه فرموده بود بشما عرض کردم گفت ترا قسم میدهم که غیر اینها را آنچه گفته است بگو چون خبر انگور و انار
نقل کردم رنگ آن لعین متغیر شد و رنگ برنگ میگردید و سرخ و زرد و سیاه میشد پس بر زمین افتاد و مدهوش گردید و از بیهوشی
میگفت وای بر مامون از خدا و وای بر مامون از رسول خدا و وای بر مامون از علی مرتضی و وای بر مامون از فاطمهٔ زهرا
وای بر مامون از حسن مجتبی وای بر مامون وای بر مامون از امام زین العابدین وای بر مامون از امام محمد باقر وای بر مامون
از امام جعفر صادق وای بر مامون از امام موسی کاظم وای بر مامون از امام بر حق علی ابن موسی الرضا بخدا سوگند که
که این است زیانکاری هویدا و مکرر این سخنان را میگفت و میگریست و فریاد میکرد و من از مشاهدهٔ احوال او
دور کنار خانه خزیدم چون بحال خود باز آمد مرا طلبید و مانند مستان مدهوش بود و پس گفت بخدا سوگند که تو و جمیع اهل زمین
و آسمان نزد من از آنحضرت عزیزتر نیستند اگر بشنوم که یک کلمه از این سخنان در جایی ذکر کرده تو را البته میکشم گفتم اگر از این سخنان
اگر در جایی اظهار کنم خون من بشما حلال باشد پس عهدها و پیمانها از من گرفت و سوگندهای عظیم مرا داد که اظهار این اسرار
نکنم چون پشت کردم دست بر دست زد و این آیه را خواند یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ
مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لَا یَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ اللَّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیطًا ترجمهٔ این سابقاً مذکور شد بدانکه چون
در کیفیت شهادت آنجناب اعجاز و فضیلت بسیار زیارت کنندگان آنحضرت مذکور بود و هذا العبض از آنها در این رساله ایراد
شد و موجب شدت عداوت و دشمنان اهل بیت که در نسبت بدشمنان ایشان و علت لعن کردن بر دشمنان ایشان بر عوام
الناس معلوم گردد **فصل ششم** در بیان بعضی از فضایل و مناقب و غرایب احوال امام عباد و نور بلاد حضرت ابی جعفر محمد بن علی
الجواد صلوات الله علیه و بیان مامون الرشید و معتصم برادر او علیهما اللعنه گذشته در کتاب جلاء العیون مذکور است که اسم

شریف آنجناب

شریف آنجناب محمد بود و کنیت مشهور ابو جعفر است و اشهر القاب تقی و جواد است و مشهور آنست که رنگ آنحضرت گندم گون
بود و بعضی سفید گفته اند و میان بالا بود و انفیا در کتاب ذکر شده است که در کتاب عیون المعجزات بسند معتبر از کلیم بن عمران
روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امام رضا عرض کردم که دعا کن که حق تعالی ترا فرزندی کرامت فرماید حضرت فرمود
که حق تعالی بمن یک پسر کرامت خواهد کرد و وارث امامت من خواهد بود و چون حضرت امام محمد تقی متولد شد حضرت فرمود که
حق تعالی بمن فرزندی عطا کرده است که شبیه است بموسی ابن عمران که دریاها را شکافت و نظیر عیسی ابن مریم است که حق تعالی مقدس
و مطهر گردانیده بود مادر او را و طاهر مطهر آفریده شده بود و پس حضرت فرمود که این فرزند من بجور و ستم کشته خواهد شد و بر او خواهند
گریست اهل آسمانها و حق تعالی غضب خواهد کرد بر دشمن او و کشندهٔ و ستم کنندهٔ او و بعد از قتل او لذت زندگانی بهره نخواهد
برد و بزودی بعذاب الهی واصل خواهد شد و در شب ولادت او حضرت تا صبح در گهواره با او سخن میگفت و اسرار الهی را
بگوش هوش الهام او میرسانید و انفیا روایت شده است که سن شریف آنحضرت در وقت وفات والد بزرگوارش
نه سال بود و بعضی هفت نیز گفته اند و در هنگام شهادت حضرت امام رضا در مدینه بود و بعضی از شیعیان از جهت صغر سن
در امامت آنحضرت تاملی داشتند تا آنکه علما و افاضل و اشراف و اماثل شیعه از اطراف عالم متوجه حج گردیدند و بعد از
فراغ مناسک بخدمت آنحضرت رسیدند و از وفور مشاهدهٔ معجزات و کرامات و علوم و کمالات آن قرة العین سعادت
نمودند زنگ شک و شبهه از آیینهٔ خاطرهای خود زدودند حتی آنکه کلینی و دیگران **روایت** کرده اند که در یک مجلس با چند روز
متوالی سی هزار مسئله و از غوامض مسائل از آن معدن علوم و فضایل سؤال کردند و از همه جواب شافی شنیدند و چون مامون
لعین را بعد از شهادت علی ابن موسی الرضا مردم بر زبانها داشتند و او را بدف طعن و ملامت میکردند و خواست
که بظاهر خود را از آن جرم و خطا بیرون آورد و چون از سفر خراسان ببغداد آمد نامه بحضرت امام محمد تقی نوشت و با اعزاز و اکرام
تمام آنحضرت را طلبید چون حضرت ببغداد تشریف آورد و پیش از آنکه آن ملعون را ملاقات کند روزی مامون ملعون
بقصد شکار سوار شد و در اثنای راه بجمعی از کودکان رسید که دیدید در میان راه ایستاده بودند و حضرت در میان ایشان ایستاده

بود و چون کودکان کوکبهٔ او را مشاهده کردند پراکنده شدند و حضرت از جای خود حرکت نفرمود و با نهایت تمکین
و وقار در مکان خود قرار داشت تا آنکه مأمون ملعون به نزدیک آنحضرت رسید و از مشاهدهٔ انوار امامت و جلالت
و ملاحظهٔ آثار رشادت و اهابت آنحضرت متعجب گردیده عنان کشید و در آنوقت سن شریف آنحضرت نه یا ده سال بود
پس پرسید که ای کودک چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدی و از جای خود حرکت نکردی حضرت فرمود
که ای خلیفه راه تنگ نبود که راه را بر تو گشاده گردانم و جرمی و خطائی نداشتم که از تو بگریزم و گمان ندارم که بجرم
تو کسی را در معرض عقوبت آوری از استماع آن سخنان تعجب مأمون ملعون زیاده گردید و از مشاهدهٔ حسن و جمال
او دل از دست داد پس پرسید که ای کودک چه نام داری گفت محمد نام دارم گفت پسر کیستی فرمود که پسر علی ابن موسی الرضا
چون نسب شریفش را شنید تعجبش زایل گردید و از استماع نام شریف آن امام مظلوم که شهید کردهٔ آن شقی محروم بود
منفعل گردید و صلوات و رحمت بر آنحضرت فرستاد و روانه شد چون بصحرا رفت و نظرش بر دراجی افتاد و بازی
از پی او رها کرد آن باز مدتی ناپیدا شد و چون از هوا پیدا شد ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز بقیهٔ حیاتی
در آن بود و مأمون ملعون از مشاهدهٔ آن حالت در شگفت شد و آن ماهی را در کف گرفته معاودت نمود چون
بهمان موضع رسید که در هنگام رفتن حضرت را ملاقات کرده بود باز دید که کودکان پراکنده شدند و حضرت
از جای خود حرکت نفرمود گفت ای محمد این چیست که من در دست دارم حضرت بالهام ملک علام فرمود که حق تعالی
دریای چند خلق کرده است که ابر از آن دریا بلند میشود و ماهیان ریزه با ابر بالا میروند و بازهای پادشاهان آنها را
در کف میگیرند و برگزیدگان سلالهٔ نبوت را بآنها امتحان مینمایند مأمون ملعون از مشاهدهٔ این معجزه تعجبش افزون شد
و گفت حقا که تو فرزند حضرت امام رضائی و از فرزندان امام بزرگوار این عجایب و اسرار بعید نیست پس آنحضرت را
طلبید و اعزاز و اکرام بسیار نمود و اراده کرد که ام الفضل دختر خود را بآنحضرت تزویج نماید و از استماع این قضیه بنی عباس
بنفاق آمدند و نزد مأمون ملعون جمعیت کردند و گفتند که خلعت خلافت را که اکنون بر قامت بنی عباس راست آمده

واین شرف

و این شرف و کرامت در ایشان قرار گرفته چرا میخواهی از میان ایشان بدر بری و در اولاد حضرت علی ابن ابیطالب ع
قرار دهی حال آن عداوت قدیم که در میان سلسلهٔ ما و ایشان همیشه بوده است و آنچه در حق حضرت امام رضا ع کردی
خاطرها ما همیشه از آن نگران بود تا آنکه مهم و کفایت شد مأمون ملعون گفت سبب آن عداوت پدران شما بودند
نه ایشان و اگر خلافت ایشان را غصب نمیکردند عداوتی در میان نبود و ایشان سزاوارترند بامامت و خلافت از ایشان
گفتند که این کودکیست خرد سال و هنوز آفتاب علم و کمال ننموده است اگر صبر کنی تا او کامل شود و بعد از آن با او مزاوجت
نمائی انسب خواهد بود مأمون ملعون گفت شما ایشان را نمی‌شناسید علم ایشان از جانب حق تعالی است و موقوف
بر کسب و تحصیل نیست و صغیر و کبیر ایشان از دیگران افضلند و اگر خواهید بر شما معلوم شود علمای خود را جمع کنید تا با او
مباحثه کنند ایشان یحیی ابن اکثم را که اعلم علمای ایشان بود و در آنوقت قاضی بغداد بود اختیار کردند و مأمون
ملعون مجلسی عظیم ترتیب داد و یحیی ابن اکثم و سایر علما و اشراف را جمع کرد و از علوم و کمالات آنحضرت ظاهر شد
که جمیع مخالف و مؤالف اقرار بفضل آنحضرت دادند و بنی عباس را مجال اعتراض نماند پس مأمون ملعون در آن مجلس
دختر خود ام الفضل را بعقد آنحضرت در آورد و نثارهای نمایان و بخششهای بیپایان ترتیب داده بر خواص و عام
و اشراف و اعیان قسمت کرد مدتی آنحضرت را از خود معزز و مکرم میداشت و ام الفضل ملعونه با آنحضرت موافقت
نمینمود بسبب آنکه حضرت میل بزنان و کنیزان دیگر میفرمود و مادر حضرت امام علی النقی را بر او ترجیح میداد و بآنجهت
مکرر نزد مأمون ملعون شکایت میکرد و مأمون گوش بشکایت او نمیداد و با آنچه نسبت بحضرت امام رضا ع کرده بود
دیگر متعرض اهل بیت رسول بسبب دولت خود نمیدانست و در کتاب عیون الحیوة از علی ابن حسان روایت شده است
که گفت من در سر من رأی بودم شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند که دعوی پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند رفتم و
التماس بسیار از زندانبان کردم و خود را بآنمرد رسانیدم و از قصهٔ او سوال نمودم گفت من در شام میبودم و در موضعی که محل سر مبارک
حضرت امام حسین است عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی بهدایت گفت برخیز برخاستم و با او روان شدم چون اندکی راه رفتیم

خود را در مسجد کوفه دیدم پرسید که این مسجد را میشناسی گفتم بلی مسجد کوفه است پس تو متوجه نماز شد و من نیز نماز کردم و
زیارت حضرت رسول کردیم پس آنگاه خود را در مکه دیدم و با او افعال حج را بجا آوردم چون از افعال حج فارغ شدیم خود را
در شام دیدم و آن شخص ناپیدا شد و چون سال دیگر موسم حج شد باز همان شخص پیدا شد و مرا با خود بهمان مواطن برد و چون
از افعال حج فارغ شدیم و مرا بشام برگردانید و خواست از من جدا شود گفتم بحق آن خدا که ترا چنین قدرت و کرامت عطا نموده است
بگو تو کیستی ساعتی سر بزیر افکند آنگاه نظر بمن کرد فرمود که محمد ابن علی ابن موسی الرضا ام پس این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید
و مرا در زنجیر و بانجا فرستاد گفتم تو نامه بنویس و احوال خود را بمحمد ابن عبد الملک بنویس شاید ترا رها کند دوات و قلمی برای او
حاضر کردم و او قصه خود را نوشت او در جواب نوشت که آنکسی که ترا یک شب از شام بآن اماکن برد بگو که ترا از زندان
نجات دهد راوی میگوید که چون جواب را خواندم گریستم و پاره او را تسلی دادم و بیرون آمدم و صبح دیگر رفتم که احوال
او را بگیرم دیدم که زندانیان و لشکری در تفحص او گردیدند پرسیدم گفتند دیشب او گم شده که دعوی پیغمبری میکرد ناپیدا شده
و در حالت بود و نمیدانیم که بزمین فرو رفته است یا باسمان بالا رفته است و در کتاب جلاء العیون از سید ابن طاوس
و صاحب کشف الغمه روایت شده است که حلیمه خاتون دختر حضرت امام رضا گفت بعد از فوت برادرم روزی بدیدن
زوجه او ام الفضل رفتم و بعد از آنکه بسیار برادر گریست و از صفات پسندیده او مذکور ساخت گفت ای عمه اگر خواهی نقل
عجیب از وی ترا خبر دار کنم که مثل آن نشنیده باشی گفتم بگو گفت روزی در خانه خود نشسته بودم که زنی خوش صورت خوش اندام
بدیدن من آمد و چون پرسیدم که تو کیستی گفت من از اولاد عمار یاسرم و زن ابو جعفر محمد ابن علی ام من در حضور او خود را
ضبط نمودم و چون رفت حسد و غیرت که زنان را میباشد چنان در من اثر کرد که ضبط خود نتوانستم کرد و آن لعنتی تمام روز را
بشب گذرانیدم و چون نصفی از شب رفت گریان و نالان بخدمت پدرم مامون رفتم و گفتم با من چنین و چنان
کرد و همه زنان بر سر من میخواهد و چون حرف بهم زد تمام و ترا و عباس را و تمامی پدران ترا دشنام میدهد و مامون ملعون
چنان مست شراب بود که خبر از خود نداشت از استماع این سخنان در خشم شد و بر خواست و شمشیری برداشت و خادمان همراهش

رفتند

رفتند چون ببالین ابو جعفر رسید و او را در خواب دید شمشیر کشید و بکمان حاضران او را پاره پاره کرد و برگشت
و من از کردار و گفتار خود نادم گردیدم و طپانچه بسیار بر سر و روی خود زدم و در گوشه بخواب رفتم چون صبح شد یاسر خادم
با او گفت امشب عجب چیزی از تو سر زد پرسید که چه چیز یاسر نقل کرد که دختر آمد چنان و چنین گفت و تو بسر آنحضرت رفتی
و شمشیر بسیار بر او زدی و اعضای او را جدا کردی مامون ملعون از استماع این سخنان چندان بر سر و روی خود زد که بیهوش
شد و یاسر را فرستاد که خبری بیاور و یاسر گوید که چون بخانه آنحضرت آمدم دیدم که نشسته بر کنار آب و مسواک میکند من سلام
کردم و جواب سلام شنیدم خواستم که با او حرف زنم بنماز مشغول شد من دوان دوان بخدمت مامون ملعون آمدم و گفتم
بشارت باد ترا که ابو جعفر را با کمال صحت در نماز مشغول است سجده شکر کرد و هزار دینار بمن انعام نمود و گفت بیست هزار دینار
بجهة ابو جعفر ببر و سلام من باو برسان چون آمدم و خواستم که بدن مبارکش را ببینم اثر زخمها را دارد یا نه گفتم یا ابن رسول الله
باین پیراهن که در بر داری مرا خلعت نمیکنی که بجهة کفن خود نگهدارم پیراهن را بر آورده بمن داد و گفت چنین شرط شده بود
میان ما و او گفتم فدای تو شوم از آن شب مطلقا خبر ندارد و شرمنده و پشیمان است و آنگاه بدن مبارکش کردم مطلقا اثری
ندیدم نزد مامون ملعون آمدم و ماجرا را نقل کردم مامون ملعون آن شمشیر را که شب در دست داشته بود بجهة او فرستاد
ام الفضل گفت مرا پیغام کرد که اگر بار دیگر چنین شکوه ناکرد از آنحضرت از تو بشنوم خود بکشتن تو راضی خواهم شد و خود بخدمت
آنحضرت آمد و او را در بر گرفت و آنحضرت او را نصیحت کرد که ترک شرب خمر کند و بدست مبارک آنحضرت تایب شد و حضرت او را
دعای تعلیم نمود و فرمود که چون این دعا با من بود ضرری از زخمها بمن نرسید و تا مامون زنده بود ببرکت آن دعا از جمیع بلاها
محفوظ بود و بسیار بلاد برای او مفتوح گردید و آن دعا در مهج الدعوات مسطور است و القصه در کتاب ارشاد شیخ مفید و کلینی
روایت شده است که چون آنحضرت از معاشرت مامون ملعون متنفر گردید از مامون رخصت طلبید و متوجه حج بیت الله
الحرام شد و از آنجا بمدینه جد خود حضرت رسالت معاودت نموده در آنجا سکنی اختیار نمود و در سال دویست و [illegible]
مامون ملعون بعذاب الهی واصل شد و معتصم برادر او غصب خلافت نمود و از فور استماع فضایل و کمالات آنحضرت

معدن خیرات و سعادات نایرهٔ حسد در کانون سینهٔ نفاق آلودش مشتعل شد و در صدد دفع آنحضرت در آمد
و او را از مدینه بغداد طلبید و آنحضرت چون اراده بغداد نمود حضرت امام علی نقی ع وصی و خلیفه و جانشین خود
گردانید و در حضور اکابر شیعه و ثقات اصحاب خود نص صریح بر امامت آنحضرت نمود و کتب علوم الهی و اسلحه و آثار
حضرت رسالت پناهی و سایر پیغمبران را بفرزند پسندیده خود تسلیم نمود و دل مبارک بر شهادت نهاده آن فرزند گرامی را
وداع کرده و با دل خونین مفارقت تربت جد بزرگوار خود اختیار نموده روانه بغداد گردید و در روز بیست هشتم
محرم سال دویست و بیستم هجرت داخل بغداد شد آن ملعون در همین سال حضرت را بزهر شهید کرد و از ابن بابویه
و دیگران روایت شده است که واثق بالله که بعد از آن ملعون خلیفه شد حضرت را شهید کرد و کیفیت شهادت در کتاب
جلاء العیون ذکر شده است و ایضا در کتاب مزبور مذکور است که عیاشی در تفسیر خود از زرقان روایت کرده است
که گفت روزی ابن ابی داود از مجلس معتصم علیه اللعنه غمگین بخانه آمد از سبب اندوه او سوال کردم گفت امروز
از فرزند رضا در مجلس خلیفه امری صادر شد که موجب رسوائی ما گردید زیرا که دزدی را بنزد خلیفه آوردند و اقرار کرد
که دست او را قطع کنند و از من پرسید که از کجا باید قطع کرد من گفتم از بند کف باید قطع کرد و جمعی از اهل مجلس با من
موافقت کردند و بعضی از حاضران گفتند از مرفق باید برید و از هر یک دلیلی پرسید و بیان کردیم پس متوجه محمد تقی
شد که فرزند حضرت امام رضاست تو چه میگوئی در این باب او گفت حاضران گفتند و تو شنیدی خلیفه گفت مرا با گفته
ایشان کاری نیست آنچه میدانی بگو حضرت فرمود که مرا معاف دار از جواب این مسئله خلیفه او را سوگند داد که البته باید گفت
حضرت فرمود که باید چهار انگشت را قطع کنند و کف او را بگذارند که با آن عبادت کند پروردگار خود را و دلیلی چند گفت
که ما جواب نتوانستیم گفت و بر من حالتی گذشت که گویا قیامت برپا شد و آرزو کردم که کاش بیست سال پیش از این
مرده بودم و چنین روزی را نمیدیدم زرقان گفت که بعد از سه روز ابن ابی داود لعین بنزد خلیفه رفت و با او
در پنهان گفت که خیر خواهی خلیفه بر من لازم است امری که چند قبل از این واقع شد مناسب دولت خلیفه نبود زیرا

که خلیفه

که خلیفه در مسئله که بر او مشکل شده بود علمای عصر را طلبید و در حضور وزرا و کتاب و امرا و لشکری و سایر اکابر و اشراف
از شخصی سوال کرد و ایشان بنحوی جواب گفتند و در چنین مجلسی از مردی که نصف اهل عالم او را امام و خلیفه میدانند و خلیفه را
غاصب حق او میشمارند و او را اهل خلافت میدانند سوال نمود بر خلاف جمیع علما فتوی داد و خلیفه ترک گفته همه علما
کرده و بگفته او عمل کرد و این خبر در میان مردم منتشر شد و حجتی برای موالیان و شیعیان او گردید آن لعین چون این سخن را شنید
رنگ رویش متغیر شد و نایره کفر و حسد و نفاقش مشتعل گردید و گفت خدا ترا جزای خیر دهد که مرا آگاه گردانیدی
بر امری که غافل از آن بودم مراد که از تتمه این روایت چنین ظاهر میشود که ابن ابی داود علیه اللعنه سبب شهادت آنحضرت
گردید و از روایات دیگر ام الفضل زوجهٔ آنحضرت که بتشنیع نمودن معتصم ملعون او را سبب شهادت آنحضرت گردید
خدا لعنت کند قاتلین و غاصبین حق اهلبیت رسالت ائمه علیهم السلام من الاولین والاخرین الی یوم الدین فصل هفتم
در بیان بعضی از غرایب احوال و فضایل و کمال حدیقهٔ مصطفوی و گل بوستان مرتضوی حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه
و بیان بعضی از آنچه میان آنحضرت و دشمنان دین گذشته در کتاب جلاء العیون ذکر شده است که اسم شریف آنحضرت
علی بود و کنیتش ابو الحسن و مشهورترین القاب آنحضرت نقی و هادی بود و آنحضرت را نجیب و مرتضی و عالم و فقیه و امین
و مؤتمن و طیب و متوکل و عسکری نیز میگفتند و چون سر من رای را برای لشکر بنا کرده بودند او را عسکر میگفتند حضرت امام علی النقی
و امام حسن عسکری را بسبب سکنای آن بلده عسکری مینامیدند و ایضا در کتاب مزبور روایت شده است که سن شریف آنحضرت
بچهل سال رسیده بود و در روایت دیگر چهل یکسال و چند ماه و در هنگام والد بزرگوار خود که بمنصب جلیل القدر امامت کبری و
خلافت عظمی سرافراز گردید و از عمر شریفش شش سال و پنجاه روز تقریبا گذشته بود و در مدت امامت آنحضرت سی و سه سال
و کسری بود قریب بسیزده سال در مدینه طیبه اقامت فرمود و بعد از آن متوکل لعین آنحضرت را به سر من رای تکلیف فرمود و
در خانه که اکنون مدفن شریف آنحضرت است و ایضا از ابن بابویه و جماعت دیگر روایت شده است که معتمد عباسی ملعون
آنحضرت را بزهر شهید کرد و در ایام اقامت سر من رای از متوکل لعین و غیر او از خلفای جور و اتباع ایشان اذیتها و ستمهای

بسیار بر آن امام اخیار وارد شد و سبب طلبیدن او بسوی سر من رای شیخ مفید و دیگران آن بود که محمد ابن
عبدالله والی مدینه اذیت و آزار و اهانت بسیار بآن امام بزرگوار میرسانید تا آنکه نامها بمتوکل لعین نوشت در باب
آنحضرت که سبب مزید خشم و غضب لعین او گردد و بروایت دیگر بریحه بآن لعین نوشت که اگر ترا بمدینه و مکه حاجتی هست علی ابن
محمد را ازین بلاد بیرون بر که اکثر این ناحیه را مطیع و منقاد خود گردانیده است بروایت اول چون حضرت مطلع شد که والی
مدینه بمتوکل لعین امری چند نوشته است که موجب اذیت و اضرار آن لعین نسبت بآنحضرت خواهد گردید نامه بمتوکل نوشت
و در آن نامه درج فرمود که والی مدینه اذیت و آزار بسیار بمن میرساند و آنچه در حق من نوشته محض کذب و افترا است
متوکل لعین برای مصلحت نامه مشفقانه بآنحضرت نوشت و در آن نامه امام زمانه را تعظیم و اکرام نمود و نوشت
که چون مطلع شدیم که محمد ابن عبدالله نسبت بشما سلوک ناموافق کرده منصب او را تغیر دادیم و محمد ابن الفضل را
بجای او نصب کردیم و او را تأکید تمام در اعزاز و اکرام شما نموده ایم و ابراهیم ابن عباس را گفت که نامه بآنحضرت
نوشت که خلیفه مشتاق جمال و انوار برکات شما گردیده است و خواهان شماست که اگر بر شما دشوار نباشد متوجه
اینصوب گردید با هرکه خواهید از اهلبیت و خویشان و حشم و خدمتکاران خود با نهایت سکون و اطمینان خواطر برفاقت
هرکه اراده داشته باشید و هر وقت که خواهید بار کنید و هرگاه که اراده نمائید نزول فرمائید و یحیی ابن هرثمه را بخدمت شما
فرستاد که اگر خواهید در آن همراه در خدمت شما باشد و در هر باب اطاعت امر شما نماید و در این باب مبالغه بسیار او را فرمود
و بدانید که هیچیک از اهلبیت و خویشان و فرزندان و مخصوصان خلیفه نزد او از شما گرامیتر نیست و نهایت لطف و شفقت
و مهربانی نسبت بشما دارد و چون این نامه بآنحضرت رسید تهیه راه نمود و با یحیی ابن هرثمه متوجه سر من رای گردید
چون حضرت داخل شد و آن لعین را خاطر جمع شد سلوک خود را تغیر داد و آنحضرت را چند روز بار نداد و حکم کرد که آنحضرت را در کاروانسرا
که غربا و گدایان در آنجا میبودند فرود آوردند و بعد از چند روز خانه برای آنحضرت تعیین کرد و حضرت بآنجا نقل نمود
و ایضا از کلینی و دیگران از صالح ابن سعید روایت شده است که گفت در روزی که حضرت داخل سر من رای شد بخدمت

او رفتم

او رفتم و گفتم این ستمکاران در همه امور سعی کردند در اطفاء نور تو و پنهان کردند ذکر ترا تا آنکه ترا در چنین جائی فرود آوردند
که محل نزول گدایان و غریبان بینام و نشان است حضرت فرمود که ای پسر سعید هنوز تو در معرفت قدر و منزلت ما در این پایه
و گمان میکنی که اینها با رفعت شان ما منافات دارد و نمیداند که کسی اخفا نمیکند و بانها پست نمیشود پس بدست
مبارک خود اشاره کرد بجانبی چون بآنجانب نظر کردم بستانها دیدم بالوان ریاحین آراسته و باغها دیدم بانواع میوهها
پیراسته و نهرها دیدم که در صحن آن باغها جاری بود و قصرها و حوران و غلمان در آنها مشاهده کردم که هرگز نظیر آنها را خیال
نکرده بودم از مشاهده این احوال دیده ام حیران و عقلم پریشان شد پس حضرت فرمود که ما هرجا باشیم اینها برای ما مهیا است
و در کاروانسرای گدایان نیستیم و متوکل لعین در مدت حیات خود حیلهای بسیار برای دفع آنحضرت برانگیخت و معجزات
بسیار از آنحضرت مشاهده نمود تا بنفرین آنحضرت هلاک شد و آسیبی بآنجناب نتوانست رسانید و ایضا از ابن بابویه
و دیگران روایت شده است که صقر ابن ابی دلف گفت که چون حضرت امام علی نقی را بسر من رای آوردند بخدمت آنحضرت
رفتم که خبری از احوال آنحضرت بگیرم و آنحضرت را نزد زراقی حاجب متوکل ملعون محبوس کرده بودند چون بنزد او رفتم
گفت چکار داری گفتم بدیدن شما آمده ام ساعتی نشستیم چون مجلس خلوت شد گفت گویا آمده که خبری از صاحب
امام خود بگیری من ترسیدم و گفتم صاحب من خلیفه است گفت ساکت شو که مولای تو برحق است و من نیز اعتقاد بو را
دارم و او را امام میدانم پس گفت آیا میخواهی نزد او بروی گفتم بلی گفت ساعتی صبر کن که صاحب البرید بیرون رود چون بیرون
رفت کسی با من همراه کرد و گفت ببر نزد علوی که محبوس است و او را نزد او بگذار و برگرد چون بخدمت آنحضرت رفتم
دیدم که بر روی حصیری نشسته است و در برابرش قبری کنده اند پس سلام کردم و در خدمت آنحضرت نشستم حضرت فرمود
که برای چه آمده گفتم آمده ام که از احوال شما خبری بگیرم چون نظر من بر قبر افتاد گریان شدم حضرت فرمود که آزرده مباش
که در اینوقت از ایشان آسیبی بمن نمیرسد گفتم الحمد لله پس مسئله چند از آن حضرت پرسیدم چون جواب مسئله را بیان
کرد فرمود که برخیز و وداع کن و بیرون رو که ایمن نیستم از آنکه ضرری بتو برسد و ایضا در کتاب جلاء العیون ذکر شده است

که کلینی و دیگران از ابراهیم ابن محمد طاهری روایت کرده‌اند که جراحتی در بدن نحس متوکل لعین بهم رسید که مشرف
بر هلاک گردید و کسی جرأت نمیکرد که نیشتر بآن رساند پس مادر متوکل ملعون نذر کرد که اگر او عافیت یابد مال جلیل
برای حضرت امام علی نقی بفرستد پس فتح ابن خاقان با متوکل ملعون گفت که اگر میفرستی نزد حضرت امام علی نقی
بفرستیم شاید دوائی برای این مرض بفرماید گفت بفرستید چون بخدمت حضرت رفتند و حال او را عرض کردند
فرمود که پشکل گوسفند را در گلاب بخیسانید و بران جراحت بندید چون خبر آوردند جمعی از اتباع خلیفه حاضر بودند
خندیدند و استهزا کردند و فتح ابن خاقان گفت میدانم که حرف آنحضرت بی اصل نیست و اگر فرموده است بعمل
آوریم ضرری نخواهد داشت چون دوا را بر آن موضع بستند در ساعت منفجر شد و آن لعین از درد و الم راحت یافت
و مادرش ده هزار دینار در کیسه کرد و سر کیسه را مهر کرد و برای آنحضرت فرستاد چون آن لعین از آن مرض شفا یافت
مردی که او را البطحائی نام میگفتند نزد متوکل ملعون بد بسیار از آنحضرت گفت و گفت اسلحه و اموال بسیار جمع کرده است
و داعیهٔ خروج دارد پس در شبی متوکل ملعون سعید حاجب را طلبید و گفت بخبر بخانهٔ حضرت امام علی نقی برو و هر چه
در آنخانه از اسلحه و اموال بیابی برای من بیاور سعید گفت در میان شب نردبانی برداشتم و بخانهٔ آنحضرت رفتم
نردبان را بر دیوار خانه گذاشتم و بر بام برآمدم و چون خواستم که بزیر روم راه گم کردم و حیران شدم حضرت از
اندرون خانه ندا کرد که ای سعید باش که تا شمع از برای تو بیاورند چون شمع آوردند و بزیر رفتم دیدم که حضرت
جبهٔ از پشم پوشیده و عمامهٔ از پشم بر سر بسته و سجادهٔ حصیری انداخته و در بالای سجاده رو بقبله
نشسته است پس فرمود که برو در اینخانها بگرد و آنچه بیابی بردار من رفتم و جمیع خانهها را تفتیش کردم و در آنها هیچ نیافتم
مگر یک بدرهٔ که بر سرش مهر مادر متوکل ملعون بود و یک کیسهٔ سر بمهر دیگر پس فرمود که مصلای مرا بردار چون برداشتم
در زیر مصلا شمشیری یافتم که غلاف چوبی داشت و بر روی غلاف چیزی گرفته بودند آن شمشیر را با دو بدره برداشتم
و به نزد متوکل لعین رفتم چون مهر مادر خود را بر بدره دید او را طلبید و از حقیقت احوال سؤال کرد مادرش گفت من در مرض تو نذر

کرده بودم

کرده بودم که اگر عافیت یابی من ده هزار دینار برای او بفرستم و این بدره همان است که من برای او فرستاده بودم
و مهر من بر سر او بر نداشته است چون کیسهٔ دیگر را گشودند چهار صد دینار در آن کیسه بود پس متوکل لعین یک بدرهٔ دیگر بآن
بدره ضم کرد و گفت ای سعید آن بدرهها را با آن شمشیر برای او ببر و عذرخواهی او بکن چون آنها را بخدمت آنحضرت بردم
گفتم ای سید من از تقصیر من بگذر که من بی ادبی کردم و بی رخصت بخانهٔ تو آمدم و چون از جانب خلیفه مامور بودم
معذورم حضرت فرمود وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ یعنی زود بدانند آنها
که ستم میکنند که بازگشت ایشان بسوی کجا است و ایضا در کتاب جلاء العیون بسند معتبر از فضل احمد کاتب روایت
شده است که گفت روزی من با معتز بمجلس متوکل ملعون رفتیم و او بر کرسی نشسته بود و فتح ابن خاقان در برابر او ایستاده
بود پس معتز سلام کرد و ایستاد و من در عقب او ایستادم و قاعده چنان بود که هرگاه معتز داخل میشد او را مرحبا میگفت
و تکلیف نشستن میکرد در این روز از نهایت غضب و تغیری که در حال او بود متوجه معتز نشد و با فتح ابن خاقان
سخن میگفت و هر ساعت صورتش متغیر میگردید و شعلهٔ غضبش افروخته میشد و با فتح ابن خاقان میگفت که آنکه تو در حق
او این سخنان میگوئی چنین چنان کرده است و فتح آتش خشم او را فرو مینشانید و میگفت که اینها بر او افترا است و او از آنها
برئ است و فایده نمیکرد و خشم او زیاده میشد و میگفت بخدا سوگند که این مرائی را میکشم که دعوت دروغ میکند و در دولت
من فتنه می افکند پس گفت بیاور چهار نفر از غلامان ترک را چون حاضر شدند بهر یک از ایشان شمشیری داد و ایشان را
امر کرد که چون حضرت امام علی نقی حاضر شود او را بقتل آورند و گفت بخدا سوگند که بعد از کشتن جسد او را خواهم سوخت
بعد از ساعتی دیدم که حجاب آن لعین آمدند و گفتند آمد ناگاه دیدم که حضرت داخل شد و لبهای مبارکش حرکت میکرد و دعا
میخواند و اثر خوف و اضطراب بهیچ وجه از آنحضرت ظاهر نبود و چون نظر آن لعین بر آنحضرت افتاد خود را از کرسی بزیر افکند
و باستقبال آنحضرت شتافت و آنحضرت را در بر گرفت و دست و میان دو دیدهٔ مبارکش را بوسید و شمشیر در دستش بود
و گفت ای فرزند رسول خدا و ای بهترین خلق خدا ای پسر عم و مولای من ای ابو الحسن برای چه تصدیع کشیدهٔ و آمدهٔ در این حین

وفتی حضرت فرمود که یک تو در این وقت آمد و مرا طلبید متوکل ملعون گفت دروغ گفته است انوالد الزنا برگرد
ای سید من هر جا که خواهی برو پس وزیر و فرزندان و خویشان خود را که شایعت آنحضرت بکنید و چون نظر غلامان
ترک بر آنحضرت افتاد در نزد آنحضرت بر زمین افتادند و تعظیم آنحضرت نمودند چون حضرت بیرون رفت متوکل ملعون
غلامان را طلبید و ترجمان را گفت که از ایشان سوال کن که بچه سبب آنحضرت را سجده و تعظیم کردند ایشان گفتند از مهابت
آنحضرت بی اختیار شدیم و چون پیدا شد در دور آنحضرت زیاده از صد شمشیر برهنه دیدیم و آن شمشیر داران را نمی توانستیم
دید مشاهده آن حالت مانع شد ما را از آنکه امر تو را بعمل آوریم و دل ما را پر از خوف و بیم شد پس متوکل ملعون از روی بغض
آورد و گفت این امام تو است و خندید و فتح شاد شد با آنکه این طلبیدن آنحضرت گذشت و مصداق اقوال او بظهور
آمد و ایضا روایت شده است که متوکل ملعون در پیش قصر خود برکه ساخته بود و شیران درنده را در آنجا جا داده بود
و هر که را اراده عقوبت داشت بآن برکه میانداخت روزی حضرت امام علی نقی را در آنجا انداخت حضرت مشغول نماز
شد و سباع و درندگان در دور آنحضرت میگردیدند و از روی تذلل بر دم بر زمین میمالیدند و رو بر پای مبارکش میمالیدند
چون این حالت را مشاهده کرد که آنحضرت را از دور بیرون آورند که موجب مزید اعتقاد مردم نگردد و ایضا از قطب راوندی
روایت شده است که ابن ارومه گفت که در زمان متوکل لعین بسر من رای رفتم شنیدم که متوکل لعین حضرت امام
علی نقی را در خانه سعید حاجب محبوس کرده است برای استعلام احوال آنحضرت بخانه سعید رفتم چون نظرش بر من
افتاد گفت آیا میخواهی خدای خود را ببینی گفتم منزه است خدا از آنکه دیده ها او را دریابد گفت آنکسی را میگویم که شما
امام میدانید گفتم میخواهم ببینم گفت مرا امر کرده اند بکشتن او و فردا او را بقتل میرسانم پس رخصت داد که بخدمت
آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که آن امام مظلوم در حجره نشسته است و در پیش روی مبارک او قبری میکنند
چون سلام کردم و جواب شنیدم و آن قبر را مشاهده کردم بی تاب شدم و گریستم حضرت فرمود که سبب گریه تو چیست
گفتم چون نگریم تو را باین حال میبینم و قبری از برای تو میمانند حضرت فرمود که گریه مکن این شیء از این نخواهد شد

این امروتا دو روز

این امر و تا دو روز دیگر چون متوکل ملعون و حاجب مرد و در تخته خواهد شد و چنان شد که حضرت فرموده
بود و ایضا از سید ابن طاوس و دیگران روایت شده است که چون متوکل لعین فتح ابن خاقان وزیر خود را امر نمود
که اعزاز و اکرام نماید و منزلت او را نزد دیگران ظاهر گرداند و در حقیقت غرض نقص و استخفاف قدر حضرت امام
علی نقی بود و این امر را بهانه کرده بود پس در روز بسیار گرمی با فتح سوار شد و حکم کرد که جمیع امرا و علما و سادات و اشراف
و اعیان در رکابش پیاده بروند و از آنجمله آنحضرت امام علی نقی ع بود و زراقه حاجب متوکل لعین را گفت
که من در آن روز آنحضرت را مشاهده کردم که پیاده میرفت و تعب بسیار میکشید و عرق از بدن مبارکش میریخت پس نزدیک
آنحضرت رفتم و گفتم یابن رسول الله چرا شما خود را تعب میفرمائید حضرت فرمود که غرض آن لعین از اینها استخفاف منست
ولیکن حرمت بدل من نزد خدا کمتر از ناقه صالح نیست بروایت دیگر فرمود که یکسر ناخن من نزد حق تعالی گرامیتر است
از ناقه حضرت صالح و فرزندان او زراقه گفت چون بخانه برگشتم این قصه را با معلم اولاد خود که کمال تشیع داشت گفتم
نقل کردم او سوگند داد مرا که البته از آنحضرت شنیدی این سخن را من سوگند یاد کردم که شنیدم گفت پس فکر کار بکن
که سه روز دیگر متوکل ملعون هلاک میشود تا از قصه او آسیبی بتو نرسد من گفتم از چه خبر داشتی گفت برای آنکه آنحضرت
دروغ نمیگوید و حق تعالی قوم حضرت صالح فرموده است که تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ و ایشان بعد از پی کردن
ناقه بسه روز هلاک شدند چون این سخن را از او شنیدم او را دشنام دادم و بیرون کردم و چون او بیرون رفت زمین
با خود اندیشه کردم که بسیار راست که این سخن راست باشد اگر احتیاطی در امر خود بکنم بمن ضرری نخواهد رسید پس احوال
خود را پراکنده کردم و انتظار انقضای سه روز میکشیدم چون روز سیم شد شبی فرزند متوکل لعین با جمعی از اتراک
و غلامان مخصوص آن لعین بمجلس او در آمدند و او را با فتح ابن خاقان پاره پاره کردند بعد از مشاهده این حال اعتقاد
بامامت آنحضرت را کردم و بخدمت او رفتم و آنچه میان من و معلم گذشته بود عرض کردم حضرت فرمود که معلم
راست گفته من در آن روز بر او نفرین کردم و حق تعالی دعای مرا مستجاب گردانید و ایضا از کتاب جلاء العیون مذکور است

که ابوالفضل شیبانی روایت کرده است که منتصر پسر متوکل از پدر لعینش شنید که حضرت فاطمه را دشنام میداد از
یکی از علمای اهل کرد و از او فتوی طلبید برای قتل او آن عالم گفت که کشتن او بر او واجب شده است بسبب آنکه گفتار
ولیکن کسی که پدر خود را بکشد عمرش دراز نمیباشد منتصر گفت هرگاه من اطاعت خدا کنم در کشتن او پروا
ندارم هرگاه که عمرم دراز نباشد پس او را کشت و بعد از او هفت ماه زندگانی کرد بدانکه بعد از این روایت
مؤلف کتاب نور رحمه الله گفته است که میتواند بود که کوتاهی عمر او بسبب سعادت او باشد چون چنین کار خیر
کرده بود که پیش از این آلوده بمنصب خلافت نباشد فصل هشتم در بیان بعضی از فضایل و احوال و اسم و کنیت
سرور اولیا و مفخر اوصیا و محبوب قلوب هر نبی و وصی حضرت ابو محمد حسن ابن علی عسکری صلوات الله علیه در کتاب
جلاء العیون ذکر شده است که اسم شریف آنحضرت حسن بود و کنیت او ابو محمد و القاب شریفش زکی و هادی
و عسکری و از کتاب بصایر الدرجات بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق و در کتاب مزبور روایت شده است که چون
حق تعالی خواهد که امامی را خلق کند قطره آبی از زیر عرش بر زمین میفرستد آن قطره بر میوه یا گیاهی قرار میگیرد پس پدر آن
امام آن گیاه یا آن میوه را تناول مینماید و از آن قطره آب عرش نطفه امام منعقد میگردد و چون منتقل برحم مادر او
میشود بعد از چهل روز صدای مردم و سخن ایشان را میشنود و چون چهار ماه از او میگذرد این آیه را مینویسند بر بازوی
راستش وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و چون بر زمین
فرود می‌آید حق تعالی کنوز حکمت باو عطا میفرماید و او را بحلیه علم و وقار زینت میبخشد و خلعت مهابت را باو
میپوشاند و چراغی از نور در دل مبارک او میافروزد که آنچه در دلهای مردم است میداند و بآن نور اعمال عباد را میبیند
و بر کردهای ایشان مطلع میگردد و ایضا از ابن بابویه روایت شده است که مردی از اهل قم گفت روزی حاضر شدم
در مجلس احمد ابن عبدالله ابن خاقان که از جانب خلفا والی اوقاف و صدقات بود در قم و نهایت عداوت با اهل بیت
رسالت داشت پس در مجلس او مذکور شد احوال سادات علوی که در سر من رای میبودند و مذهبهای ایشان و صلاح و فساد

ایشان و قرب

ایشان و قرب و منزلت ایشان نزد خلیفه در زمان احمد ابن عبدالله گفت که ندیدم در سر من رای از سادات علوی
کسی را مانند حسن ابن علی عسکری در علم و زهد و ورع و عبادت و رشادت و وقار و مهابت و عفت و حیا و شرف
و قدر و منزلت نزد خلفا و امرا و سادات و سایر بنی هاشم او را مقدم میداشتند بر پیران خود و صغیر و کبیر ایشان تعظیم
او مینمودند و همچنین وزرا و امرا و سایر اهل عسکری و اصناف خلق در اعزاز و اکرام او دقیقه فرو نمیگذاشتند و من روزی
بر بالای سر پدر خود ایستاده بودم در روز دیوان او ناگاه دربانان و خدمتکاران او دویدند و گفتند ابن الرضا
بر در خانه ایستاده است پدرم بصدای بلند گفت که رخصت دهید او را داخل مجلس در آید ناگاه دیدم که مردی داخل شد گندم گون
و گشاده چشم و خوش قامت و نیکوروی و خوش بدن و در اول سن جوانی و در او جلالتی و مهابتی عظیم مشاهده
کردم چون نظر پدرم بر او افتاد از جا جست و باستقبال او شتافت و هرگز ندیدم که چنین کاری نسبت باحدی از بنی هاشم
یا امرای خلیفه یا فرزندان او بکند چون بنزدیک رسید دست در گردن او در آورد و رو و دوشهای او را بوسید
و دست او را گرفت و آورد و بر جای خود نشانید و با ادب در خدمت او نشست و با او سخن میگفت و از روی تعظیم او را
او را بکنیت خطاب مینمود و جان خود و پدر و مادر خود را فدای او میکرد و من از مشاهده این احوال تعجب میکردم
ناگاه دربانان آمدند و گفتند که موفق که خلیفه آن زمان بود می‌آید و قاعده چنان بود که چون خلیفه بنزد پدرم می‌آمد
پیشتر حاجبان و سپاهیان و خدمتکاران مخصوص او می‌آمدند و از نزدیک پدرم تا درگاه دو صف می‌ایستادند تا آنکه
خلیفه می‌آمد و بیرون میرفت و با وجود استماع آمدن خلیفه باز پدرم رو باو داشت و با او سخن میگفت تا آنکه نظرش بحاجبان
میگفت تا آنکه غلامان مخصوص او پیدا شدند پس گفت فدای تو شوم اکنون اگر خواهی برخیز و غلامان خود را گفت
که او را از پشت صف مردم ببرید که نظر سپاهیان بآنحضرت نیفتد باز پدرم برخاست و او را تعظیم کرد و میان چشمان
مبارکش را بوسید و او را روانه کرد و باستقبال خلیفه رفت من از حاجبان و غلامان پدرم پرسیدم که این کی بود که این قدر مبالغه
در اعزاز و اکرام او نمود گفتند او مردی است از اکابر عرب حسن ابن علی نام دارد و معروف است بابن الرضا پس تعجب من زیاده شد و من

در تمام آن روز در تفکر و تحیر و اضطراب بودم و چون شب شد پدرم بعادتی که داشت بعد از نماز شام در مجلس
نشست و مشغول ... و مشغول دیدن کاغذها و عرایض مردم شد که در روز بخلیفه عرض نماید من نزد او نشستم پرسید
که حاجتی داری گفتم بلی اگر رخصت فرمائی سؤال کنم چون دستوری داد گفتم ای پدر که بود این مردی که امروز با او ملازم تعظیم
و تبجیل او مبالغه از حد گذرانیدی و جان خود و پدر و مادر خود را فدای او میکردی گفت ای فرزند این امام رافضیان است
پس ساعتی ساکت شد و گفت ای فرزند اگر خلافت از بنی عباس بدر رود و کسی از بنی هاشم بغیر این مرد مستحق آن نیست زیرا که او
سزاوار خلافتست بسبب اتصاف بزهد و عبادت و فضل و علم و کمال و عفت نفس و شرافت نسبت و علو حسب
و سایر صفات کمالیه و اگر میدیدی پدر او را مردی بود در نهایت شرافت و جلالت و فضیلت و نبالت و علم
و فضل و کمال از این سخنان که از پدرم شنیدم خشم من زیاده گردید و تفکر و تحیر من افزون شد و بعد از آن پیوسته
در مردم تفحص احوال او مینمودم پس نشنیدم از وزرا و کتاب و امرا و سادات و علویان و سایر مردم بغیر تعریف
و توصیف فضل و جلالت و علم و بزرگواری او و همه او را بر بنی هاشم تفضیل و تقدیم میدادند و میگفتند او امام
رافضیان است پس قدر و منزلت او در نظر من عظیم شد و رفعت شان او را دانستم زیرا که از دوست و دشمن
بغیر نیکی و بزرگی چیزی نشنیدم پس مردی از اهل مجلس از او سؤال کرد که حال برادرش جعفر چون بود گفت جعفر کیست
که کسی از حال او سؤال کند یا نام او را با نام امام حسن مقرون کند جعفر مردی بود فاسق و فاجر و شرابخوار و بدکار و مانند
او کسی در رسوائی و بی عقلی و بدکاری ندیده بودم پس جعفر را مذمت بسیار کرد و باز بذکر احوال آنحضرت برگشت
بدانکه از بسیاری احوال آنحضرت در باب آینده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و تقدس **فصل پنجم** در بیان احوال خیر مآل
حضرت صاحب الزمان و خلیفة الرحمن حجة الله ابن حسن ع و احوال جمعی از شیعیان و مومنان که در ایام غیبت صغری بخدمت
آنحضرت رسیده اند و بیان بعضی از کیفیت ظهور آنحضرت و احادیثی که دلالت بر رجعت ائمه ع میکند پیش از قیامت در دنیا
بیان بعضی از حکمهای ولادت آنحضرت و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان بعضی از کیفیت ولادت با سعادت آنحضرت

و غرایب احوال آنحضرت است و در کتاب جلاء العیون مذکور است که ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسند معتبر
روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی
و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان در سر من رای گفت که روزی کافور خادم حضرت امام علی النقی
بنزد آمد و مرا طلبید چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت اهل بیت
همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار
میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا برازهای پنهان مطلع
میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند
و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمود که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو
و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید
و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر آن اسیران جمع خواهند شد
پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد
کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است و ابا
و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید از پس پرده صدای
رومی از آن ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی میگوید که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد
گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن راغبتر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی
خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان ابن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را
ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که هیچ مشتری را راضی نمیشوی و آخر
فروختن تو چاره نیست پس آن کنیز گوید که چه تعجیل میکنی مرا البته باید که مشتری بهم رسد که دل من با او میل کند و اعتماد

بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در اینوقت تو برو و به نزد کنیز و بگو که نامهٔ با من است که یکی از اشراف بزرگواران
از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگ و خط فرنگ و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف
کرده است این نامه را بآن کنیز بده تا بخواند اگر صاحب این نامه راضی شود بگو من وکیلم از جانب آن کنیزک از برای او خریداری
نمایم بشر ابن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را عمل آوردم پس چون کنیز
بنامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر
مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در این باب قیمت بسیار گفتگوی کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد
که حضرت بمن داده بودند پس زر را دادم و کنیز را گرفتم کنیز خندان شاد شد و با من آمد بحجرهٔ که در بغداد گرفته بودم
و تا بحجره رسید نامهٔ حضرت را بیرون آورد و میبوسید و بر دیدها میچسبانید و بر روی میگذاشت و بر بدن میمالید
پس من از روی تعجب گفتم میبوسی نامهٔ که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان
اوصیای پیغمبران گوش خود را بمن سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم
من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر رومم و مادرم از فرزندان شمعون حمون الصّفا وصی حضرت عیسی است ترا خبر دهم
بامر عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد
در قصر خود از نسل حواریان حضرت عیسی را از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر صاحبان قدر و منزلت و هفتصد نفر
از امرای لشکر و سروران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر تختی فرمود که حاضر کردند که در ایام
پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کرده بودند و بتها و چلیپاها
خود را بر بلند جا قرار داده بود و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند
بتها و چلیپاها همه سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد
و بیهوش شد پس در آنحال رنگهای کشیشان متغیر گردید و اعضای ایشان بلرزه در آمد پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه

مارا معاف دار

ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر این که دین مسیحی بزودی زایل گردد
پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجاهای خود
قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع
نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند همین که شروع بخواندن انجیل کردند
همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر و نحوست آن برادر بود و سر این کار را ندانستند که این سعادت سروریست
از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرم سرا برگشت و پردهای خجالت در آویخت پس چون شب شد
و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان جدم جمع در قصر شدند و منبری از نور نصب کردند
که از رفعت از آسمان بلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه
با وصی و دامادش حضرت علی ابن ابیطالب و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش
منور ساختند پس حضرت مسیح بتقدیم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال خاتم الانبیاء شتافت و دست مبارک را در گردن
مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند
سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت حضرت امام حسن عسکری فرزند کسی که تو
نامه اش بمن دادی پس حضرت عیسی نظر مبارک افکند بسوی شمعون و گفت شرف دو جهان بتو رو آورده به پیوند رحم خود را
برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین حضرت شمعون گفت که قبول کردم پس همه بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول خطبه
انشاء فرمود و با حضرت مسیح مرا بحضرت امام حسن عسکری عقد بستند و حضرات فرزندان حضرت رسالت با حواریان
گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای جد و پدر خود نقل کردم و این گنج
رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد
و سرمایهٔ صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن بکاهید

و آثار عشق نهانم در بیرون ظاهر شد و دیگر پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای
درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا
در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرح را بروی خود بسته می‌بینم اگر
شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی
امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی
تناول کردم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی میداشت بعد از چهارده روز در خواب دیدم
که بهترین زنان عالمیان حضرت فاطمه زهرا بدیدن من آمد و حضرت مریم و هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت بودند
پس حضرت مریم با من گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر توست حضرت امام حسن عسکری پس بدامن مبارکش
در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن بمن جفا میکند و از دیدن من ابا میکند پس آنحضرت فرمود
که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری
میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری
بدیدن تو آید بگو اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللّهُ و اَشهَدُ اَنَّ اَبی مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ پس چون باین دو کلمه
طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم
باش که او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات آنحضرت را میبردم
چون شب آینده درآمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر
محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر آنکه
مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم بود تا آنزمان که حق تعالی ما و ترا ظاهر بیکدیگر
برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که او هجران مرا بشربت وصال

دوا نفرماید

دوا نفرماید بشیر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری ع
در شبی از شبها که فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان
کنیزان و خدمتکاران بیفکن بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه
لشکر مسلمانان بر ما خوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر
پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام
کنیزانست بشیر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم
نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست
مقرر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی بمن می‌آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را
بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام محمد تقی رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی
بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری حضرت محمد و اهلبیت او را گفت چگونه
وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک
بهتر است نزد تو از این که ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت شرف را میخواهم
و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل
و داد کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد گفت این فرزند از که بعمل خواهد آمد فرمود که از آنکسی که حضرت رسالت ترا
برای او خواستگاری کرد پس از او پرسیدم که حضرت مسیح و وصی او علیهما السلام ترا بعقد که درآوردند گفت بعقد
فرزند تو حضرت امام حسن فرمود که آیا او را میشناسی گفت مگر از آن شبی که بدست مبارک بهترین زنان مسلمان شده‌ام
شبی گذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم خود را طلبید و فرمود که برو خواهرم خاتون را طلب کن
چون حلیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حلیمه خاتون او را در برگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد

پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا به برادران خود واجبات کشتن‌ها را انبیا مور کرد اوزان امام حسن عسکری ع دعا در
حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه است و ایضا در کتاب مزبور ذکر شده است که کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی و سید مرتضی
و غیر ایشان از محدثین عالیشان باسندهای معتبر روایت کرده اند از حلیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن عسکری ع بنزد من تشریف
آورده و نگاه شد به نرجس خاتون کرد پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما فرستم فرمود که ای عمه این نگاه
از روی تعجب بود زیرا در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه
پر از جور و ستم شده باشد گفتم پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت طلب و در این باب حلیمه گوید
که جامه‌های خود را پوشیدم و بخانه حضرت امام علی النقی رفتم و چون سلام کردم نشستم بی آنکه سخنی بگویم حضرت
از باب اعجاز ابتدا نمود و گفت ای حلیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سیدی من از برای همین کار آمده بودم
بخدمت که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد که تو را در چنین ثواب شریک
گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که تو را واسطه چنین امری گرداند حلیمه گفت که بزودی بخانه
خود برگشتم و زفاف ایشان فوت و عقاقر ادر خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر
بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا رحلت
نمود و ماه برج خلافت حضرت امام حسن عسکری ع جانشین در امامت او گردید و من پیوسته بعادت متقرر زمان پدر
خود بخدمت آن امام البشیر رفتم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون پا دراز کن که کفش از پایت بکنم
گفتم تو بی خاتون من و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من تو را خدمت
میکنم و منت بر دیده می‌نهم چون حضرت این سخن از من شنید گفت خدا تو را جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت
نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامه‌های مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش
که در این شب متولد میشود فرزندی کرامی که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد

ولشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سیدی من در نرجس هیچ اثر حمل نمی‌یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد
از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض نمودم حضرت تبسم فرمود
و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر میشود و مثل او مثل مادر حضرت موسی است تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او
بر او ظاهر نگردید و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون ملعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت
موسی و حال این فرزند نیز شبیه است بحال حضرت موسی ع بروایت دیگر فرمود که ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشیم
در پهلو میباشیم و از رحم بیرون نمی‌آییم بلکه از ران مادران فرود می‌آییم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت
و نجاست از ما دور گردانیده است حلیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این حال را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود
مشاهده نمی‌یابم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبری میگرفتم و او بحال خود
خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب ادا کردم
و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب
طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی پیدا آید از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری ع
از حجره خود مرا صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است و در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را
در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس
از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود چون من شروع کردم بخواندن سوره انا
انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت
صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی طفلان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود در
در زمین پس چون کلام حضرت امام تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی
حضرت امام حسن عسکری ع فریادکنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده

گسترده بود و در زیر حسن نوری مشاهده کرده ام دیده ام خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دیدم که رو بقبله بسجده
افتاده بر زانوها و انگشت سبابه را باسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی محمداً
رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین علی ولی الله پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود که
اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی عدلاً و قسطاً یعنی
خداوندا وعده نصرت که بمن وعده فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا اتمام کن و قدم استیلا و انتقام
مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من پر از عدل و داد و بروایت دیگر چون حضرت صاحب الامر
متولد شد نوری از او ساطع گردید و تا آفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر می آمدند و بالهای
خود را بر سر و رو و بدن مطهر او میمالیدند و پرواز میکردند پس حضرت مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا در برگیر و ببوی
من بیاور پس چون او را گرفتم ختنه کرده ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر زراع و دست مبارکش نوشته بود که
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد نیست و ثبات و بقا
ندارد و پس حلیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را به نزد پدر بزرگوار بردم همین که نظر مبارکش بر پدر افتاد و سلام کرد
حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده مبارکش میمالید و در دهان و هر دو گوش مبارکش گردانید و بر کف دست
چپ مبارک او را نشانید و دست مطهر و سر مبارک آن مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت
صاحب الامر استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و
نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما
منهم ما کانوا یحذرون یعنی که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم
ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان
یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان از امامان آنچه حذر میکردند پس حضرت صاحب الامر بر حضرت رسالت پناه و حضرت

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین و جمیع امامان صلوات الله فرستاد تا پدر بزرگوار خود و پس در آن حال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک
آنحضرت پیدا شدند پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز به نزد ما بیار
و یکمرتبه مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز نمود و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام
حسن فرمود که سپردم تو را بکسی که مادر حضرت موسی او را سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود
که ساکت شو که شیر بغیر از پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را به نزد تو بر میگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش
برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم حضرت موسی را بسوی مادرش تا دیده مبارکش را روشن
کرد و پس از حضرت حلیمه پرسید که آنچه مرغ بود که صاحب الامر را بسپرد بدیر فرمود که این روح القدس بود که موکل است
با ائمه ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حلیمه گفت که چون
چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید این طفل
دو ساله است حضرت تبسم فرمود و گفت اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال
دیگر نشو و نما میکنند یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت
پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حلیمه فرمود
که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان حضرت امام حسن عسکری تا آنکه چند روزی قبل وفات آنحضرت
او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا امر نمائی که نزد
او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را
قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من
حضرت صاحب الامر را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه است که میخواهم سوال بکنم
هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و ایضا از ابوالادیان بسند معتبر روایت شده است که گفت من خدمت امام حسن عسکری میکردم

و نامهای آنحضرت را بشهرها بردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا رحلت فرمودند مرا طلبیدند
و نامهٔ چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانهٔ
من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقعهٔ هایله روی دهد امر امامت
با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت
هر که بر من نماز کند او جانشین من است گفتم دیگر بفرما گفت هر که بگوید در همیان چه چیز است او امام شما است
ابو الادیان گفت مهابت حضرت مانع شد که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامها را باهل مداین
رسانیدم و جوابها گرفتم برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون
از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان
بر گرد او بر آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این
امامت نوع دیگر شده است اتفاقی که اهلیت امامت ندارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت
و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تهنیت و تعزیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد در اینحال عقید خادم بیرون آمد
و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادر تو را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند
و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد
که بر برادر اطهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون
آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش
متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی دفن کرد و متوجه
من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامها را که با تو است پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت
امام حسن فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند

که او امام نیست

که او امام نیست که یکبار آن طفل جعفر گفت و الله که من هرگز ندیده بودم و نمیشناختم در اینحال جماعتی از اهل قم آمدند
و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم
اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند است بگو نامها از چه
جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در اینحال
خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر و گفت با شما نامهٔ فلان شخص و فلان است و همیانی است که در آن
همیان هزار اشرفی است و در آنمیان ده اشرفی است که طلا را روکش کرده اند آنجماعت نامها را و مالها را تسلیم
خادم کردند و گفتند هر که تو را فرستاده است که این نامها و مالها را بگیری او امام زمان است و مراد حضرت امام
حسن عسکری همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت به نزد معتمد که خلیفهٔ ناحق آن زمان بود و این وقایع را
نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری را گرفتند که آن طفل را بایشان دهد
او انکار کرد و از برای دفع سلطنت ایشان گفت حملی دارم من از آنحضرت باین سبب او را با ابن ابی الشوارب قاضی
سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبید الله ابن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان
بحال خود در ماندند و کنیزک از خانهٔ قاضی بخانهٔ خود برگشت و ایضا از محمد ابن یعقوب کلینی روایت شده
که یکی از لشکریان خلیفهٔ عباسی گفت که من همراه بودم که سیما غلام خلیفه لشکر بر سرای آمد و در خانهٔ حضرت امام حسن عسکری را
شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست داشت و بسیما گفت که
چه میکنی در خانهٔ من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگوید که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تو است
ما برگردیم پس از خانه بیرون آمد علی ابن قیس راوی گوید که یکی از خادمان خانهٔ حضرت بیرون آمد من پرسیدم از حکایتی
که آن شخص نقل کرد آیا راست است گفت که ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و در کتاب
حق الیقین مذکور است که شیخ طوسی از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد

که هر یک دو اسب با خود بردارید یکی را سوار شویم و دیگری را بجنیبت بکشیم و بیکبار بتعجیل برویم بسامره و خانهٔ
حضرت امام حسن عسکری را بایشان نشان داد و چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی را اندر نشسته است پس داخل خانه
شوید و هر کرا در آنخانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانهٔ حضرت رسیدیم در دهلیز غلام سیاهی نشسته
بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدم که در اینخانه است گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت
نشد بجانب ما و از ما پروا نکرد پس داخل خانه شدیم بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن
بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر در آمده و در خانه هیچکس نبود و چون پرده برداشتیم حجرهٔ بزرگی بنظر در آمد
که گویا دریائی از آب در میان آن حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است
نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است و هیچگونه با التفات ننموده احمد ابن عبدالله پا در حجره گذاشت
که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرده اند تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم
و بیهوش شد بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد حال او نیز بهمین حال گذشت و من متحیر شدم در آن
بعذرخواهی شدم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا و الله که ندانستم که نزد که می آیم و
از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از آنچه کردم پس هیچ متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز
بود و ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که در
هر وقت که برگردیم ما را بنزد او ببرند و در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید
که پیش از من با دیگری ملاقات کردی و بکسی حرف گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک
کلمه از این واقعه بدیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نتوانستیم نقل کرد مگر بعد از
مردن او **فصل دوم** در بیان احوال وکلاء آنحضرت و بیان احوال شیعیان و مؤمنانی که بخدمت آنحضرت
رسیده اند در زمان حضرت امام حسن عسکری و در ایام غیبت صغری او نیز و در احوال آنحضرت است در کتاب حق الیقین ذکر

شده

ذکر شده است که شیخ صدوق محمد ابن بابویه بسند صحیح از احمد ابن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت
امام حسن عسکری و میخواستم که از آنحضرت سؤال کنم که امام بعد از او که خواهد بود حضرت فرموده که ای احمد
خدای عز و جل از روزی که آدم را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجت نگردانیده و تا روز قیامت خالی
نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و ببرکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران
از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را برویاند گفتم یا بن رسول الله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از حضرت
برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوشش بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود گفت
ای احمد این است امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این فرزند را بتو نمینمودم
نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور
و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل حضرت خضر و مثل ذوالقرنین است
بخدا سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن
مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم
آیا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن گردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت منم
بقیهٔ خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن طلب خبر مکن احمد گفت شاد و خوشحال از
خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم یا بن رسول الله عظیم شد سروری
بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت حضرت ذوالقرنین که در آنحضرت خواهد بود چیست آنحضرت فرمود
که آن سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یا بن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار
آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها که قایل بامامت او شده باشند و باقی نماند بر دین حق مگر
کسی که حق تعالی عهد و ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او نقش ایمان را نوشته باشد

داور امشو تیر بروح ایمان گردانیده باشد ای احمد این امور غریبه خدا است و در اسرار نهان او
و غیبی است از جملهٔ غیبهای او پس بگیر آنچه ترا عطا کردم و پنهان دار و از جملهٔ شکر کنندگان باش تا روز قیامت
در علیین رفیق ما باشی و ایضا در کتاب مزبور مذکور است که شیخ صدوق محمد ابن بابویه و غیر او و اکابر محدثین از محمد
بسند معتبر از سعد ابن عبدالله قمی ره روایت کرده اند که او گفت روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و بعد از مناظرات بسیار
گفت وای بر تو و اصحاب تو شما گروه روافض مهاجران و انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر با ایشان میکنید
ابوبکر بسبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود و از اینکه پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد چونکه میدانست
که او بعد از حضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از معطل شود و حضرت علی ابن ابیطالب را
بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جواب گفتم
و ساکت نشد پس گفت که ای گروه روافض شما میگوئید که عمر و ابابکر منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبه انداختن شتر را
دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه با خود فکر کردم که اگر گویم
از روی طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت
که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از جواب او ساکت شدم و دلگیر شدم و طوماری نوشتم
مشتمل بر زیاده از چهل سؤال و اینها مسئله را درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه بفرستم
با احمد ابن اسحق که وکیل آنحضرت بود در در خانهٔ او طلب کردم گفتند متوجه سر من رای شد پس از عقب او
روان شدم چون باو رسیدم و حقیقت حال را گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت سؤال کن با او رفیق شدم
و چون بدر دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت فرمود داخل شدیم و احمد ابن اسحق با خود همیانی
داشت در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک از شیعیان مهر زده و بحضرت
حضرت فرستاده بودند چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم روی آنحضرت از تابش ماه شب چهارده بود در حسن و صفا

وضیاء بردامن

وضیاء بر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت اناری
از طلا بود که بجواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند و یکی از بزرگان بصره برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت
نامه بود و کتابتی میفرمودند و هر گاه آن طفل مانع میشد آن انار را می انداخت که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتابت
میفرمودند پس احمد همیان خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینک هدیها و تحفهای شیعیان
تست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان
پاک است دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیهای نجس و باطل صاحب الامر فرمود که ای پسر اسحق بیرون کن بسوی ما
آنچه در همیان است تا حلال و حرام را از هم جدا کنیم احمد کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب صلوات الله علیه
که از فلان است که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینارش از قیمت ملکیست
که از پدر بابو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است
و از کرایهٔ دکان سه دینار است حضرت امام حسن فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز در اینها حرام است
تا بیرون کند فرمود که در اینها یک اشرفی است بسکهٔ ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بر آن نقش است و نصف
نقش او محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقصی است که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو است
و وجه حرمتش این است که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار
یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا ربود و آنمرد چون گفت که آنرا دزد برد تصدیق نکرد و تاوان
از او گرفت ریسمانی که باریکتر از آن بود که دزد برده بود و بجولاه داد که آنرا بافت و فروخت و این دو دینار از قیمت
آنجامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد
برداشت باقی را تسلیم نمود پس صرهٔ دیگر بیرون آورد و حضرت صاحب فرمود که این مال فلان است که در فلان محله قم
میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که اشرفیها قیمت گندمی است

که میان او و بزرگواراش بود و حصهٔ خود را زیاده کمیل کرد و گرفت و مال آنها در آن میان است حضرت امام حسن ع
فرمود که راست گفتی ای عزیز من پس ما جد گفت که ای کعب بهارا بردار و وصیت کن که اصحابش برسانند که نمیخواهم و آنها
حرام است بعد از ان فرمود که اینجا مهٔ که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور احمد آن کاغذ را آورد در میان سلسلهٔ چنین پنهان کرده بودم
فراموش کرده بودم برخواست که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که سعید بچه طلب آمدهٔ گفتم شوق
ملازمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسئله که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره
بحضرت صاحب الامر فرمود گفتم ای مولا و فرزند مولای من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق زنان خود با اختیار
حضرت امیرالمومنین ع گذاشته حتی آنکه روز جمل حضرت امیر رسولی فرستاد به نزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را
هلاک کردی و با تغش و فریبی که از تو صادر شد فرزندان خود را بجهالت انداختی اگر دست از این عمل بر میداری والا
ترا طلاق میدهم آنچه طلاق بود که بعد از وفات با آنحضرت مفوض بود حضرت صاحب گفت که حق سبحانه و تعالی شان
زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و داشت از الشرف مادر مومنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت رسول بحضرت امیر
المومنین فرمود که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع تو باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کند
و بر تو خروج کند تو او را طلاق بگو و از شرف بینداز بعد از ان پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که
خداوند عالمیان بحضرت موسی پیغمبر ما فرمود که فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که ترجمهٔ ظاهر لفظش
این است که بکن نعلین خود را بدرستیکه تو در وادی پاکیزهٔ که طوی نام دارد و بدرستیکه اتفاق علما است که نعلین از پوست
مرده بود لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر کس این خبر را بموسی میگوید افترا بسته است و او را بمرتبهٔ نبوت
جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست که نماز حضرت موسی در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه
نیز جایز خواهد بود و هر چند آن مکان مطهر و مقدس باشد و اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی حلال و حرام را نمیدانست و جاهل
بود بچیزی که در آن نماز نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتم پس شما مطلب الهی را تفسیر نمایید فرمود که موسی در وادی مقدس

قریب بود

قریب بود و گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت
زن و فرزند هنوز در دلش بود و آمده بود در برای ایشان آتش به برد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بیرون کن
اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است و در وادی مقدس ما در محبت ما ثابت قدمی
پس نعلین کنایه از این محبتها است چنانچه بعضی موید این اثر کرده اند که در عالم خواب که چرم نا بشان اهانت ظرفی آید
کفش شال زن است و کسی که خواب میبیند که کفش را از دور برد و زنش میمیرد یا از و دور میشود بعد گفت که دیگر
پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیبت که خدا بحضرت زکریا خبر داد و بعد از ان اسمای مقدسه
آل عبا را تعلیم نماید که در شدائد بآنها پناه برد جبرئیل آمد اسماء ایشان را تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت
زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع را یاد میکرد غم او برطرف میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین را یاد
میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چون نام آن چهار بزرگوار را
بزبان میرانم غم من زایل میشود و سرور میگردم و نام آن عالیمقدار را که ذکر میکنیم غمهای من بهیجان می آید و مرا
از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصهٔ شهادت و مظلومیت آنجناب بزکریا وحی فرمود و گفت کهیعص
پس اشاره بنام کربلا است و ها هلاک عترت طاهره سید انبیا است و یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان بود
و عین عطش و تشنگی ایشان است در آن صحرا و صاد صبر ایشان است چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز
از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آنحضرت
میخواند و میگفت آیا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش درد خواهی آورد و آیا بلای چنین مصیبتی را بآن حضرت
عترت او راه خواهی داد و آیا جامهٔ این مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین درد و المی را بمنزل رفعت و جلال ایشان خواهی
آورد و بعد از این سخنان میگفت که الهی مرا فرزند کرامت فرما که در پیری دیدهٔ من باو روشن شود و چون چنین فرزندی
کرامت فرمائی مرا فریفتهٔ محبت او گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو

برای فرزندش ببرد خواهد آمد پس خدا یحیی را کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز گردید و حضرت یحیی
شش ماه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست برآنکه امت برای خود
امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی که اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان گفتم امامی که موجب
صلاح ایشان باشد فرمود که چه میدانند که باعث صلاح ایشان باشد فرمود که چه میدانند که باعث صلاح ایشان نیست و حال آنکه از ضمیر
او خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر میشود و از همین علت است که مردم نمیتوانند برای خود امام تعیین
نمایند پس فرمود بجهة تایید این مطلب برای تو برهانی بیان کنم که عقل تو آن را قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا [illegible] فرستاده و ایشان را
از میان خلق برگزیده و کتابها برای ایشان فرو فرستاده و ایشان را موید بوحی و عصمت گردانیده و علمهای ایشان و اختیار جمیع
امت را از ایشان بهتر میدانند و موسی و عیسی از جمله ایشان اند آیا جایز است با وفور عقل و کمال و علم ایشان یک کسی را
از میان امت اختیار کنند بجوید بعقل خود و برگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مؤمن است گفتم نه
فرمود که موسی کلیم خدا با وجود عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار
کرد که با خود بکوه طور ببرد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد میشمرد ایشان را و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند
چنانچه خدا احوال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه برگزیدهٔ خدا کسی را اختیار کند بگمان آنکه اصلح امت است و افسد امت
ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر اختیار و برگزیدهٔ عوام الناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند و مهاجران و انصار که بر سایر مردم
اطلاع ندارند پس میباید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات امور است بعد از آن [illegible] فرمود
که ای سعد خصم تو میگفت که حضرت رسول ابوبکر را از راه شفقت بغار برد چونکه میدانست که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا
در جواب نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار کس قسمت
کرده اید چون بگمان فاسد شما این چهار خلیفه بحق اند پس این معنی باعث بردن بغار بود بایست که همه را ببرد و بنابر آنکه تو
میگوئی آنحضرت در باب این سه خلیفه تقصیری کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشان را سبک شمرده و آنچه خصم تو

از تو رسـ

از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع و رغبت بود یا بکراهت چرا نگفتی که طوعا بود اما از برای طمع دنیا زیرا
که ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان از روی توریه و کتابهای خود احوال محمد را از ایشان میخواندند و میگفتند او
بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت النصر خواهد بود اما دعوای پیغمبری خواهد
کرد و از کفر و فساد میکشد که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوا خواهد کرد و چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان از روی
گفته یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع آنکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند و چون
در آخر مایوس شدند با منافقان بالای عقبه رفتند و دهنهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و بعد از آن خواستند
که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و هیچ ضرری
نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المومنین از روی طمع بظاهر بیعت کردند
که حضرت بهر یک ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای عمل خود
در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن صلوات الله علیه برای نماز برخواستند
و حضرت صاحب الامر هم با ایشان برخواستند من برگشتم احمد بن اسحق را در راه دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی
و سبب گریه چیست گفت آن جامه که حضرت فرموده بود پیدا نشد گفتم باکی نیست برو و بحضرت عرض کن پس رفت و
خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر رویش
نماز میکرد و سعد گفت که حمد الهی کردیم و چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت الامر نزد
حضرت ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد در خدمت
ایستاد و گفت یا ابن رسول الله رحلتم نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سوال کن که صلوات
فرستد بر جدت مصطفی و بر پدرت مرتضی و بر مادرت سیدهٔ زنان و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدرت و عمویت
و بر امامان طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندانت و از خدا طلب مینمایم که شان تو را رفیع گرداند و دشمن ترا

منکوب گردانند و این آخر دیدن ما باشد حال تو را چون این را گفت حضرت گریست چندان که قطرات گریه از روی مبارکش
فرو ریخت و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این را
شنید بیهوش شد چون بهوش آمد گفت از تو سوال مینمایم بجد او بحرمت جدات که مرا مشرف سازی بجامه که کفن
خود کنم حضرت دست بزیر ب[illegible] کردند و سیزده درهم برآوردند و فرمودند که این را بگیر و از غیر این خرج مکن و کفن
که طلبیدی بتو خواهد رسید و مرد نیکوکار را خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و به سه فرسخی حلوان رسیدیم
احمد تب کرد و بیماری صعبی اورا عارض شد که از خود مایوس شد چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم
احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان میبود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک بجای خود
برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن را دیدم که میگوید که خدا شما را اجر نیکو بدهد
در مصیبت احمد ابن اسحق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و اورا
دفن کنید که او از همه شما گرامیتر بود نزد امام و پیشوای شما این را گفت و از نظر ما غایب شد پس برخاستیم و با گریه و نوحه اورا
دفن کردیم رحمة الله تعالی و ایضا از یعقوب منفوس روایت شده است که گفت روزی بخدمت حضرت امام حسن عسکری رفتم بر روی
تختگاهی نشسته بودند و از جانب راست آنحجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر
امامت بعد از تو فرمود که پرده را بردار چون برداشتم که قامتش پنج شبر بود و تقریبا میبایست هشت ساله یا ده ساله شد
با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خطار است ویش خالی بود و کاکل
بر سر داشت آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود این است امام شما پس آن کودک برخواست حضرت فرمود که
ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر کردم تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب
نظر کن که در این حجره است داخل شدم و گردیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضا در کتاب حق الیقین بسند صحیح از محمد ابن معویه
و محمد ابن ایوب و محمد ابن عثمان عمروی روایت شده است که همه گفتند که حضرت امام حسن پسر خود حضرت صاحب را بما نمود

وما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید
و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از امروز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم
و بعد از اندک روزی حضرت امام حسن عسکری از دنیا مفارقت نمود و ایضا در کتاب [illegible] مذکور است که کلینی و شیخ طوسی
و شیخ طبرسی رحمة الله علیه روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و
باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد ابن عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت اورا کردم
تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا
چون نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوانی خوشرو و خوشبوئی با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود داشت
پس عمری اشارت کرد بسوی آنجوان که اوست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود
پس بدر خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی بآن مردم نداشتند مردم خواست داخل خانه شود عمروی گفت اگر سوالی داری
بکن که دیگر اورا نخواهی دید چون رفتم سوال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود که ملعون است ملعون است کسی که
نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان پر شود و ملعون است ملعون است که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستارها برطرف
شود یعنی از برای فضیلت تاخیر کند و ایضا از قطب راوندی و کلینی و غیر ایشان روایت شده است که مردی از اهل مداین
گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت آنها
صد و پنجاه دیناری ارزید و نعل زردی در پا داشت و اثر سفر را او ظاهر نبود پس سایلی از ما سوال کرد او را رد کردیم نزدیک
آنجوان رفت و از او سوال کرد آنجوان از زمین چیزی برداشت و با و داد سایل او را دعای بسیار کرد جوان برخواست و از ما
غایب شد نزد سایل رفتیم و از او پرسیدیم که آنجوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی نماز نمود سنگریزه طلائی
مانند ریگ و نزد ما نهاد و گفت چون وزن کردیم بیست مثقال بود و برفیق خود گفتم که امام و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم
زیرا که باعجاز او سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند

از اهل مکه و مدینه که انیم دکه بود گفتند جوانست علوی هر سال پیاده بحج می آید و ایضا در کتاب حق الیقین ذکر شده است

که قطب راوندی در خرایج از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن ابن عبدالله ابن حمدان ناصر

الدوله بودم در آنجا ناحیهٔ حضرت و غیبت آنحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان در اینحال عموی من حسین

داخل مجلس شد و من باز همان سخنانرا میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد تورا داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را

بمن دادند در وقتیکه اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت اورا میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری

بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیهٔ طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار

دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد در اینحال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی

سوار و عمامهٔ خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش چیزی در زیر آن نمینمود و دو موزهٔ سرخی در پا داشت بمن گفت ای حسین

و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه بنام حقیر نام برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه

را و چرا خمس مال را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او

بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی باین موضعی که متوجه آن گردیدهٔ و بآسانی بدون

مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا بمستحقین برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم

پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خودرا گردانید و روانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از راست

و چپ او بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و آنحکایت را نقل نکردم و فراموش کردم

از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هرکه مخالف

ما بود در مذهب و بسوی ما می آمد با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما آمدهٔ میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر

شو و تدبیر شهر بهر نحو که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من

[margin: گفتند که بسیار اموال جمع شده است نزد خلیفه]

کردند تا آنکه مرا عزل کردند برگشتم بسوی بغداد و اول بخانهٔ خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانهٔ خود برگشتم و مردم بدیدن من

می آمد

می آمدند و در اینحال محمد ابن عثمان عمروی آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند نشست و بر پشتی من تکیه کرد و من

از این حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم بر او

زیاده میشد چون مجلس منقضی شد بنزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب

و نهر میگوید که ما وفا بوعدهٔ خود کردیم پس آنقصه بیاد من آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت میدارم

پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینهای خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را

که فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمس آنرا گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر

الدوله گفت من نیز تا آنقصه را از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر حضرت را و ایضا

در کتاب مزبور مسطور است که کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمه الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی

که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آنملک بر

کرسیها می نشستیم و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشانرا

دانا میگردانیدیم در دین خود و فتوای میدادیم ایشانرا در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند پادشاه

و غیر او روزی نام حضرت رسول را مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها مذکور است امر او بر ما مخفی است واجب است

بر ما که تفحص کنیم احوال آنحضرت را و از پی آثار او برویم پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان

احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود داشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک کابل رسیدم

جماعتی از ترکان بر خوردند و مرا زخم بسیار زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر

فرستاد و در آنوقت داود ابن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام

و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من

گفتگو کنند گفتم که از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود

خوانده‌ایم گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست که تو او را طلب مینمائی من شرایع و دین آنحضرت را
از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگوئید آنست که من
او را طلب میکنم یا نه بگوئید او در کجا میباشد تا بروم به نزد او و سؤال کنم از او علامتها و دلالتها که نزد منست و در
کتب خوانده‌ام اگر آن باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او
کیست گفتند ابو بکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست گفتند نامش عبد الله پسر عثمان است و نسب او را تا قریش
ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او میکنم خلیفه او برادر اوست
در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین
بغیر فرزندان این مردی که خلیفه اوست چون فقهای ایشان این سخنان را از من شنیدند بر جستند و گفتند ای امیر این مرد
از شرک بدر آمده است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم
و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قویتر از آنکه دارم بیابم من صفات این پیغمبر را خوانده‌ام در کتابهای که خدا بر پیغمبران
فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده‌ام و دست برداشته‌ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او چون تفحص
کردم امر پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب الهی خوانده‌ام و دست از من بدارید پس والی
بلخ فرستاد و حسین ابن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن
حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان اعلم و اعلمند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او
مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خاطرجمع او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را
با او گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همان است که ایشان گفتند اما خلیفه او را غلط گفته‌اند
آن پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی او علی پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر
حسن و حسین است که دو دخترزاده محمدند غانم گفت که من گفتم همینست آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه والی

بلخ و گفتم

بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
پس والی نیکی و احسان بمن نمود و بحسین گفت تفقد احوال او بکن و از او با خبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس
گرفتم و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض را از او اخذ کردم و من بحسین گفتم
ما در کتب خود خوانده‌ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امر امت بعد از او با وصی و وارث و
خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت خدا جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی
و خلیفه محمد گفت امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم و بیان کرد
آنچه حادث شد از غایب شدن آنحضرت پس همتم مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت بکنم شاید بخدمت
او توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب
رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم
نیامد بعضی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس و از آن
قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی به نزد من آمد و گفت تو فلانی
و مرا نامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد
من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم و دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت
خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه جمیع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام
برد و احوال هر یکی را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی
بحج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود که با ایشان بحج مرو و در این سال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی من انداخت
صره زری که نزد او گذاشته بود و فرمود که این را خرجی کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بهیچ امری مطلع مگردان
راوی گفت بعد از آن غانم برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدان آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم

ومعلوم شد که حضرت او را برای این منع نمودند از رفتن بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال
دیگر بحج رفت و بجز اسلم برگشت و هدیه از برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا او اصل شد
وایضا از ابن بابویه روایت شده است که احمد ابن فارس گفت که من وارد شهر همدان شدم و همه را سنی
یافتم بغیر یک محله که ایشان را بنی راشد میگفتند شیعهٔ اثنا عشری بودند از سبب تشیع ایشان سوال کردم و مرد پیری
از ایشان که آثار صلاح و دیانت از و ظاهر بود گفت تشیع ما آن است که جد اعلای ما که همه باو منسوبیم
بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم چند منزل که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم
که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله
گذشته بود و جاده پیدا نبود و توکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرائی سبز و خرم پر گل و لاله که
هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روان شدم چون بدر
قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم که نشسته اند سلام کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی
نسبت بتو خواسته است که تو را باینموضع آورده است پس یکی از آن خادمها داخل قصر شد و بعد از اندکی زمانی
بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بان خوبی ندیده بودم خادم
پیش رفته و پرده بر در خانه آویخته بود پرده را برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در
میان خانه نشسته است و شمشیری درازی بالای سر او از سقف آویخته است که نزدیک است که سر شمشیر ملاقی سر او
شود و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و بانهایت ملاطفت و خوشی جوابم
فرمود و گفت میدانی که کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان با این شمشیر خروج خواهم کرد
و اشاره بان شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس برو در افتادم
و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو از فلان مردی از مدینه از بلاد جبل که او را همدان میگویند گفتم

المستكفي

راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم باهل خود بروم
و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد
و مرا از بوستان بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی
این شهر را گفتم نزد شهر ما شهری هست که او را اسدآباد میگویند گفت همان است برو بارشد و صلاح پس از آن گفت و ناپیدا
شد من داخل اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت
دادم ایشان را باین سعادت و تا آن خرجی که آن حضرت برای من میسر کرده و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها در میان ما هست وایضا از کتاب
حق الیقین مذکور است که سید ابن طاوس نقل کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال ششصد و
سی و شش صدای حضرت صاحب الامر را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد و از آنجمله فرمود که زنده گردان
یا باقی بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما وایضا در کتاب مزبور از شیخ طوسی و غیر او روایت شده
که علی ابن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب نوشت و بحسین ابن روح داد و سوال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا
کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو حق تعالی در این زودی دو فرزند
کو نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و یکی حسین و از محمد تصانیف بسیار
ماند که از جملهٔ آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثان و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من
بدعای قایم محمد بهم رسیده ام و استادان او را در تحسین میکردند و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده
باشد چنین باشد وایضا در کتاب مزبور مسطور است که قطب راوندی از جعفر ابن محمد ابن قولویه استاد شیخ مفید رحمة الله
روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آورده در مسجد
کوفه نصب کردند و در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود
نصب کنند من با امید ملاقات حضرت صاحب در آن سال ارادهٔ حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی

بغیر از معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسول که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول
آنرا نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبدالله ابن زبیر خراب کرد چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید
و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین آنرا بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم
و چون ببغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود گردانیدم
مردی از شیعه را که او را ابن هشام میگفتند و عرضه بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن عرضه سؤال کرده بودم
که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست
که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا برای همین کار میفرستم ابن هشام
گفت که چون داخل مکه معظمه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست
توانم دیدم که کی حجر را بجای خود میگذارد و از ازدحام مردم مانع دیدن نشود و چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند
خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار
نمیگرفت تا آنکه جوانی خوش روی گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت درست
ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و روانه شد و از مسجد بیرون آمد و من از عقب او
روانه شدم بسرعت و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم گمان میکردند که من
دیوانه شده ام و چشم را از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت
آهستگی و اطمینان میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد
و بسوی من ملتفت شد و فرمود بده آنچه را با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست در این
علت و عافیت می یابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود و چون آن حالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را
شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد و چون این خبر با ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود

تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت و در آن سال اندک آزاری بهم رسانید و وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات
سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام در این امور میکرد و مردم باو گفتند از آزار بسیاری نداری اینقدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی
گفت این همان سالست که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه جنت انتقال نمود رحمه
الله بمواليه الاطهار في دار القرار و ایضا در کتاب حق الیقین ذکر شده است که شیخ صدوق و شیخ طوسی و طرق
و دیگران بسندهای صحیح از محمد ابن ابراهیم ابن مهزیار و بعضی از علی ابن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم
بقصد آنکه بخدمت حضرت صاحب الامر برسم و میسر نشد شبی در میان رختخواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت
ای علی ابن مهزیار امسال بحج که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و بقیه شب مشغول
عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه حج گردیدم
چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار نمودم اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل
مدینه طیبه شدم تجسس بسیار کردم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان
امیدواری و ناامیدی مردد و متفکر بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه
جای خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش
راهنمائی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشروی خوشبوئی در طواف دیدم
که دو برد یمنی پوشیده بود یکی را بر کمر بسته بود و دیگری را بر دوش افکنده بود و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده
چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود که از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخصیب را
میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت
می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود و گفت علی ابن مهزیار را میشناسی گفتم من آنم
گفت خوش آمدی ای ابو الحسن گفت چکردی آن علامتی را که میان تو و حضرت امام حسن عسکری بود گفتم با من است گفت بیرون

آورد بسوی من پس بیرون آوردم انگشتری نیکو را خود را که بران محمد و علی نقش کرده بودند و در روایت دیگر یا الله یا محمد
یا علی نقش آن بود چون نظرش بران افتاد آنقدر گریست که جامهایش تر شد و گفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که تو
امام عادل بودی و فرزند امامان و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلا با پدران خود ساکن گرداند پس گفت
بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده او مرا بسوی تو فرستاده است
برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی این حرف را
گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم و چون بشعب
رسیدم آنجوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشحال تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم
تا از منی و عرفات گذشت و چون بعقبه طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تحیه نماز بکن پس با او نافله شب را
بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر بجا آورد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار شد
و من سوار شدم تا ببالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چه چیزی میبینی نظر کردم بقعه سبز و خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت
نظر کن ببالای تل یک چیزی میبینی چون نظر کردم خیمه از مو دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای
آرزوها در آنجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود
چون از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه بردار و از او رها کن گفتم ناقه را بکه بگذارم گفت این حرمیست که داخل
آن نمیشود مگر دوست خدا و بیرون نمیرود مگر دوست خدا پس در خدمت او رفتم تا بنزدیک خیمه منوره رسیدم گفت اینجا باش
تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشحال تو که ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم
دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام
کردم بهتر از سلام من جواب فرمود و روی شاهد کردم مانند پاره ماهی از طیش و سفاهت مبرا نه بسیار بلند و نه کوتاه اما کمی
بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونهای هموار

و بر نیامده و در نهایت حسن و جمال بر گونه راستش خالی بود مانند فتاته مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی
بر سرش بود نزدیک به نرمه گوش آویخته از پیشانی نورانیش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار
و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم شیعیان در دولت بنی عباس در نهایت
مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود که روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند
پس فرمود که پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم در زمین مگر در جائیکه پنهان تر و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار
باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهان تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی
اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باو بر خلق تمام شود ای فرزند
گرامی تو آنی که خدا مهیا گردانیده است ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعلای دین و اطفای نایره مضلین پس
ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهای و بدانکه دلهای
اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند ایشان گروهی چندند که
بظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت
زده اند و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است
با آنکه صبر نمایند بر مذلتها از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار القرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر همه
و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت را میسر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو
بجولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر
الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق
و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشند در دفع فتنهای مضلین و در آنوقت حق تعالی ملت و دین را
بیاراید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و بهجت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود

و مرغان رسیده شرایع دین مبین بآشیانهای خود بر گردند و امطار فتح و ظفر بر طین ملت را سر سبز و خوشاب
گردانند پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی مگر جمعی که از اهل صدق و وفا
و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روزی در خدمت آنحضرت ماندم و مسائل مشکله خود را از آنجناب سؤال
نمودم آنگاه مرا رخصت فرمود که باهل خود معاودت نمایم در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم
بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن
بسوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم بدانکه در غیبت صغرا که
مدت صغرا که مدت آن هفتاد سال و کسری بود جماعت بسیار از مومنان بخدمت آنحضرت رسیدند چنانچه
احوال بعضی از ایشان ایراد شد و اما سفرا نیز بسیار بودند که مردم از اطراف و جوانب نزد ایشان می آمدند
و مسائل دین خود را از ایشان سؤال مینمودند و ایشان از جانب آنحضرت جواب میگفتند و نذور و هدایا که برای آنحضرت
می آوردند تسلیم ایشان میکردند چنانچه ذکر بعضی شد و بعضی دیگر بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایشان مردم را
خبر میدادند بآنچه می آوردند از نقد و جنس و نام آن شخص را که اینها را فرستاده بود میگفتند پس بآن سبب مردم میدانستند که
ایشان از جانب حضرت صاحب الامر نایب اند و آنچه میگویند راست میگویند و از آنجمله چهار نفرند که معروف بودند که شیعیان
با ایشان همیشه رجوع میکردند چنانچه در کتاب حق الیقین ذکر شده است که اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود
که حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند
که آنچه او میگوید حقست از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابوجعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید
بنص امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب و حضرت صاحب بعد از وفات عثمان بمحمد نوشتند که انا لله
و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او و پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمیده
و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را با اولیاء و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده در امر ایشان

وسعی کننده بود

وسعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ما حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای
او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید و مصیبت او بتو و با ما رسیده است
و مفارقت او ترا و ما را در وحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله
کمال سعادت او آن است که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد و بعد از او قایم
مقام او باشد و امر او و ترحم کند بر او و میگوئیم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو
مقرر گردانیده است خدا ترا یاری کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد
و ایضا در کتاب مزبور مذکور است که ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر
هر سال در موسم حج در مکه و مشاعره حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند از او
پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی و در این نزدیکی دیدم که به پرده های کعبه چسپیده بود و استجار میکرد و میگفت
خداوندا از من انتقام بکش از دشمنان خود و ایضا از ابن بابویه و شیخ طوسی و غیر ایشان روایت شده است
که علی بن احمد دلال قمی گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته است
و نقاشی را طلبیده که آیات قرآن بر آن نقش میکند و اسماء ائمه را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این
تخته چیست گفت این را برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بآن تکیه
بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم بیرون می آیم و چون فلان روز
از فلان ماه و از فلان سال شود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون
آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سال که گفته بود برحمت خدا واصل شد
و در همان قبر مدفون شد و ایضا روایت شده است که در سال سیصد و پنج او برحمت خدا واصل شد و چون نزدیک وفات او
شد حضرت صاحب الامر را امر کرد که ابوالقاسم حسین بن روح را قایم مقام خود گرداند و جعفر بن متیل نهایت اختصاص

بمحمد ابن عثمان داشت و اکثر کارها حضرت را با دستیار نمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خواهد کرد جعفر گفت
که در وقت احتضار محمد ابن عثمان بربالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سوالها میکردم و حسین ابن روح
نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را
نایب گردانم پس من برخواستم و دست حسین ابن روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم نزدیک
پاهای او نشستم بعد از آن جعفر در خدمت حسین میبود و بخدمات او قیام مینمود و ایضا از شیخ ابن بابویه روایت
شده است که گفت خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم و ابن جاشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد
بحسین ابن روح بدهم در راه یکشمش گم شد من یکشمش بوزن او خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم
چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمشی که خریده بودم گفت بردار آن شمش را که عوض گم شده خریده
زیرا که گم شده بجا رسید و دست دراز کرد و شمش گم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد
دیدم که میپرسید وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین ابن روح نشان داد و آن زن آمد بنزد
حسین و گفت بگو که چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز میان دجله تا بگویم که چه چیز آورده
پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بخادم خود گفت
حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت اینحقه ایست که آورده بودی و در دجله انداختی و در این حقه یک جفت
دست برنج طلا است و حلقه بزرگی که در آن دانه بزرگی منصوب است و دو حلقه کوچک دانه دارد و دو انگشتر که یکی
نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود و چون زن آنها را مشاهده کرد
بیهوش شد روایت شده است که حسین ابن روح در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر
حضرت صاحب شیخ جلیل علی ابن محمد سمری را وصی و قایم خود گردانید و سفارت و نیابت با و متعلق شد و یکسال
امر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و در آنسال تناثر نجوم بود که اکثر علما

و محدثین

و محدثین شیعه در آنسال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و
ثقة الاسلام محمد ابن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی ابن بابویه رضی الله در آنسال بعالم بقا ارتحال نمودند و از
احمد ابن ابراهیم روایت شده است که گفت ما مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی ابن محمد سمری چون حاضر شدیم
ابتدا گفت خدا رحمت کند علی ابن حسین ابن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ
آن روز را نوشتند و بعد از آن هفده یا هجده روز خبر رسید که علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته
بود و از حسین پسر علی ابن بابویه اینخبر بهمین نحو روایت شده است و ایضا در کتاب حق الیقین مذکور است که ابن بابویه
و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن ابن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالیکه سمری برحمت خدا
واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمان از حضرت صاحب بیرون آورد که مضمونش این بود
بسم الله الرحمن الرحیم ای علی ابن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را که قایم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تامه
واقع شده و بعد از این ظاهر نمیشویم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که
مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان
دعوای مشاهده خواهند کرد که هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمان او دروغگو و افترا
کننده است ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او
بیرون آمدیم چون روز ششم بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود
گفت خدا را امری و حکمتی هست که باتمام خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم علا ارتحال نمود بدانکه مؤلف
کتاب مزبور گفته است که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آنوقت
نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکنست که در این حدیث مراد آن باشد اگر دعوی کند که در آنوقت دیده ام

و شناخته اند دروغ میگویند و یا اگر با دعوای مشاهده دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و ایضا در کتاب
حق الیقین از ابن بابویه بسند معتبر از امام جعفر صادق روایت شده است که قایم ما را که غیبتی خواهد بود که غیبت او
بطول خواهد انجامید گفتند چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی ابا دارد از آنکه سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت
جاری خواهد نمود و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا
عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبدالله ابن الفضل
روایت شده است که آنحضرت فرمود که صاحب این امر را البته غیبتی خواهد بود که هر سست ایمانی شک کند گفتم چرا
حضرت فرمود که ما را رخصت نداده که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که
در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر
بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این
امریست از امور غریبه خدا و سریست از اسرار خدا و غیبیست از غیوب خدا چون دانستیم که خداوند عالم حکیمست
باید تصدیق کنیم بآنکه افعال او همه منوط بحکمت است هرچند وجهش معلوم نباشد بدانکه احادیث بسیار ظاهر میشود
که آنچه در امم سابقه شده است در این امت نیز میشود مثل نعل با نعل و پر تیر که با یکدیگر مساویست و این دو حدیث دلالت
بران میکند و ایضا از ابن بابویه روایت شده است که جابر انصاری سوال کرد از رسول خدا که آیا شیعیان منتفع خواهند شد
بحضرت قایم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی میابند
بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هرچند ابر او را پوشیده باشد بدانکه محجوب بودن آفتاب بزیر
ابر باعث آن میشود که مردم معطل بمانند از شغلهای خود بلکه بسبب نور و ضیای او همه کس انتفاع میابند از کسب و کارهای خود
هرچند بسیار از روزها در زیر ابر پنهان باشد و ایضا از حضرت امام زین العابدین روایت شده است که غیبت امام دوازدهم ممتد
خواهد بود و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا

که حق تعالی

که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزلهٔ مشاهده گردیده است
و خدای عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزلهٔ جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند
مخصوصان بحق و شیعیان ما بند براستی و دعوت کنندگان اند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود
که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجها است و ایضا از آنحضرت روایت شده است که هر که ثابت بماند
در ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و ایضا از حضرت امام
جعفر صادق بسندهای بسیار روایت شده است که هر که انتظار ظهور قایم کشد و بمیرد بمنزلهٔ کسی است که در زیر خیمهٔ حضرت
قایم با آنحضرت باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزلهٔ کسی است که
در خدمت حضرت رسول شهید شود و ایضا از آنحضرت روایت شده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود
از ایشان امام خوشا حال آنها که ثابت باشند بر امر ما در آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند
باری تعالی ایشان را که ای بندگان ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد شما را بثواب
نیکو از جانب من بدرستیکه شمائید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنیم عبادت را و بسبب شما عفو میکنیم گناهان را
نه از غیر شما و شما را می آمرزم و بسبب و به برکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنیم بلا را
از ایشان اگر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت یا ابن رسول الله چه چیز است بهترکاری
که مردم در آن زمان کنند فرمود نگاهداشتن زبان و ملازم خانه بودن و ایضا روایت شده است که حضرت صاحب
هر سال بحج می آید و مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم
و ایضا روایت شده است که حضرت امام جعفر صادق فرمود که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف ای شبیهان
خوک چرا انکار میکنند آیا برادران یوسف عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران نبودند و رفتند نزد آنحضرت و سخن گفتند با او
و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چه انکار میکنند این امت حیران

که حق تعالی

در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان
راه رود و پای بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را با ایشان
بشناساند چنانکه یوسف را رخصت داد که خود را به برادران خود بشناساند و آنکه مؤلف کتاب حق الیقین فرموده است که متکلمان
میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را اخافه کنند که دانند و
او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند
ثوابهای عظیم فایض خواهند گردید خصوصا در وقتی که از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل
دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر
برجوع ایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت
امام جعفر صادق فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهلبیت مقرر گردانیده است که نفی میکنند از دین
تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و ایضا گفته است که فرمانها
و توقیعات از حضرت صاحب به شیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید بر راویان احادیث ما که ایشان حجت منند
بر شما و من حجت خدایم بر همه ما بر ایشان و ایضا روایت شده است از حضرت امام محمد باقر که اگر بعد از غیبت قایم ما علما
نمیبودند که مردم را بر امام دلالت کنند و از او بگویند و بخوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب
هر آینه کسی از شیعیان نمیماند مگر آنکه مرتد میشد ولیکن ایشان مهار دلهای ضعیفان شیعه را دارند چنانچه کشتیبان
لنگر کشتی را نگاه میدارند ایشان بهترین مردمانند نزد خدا فصل سیم در بیان آنچه علامات ظهور آنحضرت است صلوات الله علیه
و بیان کیفیت رجعت ائمه و بیان خروج دجال لعین است بدانکه از جمله ضروریات دین شیعه اثنا عشریه است
اعتقاد داشتن برجعت یعنی پیش از قیامت بدنیا برگشتن بعد از مردن چنانچه احادیث و تفاسیر اهلبیت دلالت بر
حقیقت آن میکند که بعد از این بعضی از آنها مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضا وارد شده است که جمعی از بندگان بسیار

نیک و بدان

نیک و بدان بسیار بدنیا برگردند نیکان برای آنکه بدین دولت ائمه خود دیده های ایشان روشن گردد و بعضی از
جزای نیکیهای ایشان از دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی
که نمیخواستند باهلبیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند
شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند
و ایضا در کتاب حق الیقین مذکور است که شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و ایضا در کتاب مزبور از تهذیب
و کافی از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده کند و زنده ها را مرده کند
و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و ایضا از حضرت امام موسی روایت شده است که برگردند
در رجعت ارواح مومنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده
باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس بعد از
مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ببدترین عذابهای
جهنم برگردند و ایضا روایت شده است بسند معتبر که دشمنان اهلبیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد
بود چنانچه حق تعالی فرموده وَاِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً و ایضا از علی ابن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
روایت شده است که هر قومیرا که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت برنخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است
وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیَةٍ اَهْلَکْنَاهَا اَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُونَ و ایضا از چندین سند از حضرت امام محمد باقر روایت شده است
که اول کسی که در رجعت برخواهد گشت حضرت امام حسین خواهد بود و آنقدر پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای
مبارک او بر روی دیده اش آویخته شود و ایضا روایت شده است که از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند از تفسیر قول
حق تعالی وَجَعَلَکُمْ اَنْبِیَاءَ وَجَعَلَکُمْ مُلُوکاً یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که

پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل صلوات الله و ذریت ایشان اند و پادشاهان ائمه و ایضا در کتاب حق الیقین
ذکر شده است که از کتاب بشارت سید علی ابن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است
بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد خواهد بود و ایضا در کتاب مزبور
مفضل از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که فرمود که گویا می‌بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند
قبه‌ای از یاقوت سرخ مکلل به انواع جواهر و حضرت امام حسین بر آن کرسی نشسته و بر دور آن نود هزار قبه سبز بوده باشد
و مومنان آیند و آنحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید
از من سوال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت خواهید از من
سوال کنید بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد این است و الله کرامت بزرگواری
عظیم و ایضا از قطب راوندی از جابر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که حضرت امام حسین در صحرای کربلا
پیش از شهادت خود گفت که جدم رسول خدا فرمود که ای فرزند تو را البوتی عمران خواهند برد و در زمینی که پیغمبران
و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی
شد و با تو جمعی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی
بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را
و شاد باشید که ما به نزد پیغمبر خود میرویم پس می‌مانیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود
و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیرالمومنین و قیام
قایم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می آید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است
از انبیا و اوصیا سوار شده بر اسبان خدا از اسبهای ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است

پس حضرت

پس حضرت رسول علم خود را بدست بگیرد و حرکت میدهد و بشمشیر خود بدست قایم ما میدهد پس بعد از این آنچه خدا
خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر
المومنین شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مغرب و مشرق بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را
بریزم و هر بتی که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند
بسوی حضرت امیرالمومنین و گویند راست گفت خدا و رسول او در وعده‌ها که داد پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی
بصره که هر که در مقام مقابله و مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان
حرام گوشت که باشد بکشیم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم و یهود و نصاری
و سایر ملل مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام نخواهد خونش را بریزد
هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو
بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلا که باشد برکت ما اهلبیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت از آسمان بزمین بفرستد
بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست
معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشاییم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن
تکذیب کردند و پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بانچه کسب کردند و حق تعالی ببخشد بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین
و از آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بانچه ایشان میکنند و ایضا از
حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که فرمود که خلفای جور نامی بر خود گذاشتند و حضرت امیرالمومنین گویند و این مخصوص
علی ابن ابیطالب است و هنوز تاویل این نام و معنی این بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود فرمود
آنوقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مومنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ

لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا
قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ یعنی یاد آور آن وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هرگاه
آنچه داده ام شما را از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و
و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان که گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر
و من بر شما گواهانم پس در آخر زمان دهم علم را بدست علی ابن ابیطالب پس او امیر جمیع خلایق در زیر علم آنحضرت
خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود و این است تاویل امیر المومنین و معنی آن و ایضا در کتاب حق الیقین
مذکور است که در کتاب سلیم ابن قیس هلالی روایت کرده است ابان ابن عیاش که گفت رفتیم بخانه ابا الطفیل و او
حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و از مقداد و ابی ابن کعب ابو الطفیل گفت
من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی ابن ابیطالب در کوفه پس گفت این علم خاصی است که باید امت بدانند و
رد کنند علم حقیقت آنرا بخدا پس آنچه از ایشان شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات
بسیار از قرآن تفسیر کرد در رجعت تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین من بقیامت زیاده نیست از
یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا آخرت فرمود که بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم
که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان
خود را تشنه برخواهم گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه
کردم فرمود که آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المومنین
او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المومنین او کیست بگو او فرمود که صدیق
و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود که آنست که
خدا در شان او گفته است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و گفته است الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و گفته است

والذی

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتیکه همه کافر بودند گفتم یا امیر المومنین
نامش را بگو فرمود و گفت ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا به نزد من بیاوری که اقرار باطاعت من
میکنند و مرا امیر المومنین مینامند و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث بعضی آنچه میدانم از تاویل آیاتی
که خدا فرستاده است بر محمد هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طائفه قلیلی از اهل حق بدرستیکه امر ما صعب است و
اذعان باحدیث ما دشوار است و نمیشناسد آنها را مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مومن نجیبی که خدا امتحان
کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابو الفضل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها
که خدا ایشانرا به برکت ما اهلبیت نگاه داشت و ایضا در کتاب مزبور مسطور است که شیخ حسن ابن سلیمان در کتاب منتخب
البصائر از کتاب واحده از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که بدرستیکه خداوند
عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و بی نظیر است و متفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری
گردانید و از آن نور محمد را آفرید و من را و ذریت مرا نیز از آن خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از آن کلمه روحی
بهم رسید و آنرا و چرا در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس ماییم روح برگزیده خدا
و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام کرده و ما پیش از خلق اشیاء در زیر سقفی بودیم
از نور سبز در وقتیکه نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه
و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان ازیشان
گرفت که با ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند که پیش گذشت و گفت یعنی ایمان بیاورید
بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد که یاری یکدیگر کنیم
و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی مبارک کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه
گرفته است بر من از میثاق و پیمان نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و اوصیا

ورسولان خدا او بعد از این در رجعت یاری خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین از من خواهد بود
والبته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند
زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مرده های که خدا ایشان را
زنده گرداند و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای
کوفه و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران
اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا بوعده که ایشان را داده است در قرآن که وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ
تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند البته ایشان را خلیفه
گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده آنها را که پیش از ایشان بوده اند و البته متمکن گرداند از برای ایشان دین
ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا
و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان
من و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی و بدرستیکه مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب
رجعتها و برگشتنها و صاحب حملها و انتقام کشنده ها و دولتهای عجیب و منم شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا
و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق ستر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهة من متوجه خدا باید شد
و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و منم اسمای حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای
و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را و اهل جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت
با جار من است عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی من است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف
و منم که بروز قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مومن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و
منم امیر مومنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیا و واسطه پیغمبران و وارث انبیا

وخلیفه خدا

و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت و فرجه حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که ما بین
آسمانها است و منم آنکه خدا با وحجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم
آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردمان را و بمن
سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من کرده است ابرها را
و رعد و برق و تاریکی و روشنی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره ها و آفتاب و ماه را و منم فاروق این امت و منم
آنکه عدد هر چیز را میدانم بتعلیمی که خدا بمن سپرده است و باسرارها که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است و اسرارها را
پیغمبر مخفی بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا
کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم مرا یاری دهی
بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ایضا از منتخب البصائر از سعد بن عبد الله از جابر
جعفی از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که علی را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین با علم
خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران
اهل کوفه را زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را
بکشد و کسی که از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون
پس بار دیگر امیر المومنین رجوع کند با رسول خدا و او خلیفه باشد در زمین تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود چنانچه
پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت کرده خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد بقدر پادشاهی
جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا
کند بوعده که او را داده غالب کند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و ایضا از محمد بن العباس بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است در تفسیر قول حق تعالی اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً

فظلّت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای
ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل میگردد و آن آیت آنست که علی ابن
ابیطالب در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص آفتاب برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشند حتی
آنکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند که اینمرد است از بنی امیه اینجا پنهان
شده است او را بکشید و ایضاً از شیخ مفید از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که چون وقت قیام قایم شود در ماه
جمادی الآخره و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل آن را ندیده باشند پس برویاند خدا با آن باران گوشتهای مؤمنان
و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر را از سرهای خود میافشانند
و ایضاً از آنحضرت روایت شده است که بیرون می آید با قایم از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم
موسی از آنها که حق تعالی فرموده است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع ابن نون
و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود
و ایضاً از شیخ طوسی از حضرت ابا عبدالله روایت شده است که چون حضرت قایم خروج کند نزد هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا
کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی
همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند اما کیفیت ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه الرحمن
و رجوع نمودن حضرت رسول و سایر ائمه بدنیا پیش از قیامت آیات و احادیث معتبر بسیار وارد شده است که این رساله
گنجایش ذکر همه را ندارد و بسیاری از آنها در کتاب حق الیقین مذکور است قلیلی از آنها بمناسبت مقام در این رساله ذکر شد
و اتمام این فصل را بایراد حدیث مفضل که از اصحاب خاص حضرت امام جعفر صادق بود مینماید و کیفیت بیرون آمدن دجال ملعون
در کتاب حق الیقین مذکور است که شیخ حسن ابن سلیمان در کتاب منتخب البصایر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل ابن عمر که
گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او میباشند یعنی مهدی صاحب

الزمان وقت معینی برای خروج آنحضرت فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین
فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیا که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همچنین در باب قیام
آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است
و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گوید که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بیخبر
ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی ندا کند باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت بشناخت
او بر خلق تمام شود با آن حجتی که ما بر خلق تمام و لازم ساخته ایم و قصه ها و احوال او را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیت او را برای مردم
تمام ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم گویند که ما نام و نسب او را دانسته ایم پس خدا
او را بر همه دنیا غالب گرداند چنانکه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا
شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله
یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل
بر دارد است از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دینها یک دین حق برگردد و نزد هیچکس بغیر دین حق قبول نکنند چنانچه حق تعالی فرموده
و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین
اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت بکجا خواهد
خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان
آنحضرت که بشیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا میبینم آنحضرت را که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه
زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش
افکنده باشد تا او را کسی نشناسد و باین هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بر فتق پس چون شب در آید و دیده بخواب

رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاری است
پس حضرت صاحب الامر دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست کرد و ایند در زمین
بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار گیریم پس نیکو مزد است مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن و حجر الاسود
و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است
پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایند بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق
و مغرب عالم و بر هر جایی که بوده باشند بشنوند همه بیکبار آواز او را همه متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد
آنحضرت در مابین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن
روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد و اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است
پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که طی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند
پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند
چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس ملائکه بیعت نمایند
پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر نقبا بمبایعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست
اینشخص که در جانب مکه ظاهر شده است و چه جماعت اینها که بر دور او یند پس بعضی گویند که همان صاحب بز است که داخل مکه
شد گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید گویند که نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را نام
و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند و باواز
بلند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و نام و کنیت جدش او را یاد کنند و نسبت دهد او را
بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی با او بیعت نمایید تا هدایت بیابید و مخالفت امر
او منمایید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر

کفتنی

که نقبای آنحضرتند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نماند مگر آن صدا را بشنود و متوجه
میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان
ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان ابن عنبسه است از فرزندان یزید ابن معویه
با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و گویند
که او شیطان است و گفتش را شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود
و در تمام آن روز حضرت صاحب پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل
و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کنند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و
حسین و ائمه از ذریت حسین صلوات الله علیهم پس نظر کند بمن آنچه خواهد از من سوال کند که همه نزد منست و آنچه اینها مطلع
نشده و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم
و شیث کند که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ایشان از آن صحف آنچه نشنیده ایم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم
و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود پس علمای آن کتابها همه شهادت دهند که اینست آنکتابها بنحوی که از
آسمان نازل شده و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را برما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی
که حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر واقع شده و در اینحال شخصی بیاید
بخدمت حضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر و امر کرد مرا یکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم
و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن پس بشیر گوید
من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم
و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس
بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است

آخر شب فرود آمدیم پس صدایی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان آن گروه ستمکار را پس زمین لشکر را فرو
و تمام لشکر را با چارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه
ملکی به نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می‌بینی پس با برادرم گفت برو ای نذیر بسوی سفیان ملعون
در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را که لشکر ترا حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت
که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که
توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و بحالت اول برگردد و با آنحضرت بیعت کند و در لشکر
آنحضرت باشد مفضل پرسید که آیا ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و
با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهند آمد
در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن
و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را
بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهلبیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و
بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت
ابراهیم و اسمعیل گذاشته بود بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند
و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اول آنرا بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که او را بنا گذاشته ملعون است
مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهلبیت خود را در آنجا جانشین خواهد
کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی مکه معاودت نماید چون بیایند بخدمت
آنحضرت سرها در زیر افکنده و گریه و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و
از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران

خود را از جن

خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که بایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را بخشید و هر که
ایمان نیاورد او را بقتل رساند پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه بازگردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از
هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود
که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان حکمتش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت
و غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند بود
فرمود که بلی والله هیچ مومنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت
جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل باشد یعنی
هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته
محل آمد و شد ملائکه و مومنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات در خاک آن
قرار دهد که اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت
امام جعفر صادق آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه
بر کربلا فخر کرد و حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعه مبارکیست که در آنجا ندای
انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در
موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت
ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه‌ایست که حضرت رسول از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی‌پایان
برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن قائم مفضل گفت ای سید پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد
فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مومنان
و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون به نزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه

خلایق را بیرون آورد از قبر جدّم رسول خدا است گویند یا مهدی آل محمد گوید که کیست آنها که با او دفن کرده اند گویند
دو مصاحب و دو همخوابه او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و عمر و بچه سبب
ایشان را از میان جمیع خلایق با جدّم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در آنجا مدفون شده باشد پس مردم
گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در آنجا مدفون نیست ایشان را برای همین در آنجا مدفون کرده اند که خلیفهٔ
رسول بوده اند و پدران زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر به بیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت
میشناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در آنکه ایشان در آنجا مدفونند گویند نه پس بعد از آن فرمان که دیوار را بشکافند
و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه بدر آورند بهمان صورت که داشته اند پس فرماید که کفنهارا
از ایشان بکشند و ایشان را بالا کشند بر درختی خشک پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد
و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که این کیست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم
بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هرکه در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی
از جانب صاحب ندا کند هرکه آید دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم
جدا شود و یکجانب بایستد پس خلق دو طائفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض
فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که
ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه
امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه حقند
بلکه از تو بیزاریم و از هرکه ایمان بتو آورده است و از هرکه ایمان بایشان نیاورده و از هرکه ایشان را باینجو از دار آورده
و بدار کشیده پس حضرت مهدی امر نماید باد سیاه را که بر ایشان وزد و ایشان را هلاک سازد پس بفرماید تا آن دو
ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس ظلمی

دیگری

دیگری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آرد و در زدن سلمان فارسی و آتش افروختن
در خانه امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال
ایشان و پسر عمان و یاران او و اسیر کردن ذریت حضرت رسول و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که
ناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده
تا قیام قایم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که همه از شما شده و ایشان اعتراف نمایند که زیرا که اگر در روز اول غصب حق
خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هرکه حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را
امر فرماید که از درخت بکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که
خاکستر ایشان را بدریا پاشد مفضل گفت که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله
که سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیرالمومنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی صلوات الله علیهم
همگی زنده خواهند شد و هرکه ایمان محض خالص داشته باشد و هرکه کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع
ائمه و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جا که
که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آن حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود آید
با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراکه در بغداد باشد
در آنوقت چگونه باشد فرمود که محل لعنت و غضب الهی بود وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و
علمهای مغرب و از علمهای که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که
بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابهای چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی
که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یکوقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند
که خانها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی

نبد کانرا قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از اقرار بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب
خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا بآن فتنها
و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد نشان آن دهد که اینجا نشان آن شهر است پس خروج کند جوان خوشرو و حسنی از جانب دیلم
و قزوین و بآواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند
او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم و صلابت
بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشد ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران
کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر برسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند پس باصحاب خود
میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش
آن است که بر اصحابش ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد و میگوید اگر راست میگوئی
که تو مهدی آل محمدی کجا است عصای جدت رسول خدا و انگشتری او و فاضل بیاید و برد و عمامه اش که سحاب
میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که غضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور نامیدند
و براق و مصحف امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر کرد انزد حتی عصای آدم و نوح
و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت عیسی و زره داود و انگشتری
سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت
درخت بزرگ شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند
رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او
باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی هر چند ایشانرا پند دهد و معجزات
نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه کار خواهد فرمود که لشکر

بر سفیانی خواهد

بر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین
ظاهر شود با دوازده هزار از صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت
خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و برای او قبه در نجف اشرف نصب
کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهای آنرا
که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله با هر که ایمان
آورده است با آنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکند
جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او و بار دیگر گفته او مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است
و دیوانه است و بخواهش خود میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای خود میرساند و همچنین
میکردند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر و هر که یاری ایشان کرده خوشحال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه
پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در آن وقت ظاهر شود تاویل آیه کریمه وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی
الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ یعنی میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشانرا
ضعیف گردانیده اند در زمین که اهلبیت رسالتند و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین که پادشاهی
روی زمین بر ایشان مسلم گردد و تمکن و اقتدار بدهیم ایشانرا که باطل را براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم
بفرعون و هامان و لشکرهای ایشان منهم یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب مفضل پرسید که مرا
که مراد از فرعون و هامان چیست در این آیه حضرت فرمود که مراد از ابوبکر است و عمر مفضل پرسید که حضرت رسول خدا
و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه
قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را

در آنجا بر پا دارند پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضل آن روز که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم
با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیده‌اند
از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای
جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت
پناه گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس
ابتدا کند حضرت فاطمه شکایت کند از ابو بکر و عمر لعنة الله علیهم که فدک را از من گرفتند و چند آنکه حجتها بر ایشان اقامت
کردم سود نداد و نامه‌ای که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس
خود را بر وانداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر شکایت ایشان را بتو کردم و ابو بکر و عمر بسقیفه بنی ساعده
رفتند و با منافقان اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را به بیعت
ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهلبیت رسالت را بسوزانند من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است
که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه
بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می‌اندازم در خانه و همه را میسوزانم
پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنیم با آنکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده‌اند و حق ما را غصب میکنند
پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنانه را بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا
شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام که شش ماهه از من سقط شد و من فریاد زدم که وا ابتاه وا رسول الله
دختر تو فاطمه را دروغگو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین
دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر
نگشائی و سر بآسمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر روی زمین و یک پرنده در هوا نگذارد پس برگشتم دار ان

در و وازه

در و وازه شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم
و از قضایائیکه مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند
و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل
که با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای
خدا و آزار چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امتش مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضرب عبد الرحمن
ابن ملجم علیه اللعنه پس حضرت امام حسن برخیزد و گوید ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد
ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهلم را بگیرند
تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم
و مردم را نصیحت کردم و ایشان را از جنگ معویه خواندم بغیر طیب کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان کردم
و گفتم خدا گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند
و در فرمان برداری مقصر شدند خداوندا بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را
واگذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند به نزد من و گفتند اینک معویه لشکر را بانبار و کوفه فرستاده
و مسلمانان را غارت کرده‌اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته‌اند بیا تا با ایشان که شما را وفا نیست و همیرا
با ایشان فرستادم و گفتم به نزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست
و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم
و مظلوم شهید حسین ابن علی با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدا که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول
نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد
و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت

پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول او را بسینهٔ خود بچسباند و بگوید فدائی تو شوم ای حسین دیدهٔ تو
روشن باد و دیدهٔ در بارهٔ تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزهٔ سید الشهدا باشد و از جانب چپ
او جعفر طیار و حسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین بر داشته بیاورند فریاد کنان حضرت فاطمه
آیهٔ تلاوت فرماید که ترجمهٔ ظاهر لفظش این است که اثر و آن که با وعده میدادند امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است
از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصلهٔ دوری باشد
پس حضرت امام جعفر صادق بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیدهٔ که نزد ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست
و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد
شد فرمود که حضرت فاطمه بر خیزد و گوید خداوندا وفا کن بوعدهٔ که با من کردهٔ در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا
غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهای که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند براو ملائکه آسمانهای هفتگانه
و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش بر دارند پس نماند احدی از کشندگان
و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که ای مولای من
جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهند شد فرمود که مگر
نشنیده اند سخن جد ما رسول را و سخن ما اهل بیت را که مکرر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه و لنذیقنهم
من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر یعنی البته بچشانیم ایشان از عذاب پستر پیش از عذاب بزرگتر
فرمود که عذاب پستر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان
که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آن است که پادشاهی بما بر گردد و مهدی ما پادشاه شود وای
بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما برگردد پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است
ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه فضیلت ما را شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه را و نرید ان نمن

علی

علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است
و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمر اند پس فرمود بعد از آن بر خیزد جدم علی ابن الحسین
و پدرم امام محمد باقر پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا و آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس بر خیزم من و شکایت
کنم از منصور دوانقی آنچه بمن رسیده است پس بر خیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجدش از هارون الرشید ملعون
پس بر خیزد علی ابن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس بر خیزد امام محمد تقی و شکایت از مامون ملعون و [illegible]
پس بر خیزد امام علی النقی و شکایت کند از متوکل لعین پس بر خیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتمد پس بر خیزد
مهدی آخر الزمان همنام جدش رسول با جامهٔ خون آلود حضرت رسالت در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد
مجروح کردند و دندان مبارکش شکسته بخون آلوده شده و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش
و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس
پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است
و اگر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا امر فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول
فرماید که الحمد لله الذی صدقنا و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین
و گوید آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا
مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول که حق تعالی میفرماید که بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان
تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق فرمود که ای مفضل رسول خدا دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان
برادر من علی ابن ابیطالب را و شیعیان فرزندان من که اوصیائی منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من

بارکن و مراد در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسول لکن پس حق تعالی جمیع گناه شیعیان را برای آنحضرت بارگرد و همه را
برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست بر ما به برکت شما امامان ما حضرت فرمود
که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت
میطلبند و بهانه میجویند پس اعتقاد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا
که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این
آیه که حضرت رسول خواند خواند که لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل
اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل از زمین نمیماند بلکه
این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَا تَکُونَ
فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت امام جعفر صادق فرمود پس برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی
از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانکه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا
و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمت او باشد چگونه خواهد شد
حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید
پس همه را ادا فرماید یک کله سیر و یک دانه خردل تا آنکه از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر ظاهر میشود آنست که رجعت حضرت
رسول و سایر ائمه در زمان ظهور حضرت ثانی عشر صلوات الله خواهد بود و آنحضرت با ایشان تمام روی زمین را
از لوث معصیت پاک خواهند گردانید و بعضی از احادیث ظاهر میشود که حضرت امام حسین ع اول رجعت خواهد کرد در
زمان ظهور آنحضرت و پادشاهی آنحضرت موافق حدیث معتبر نوزده سال خواهد بود و بعد از وفات آنحضرت چون امام را
باید امام متوجه غسل و سایر اعمال تکفین و تجهیز او بشود لهذا حضرت امام حسین صلوات الله اظهار العمل آورد چنانکه
در کتاب حق الیقین از کتاب انوار مضیئه از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که از آنحضرت سوال کردم

از رجعت

از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد که خواهد بود که حضرت امام حسین ع
خواهد بود که بعد از حضرت قایم بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهد بود چنانکه
با حضرت موسی ع مبعوث شدند پس حضرت قایم انگشتر خود را با و خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت
امام حسین غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و اما بیرون آمدن دجال بدانکه یکی از فتنهای آخر
الزمان خروج دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج خواهد کرد و آنحضرت بعد از
ظهور او را در حوالی شام بجهنم واصل خواهد ساخت چنانچه در کتاب عین الحیوة از ابن بابویه بسند معتبر از ابن سبره
روایت شده است که روزی حضرت امیر المومنین در خطبه فرمود که ای گروه مردم آنچه خواهید از من سوال کنید پیش
از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن صوحان برخواست و گفت یا امیر المومنین چه وقت دجال خروج میکند حضرت فرمود
که خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر میگردد و علامتش آن است که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها را
خیانت کنند و دروغ را حلال دانند و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای عالی سازند و دین را بدنیا فروشند و کارها را
بسفیهان فرمایند و بمشوره زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند و از پی خواهشهای نفس روند و خون مردم را سهل شمارند
و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان فاجر و بدکردار باشند و
وزیران و وزرا و امرا ظالم باشند و ریش سفیدان ایشان خاین باشند و قاریان قرآن فاسقان باشند و گواهی ناحق را
میان ایشان فاش باشد و زنا و بهتان و گناهان و طغیان را علانیه بجا آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را از طلا
زینت دهند و منارهای بلند سازند و بدان را گرامی دارند و صفهای ایشان برابر باشند اما دلهای ایشان مختلف باشد
و پیمانها را بشکنند و زنان با شوهر را شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا و صدای فاسقان بلند شود و سخن ایشان را
بشنوند و بزرگ هر قومی پست ترین ایشان باشد و از فاجران تقیه کنند از ترس شر ایشان و دروغگو را تصدیق کنند
و خاینان را امین گردانند و کنیزان خواننده و سازها را نگاه دارند و گذشتها را لعنت کنند و زنان بر زین سوار شوند

زنان بمردان شبیه باشند و مردان در زی زنان باشند و گواهان گواه نشده گواهی دهند و گواهی بغرض دهند
و علوم غیره علم دین را یاد گیرند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلهای مانند گرگ کشند و دلهای
ایشان از مردار گندیده تر باشند و از صبر تلخ تر باشند و در این هنگام قیامت نزدیک باشد پس برخواست اصبغ ابن نباته
و گفت یا امیر المؤمنین دجال کیست فرمود که صاید بن الصید است و شقی کسی است که او را تصدیق نماید
و سعادتمند کسی است که تکذیب او کند از شهری خروج کند که او را اصبهان گویند از دهی که مشهور بیهودیه باشد
چشم راستش کور باشد و چشم چپش در پیشانی او باشد مانند ستاره صبح درخشنده و میان چشمش مانند پاره خون باشد و در
میان دو چشمش نوشته باشد کافر بخطی که همه کس تواند خواند بر روی دریا ها رود و در پیش روی او کوهی از دود باشد
و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنی است و در سالی خروج کند که قحط عظیم در میان مردم باشد
خری سوار باشد که هر گامش یک میل باشد و زمین از زیر پایش پیچیده شود و بهر آبی که بگذرد آن آب فرو رود و بآواز
بلند فریاد کند که همه کس بشنوند که ای دوستان من بنزد من آئید منم آن خداوندی که شما را خلق کرده ام و اعضای شما را
درست کرده ام و تقدیر امور شما کرده ام و شما را بتنها راه نموده ام منم پروردگار بزرگوار شما دروغ میگوید آن دشمن
خدا او یک چشم است و طعام میخورد و جسم است و راه میرود و خداوند شما از این صفات منزه است و اکثر متابعان او
در آن زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاه های سبز خواهند بود و خدا او را در شام خواهد کشت بر گردنگاهی که آن را عقبه افیق میگویند
بعد از سه ساعت از روز جمعه بر دست آن کسی که عیسی علیه السلام در عقب او نماز خواهد کرد و بعد از آن بلیه عظیم خواهد بود گفتند
چه چیز خواهد کرد و بعد از آن بلیه عظیم خواهد بود گفتند چه چیز خواهد بود یا امیر المؤمنین فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض
نزد کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتری سلیمان و عصای موسی را انگشتر را بر پیشانی مؤمن میگذارد و نقش
میگیرد که هذا مؤمن حقا و بر پیشانی کافر میگذارد که هذا کافر حقا که مؤمن بگوید که وای بر تو ای کافر و کافر میگوید که خوش
حال تو ای مؤمن کاش امروز من مثل تو بودم و بسعادت عظیم فایض میشدم پس در آن هنگام دابه سر خود را بلند میکند

که هر کس

که همه کس او را ببیند بامر الهی و این بعد از آنست که آفتاب از مغرب طلوع نماید و در این هنگام توبه نفع نمیدهد
و هیچ عمل قبول نمیشود و کسی که ایمان نیاورده باشد ایمان فایده نمیکند پس آنحضرت فرمود که از حال بعد از این
مپرسید که حضرت پیغمبر فرمود که بغیر از اهلبیت خود بدیگری نگویم نزال بگوید که من از صعصعه پرسیدم که آنکه
در عقب او عیسی نماز میکند کیست گفت از فرزندان حضرت امام حسین است و امام دوازدهم است و او
آفتابی است از مغربش طالع میگردد و از میان رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک خواهد
کرد و ترازوی عدالت را بر پا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند امید داریم که حق تعالی بزودی دیدهای محبان
و شیعیان را بظهور آنحضرت روشن گرداند و همه را از ناصران و یاوران او گرداند و از این حسرت که تمام عالم را
فرو گرفته است همه را نجات دهد و بحق محمد و آل طاهرین صلوات علیهم اجمعین باب هشتم در بیان
احوال قیامت و خصوصیات آن و بیان قلیلی از مراتب قرب و منزلت و بزرگواری اهلبیت در آن روز نزد حق تعالی
و بعضی از احوال شیعیان و مؤمنان در عالم برزخ تا روز قیامت و داخل شدن ایشان به بهشت و بیان بعضی
از نعمتهای آن و بیان قلیلی از احوال کافران و دشمنان اهلبیت در این عالم تا روز قیامت و داخل شدن
ایشان بجهنم و بیان بعضی از عذابهای آن و در آن چند مطلب است مطلب اول در احوال عالم برزخ است و
برزخ ما بین مرگ است تا قیامت بدانکه ارواح مؤمنان چون از ابدان مفارقت نمودند روح هر مؤمنی همراه آن بدن
اصلی میباشد تا او را در قبر دفن کنند و چون دفن کردند و مردم برگشتند روح می آید داخل همین بدن میشود
در قبر بقدر آنکه او تا کمر زنده میشود و مینشانند برای سؤال چون از سؤال فارغ شد حق تعالی امر میکند که قبر او را میگشایند
بقدر آنکه چشم کار کند و مفروش کنند قبر او را از فرشهای الوان بهشت و در نهایت استراحت او را آنجا بمانند و
از بهشت دنیا که خداوند رحمن برای ارواح مؤمنان در سمت مغرب خلق کرده است روزنه در قبر او بگشایند
و از نسیم آن و بوهای خوش گلها و ریاحین آن همیشه بمشام او برسد و لذت برد چنانچه کسی در خواب باشد

و خوابهای خوب می‌بیند و از آن لذت می‌برد پس احوال او چنین خواهد بود تا قیامت که محشور شود و اما روح هر مؤمنی
بعد از سوال قبر می‌برند بسوی بهشت دنیا و از نعیم آن متنعم می‌باشد همیشه تا قیامت و بسیاری از ارواح
مؤمنان از دار السلام جمع نمایند با رفاقت ارواح برگزیدگان حق تعالی و اثر نیز بسیار مبارک است در حوالی
نجف اشرف و بعضی ارواح را بسوی بهشت خلد برند چنانچه بعضی از احادیث دلالت بر آن میکند و بعد از این
احوال هر یک مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اما ارواح کافران و منافقان پس بعد از سوال می‌برند آنها را بسوی
برهوت که وادی‌ای است در یمن و در آنجا معذب می‌باشند تا قیامت و ابدان ایشان نیز در قبرهای شان معذب‌اند
از جهنمی که حق تعالی در سمت مشرق برای ایشان خلق کرده است و راهی از آنجا بقبر ایشان میگشایند که حرارت
آن و بوهای بد آن بآنها میرسد و مانند کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک و پریشان می‌بیند و ترسد وارده
و ارواح ابدان ایشان در قبر چنین خواهد بود تا قیامت اعاذنا الله من عذابها بدانکه در باب روح اقوال
و اختلاف بسیار است که آیا جسم است که او را توان دید یا مجرد است و او را نتوان دید و از احادیث بسیار ظاهر میشود
که مجرد است بهیچ نحو حقیقت آن را نمیتوان دانست چنانچه وارد شده است که مَن عَرَفَ نفسَهُ فقد عَرَفَ
ربه همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نمیتوان شناخت نهایت تجرد نفس آنچنان تجردی نیست که مجعول و
مخلوق است و حق تعالی بذات اقدس خود مجرد است که غیر او هیچگونه راه بکنه ذات مقدس او نیست و عقول از دانستن
آن قاصر اند و در دانستن حقیقت روح نیز منع وارد شده است چنانچه از حضرت رسول منقول است که ساکت شوید
از آنچه خدا از آن ساکت شده است و از حضرت امیر المؤمنین روایت شده است که تکلیف مکنید دانستن چیزی را
که تکلیف علم آن بشما نکرده اند که مبادا بر خلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا پس بهتر آن است که آدمی
در چنین چیز تفکر نکند و تدبر نموده خدا و رسول عمل نماید تا گمراه نشود و در باب دمیدن روح بر حضرت آدم که حق تعالی میفرماید
که دمیدم در او از روح و از حضرت امام محمد باقر پرسیدند که آن دمیدن چگونه بود فرمود که روح متحرک است مانند باد

و برای این

و برای این آن را روح میگویند که نامش از ریح مشتق است و روح مجانس ریح است و از برای این او را بخود نسبت داد
زیرا که آن را برگزید بر سایر ارواح همچنانکه برگزیدگان خانه‌ها را او فرمود که خانه من و پیغمبری از پیغمبران را فرمود که
خلیل من و امثال اینها و همه اینها آفریده شده و ساخته شده و تربیت کرده شده اند و از حضرت امام جعفر صادق
روایت شده است که در تفسیر این آیه از آنحضرت سوال نمودند فرمود که حق تعالی خلقی آفرید و روحی آفرید پس امر کرد
ملکی را در او دمید و اینها هیچ از قدرت خدا کم نمیکند زیرا که اینها همه از قدرت اوست و روایت شده است که کسی از آنحضرت
پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر می‌بیند بخواب فرمود که روح مثل آفتاب است
که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهان پهن است و ایضا از آنحضرت روایت شده است که روح ممزوج ببدن
و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوش است که بر بدن محیط است بدانکه اینها مجملی بود از احوال روح که مذکور شد
و اقوال بسیار در احوال آن است که ذکر آنها در این رساله موجب تطویل است و کافیست کسی را که ایمان آورد
بخلق روح و داند که حق تعالی بقدرت کامله او را برای امر عظیمی خلق کرده است و از فضل و کرم خود او را باعث حیات
و تعیش هر ذی حیات گردانیده است وَاللهُ ذُو الفَضْلِ العَظِیمِ و اما بعضی آیات و احادیث که دلالت بر تجسم
روح میکند و مثل آمدن روح همراه میت تا قبر و منتقل شدن آن به بهشت و دار السلام و بعد از آن بدیدن اهل
خود آمدن در بعضی اوقات با قالب مثالی است چنانچه در این باب احادیث بسیار وارد شده است که از جمله
این حدیث است که در کتاب حق الیقین بسند معتبر از ابو ولاد روایت شده است که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق
عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز اند که در دور عرش میباشند فرمود که نه مؤمن
از آن عزیزتر و گرامیتر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغان کند ولیکن روح ایشان در بدنهایست مثل این بدن که
داشتند و ایضا در کتاب [illegible] روایت شده است از آنحضرت که از روح مؤمنان سوال نمودند فرمود که در بهشت میباشند
بصورت بدنشان که اگر به بینی شناسی و میگوید فلانست که در دنیا دیده‌ام و ایضا بسند معتبر از حبه عرنی روایت شده است

که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین بصحرای نجف رفتم که اثر وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستاد چنانچه
گویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخواستم و مکرر چنین
کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندکی استراحت نما فرمود
که با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر ایشان بعد از مرگ چنین میباشند که با ایشان صحبت توان
داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای
ایشان در اینجا حاضر اند یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مومنی نیست بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر
آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و اینوادی بقعه ایست از جنت عدن و ایضا از فضل ابن شاذان
روایت شده است که حضرت امیر المؤمنین در صحرای نجف بر روی سنگریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر
تو بیندازم فرمود که نه نیست مگر تربت مومنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مومنی و با او همنشینی کردن اصبغ ابن
نباته گفت که تربت مومن را دانستم که بوده و خواهد بود در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود که ای پسر
نباته در اینصحرا ارواح هر مومن و مومنه هست در قالبها از نور و منبرها از نور بروایت دیگر ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود
هر آینه خواهی دید ارواح مومنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مومن در این
وادیست و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضا روایت شده است که از حضرت امام جعفر صادق پرسیدم
از کسی که میمیرد در دار دنیا روح او در کجا باشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد محضا یا ماحض کفر باشد محضا
منتقل میشود روح او از هیکلی که دارد بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی
اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و برمیگرداند روح او را ببدن او و اعاده
و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مومن بعد از موت روح او منتقل میشود از جسد خود بجسدی
که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و کافر

منتقل

منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتشی که معذب باشد بآن تا روز قیامت
و شاهد این در مومن آنست که حق تعالی فرموده است در باب مومن آل یسین با او گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ایکاش
قوم من علم بهم میرسانیدند بآنچه آمرزید مرا پروردگار من و بآنچه او گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال
کافران آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت
میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و ایضا در کتاب جلاء العیون در شهادت حضرت امیر المؤمنین ع
روایت شده است که لشکر فرنگ جماعتی از مسلمانان را اسیر کردند و ایشان را نزد پادشاه خود بردند و کفر را با ایشان عرض
کرد و ایشان ابا کردند پس امر کرد که روغن زیت را بجوش آوردند و ایشان را در میان آن زیت انداختند تا هلاک شدند دیگری
از ایشان را رها کرد که خبر ایشان را بمسلمانان برساند در اثنای راه که برمیگشت ناگاه در میان بیابان صدای سم اسبان شنید
چون نظر کرد رفیقان خود را دید که ایشان را در زیت انداخته بودند گفت شما را در حضور من در زیت انداختند و مضمحل شدید
اکنون شما را بر این حال مشاهده میکنم گفتند ما در نعیم الهی بودیم ناگاه صدای منادی را شنیدیم که از آسمان ندا کرد
که ای شهیدان صحرا و دریا در امشب سید شهدا حضرت علی ابن ابیطالب ع شهید شده است همه حاضر شوید و بر او نماز بکنید
و ما الحال از نماز او برمیگردیم و بقبرهای خود میرویم و مؤلف کتاب حق الیقین رحمة الله فرموده است که چون احادیث
بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکنست که چون روح محتاج بآلتی است در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق
بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش بآن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد
مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت
تصرف در تمام هر دو ندارد و در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش
ببدن مثالی بیشتر است و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم
سیر میکند و نفوس مقدسه بملاء علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین

محشور میشود و بمقتضای إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَى أَوْلِیَائِهِمْ وحیهای شیطانی بایشان میرسید
و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آنست بلکه محتملست که نفوس قویه
مثل نفوس انبیا و اوصیا تصرف در جسد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یکوقت بمیرند نزد همه حاضر
توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار میتوان شد و بنا بر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون آن
فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در نهایت اشکال است تمام شد کلام مؤلف رحمه الله و ایضا در کتاب حق
الیقین از شیخ ابوطالب طبرسی روایت شده است که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق سؤالات کرد و بعد از
شدن مسلمان شد از انجمله پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و
بر نمیگردد گفت چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و بر نمیگردد حضرت فرمود
که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام باعیانها قایمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی
را از آنها بر دیگری زنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ می افروزند پس آتش در آن
اجسام ثابت است و ضوء او معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی کشیده است و از باب
چراغ نیست که تو گفتی بدرستیکه آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است در آن
انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوان ها و غیر آنها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن بر میگرداند
گفت پس روح در کجا است فرمود در زیر زمین در جائیکه بدن در آنجا است تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بردار
کشند روح او در کجا است فرمود که در دست ملکی است که او را قبض کرده است تا او را بر زمین بسپارد گفت آیا
روح بعد از آنکه از قالب بیرون آید جدا کنده میشود یا باقی میماند فرمود که بلکه باقیست تا وقتیکه در صور دمند پس در آن وقت
همه اشیا باطل و فانی میشوند پس حسی نمیماند و محسوسی پس بر میگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود
و آن در مقدار چهارصد سال است که خلق در آن معدوم میشوند و آن در ما بین نفخ اول است تا نفخ دوم بدانکه

شریف حدیث

شریف و حدیث پیش آنچه ظاهر میشود دلالت که روح نزد جسد اصلی میباشد در هر جا که مدفون است و منافات ندارد
با آن احادیث که ارواح مؤمنان در دار السلام و بهشت دنیا را بهشت خلد میباشد زیرا که بعضی اخبار دلالت میکند
که تنعم و تعیش ایشان است در شبها میباشد ممکن است که روزها در مدفن جسد اصلی باشند و شبها برای تنعم و
و تعیش بیرون آیند و بسوی دار السلام و بهشت روند چنانچه در کتاب حق الیقین از کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت
شده است که گفت از حضرت امام محمد باقر سؤال کردم که مردم میگویند که فرات از بهشت بیرون می آید و این چگونه است
و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می آید و چشمها و رودها بر او میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی است که آنرا خلق
کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود
در هر وقت شام و از میوهای آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع
شود از بهشت بیرون می آیند و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند و میروند و چون طالع شود آفتاب
رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند
و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آنجا ساکن شوند و میخورند
از زقوم آن و می آشامند از حمیم آن در بهشت و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آنرا
برهوت مینامند و از جمیع آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند
و چون شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشانرا و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد
بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسول قایلند از مسلمانان گناهکاری چند میمیرند و اعتقاد با امامی ندارند و ولایت
امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هرکه از ایشان عمل شایسته داشته
باشند و از او عداوتی ظاهر نشود از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل
میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشانرا یا بجهنم پس ایشان موقوف

یمانند با بر خدا او همان معامله میکند با مستضعفین و اطفال و ابلهان و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما
ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند دری میکشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق
خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران و حمیم آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت
ایشان بسوی حمیم جهنم است و در آتش میسوزند پس با ایشان میگویند کجا است آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجا است
امام شما که او را امام قرار داده بودند بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و حدیثی که دلالت
میکند بر آنکه ارواح مومنات در عالم برزخ در بهشت خلد در آسمان میباشند و این حدیث است که در کتاب برزنور مذکور است
که زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی
امر میکند رضوان خازنان بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان و ایشان در عرصههای بهشتها ساکنند که خداوند
عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند
رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقههای بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت
زرد باشند و بر ناقهها جلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بر آن ناقهها از بهشت
تمام حلهای بهشت در بر و تاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارهها که در آسمان
از نزدیک دور میدرخشند پس ارواح مومنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه
آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال کنند و تا آسمان پائین ایشان را مشایعت
کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائی است در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و دریاها
تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشان را
از آنچه نخواهند بسوی آنچه بخواهند یعنی امور ردی که موجب اندوه ایشان میگردد و ملکها اموری که موجب سرور ایشان است
دیدن آنها از ایشان پنهان میگردانند و اموری که موجب سرور ایشان است با ایشان مینمایند و بزیارت قبرها که در بهای

احوال ایشان

احوال ایشان در آنها است بر میگردند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان
که بر گردید بسوی غرفههای بهشت پس بر میگردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم
این از برای مومن است حال کافر چون است فرمود بدنهای ملعون چند اند در زیر خاک و روحهای خبیث چند اند
که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند و فریادها و هولهای آن میرسد بدنهای
ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک بمنزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند و پیوسته آن بدنها خایف
و ترسانند و روحها معذب باشند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روحی در آتش نمیابند تا آنکه
قائم ما ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگردانند و حضرت قائم گردن ایشان را میزند
و میروند بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابدالاباد در آنجا معذب خواهند بود و ایضا از آنحضرت روایت
شده است که در یمن وادی است که آن وادی را برهوت میگویند و در آن وادی نمیباشد مگر مارهای سیاه و از جانوران مگر
بوم و در آن وادی چاهی است که آنرا برهوت میگویند و در هر صبح و شام ارواح مشرکان را با آنجا میبرند و از آب
صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا در کتاب حق الیقین بسند موثق روایت شده است که اعرابی بخدمت حضرت امام
محمد باقر آمد حضرت فرمود که از کجا آمدهای ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که در او نمیتوانستم
و بوم و هام و جغد بسیار است حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود که برهوت است
که روح هر کافری در آنجا است و ایضا در کتاب [illegible] از علی ابن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت شده است که مردی آمد
بخدمت رسول خدا و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند
آب را از چاه احقاف که مردم از برای شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن
قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب ده که در این ساعت
میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو بدهم دیدم که مردیست که زنجیری در گردن او است چون خواستم که قدح را

بادیه هم دیدم که مردیست و زنجیری در گردن اوست چون خواستم که قدحرا باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک
قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و گفت العطش العطش مرا آب ده که در این عطش میمیرم چون
قدحرا بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سر تنگ را بستم و آب باو ندادم حضرت رسول
فرمود که آن قابیل پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت و اینعذاب اوست تا روز قیامت و الصفا
در کتاب مزبور مذکور است که ابن قولویه در کامل الزیاره از عبد الله ابن بکیر روایت کرده است که با حضرت امام جعفر صادق
رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه وحشی از جانب چپ
راه گفتیم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد اینکوه در اینراه کوه وحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود که
ای پسر بکر میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود اینکوهیست که آنرا کمد میگویند و آن وادی از وادیهای جهنم است
و در اینکوه میباشند قاتلان پدرم حسین ع خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای
جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و فلق و از اثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از
حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از اینکوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را میبینم که استغاثه
میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس بابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید
چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم گردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید
خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای
تو شوم اینکوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجا است و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستارهای
و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذرهای خاک و هر ملکی موکلست بامری که از آن مفارقت نمیکند و الصفا در کتاب
مزبور ذکر شده است که در بصائر الدرجات از عبد الله ابن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق
سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصرای شام است تا صنعای یمن میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدایت

تو شوم

تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون آورد پس پا بر زمین زد و نهری پیدا شد که دو طرف آنرا
نمیتوانست دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد که از یکطرف
آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت
مانند یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از آن شراب در میان شیر
و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می آید و مجرای آن در کجاست حضرت فرمود که اینها چشمهاست
که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب و در این نهر جاری
در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه و مویها بر سر اینها آویخته بود که هرگز باین خوبی
خوبها ندیده بودم و در دست هر یک آینه بود که هرگز بآن نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت
نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز
با او خم شد و ظرف را از نهر پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آینه را باو داد و اشاره کرد که باز پر کن اورا
باز درخت خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی باین نرمی و لطافت
و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شراب بدان شراب بود
گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود
که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است مؤمن چون از دنیا میرود روح او را باین نهر
می آورند در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای آن می آشامد و دشمن چون وفات می یابد روح او را میبرند بوادی
برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن بر حلقش میکنند پس پناه برید از خدا
با آن وادی و الصفا در کتاب مزبور مذکور است که ابن بابویه رحمة الله علیه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که من بهتر و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین پیغمبران و رسولانند و اصحاب من

که بر طریقه من رفته باشد بهترین اصحاب انبیا و مرسلیند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهران از
از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر اند در قیامت و مرا حوضی
هست که عرض آن مابین بصرای شام و صنعای یمن است و در آن ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من بر حوض
در آنروز خلیفه من است گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من
علی ابن ابیطالب و دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانکه شتر غریب را از آب میرانند
پس فرمود که علی را هر که دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود
در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نه بینم و او مرا از پیش
من بربایند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و ایضا از شیخ مفید و غیر او بسندهای معتبر از ابن عباس روایت شده است
که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول سوال کرد از حوض کوثر فرمود که نهریست که جاری میشود از زیر عرش حق تعالی آبش
سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه و سنگریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش
زعفران است و خاکش مشک خوشبو است و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست در پهلوی حضرت امیر المؤمنین
زد و گفت یا علی آن نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و در حدیث دیگر حضرت رسول فرمود که حق تعالی بمن عطا
کرده است نهری در آسمان که مجرای آن از زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره و گیاهش
از زعفران است و سنگریزه اش از مروارید و یاقوت است و زمینش مشک سفید است و این نهر است از برای من و امت من
از همه چیز و اشاره باینست قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر بدانکه از این دو حدیث شریف و احادیث دیگر که بعد از این مذکور
خواهد شد ظاهر میشود آنکه کوثر در آسمان است و بعضی حدیث دلالت میکند که در زمین است و بعضی از شیعیان دیده اند
چنانکه گذشت و ممکنست که چون حق تعالی برای تنعم و تعیش ارواح مؤمنان بهشتی خلق کرده است در دنیا حوض هم مقرر کرده
باشد برای ایشان والله یعلم و اما احوال مرگ و توابع آن بدانکه آدمی باید همیشه در فکر مرگ باشد و داند که هیچ خلاصی از او

ندارد و حق تعالی فرموده است که هر نفس چشنده مرگ است پس باید که اقرار بحقیقت آن کند و چگونه بحقیقت آن کسی
اقرار نداشته باشد و حال آنکه هر روز میبیند که آبا و اجداد و امهات و اقوام و دوستان و همسایگان او را مرگ او را
میکند و او را بجای میبرد که محال است بازگشتن او پس باید عبرت گرفتن و متذکر شدن بهتر از این چیزی نمیباشد
و دیگر تفکر و تامل نماید که او را سفری دور و دراز در پیش است و سالهای بسیار در زیر خاک پنهان خواهد بود و فریادرسی
بغیر خداوند عالمیان او را نخواهد بود پس باید از خدا بترسد و حق نعمتهای بی پایان او را بر خود فراموش نکند و ترک
معصیت او بکند و فریب نفس اماره نخورد و مکرهای شیطان را از خود دور کند زیرا که هیچگونه او را راه عذری نیست
و حجت بر او تمام شده است بفرستادن کتاب و رسل پس بهتر آنست که آدمی تا او را در نیافته است و فرصتی دارد
از گناهان خود استغفار نماید و بعبادت پروردگار خود شبها و روز قیام نماید بقدر مقدور و برای رحلت خود در
آخرت تدارک احوال خود نماید چنانچه در این باب ابن بابویه رحمة الله بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین ع
روایت شده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را موعظه میکرد و از جمله موعظه این بود که ای فرزند آدم
اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک قبض کند روح ترا و ببرد بسوی منزل تنهائی
پس برگردانند روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو بدرستیکه اول چیزی که از تو سوال میکنند
از دین تو است که بآن اعتقاد داشته و از کتاب تو است که بآن تلاوت داشته و از امامیست که ولایت او را اختیار
کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر خود را
بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال اگر مؤمن و پرهیزکاری و عارفی بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده
و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس جواب را
نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا ببهشت و خوشنودی خدا بتو و خوشنود و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان
و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش

واستقبال میکنند تو را ملائکه به نزل حمیم و سوختن جحیم و در کتاب حق الیقین مذکور است که کلینی بسند صحیح روایت کرده است
از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت امام جعفر صادق ع که آنحضرت را تعزیه گوئیم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد براو
بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبر شرا باو داد و فرمود که انّک میّتٌ و انّهم میّتون یعنی تو خواهی مرد و ایشان
خواهند مرد و فرمود کلّ نفسٍ ذائقة الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نماند پس
اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می آید
و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او میپرسد و حال آنکه خود داناتر است که که مانده است بگوید پروردگارا باقی نمانده است
مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند
پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد
مرگ پس ملک موت بیاید و نزد حق تعالی بایستد و از و سوال کند که که مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت
و حاملان عرش فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از و پرسد
که که مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید که بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین
و آسمانها را در قبضه قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار داده اند کجایند آنها که با من خدای دیگر
قرار میدادند بدانکه مشهور آنست که قبض بعضی از ارواح را حضرت عزرائیل میکند و اکثر را اعوان او از ملائکه قبض روح میکنند
و باو میسپارند و او بحق تعالی عرض میکند و گفته اند که بعضی را حق تعالی قبض روح میکند و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده است
که جناب اقدس الهی از آن اعظم است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا
که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفیران میان خود و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه
رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب
قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست

وهرچه ایشان

و هرچه ایشان بعمل می آورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند
و ملائکه اعوان قبض او میکنند روایت دیگر فرموده است که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق
خود موکل میکند هر کرا میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل میگرداند بخصوص جان خلق خود و سایر ملائکه را بهر نحو
که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم همه علم برای همه مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند
و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی ندارند مگر کسی که خدا آسان کند از برای او حمل آنرا
و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و تو را همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است
و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان بدانکه مؤلف کتاب حق الیقین رحمه الله
فرموده است که درین حدیث شریف اشعاری هست که آنحضرت با سایر ائمه نیز قبض بعضی ارواح مینمایند یا مدخلی
در همه دارند بامر الهی از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننمود همچنانکه در خطبه غریبه مشهوره
فرموده است منهم محیی و منهم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور امامان را مدخلیت هست
و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست تمام شد کلام مؤلف و ایضا از حضرت امام جعفر صادق منقولست که ملک موت را
اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که پیاولان داشته باشد و هر جا و پی کاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او
قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از و قبض مینماید ایضا
روایت شده است که در شب معراج حضرت رسول ملک موت را در آسمان اول دید و از و پرسید که چگونه قبض میکنی همه
ارواح را در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند روایت دیگر
فرموده که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهید دست دراز
کنید و لقمه بردارید و دنیا نزد من از بابت درهمیست که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و در کتاب
حق الیقین از حضرت امام جعفر صادق بسند معتبر روایت شده است که چون ایام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد

یک منسیه و دیگری منسخیه پس منسیه اهل و مال را از خواطر فراموش میکند و منسخیه او را جوانمرد و براضی میگرداند بجان دادن
و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند با وی میگوید دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق
فرستاده است که من مهربان ترم و مشفق ترم نسبت بتو از پدر و مادر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل
میشود از رسول خدا و امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس با وی میگویند
اینهایند رسول خدا و امامان تو که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشانرا می بیند و منادی ندا میکند او را
از جانب رب العزت که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی مطمئن گردیده بسوی محمد و اهلبیت او علیهم السلام برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی
که راضی باشی بولایت ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی
محمد و اهلبیت او و داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش
کشیده شود و ملحق شود بمنادی و ایضا در حدیث معتبر دیگر فرموده است که هیچ نفسی نمیمیرد که در نظر رسول خدا
و امیر المومنین صلوات الله علیهما را نه بیند راوی پرسید که چون ایشانرا دید بدنیا برمیگردد فرمود نه چون ایشانرا
دید میرود بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول خدا نزدیک سر او می نشیند و علی نزدیک پای می نشیند پس حضرت رسول
سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا
پس حضرت امیر المومنین برمیخیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی ابن ابی طالب که او را دوست
میداشتی در آنوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا است الذین امنوا وکانوا یتقون
لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذالک هو الفوز العظیم
یعنی آنهائی که ایمان آورده اند و پرهیزکاری نموده اند از برای ایشان است بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز
عظیم و ایضا از کتاب حق الیقین مذکور است که شیخ مفید بسند معتبر از یونس ابن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت

حضرت امام

حضرت امام جعفر صادق ع بودم فرمود که مردم میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصلهٔ
مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مومن گرامی تر است بر خدا از این چون وقت مرگ او میشود می آیند بنزد او رسول
خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین ع و با ایشان ملائکه مقربان خدا است اگر گویا کرد خدا زبان او را بشهادت و از برای
خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهلبیت بولایت گواهی میدهد بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین ع
و مقربان از ملائکه با ایشان و اگر زبانش بند شد حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبر را بعلم آنچه در دل او است از این عقاید
پس آنحضرت شهادت باین میدهد و شهادت میدهد بر شهادت رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
و هر که با ایشان است از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل آنکه صورت که
در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس مرده که تازه بنزد ایشان میرود میشناسند ایشانرا بآن صورتی که در دنیا داشته است
و ایضا در کتاب مزبور بسند معتبر از آنحضرت روایت شده است که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول
میکند و بس شما را می آمرزد و بس و چون جان مومن بگلو میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم او است
و چون محتضر میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل و ملک موت پس حضرت امیر نزدیک می آید و میگوید
یا رسول الله این شخص دوست ما اهلبیت است او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهلبیت او را دوست
میداشت پس او را دوست بدار پس جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهلبیت را او را دوست بدار
و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او می آید و میگوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که بآن گردن خود را از عذاب خدا
پاک کنی و امان یافتی و بیزار شدی بآن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پس گوید که آن کدام است
مومن گوید ولایت علی ابن ابیطالب است ملک موت گوید راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد
و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان
پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبو خواهد بود

وحله زری از حلهای بهشت بر او بپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از نسیم
و گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رو و پس او دو دست راست و چپ بقدر یکماهه راه بگشایند و با او گویند بخواب مانند
خوابیدن داماد در حجلهٔ خود پس با او گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست
پس زیارت میکنند آل محمد را در بستانهای رضوی بهشت و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و می‌آشامند از شراب ایشان
و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتیکه قایم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند
با او تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی
نزدیک آید و گوید یا رسول الله اینست دشمن ما اهلبیت بود او را دشمن دار و رسول خدا بجبرئیل گوید که اینست دشمن خدا
و رسول خدا و اهلبیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که اینست دشمن خدا و رسول و اهلبیت بود او را دشمن
دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت بنزدیک او رود و گوید ای بندهٔ خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی خبر آزادی خود را
از گرو و عذاب جلیل برآوردی و از من گرفته برات بیزاری خود را از عذاب الهی و گرفته برات بیزاری خود را از آتش
جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب جلیل او و عذاب او و آتش جهنم
آنچه از و میترسیدی با آن رسیدی پس جان او را بنهایت عنف و دشواری از بدن او بکشد و موکل میگرداند بر روح او سیصد
شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند و از روح او متاذی میباشد و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر
او میگشایند که داخل میشود بر او از زبانه و لهب جهنم و ایضا در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده است که چون بمحتضر نزدیک میشود
رسول خدا و امیر المومنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او مینشیند و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت رسول
با او میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت برای او میگشایند
و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا حاجتی بدنیا
نیست پس در آنوقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و منی او در از میشود و آب از دیده‌اش روان

بیکرد و چون

بیکرد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با او دست
داو را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند
و جنازه را برداشتند روح در پیش آن جماعت میرود و ارواح مومنان باستقبال او می‌آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند
او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را بر میگردانند تا سر او که او را
واز و سوال میکنند از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را بر روی او میگشایند چون داخل
میشود بر او در قبر از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا از ابن بابویه از حضرت امام موسی کاظم روایت شده است
که چون مومن بمیرد مشایعت میکنند جنازهٔ او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می‌آیند
و او را مینشانند و میگویند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست
و محمد پیغمبر من است و اسلام دین من است پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیدهٔ او کار کند و طعام از بهشت از برای
او می‌آورند و داخل میگردانند بر او نسیم گل بهشت را و اینست معنی قول حق تعالی است فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ
فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ یعنی در قبر وَجَنَّةُ نَعِيمٍ یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت او میکنند هفتاد هزار ملک از زبانیه
جهنم تا قبر او و سوگند میدهد حاملان جنازهٔ خود را که او را برگردانند بصدائی که همه میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند
و میگوید کاش مرا بازگشتی بود بدنیا پس از مومنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا که عمل صالح بکنم در آنچه گذاشتم پس
پس زبانیه جواب او میگویند کلا اینسخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشان را ندا میکند که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد بآنچه
او را نهی کرده اند از و چون او را داخل قبر کنند و مردم از و مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در مهیب‌ترین صورتها
و او را بنشانند و سوال کنند از و از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از
عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از و بترسند پس از و سوال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس
دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزلی که از برای مومنان میکنند حمیم جهنم از برای او می‌آورند و اینست مراد قول حق تعالی

وَاَمّا اِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضّالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ وَتَصْلِیَةُ جَحِیمٍ یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و ایضا از کلینی
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که میت مومن را چون از خانه اش بیرون می آورند شایعت میکنند
او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا آنکه او را بقبر میسپارند و چون بقبرش رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی
و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بروی من راه رود و البته خواهی دید که با تو چه خواهم
کرد پس قبر او را میگشایند تا آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو ملک در قبر منکر و نکیر و سؤال میکنند از او که کیست پروردگار تو
خدا میگوید دین تو چیست میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند امام تو کیست میگوید پس منادی ندا میکند
که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت بفرشش بگسترانید و دری از بهشت در قبرش بگشائید و از جامهای بهشت بر او
بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست بهتر است از برای او پس با او گویند بخواب مانند خواب نو داماد خوابیدنی که در آن
خواب پریشان نباشد و اگر کافر باشد ملائکه شایعت او کنند تا قبر او و زمین با او گوید نا مرحبا بجای بدی آمدی و الله که من
دشمن میداشتم که مثل تو کسی بروی من راه رود البته خواهی دید که من با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میگردد و میفشارد او را
تا استخوانهای پهلویش بیکدیگر میچسبد پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مومن داخل شدند و او را میشانند
و روح او را تا کمر او بر میگردانند و میگویند پروردگار تو کیست پس او مضطرب میشود و میگوید میشنیدم که مردم میگفتند
میگویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام میپرسند و همین جواب را میگوید پس از آسمان ندائی آید که دروغ گفت بنده
فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامهای آتش و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد
ماست بدتر است از برای او زانحالت پس سه مرتبه گرزی از آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش بر فراز میکند و اگر آن گرز را بر
کوهها بزنند همه ریزه ریزه میشوند و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را میگزند و میدرند و شیطان او را بغم
و اندوه می آورد و صدای عذاب او را میشنوند هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس و بدرستیکه میشنود صدای کفشهای
شایعت کنندگان خود را و صدای برهم زدن دستهای ایشان را و این است معنی قول حق تعالی وَیُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ

آمنوا

آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ یعنی ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگی
دنیا و آخرت و گمراه میکند و بخود وا میگذارد ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا از تفسیر حضرت امام حسن عسکری
نقل شده است که حضرت امیر المومنین ع فرمود هر که تقویت کند شیعه ضعیف ما که حجت نتواند بر ناصب تمام کرد
و حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین او میکند که بگوید خدا پروردگار منست
و محمد پیغمبر من است و علی امام من است و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی منست و ذخیره آخرت منست
و مردان و زنان مومن و مومنه برادران و خواهران منند پس در آنوقت حق تعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی
و واجب شد از برای تو اعلای درجات بهشت پس در آنوقت قبرش بهترین باغستان بهشت میگردد و ایضا بسند صحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه روایت شده است که چون مومن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها
خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو
و یکی در پشت و یکی در پایین پا و آنکه خوشصورت است در بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه در آنجهت ایستاده است
مانع میشود پس آنکه خوشصورت است به آن صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب
راست گوید من نمازم و صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش روست گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید
من حج و عمره ام و آنکه در پایین پاست گوید من احسان برادر مومنم پس آنها با او گویند که تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر
و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمدم و ایضا از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که سؤال کرده میشود میت
در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهلبیت پس میگوید ولایت از کنار قبر با آن چهار دیگر
که هر نقصی که در شما باشد بر منست که تمام کنم و ایضا از آنحضرت روایت شده است که چون مومن داخل قبر میشود
نماز از جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و نیکی بپدر و مادر از ادب مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون دو ملک
داخل میشوند که سؤال کنند صبر میگوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در میابم

بسند معتبر از آنحضرت روایت شده است که دو ملک می آیند که ایشان را نکیر و منکر میگویند در وقتیکه مدفون شد صدای
ایشان مانند رعد عاصف است و دیدهای ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند بنیشهای خود و موهای ایشان
آویخته که در میان آنها راه میروند و سوال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر میت مومن است
میگوید خدا پروردگار من است و دین من اسلام است پس از و میپرسند که چه میگوئید در حق این مرد که در میان شما بود
آنگوید که محمد رسول خدا از من میپرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خداست گوید گواهی میدهم که او رسول خداست
پس با و میگویند که بخواب خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع گشاده میکنند و از برای او دری بسوی بهشت
میگشایند و جای خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد و ملک با آن هیئت برو داخل میشوند شیطان را
در پیش او بار میدارند که دیدهای او از مس گداخته چون آن سوالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میکنند از
و مسلط میگردانند بر او و در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و از برای او دری از
جهنم میگشایند و جای خود را در آنجا می بیند بدانکه در باب سوال قبر احادیث بسیار است که ذکر آنها در این رساله
باعث تکرار و موجب تطویل کلام میشود و باید اعتقاد داشت بسوال قبر و ایمان بر حقیت آن آورد که جزو ضروری
دین اسلام است و بهترین چیزی که آدمی را نجات میدهد از عذاب قبر ولایت اهلبیت است و ایضا باید که معرفت به احوال
هر یک بعد از دیگری بهم رساند از حضرت امیر المومنین تا حضرت صاحب الزمان که اگر العیاذ بالله کسی بعضی از ایشان را نشناسد
یا نخواهد نفعی ندارد شناختن دیگران برای او و عذاب قبر از برای او مهیا خواهد بود و ابد الآباد در جهنم خواهد سوخت چنانچه
در کتاب حق الیقین مذکور است که شیخ کشی بسند معتبر از یونس ابن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا رفتم
فرمود که علی ابن ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از و امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس حضرت
برا و زدند که قبرش پر آتش شد بروایت دیگر فرموده است که او را نشاندند در قبرش پس سوال کردند از ائمه تا که نام همه را گفت تا آنکه
بنام من رسید توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد بدانکه مشهور آنست که سوال قبر مخصوص مومن واقعیست

و کافر واقعی و سایر مردم را نبعاث شد چنانچه در کتاب مزبور از ابو بکر حضرمی روایت شده است که گفتم بحضرت امام جعفر صادق
کیست شد آنها در قبر از ایشان سوال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص کرده باشد گفتم پس باقی
این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وامیگذارند و اعتنا بایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سوال میکنند گفت از
حجت و امامی که در میان شما است پس از مومن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان میگوید او امام من است چون این را
گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات خواب بهتر است بگذارد و دری از بهشت برای او میگشایند و پیوسته نسیم
بهشت با و میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدم
او را و نمیدانم که کیست پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد
تا روز قیامت و ایضا در حدیث دیگر از آنحضرت وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است
که مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت نباشد و ایضا کسی را که تلقین کنند
بعد از انصراف مردم سوال نمیکنند چنانچه از شیخ شهید نقل شده است که سوال قبر حق است اما هر کسی را که تلقین او کرده
باشند و ایضا از ابو امامه باهلی از کتب عامه روایت شده است رسول خدا فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند
پس یکی نزد قبر بایستد و بگوید ای فلان پسر فلان و نام او و مادر او را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او
مینشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید یاد آور آن اعتقادی را که با آن از دنیا بیرون رفتی که شهادت
بوحدانیت خدا و رسالت محمد و با آنکه پسندیدی خدا را از برای او پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را بپیغمبری
خود و قرآن را امام خود پس منکر و نکیر میروند و میگویند با چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرموده است که اگر نام
مادرش را نداند او را بحوا نسبت دهد بدانکه مولف کتاب حق الیقین رحمه الله گفته است که خلاف کرده اند در آنکه آیا انبیا
و اوصیا را سوال قبر میباشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست که چه عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال نیز علما خلاف
کرده اند اظهر عدم سوال است تمام شد کلام مولف علیه بدانکه در فشار قبر اختلاف بسیار است در احادیث که بعضی دلالت بر بودن

آن میکنند و بعضی دلالت بر عدم آن میکنند و آنکه دلالت بر بودن آن میکند انچه در حدیث است که از کلینی بسند معتبر از ابو بصیر
روایت شده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردم که آیا از ضغطهٔ قبر کسی نجات می یابد فرمود که پناه میبریم
بخدا از آنچه بسیار کم است کسی که از آن رها شود یا بد بدرستیکه رقیه رضی الله عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا
بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیدهای حق بینش ریخت و بمردم گفت بیاد من آمد آنچه از آن ملعون
بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال کردم که او را ببخشد و فشار قبر با و نرسد پس گفت
خداوندا رقیه را ببخش از ضغطهٔ قبر پس خدا آن مظلومه شهیده را با آنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازهٔ
سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازهٔ او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی
برا ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطهٔ او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز
کم میکرد حضرت فرمود که معاذ الله چنین نبود مگر برای اینکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت
گوارا باد تو را ای سعد حضرت رسول فرمود که ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته از عذاب نجات یافته است و ایضا در حدیث
دیگر از آنحضرت از ابن بابویه روایت شده است که چون سعد ابن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول امر فرمود
که غسل او را دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان شد و گاه جانب
راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ جنازه را میگرفت و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود
او را در لحد گذاشت و خشت بر او چید و درست و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که در قبر میپوسد
و لیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری میکند محکم کند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد تو را بهشت حضرت فرمود که ای مادر سعد
جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه بسعد فشاری در قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای
دیگری نکردی گفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازهٔ او میرفتند من تأسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را
که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با آنچه نسبت با و بعمل آوردی فرمودی که ضغطه با و رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد بر او

دیگر در زبانش

دیگر و در زبانش غلظتی بود با اهلش و ایضا در حدیث دیگر حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که چون سعد را دفن
کردند حضرت رسول خدا ص بازگردید و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفتند یا رسول الله چنین میکنید چون از آنحضرت
سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمن نیست مگر آنکه فشاری در قبر او را بشود یا آنکه از احادیث ظاهر میشود که فشار قبر برای مؤمن
البته میباشد حتی آنکه اگر کسی را بدار کشند هوا او را فشار رسد چنانچه در کتاب حق الیقین بسند صحیح روایت شده است
که یونس از حضرت امام رضا سؤال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر با و میرسد فرمود که بلی خدا هوا را
امر میکند که او را بفشارد و ایضا در حدیث دیگر حضرت امام جعفر صادق فرمود که پروردگار زمین و پروردگار هوا یکیست
وحی میکند بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطهٔ قبر و از جملهٔ احادیثی که دلالت بر عدم ضغطهٔ قبر میکند انچه در حدیث است که
در کتاب مزبور از کلینی از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند از عقاید
حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت ابو بصیر گفت
فدای تو شوم پس کجا است ضغطهٔ قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی
او راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین
او را خطاب میکند که من تو را دوست میداشتم در وقتیکه بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو بمن است میدانم که با تو
چکنم پس گشاده میشود از برای تو بقدر آنکه دیده کار کند و با آنکه جمع میان این احادیث مشکل نیست و آنچه ظاهر بعضی
اخبار است آن است که فشار خفیفی از برای مؤمن است برای آنکه کفارهٔ گناهان او بشود چنانچه از حضرت امام جعفر صادق
روایت شده است که رسول خدا فرمود که ضغطه از برای مؤمن کفاره است از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن
نعمتهای خدا و از برای غیر مؤمن فشار شدید نیز میباشد چنانچه در حدیث حق الیقین مذکور است که علا ابن ابراهیم بسند
کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق که چون از کافر سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم پس ضربتی بر او بزنند که هر چه
خدا خلق کرده باشد بشنود غیر از انس و مسلط گردانند بر او شیطان را و دیدهای او مانند مس سرخ باشد و گوید با او که برادر

توام و مسلط کرده اند بر او مارها و عقربهای او قبرش بر او تاریک شود و او را فشار دهند که دندانهای طرف دیگر
در دندانهای دیگر داخل شود و بروایت دیگر اگر دشمن خدا باشد و جواب سوال نگوید بر او ضربتی زنند که هر دابه که
خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری بسوی او از جهنم بگشایند و باو گویند بخواب ببدترین
احوال پس جا بر آن چنان تنگ میشود که مانند تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش
بدر رود و خدا مسلط کرده اند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را میگزند تا وقتیکه خدا مبعوث گرداند و از بدی
حالش آرزوی قیامت کند و مؤلف کتاب مزبور گفته است که ضغطه مؤمن بروجه لطف است از برای آنکه قابل دخول
بهشت گردد چنانکه ابتلای او ببلاهای دنیا نیز از اینجهة است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای
غیر معصومین بروجه عموم بوده و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع شد و باینوجه قریب است
اگر چه در بعضی از اخبار بعدی دارد تمام شد کلام مؤلف و ایضا در کتاب مزبور از کلینی از حضرت امام محمد باقر روایت
شده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفندی چرانیده و من نیز گوسفند
میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در اطراف
و در اطراف ایشان چیزی نبود که ایشانرا از جا بدر آورد ناگاه میترسیدند و سر از چرا بر میداشتند و تعجب میکردم از حال
ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند و میترسند پس دران
وقت دانستم که سبب فزع و خوف ایشان آن بوده است پس پناه میبریم بخدا از عذاب قبر و ایضا از آنحضرت روایت
شده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر باو داخل نشود و ایضا از ابن عباس روایت شده است که عذاب
قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و از
حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را
پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر از او دور کرده و ایضا در کتاب حق الیقین از زراره

بسند کالصحیح روایت شده است که از حضرت امام محمد باقر پرسیدم که جریده را با میت چرا میگذارند فرمود برای آنکه عذاب
و حساب از میت دور شود مادام که تر است و همه عذاب در یکروز و یک ساعت میباشد بقدر آنکه میت را داخل قبر میکنند
و قوم برمیگردند و دو جریده را برای این قرار داده اند که در آن ساعت نمیشود عذاب نکنند و هرگاه در آن ساعت نشد انشاء الله
بعد از خشک شدن هم نمیشود والله یرحم من یشاء و یغفر لمن یشاء مطلب دوم در بیان روز قیامت
و خصوصیات آن و بیان بعضی از مراتب و قرب و منزلت حضرت رسول و آل طیبین آنحضرت ع و بیان بعضی از اشراط
و علامتها که پیش از قیامت است بدانکه روز قیامت را برای این قیامت میگویند که البته آمدنی است و قایم میشود
و حق تعالی جمیع خلق اولین و آخرین را در آن روز بقدرت کامله خود زنده میگرداند و در همین بدن ایشانرا محشور
میگرداند و نزد خود برای حساب باز میدارد چنانچه آیات و احادیث بسیار دلالت بران میکند که بعضی از آنها بعد ازین
مذکور خواهد شد انشاء الله پس ضرور دین اسلام است با آن ایمان آوردن و در حقیقت آن قایل شدن و هیچگونه شبههای
ملاحظه را بخود راه ندادن زیرا که گفته خدا و رسول خلاف نمیدارد و باید البته اطاعت کرد تا نجات یافت و روز قیامترا
برای این معاد میگویند که هر ذی حیاتی از خلق خداوند عالمیان که بوده است و فنا برطرف گردیده است در آن روز عود میکند
یعنی برمیگردد بجوی که بوده است از جای خود بسوی پروردگار عالمیان برای حساب و آن روز را برای این روز جزا مینامند
که هر نیکوکار و بدکردار که بوده است در این روز بجزای عمل خود خواهد رسید حتی حیوانات و جانوران و وحوش و طیور که بیکدیگر
ظلمی و جبری و تعدی کرده باشند مکافات آنرا خواهند دید بلکه اگر انسان نیز حیوانیرا آزار کرده باشد بمکافات خود خواهد رسید
چنانچه در کتاب حق الیقین از ابن بابویه بسند معتبر روایت شده است که حضرت رسول ناقه را دید که پالان بر پشت آن بسته اند و پا بر
آن نهاده است حضرت فرمود که کجاست صاحب این ناقه را بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد
و ایضا در کتاب مزبور از ابوذر رضی الله عنه روایت شده است که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول خدا بودم و دو بز
بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود چه میدانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن خدا

تومیداند و درمیان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و ایضا از طریق عامه از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا
فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هرچه باشد پس عدالت خدا بمرتبه
میرسد در آنروز که حق تعالی شاخ را از شاخدار بگیرد پس بگوید که خاک شوید همه خاک میشوند و از اینجهت است که کافر میگوید یا لیتنی
کنت ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و ایضا از کلینی و غیر او روایت شده است که حضرت امیر المؤمنین
در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای
صاحبش داریم و بر او میترسیم اول گناه بنده ایست که عقاب کرده باشد حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه پس خدا از آن حکیم تر و
کریمتر است که بنده خود را دو عقاب کند دوم ظلم بندگان بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید
که بعزت و جلال خود سوگند که از من نمیگذرد ستم ستمکننده اگرچه دستی بر دستی زند یا مسح بکفی کند و اگرچه شاخ
زدن حیوان شاخدار بر بی شاخ باشد پس قصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی
مظلمه نمیماند پس ایشان را میبرد بسوی حساب سیم گناهیست که خدا آنرا پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد
توبه را پس او خاشع و گریان است برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز چنانیم برای او که او را
از برای خود امیدواریم از برای او رحمترا و میترسیم بر او عقاب را حق تعالی میفرماید وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ
يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ یعنی نیست هیچ حیوانی
که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشانرا خلق کرده است و حفظ
مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار
خود محشور میشوند اما علامات و آیاتی که پیش از قیامت ظاهر میشود در کتاب حق الیقین مذکور است خروج یاجوج و ماجوج
و دابة الارض است و بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب و روایت از عامه دجال و دخان و مرگ و قیامت و از عیاشی
از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض است

و دخان و ایضا از آنحضرت بسند معتبر روایت شده است که چون آفتاب از مغرب طالع میشود همه کس ایمان می آورند و
ایمان نفعی بایشان نمیبخشد و در باب دخان حق تعالی فرموده است يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى
النَّاسَ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی که بیاورد روز آسمان دود هویدائی که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردناک
پروردگارا عذاب را از ما دور گردان بدرستیکه ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه
شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و روایت شده است که دخان آتشی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود
در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بر مومنی از آن زکامی برسد و زمین مانند
خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و از احادیث و اخبار بسیار ظاهر میشود که
دابة الارض حضرت امیر المومنین است که بعضی از آن پیش گذشت و آنحضرت خود را فرموده اند و قصه خروج یاجوج و
ماجوج را در سوره کهف حق تعالی برای پیغمبرش بیان فرموده است چنانچه در کتاب حق الیقین مضمون بعضی از آنها مذکور است
که چون ذوالقرنین سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار سد را
با زمین هموار میگرداند و وعده پروردگار من حق است و ایضا ذکر شده است که تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی
سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر می آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و ایضا از حذیفه روایت شده
که رسول خدا فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهارصد امتند و مردی از ایشان نمیرد تا هزار فرزند از صلب
خود ببیند و ایشان سه صنفند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند و صنفی از ایشان طول و عرض ایشان مساوی است و صنفی
که هیچ کوه و آتش در پیش ایشان نمی ایستد و صنفی یک گوش خود را فرش خود میکنند و دیگری را لحاف خود میکنند و نمیگذرند
بفیل و شتری و خوک و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان بمیرد او را میخورند مقدمه ایشان در شام خواهد بود
و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و دیگر از علامات قیامت نفخ صور است
که حضرت اسرافیل پیش از قیامت خواهد دمید و تمام خلق بمیرند چنانچه حق تعالی در چند سوره یاد فرموده است که مضمون آنها

در کتاب مزبور ذکر شده است و بعضی از آنها در این رساله مذکور میشود از انجمله حق تعالی در سوره نمل فرموده است
و روزی که بدمند در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و زمین است و نقل شده است که از شدت خوف بمیرند
مگر کسی که خدا خواهد که نمیرد و گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیلند که در نفخ صور نمیرند و قبل از این حدیثی
گذشت که اشعاری باین داشت و در آنجا حاملان عرش نیز داخل بودند که والله یعلم و در سورهٔ یاسین فرموده است
که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم که ایشانرا بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه و منازعه و معامله باشند یعنی نفخهٔ اول که
با آن بمیرند روایت شده است که قیامت برپا شود در وقتیکه دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامها را
نه پیچیده باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد و ایضا در نفخهٔ
دوم فرموده است و نفخ کرده شده است در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او
بسرعت روند و گویند ای وای بر ما که ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خواب ما این است آنچه وعده داد خداوند
رحمن و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدا ناگاه پس ایشان همه در یکموضع نزد ما حاضر شوند و در سورهٔ ق فرموده است
که دمیده میشود در صور آن روز است که وعیدهای خدا بعمل می آید و ایضا فرموده است و گوش بده و بشنو روزی که ندا
میکند ندا کننده از مکان نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روز است که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستیکه
که مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ما است بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می آیند بسرعت این
حشریست که بر ما آسان است و از صحیفهٔ کامله مضمون دعای سید الساجدین نقل شده است که اسرافیل صاحب صور که
دیدها گشوده و انتظار میکشید از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آگاه بسازد و زنده
بیگرداند بدمیدن در صور مردمانرا که در قبرها در گرو اعمال خود اند بدانکه از این آیات مذکوره و آیات و احادیث
معلوم میشود که دو نفخه است یکی نفخهٔ اول که خلایق بمیرند و نفخهٔ دوم که زنده میشوند چنانچه از جملهٔ آن احادیث
احادیثی است که در کتاب حق الیقین ذکر شده است که علی ابن ابراهیم بسند معتبر از ثویر ابن ابی فاخته روایت کرده است

که از حضرت

که از حضرت سید الساجدین سؤال کردند که فاصلهٔ میان نفخهٔ اول و دوم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه
خدا خواهد پرسیدند یا ابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود که اما نفخهٔ اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را
که فرود آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک با بین آسمان و زمین است چون ملائکه
اسرافیل را ببینند با صور بزمین می آید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و آسمان پس اسرافیل
فرود می آید بحظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را ببینند میگویند خدا رخصت داده است بمرگ
اهل زمین را پس در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی که بجانب زمین است پس صاحب روحی در زمین نمیماند مگر که
بمیرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمانها است پس در آسمانها صاحب روحی نمیماند مگر بمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی
میگوید باسرافیل که ای اسرافیل بمیر و نیز بمیرد و بر اینحالت بمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت
و موج می آیند و امر میکند کوهها را که روان میشوند و بحرکت می آیند و هبا میشوند و بر طرف میشوند و فرموده است یعنی هموار
میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند بارز و هموار باشد و نباشد کوهی و درختی
و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته
بود و استقلال و بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی
که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب بگوید از برای
خدای یگانهٔ قهار است و من قهر کردم خلائق را همه را و میراندم ایشانرا منم خداوندی که جز او خداوندی نیست و شریکی
ندارم و نه وزیری و من آفریده ام خلق را بدست قدرت خود و من میراندم ایشانرا بمشیت خود و من زنده میکنم ایشانرا
بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از هر طرفی که بجانب آسمانها است پس در آسمانها
احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب
پس حضرت بسیار گریست در آنوقت و ایضا در کتاب مزبور از تفسیر علی ابن ابراهیم بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر

روایت شده است که چون عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس و
جن را در یک چشم زدن در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دوم را
بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس ابری برآید
با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید
و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و بحکم او پس حضرت [illegible] راوی
پرسید که در آنوقت رسول خدا و امیر المؤمنین ع و شیعیان او در کجا باشند فرمود ایشان بر روی تلهای چند از مشک خوشبوتر
بر منبرها از نور مردم محزون میباشند و ایشان محزون نباشند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس آیه خواند که
این است که هر که بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آنروز ایمنند پس فرمود که خدا اوکه
حسنه در این آیه ولایت امیر المؤمنین است و ایضا از کلینی بسند معتبر از حضرت علی ابن الحسین ع روایت شده است
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش
و بی عیب بر آن شکلی که در روز اول خلق شده بودند در یک صحرا و برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و ازدحام نمایند
و بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و فریاد
ایشان بلند شود و این اول هولیست از اهوال قیامت پس ملکی از ملکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند
پس صداهای ایشان پست شود و دیدههای ایشان خاشع گردد و بندهای بدن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند
بسوی آن آواز پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و حاکم و عادلم و ظلم نمیکنم
و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمههای مردم را بحسنات و سیئات تقاص میکنم و
بر بخشیدنهای مظلمها ثواب بدهم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه باشد مگر مظلمه که صاحبش بخشد و من اورا

ثواب بدهم

ثواب بدهم پس بچسپید بر یکدیگر و مظلمههای خود را طلب کنید از هر که ستم بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما
بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان بیکدیگر و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمههای خود را از ایشان میکنند و مدتی
بر آنحال میمانند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و در روایت دیگر است و غمهای ایشان عظیم میآید و فریاد و فغان
ایشان بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات بیابند پس منادی کند ایشان را
که خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمههای از یکدیگر
ببخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمیبخشید مظلمههای شما میگیرم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمهها را میبخشند باامید
آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمههای ما بزرگتر از آنست که ببخشیم پس ندا میرسد برضوان
خازن بهشت که قصری از نقره و قصرهای جنة الفردوس را بیارایید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان
و در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا کند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصرها را مشاهده کنید
چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی کند که این قصرها از کسی است که عفو کند مظلمه مومنی را پس اکثر ایشان
عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی بمانند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان
بر ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را بگشایند
که بعرصه حساب درآیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده شود و میزانها برپا شود و پیغمبران و ائمه که شهید و گواهان خلقند حاضر
شوند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی
از قریش گفت یا بن رسول الله هرگاه از برای مرد مومن نزد مرد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل
جهنم است حضرت فرمودند که از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذاب
که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد اوست پس آنمرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمان نزد مسلمان باشد چگونه مظلمه را
از مسلمان میگیرد فرمود که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و میافزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد

چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن بگیرند و بر گناهان می افزایند بدانکه در میزان که در این حدیث شریف گذشت
که برپا میشود اینمعنی ندارد که ترازوها باشد و هر یک کفه داشته باشد مثل ترازوهای دنیا بلکه مواضع چندانند
که هر عمل خیر و شر را در جای خود بسنجند و جزا دهند چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده است که میزان تعدیل
میان اعمال است و جزای آنها و هر چیز را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و اینمعنی را که حشویه
فهمیده اند که در قیامت ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی
چنداند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل
باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد
و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریت او
موازینند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند در آن باب بعدل و ثواب و در محاورات
میگویند فلان نزد من فلان است و ایضا در کتاب مزبور ذکر شده است که در احتجاج از هشام ابن الحکم روایت
کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق از میزان حضرت فرمود که اعمال جسم نمیباشد که سنگینی و سبکی
داشته باشد و کسی محتاج بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز بر او
مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدالت است پرسید که چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که
سنگین شود موازین او فرمود که یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و ایضا از کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام ابن سالم
روایت شده است که از حضرت امام جعفر صادق پرسید از معنی قول حق تعالی و نضع الموازین بالقسط لیوم القیمة
فرمود موازین انبیا و اوصیا اند و ایضا از طریق عامه از ابن عمر روایت شده است که از حضرت رسول سؤال کردند از آنچه
وزن میکنند در روز قیامت فرمود که صحیفه ها را وزن میکنند بدانکه آنچه ظاهر میشود از احادیث و اخبار آن است که
ائمه متوجه سنجیدن اعمال مردم میشوند یا نامه ثواب و گناه را با یکدیگر موازنه میکنند یا اعمال خیر و شر هر کس را میدانند

که کدام بیشتر

که کدام بیشتر است و کدام کمتر است غرض مدخلیت تمام ایشان در این باب دارند زیرا که در حدیث پیش گذشت
که پیغمبران و ائمه شهدا و گواهان بر خلقند و ایضا روایت شده است که شهادت سید الشهدا امامی بر اهل عالم خود که قیام
نموده است در امر ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و ایضا از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت شده است از تفسیر این آیه که فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید که آنحضرت فرموده است که این آیه در
امت محمد نازل شده است و بس هر قرنی از این امت امامی از ماست که گواه است بر ایشان است و محمد شاهد است بر ما
و ایضا روایت شده است که هر امام زمانی را با اهل زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد و
منکران و مخالفان او را شهادت او بجهنم میبرند بدانکه باید اعتقاد کرد بمیزان و بر حقیقت آن اقرار کرد چنانچه در بعضی از دعاها
مذکور است که و ان المیزان حق و چگونگی آن را بعلم ائمه باید گذاشت و در کتاب حق الیقین ذکر شده که شیخ طوسی
از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا امام را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خدا است
از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان است و آنچه حق ما است بایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواند
ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و ایضا در کتاب مزبور از آنحضرت روایت شده است که رسول خدا فرمود که من
اول کسیم که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من
که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و ایضا از علی ابن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر
روایت شده است که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز
فانی کرده است و از جسد او یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است
و از محبت ما اهل بیت و ایضا از عیون اخبار الرضا روایت شده است که آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقها
عامه که حاضر بود گفت حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی پس سؤال کرده میشود در روز قیامت از نعیم
و آب سرد مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید

بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوئی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد
مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت امام جعفر صادق مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سوال نمیکند بنده را از چیزی
از چیزی که تفضل کرده باشد و منت میگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه
بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن نعیم
محبت ما اهلبیت است و موالات و اعتقاد بامامت ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سوال میکند و آنرا نعیم
گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم ابدی که زوال ندارد و بتحقیق خبر داد مرا پدرم از
پدران بزرگوار خود از حضرت امیر المومنین که رسول خدا گفت یا علی بدرستیکه اول چیزی که سوال کرده میشود بنده از آن
بعد از مرگش شهادت بوحدانیت خداست و آنکه محمد رسول است و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مومنانی بسبب آنچه از برای
قرار داده است از امامت من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید بآنها میرود
بسوی نعیمی که زوال ندارد و ایضا در کتاب حق الیقین مذکور است که در کتاب زهد حسین ابن سعید روایت کرده است که
مردی بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد و گفت یا ابن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست و بر آن احدی
از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گران است و تو را از آن جلیل میدانم که آنرا بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت
شود خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند و او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نکرده است نه ملک
مقرب را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از او مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او گردد پس گوید بدیهای او را که
حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان
بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و ایضا روایت شیخ طوسی از آن حضرت فرمود که مومن گناهکار را
می آورند در روز قیامت و در مقام حساب بازمیدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی
از مردم را و گناهانش را بر او میخواند چون او اقرار بهمه گناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان

او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم چون ببینند مردم بگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند
که او را ببهشت ببرند و اینست تاویل این آیه و این در گناهکاران از شیعیان ما است و بس و ایضا در کتاب مزبور از حضرت
امیر المومنین ع روایت شده است که باز میدارد خدا بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقابله کنید میان نعمتهای من
و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشید و مقابله کنید میان خیر و شر او اگر
مساوی باشد عملهای حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر اعمال شر زیادتی میکند و
پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را میامرزد برحمت خود و اگر خواهد و تفضل
میکند بر او بعفو خود و ایضا از آن حضرت روایت شده است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه
مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ایضا از عیون اخبار الرضا روایت شده است که رسول خدا
فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را الا کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بیحساب بجهنم میفرستند و ایضا از کلینی
از حضرت امام زین العابدین روایت شده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود ایشان را
فوج فوج بیحساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و ایضا از کلینی و برقی بسندهای صحیح از
حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که سه چیز است که بنده مؤمن را از آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و
زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را حفظ کند از حرام بدانکه در احادیث وارد شده است که از برای حلال دنیا
حساب است و از برای حرامش عقاب است و در آن شکی نیست که اگر کسی اوقات خود را در تحصیل مال حرام ضایع کند و احوال و
دنیای خود را بآن درست نماید البته معاقب خواهد بود و اگر آنچه از حرام بهم رسانیده است بصاحبش پس بدهد حساب تضییع
اوقاتش در تحصیل آن بعد از رضای خصمان بتفضل الهی یا بشفاعت ائمه طاهرین میگذرد و آیات و احادیثی که دلالت میکند که از بعضی
چیزها حساب نمیکنند وقتی است که آنکس در دنیا بقدر معاش خود از حلال بهم رساند و مدار خود را بگذراند و اگر کسی حرص او غالب
باشد و زیاده بر اخراجات خود بهم رساند و جمع نماید که دیگران بعد از او خورند یا بچه راه صرف کند هر چند از حلال باشد تنها

باید ور کرمهای قیامت بکیسند و حساب انهارا بدهد مگر کسی که تحصیل نماید مال دنیا را برای آن کند که امور خیر بدست او جاری

بشود که حق تعالی بسبب آن حساب او را در روز قیامت بتفضل خود سهل و آسان گرداند زیرا که این تحصیل آخرت است چنانچه

در کتاب حلیة المتقین روایت شده است که شخصی از حضرت امام جعفر صادق ع پرسید که ما طلب دنیا میکنیم و دوست میداریم

که مال دنیا رو با کند فرمود که برای چه میخواهید آنرا گفت برای آنکه خرج خود و عیال خود بکنم و صله رحم بکنم و تصدق و حج و عمره

بکنم فرمود که مال را برای اینها کسب کردن طلب دنیا نیست طلب آخرت است و ایضا در حدیث دیگر فرموده است که خیری نیست

در کسیکه نخواهد که مالی از حلال جمع کند که با تمامل روی خود را از سؤال کردن حفظ کند و قرض خود را ادا کند و با خویشان خود احسان

کند و ایضا در کتاب مزبور از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که کسی طلب مال دنیا کند برای آنکه از مردم سؤال نکند

و روزی عیال خود را فراخ گرداند و با همسایگان خود احسان کند در روز قیامت روی او مانند ماه شب چهارده باشد ازین گذشتیم

به بیان مطلب سابق در کتاب حق الیقین مذکور است که ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است

که چون روز قیامت شود و بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری

غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده

بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مالی بمن نداده بودی که حق ترا واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم

و روزی مرا بقدر کفایت میدادی بقدری که میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید

بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق ازو جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد پس اورا

و داخل بهشت شود و آن فقیر با او گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد

و خدا میبخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران پس گوید تو کیستی گوید منم آن فقیر که با تو بودم در حشر

گوید نعیم بهشت ترا تغیر داده است که من ترا نشناختم و در حدیث دیگر وارد شده است که غنی چهل سال بعد از فقیر داخل

بهشت میشود و ایضا در کتاب مزبور ذکر شده است که ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان

تمت

الف - که اینها حقند بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه را خود میکند و هر پیغمبری

حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان گواهند

بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانکه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم

و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتیکه بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است

و یتلوه شاهد منه و شاهد امیر المؤمنین است و حضرت امام جعفر صادق فرمود که سوال از انبیا و اوصیا اند

و بعضی از خلق بی حساب به بهشت میروند و سوال از همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل

الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی از دین سوال میکنند و اما غیر دین پس سوال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا

که حق تعالی فرموده است فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در آن روز سوال کرده نمیشود از گناهان او

نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه نه غیر ایشان چنانکه در تفسیر اهلبیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذب است

اگرچه بطول باز داشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و خدا تعالی

خطاب میکند بندگان را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیکخطاب و یکدفعه که هر یک حساب عمل خود را میشنود و از دیگری

نمیشنود و گمان میکند که او مخاطب است و بس و دیگری را مشغول نمیکرداند و او را مخاطبه از مخاطبه فارغ میشود از حساب اولین

و آخرین بیک ساعت از ساعات دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه که آنرا ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش

در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میکرداند

و حاکم بر خود میکرداند و با او میگوید بخوان نامه خود را انفس تو بس است امروز از برای حساب و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان

میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی

بر ما میدهید گویند بسخن آورد ما را الله آنکه بسخن آورده است هر چیز را و خلق کرده است شما را اول مرتبه و

بسوی او است باز گشت شما تمام شد کلام ابن بابویه رحمة الله از برای شناختن پروردگار عالمیان بهتر از این چیزی نمی باشد

که اینکس تأمل کند در عظمت و بزرگواری او که در روز قیامت چندین هزار هزار خلق را یکخطاب کند که هر کس حساب

کردهای خود را بشنود و نداند و نیابد که از دیگری چه حساب میخواهند و از چه چیز حساب سؤال مینمایند و چنان داند که خطاب

با اوست نه دیگری و اگر در دنیا در هر آنی در تمام روی زمین چندین هزار هزار کس دعا کنند و هر یک مطلبی خواهد حق تعالی دعای

هر یک را میشنود و مطلب هر کس را اینداند و موافق مصلحت حال او قضای حاجت او میکند و مضطرب و مشغول نمیکرداند او را

دعا کردن احدی از دعا کردن دیگری جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره و اما منزلت و بزرگواری حضرت رسول و ائمه ها صلوات الله

در روز قیامت نزد حق تعالی و بیان وسیله و لوا و مقام محمود و بیاب بعضی از احوال دشمنان و غاصبان حق اهلبیت

و بیان از شدت عذاب ایشان در کتاب حق الیقین مذکور است که علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر روایت

کرده است در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستکویان را

راستکویی ایشان از حضرت فرموده است که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب بگذرانند بر احوال روز قیامت

و بعرصه حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار کشند پس ایشان را نزد عرش حق تعالی باز دارند و حق تعالی با ایشان خطاب

کند پس اول کسی را که طلبند نداء که جمیع خلایق بشنوند محمد ابن عبد الله پیغمبر قرشی و عربی را طلبند و او را از جانب راست عرش

الهی باز دارند پس صاحب و امام شما علی ابن ابیطالب را طلبند پس بیاید و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین باز دارند پس

پیغمبری با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان طلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی را که از برای

سؤال کردن طلبند قلم بشر بیاید و در برابر عرش الهی بایستد در صورت آدمیان پس حق تعالی از و سؤال کند که نوشتی

در لوح آنچه تو را الهام و امر بآن نموده بودم از وحیها قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه

مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا

آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند او بیاید

بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی باو فرماید که آیا قلم در تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بآن

نموده

نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا او را رسانیدم به اسرافیل پس اسرافیل را طلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح

بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آنچه نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم او را بجبرئیل

پس جبرئیل را طلبند و بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا رسانید بتو آنچه باو رسید گوید بلی ای پروردگار

من و رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای رسالت تو بهر پیغمبری

و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای تو را بایشان رسانیدم و اگر کسی کم رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب

و کلام تو را با و رسانیدم محمد ابن عبد الله عربی قرشی میبود که حبیب تو است حضرت امام محمد باقر فرموده است که اول کسیرا

که میخوانند از فرزندان آدم برای سؤال کردن محمد ابن عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس در آن روز در

قرب و منزلت نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم

بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید

بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل آنچه وحی کرده بسوی او و فرستاده بودی او را بآن از کتاب تو و حکمت تو و وحیهای

او و بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد که آیا رسانیدی بامت خود آنچه تو را رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من

حضرت رسول گوید بلی پروردگار من رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو

و علم و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که کیست شهادت میدهد از برای تو باین آنحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی

از برای بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست از برای من پس ملائکه را طلبند و

ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد را طلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید

محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت

و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود کسی را در میان امت خود خلیفه و جانشین خود

گردانیدی که در میان ایشان بعلم و حکمت من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای

اثنا امور برا که در آنها خلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد گوید بلی ای پروردگار من
خلیفه کردم در میان ایشان علی ابن ابیطالب عم را که برادر من و وزیر من و وصی من بود و بهترین امت من بود
و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را
خلیفه او گردانیدم در امت خود و پیشوای ایشان باشد و پیروی او کنند امت من تا روز قیامت پس علی ابن ابیطالب را
بطلبند و از وی بپرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات خود که نشانه
راه هدایت ایشان باشی و امام بعد از او و قایم مقام او گردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد وصیت نمود بسوی من
و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف کردانیدند
و نزدیک بود که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که موخر گردانیده بودی و موخر گردانیدند کسی را که مقدم گردانیده بودی
و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی گویند که آیا بعد از خود
در امت محمد حجتی و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی گوید بلی ای پروردگار من
در میان ایشان گذاشتم حسن که پسر خود را و پسر دختر پیغمبر تو را پس حضرت امام حسن را بطلبند همان سوال که از علی ابن ابیطالب
کرده‌اند از و بکنند و همچنین هر امام بعد از امامی را بطلبند و حجت را در ابراء اهل زمان او تمام کنند پس خدا عذر ایشان را قبول
نماید و اجازه حجت ایشان بکند و در آنوقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع میبخشد راستگویان را راستی ایشان
و ایضا در کتاب مزبور از کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که چون روز قیامت شود حق تعالی
همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح باشد یعنی پیش از سایر پیغمبران دیگر نه پیغمبر ما که منافات بکند با حدیث
پیش گذشته باشد پس از و بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند گواه تو کیست گوید محمد ابن عبدالله
پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد و او بر روی تلی باشد از مشک و علی با او باشد و اینست معنی
قول حق تعالی فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی

بدو متغیر

بدو متغیر گردد روهای کافران پس نوح ع گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول گوید ای جعفر
وای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرده حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که پس جعفر طیار و حمزه عم
رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی ع در آنوقت در کجا است حضرت فرمود
شان و منزلت علی از آن بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستند و ایضا از علی ابن ابراهیم روایت شده است که چون روز قیامت
محمد را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم را بطلبند و حله
سفیدی براو بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیرالمومنین را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند
و از جانب راست حضرت رسول را باز دارند پس حضرت اسمعیل را بطلبند و حله سفیدی بپوشانند و در جانب
چپ حضرت ابراهیم باز دارند پس حضرت امام حسن را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیرالمومنین ع
باز دارند پس حضرت امام حسین را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن باز دارند و همچنین
سایر ائمه را بطلبند و حله‌های گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را بطلبند
و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه و زنان او را از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند بی حساب
پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزة و افق اعلا که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادریست
برادر تو و او علی ابن ابیطالب است و نیکو دو سبطند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینیست جنین تو که در شکم فاطمه
شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کننده‌اند که اند در ذریت تو فلان و فلان و فلانند و جمیع ائمه را تا حضرت
قایم ع نام ببرد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستی که محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او
ایشان فایقین و رستگارانند پس امر کنند که همه را ببهشت ببرند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش
جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است بسعادت ابدی و ایضا در کتاب حق الیقین بمذکورات
که در امالی و خصال کلینی بسند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل بنزد من آمد

شاد و خوشحال شد و گفت یا محمد خداوند علی اعلی تورا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت من است و علی حجت
بر پا دارنده من است عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هرچند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را
که با او دشمنی کرده باشد هرچند اطاعت من کرده باشد پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت به نزد من خواهد آمد
با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از آفتاب و ماه است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا
نشسته باشم و بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی
بر داشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد فرمود که چون روز قیامت
شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل از نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و
از صدا مثل صدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او میداد و علی اول کسی است
که چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا قرب و منزلتی است که آرزو میکنند آن را پیشینیان و آیندگان
و ایضا در کتاب مزبور از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی
مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده است عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار
تو در مقامی که همه کس ترا ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من با آن وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری
نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و گوید
این مقام محمود است که خدا تورا وعده داده است پس علی را بالای منبر طلبم و یک درجه از من پست تر بایستد و لوای حمد
بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این مقام محمود است که خدا تورا
وعده داده است پس کلیدها را بدهم بعلی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید که این مقام محمود است که خدا
تورا وعده داده بود داخل کن دشمنان ذریت خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در دامن علی ابن ابیطالب
بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بعلی زیاده از اطاعت زن باشد نسبت بشوهرش و این است معنی قول حق تعالی



القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من بر خیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائیکه
احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس
بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای
شایسته پس منادی ندا کند از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی
قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه در دور او باشند چون بدر قصر
خود رسد حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن گوید که این کیست
گوید این برادر منست که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو برسد که ای دختر حبیب خدا
از برای این بتو نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشه تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو
که نظر کنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسان نسبت بشما کرده باشد
از غیر شیعیان پس حق تعالی ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و اینست معنی قول حق تعالی
که در حق ایشان فرموده است لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی
ایشان را اندوه نمی آورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفسهای ایشان همیشه خواهند بود و ایضا
در کتاب مزبور مذکور است که کلینی و ابن بابویه و علی ابن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح معتبر از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست
فرمود آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماهه راه است به دویدن اسب نجیب عربی و پایه ها
بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک
و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آن را در روز قیامت و نصب کنند با درجه های سایر پیغمبران و آن در میان آنها
باشد مانند ماه در میان سایر ستاره ها پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه

او است پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بهشت بشنوند که اینک رجه محمد است پس حضرت
رسول فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر گذاشته باشم و علی ابن
ابیطالب در پیش روی من رود و لوای علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن نوشته باشد لا اله الا الله
محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم پیغمبران گویند که یا انبیاء و ملکند که ما ایشان را نمی‌شناسیم و چون بملائکه
بگذریم گویند انبیاء و پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی از پای من آید چون با علای درجات منبر برآیم علی یک پایه از من پستر بایستد
و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشحال این دو بنده چه بسیار
گرامی و مکرمند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من محمد است
و این ولی من است علی ابن ابیطالب خوش حال کسی که او را دوست دارد و وای بر حال کسی که او را دشمن دارد
و دروغ بر او ببندد پس حضرت رسول فرمود که نماند در آن روز در عرصه قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه
راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه
تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند
از جانب رب العلا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند
بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ایها الملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار
خود تو کیستی گوید رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر
یا محمد گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده اینها را به برادرم
علی ابن ابیطالب پس رضوان کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس نزدیک من می‌آید مالک خازن جهنم و میگوید السلام
علیک یا حبیب الله من بگویم و علیک السلام ایها الملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید
منم خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس من میگویم قبول کردم از پروردگار

داد است

داد است حمد و ستایش برآنچه با آن انعام کرده است بر من و تفضیل داده مرا بآن بر دیگران بده اینها را به برادرم علی
پس مالک کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم و بنشیند بر کنار جهنم و مهارش را بدست بگیرد
در وقتیکه صدای زبانه آتش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد
پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا خاموش گردانید علی گوید قرار گیر امروز ترا باید اطاعت من
کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس براستیکه جهنم
در آن روز اطاعتش از برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد آنرا بجانب راست
ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آن روز و در کتاب جلاء العیون ذکر
شده است که فرات ابن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت فاطمه آمد
و او را محزون یافت پس فرمود که سبب اندوه تو چیست ای دختر گرامی حضرت فاطمه فرمود که بیاد آوردم محشر را و
ایستادن مردم را عریان در صحرا آنحضرت فرمود که ای دختر آن روز بزرگیست ولیکن خبر داده مرا جبرئیل از خداوند عالمیان که اول
کسی که زمین از او شکافته خواهد شد و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود و بعد از من حضرت ابراهیم خلیل پس شوهر تو علی ابن
ابیطالب را به نزد قبر تو خواهد فرستاد با هفتاد هزار ملک و بر قبر تو هفت قبه از نور خواهند زد پس اسرافیل حله
از نور برای تو خواهد آورد و نزدیک سر مبارک تو خواهد ایستاد و ترا ندا خواهد کرد که ای فاطمه دختر حضرت محمد ص
بیرون بیا بسوی محشر خود پس از قبر بیرون خواهی آمد با عورت پوشیده و ایمن از مخاوف آن روز پس اسرافیل حله‌ها را بتو خواهد داد
و خواهی پوشید و ملکی که او را زوقائیل میگویند ناقه از نور برای تو خواهد آورد که مهارش از مروارید تر باشد و محفه از طلا بر پشت
او زده باشند و چون روانه شوی هفتاد هزار حوریه باستقبال تو آیند و علمهای تسبیح در دست داشته باشند و شادی کنند
نظر کردن بسوی تو و هر یک مجمره از نور در کف داشته باشند که از آنها بوی عود ساطع باشد بی آتش و هر یک اکلیل مرصع
بزبرجد سبز و انواع جواهر بر سر گذاشته باشند و از جانب راست تو روان شوند پس چون قدری دیگر راه بروی استقبال تو کنند

مریم دختر عمران با هفتاد هزار حوریه دیگر بر تو سلام کنند و با آن حوریان از جانب چپ تو روان گردند پس استقبال
کنند ترا اما در تو خدیجه دختر خویلد که اول کسی است از زنان که ایمان بخدا آورده است و با او هفتاد هزار ملک باشند و
تکبیر در دست داشته باشند و چون نزدیک محشر رسی حضرت حوا ترا استقبال کند با هفتاد هزار حوریه و آسیه زن فرعون
با او باشد و ایشان نیز با تو روان باشند و چون بمیان صحرای محشر رسی منادی از زیر عرش ندا کند که همه خلایق چشمها
بر هم گذارید دیده های را تا بگذرد حضرت فاطمه صدیقه دختر حضرت محمد و آن زنان مطهره که با او باشند پس در آن روز نظر نتوانی بتو
نکند مگر پدر تو حضرت ابراهیم و شوهر تو علی ابن ابیطالب پس حضرت آدم حوا را طلبد و او را با مادر خدیجه پیش روی مبارک
تو بدارد پس برای تو منبری از نور نصب کنند که هفت پایه داشته باشد و میان هر پایه تا پایه دیگر صفهای ملائکه ایستاده باشند
و حوریان از جانب راست و چپ منبر صف کشند و نزدیکترین زنان بتو از جانب چپ تو حوا و آسیه باشند و چون بر بالای
منبر برآئی جبرئیل از جانب خداوند جلیل بنزد تو آید و گوید ای حضرت فاطمه حاجت خود را طلب کن پس گوئی پروردگارا
بمن بنما حضرت امام حسن و امام حسین را پس هر دو بنزد تو آیند و از رگهای گردن مبارک حضرت امام حسین خون میریزد
و او گوید پروردگارا امروز حق مرا از آنها که ستم بر من کردند و در آن وقت دریای غضب حق تعالی بجوش آید و از برای
غضب او جهنم و ملائکه بخروش آیند و جهنم نعره زند و زبانه از آن بصحرای محشر درآید و قاتلان آن امام مظلوم را
بر بایند و فرزندان ایشان را پس فرزندان ایشان گویند پروردگارا ما حاضر نبودیم در وقت قتل حضرت امام حسین پس حق تعالی
ندا کند زبانیه جهنم را که بگیرید ایشان را که علامت ایشان کبودی چشم و سیاهی روی ایشان است بگیرید موهای پیشانی
ویرا و بکشید و در پایین ترین طبقات جهنم بیندازید بدرستیکه ایشان بدتر بودند بر دوستان حضرت امام حسین از پدران
ایشان که با حضرت امام حسین محاربه کردند و او را شهید کردند پس جبرئیل گوید که ای فاطمه حاجت خود را طلب و نیکو گوئی پروردگارا
شیعیان خود را میخواهم پس حق تعالی فرماید که گناهان ایشان را بخشیدم پس گوئی پروردگارا شیعیان خود و دوستان ایشان را میخواهم
پس حق تعالی میفرماید که برو و هر که چنگ در دامان تو زند او را بهشت بر پس در آن وقت آرزو کنند همه خلایق که از دوستان

و شیعیان

و شیعیان حضرت فاطمه باشند پس روانه شو با شیعیان خود و شیعیان فرزندان و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین ع
و حال آنکه خوفهای ایشان بایمنی مبدل شود و عورتهای ایشان پوشیده باشد و شدتهای قیامت بر ایشان آسان گردد و از
احوال قیامت بسهولت بگذرند و مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم تشنه باشند و چون بدر بهشت رسی دوازده
هزار حوری باستقبال تو ایستاده اند که پیش از تو باستقبال کسی نرفته باشند و بعد از تو باستقبال کسی نروند و حربه های نور
در دست داشته باشند و بر ناقه های نور سوار باشند که جهاز آن ناقه ها از طلای زرد باشد و مهارهای آنها از مروارید
تر باشد و رکابهای آنها از زبرجد باشد و در میان جهاز ناقه بالشی از سندس بهشت گذاشته باشد و چون داخل بهشت گردی
تمام اهل بهشت شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند و برای شیعیان تو خوانها از الوان جواهر بر عمودهای نور نصب کنند
و ایشان از آنها طعام تناول کنند در وقتیکه مردم مشغول حساب باشند و ایشان ابدالآباد از نعیم بهشت متنعم گردند
و چون دوستان خدا همه در بهشت قرار گیرند بزیارت تو بیایند جمیع پیغمبران از آدم تا خاتم و در میان بهشت دو مروارید
هست که از یک ریشه برآمده اند یکی از آنها مروارید سفید است و دیگری مروارید زرد و در هر یک از آنها هفتاد هزار قصر است
و در هر قصری هفتاد هزار خانه است پس آن قصرهای سفید منزلهای ما و شیعیان ماست و قصرهای زرد منازل حضرت ابراهیم است و آل
ابراهیم حضرت فاطمه گفت ای پدر بزرگوار من نمیخواستم که مرگ ترا ببینم و بعد از تو زنده باشم حضرت فرمود که جبرئیل از جانب
حق تعالی مرا خبر داد که اول کسی که از اهل بیت من بمن ملحق میشود تو خواهی بود پس وای بر کسی که ظلم کند بر تو و رستگاری عظیم برای
کسی است که ترا یاری کند و ایضا از فرات ابن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که جابر به پدرم حضرت
امام محمد باقر گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه زهرا که هرگاه به شیعیان نقل
کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول باشد فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند
از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من بلندتر باشد از همه منبرها در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم
که احدی از انبیا و رسل مثل آن را نشنیده باشند پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی ابن ابیطالب منبری

از نور بگذارند و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای انبیا باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک

از انبیا و مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم

و دو پسر زاده ام و دو گل بستان من در ایام حیات من منبری از نور و ایشان بگویند خطبه بخوانند پس دو خطبه بخوانند

که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها را نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه

دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید

که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین گویند کرم و بزرگواری از خداوند قهار است پس حق تعالی گوید

ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قرار داده ام ای اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیدها

بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقهای بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند

و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی صد هزار

ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بردارند

تا او را بر بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفات بعقب نماید حق تعالی فرماید که

ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل امروز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر

حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس را در دل او دوستی تو یا محبت ذریت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل

بهشت کن پس حضرت امام محمد باقر فرمود که بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را

چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که روی بعقب

کنند حق جل و علا میفرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب شما گویند

پروردگارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل امروز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست داشته از برای

محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه

یاغیبت

یاغیبت کسی از شما را رد کرده باشد از برای محبت آنحضرت دست او را بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود

و الله باقی نماند در محشر بغیر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم در آیند ندا کنند پس نیست ما را

شفاعت کنندگان و نه یار مهربان چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم یعنی میگویند

کاش بدنیا برگشتیم پس میبودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز داده نشود و دروغ میگویند

دنیا برگردند عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده اند و ایضا در کتاب مزبور از ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر

روایت شده است که حضرت فاطمه در روز قیامت بر کنار جهنم خواهد ایستاد و در آن روز در میان دو چشم هر کس نوشته خواهد شد که

مؤمن است یا کافر پس امر کنند در آنروز یکی از محبان اهلبیت را که گناه بسیار کرده باشد که او را بجهنم برند چون او را نزدیک حضرت

فاطمه رسانند آنحضرت در پیشانی او بخواند که او محب آنحضرت و ذریت آنحضرت است پس گوید ای خداوند من و سید من مرا فاطمه

نامیدی و مرا وعده دادی که بسبب من دوستان مرا از آتش جهنم آزاد گردانی و وعده تو حقست و خلاف وعده نمیکنی پس حق تعالی

ندا فرماید که ای فاطمه راست گفتی بدرستیکه من ترا فاطمه نامیدم و بریدم و قطع کردم ترا و هر که ترا و امامان از ذریت ترا دوست

دارد از موالیان تو و ایشان باشد از آتش جهنم خلاصی دهم و وعده من حق است و خلاف وعده نمیکنم برای آن امر کردم که

این بنده را بسوی آتش ببرند تا تو او را شفاعت کنی و شفاعت ترا در حق او قبول کنم و ظاهر گردد بر ملائکه و انبیا و رسولان من

قدر و منزلت تو نزد من پس هر که را در میان دو دیده اش که بخوانی که مؤمن است دستش را بگیر و داخل بهشت گردان بدانکه

فضیلت و بزرگواری آنحضرت در روز قیامت نزد حق تعالی زیاده از آنست که در این رساله گنجد لهذا بهمین اکتفا شد

و اما احوال اعدای اهلبیت در روز قیامت و بیان بعضی از شدت عذاب ایشان ایضا در کتاب جلاء العیون و از ابن قولویه رحمه الله علیه

بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که چون حضرت رسالت را بمعراج بردند حق تعالی باو وحی کرد که من ترا

امتحان می نمایم در سه چیز تا نظر کنم که صبر تو چگونه است حضرت فرمود که تسلیم میکنم پروردگارا امر ترا و مرا صبری و قوتی نیست مگر

بتو پس آن سه چیز کدام است حق تعالی ندا فرمود که اول آنها آنست که خود و اهلبیت و عیال خود را گرسنه بداری و فقیران و محتاجان

امت خود را بر خود و ایشان اختیار نما حضرت فرمود که قبول کردم ای پروردگار من و راضی شدم و تسلیم کردم و از تو مطلبم
توفیق و صبر را وا اما دوم پس آنست که صبر نمائی بر تکذیب امت و ترس و بیم بسیار از ایشان و آنچه جان خود را در راه رضای
من بذل کنی و با کافران محاربه نمائی بجان و مال خود و صبر نمائی بر آنچه از ایشان بتو برسد از آزار و اذیت از اهل نفاق و بر المها
و جراحتها که در جنگ بتو برسد حضرت گفت پروردگارا قبول کردم و راضی شدم و انقیاد نمودم و از تو مطلبم توفیق و صبر را
پس حق تعالی فرمود دا اما سیم پس تنها است که اهلبیت تو خواهد رسید بعد از تو کشته شدن اما برادر تو حضرت علی ابن ابیطالب
پس خواهد یافت از امت تو دشنام و عنف و درشتی و سرزنش و محروم خواهند کرد او را از حق خود و بشقت و تعب خواهند افکند
او را و ستم بر او خواهند کرد و در آخر کار او را شهید خواهند کرد حضرت فرمود که پروردگارا قبول کردم و انقیاد نمودم و از تو
توفیق و صبر مطلبم و اما دختر تو پس مظلوم خواهد شد و او را میراث تو محروم خواهند کرد و غصب خواهند کرد او را حقی که تو
از برای او قرار خواهی داد و در بر شکم مبارک او خواهند زد در وقتیکه او حامله باشد و بحریم سرا و منزل او بی رخصت داخل خواهند
شد و مذلت و خواری او را فرو خواهند گرفت و کسی منع نخواهد کرد و شقیای امت تو را از آنچه نسبت باو کنند و از ضرب فرزندی
که در شکم مبارک او باشد بیندازد و از شدت الضرب و جراحت شهید گردد حضرت فرمود که انا لله و انا الیه راجعون
قبول کردم پروردگارا و انقیاد نمودم و از تو توفیق و صبر طلب مینمایم پس حق تعالی فرمود که از دختر و برادر تو دو پسر بهم خواهد رسید
دیگر از ایشان را بغدر و مکر شهید خواهند کرد و اموال او را غارت خواهند کرد و بطعن خنجر او را مجروح خواهند کردانید و اینها را
امت تو نسبت باو خواهند کرد حضرت فرمود که قبول کردم انا لله و انا الیه راجعون و انقیاد نمودم و از تو توفیق صبر مطلبم
پس حق تعالی فرمود که اما پسر دیگر او پس امت تو او را بجهاد خواهند طلبید و او را ببدترین حال شهید خواهند کرد و فرزندان و برادران
و خویشان او را در نظر او خواهند کشت و حرمت او را ضایع خواهند کرد و خیمه او را بغارت خواهند برد و در هر حال استعانت
بمن خواهند جست و من برای او و اهلبیت او و یاران او شهادت را مقدر کرده ام و کشتن او حجت خواهد بود بر جمیع اهل زمین
از اهل آسمانها و زمینها برای او گریه خواهند کرد و از روی جزع برای او گریه خواهند کرد بر او ملائکه چندی که نصرت او بیابند و یاری او را

درنیابند

درنیابند پس از پشت او پسری در آورم که نور او با آن پسر یاری کنم و تسبیح او و اهل در زیر عرش است و پر خواهد کرد
زمین را از عدالت در عقب او و در دلهای مردم خواهم افکند و انقدر از منافقان و کافران خواهد کشت که مردم
گویند که چرا اینقدر مردم را بقتل میرساند حضرت فرمود که انا لله و انا الیه راجعون پس از جانب حق تعالی رسید
که بجانب بالا نظر کن چون نظر کردم مردی را دیدم از همه کس خوشروتر و از جمیع مردم خوشبوتر و از سرا پایش نور ساطع بود پس
او را بنزدیک خود طلبید و آمد بنزد حضرت با جامه های نور که سیمای هر خیر و سعادت از جبین او ظاهر بود و نزدیک آمد و میان
دو دیده آنحضرت را بوسید پس حضرت ملائکه بسیار دید که بر دور او احاطه کرده بودند که عدد آنها را که بغیر از خدا کسی نمیدانست
پس حضرت رسول فرمود که ای پروردگار من این مرد از برای که غضب خواهد کرد و از برای که مهیا کردانیده و اینجماعت بسیار
که بر دور او دیده و حال آنکه مرا وعده نصرت کرده و من منتظر یاری تو هستم و اینجماعت که حال ایشان را بیان کردی یاران
من و اهل بیت من اند و مرا خبر دادی بسختیها که بعد از من بایشان خواهد رسید و اگر خواهی میتوانی که مرا یاری دهی در جنگ زنان
بر آنها که بر ایشان ستم کنند و حال آنکه انقیاد کردم امر تو را و قبول کردم و راضی شدم و از تو مطلبم توفیق و رضا و یاری و صبر را
پس خطاب رسید بمن که اما برادر تو پس جزای او در نزد من آنست که جنة المأوی را باو عطا کنم بعبری که بر این مصایب بکشد
و حجت او را بر خلایق غالب گردانم در روز قیامت و حوض کوثر را باو واگذارم که دوستان او را از آن آب دهد و منع کند
از آن دشمنان او را و جهنم را بر او سرد و سلامت کردانم و داخل جهنم شود و بیرون آورد از آن هر که در دل او بقدر ذره
از محبت او بوده باشد و منزلت شما را در یک درجه بهشت قرار دهم و اما آنکه پسر مقتول مظلوم شهید را پس در روز قیامت
عرش خود را بایشان زینت دهم و با ایشان را در قیامت آنقدر کرامت عطا کنم که در خاطر کسی خطور نکرده باشد بسبب آن بلاها
که بایشان رسیده و زیارت کنندگان ایشان را گرامی دارم زیرا که زیارت کنندگان ایشان زیارت کنندگان تواند و زیارت کنندگان تو
زیارت کنندگان من اند و بر من لازم است که زیارت کنندگان مرا گرامی دارم و هر چه سوال بکنند ایشان را عطا بکنم و ایشان را در قیامت
جزائی بدهم که آرزو کنی حال ایشان کنند هر که بر احوال ایشان مطلع گردد و اما دختر تو پس در روز قیامت او را در نزد عرش خود

باز دارم و او را ندا میکنم که حق تعالی ترا حاکم گردانیده است بر خلق خود پس هر که ستم کرده است بر تو یا بر فرزندان تو
پس حکم کن در حق ایشان پس بعرصهٔ محشر در آید و حکم نماید که ستمکاران او را و او فرزندان او را داخل جهنم کنند
پس ستمکاران بر اهلبیت اخیار یعنی عمر علیه اللعنة والعذاب فریاد بر آورد که زهی حسرت بر آنچه تقصیر کردم در اطاعت
خدا و در رعایت دوستان خدا و آرزو کند که بدنیا برگردد و تدارک کند و انگشت خود را بدندان گزد و گوید که کاش با پیغمبر
راهی درست کرده بودم و گوید وای بر من کاش ابوبکر را یار خود نکرده بودم و با ابوبکر ملعون گوید که کاش میان من
و تو دوری میبود مانند دوری شرق و مغرب پس بد قرینی بودی از برای من پس حق تعالی ایشان را ندا کند که امروز اینسخنان
نفعی نمی‌بخشد و همه در عذاب شریک هستید پس ستمکار گوید که امروز حکم میکنی میان بندگان خود و آنچه پیشتر خلاف در آن
میکرده اند یا دیگران حکم میکنند پس ندا رسد با ابوبکر و عمر لعنهما الله که لعنت خدا بر ستمکاران است و آنها که منع میکردند مردم را
از راه خدا یعنی از متابعت حضرت امیر المؤمنین آن راه خدا و راه خدا را بر مردم کج مینمودند و اعتقاد و تقیه داشتند
و اول کسی را که در قیامت برای او حکم خواهند کرد محسن فرزند حضرت امیر المؤمنین خواهد بود که حکم خواهد بود در کشنده
او عمر ابن الخطاب علیه اللعنة والعذاب و بعد از او قنفذ ملعون که او رفت و در بر شکم مبارک حضرت فاطمه زد و محسن را
شهید کرد پس آن دو ملعون را حاضر کنند و تازیانه‌ها از آتش بایشان بزنند که اگر یکی از آن تازیانه‌ها را بر دریاها واقع شود از اینجا
همه بجوش می‌آیند از شرق تا مغرب و اگر بر کوههای دنیا بگذارند هر آینه همه خاکستر شوند و ایشان را با آن تازیانه‌ها زنند پس حضرت
امیر المؤمنین نزد عرش حق تعالی بدو زانوی مبارک در آید و با ستمکاران خود خصمی نماید و خصوصا معویه علیه اللعنة پس ابوبکر و عمر
و معویه لعنهم الله در چاهی اندازند از چاههای جهنم و سر آنجا را بپوشند که کسی ایشان را نه بیند و ایشان کسی را نه بینند
پس گویند آن جماعتی که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده بودند ای پروردگار ما بنمای بما آن دو کس را که گمراه کردند ما را از جن
و انس یعنی ابوبکر و عمر علیه اللعنة تا ایشان را در زیر پاهای خود قرار دهیم تا آنکه ایشان از ما پست تر باشند و عذاب ایشان
[illegible] شدیدتر باشد پس حق تعالی فرماید که فایده نمی‌کند شما را این سخنان چون ستم کرده اید بر خود و همه در عذاب شریکید

پس در آن وقت

پس در آن وقت ندای واویلاه و واثبوراه بر آورند و آیند بنزد حوض کوثر و سوال کنند از حضرت امیر المؤمنین و حاضران
از ملائکه نزد آنحضرت باشند و گویند عفو کن از ما و ما را آب ده و از عذاب خلاص کن پس حضرت بایشان گوید
که برگردید تشنه لب بسوی آتش جهنم که نیست شراب شما امروز مگر از حمیم و غساق و نفع نمی‌بخشد شما را شفاعت شافعین
و در کتاب حق الیقین مذکور است که حق سبحانه و تعالی فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا
الاشقی الذی کذب و تولی یعنی ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم
آن آتش نیست مگر شقی ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر او پشت گردانید بر حق و در تفسیر این آیه از حضرت امام جعفر صادق
و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی هست که نمی‌سوزانند بآن آتش و ملازم
او نمیباشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او
و قبول نکرد و فرموده است که آتشها بعضی از بعضی پست تر است و آتش آن وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهلبیت است
و ایضا در کتاب بحار الانوار از کتاب اختصاص از شیخ مفید از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت امیر المؤمنین
فرمود که روزی بیرون رفتم بپشت کوفه قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنة پیدا شد گفتم بد پیری
هستی تو گفت چرا این را میگوئی یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خودم از خدای عز و جل که در میان ما ثالثی
نبود بدرستیکه چون بزمین فرستاد خدا مرا بسبب خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی
گمان ندارم از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلکه آفریده ام خلقی را از تو که شقی تر است و لیکن برو بسوی
مالک خازن جهنم تا صورت او و جای او را بتو نماید پس رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند سلام تو را رسانید
و میفرماید بمن بنمای کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش سیاهی
بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک با آن گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقهٔ دوم آتشی
بیرون آمد سیاه تر و گرم تر از آن گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه که میبرد از مرتبهٔ سابق تیره و گرم تر بطبقه

هشتم بر دو آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود
گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن آن را که سرد و ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دوزخ دوم
مردی را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را از جانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و
گرزهای آتش بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت کسی که نخوانده اند آنچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم
که حق تعالی بر ساق عرش دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را با آدم خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
و نصرته بعلی یعنی این جماعت دشمن ایشان و ستم کننده بر ایشان اند یعنی ابوبکر و عمر و ایضا از کلینی و غیر او روایت شده
در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام
ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المومنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش را
بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامهٔ او را بدست راستش دهند و به
بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ضلالت بودند از پیشوایان خود بیزاری
جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند مطلب نهم در بیان کوثر و شفاعت و صراط و اعراف است
در کتاب حق الیقین از ابن عباس روایت شده است که چون سورهٔ انا اعطیناک الکوثر نازل شد رسول خدا بر منبر آمد
و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر
سفیدتر و از تیر راستتر و در کنارش قبه‌هاست از مروارید و یاقوت و وارد شوند بر آن نهر مرغان سبزی چند که گردنها داشته
باشند مانند گردنهای شتران خراسان گفتند یا رسول الله چه بسیار نیک است آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر
از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حق تعالی و ایضا
از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد بعوض پسرش ابراهیم
و ایضا در کتاب مذکور روایت که در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی ابن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت امام محمد باقر

روایت

روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس
باز دارد خدا ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها بر این حال مانند چنانچه حق تعالی
فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند
که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد ابن عبدالله پس رسول خدا برخیزد
و در پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله و بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر
المومنین را طلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را بگذارند که آب بیاشامند و بعضی را
منع کنند چون حضرت رسول ببیند که بعضی از دوستان ما اهلبیت را ... ایشان دور میکنند بگرید و گوید پروردگارا
اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست گوید چگونه نگریم از برای جمعی از
شیعیان برادرم علی که میبینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید
که ایشان را بتو بخشیدم و از گناه ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشان را بموالیان و ذریت تو و ایشان را در زمرهٔ تو قرار دادم
و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا با ایشان پس حضرت امام
محمد باقر فرمود که چه بسیار مردی و زنی که در آن روز گریان شوند و ندای یا محمد بلند کنند پس در آن روز هر که اعتقاد دوستی
ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض وارد شود و ایضا از حضرت امام جعفر صادق
روایت شده است که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من
و متابعت کند وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی ابن ابیطالب را زیرا که او صاحب حوض من است و دور میکند از آن دشمنان
خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که یک شربت از آن
آب بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و ایضا از آنحضرت بسند معتبر روایت شده است که حضرت امیر المومنین فرمود
که در قیامت من با شما با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده دیدن ما داشته باشد

که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت
ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیگر بر ملاقات که در آن ما نزد حوض باشیم بدرستیکه ما دور میکنیم از آن دشمنان
خود را و آب میدهیم از آن دوستان خود را و شیعیان خود را هر که شربت از آن بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما
مملو است و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و یکی از چشمه معین و بر کنارهایش زعفران روئیده است و سنگریزه‌اش
مروارید و یاقوت است و آن حوض کوثر است و اما شفاعت بدانکه از ضروریات دین اسلام است اقرار بشفاعت داشتن
چنانکه از خصال از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت را
و از احادیث بسیار ظاهر میشود که شفاعت مخصوص حضرت رسول نیست بلکه سایر ائمه را نیز شفاعت میباشد و مومنان و شیعیان ایشان را
نیز شفاعت میباشد به برکت دوستی ایشان در حق برادران و آشنایان خود چنانچه بعد از این بعضی از آنها مذکور میشود انشاء الله و در کتاب
حق الیقین از خاصه و عامه از حضرت رسول ص روایت شده است که آنحضرت فرموده است که ذخیره کرده‌ام شفاعت خود را از برای
اهل کبایر از امت خود و ایضا از حضرت امام رضا روایت شده است که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد
خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان
راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی میگوید گفتم بحضرت امام رضا پس چه معنی دارد قول خداوند عزیز جلیل و لا یشفعون
الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و ایضا در کتاب مزبور مذکور است که در روایات
اصحاب ما از حضرت رسول روایت کرده است که حضرت فرمود که من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهد کرد
و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مومنان
که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و ایضا در کتاب
مزبور مسطور است که علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که بخدا سوگند که بسیار شفاعت
خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه دشمنان ما چون این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش این است

پس نیست ما

پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی میبود بدنیا پس میبودیم از مومنان
و ایضا از علل الشرایع از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده‌اند و بسوی او بر میگردند
بخدا سوگند که شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد
و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ و بهشتی از جانب راست او
پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم و ایضا از ثواب الاعمال از آنحضرت روایت شده
که مومنی از شما میگذرد بر مردی که آشنائی داشته باشد در دنیا و امر کرده باشند که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من بیچاره
در دنیا بتو نیکی میکردم و حاجت تو را بر می‌آوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مومن گوید بملکی که موکل
با او گردیده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را که امان مومن را اجابه کند و او را رها کند و در حدیث
دیگر فرموده است که مومن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین
و پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و ایضا در کتاب حق الیقین ذکر
شده است که کلینی بسند معتبر از عبدالله ابن الحمید الوابشی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام
محمد باقر که من همسایه دارم که همه محرمات الهی را بعمل می‌آورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود
سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که کسی
نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول و رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه
دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت او
مقبول است و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مومن شفاعت میکند از برای همسایه که هیچ حسنه ندارد و میگوید پروردگارا
همسایه من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که من پروردگار توام
و سزاوارتر است که از جانب تو مکافات دهم پس خدا امر میکند او را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد

وکمتر مومنان از جهة شفاعت سی نفر را شفاعت میکند و ایضا بسند معتبر روایت شده است که ابو ایمن بخدمت
بخدمت امام محمد باقر آمد گفت ای ابوجعفر مردم را بازی میدهی و مغرور میگردانی و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد
حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا تو را مغرور کرده است آنکه
شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد وای بر تو آیا شفاعت میباشد
مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود
بشفاعت محمد در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعت خواهد
بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعت خواهد بود در اهل خود و مومنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و
مضر که اعظم قبایل عرب بودند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا حق خدمت بمن دارد مرا
از گرما و سرما نگاه میداشت و ایضا در کتاب بحر نور مذکور است که علی ابن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه
که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق از شفاعت حضرت رسول فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق
دهان ایشان بر سر و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم به نزد حضرت آدم که او ما را شفاعت
کند پس بیایند بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطیئه است و روی شفاعت
ندارم بروید بنزد حضرت نوح چون بنزد نوح آیند او ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر
کند تا بحضرت عیسی رسد او گوید بروید به نزد محمد و علی جمیع الانبیاء پس چون به نزد آنحضرت روند گوید با من بیائید و ایشان را
بسوی دروازه بهشت ببرد و بدرگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو رسد که بردار
سر و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی طلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا یعنی صراط در کتاب حق الیقین مسطور است که از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند از صراط جهنم
حضرت فرمود که آن راهیست بسوی معرفت خدا است و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت

فرض و واجب

که فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را
نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و ایضا از تفسیر حضرت امام حسن عسکری نقل شده است
در تفسیر صراط مستقیم که آنحضرت فرموده است که صراط مستقیم در دنیا آنست که غلو نکند در حق ائمه و تقصیر نکند در حق
امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت راه مومنان است بسوی بهشت که عدول نکنند
بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در کتاب بحر نور مذکور است که ابن بابویه رحمة الله در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط
آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است و آن ممر جمیع خلق واقع میشود حق تعالی فرموده است و ان منکم الا واردها
وکان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا
شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدا اند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراط
که جسر جهنم است بگذراند در روز قیامت و حضرت رسول به علی گفت یا علی چون روز قیامت شود من و تو و جبرئیل
بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسی که برات ولایت تو با او باشد تا شد کلام ابن بابویه رحمة الله و ایضا از شیخ مفید علیه الرحمه
نقل شده است که صراط بمعنی طریقت و بابیست ولایت امیرالمومنین و ائمه از ذریت او و در صراط میگویند که راه نجات است
و ایضا وارد شده که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسری است که مردم بر آن میگذرند و آن صراط است
که رسول خدا از جانب راست آن می ایستد و امیرالمومنین از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا بر ایشان می آید که بیندازید
در جهنم هر کافر و معاندی را و ایضا از طریق عامه از انس روایت شده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم
العقبة که بر بالای صراط عقبه ایست بسیار صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال بزیر روند و هزار سال بر
خار و خسک و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دوم علی ابن
ابیطالب خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بمشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ایضا از طریق ایشان از انس روایت شده است
که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت شود و صراط بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامه رخصتی داشته باشد که در آن

ولایت علی ابن ابیطالب بوده باشد و اشاره باینست قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشانرا
بدرستیکه ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی ابن ابیطالب و ایضا در کتاب مزبور مذکور است که علی ابن ابراهیم
و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد وجیء یومئذ بجهنم یعنی بیاورند
در آن روز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی خلق اولین
و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و
شدت جهنم را صدای دهم و شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی کشد و صدای از آن ظاهر شود که اگر
نه آن باشد و چون حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردن از بانه از آن بیرون آید
که احاطه کند به نیکوکاران و بدکرداران پس نماند هیچ بنده از بندهٔ خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند که رب نفسی نفسی
یعنی پروردگارا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط بر روی آن
بگذارند نازکتر از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صلهٔ رحم و بر دوم نماز و بر سیم عدالت
پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبهٔ اول صلهٔ رحم
و امانت ایشانرا نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشد از آن عقبه نمیگذرند تا از عهدهٔ آن بدر آیند
یا بجهنم افتد و اگر از آن عقبه نجات یافته نماز ایشانرا نگاه میدارد و اگر از این نجات یافته عدالت الهی برای مظالم
عباد ایشانرا نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستیکه پروردگار
تو بر سر راه است یا در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بپا لغزیده بجای دیگر خود را نگاه
میدارند و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و ندا و دعا میکنند که الهی ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو و عود کن بفضل خود و سالم دار
و بسلامت بگذران ایشانرا و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله
و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات فی حمد میکنم خدا را بر آنکه نجات داد مرا از تو بعد از آنکه ناامید شده

بودم بهشت

بودم بهشت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود را و ایضا بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط
باریکتر است از مو و از دم شمشیر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست
پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و بدانکه آدمی تا حیات دارد باید
که تخم محبت ائمه را در سینهٔ خود بکارد تا از بلاهای دنیا و آخرت نجات یابد و تنها محبت و ولایت برای اینکس کافی نیست
بلکه اطاعت امر ایشان باید کرد و از اوامر و نواهی الهی زیرا که اطاعت ایشان اطاعت خداوند عالمیان است پس هر که اطاعت خدا
نکند چگونه طمع شفاعت یا گذشتن بر صراط دارد و حق تعالی فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت
نمیکنند مگر برای کسی که خداوند او را پسندیده باشد پس آدمی تا در قید حیات است باید خود را نگاه دارد از خواهشهای
نفس اماره و بداده خدا قناعت کند و حرص بر شهوات و جمع کردن اموال مردم نکند و پناه برد بخداوند عالمیان
از فریب شیطان که او عدو مبین است برای گمراه کردن انسان و تقدر مقدور در عبادت حق تعالی کوشد تا موجب راحت
دنیا و آخرت او گردد زیرا که او حریص بر شهوات و جمع نمودن مال با حق الله و حق الناس بسیار خواهد مرد و در جهنم ابدالآباد خواهد
بود پناه میبریم بخدا از شر نفس اماره و شر شیطان رانده شده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه
در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میماند چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار
آن پنجاه هزار سال است اما اعراف بدانکه آنچه از اخبار ظاهر میشود آنست که اعراف عبارتست میان بهشت و دوزخ و در آنجا
میباشند جمعی که مستحق خلود بهشت و دوزخ نیستند یعنی حسنات و سیئات ایشان مساویست و آخر بشفاعت ائمه داخل میشوند
و در کتاب حق الیقین از ابن بابویه نقل شده است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بر آن
مردانی چند میباشند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای او اند که داخل بهشت نمیشود

مگر کسی که او ایشان را بشناسد و ایشان او را بشناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان را نشناسد و ایشان او را
نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی
گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد تمام شد کلام ابن بابویه رحمه الله بدانکه جمعی که ثواب نکرده باشند و متوجه
شده باشند ایشان را مرجون لامر الله میگویند و ایضا از شیخ طوسی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که اعراف تلی
چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبر را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه می ایستد سرکرده
لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید
با گناهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته اند پس سلام میکنند
گناهکاران بر ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس خبر داده است خدا
که ایشان داخل بهشت نشده اند ولیکن طمع دارند و امیدوارند که داخل شوند لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ یعنی آن گناهکاران داخل بهشت
نشده اند و طمع دارند که خداوند رحمن ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام و نظر میکنند آن گناهکاران بسوی
اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشان اند بامر
کار جانب خدا با ایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا از شیخ طبرسی و صفار
و غیر او روایت شده است از اصبغ ابن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر المومنین بودم عبدالله بن کوا آمد
و از آنحضرت از تفسیر این آیه سوال کرد حضرت فرمود که وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز میدارند در میان
جنت و نار هر که با ما ایمان آورده و یاری کرده است میشناسیم او را بسیمای او و داور او داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن
ما است میشناسیم او را بسیمای او و داور او داخل جهنم میکنیم يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی آن مردانی که بر اعراف موکلند
که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و ایضا ابن
ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال

ائمه اند

ائمه اند می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان در وقتی که مومنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند ائمه با شیعیان
خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که
بشفاعت ائمه با ایشان ملحق گردند پس ائمه با ایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند
که پروردگارا ما را با ایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه آنجماعتی را که ایشان را بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که
در جهنمند و گویند فایده نبخشید شما را آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند
با آنها که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند
ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت که بر شما خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب
آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما آب یا آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستیکه خدا حرام کرده است
اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را
چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند بدانکه بعضی گفته اند که در روز قیامت اطفال کفار
و مجانین و ابلهان و کور و کر مادرزاد را بر حق تعالی حجت هست که بر ما حجت نیست که بر ما حجت تمام نشده بود و آنچه از احادیث
معتبره و صحیح ظاهر میشود آنست که هیچکس را بر حق تعالی حجتی نیست و او بر همه کس حجت تمام میکند چنانچه در کتاب حق الیقین
ذکر شده است که ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است که از زراره از حضرت امام محمد باقر که چون
روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق زمانها گذشته
باشد و اهل ضلالت غالب شده باشد و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت و بر بسیاری
از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز بر او حجت قائم نشده و بمیرد
و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ مادرزاد و پیر
از ایشان را خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید با ایشان بروید

شما امر کرده است شما را که داخل آتش شوید و هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد
شد و ایضاً از ابن بابویه از طرق عامه روایت شده است از عبدالله بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا که آیا
عذاب میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذالله عبدالله گفت پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود
که خدا اولی است بدانستن ایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آن را فلق مینامند و بدترین آتشهای جهنم است
در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا امر میفرماید که بدمد بر روی خلایق
دمیدنی پس از شدت دمیدن آن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها
برطرف میشوند و دیدهها تاریک میشوند و زنان حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی
امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را
در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند
و خود را در آتش نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول آتش
پس تابع پدران خود خواهد بود در جهنم و در باب اطفال مشرکین نیز وارد شده است که خدمتکاران اهل بهشت خواهند شد
چنانچه روایت شده است که از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین فرمود که خدمتکاران اهل بهشتند بر صورت پسران
آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و در باب سایر اطفال از کلینی روایت شده است که در روز قیامت خدا
ایشان را جمع میکند و آتشی بر می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازید پس هر که را خدا داند که او اهل سعادت است
خود را در آن آتش می اندازد و بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بدعاقبت است امتناع میکند
و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را با آتش برند ایشان گویند پروردگارا امر میکنی که با آتش ببرند و هنوز قلم بر ما جاری
نشده است خداوند جبار میفرماید که من مشافهه شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید
هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ایضاً از کلینی بسند کالصحیح از هشام روایت شده است

که از حضرت

که از حضرت امام جعفر صادق سؤال کردند از کسیکه در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت
فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند و آتشی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود
و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید بدانکه در اطفال مؤمنان که در طفولیت بمیرند
وارد شده است که حضرت فاطمه و حضرت ابراهیم و ساره متوجه احوال و غذای ایشان میشوند تا بپدران خود ملحق شوند
در بهشت چنانچه از ابن بابویه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان
بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر از پدر و مادر و خویشان مؤمن ایشان مرده است
او میدهند که او را غذا بدهند والا بحضرت فاطمه که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او بمیرند پس حضرت
فاطمه با ایشان میدهد و ایضاً در حدیث صحیح دیگر فرموده است که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره میسپارد
ایشان را بدرختی در بهشت که پستانها دارد و مانند پستانهای گاو و در قصری از مروارید و چون روز قیامت شود ایشان را
جامههای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و هدیه به پدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت
و این است معنی قول حق تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ
یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق سازیم بایشان ذریت ایشان را و کم نکردیم از ثواب
اعمال پدران بسبب چیزی را و ایضاً در حدیث دیگر فرموده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه تربیت میکند
و هدیه میدهند بپدران ایشان در قیامت بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که چون حضرت رسول در شب
معراج بآسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان است
چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی است که پستانها دارد و مانند پستانهای گاو و اطفال خورد از آن
پستانها میمکند و چون پستان از دهان طفلی بیرون می آید چون حضرت ابراهیم برمیخیزد و پستان را بدهان او بر میگرداند
پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال حضرت رسول و از احوال حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه سؤال کرد

گفت او را در میان امت خود گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است
و اینها اطفال شیعیان اند و نیز از خدا سؤال کردم که ایشان را بسیار که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان بمکد
طعم جمیع میوه ها و نهرهای بهشت را در آن می یابد مؤلف کتاب حق الیقین رحمه الله گفته است که ممکنست که بعضی را بحضرت
فاطمه دهند و بعضی را با براهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان دهد مطلب چهارم در بیان بهشت و
نعمتهای بی پایان آن و بیان احوال مؤمنان و شیعیان در آن و بیان کیفیت و رفعت طوبی است بدانکه از جمله ضروری
دین حق اثنا عشری آنست که اقرار بحقیت جنت و نار داشتن و بخلق آنها ایمان آورد و داند که بالفعل موجود هستند
و لذات بهشت و آلام جهنم همه جسمانی است و روحانی نیست و در اینک و شبهات ملاحده را بر خود راه نباید داد که ایشان
آنچه میگویند مخالف آیات و احادیث اهلبیت و در این باب ایشان را سخن بسیار است که ذکر اقوال ایشان فایده ندارد
و موجب تضییع اوقات و تطویل کلام است پس حق آنست که مؤمنان و شیعیان آنچه میرسد از امام و پیشوای خود در امور دین
اذعان نمود و اطاعت کرد تا گمراه نگردید بسیاری از مردم را اعتقاد آنست که خلق جنت و نار نشده است و در قیامت خواهد
شد و پیش از قیامت کسی داخل بهشت خلد و جهنم نمیشود و هر گاه چنین باشد خلق آنها عبث خواهد بود و حق تعالی فعل عبث
نمیکند و گفته مخالف آیات و اخبار است و هر گاه کسی قرار داشته باشد که از حق تعالی فعل عبث سر نزند دیگر او را انکار است
با سخنان پس باید در مقام تسلیم و انقیاد بود و آنچه را آدمی مکلف نیست علم بآن نکرد و از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت شده است که هرگز خالی نبوده است از آن روزی که حق تعالی خلق کرده است ارواح مؤمنان و خالی نبوده است جهنم
از آن روزی که حق تعالی خلق کرده است ارواح کافران و ایضا از آنحضرت روایت شده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار
چیز را انکار کند معراج حضرت رسول و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا روایت شده است کسیکه
اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان
و بعث و حشر و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهلبیت است و در کتاب حق الیقین مذکور است که ابن بابویه

از ابو الصلت

از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت
و آتش جهنم آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را باسمان
بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود که ایشان از ما نیستند و ما
از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت
ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود و حق تعالی میفرماید هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ
بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ یعنی این است آن جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیمی که در نهایت
رسیده است از آتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل دست
مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم
با خدیجه مواقعت کردم و حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و خلاق حوریه است و نظایر انسیه است
هر گاه مشتاق بوی بهشت میشوم دختر فاطمه را میبویم و ایضا در کتاب بزنور از عطا ابن ابراهیم روایت شده است
و دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى یعنی نزد سدرة المنتهی است
جنتی که ماوای مؤمنان است و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجا است و دلیل بر آنکه
بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل نمیشوند
و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشان را با شیاطین
پس حاضر میکنیم ایشان را بر دور جهنم بدو زانو آمده و معنی حول جهنم دریائیست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه
فرموده است وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده است وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را
در وقتیکه آتش شود و ایضا از ابن عباس روایت شده است که دو یهودی آمدند و از حضرت امیر المؤمنین سؤالی چند کردند
از جمله آنها پرسیدند بهشت در کجا است و جهنم در کجا است فرمود بهشت در آسمان و جهنم در زمین است پرسیدند

که سبع چیست فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگر اند پرسید که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشتند روایت
شده است که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول پرسید که تو دعوت میکنی مردم را بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و
زمین است پس جهنم در کجا است حضرت فرموده که سبحان الله روز که آمد شب در کجا است و در معنی این حدیث گفته شده است
که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگر اند چون روز در جهت اعلا باشد شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است
جهنم در تحت ارضین و ایضا از طریق عامه روایت شده است که از انس پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان
گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس در کجا است گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش
با آنکه از بعضی آیات و اخبار دلالت میکند که در قیامت کواکب فرو میریزد و آسمانها در هم پیچیده میشود و عرش الهی
سقف بهشت خواهد شد و ایضا از عطا ابن ابراهیم نقل شده است که دریاها در زمین آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند
و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش
الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و مومنان خواهد بود و منابر انبیا
و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت با آنکه آنچه در کتب معتبره علمای شیعه امامیه از تفاسیر اهلبیت و اخبار ایشان که از راویان
ثقات شیعه نقل شده باشد محل اعتبار و اعتماد است همه آنها باید اعتقاد داشت و ایمان آورد زیرا که ایشان آنچه میگویند
از معصوم میگویند و سخن معصوم البته خلاف ندارد و گوش بسخن ایشان که هیچکس از اینک می اندازند باید داد و قدرت
قدرت کامله خداوند عالمیان استبعادی ندارد که در قیامت آسمانها پیچیده شود و بهشت بعرش بزیر آید و جهنم بلند
و ظاهر شود پس کسی که حق تعالی را بر همه چیز قادر داند اینها در پیش قدرت کامله او چیزی نیست و فایده دیدن و شنیدن
احادیث و تفاسیر اهلبیت آنست که بزرگواری و عظمت و قدرت حق تعالی بر او ظاهر گردد و داند که او البته برهمه
چیز قادر است و چگونه قدرت نداشته باشد و حال آنکه جمیع ممکنات را او ایجاد نموده است تبارک الله رب العالمین
[illegible] که چگونه بهشت بزیر می آید و جهنم بلند میشود و صراط بر روی آن گذاشته میشود همین که جلد

واحادیث

واحادیث و تفاسیر اهلبیت که از علمای امامیه و کتب معتبره ایشان باو رسیده اعتماد باید بکند و ایمان باید بیاورد و
همه را حق داند تا مومن شود و در زمره مومنان کامل محشور شود انشاء الله اما بیان بعضی از اوصاف بهشت و حور و قصور و انهار
و نعمتهای بی پایان آن در کتاب حق الیقین از ابو بصیر بسند کالصحیح روایت شده است که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق
عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار سال
راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند
هر آینه از طعام و شراب نزد او بس باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد او است چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت
بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست تر شود آنمقدار از زنان
و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن شود و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد
پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دوم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند مشاهده کند که در حدیقه
اول ندیده باشد گوید پروردگارا اینرا نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید اینرا نیز بدهیم باز دیگری خواهش نماید گوید
همین بس است مرا و دیگر آرزوئی ندارم چون داخل آن حدیقه شود مسرت و شادی آن مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند
پس در آنجا [illegible] جنت الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه پیش دیده در آنجا مشاهده نماید و گوید را است
حمد پروردگار من که نجات دادی مرا از عذاب نیران و منت گذاشتی بنعمتهای بی پایان جنان ابو بصیر گریست
و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده گردان فرمود که در بهشت نهری است که در کنارهای آن دختران روئیده است
هرگاه مومن بیکی از آنها بگذرد و او را خوش آید آنرا بگیرد و حق تعالی بجای آن دیگری برویاند گفت فدای تو شوم بار
زیاده کن فرمود که هر مومن هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه میخواهد و دو زن از حور العین گفت فدای تو شوم
هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت که نزد ایشان برود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین
فرمود که از تربت نور اهلبیت که شعاع [illegible] او از پس [illegible] جمله

درخشان باشد یا مغز استخوان او از زیر هفتاد حله نمایان باشد جگر او آینهٔ مؤمن باشد که روی خود را در آن ببیند و جگر مؤمن
آینهٔ او باشد که روی خود را در آن ببیند و جگر مؤمن آینهٔ او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست که بآن تکلم
نمایند فرمود بلی سخنی هست که با نهایت حلاوت و غنج و دلال خوانند که کنند بصدای دلربا که خلایق مثل آن نشنیده باشند
مائیم خالدات که هرگز نمیریم مائیم نرم و ناعم که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم مائیم خوشنودان
که هرگز بخشم نیائیم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده باشیم مائیم آنها که اگر گیسوی یکی
از ما را در میان آسمان بیاویزند نوران دیدها را خیره کند یا اگر یکی از ما را در میان آسمان و زمین نگاه دارند همه را آینه مستغنی گرداند
از نور آفتاب و ماه. و ایضا در کتاب مزبور مذکور است که ابن بابویه در فقیه و امالی از عبدالله عطار روایت شده است که گفت [illegible]
بخدمت بلال مؤذن رسول خدا رسیدم و از وصف بهای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا که حصار بهشت یک خشت
از طلا است و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک بکار برده اند و کنگره های آن از یاقوت سرخ و سبز
و زرد است پرسیدم که درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمه از یاقوت است و حلقهٔ آن
از یاقوت زرد پس گفت باب الصبر در کوچکی است یک لنگه دارد از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت
سفید است و دو مصراع است و پهنای آن صد و مصراع پانصد سال راه است و آن را خروشی و ناله ای هست میگوید خداوندا اهل
مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند کریم صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد اما باب البلا از یاقوت
زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است که از این در داخل شود اما در بزرگتر پس داخل میشود از آن بندگان شایسته
خدا که اهل زهد و ورع اند و رغبت کنندگانند بآن و چون داخل بهشت شدند در کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب
صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتیها بآن حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملکها از نور [illegible]
جامه های سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامه ها سبز است و در آنها نوری است از نور پروردگار
عالمیان و آن کشتیها بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم در وسط آن بهشت

بهشت دیگر

بهشت دیگر است گفت بلی جنة عدن و آن در وسط بهشتها است حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید
گفتم در میان بهشتها بهشت دیگر است فرمود بلی جنة الفردوس حصارش از نور است و غرفه هایش از نور پروردگار
عالمیان است و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هست یعنی خوش خلقتها و خوب رویها و ایضا مذکور است که
زنان دنیا بهترند از حوریان و ایضا ذکر شده است که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و بغنا میخوانند بلند
بصدائی چند که خلایق مثل آن را نشنیده باشند مائیم راضیات که بخشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان که هرگز حرکت
نکنیم مائیم خیرات حسان و دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان را گویند زنان دنیا در جواب ایشان بگویند مائیم نماز گذارندگان
و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه داران و شما روزه نداشته اید و مائیم وضو ساخته ایم و شما وضو نساخته اید و مائیم تصدق
کرده ایم و شما نکرده اید پس ایشان غالب میشوند و ایضا از کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که حضرت
امیر المؤمنین از حضرت رسول خدا سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا یعنی روزی
که محشور میگردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروه گروه حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران
و ایشان مردانی چندند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا ایشان را دوست داشت و مخصوص خود گردانید و اعمال
ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را
خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون می آیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند با ناقه چند از ناقه های عزت که بر آنها جهازهای
طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها از سندس و استبرق بهشت باشد از بافته های ارغوان و پرواز کنند
آن ناقه ها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار سوار در روند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشان را
برعیت تمام تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درخت بزرگی است که هر برگی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب چپ
درخت چشمه است پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی بآن دلهای ایشان را
از حسد و بریزد بآن موهای بدن ایشان را از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعالی وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا

یعنی بیاشامند ایشان پروردگار ایشان شراب پاک کننده از آن چشمه پاکیزه کننده پس بروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ
اندرخت پس غسل بکنند از عین الحیاة میگویند پس نمیرند هرگز پس ایشان را بار دیگر میلرزند و در پس وی عرش و حال آنکه
سالم گردیده اند از آفتها و بیماریها و دردها و پیری ما و از گرما که هرگز باین مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که
با ایشان اند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق باز مدارید که سبقت کرده است رضای من از ایشان و واجب
گردیده است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس ببرند ایشان را ملائکه
بسوی بهشت چون بدروازه بزرگ بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم ... زنان
سرای دوستان خود در قصرها خیمهای خود مهیا گردانیده اند صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند با آمدن ایشان و گویند که آمدند
بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان ایشان از حوریان
و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس
حضرت علی از حضرت رسول خدا سوال کرد از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف مبنية یعنی از برای ایشان غرفها
هست و از بالای آن غرفها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفها را یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی این غرفها را خدا
از برای دوستان خود از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آن از طلا است و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در
دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفها فرشهای بلند گردانیده باشند بعضی را بر بالای بعضی افکنده باشند از حریر
و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی وفرش مرفوعة
چون داخل شود مومن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند بر او حلهای طلا و نقره
و در دو اکلیل زیر تاج از یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته
بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشان را در بهشت بدستبندها از طلا و مروارید و لباس
ایشان در بهشت حریر است و چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار گیرد ولی خدا

در منازل خود

در منازل خود در بهشت رخصت طلبد ملکی که موکل است بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد گوید او را [illegible]
خدا پس گویند باو خدمتکاران از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود
و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیای مضاجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجه
حوریه او از خیمه بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بدور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده
باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته
باشند و در پایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بندهای آن نعلها از یاقوت سرخ باشد پس
چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد برخیزد بسوی او از روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت
نیست برمخیز که من از توام و تو از منی پس بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک از یکدیگر ملول
نشوند پس مومن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند و در میانش لوحی باشد که در آن نوشته باشد
تو ای ولی خدا حبیب منی و من حور حبیبه توام شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بسوی من بنهایت رسیده است
پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مومن و تزویج کردن حوریه باو چون باول دری از درهای
بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستیکه خداوند رحیم
ما را بمبارکباد و تهنیت او فرستاده است ملک گوید باینان که باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان
او و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد و بنزدیک حاجب آید و او را اعلام کند که هزار ملک از پروردگار عالمیان فرستاده است
برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول میطلبند حاجب گوید برمن دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم
و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بنزد قیم و او را اعلام کند
و قیم رود بنزد خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خدا از جبار بر در عرصه ایستاده اند و انتظار رخصت
میکشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت طلبند ایشان را داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی

موکل باشند پس دربانان در ها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند
و اینست معنی قول حق تعالی وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفها
و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی سلام بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است
بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه است این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باین است قول خدا وَإِذَا رَأَيْتَ
ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این آیه ایشان است
بانچه ولی خدا در آن است از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا از جنت طلب دستوری کنند از او و بر جنت داخل نمیشوند
در بهشت در غرفه او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر غرفه های ایشان و میوه ها نزدیک است بایشان چنانچه حق تعالی فرموده است
وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا یعنی نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن بهشتها و آسان کرده
باشند چیدن میوه اندر ختها آسان کردنی چنانکه گفته اند اگر برخیزد درختها بلند شوند و اگر بنشیند شاخها سر زیر آرند تا
دستش بانها برسد و اگر بخوابد فرود آید حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوه ها برایشان که از بسکه نزدیک شده باشند بایشان
مومن از نوعی از میوه ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتیکه تکیه کرده باشد و انواع میوه ها با او خطاب کنند که ای ولی
خدا مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری هیچ مومنی نیست مگر او را در جنتهای بسیار است یعنی درازست کرده و نهرها دارد
از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آنوقت خواهش
میکند برای او حاضر میشود بی آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران مومن و بدیدن یکدیگر
میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود یعنی در هوائی که مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر باشد و اقلا
هر مومنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مومن یکساعت با حوریه میباشد و یکساعت با آدمیه و یکساعت
با خود خلوت میکند بر تختهای تکیه کرده و گاهی تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نور فرو گرفته باشد و گوید بخدمتکاران
که این چه شعاع بود که مرا فرو گرفت شاید جناب مقدس الهی توجه بمن کرده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد

خدمتکاران

خدمتکاران باو گویند که جناب حق از آن مقدس تر است که این انوار شبیه با نوار او باشد پس خدمتکاران باو گویند بلکه این نور
از حوریه است از زنان تو به نزد تو نیامده است مشرف شده بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق تو و محبت ملاقات تو بر او غالب
گردیده است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرد و بوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که ترا احاطه
کرد از سفیدی لقا و صفا و ضیای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس سبقت
کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه بشارت دهند او را که ولی خدا تو را خواسته است پس از خیمه خود بیرون آید و هفتاد
حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده بمشک و عنبر
و مغز ساق او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دو کتفهای او ده ذراع چون
نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره و مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد
بر او نثار کنند پس آنها با یکدیگر معانقه کنند که هیچکدام را ملال حاصل نشود و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت که بهشتها که
در قرآن مذکور است جنة عدن و جنة فردوس و جنة نعیم و جنة المأوی است و خدا را بهشتهای دیگر است که محفوف اند
باین بهشتها و از برای مومن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند بهر نحو که خواهد و هر گاه خواهد اراده
کند مومن چیزی را طلبش آن است که بگوید سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ چون این را گوید مبادرت کنند بسوی او آنچه خواهد بی آنکه طلب کند
از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده است دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ
یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان میکنند وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
یعنی هرگاه از لذات خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب
العالمین و اما قول حق تعالی أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ یعنی خدمتکاران میدانند آنچه
ایشان میخواهند و می آورند برای دوستان خدا پیش از آنکه سؤال کنند ایشان فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ یعنی هیچ چیز در بهشت
خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ایضا از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که پرسیدند از رسول خدا از تفسیر قول

حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از آن از طلا و خشتی از آن از نقره قرار داد و دیوارهایش از یاقوت گردانید و سقفش از زبرجد
و سنگریزه اش از مروارید و خاکش از زعفران و مشک ناب پس با او گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز
تو را مرگ نمی باشد و قیومی که همه چیز بتو قایم است و تو بخودی قایم هستی سعادتمند کسیست که داخل من شود پس پروردگار عز و جل
فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل نشود کسی که مداومت بشراب کند و پیوسته مست باشد کو
از غیر شراب باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه با دل ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا
و قدر حق تعالی کند یعنی کسی که بجبر قایل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا بسند کالصحیح از حلبی روایت شده است که گفت پرسیدم
از حضرت امام جعفر صادق از تفسیر قول حق تعالی فیهن خیرات حسان فرمود که اینها زنان صالحه از شیعه صالح اند گفتم حور
مقصورات فی الخیام فرمود که حوریان مخدره مستوره اند که در خیمهای در و یاقوت و مرجان می باشند و هر خیمه چهار در دارد
و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و هر روز کرامتی از خدا عز و جل با ایشان میرسد تا بشارت
دهد خدا با ایشان مومنان را و ایضا روایت شده است که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند
خدا جزا دهد ترا خیر حضرت فرمود که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از زیر عرش جدا میشود و در آن
نهر است منزلهای اوصیا و شیعیان ایشان و در کنار آن نهر دختران رونیده اند از زمین که هر یک را که بکنند دیگری بجای آن بروید
و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هرگاه دو شخص بدیگری گوید جزاک الله خیرا مراد
آن منزلهاست که خدا مهیا کرده است انهار از برای برگزیدهای خلق خود و ایضا از حضرت رسول روایت شده است
که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشهایش از مروارید سفید و برگش
از حلهای سبز و رطبش سفیدتر است از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی خوشش
دوازده ذراع باشد و از بالای برگها تا پایین خرما متصل بیکدیگر بافته باشد و آنچه از آن بگیرند در ساعت عوضش
برآید چنانکه بود بهشته و بهشت قول حق تعالی لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ

باشد و میوه و انارش بقدر دلوهای بزرگ باشد و شاخهای ایشان از طلا باشد و مجرهای ایشان از مروارید و ایضا
کشیده
از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در میان ایشان نیست و مخلوق میشوند
و الکلیل بر برد و طوق در گردن و دست برنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و محبور و مکرم و بهر یک از ایشان قوت صد
مرد میدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور
رحیم قدیر روهای ایشان و بدنهای ایشان حریر میپوشانند سفید زنگ و زرد و نور در جامهای سبز پوشیده باشند زنده باشند
هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند بی نیازی باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند و هرگز محزون نگردند و خندان
باشند و هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند و هرگز رو ترش نکنند و متنعم و شاد باشند
و ملذات خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند هرگز عریان نباشند
و سوار شوند و بدیدن و زیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و بر کرسیها
تکیه داده و پیوسته نظر کنند بسوی ایشان و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام با ایشان رسد و ایضا از شیخ مفید و سید
ابن طاوس بسند معتبر از ابن نصر روایت شده است که گفت روزی در خدمت امام رضا بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد
بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین
و بدرستیکه خدا را در فردوس اعلا قصری هست که یک خشت از آن طلا و در آن صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار
خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر
و نهری از عسل و بر دور آن قصر درختان هست از انواع میوهها و در آن قصر و درختان مرغان هست که بدنهای آنها از مروارید است
و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش چون روز غدیر شود وارد شوند در روی آن قصر اهل آسمانها
و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن نثار
حضرت فاطمه صلوات الله علیها را که درخت طوبی بر ایشان افشانند بیکدیگر در سند و چون آخر آن روز شود ندا آید از جانب

حق تعالی باشان رسد که بر کردید لسوئی مرتبهای خود بحقیق که ایمن کردید از خطا و لغزش تا سال آینده و در مثل امروز

از برای کرامت محمد علیه صلوات الله و ایضا از کلینی از حضرت رسول روایت شده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نمایند

از برای او درختی در بهشتی از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک

و در آن درخت میوها باشد مانند پستانهای دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون آید و ایضا

بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت رسول در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتی

میسازند یک خشت از طلا و یک خشت آن از نقره است و گاهی دست باز میگیرند پرسید که چه سبب دارد که گاهی میسازید و گاهی

دست بر میدارید گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند خرجی ما گفتن مومن است سبحان الله

و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هرگاه بگویند ما میسازیم و هرگاه دست بر میدارند دست بر میداریم و ایضا

در کتاب حق الیقین مذکور است که ابن بابویه در ثواب تهلیلات ده ذی الحجه روایت کرده است که هر که هر روز این تهلیلات

را ده مرتبه بخواند حق تعالی او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید و یاقوت بدهد میان هر درجه بقدر صد سال راه

باشد بر فتار سوار شدن و در هر درجه شهری و در هر شهر قصری باشد از یکجوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از شهرها

از خانها و قصرها و غرفها و حجرها و فرشها و کرسیها و تختها و حوریان و تکیها و مسندها و خانها و خدمتکاران و انهار

و اشجار و نورها و حلها آن قدر باشد که مخلوق وصف آنها نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی آن نوری ساطع

باشد و مبادرت کند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود

به در بهشت و چون داخل بهشت شود ملکه از عقب او روند و او در پیش ایشان بود تا به شهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ

باشد و اندرونش از زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند

بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا میدانی این شهر چیست گوید ما ملک چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا

در روزی که این تهلیلات را خواندی و این شهر و آنچه در آن است ثواب است بر آن تهلیلات و تهلیلات این است

لا اله

لا اله الا الله عدد اللیالی و الدهور لا اله الا الله عدد امواج البحور لا اله الا الله و رحمته

خیر مما یجمعون لا اله الا الله عدد الشوک و الشجر لا اله الا الله عدد الشعر و الوبر لا اله الا الله

عدد الحجر و المدر لا اله الا الله عدد لمح العیون لا اله الا الله فی اللیل اذا عسعس و الصبح

اذا تنفس لا اله الا الله عدد الریاح فی البراری و الصخور لا اله الا الله من الیوم الی یوم

ینفخ فی الصور ما که این تهلیلات از جمله اوراد دهه ذی الحجه است و در کتب علما مسطور است و سند معتبر دارد

و چون در آنجا فضیلت بسیار زیاده از آنچه در اینجا مذکور شد نقل شده بود و از حضرت امیر المومنین نیز منقول است

لهذا خواست که در این رساله نوشته شود که چون برادران ایمانی بآن برخورند برای ایشان حاضر باشد و در وقت

خود عمل بآن نمایند و امید ثواب غیر متناهی از جناب اقدس الهی داشته باشند و شاید که برای این فقیر سراپا تقصیر

اجری باشد و بدعای یاد آوری نمایند و ایضا در کتاب بنور از علا ابن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق

روایت شده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن

عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیدانند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از خیرهای که موجب

روشنی چشم ایشان است از برای جزای آنچه میکردند هر بسیکه خدا را کرامتی است در بندگان خود در هر روز جمعه چون

روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مومن ملکی را با خلعت حله چون ملک بدر دروازه بهشت مومن رسد پس بگوید از برای

من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مومن پس دربانان نزد مومن بروند و بگویند رسول پروردگار تو در دروازه

ایستاده و رخصت میطلبد که داخل شود مومن بازنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق آن خدا و ندی که

بهشت را از برای تو مباح گردانیده است که چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانیم که پروردگار تو خلعت فرستاده است پس یکی

از آن حلها بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بر هر چه بگذرد از نور آن حلها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون

در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق تعالی بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید امروز

سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه با عطا کرده پس
از جانب حق تعالی بایشان ندا رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان
هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد و اینست معنی آنکه حق تعالی فرموده است وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ پس گفت شب جمعه شبیست نورانی و روزش
روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بگوئید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنا بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستید پس
چون مومن بر گردد به هر خبر که بگذرد از نور او روشن شود تا برسد در زنان خود پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانید است
برای بهشت را و هرگز نور ترا به نیکوئی این ساعت ندیده ایم گوید این است آن نسبت که نظر کرده ام بنور پروردگار خود و زنان او
غیرت نمیبرند و حایض نمیشوند و تکبر و خودستائی نمیکنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم که سوال کنم از تو چیزی که شرم دارم
از آن فرمود که سوال کن گفت آیا در بهشت در غنا و سرود میباشد فرمود که در بهشت درختی است امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را
که بوزند پس از آن درخت صدای چند ظاهر میشود که خلایق هرگز بگوش صدائی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود
که اینعوض است از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود که حق تعالی
بهشتی بدست قدرت خود خلق کرده است که دیده ای آنرا ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است میگشاید آنرا پروردگار
در هر صباح و میفرماید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و ایضا از علی بن ابراهیم
روایت شده است که حضرت امام زین العابدین و علی آبائه فرمود که بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را بدست
قدرت خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را پر از مشک کرده و خاکش زعفران است و ریگش مروارید است
و درجات آنرا بعدد آیات قرآن گردانید پس کسی که قرآن بخواند با او گویند بخوان و بالا رو پس درجه او بلندتر از همه کس خواهد بود
بغیر پیغمبران و صدیقان و ایضا از سید ابن طاوس بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که چون روز قیامت
شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل بهشت شدید
گویند بگذر ما را که ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل

بهشت

داخل بهشت کرد و اما طوبی ایضا در کتاب حق الیقین از علی ابن ابراهیم روایت شده است که حضرت رسول فرمود که چون
در شب معراج داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا
شاخی از آن است و بر اعلایش سبدها است مملو از حلّه‌های بهشت از سندس و استبرق از برای هر بنده مومنی هزار
هزار سبد است در هر سبدی صد هزار حلّه که هیچ حلّه شبیه بیکدیگر نباشد برنگهای مختلف و آنها جامه‌های اهل بهشت است
و وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای
آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سوار تندرو از سایه آن صد سال بتازد و آنرا قطع نکند و اینست
که حق تعالی فرموده است فِي ظِلٍّ مَمْدُودٍ و پائین میوه های اهل بهشت است و طعام ایشان در خانهای ایشان آویخته
و در هر ترکه صد رنگ و صد نوع از میوه ها باشد از آنچه دیده اید در دنیا و آنچه ندیده اید و آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید
و هر میوه که بچینند بجای آن مثل آن بروید چنانکه فرموده است لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و جاری میشود در زیر
آن درخت که منفجر میشود از آن نهرها چهار گونه نهرها از آبی که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم آن متغیر نشده باشد
و نهرها از شراب که لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و ایضا روایت دیگر منقول است که در
زفاف حضرت فاطمه جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را
که نثار کرد بر ایشان از حلّه‌ها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی طوبی را در مهر فاطمه
و آنرا در خانه علی قرار داد و ایضا از ابن بابویه از حضرت امیرالمومنین روایت شده است که در بهشت درختی است که از بالای
آن حلّه‌ها بیرون می آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دار بیرون می آید که سرگین و بول نمیدارند و دوستان خدا
بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت بایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پستترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل
باعث این شده که این بندگان باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان در شبها بعبادت می ایستادند و خواب
نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل

نیور زید نمود و ایضا از علا ابن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که طوبی درختی است
در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیر المؤمنین است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن است و هر برگ از آن
امتی را سایه میکند و حضرت رسول حضرت فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد گفت زن شوهر دار را چرا اینقدر
میبوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد
که تناول نمودم پس خدا آنرا آبی گردانید در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم حامله شد بفاطمه پس هر گاه او را
میبوسم بوی درخت طوبی از آن استشمام میکنم و از احتجاج از هشام ابن الحکم روایت شده است که زندیقی که ببرکت حضرت
امام جعفر صادق مسلمان شد از آنحضرت پرسید که میگوئید اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را جدا کند و تناول نماید
همان میوه را جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بر میگردد حضرت فرمود که چنین است بلی و مثال آن در دنیا
چراغ است اگر صد هزار چراغ از آن روشن کنند از روشنی آن چیزی کم نمیشود گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و می آشامند
و محتاج تقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد و بلکه از بدن ایشان بعرق
خوشبو دفع میشود و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر در جواب اینسؤال فرمود که چنین است که در شکم مادرش
میخورد و غایط نمیدارد و گفت چون میشود که حوری هر چند شوهر به نزد او میرود او را باکره می یابد فرمود زیرا که او از طینت
طیبی خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی بجسمش مخلوط نمیشود و از سوراخش چیزی بغیر از آلت شوهر داخل
نمیشود و بحیض و امثال آن از نجاسات آلوده نمیشود پس رحم پیوسته بهم چسبیده است زیرا که غیر احلیل شوهر داخل نمیشود
در آن و بیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب آن حلهها و پوست و گوشت و
استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در میان آب صاف می بیند هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه متنعم
میکنند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک نیست از ایشان که فرزند یا پدر یکی از اقارب و دوستان خود را در بهشت نبینند
و چون فرزند در بهشت او را نه بیند شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوستش در جهنم

معذب است

معذب است حضرت فرمود که بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار
قدوم آنها میکشند و امید دارند که آنها در اعراف باشند مؤلف کتاب حق الیقین رحمه الله بعد از نقل این حدیث گفته است
که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن نشأه اعراض فاسده
بر طرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد و از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند
و از عذاب آنها ملتذ شوند چنانچه که در دنیا دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و مجادله
میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند و لذت از آن میبردند و حق تعالی میفرماید که نمی بینی قومی را که ایمان آورده اند بخدا
و روز قیامت دوستی کنند بکسی که دشمنی کند با خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان
یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و آیه کریمه یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه
فی الحقیقه شهادت بر این معنی میدهد و میتواند که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل ذکر نکرده باشد و آن
دو وجه را که موافق فهم بوده از دیگران نقل فرموده باشد والله یعلم و ایضا در کتاب زنور از آنحضرت روایت
شده است که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای ایشان در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون
اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید بر اهل جهنم پس مشرف
بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند و ملاحظه کنند و بایشان نمایند و بگویند اینها منازلی است
که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد بایست که اهل بهشت در آنروز از شادی
هلاک شوند که عذاب دوزخ از ایشان رفع شده است پس ندا کند که ای گروه اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل
خود در بهشت چون نظر کنند بایشان نمایند منازل ایشان را و نعمتها را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها
منازل شما است که اگر طاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه بمیرد بایست که در آنروز
اهل جهنم از حزن و اندوه بمیرند پس منازل اهل جهنم را با اهل بهشت میدهند و منازل اهل بهشت را باهل جهنم میدهند

وانیست معنی حق تعالی اُولٰئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ یعنی ایشانند
وارثان که بمیراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و ایضاً در کتاب مزبور مذکور است که عیاشی بسند
معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب
ورع و پرهیزکار است و معتقد و اهلبیت است و نماز بسیار میکند و با این حال مبتلا شده است بمحبت غنا و لهو و باطل و خوانندگی
حضرت فرمود که آیا این حالت او را مانع میشود از اینکه نمازهای را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت
و بیمارها و حضور جنازهای مؤمن و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود
که این وسوسهای شیطان است و نیست انشاء الله آمرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه از ملئکه عیب کردند فرزندان آدم را که در
متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردند ملائکه فرزندان آدم را در طبع
این صنف از ملائکه لذات شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب کنند بر مؤمنان چون این حال را مشاهده کردند فریاد بدرگاه
خدا برآوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را با آن حالتی که ما را از برای آن خلق
کرده و ما را مجبور بر آن ساخته که میترسیم ببلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان برداشت چون روز قیامت
شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و رخصت بطلبند
و داخل شوند بر ایشان سلام کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات
و شهوات حلال و ایضاً از کتاب اختصاص از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده است که حق تعالی میفرماید که داخل بهشت
شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خودم سوگند که شما را
نازل میگردانم بخانه خلود و دار کرامت و چون داخل شوید بر طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی
حضرت عیسی سی و سه سال و بر زبان محمد لغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از رویهای شما
ساطع خواهد بود و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین حمد و سپاس بی قیاس مر خدای را

کرامت

سزاست که نظر لطف و شفقتش با این عاصیان روسیاه تا چه مرتبه است که بمجرد قلیلی فرمانبرداری و طاعت
و بندگی این همه نعمتهای بی پایان بهشت جاودانی برای ایشان مهیا گردیده و از فضل و کرم و عمیم جود بعوض اندک عملی
ایشان را بدرجات عالیه بهشت رسانیده و ببرکت محبت و ولایت اهلبیت از جهنم و عذابهای گوناگون رهانیده پس
اگر کسی از روی تأمل تفکر کند در این نشأه فانیه که حق تعالی را چه قدر نعمت بر او هست از حیوة و روزی و عزت
و فراغت و صحت بدن و مطعومات و مشروبات و سایر نعمتهای دیگر که برای مصلحت او پوشیده اند هر آینه میداند که
اگر تمام عمر عبادت کند برابر یکی از این نعمتها نیست مع هذا پس چگونه با وجود معصیت بسیار توقع و طمع دارد از بسیاری
نعمتهای بهشت جاودان که بی قیمت است و هرگز فانی نمیشود پس بهتر آنست که آنکس از نعمتهای الهی شاکر باشد و آنچه برای او
مقدر شده است با آن راضی باشد و کاری نداشته باشد با آنچه در دست دیگرانست و بر ایشان حسد نبرد زیرا که حق تعالی هر کس را
موافق مصلحت حال او داده است و آنچه او را تکلیف کرده اند بقدر مقدور بعمل بیاورد و اطاعت کند و آنچه او را نهی
کرده اند پیرامون آن نگردد و محبت و ولایت اهلبیت رسالت که بهترین عبادات است در دل خود ثابت نماید پس چون
کند امید هست که حق تعالی از فضل و کرم خود او را از جمله ناجیان گرداند و بنعیم ابدی آخرت برساند انشاء الله تعالی

مطلب پنجم در بیان قلیلی از صفات جهنم و خصوصیات آن و بیان بعضی از عذاب و عقوبات آن نسبت بکافران
و فاسقان خصوصاً بدشمنان اهلبیت بدانکه آیات بسیار دلالت بر این مدعا میکند که ذکر همه مناسب این رساله نیست
و اکتفا مینماید ببعضی از اخبار و احادیث اهلبیت ع و در ضمن اخبار و احادیث بعضی از آیات مذکور خواهد شد انشاء الله
در کتاب حق الیقین ذکر شده است که علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امام
جعفر صادق عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود که مهیا شو از برای زندگی
دراز بدرستیکه جبرئیل آمد بنزد رسول خدا و رو ترش کرده بود و پیشتر که می آمد تبسم بود حضرت از سبب این حال سؤال
نمود جبرئیل گفت که امروز دمهای که بر آتش جهنم میدمیدند از دست کشیدند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل

گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار
سال دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع جهنم که عرق جهنمیان و چرک و ریم فرجهای
زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا
از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از آن زنجیرها که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میکنند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد
و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان آسمان و زمین بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل
اینها را فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس خدای تعالی ملکی را فرستاد که پروردگار شما سلام میرساند و
میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بنزد آنحضرت
می آمد تبسم خندان بود پس حضرت صادق فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را دیدانند و اهل بهشت
عظمت و نعیم آنرا دیدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را به بالای جهنم میرسانند پس چون
رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن
ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت بابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت مرا بس است
و کافیست و ابن بابویه در کتاب زهد بسند معتبر از عمرو بن حارث روایت شده است که حضرت امام محمد باقر فرمود که اهل آتش
جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از عذاب الهی چه گمان داری
ای عمرو بگروهی که ایشان را مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش
تشنه و گرسنه باشند و کران و کوران و گنگان باشند و روی ایشان سیاه و محروم و نادم و پشیمان و مغضوب کرده
پروردگار خود در رحم بر ایشان نمیکنند و عذاب ایشان را تخفیف نمیدهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب
آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و تیغهای آتش بدنهای ایشان را درند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند
و ملائکه غلاظ بسیار شدید بایشان در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بر رویها ایشان را در آتش میکشند و در قلها

و بندها مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده نمیشود این است
حالت جماعتی که بجهنم میروند و ایضا در حدیث دیگر وارد شده است که درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است
که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش میآید و مرتبه دویم لظی است که حق تعالی در وصف
آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را با پوست سر ایشان و بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده
و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حبس کرده است حقوق الهی را از آن و ادا نکرده است
و مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد و پوست و گوشت و عروق و اعصاب
و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و باز حق تعالی اجزا را
باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آن آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را ظاهر میشود
برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است و از آن شرارها جدا میشود
مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بهوا میروند و هر که در آن افکنند در هم میشکنند و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان
مفارقت نمینماید و چون مانند سرمه شدند حق تعالی ایشان را بحالت اول بر میگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی
هستند که فریاد کنند یا مالک بفریاد ما رس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون
و عرق که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته بایشان میخورانند پس چون نزدیک روی خود می آورند پوست و گوشت
روی ایشان در آن میریزد از شدت حرارت آنچنانکه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان
سراپردهای آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند
بریان شود رویهای ایشان بد حال شرابیست مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هر که در هاویه انداختند
هفتاد سال در آتش فرو رود هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگری بر بدنش بر رویاند و طبقه ششم سعیر است
و در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش است

و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجاها مارها و عقربها از آتش است و کندها و زنجیرها و غلها
از آتش از برای آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته
و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجا است و آن چاهیست در جهنم که چون در آن را میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه
بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهیست از مس در میان جهنم و اثام وادیست از مس که در حول آن کوه
جاریست و آن موضع بدترین جاهای آن طبقه است و ایضا بسند معتبر روایت شده است که از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند
از معنی فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره
هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتد و ایضا
فرموده است که این آتش شما که در دنیاست یک جزو است از هفتاد جزو آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را باب خاموش کرده اند
و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر
خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن
بزانوی استغاثه در آیند و ایضا فرموده است کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر است کسی است که در دریای آتش باشد
و دو نعل در پایش باشد از آتش که از شدت آتش حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل
جهنم عذابش سختتر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر و سبکتر باشد و ایضا از عبد الله ابن عباس روایت شده است
که جهنم را هفت در است و بر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوه هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است
و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری
سه روزه راه است و نیشهای آن مارها بمثابه نخلهای طولانی است می آید نزدیک فرزند آدم و میگیرد پلکهای چشمها و لبهای او را
و جمیع گوشت و پوست او را از استخوانهایش میکشد چون از او میگریزد در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن
در آن نهر فرو میرود و ایضا از حضرت رسالت مرویست فرمود که اگر در این مسجد صد هزار زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد

داثران

داثران بر ایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد و در جهنم مارهاست بلندی گردن شتران که یکبار از آن
گزیدن کسی را چهل قرن یا چهل سال شدت وجع آن باقی بماند و عقربها بدرشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز بقدر آن مدت
باقی ماند و ایضا از علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت رسول فرمود که در شب معراج
صدائی شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد جبرئیل گفت این صدای سنگیست که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته اند امروز در قعر جهنم
قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا به آسمان اول داخل شدم و هر ملکی
از ملائکه را ملاقات کردم که از او عظیمتر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس سایر ملائکه
مرا سلام کردند و دعا کردند اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست
که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی ما همه از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که خدا
او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد و خدا بآن انتقام خواهد کشید
از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او جواب سلام من باز داد
و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او مینمایند
چنانکه حق تعالی فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت که ای مالک بنما بمحمد آتش را مالک
پس پرده را گشود و دری از درهای جهنم باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم
که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو پرده را برگرداند مالک خطاب کرد با آتش که برگرد آن برگردید بروایت دیگر حضرت امام محمد باقر فرمود
که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشد و ایضا از سید ابن طاوس از کتاب زهد النبی از حضرت امیر المومنین
روایت شده که حضرت رسالت فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر قطره از زقوم بر کوههای
زمین بریزد هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آن ندارند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد
و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه

هفتم زمین و طاقت آن ندارند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت
اوست که اگر قطرهٔ از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو رود تا زیر طبقهٔ هفتم و طاقت آن را ندارند پس چگونه
خواهد بود حال کسی که آن آتش و بحق آن خدائی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که اگر یکی از مقامع که خدا در قرآن فرموده است
بر کوههای زمین بگذارند هر آینه فرو رود تا طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشد پس چگونه خواهد بود تا حال کسی
که آنها را بر او کوبند و از کتاب زبور روایت شده است که چون آیهٔ نار شر بر سینهٔ جهنم و علاوه کاه جمیع ایشان آیات را برای
آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصهٔ مقرری از کافران و عاصیان است حضرت رسول گریست گریهٔ شدیدی
و اصحاب آنحضرت از برای گریهٔ آنحضرت گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کنند
و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید بعضی از صحابه رفت بخانهٔ فاطمه که آنحضرت را بیاورند دیدند که آسیا را
در پیش گذاشته خمیر میکند و میگوید وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ پس سلام کردند بر آنحضرت و حال حضرت رسول
و گریستن او را نقل کردند حضرت فاطمه برخواست و چادر کهنهٔ بر سر پیچید که دوازده موضع آن را بلیف خرما پینه کرده بود
چون نظر سلمان بآنچادر افتاد گریست و گفت واحزناه دختر قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم در سندس و حریر
میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت تعجب میکند
از لباس من بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سال است که نیست من و علی را اگر پوست گوسفندی
که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آن را در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است
که لیف خرما در میانش پر کرده ایم حضرت فرمود که ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس ببهشت میروند
پس فاطمه گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریهٔ تو شده است حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورده است
حضرت فاطمه شنید و آیه را شنید بر روی افتاد و گفت وای وای بر کسی که داخل شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی
میبودم و مرا میکشتند و گوشتم را میخوردند و ذکر جهنم را نمیشنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمیزائید و ذکر جهنم را

نمیشنیدم

نمیشنیدم عمار گفت دریغا که مرغی بودم و در هوا پرواز میکردم و نزد حساب و عقابی نبود و نام جهنم را نمیشنیدم
و حضرت امیرالمؤمنین گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمیزائید و نام جهنم را نمیشنیدم پس حضرت امیر دست
بر سر گذاشته و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و قلابهای آتش گوشت
ایشان را میدرند بیماری چند نیند که کسی بعیادت ایشان برود و مجروحی چند که کسی دوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری چند
که کسی سعی در رهای ایشان نمیکند و از آتش میخورند و از آتش میآشامند و در میان طبقات میگردند و بعد از پوشیدن
پنبه و کتان جامهای آتش میپوشند و بعد از معانقهٔ زنان با شیاطین مقرون میگردند و از حضرت امام محمد باقر
منقولست که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند دودی از جهنم باستقبال ایشان آید گویند ملائکه که داخل
شوید در سایه که شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند
و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفها از بهشت بیاورند
و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز و این است معنی قول الهی که محل قیلولهٔ ایشان نیکوتر است و فرمود حق تعالی
که مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ فرمود پیراهنهای ایشان
از زیر گداخته است یعنی چون آنها را بر ایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشان را آتش و فرموده است در باب زناکار
وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا حضرت امام محمد باقر فرموده است که اثام رود خانه است از زیر گداخته در آتش
آن رود سنگستانی است از آتش و آنها جای کسیست که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را ناحق کشته باشد و زناکاران نیز
در آنجا خواهند بود و در باب معنی صدید حضرت امام جعفر صادق میفرماید که صدید خون و چرکیست که از فرجهای زناکاران
در جهنم جاری میشود رنگش رنگ آتش است و ثمره اش ثمرهٔ صدید و از حضرت رسول خدا منقول است که آن را نزدیک رو
می آورند او کراهت دارد یعنی کسی که مستوجب آن شده باشد چون نزدیک می آورند روی او بریان میشود و پوست
سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد او را جمیع امعای او را پاره پاره میکند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق

فرموده است که مانند روغنی از چرک و ریم از هر یک بیرون می آید و آنقدر بگریند که جدولها و نهرها بر روی ایشان پیدا شود
پس آب دیده برطرف شود و خون جاری گردد و آنمقدار که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توان کرد و ایضا از حضرت امیر المؤمنین
روایت شده است که آنحضرت فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشانرا در زنجیر کرده اند و دستهای
ایشانرا در گردن ایشان غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از آتش پوشانیده اند و جبهها از آتش برای ایشان بریده اند
و بر ایشان پوشانیده و در میان عذابی گرفتارند نهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز گران بوها را
نمیکشند و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان همیشه شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه
ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید و بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار ما طلب که ما را بیرانداز و در جواب میگوید که همیشه
در این عذاب خواهید بود و ایضا از عقاب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که رسول خدا فرمود که چهار کسند
که اهل جهنم با آن آزاری که دارند حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان جحیم واویلاه و واثبوراه میگویند از عذاب آنچهار نفر
متاذی میشوند با یکدیگر میگویند که چه حالت است که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم اول مردیست
که آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعای روده های خود را میکشند و دیگری از دهانش چرک و خون جاریست و دیگری
گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را آزار میکند گویند
که او مرد و در گردنش دین مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکنند و آنکه امعای خود را میکشد پروا نمیکرد از بول
خود بهر جای بدنش میرسید و آنکه ریم و خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص سخنان بد مردم و نقل میکرد و آنکه گوشت
خود را میخورد گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت میکرد و ایضا از عیاشی از حضرت امام
محمد باقر ع روایت شده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانانرا که توحید شما بشما فایده نبخشید و ما
شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان
شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید پس ایشان شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید

مومنان

مومنان را که شفاعت کنید ایشان نیز شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس حق تعالی فرماید که من از همه رحم کنندگان
رحیمترم بیرون آیید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که در پیش آتش جمع میشوند
و حضرت فرموده است که بعد از این درها را بر ایشان می بندند و نجدا میکنند که اینها باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند
بود و مبادا که مسلمانان و ایشانها که دعوای دوستی اهلبیت میکنند مغرور شوند بانکه خدا ما را از آتش دوزخ نجات
میدهد هر چه خواهیم میکنیم در دنیا و آخر بازگشت ما بسوی بهشت است و اولا این اعتقاد بسیار است و باطل است
و نافرمانی المعصیت دویم آنکه با اعتقاد نیست باخبار و احادیث و تفاسیر اهل اهلبیت پس وای بر حال کسی که اعتقاد باین
ایشان نکند سیم آنکه جزم است که آدمی بقدر یکساعت تاب آن آزار ندارد پس چگونه خواهد بود حال او و بعد از مردن از عالم
برزخ که نفسها از جهنم بقبر او گشوده شود و حرارت و بوهای بد آن بسوی او آید و مارها و عقربها او را گزند و باید آنجا
معذب باشد تا قیامت و آرزو کند که قیامت رو دهد بیاید از آرزو و فایده بحال او نخواهد حق تعالی میداند از مردن
او تا قیامت چه قدرها مانده است و چقدرها در گرمای قیامت برای حساب می ایستد و بعد از آن که بجهنم رفت
چقدرها در آن میماند تا نجات یابد پس چرا متابعت نفس اماره کند و از پی لهو و لعب رود و مال مردم را بر خود
حلال اند و [illegible] و آزار بایشان رساند و با اوامر و نواهی الهی گوش ندهد و اعتنا نکند پس چون شیاطین جن
و انس دیدند که اطاعت نفس را او غالب است مسلط میشوند بر او و او را از امور خیر غافل میگردانند شیاطین انس برای
فراغت دنیای خود و شیاطین جن برای گمراه گردانیدن او که او را بجهنم برند و این نفسهای مطلب ایشان است پس وقتی
خبردار میشود که ملک موت گلویش را گرفته است که فرصت حرف زدن ندارد و با چندین هزار حسرت و ندامت و معصیت و مظالم
خلق از دنیا برود و از آنچه گذشته است در دنیا بغیر عذاب و عقاب برای او چیزی نیست پس چرا باید اینقدر غافل بود
و یکبار یاد خدا نکرد و حق نعمتهای الهی را بالکلیه کذبت یا و دار د محو کرد و یاد آنها نکرده دوستی کم در باب عمر او بلبود داده اند
توبه نکند و از کردهای خود نادم و پشیمان نباشد و در میان شبها و وقتهای فیض در مقام تضرع و ابتهال بسوی حی قادر ذو الجلال برآورد

وازو طلب آمرزش نماید شاید حق تعالی رحم کند و از فضل خود از تقصیر او در گذرد حق تعالی ما را توفیق توبه و انابت کرامت
فرماید و همه را بسوی رحمت خود رهنما گرداند و همه را با ایمان کامل از دنیا ببرد و همه را از فضل و کرم خود از آتش
جهنم نجات دهد و همه را برحمت خود داخل بهشت گرداند بحق محمد و آل محمد ص و در مدت ایام مکثی که در جهنم توقف
میکنند و آخر برمی آیند از آن وارد شده است که چهار و سه حقبت و هر حقبی هشتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال است
و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روز هزار سال است و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که مدت حقبت
هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است از سالهای که شما شمارید و بطریق عامه
از ابن عمر روایت شده است که رسول خدا فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی
زیاده از شصت سالست و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال است از سالهای شما پس کسی کلی اعتماد
نکند بر آنکه آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نمیچشد در آن برده شرابی مگر حمیم و غساق اما بیان بعضی
از چگونگی احوال دشمنان اهلبیت در جهنم در کتاب حق الیقین از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است که جهنم هفت در است
از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص
ایشان است و کسی که از آن شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است و در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که
از آن داخل شود در هفتاد سال در جهنم فرو میروند پس جهنم جوشش بزند و ایشان را بالطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال فرو
بروند و ابدا الآباد در جهنم حال ایشان این است و یک در دیگر است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده اند و هر که یاری ما نکرده داخل
جهنم میشوند و آن بزرگترین درها است و گرمی آن و شدت آتش از همه بیشتر است و در حدیث دیگر فرمود که در جهنم چاهی است
که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آنجا هر کبر معاندیست و هر شیطان متمردی و هر متکبری که ایمان بخدا و بروز قیامت
و هر که عداوت با آل محمد ص داشته باشد و ایضا باسانید معتبر روایت شده است که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از شدت حرارت
آن استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون کشید اهل جهنم را بسوزانید و بروایت حضرت امیر المؤمنین ع

بردر آنجا

بر در آنجا سنگی افتاده است که هر گاه حق تعالی میخواهد که مشتعل گرداند جهنم را امر میفرماید که آن سنگ را از سر چاه بردارند چون
سنگ را بردارند جمیع جهنم مشتعل میشود از حرارت آنچاه و در آنچاه صندوقی است از آتش که اهل آنچاه از گرمی و حرارت
آن صندوق استعاذه مینمایند و در آن تابوتی است که شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا داده اند اما شش کس اول یکی
پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرده و آنکسی که
یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه گردانید و آنکسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر و عمر و عثمان
و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم ملعون علیه اللعنه بروایتی حضرت امیر المؤمنین ع ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و سالم مولای
حذیفه که نامه نوشتند و با یکدیگر پیمان بستند که نگذارند که خلافت بر وصی پیغمبر قرار گیرد و دجال و ایضا از تفسیر حضرت امام حسن عسکری
در معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم ذکر شده است که آنحضرت فرموده است که استهزا خدا با ایشان در آخرت آنست که حق تعالی
هر گاه مستقر گرداند منافقان و معاندان علیهم را در جهنم که دار لعنت و محل لعنت و عذاب کند ایشان را با انواع عجیبه تعذیب و عقوبت
و قرار دهد مومنان را که منافقان با ایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور محمد برگزیده ملک دیان آنحضرت ایشان را
مشرف گردانند و بر آنها که استهزا میکردند با ایشان در دنیا تماشا مینمایند آنچه منافقان گرفتار شدند در آنها از عجایب لعنتها و انواع
عقوبتها پس لذت و شادی ایشان از شماتتی که بمنافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشان است به تنعم ایشان در بهشتهای پروردگار
ایشان پس مومنان انگاه از اسمهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و چند صنف اند بعضی در میان نیشهای افعیها و عقربها اند
که میخایند ایشان را بعضی در چنگال درندگان اند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه های زبانیه اند و
عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریاهای جهنم غرق شده اند
و بر رو میکشند ایشان را در میان آتشها و زبانیه بعضی را زجر میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و در
عذاب اند کافران و منافقان نظر میکنند و میبینند مومنان را که در دنیا با ایشان سخریه و استهزا میکردند بسبب آنکه ایشان ولایت
محمد و علی و آل ایشان اعتقاد کرده بودند بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوه های بهشت متنعم

مینمایند بعضی در غرفات و لب طین و متنزهات آن سیر کنان میکردند و حوریان و غلامان و کنیزان و دختران در پیش
در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند جلیل
میایند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان بانواع عطاها و کرامتها و عجایب و تحف و هدایا و میگویند سلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مومنان که مشرف گردیده اند بر آن کافران و منافقان که ای ابوبکر
و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خزی و خواری خود مانده اید بیایید بسوی ما درهای
بهشت را برای شما گشوده ایم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید با در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما که ما را این نعمت
میسر میشود مومنان گویند نظر کنید در درهای بهشت که در پیش چون نظر کنند گمان کنند که این درها بسوی جهنم گشوده است
و میتوانند باین درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم پس ملائکه زبانیه روند و گرز زنند ایشان را تا از پیش
روند و باین ایشان رسند و تازیانها بر ایشان زنند و بواسطه این طریق انواع عقوبات را کشند تا وقتیکه گمان کنند که باین در
رسیده اند بینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون بمیان جحیم افکنند و مومنان
بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خنده فرموده استهزا و سخریه کنند بایشان و اشاره باینست الله یستهزئ بهم و ایضا از علی بن
ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی است
نیسوزد بان آتش و ملازم این نمیباشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب رسول خدا را در ولایت علی کرد و پشت
کرد از ولایت او و قبول کرد و این آتشها بعضی از بعضی سخت تر است و آتش آن وادی مخصوص ناصبیان است و دشمنان
اهلبیت و ایضا از شیخ مفید از کتاب اختصاص از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حضرت امیر المومنین فرمود که
روزی بیرون رفتیم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت چرا
اینرا میگوئی یا امیر المومنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خود و از خدای عز و جل و در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه چون مرا
بر زمین فرستاد بسبب خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از تو

شقیتر خلقی

شقیتر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک
خازن جهنم تا صورت او و جای او را بتو نماید رفتم بسوی مالک و گفتم که خداوند سلام میرساند ترا و میفرماید که بنما
بمن کسیرا که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش سیاهی بیرون آمد
که گمان کردم مرا و مالک را خورد مالک باو گفت که ساکن شو مرا برد بطبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاهتر و گرمتر
پس گفت که ساکن شو ساکن شد و همچنین هر مرتبه که میبرد از مرتبه سابق تیره تر و گرمتر و سیاهتر بود تا بطبقه هفتم برد
آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیده های
خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن که سرد و ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت
دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر ایشان گروهی ایستاده بودند
و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخوانده آنچه در ساق عرش
نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را بیافریند نوشته بود لا اله الا الله
محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابوبکر و عمر علیهم اللعنة
این حدیث قبل ازین مذکور شده بود و مناسب مقام در اینجا نیز مذکور شد بدانکه منظور عمده این کمترین از جمع نمودن احادیث
و اخبار و تفاسیر اهلبیت در این رساله آنست که ایشان که معرفت چندان ندارند باحوال ائمه و نمیدانند قرب و منزلت
ایشانرا نزد حق تعالی چون بخوانند یا بشنوند بزرگواری ایشانرا دانند قرب و منزلت ایشانرا نزد حق تعالی دانند و معجزه
امام خود را بشناسند و نزد ذکر اسماء شریف ایشان آنچه لازمه توقیر و تعظیم که بوده باشد بعمل آورند و دانند که
ایشانند سبب نجات دنیا و آخرت و از آن دور که هر کس بمیرد تا آن روزی که مبعوث میگردد در رحمت او و تنعم او بنعیم
الهی سبب دوستی و ولایت ایشانست و بدون دوستی و موالات ایشان هیچیک از اینها برای او نیست مگر عذاب
و نکال و عقاب هر چند در عبادت حق تعالی در دنیا خود را مثل مشک پوسیده پاره پاره کند و فایده ندارد و در این باب

احادیث بسیار گذشت پس محبت و دوستی ایشان تنها کافی نیست بلکه فرمانبری ایشان و عداوت دشمنان ایشان
نیز باید باشد تا دین او کامل گردد زیرا که اگر ملک مقرب محبت دشمنان ایشان را بقدر پر پشه در دل داشته باشد حق تعالی
او را ببرد و در آتش جهنم اندازد چنانچه در کتاب جلاء العیون از ابن ادریس بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق
روایت شده است که چون روز قیامت شود حضرت رسالت با حضرت امیر المومنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین بر صراط بگذرند
پس کسی از جهنم سه مرتبه ندا کند که [illegible] بفریاد من رس یا رسول الله و حضرت او را جواب نگوید پس سه مرتبه ندا کند که یا امیر المومنین
بفریاد من رس حضرت باز جواب او نگوید و سه مرتبه ندا کند که یا حضرت امام حسن بفریاد من رس و باز حضرت جواب او نگوید پس
سه مرتبه ندا کند که یا حضرت امام حسین بفریاد من رس که کشته دشمنان توام پس حضرت رسول با حضرت امام حسین گوید که حجت تو تمام
گرفت بفریاد او برس پس حضرت مانند عقاب که بجهد و جانوری را برباید او را از میان جهنم بیرون آورد و راوی گوید که این که خواهد
بود فدای تو گردم حضرت فرمود که مختار بار راوی گفت که چرا او را در جهنم عذاب خواهند کرد با آن کارهای که او کرد حضرت
فرمود که اگر دل او را بشکافند هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر میشد بحق آن خدائی که حضرت محمد را براستی فرستاده است
سوگند یاد میکنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل قلیلی از محبت ایشان باشد هر آینه حق تعالی ایشان را برو در آتش اندازد و ما آنکه
این حدیث شریف صریح است در آنکه با دوستان اهلبیت دوست باید بود و با دشمنان ایشان دشمن باید بود و اگر کسی بعد از این دوستی
کند فایده ندارد و اند دوستی و در آخرت بآتش جهنم خواهد سوخت بدانکه احوال مختار بعد از این در کتاب انیس المخدوین و جلیس المحزونین
در احوال حضرت سید الشهداء مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی خاتمه در بیان بعضی از فواید و احادیث متفرقه و مواعظ شافیه است
در کتاب حق الیقین و غیر آن از کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که سه کسند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بایشان
در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوای امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد
و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب باشد و کسی که اقرار کند امامی را که از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که گمان کند
که این سه کس را در اسلام بهره هست و ایضا از ابن بابویه مرویست که حضرت رسول فرمود که هر که انکار کند امامت علی را بعد از

من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است و ایضا حضرت رسول
فرموده است که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی ابن ابیطالب است و آخر ایشان قایم است اطاعت ایشان
اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و ایضا از حضرت امام جعفر صادق
روایت شده است که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستمکنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده است
مثل فرموده پیغمبر است هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ
کند با خدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین که من بجنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما
صلح کند و اعتقاد ما در برائت آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و از زنان چهارگانه
یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدا اند و آنکه تمام نمیشود اقرار
برسول خدا و ائمه مگر به بیزاری از ایشان و دشمنان ایشان و ایضا از آنحضرت روایت شده است که رسول خدا فرمود که در شب معراج
چون مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب علی و فاطمه و حسن و حسین و گفت یا محمد اگر عبادت کند بنده مرا آنقدر که مانند
مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار کند وجوب ولایت و امامت ایشان را البته ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم
و در زیر عرش خود جا ندهم و ایضا از تقریب المعارف نقل شده است که آزاد کرده حضرت علی ابن الحسین از آنحضرت در
خلوت پرسید که مرا بر تو حقی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود که هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد
کافر است و ایضا روایت دیگر از ابو حمزه ثمالی از آنحضرت پرسید مرا از حال ابوبکر و عمر فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان را
داشته باشد کافر است و ایضا از تفسیر فرات ابن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که حضرت امیرالمومنین فرمود
که چون روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که کجاست علی ابن ابیطالب برخیزم من گویند که تو نه علی گویم منم پسر عم پیغمبر
و وصی او و وارث او گویند بلی که راست گفتی داخل بهشت شو و آمرزید خدا تو را و شیعه تو را و امانی بخشید تو را و ایشان را
از فزع اکبر قیامت و داخل بهشت شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد و ایضا از تفسیر حضرت امام حسن

عسکری روایت شده است که رسول خدا فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هرچند بزرگ
باشد مگر آنچه با آتش برسد از تطهیر از گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب در آخرت تا آنچه نجات یابد از آن
بشفاعت موالی طیبین او و بولایت و محبت علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز از حسنه
مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر از عذاب
چیزی از برای ایشان نخواهد بود و کسی که انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتیکه
از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو بنمایند که اگر مومن بودی و موالات علی میکردی جای تو اینجا بود
و کسی که ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را و او را آتش را
بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو بنمایند و بگویند اگر شیعه و موالی علی نمیبودی جای تو اینجا بودی مگر
آنکه گناه بسیار کرده باشد و او را در جهنم عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را
در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بدر آید پس حضرت رسول فرمود که از خدا بترسید ای گروه
شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هرچند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید در اطاعات و
عبادات در زیادتی و رفعت درجات بهشت کسی گفت آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چرکین
کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مومن و زنان مومنه کرده باشد و مخالفت
کرده باشد شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس گویند یا محمد یا علی که تو
چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر ترا پاک کنند از آنچه بر تو رفته
پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان آنست که در صحرای محشر بعضی از
شداید باو میرسد بسبب بعضی از گناهان او پس ائمه بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را امیر میسازند که برادران دینی ایشان را
از میان ایشان برچینند چنانکه مرغ دانه برمیچیند و داخل بهشت میکنند و بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را از شداید و ثواب

که از پادشاهان

که از پادشاهان و غیر ایشان باو میرسد و بآنها که در دنیا بدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند و طاهر و مطهر میگردند
و بعضی آنست که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است چنان کنند نزع ایشان سخت میکنند تا کفاره
ایشان باشد و اگر گناهی باشد بدلتی که بعد از مرگ باشیان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند باید در عرصات قیامت
و اگر بیشتر باشد و عظیم‌تر در طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذاب ایشان شدیدتر است
و گناهان ایشان عظیم‌تر است و اینجماعت را شیعه ما نمی‌نامند محبت ما میناسند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان
ما میگویند و نیست شیعه ما مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال ما و افعال
در کتاب حق الیقین مذکور است که کلینی بسندهای از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که مومن دو مومن است
اول مومنیست که وفا کرده است از برای خدا آنکه شرطهائی که بر او شرط کرده است و اعمال ایشان همه را بجا آورده است
چنانکه فرموده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او را
در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت
شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد و دویم مومنیست که میلغزد پای او و مرتکب گناهان میشود پس او
مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید گاهی کج میشود و گاهی راست میایستد و هر طرف که باد او را بگرداند گردد و او آنست
که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او بخیر است و ابن بابویه در کتاب ... از شیخ
مفید از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که روزی حضرت رسول در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده
کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن پرسیدند فرمود که جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود
سجده کردم و برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت
حسن و حسین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد
در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم فرمود که هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد

بهشت خواهد بود پس سجده کردم و ایضاً از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان
ما را از قبرهای ایشان با هر گناهی و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای
ایشان ساکن کرده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و برات امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان
نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند و محشور شوند سواره بر ناقههای بهشت که بالهای انها
از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای انها از یاقوت سرخ باشد نرم تر از حریر
از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و جامهها پوشیده باشند سفید مانند شیر و نعلهای طلا در پا داشته باشند که بند انها
از مروارید باشد که درخشد و آن ناقهها از نور باشد و جهاز آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل
کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و ایضاً از حضرت امام حسین شیخ طوسی و
شیخ مفید روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که دوستی مودت ما اهلبیت را بدارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات
کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خدایی که جانم بدست قدرت اوست که نفع نمیبخشد
بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما و ایضاً در کتاب برقی مذکور است که در بشارة المصطفی روایت کرده است که از فضل بن
منصور که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم
که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است آنکه دوست ما بر این حال باشد و لیکن
تو را خبر میدهم بکسی که بدتر ازین مرد است و آن کسی است که نصب عداوت ما کند و پستترین مومنان و حال آنکه در میان ایشان یتیمی
نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفت گانه و اهل زمینهای هفت گانه و دریاهای هفتگانه
شفاعت کنند در حق ناصبی مقبول نگردد و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا ببلائی خدا بکند او را در نفس
که باعث سقط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راست اند و در خبر
پدرم بسیار میگفت که دوست دارد دوست آل محمد را اگر چه بدکردار باشد و دشمن دارد دشمن آل محمد را اگر چند

روزها روزه باشد و شبها بعبادت بایستد و ایضاً از علل الشرایع و ثواب الاعمال نقل شده است که ناصبی آن
نیست که عداوت ما اهلبیت داشته باشد چه کس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و لیکن ناصبی کسی است
که با شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعیان مائید و ولایت ما دارید و تبرا از دشمنان ما میکنید و ایضاً از محمد بن علی ابن
عیسی روایت شده است که نوشتند بخدمت امام علی النقی و سوال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده
از اینکه ابو بکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المومنین و اعتقاد بامامت آنها داشته باشد حضرت در جواب ایشان نوشته که هر که
اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ایضاً در کتاب حق الیقین ذکر شده است که عیاشی و کلینی از ابن ابی یعفور روایت
کرده اند که گفت بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کردم که من اختلاط بسیار میکنم با مردم و تعجب بسیار میشود از گروهی چند که
ولایت شما ندارند و ولایت ابو بکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما
دارند و آن امانت و وفا و راستی ندارند پس حضرت درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناک پس فرمود
که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد و امامت او و عتابی
غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا بکند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم آنها را دینی نیست
و برایشان عتابی نیست فرمود بلی و آنها مگر نشنیده قول حق تعالی را که اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان
بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده وَالَّذِينَ
كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران
ایشان پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشان را از نور ایمان بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود که یعنی بنور اسلام بودند
چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات
کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود

بدانکه دانستی که تفاوت در میان شیعیان و دوستان اهلبیت است شیعه آنست که آنچه از اوامر و نواهی الهی که از ائمه
باو میرسد اطاعت میکند بفرایض و سنن عمل مینماید و باین سبب از فزع اهوال آخرت ایمن میگردد و در قیامت او را
هیچ مکروهی نیست تا داخل بهشت میشود و محب آنست که در دوستی اهلبیت ثابت است و دیگران را اختیار نمیکند ولیکن تابع
هوا و هوس میرود و متوجه محرمات میشود و سهل میشمارد اوامر الهی را پس اگر پیش از مرگ توفیق توبه یافت و ترک معصیت کرد
ممکنست که از عذاب و اهوال آخرت نجات یابد و اگر توبه نکرد و فرو رفت بمعصیت تا مرگ او را دریافت ممکنست
که باو میرسد عذاب و شداید اهوال آخرت و حلول در نار تا آنکه بشفاعت شفیعان از جزا نجات از آنها یابد و داخل بهشت
شود و از رتبه ایشان که پیش از او داخل بهشت گردیده اند دور باشند و ذلتی از برای او در میان ایشان هست که اگر خواهند
آن ذلت را از خود بر طرف کنند چنانچه در کتاب مزبور از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که جماعتی را میسوزانند در آتش تا وقتی
که مانند زغال میشوند شفاعت ایشان را در می یابد پس بیرون میشوند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل
میکنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و بر طرف میشود از ایشان اثر کثافت و سوختگی و داخل بهشت میشوند
پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس صدا میکنند که خداوندا بردار از ما این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت
فرمود که دشمنان علی علیه السلام در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و در حدیث دیگر حضرت امام جعفر صادق ع
فرمود که ایشان را می آورند بسوی چشمه بر در دروازه بهشت که آنرا عین الحیوان میگویند پس از آن چشمه بر ایشان میریزند پس میروید
که گیاه میروید گوشت و پوست ایشان میروید و از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که
رسول خدا فرمود یا علی در قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس کجا
خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید با زنان خود در بهشت قرار گیرید پس حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا
درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشاید درهای جهنم را
و مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شما را ببینند گویند یا […] آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب ما را

مانسیمی میابیم

مانسیمی میابیم مالک گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم که درهای جهنم را بگشاییم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما
پس بالا کنند ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری
گوید که آیا عریان نبودی که من ترا جامه دادم بار دیگری گوید آیا ستر ترا پنهان نکردم و همچنین هر که از ایشان حقی بر اهل
بهشت داشته باشد یاد کنند و او تصدیق نماید پس گویند با آنها که پس ما را از خدا طلب که بشما بخشد پس اهل بهشت دعا کنند
و خدا ببخشد و داخل بهشت کند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس ایشان گویند با آنها که
شفاعت ایشان کرده اند که شما دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت چنانچه باید هر دو ایشان را دعا کنند حق تعالی باد را
امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ما والله در بهشت از برای ایشان قرار کند پس ای دوستان و
و محبان اهلبیت از خدا شرم کنید و بترسید از عذاب او و تا فرصت توبه بشما داده اند ترک معصیت کنید و از کردهای بد
بد خود پشیمان باشید و بازگشت کنید از آن بسوی طاعات الهی و استغفار نمایید از اعمال ناشایسته خود و از حق تعالی طلب مغفرت
کنید و از برای آمرزش گناهان ائمه معصومین علیهم السلام را شفیع خود گردانید شاید بسبب ایشان آمرزیده شوید و […]
نه پنهانیست والله تعالی و انا موعظه شافیه در کتاب حلیة المتقین از حضرت امیر المومنین روایت شده است که چند چیز است
که باعث پریشانی میشوند و چند چیز است که باعث توانگری میشوند اما آنها که باعث فقر و پریشانی میشوند تار عنکبوت را در خانه گذاشتن
و خاکروبه در خانه گذاشتن و قسم دروغ خوردن و در حمام بول کردن و در حال جنابت چیزی خوردن و با چوب گز
خلال کردن و ایستاده شانه کردن و زنا کردن و اظهار حرص کردن و خواب کردن در میان نماز و خفتن و خواب کردن
بعد از صبح و پیش از طلوع آفتاب و دروغ بسیار گفتن و غنا و خوانندگی شنیدن و مرد یا که در شب سوال کند چیزی رد کردن
و فوج را زیاده از اندازه کردن و با خویشان بدی کردن و اما آنها که موجب توانگری و زیادتی مال میشوند نماز پیشین و
دپیشین را و نماز شام و خفتن با یکدیگر کردن و بعد از نماز صبح و بعد از عصر تعقیب خواندن و با خویشان نیکی احسان
کردن و ساحت خانه را جاروب کردن و مال خود را با برادران مومن خود قسمت کردن و بامداد طلب رزق […]

واستغفار بسیار کردن وخیانت در مال مردم کردن وسخن حق درست کفتن وانچه موذن در اذان کوید از پی آن
کفتن و در بیت الخلا سخن نکفتن وحرص در طلب دنیا نداشتن وشکر کسی که نعمتی بر انکس داشته باشد و از قسم دروغ
اجتناب کردن و پیش از طعام دست شستن وریزه‌ها که از سفره بریزد خوردن و فرمود که هر که هر روز سی مرتبه سبحان الله
بکوید حق تعالی هفتاد نوع بلا را از و دور کرداند که کمتر انها پریشانی باشد والضا فرموده است که سه چیز است که حافظه را زیاد
میکند مسواک کردن و روزه داشتن و قرآن خواندن والضا از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که بسیار است که بعضی
از شیعیان ما در افتتاح بعضی از کارها فراموش میکنند کفتن بسم الله الرحمن الرحیم را پس حق تعالی ایشان را امتحان میفرماید ببلای
تا متنبه شوند و بیاد آورند شکر الهی و ثنای او وحق تعالی را بسبب آن بلا محو مینماید از ایشان منقصت آن تقصیر را که از ایشان صادر شده است
پس باید آدمی در ابتدای هر کاری افتتاح نماید بکفتن بسم الله والضا از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که چون حق تعالی
حضرت آدم را نهی فرمود از خوردن میوه اندرخت بهشت کفت پروردکارا و نکفت ان شاء الله پس آن اندرخت خورد و از بهشت
برون آمد پس حق تعالی فرمود بپیغمبر خود که وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ
إِذَا نَسِيتَ یعنی مکو هر چیز را که این را میکنم فردا مکر انکه معتقد بمشیت الهی کردانا که بکوئی که مکر انکه خدا خواهد که کنم و یاد کن
پروردکار خود را هرکاه که فراموش کنی او را یعنی هرکاه کفتن ان شاء الله را فراموش کنی در هر وقت که بخاطرت آید
بکو اکر چه بعد از یک سال باشد والضا روایت شده است که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق آمد و کفت مرا موعظه
بکو فرمود که اکر حق تعالی متکفل روزی مردم شده است پس غم خوردن تو برای چیست و اکر روزی از جانب خدا قسمت شده است
پس حرص از برای چیست و اکر حساب قیامت حق است پس جمع کردن مال برای چیست و اکر انچه در راه خدا میدهی خدا عوض
میدهد پس بخل ورزیدن برای چیست و اکر عقوبت خدا آتش جهنم است پس نافرمانی برای چیست و اکر مرک حق است پس شادی
برای چیست و اکر همه چیز بر خدا عرض میشود پس مکر برای چیست و اکر شیطان دشمن است پس غافل شدن از آن برای
چیست و اکر همه کس از پل صراط میباید کذشت پس عجب و خودستائی برای چیست پس اکر همه چیز بقضا و قدر الهی است پس اندوه از برای

چیست

چیست اکر دنیا فانی است پس دل بدنیا بستن برای چیست والضا از آنحضرت مرویست که سه کسند که حق تعالی در قیامت
نظر رحمت بسوی ایشان نمی افکند واعمال ایشان را قبول نمی فرماید و بعذاب دردناک ایشان را معذب میکرداند مردی که دیوث باشد
و کسی که فحش کوید و شنود پروا نکند و کسی که چیزی داشته باشد و از مردم سؤال کند والضا از حضرت رسول مرویست که بهشت
حرام است بر هر فحش کوینده کم حیائی که پروا نکند از انچه خود کوید و از انچه باو کویند چنین کسی را اکر تفتیش کنی از احوال او
یا ولد الزنا است یا شیطان در نطفه او شریک شده است والضا از آنحضرت مرویست که کافرترین بخدای عظیم ده کس اند از امت
من کشنده مردم بناحق وجادوکر و دیوث و کسی که در دبر زن بحرام جماع کند و کسی که با حیوان جماع کند و کسی که با محرمان خود
مانند مادر و خواهر جماع کند و کسی که سعی در فتنه و فساد کند و کسی که حربه بکافران فروشد و کسی که زکوة مال خود ندهد و کسی
که توانا شد راه حج داشته باشد و بر او واجب باشد و نرود والضا فرمود که بوی بهشت از پانصد ساله راه میرسد و عاق پدر و مادر
و دیوث از آن نمیشنود پرسیدند که دیوث کیست فرمود کسی که زنش زنا کند و او داند و تغافل کند والضا از حضرت امام جعفر صادق
مرویست شده است که زنانی که بایکدیکر مساحقه میکنند در قیامت ایشان را می آورند و جامه‌های از آتش و مقنعه‌های از آتش و زیر جامها
از آتش بر ایشان میپوشانند و عمودی از آتش در شکم ایشان میکنند و در جهنم می اندازند ایشان را و اول کسی که این عمل کرد قوم لوط بود
والضا در حدیث دیکر فرموده است که هر که چهل روز در خانه او طنبور نوازند حق تعالی بر او مسلط کرداند شیطانی را که او را قفندر
میکویند پس هیچ عضوی از اعضای او نماند مکر آنکه آن شیطان بر آن بنشیند پس چون چنین شود حیا از و بر طرف شود و پروا نکند
از انچه کوید یا شنود و غیرت از و زایل شود تا آنکه اکر داند که با زنش زنا میکنند غیرت نورزد و مرویست که از آنحضرت پرسیدند
از تفسیر آیه کریمه فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ که ترجمه لفظش این است که اجتناب کنید
از نجس و پلیدی که بتها است واجتناب کنید از کفتار باطل فرمود که بتها شطرنج است و کفتار باطل غنا و خوانندکی است و نرد
بدتر از شطرنج است واما شطرنج پس نکاه داشتن آن کفر است و بازی کردن بان شرک است و یاد دادن بکسی کناه کبیره است
و سلام کردن بر کسی که بازی کند کناه است و کسی که دست بآن کرداند چنانست که دست در میان کوشت خوک بکند و کسی که نظر

بسوی آن کند چنانست که بفرج مادر خود نظر کند که کسی نرد بازی بقمار مثل کسی است که گوشت خوک خورد و کسی که بقمار گرو بندی
بازی کند چنانست که دست در میان گوشت و خون خوک گذاشته باشد و جایز نیست انگشتر بازی و تخته که بر روش آنها همچنین
و بازی میکنند و اینها که امثال اینها تمام قمار است حتی بازی کردن اطفال بگردکان و زنهار که صنج مزن که شیطان با تو میدود
و ملائکه از تو میگریزند و حضرت امیر المومنین فرمود که کبوتر در خوانندگی که میکنند نفرین میکنند برآنها که ساز مینوازند و گران خوانندگان
نگاه میدارند و نی و عود مینوازند و ایضا از حضرت امام موسی روایت شده است که هر که مست شود از شراب بعد از آن تا چهل روز
بمیرد نزد خدا مانند بت پرست باشد و ایضا از حضرت امام رضا روایت که هر که با پسری لواطه کند حدش آنست که یا او را
بسوزانند یا دیواری بر سرش کنند یا شمشیری بر او بزنند که کشته شود و خواهر و مادر آن پسر بر او حرام میشود و در قیامت
او را آنجا نگاه دارند در کنار جهنم تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود پس او را در آتش اندازد پس در هر طبقه از طبقات
جهنم او را عذاب کنند تا با قعر طبقات جهنم برسد و لواطه بدتر از زنا است زیرا که حق تعالی امتی را از برای زنا هلاک نکرد و لواطه
شهر چند هلاک کرد و حضرت امیر المومنین فرمود که لواطه آنست که در غیر دبر با پسر عملی بکند اما اگر در دبر فرو برد کفر است
بخدا و حضرت رسول فرموده است که هر که مصر باشد بر وطی با پسران نمیرد تا آنکه مبتلا شود با آنکه مردم را تکلیف به عمل کند
و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت ننشیند
کسی که در دبر او وطی کنند و ایضا در حدیث معتبر از حضرت رسالت پناه روایت شده است که عابدترین مردم کسی است که آنچه خدا بر او
واجب کرده است بجا آورد و سخی‌ترین مردم کسی است که زکوة مال خود را بدهد و زاهدترین مردم کسی است که آنچه خدا حرام کرده است
ترک نماید و پرهیزکارترین مردم کسی است که در همه جا حق بگوید خواه برای و نفع داشته باشد و خواه ضرر داشته باشد و عادلترین
مردم کسی است که از برای مردم بپسندد آنچه از برای خود میپسندد و از برای مردم نخواهد آنچه از برای خود نمیخواهد و زیرکترین
مردم کسی است که یاد مرگ بیشتر کند و محسودترین مردم کسی است که بزیر خاک رفته باشد و از عقاب الهی ایمن شده باشد و امید ثواب
داشته باشد و غافلترین مردم کسی است که از گردیدنهای دنیا عبرت نگیرد و صاحب قدرت‌ترین مردم در دنیا کسی است

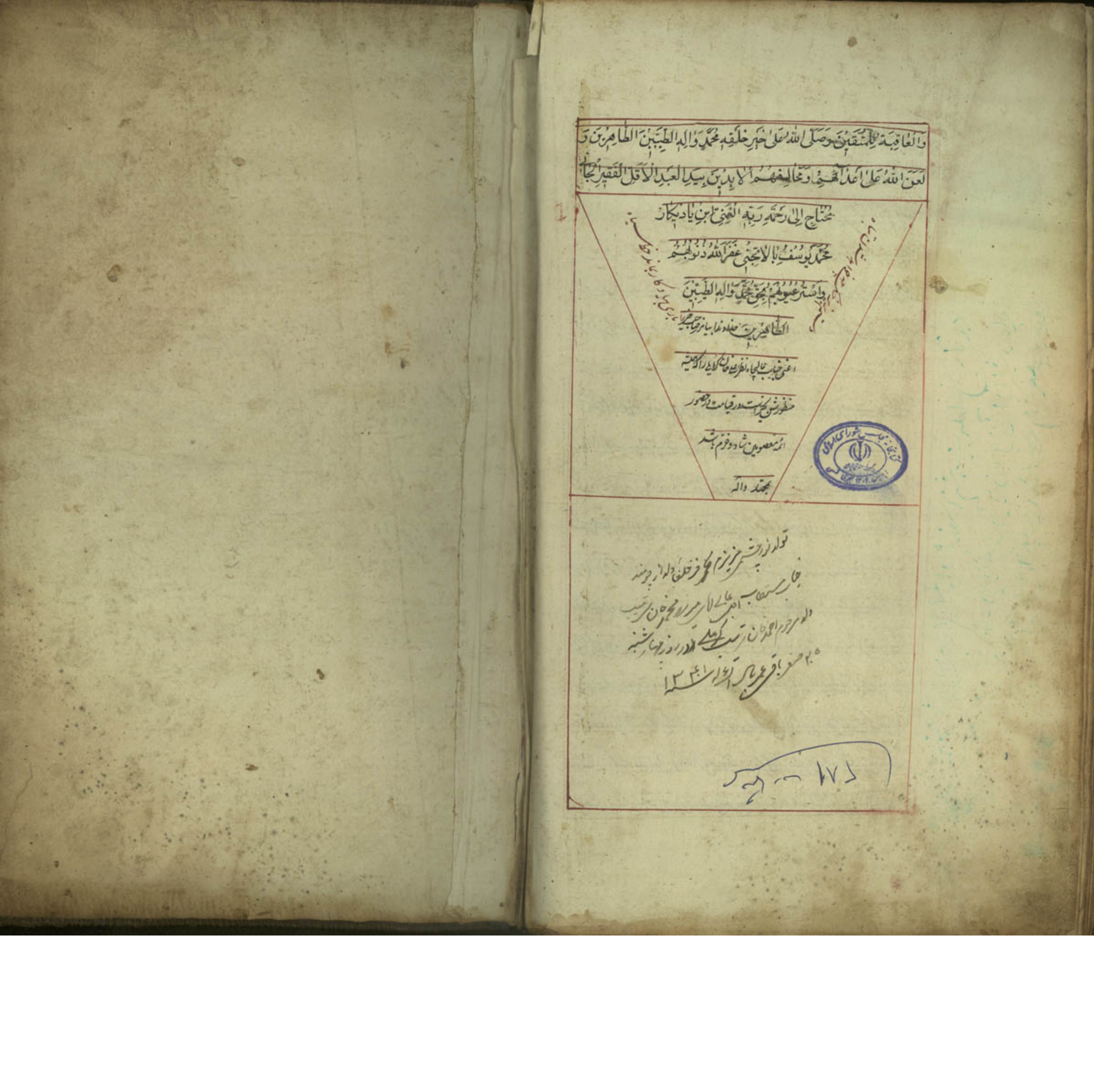
که دنیا را از

که دنیا از دل او قدری نباشد و داناترین مردم کسی است که علم مردم را با علم خود جمع کند و شجاعترین مردم کسی است
که بر خواهشهای نفس خود غالب شود و گرانبهاترین مردم کسی است که علمش فراوانتر باشد و کم‌بهاترین مردم کسی است
که علمش کمتر باشد و کم لذت‌ترین مردم کسی است که رشک مردم برد و کم راحت‌ترین مردم بخیل است و بخیل‌ترین مردم کسی است
که بخل ورزد در چیزی که خدا بر او واجب گردانیده است و اولای مردم کسی است که عمل بحق بیشتر کند و بیحرمت‌ترین
فاسق است و بیوفاترین مردم پادشاه است و کم دوست‌ترین مردم پادشاه است و فقیرترین مردم صاحب طمع است و بی‌نیاز
ترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد و کسی ایمانش بهتر است که خلقش نیکوتر باشد و گرامیترین مردم پرهیزکارترین
ایشانست و کسی قدرش عظیم‌تر است که چیزهای که فایده باو نداشته باشد متعرض نشود و پرهیزکارترین مردم کسی است
که جدال و منازعه نکند هرچند حق با او باشد و بیمروت‌ترین مردم دروغگو است و شقی‌ترین مردم پادشاهانند و دشمن‌ترین
مردم نزد خدا و خلق متکبرانند و کسی که در طاعت خدا بیشتر سعی کرده است که ترک گناهان کرده باشد و داناترین مردم
کسی است که از جاهلان بگریزد و سعادتمندترین مردم کسی است که با نیکان خلطه نماید و عاقلترین کسی است که با مردم
مدارا بیشتر کند و سزاوارترین کسی است که با اهل تهمت همنشینی کند (مردم تهمت) و طاغی‌ترین مردم کسی است که بکشد کسی را که قصد
کشتن او ندارد و بزند کسی را که او را نزند و سزاوارترین مردم بعفو کردن کسی است که قدرت بر عقوبت بیشتر داشته
باشد و سزاوارترین مردم بگناهکاری کسی است که در حضور مردم سفاهت کند و در غایبانه غیبت کند و ذلیل‌ترین
مردم کسی است که مردم را خوار کند و دوراندیش‌ترین مردم کسی است که خشم خود را بیشتر فرو خورد و شایسته‌ترین مردم
کسی است که برای مردم شایسته‌تر باشد و بهترین مردم کسی است که مردم از او منتفع شوند و در کتاب حیوة القلوب بسند
معتبر از حضرت امیر المومنین روایت که خداوند عالمیان بموسی ابن عمران وحی کرد که ای موسی حفظ کن وصیت مرا از برای تو
بچهار چیز اول آنکه تا ندانی که گناهانت آمرزیده شده است بعیبهای دیگران مشغول مشو دویم آنکه تا ندانی که گنجهای من آخر
نشده است بسبب روزی خود غمگین مباش سیم آنکه تا ندانی که پادشاهی من زایل گردیده و امید از غیر من مدار چهارم

انکه تا نداند که شیطان مرده است از مکر او ایمن مباش و ایضا از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که حق تعالی
وحی کرد بموسی که مرا دوست دار و مرا دوست گردان نزد خلق پس موسی گفت پروردگارا میدانی که هیچ کس نزد من از
تو محبوب تر نیست اما دلهای بندگان چگونه حق تعالی وحی فرستاد که نعمتهای مرا بیاد ایشان بیاور تا مرا دوست دارند و ایضا
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت که حق تعالی وحی نمود بسوی موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر منست موسی
گفت پروردگارا چگونه شکر کنم ترا بانچه حق شکر تست و حال هر شکر که کنم آن شکر نیز نعمت تست که مرا توفیق آن کرامت کردی
حق تعالی فرمود که ای موسی چون دانستی از شکر من عاجزی و شکر هم نعمت منست مرا شکر کردی چنانچه حق شکر منست
و ایضا از آنحضرت حدیث صحیح روایت که حق تعالی جل شانه بموسی وحی فرمود که ای موسی خلقی نیافریدم که دوست تر دارم
از بنده مومن خود و او را مبتلا میگردانم برای مصلحت و من داناترم بانچه صلاح بنده منست در آن پس باید که صبر کند
بر بلای من و شکر کند بر نعمتهای من و راضی شود بقضای من تا بنویسیم او را از صدیقان نزد خود هرگاه عمل برضای من کند
و اطاعت امر من نماید و ایضا از آنحضرت روایت شده است که در توریه نوشته است که ای فرزند آدم مرا یاد کن در وقتیکه
بر کسی غضب کنی تا ترا یاد کنم در وقت غضب خود پس ترا هلاک نکنم در میان آنها که هلاک میکنم و هرگاه کسی بتو ستمی کند
راضی شو بانتقام کشیدن من از برای تو زیرا که انتقام من از برای تو بهتر است از انتقام تو از و و ایضا در حدیث صحیح دیگر
فرموده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی بموسی ابن عمران وحی نمود که ای پسر عمران حسد مبر بر مردم بانچه بایشان عطا کرده ام
از فضل خود و چشم مینداز از روی خواهش بسوی آنها بدرستیکه حسود راضی نیست بنعمتهای من که باو داده ام و منع کننده است
قسمتی را که در میان بندگانم کرده ام و کسی که چنین باشد من از و نیستم و او از من نیست و ایضا از حضرت امام محمد باقر
روایت که حضرت موسی با پروردگار خود مناجات کرد گفت خداوندا کدام یک از خلقت دشمن تر میداری فرمود آنکه مرا متهم دارد
موسی گفت پروردگارا کسی از خلق تو هست که ترا متهم دارد فرمود بلی آنکه طلب خیر از من میکند و من آنچه خیر او است در آن
حالش او مقدر میکنم پس بآن راضی نمیشود و مرا متهم میدارد و ایضا از سندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام رضا

روایت

روایت که تغییر نیافته است نوشته که موسی از پروردگار خود سوال کرد که آیا نزدیکی تو بمن که با تو آهسته راز بگویم یا دوری
ترا بلند بخوانم و ندا کنم پس وحی رسید که ای موسی من همنشین آنکسم که مرا یاد کند پس موسی گفت پروردگارا در سایه
تو خواهد بود در روزی که سایه بجز سایه عرش تو نباشد فرمود که آنها که مرا یاد میکنند پس من ایشان را یاد میکنم و با یکدیگر
محبت میکنند از برای رضای من پس من ایشان را دوست میدارم پس ایشان اند که هرگاه که خواهم عذابی بر اهل زمین بفرستم
ببرکت ایشان نمیفرستم پس گفت پروردگارا بعضی حالها چنین میکند که ترا از آن بزرگتر میدانم که ترا در آن احوال یاد
کنم فرمود که ای موسی در همه حال مرا یاد کن که ذکر من در همه حال نیکوست و ایضا از سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق
روایت شده که در توریه چهار کلمه نوشته است و در پهلوی آن چهار کلمه نوشته است اما چهار کلمه اول هرکه صبح کند
اندوهناک برای امور دنیای خود پس گردیده است غضبناک بر پروردگار خود و هرکه صبح کند و شکایت کند از مصیبتی که
بر او نازل گردیده باشد پس شکر نکرده است بلکه شکایت پروردگار خود و هرکه نزد مالداری برود و فروتنی بکند برای
آنکه از دنیای او بهره بیابد دو ثلث دین او میرود و کسی که کتاب خدا خوانده باشد و کاری بکند که بجهنم برود پس
استهزا بکلام خدا کرده خواهد بود و اما آن چهار کلمه دیگر آنچه میکنی که جزا میابی و هرکه پادشاه و صاحب اختیار شد
بخواهد همه اموال از و باشد و کسی که در کارها مشورت با مردم نکند پشیمان میشود و پریشانی و احتیاج بمردم مرگ عظیم است
باینجا ختم شد این رساله کثیر الفایده در روز شنبه بیست و یم جمادی الاول سنه هزار و دویست و شصت از هجرت نبوی
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و کمترین از دوستان و برادران
ملتمس است که از روی تامل و تفکر متوجه خواندن و مطالعه کردن اگر غلطی یا کلمه نامربوطی بنظر ایشان آید در اصلاح آن
در آیند و باحادیث و اخباری که مشتمل بر مواعظ بوده باشد عمل نمایند و این فقیر حقیر یوسف شاه که نفس را بد عادت
کرده که شاید به برکت دعای ایشان حق تعالی بفضل خود عاقبت را بخیر گرداند و توفیق دهد که رساله دیگر [illegible]
شروع شده است مسمی بانیس الحزینین و جلیس المغمومین باتمام رسد و الحمد لله رب العالمین و الصلوة



والعاقبة للمتقين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين و

لعن الله على اعدائهم ومخالفيهم الى يوم الدين بيد العبد الاقل الفقير الجانی

محتاج الى رحمة ربه الغني ابن يادگار

محمد يوسف بالانجي غفر الله ذنوبهم

واستر عيوبهم بحق محمد وآله الطيبين

الطاهرين

بمحمد وآله

۱۷۶

